

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل السلوك من سنن المسلمين ومرضاة لنفسه ومطهرة لغيره المتأتمنين
والصلوة على من أمر به عند كل صلوة للمصلين وضاغف درجة صلوة المستاك
على غيره لسبعين وعلی آله واصحابه الذين اهتموا بامثال ادا امر الله
ورسوله الامين حتى انهم جعلوا اسوكتهم في الاذان موضع التسليم
من الكاتبين اما بعد غافل از كار بنده گنهگار محتاج رحمت غفار
از كرده خویش نادم و شرمسار زله ربای نامده علای ذوی الالعبار
خوشه چین خرم فضلائی روزگار سرد رهوایی دست و پا آواره بادیه بیچرانی
نابد كوچه خندانی پراز سیات نهی از حسنات محمد شولست علی بن شیخ محمد
بن شیخ منصب علی سندی عفا الله عنهم و بنهم الحنفی والجللی برقمیه مهر تنویر علیها نحریر

صلی الله علیه وسلم سوگند او و آب وضوی او پس برمی انگشت تا داخل می شود و محل
هرست که میخواست آنکه بر انگیزد اند او را پس سوگند می فرمود و وضوی کرد و نماز
می خواند و ازین حدیث صاف می ترسد که عادت شریف و موافقت لطیف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر سوگند نزدیک وضو بود و در این باب
هم نظرست چه تمیز که این عادت شریف در وضوی باشد که هنگام بیداری از خواب می کردند
در وضوی نماز و الکلام فی الوضوء و لصلوة لا غیره غایتش المدعی فی غیبة المستطاع علی ان ذلک

مسلم عن عائشة رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم سوگند می نمود و بطوره
مقبضه الله ماشاء ان یقبضه فیسوگند و یتوضا و یصلی دلیل علی ان کان ذلک عادت صلی الله
علیه وسلم الا ان یقال کان ذلک عادت عند القیام من النوم عند کل وضو و فی
بعضی دیگر از علما گفته اند که سوگند در وضو مستحبست نیست مگر در فی المیزان المستطاع
و من ذلک سوگند قد اتفق الایمة الاربعه علی استحبابه و فی شرح المختصر للابن

دینا که الاستحباب عند التوضوء و فی غیبة المستطاع و الصغیری و من الادب ان
یستاک ای بدک استانه پس سوگند با کسر و هو العود الذی یستاک به کالمسک
و فی الاختیار تعطیل التمسار و التوافق الاصح انه مستحب و دلیل برین بدعایت

که نیست آن را گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن موافقت
فرموده باشد چه در آن یک بار یا دو بار و چنین موافقت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بر سوگند در وضو بیاید ثبوت بر سیده فی فتح القدر
المطلوب موافقت من الوضوء و لم یسلم مدینا صریحاً و اراک
چهارم در بیان آنکه سوگند در وضو قبل از وضو است

در این مقام در بیان آنکه سوگند در وضو بیاید ثبوت بر سیده فی فتح القدر
المطلوب موافقت من الوضوء و لم یسلم مدینا صریحاً و اراک

يا درميان وضوء هنگام مضمضه يعنى علمى گویند که سنت سواک پیش از
 وضوءست فی غنیۃ المستملی والصغیری قال فی الکفایۃ اما وقتہ یعنی فی الوضوء قد ذکر فی الکفایۃ
 للیسفۃ والوسیۃ والشفا ان السواک قبل الوضوء فی امداد الفتح وقال غیر ہم
 قبل الوضوء فی شرح المختصر الیاس فحند بعض المشایخ استاک قبل وضوء فی شرح
 مواهب الرحمن لعبد اللطیف وفی البدائع والمجیبی انه قبل الوضوء وفی فتاوی
 مجمع البرکات واختلف المشایخ فی محله فقیل قبل الوضوء وفی المرقاة وفی افرادہ البنا
 عن من الوضوء ایاہ الی ان السواک لیس من اجزاء الوضوء المستقلة بـ اشارۃ الی
 جواز تعدیم السواک علی الوضوء ولیس بتعین ان یكون محله قبل المضمضۃ واكثر علما
 میگویند کہ سنت سواک وقت مضمضه است چرا کہ درین کتب انفا وطهارت ست
 تا اینکه اگر پیش از مضمضه سواک کند کفایت از سنت و سواک ندارد و اعاده
 سواک هنگام مضمضه می باید چه سنت آن در عین مضمضه متعین است فی العالمگیری ثم وقت
 الاستیاک هو وقت المضمضۃ کذا فی البناۃ وفی جامع الرموز فیتاک حالۃ المضمضۃ
 کذا فی النہایۃ وفی امداد الفتح ووقتہ عند المضمضۃ علی قول لا اکثر وفی غنیۃ المستملی
 والصغیری وفی مبسوط شیخ الاسلام ومن ہستۃ حالۃ المضمضۃ ان استاک
 وفی المرقاة وان یكون حال المضمضۃ علیہ الاکثرون وفی غنیۃ المستملی والصغیری
 وفی تحفۃ الفقہاء زاد الفقہاء ایستۃ حالۃ المضمضۃ تکبیرا لا انقار وفی کفایۃ ابی مسلم ان
 قدم السواک علی المضمضۃ لا یجزی عن ہستۃ لانه فی حالۃ المضمضۃ وفی سراج الظلام
 واما وقتہ فحند المضمضۃ وفی شرح الیاس علی المختصر وعند بعض استاک حال المضمضۃ
 وفی الحدیث استعمال السواک حالۃ المضمضۃ مستۃ وفی حاشیۃ الطحطاوی

علی الدر المختار قوله عند المضمضة هو قول الأكثر وهو الاوّل لانه اكمل للانقاء وفي شرح
 عید الطیف بن جمال علی هو اسبب الرحمن فی ذیب بی خیفه نعمان وختلف فی وقته
 فی النهایة وفتح القدر انه عند المضمضة وفي فتاوی مجمع البرکات ناقلا عن البرجونی
 وقیل عند المضمضة علیه الاکثرون ادراک پنجم در بیان مقدار سواک
 باید دانست که مستحب آنست که طول سواک مقدار یک باشد مرد و مطهری آن مقدار
 انگشت خنفره انسان بلکه از چوب و خشان نخل باشد و سواک را از یک باشد و از
 انگشت که شیطان بران می نشیند و مراد از شستن شیطان آنست که فراموشی میگرداند
 او استعمال کردن سواک را با می اندازد و سوسه در دل سواک کننده مخفی نماید که
 نزد بعضی فقها شبیه خنفره سواک کننده معتبرست و نزد بعضی شبیه خنفره سواک کننده زیاد
 فربه و نه زیاد لاغر باشد معتبرست فی الدر المختار و کونه نینا مستویا بلا عقد فی غلط خنفره
 و طول شبیره و قیه ایضا و لا یزاد علی الشبر و الا فالشیطان برکب علیه فی حاشیه الطحاوی
 علی الدر المختار قوله فالشیطان برکب علیه لعل المراد من ذلك انه یستعمل استعماله
 او بوسوسه که فی شرح عمر بن محمد اسنابی علی منظومه عثمان و یقینی ان یحسب السواک
 رطبا فی غلط الاصبع و طول الشبر من شجار مرة و فی مجمع البرکات و یقینی ان یحسب
 من شجر مر فی غلط الاصبع و طول الشبر و فی حاشیه الطحاوی علی الدر المختار و قوله
 فی غلط خنفره ای مدب کونه فی غلط خنفره و بل المراد المختصر المستعمل و المختصر الوسط لانه
 یسیر فی قیچ جدا و لا غلیظ جدا و کذا یقال نحوه فی الشبر و چون سواک چهار انگشت
 ماند پس کرده است استعمال او و منرا و ار آنست که و فن کند آنرا در زمین طاهر
 گذا فی خلاصه الاحکام و شافعیه جائز دانسته اند استعمال سواک کوتاه از یک شنبه

ادراک پنجم در بیان مقدار سواک

کتاب
الغایت
الادراک
فی
مسائل
السواک

و عبارت مختصر ایا باین معنی می کند فی جامع الرموز و قیه دلالة علی انه یجوز ان یکون
 من شبر کما یرجح به فی کتب الشافعی و ادراک ششم در بیان کیفیت سواک
 و این ادراک یعنی بر چند تحقیقات است تحقیق اول اینکه اکثر علما گفته اند که سزاوارت است
 که سواک کند از عرض دندان و طول دمان تا که زخمی نکند گوشت دندان و ضرر زیاده
 باشد فی الجمله و یستاک عرض الاطوالا لانه یجرح لحم اللسان و فی امداد الفتح و ان یستاک
 عرض الاطوالا لانه یضر لحم اللسان و علیه الا اکثر و فی فنیة المستطیع و الصغیری و یستاک
 عرض الاطوالا ای مع عرض اللسان الذی هو طول القرم لا العکس خشية الحاق الضرر بالثة
 و فی شرح الوجوه و یستاک عرض سنان و هو طول القرم و فی حاشیة المططاوی علی الدر المختار
 و یستاک عرض الاطوالا لانه یجرح لحم اللسان و نزدیک اصحاب شافعی سواک امام الحرمین نیز
 مستحب است که سواک در عرض دندان کنند نه طول آن پس اگر خلاف آن کرد کفایت از
 سواک خواهد کرد مگر بکراهت و همین کراهت طولی را ملا علی قاری از علما حنفیه و معتزله
 اختیار کرده است فی شرح النووی علی صحیح مسلم و یستاک عرض
 و لا یستاک طول الاطوالا لانه یجرح لحم سنان فان خالف و استاک طولاً حصل السواک مع
 الکراهیة و فی البدایة و قال فیوه من اصحاب یستاک عرض الاطوالا و نزدیک بعض علما
 که بخود آنها فخری است سزاوارت است که سواک کند در عرض طول برود و اگر
 اقتضای کند بر یکی پس عرض ولی است و همین است مذہب امام الحرمین از اصحاب
 شافعی فی الجمله و یستاک عرض اللسان یستاک طولاً و عرضاً فان اقتصر علی احد هاتین
 و فی امداد الفتح و قال بالفوزی یستاک طولاً و عرضاً و فی البحر الرائق و قال الفوزی
 یستاک طولاً و عرضاً و الا اکثر علی الاول و فی بعض حواشی شرح الوفا یستاک

در سواک کان طول الاوعضا و کذا فی تمذیب الصلوة و فی البیناتیه شرح الهدایة و مثل
 یحیی من اصحاب الشافعی یسواک علی طول اللسان و عرضها فان اقتصر علی هذا
 فالکفصل ولی و نیز و بعض علی مثل غزنوی است که طول السواک کند نه عرضا فی حاشیه
 الصلوة و علی الدار الخمار و من الغزنوی یتک طول الاوعضا و الاکثرون علی الاول تحقیق
 ثانی و بیان بدایت سواک و این تحقیق مثل برد و قول ست قول اول آنکه ستر از جانب
 که شروع کرده شود و در سواک کردن اولاً از جانب ایمن بالا از دندان پستریین قبل
 بعد از ان ایسر بالا من بعد ان ایسر اسفل بآب تازه غیر آب مضمضه همچنین باید دوم
 و بار سوم کند پس لای زبان و کام و طرف دمان بکند پس این جمله سیزده نحرکات
 در سواک کردن میشوند فی جامع الرموز و المراد امرار السواک علی ظاهر عرض لسن
 الایمن الا علی ثم الاسفل ثم الایسر کذلک ثم علی وجه اللسان و کذا فی تمذیب الصلوة
 و قول دوم آنکه شروع کرده شود از جانب ایمن بالا پستریین از جانب ایسر بالا پستریین
 ایمن زیرین پستریین از جانب ایسر زیرین کذا فی غنیة المستمل و الصغیری شرح
 مدیة المصلی و منقح الصلوة و فی الدار الخمار و اقله ثلث فی الاعالی و ثلث فی الاسفل
 بمباه و ثلثه و فی حاشیه اللططاوی قوله ثلث فی الاعالی ای من فیه الیمین و لا ثم من
 وجه الیسار قوله و ثلث فی الاسفل من فیه الیمین و لا ثم الیسار کذا فی البحر من شرح
 منیة المصلی قوله بمباه بده غیر بمباه اضمضه بان یسواک ثلاثا لان اضمضتانی الکلام
 علیها فی قوله غسل ثم و فی المرقاة ناقلا عن ابن الهمام یتحب فی السواک ان یکون ثلاثا
 بثلث بمباه و ایضا فیها و یتحب ان یدب بالیمن من فیه و من فیه و من فیه
 ان یتک علی اللسان و اسفلها و الحکک یدب من الجانب الایمن و اقله ثلث فی الاما

وثلث فی الاسفل بثلث سیاه و فی الزاد و یكون فی الاستیاء ثلث عشر تحویلاً
فی الایمن الاعلی وثلث فی الایمن الاسفل فیکذا فی الایسر و واحد فی طرف الغم
راس السواک علی حنکة و فی شرح السهم للنودی و یستحب ان یمر السواک ایضاً علی طرف
استانه و کراسی اضراسه و سقف حلقه اسرار الطیقا و یستحب ان یمد فی سواکها باجاء
الایمن من فیما باید و نیست که نکته در سه بار سواک کردن نیست که تثلیث و درست
و خدا و ترادوست میدارد و کذا فی صلوة الطیبین و بعضی میگویند که در سواک علی عین
نیست بلکه سواک کند تا آن زمان که بزوال نکست و ز روی دندان الطینان قلبه
حاصل آید فی البناية لا تقدر فی السواک بستاک الی ان یطین قلبه بزوال نکته و میفرماید
محققانمانند که در صحت سواک کردن ظاهر و باطن و اطراف و دندان بالکذا فی غیبه
و اصفیری باید دانست که منزه او نیست که سواک نرم و معذل بگارد و باشد زیر لکهن
سواک آسان تر در سه حال است و مراد از نرمی نرمی تمام سواک شست بل آن منع
که هنگام سواک کردن در دهن داخل شود فی الدر و کونه لیناً مستویاً می معذل بگارد
و فی حاشیة الطحاوی قوله مستویاً ای معن لا قوله بلا عقلاً نه سهل فی استعمال فی فتح
و ان یكون السواک لیناً و فی حاشیة الطحاوی علی الدر قوله و کونه لیناً المراد به الحمل لیس
یدخل فی الغم لاکه تحقیق سوم و کیفیات بمنوعه گرفتن سواک و این تحقیق مشتمل است
بر چند فوائد قائمه اول آنکه ترک نکند وضع مسنون که این مورد با سورت شریف الدار
و لا یقبض فانه مورد الباسور و فی البحر الرائق و لا یقبض القبضة علی السواک فان ذلك
یورث الباسور و کذا فی تهذیب الصلوة و فی حاشیة الطحاوی علی الدر المختار
قوله و لا یقبض ای بیده بان یمرک لیساً المستوتة فی مسکه قائمه دوم آنکه سواک نکند

رفت مسواک هر کدام مورث کوری است فی جامع الرموز و لا یتک بطرف
صافانه یورث العمی فاکثره سوم آنکه منراوار است که نمک مسواک را که این حد

و نسیان است فی الدرد و لا یصله فانه یورث العمی و یکنذا فی جامع الرموز و نه

المصلوۃ و فی خلاصه الاحکام و لا یصل المسواک بالاسنان لانه یورث النسیان
ادراک هفتم و در بیان طریق گرفتن مسواک بدانکه در گرفتن مسواک

سنت است که بگیرد آنرا در دست راست چنانکه این کار از کارهای طهارت است

اگرچه قیاس مقتضی گرفتن در دست چپ است چه درین از الله قدرت و در دست راست

طریق گرفتن اینست که انگشت خنصر زیر مسواک و انگشت نزدیک مسواک انگشت

دوسطی و بنصر بالای مسواک باشد و همچنین آمده است از عبد العزیز بن مسعود رضی الله عنه

فی اداء الفتح و استحباب مساکه بالید الیمنی و اسننه فی کیفیته اخذه ان یجعل الخنصر

بینک من سفال السواک و بنصر و الوسطی و السبابة فوقه و اجعل لابهام سفال

و فی جامع الرموز بعد ما یجعل ابهام الیمنی و خنصر تحت السواک و البواقی فوقه فی

الد المختار للطحاوی و نقله عن النهر و تدب مساکه میناه بان یجعل الخنصر اسفله و الابهام سفال

راسه و باقی الاصابع فوقه و کذا اجاب عن ابن مسعود رضی الله عنه لانه من اعمال طهاره

و قیاس ان قیده از الله الاذی ان یکون بالیسری و بعضی علماء غیر صاحب بی حنفیه چنانکه

بسی گرفتن مسواک بدست چپ رفته اند کما فی حاشیه الطحاوی علی الد ناظران

ادراک هشتم و در بیان ششمین مسوال سنت است که اول بشوید

مسواک را اگر خشک باشد پس مسواک کند و همچنین در رفتنای مسواک کردن نیز بشوید

و همچنین بعد فراغ قبل نماز آن پسروین بشوید فی فیهنا مسنلی و الصغیری

مسواک بدست چپ

مسواک بدست چپ

و پس از مسواک آن کان یا بسا و میسله عند الاستیباک و عند الفراغ منه و فی
 قال ابن حجر و یؤخذ منه ان غسل المسواک فی التمسک و بعده قبل وضعه مستند
 ثم یغسل یم بعد و صاحب بنایه شایع بدایه مائل بعدم سنیت شستن مسواک نیز
 کما فی شرحه علی الهدایه باید دانست که حکمت در شستن مسواک قبل از مسواک کردن
 که نرم شود و دندان را از خمی بکشد و نرم کردن مسواک بآب هین است یا بآب طاهر
 علمیده که ذانی منهلج العباد و حکمت در شستن بعد مسواک کردن برای آنست که شیطانی
 بآن مسواک کند فی جامع الرموز و اذا سنیک بغسل والا فالشیطان یستاک به یکنه
 الدر المختار پوشیده نماید که ممکن است عمل کردن اینها که شیطان بر معنی حقیقی آن جعل نم
 نجیث است فی حاشیه الطحاوی علی الدر المختار قوله والا فبناک الشیطان هلاک
 من علم علی الحقیقه ای و موضع التخریث او را آنهم در اوضاع مکرر و هر دو مسواک
 و آن چند اند از آن جمله مسواک کردن در حالت غلطی چنانچه مورث درازی طحال است
 فی امداد الفتح و بکروه الاستیباک مضطجعا فانیه یورث کبر الطحال فی البحر الرائق و بکروان
 مضطجعا فانیه یورث کبر الطحال کذا فی السراج المولج و بکذا فی مفتاح الجنان و از آن جمله
 کردن است در حالت قیام که موجب در ذرات است کذا فی مفتاح الجنان و از آن جمله
 کردن است در حالت ششی که باعث در بخت است کذا فی مفتاح الجنان و در آنکه
 در بیان جایگاه مسواک و رانها مکرر است از آن جمله است مسواک
 کردن در محافل نزدیکه را بدن آب از خلق و درین خصوص در روی علمای دین
 کذا فی اشعه السمات و از آن جمله است مسواک کردن در حمام که از آن بوی دین میاید
 کذا فی اشراق الیهجات فاعلم ان فوائده و شایسته و بکذا فی مفتاح الجنان و از آن جمله

اولی خود را در دست گیرد

در آنکه در دست گیرد

سواک کردن در مسجد و غیره گمان افتادن نفت و مثل آن در آن باشد فی الزمان پس
 المسجد اذا خشی نظایر شیء من البلیق او نحوه و از آن جمله است سواک کردن در منزل و چنان
 نزد خدای تعالی مغفوض میشود و کفانی مفتاح الجنان و در آک یا ز و بهم و بر بیان
 اشبی از مستحبیه سواک بهرگاه که جائز است سواک ساختن از هر چه بیکه باشد لیکن مستحب
 که سواک از چوب و زیت تمیز تر باشد چه اگر این چوبها خوش می کنند بوی و بهین را قوت میدهد
 معده را و زخم می کنند و دندان را علی الخصوص چوب درخت میلو که این افضل و قاطع بغم
 و صاف کننده سینه و گوارنده طعام است پس بعد چوب میلو سواک چوب و زیت نیز
 مستحب و در بیان سواک زیتون حدیثی هم آمده است کفانی حاشیه الدر المختار
 الطحاوی نقل عن الطبرانی نعم السواک الزیتون من شجرة مبارکة و هو سواکی و هو الکافور
 من قبل یعنی چه خوش سواک است زیتون از درخت برکت داده شده و این سواک من
 انبیای پیشین است و در اشعة اللمعات است که در باب سواک میلو چند احادیث آمده
 فی تصغیری و قالوا و یناک بكل عود و فی العالم کثیر یمنی ان ینکون السواک من شجرة
 مرة لانه یطیب الفم و یشد اللسان و ینوی المعدة و لیکون رطبا و فی امداد الفلاح
 و ینعی ان ینکون السواک لیس فی غلط الاصبع طول شبر متویا فلیل العقد من الشجر المعروف
 و هو الاراک لیکون القطع للبلغم و النقی للصدر و اهنی للطعام و فی غنیة المستملح تصغیری
 ثم استحب ان ینکون من شجرة مرة لزیادة اثر التغبیر الفم و فیها ایضا و افضل الاراک ثم الزیتون
 و فی جامع الرموز و اصله من الزیتون فان منه سواک الانبیاء کما فی الینایج و فی الزکاة
 قال النوی و یحب ان یناک بعود من اراک فی شرح المسلم النوی و استحب ان یرسک
 بعود و یوسط لانه یدالیس لیمخرج و لا یطرب لانه یزید فی التغبیر و سواک از چوب خوش

سواک کردن در مسجد و غیره گمان افتادن نفت و مثل آن در آن باشد فی الزمان پس

و نوت و اصل شوک فی جامع الرموز اوسن خشب الخوخ ادا التوت ادا اصل الشوک کما فی مصلوة
 السجود ادراک دو از دهم در بیان اشجار مکرر و سه و محرمة سواک بدیکه کرده
 نخر می ست مسواک سخن از چوب موز و اتارونی و حرام ست از شی که زهر دارد و خواه
 چوب باشد یا غیر آن فی الدار المختار و بکره موز و فی حاشیة اللطفاوی ای تحریر اللطفاوی
 و فیها ایضا موزای کالفصب الفارسی و فی غنیة المستمل و الصغیری و یناک بکل عود الا ان
 و الفصب الدریحرم بندی سیم و فی حاشیة اللطفاوی من خشب غیره ادراک
 سیزدهم در بیان موضع نهادن مسواک باید دانست که نهادن از دجا
 خالی نیست یا بر بدن انسان یا غیر آن لهذا این ادراک متبرک و فائده شد فائده اول
 سنت است که بند مسواک را بر گوش خود بموضع نهادن قلم کاتب و حکمت در نهادن
 این موضع است که گرفتنش آسان می شود و بصاحب مسواک یاد میداند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مسواک خود بجای نهادن قلم بر گوش می نهادند و همچنین صاحب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز می نهادند و نیز در پیچ حمامه نهادن سنت است چنانچه بعض
 صحابه در طی حمامه خود می نهادند فی جامع الرموز و موضع سواکه صلی الله علیه و سلم می نهادند
 موضع القلم من اذن الکاتب اسوکه اصحاب خلفه اذ انهم کما قال الحکیم الترمذی و فی
 الرقاة قال ابن حجر و الحکمة فی وضعه ذلک الموضع لیسهل تناوله و ینکر صاحبیه به لیسن
 و فی جامع الرموز و کان بعضهم یضع فی طی حمامه فائده دوم سنن ادر است که نه بند مسواک
 عرضا که این مورث جنون است بلکه انتصاب کند آنرا به اعتماد چیزی و استاد کند جامع الرموز
 و لا یضع عرضا بل یقصب الا فطر الجنون و فی الدار المختار و لا یضع بل یغصبه و الا فطر الجنون
 و فی حاشیة الدار المختار و لا یضع بل یغصبه و فی الدار المختار و لا یضع بل یغصبه و فی الدار المختار

مسواک در دجا نهادن

ادراک سیزدهم در بیان موضع نهادن مسواک

ثم یسینی آه ای لان الیسری لجهة الیمنی والیمنی لجهة الیسری و فی السراج الوہاج فان لم یجد
استعمل خرقة خشنة او اصبعه السبابة من یمینہ و دلیل برین مدعا چند احادیث اند کہ در کتب
احادیث بطرق متعددہ مروی اند اول آنکہ در فتح القدر و مرقات بروایت بیہقی از انس
رضی اللہ عنہ منقول است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجزی من السواک الاضاح
یعنی کفایت میکند از سواک انگشتها و درین حدیث کلامی کرده شد کہ ذانی الکتابین الذین کونا
و دوم آنکہ در زاد الفلاح و شرح مختصر ازشمینی و قاری بروایت طبرانی از عابثہ صدیقہ
رضی اللہ تعالی عنہا روایت است قالت قلت یا رسول اللہ الرجل یدرب فہو یتاک
قال نعم قلت کیف یصنع قال یدخل اصبعہ فی فیه یعنی گفت ام المؤمنین عابثہ صدیقہ رضی اللہ
عنها کہ گفتن من یا رسول اللہ مروی کہ برود دہن او یعنی دندان و یا گوشت و ہن آسا
فی غبنہ استملی آیا او سواک کند فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری گفتن چگونه کند فرمود
داخل کند انگشت خود در دہن خود و سوم آنکہ در زاد الفلاح و ہر دو شرح مذکور از علی
رضی اللہ عنہ روایت است قال التثویب السبویہ الابہام سواک یعنی شستن با کبیرہ
کردن دہن از انگشت شہادت و ابہام سواک است چهارم آنکہ در بنایہ از بیہقی روایت
قال یا رسول اللہ یغتنانی السواک فیل دون ذلک من شئی قال صبیحک سواک گشتن
و غروبک یعنی راوی گفت یا رسول اللہ رغبت دادی مارا در سواک کردن پس آ سواک
ازین چیزی است فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انگشت تو سواک تست نزد یک وضوئی
بختم لکم در ہا بد روایت است انہ علیہ السلام فعل کذلک یعنی کرده است آنحضرت علیہ السلام
بہمچنین درین محبت سواکی است کہ صاحب بنایہ شایع بدایہ گفتہ کہ زبانی دارد و کرده است
کہ ثابت شدہ است درین باب فیصل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و انچہ پایہ ثبوت بسیار

قال انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است چنانچہ از احادیث سابقہ بمعنی بیانیہ طور میرسد
 وجواب او مبارک تحقیق صاحبینا یہنت کہ سوک از انگشت از فعل انحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم نیز ثابت شد است چنانچہ در سنن احمد از علی رضی اللہ عنہ روایت شدہ است
 انه دعا بکون رین ما افسس وجہہ وکفیه ثلاثا ثم مضى فادخل بعض اصابعہ فی فیه الحدیث فقال
 فی آخرہ وهو وضوء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی طلب کرد علی رضی اللہ عنہ کوزہ از آب
 پیش دست روی خود و بہر دو کف خود سه بار وضوء کرد پس داخل کرد بعض انگشتان
 خود در دہن خویش تا آخر حدیث و فرمود در آخر وضوء این وضوء رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم است ازین تشبیہ می تراود کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجای سوک داخل
 انگشتان فرمود اما حکم انگشت نزد اصحاب شافعی پس اگر نرم باشد کفایت نمیکند از سوک
 و اگر سخت باشد پس درین سه قول بہت اول جزا و این قول مشہورست و دوم عدم جزا
 سوم جزا و صورت موجود نبودن غیر و عدم جزا و صورت موجود بودن غیر
 فی شرح المسلم للنووی و اما لاصح فان کانت لینتہ لم یحصل بہا السوک وان کانت
 خشنتہ ففیہا ثلاثا وجہ لاصحابنا المشہور لایجزی والثانی یجزی والثالث یجزی ان لم
 غیر با و لایجزی ان وجد و تردد یک بعض شافعیہ انگشت غیر قائم مقام سوک میشود و بہت
 مستاک قائم مقام آن نمی تواند شد و نیست این مذہب مگر حکم بحت فی غینۃ المستملی و تجویز
 بعض الشافعیۃ اصح الغیر دون اصح نفسه حکم بلا دلیل و از انجملہ بارچہ سخت است کہ آن
 نیز قائم مقام سوک می شود فی الدر المختار و عند فقہہ و فقہ اسانہ تقوم الخرقۃ الخشنۃ ثلاثا
 مقامہ و از انجملہ بہت علک و صمغ و ہر چیزیکہ لزج باشد و فیکہ یافتہ شود و بہت پس قائم
 مقام می شود بلکہ در حق زنان مستحب استعمال علک با وجود قدرت آنها بر سوک

بسبب رفت بشو آنها و برای آنکه مو خلیت و مداومت بر مسواک ضعیف میکند دندان آنها را
 بلکه خوف سقوط دندان می باشد و عکس دندان و لثه آنها را سخت و مستحکم میکند فی الجمله
 یقوم مقامه لمرآة لکون المولمبة عليه تضعف اسنانها فیتجنب لها فعله و فی صلوة المسعود
 لا يجوز للمراة ان یتاک والعکک قائم مقام استیاکمن و کذا فی الشرح الفارسی بشرح اوقاف
 و فی امداد الفلاح و یقوم العکک مقامه للنساء لمرقة بشرتهم و فی الدر المختار کما یقوم العکک مقامه
 لمرآة مع القدرة علیه و فی المحيط بالعکک لمرآة یقوم مقام السواک لانها تخاف منه سقوط
 اسنانها لانها ضعيفة والعکک یمسک لاسنان و یشد اللثة و فی حاشیة الطحاوی علی
 الدر المختار مقامه می فی الثواب اذا وجدت الفیة و از انجمه است سعد که نوعی از گیاه است
 و از انجمه است اشنان که آن هم از اقسام کاه است فی شرح المسلم للنووی و باقی شئی اشنان
 تا بزرگی از غیر حاصل السواک کما یخرقة خشبه و السعد و الانسان اذ راک شاز و هم
 و بر بیان نیست وقت سواک نیز اذ را است که نیت کند هنگام سواک کردن
 برین شمعون که طاهر بکنند و آن خود را برای خواندن قرآن و ذکر و نماز کذا فی صلوة الطحطین
 غرض جبار علوم الدین و کذا فی مفتاح الجنان اذ راک همفتد هم و بر بیان و عا
 نزویات سواک نیز اذ را است که نزدیک مسواک کردن و عا بخواند و دعائی که
 در میثاب وید و شد بد و عبارت یافته شد اول آنکه اللهم طهر فی و نور قلبی و طهر بدنی و طهر جسدی
 علی النار و اذ خلنی جردتک عبادک لصاحبین کذا فی البنایة شرح الهدایة و هم آنکه اللهم اهل
 نسوکی هذا فیمسک فی و مرضاة لک باسیدی و بعضی بهی کما فی بعض ابه شانی کذا فی
 تهذیب الصلوة ترجمه و کما اول اینست بار خدا یا پاک کن دهن من و روشن کن دل من
 و پاک کن بدن من و پاک گردان جسم من بر آتش و در آرم ابر حمت خود در بندگان

در کتب دیگر
 یوم بیان نیست وقت سواک

در کتب مختلفه
 بیان و نماز نزدیک سواک

نیک خود و ترجمه دعای ثانی این است بار خدا یا بگردان این اسواک کردن من پاکی از گناه
 من خوشنودی برای تو ای سر دامن در روشن کن بدان روی من چنانکه بر پیشانی
 بدان دندان من آدر اک میجد هم در بیان اسواک کردن به اسواک صحیح
 باید داشت که جائز است بلا کراهت اسواک کردن به اسواک یگری و قینکه رضای او صراحت
 یا دلالت یافته شود فی شرح اسننه و لا باس ان یستاک اسواک النبی و فی شرح المسلم للنو
 و لا باس بهتمال اسواک غیره باذن و فی المرقاة و فیه دلیل علی ان استعمال اسواک غیر رضای
 غیر کرده و دلیل بر اثبات این معاد و حدیث است اول حدیثی است که در شکوة المصالح
 بروایت ابو داؤد از حضرت ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما موی شده
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستاک فیعطینی السواک لا یغسله فابدأ فاستاک ثم یغسله
 و اذ نعه الیه یعنی گفت عایشه رضی الله عنها که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اسواک میکرد
 پس میداد مرا اسواک تا بشویم آنرا پس اسواک میکرد مرا من آن پستری شستم آنرا میدادم
 آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوام حدیثی است که در شکوة المصالح بروایت بخاری
 از عایشه صدیقه رضی الله عنهما موی گشته قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم توفی فی یثربی و فی یومی و بین یومین یومین و یومین و ان الله جمع بین یرقی و رقیه
 عند موته و خل علی عبد الرحمن بن ابی بکر و بیده السواک انا سمعته رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرأیته یقطعه الیه و عرفت انه یحب السواک فقلت آخذه لک فاشا برأه
 نعم فتناولها فاشتها علیه و قلت الیئله لک فاشا برأه ان نعم فلینته فامرته و بین یدیه
 زکوة فیها مار فیصل یخل بیده فی الماء فیمسح بهما وجهه و یقول لا اله الا الله ان الموت
 سكرات ثم یصب بیده فیمسح یقول فی الرقی الا علی حتی یقبض مالت بیده یعنی بدرستی که

در این حدیث
 از حضرت ام المومنین
 عایشه صدیقه رضی الله عنها
 روایت شده است که
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 اسواک میکردند و آنرا
 به من میدادند تا بشویم
 آنرا و من آنرا شستم
 و آنرا میدادم

عالمی باشد رضی الله عنهما بود که میگفت به تحقیق از نعمتهای پروردگار بزرگتر نیست که به تحقیق رسول
صلی الله علیه وسلم وفات کرده شد و خانه من و در و در و نوبت من و در میان سینه من
من و بدرستیکه خدای عزوجل جمع کرد آب من من و آب دهن آنحضرت صلی الله
وسلم نزدیک موت وی علیه السلام بدرستیکه در آمد بر من عبد الرحمن پس برای بگویند
او سوالی بود و من بگفتم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پس دیدم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را که می بیند بسوی مسواک پیش شناختم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست
میدار که مسواک کند پس گفتم که بگیرم آن را برای تو پس اشاره بفرمود که آری پس دم آنرا
به حضرت صلی الله علیه وسلم پس سخت آمد مسواک کردن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم
که نرم کنم آنرا برای تو اشاره کرد و بفرمود که آری پس نرم کردم آنرا پس گرفت آنرا پس
بگذراند آنرا بر دندان و رو بروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه بود که در می آورد
و استهای خود را در آب و می مالد بدان روی خود را و می گفت لا اله الا الله تحقیق
نه برای موت سختی است پس داشت دست خود را پیش شروع کرد گفتن این کلمه
الایق الا علی تا اینکه نفس کرده شد روح مبارکش و بمقتار دست او آدرال
نوزدهم در بیان آنکه مسواک ناسخ فرضیت و ضرورت یک نماز است
بدانکه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مور بو وضو کردن نزدیک هر نماز خواهد وضو باشد
یا نباشد پس گاه که دشوار شد آنکار حضرت صلی الله علیه وسلم موقوف شد فرضیت
وضو گرازیست و امر کرده شد بسواک کردن نزدیک هر نماز بخدانی شح سفر سعاد
ناقل عن احمد و ابی داود و عن عبد العبد بن عامر الغیل و در سند داری از عبد الله
بن عمر است قال قلت ارأیت نوحا ابن عمر کل صلوٰة طاهر او غیر طاهر عمر ذلت

در آنکه در بیان آنکه مسواک ناسخ فرضیت و ضرورت یک نماز است

قال حدثنا اسما بنت زيد بن خطاب ان عبد الله بن خطلة بن عامر حدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بالوضوء لكل صلوة طاهر او غير طاهر فطاشق ذلك عايه امر بالسوكة لكل صلوة وكان ابن عمر يري ان به على ذلك قوة فكان لا يبيع الوضوء لكل صلوة وبكذا في سنن ابى داود يعني راوى كوكبه كغتمه كخبرده كه وضوء كروا بن عمر رضى الله عنهما لراى به نماز طاهر باشد يا غير طاهر تعيم كروا بن را كفت كه حديث كروا اورا لا سما بنت زيد ابن خطاب كه بتحقيق عبد الله بن خطلة بن عامر حديث كروم كه كتحقيق رسول خدا صلى الله عليه وسلم حكاه كروه شد بوضوء لراى به نماز طاهر باشد يا غير طاهر پس هر گاه دشوار گرديد اينكار برون حكاه كروه شد برون سوكة نزد يك به نماز و به عبد الله بن عمر رضى الله عنهما مى ديد كه در برون كروى قوتى ست پس نيك نيكرد وضوء لراى به نماز او را ك لستم و بيان كچه در خواب پيداه شد و باره سوالات و بيان آنكه سوكة كرون كجواب زيات علم و باعث فتح غراسست پس درين باب سه حكايه نقل كرومى شوند اول حكايه روى اى انحضرت صلى الله عليه وسلم است و آنرا بخارى و مسلم و صحيح بخروان ابن عمر رضى الله عنهما روايت كروه و انما ان النبى صلى الله عليه وسلم قال اسانى فى المنام ان سوكة سوكة فجارى فى جملان احدهما اكبر من الآخر فتاوت السوكة الا صغر منها ففضل له كبه فذفعته الى الاكبر منها يعنى به تحقيق نبى صلى الله عليه وسلم فرمود كه منى بنم خود را در خواب كه سوكة ميكند بمسوكى پس آنرا در دو كس كه يكى از آنها بزرگتر است از ديگرى پس ادم مسوكة بخرو و تر از آنها پس كفته شد براى من كه برده آنرا به بزرگ تر پس ادم آن را به بزرگ تر از آنها ادم حكايه روى اى ابراهيم نخعى انحضرت صلى الله عليه وسلم ربهت كه در مفتاح الجنان باين عبارت مذكور است كه خواجه ابراهيم نخعى رحمه الله عليه عظم

در آنست كه بزرگان بخرو و تر از آنها پس كفته شد براى من كه برده آنرا به بزرگ تر پس ادم آن را به بزرگ تر از آنها ادم حكايه روى اى ابراهيم نخعى انحضرت صلى الله عليه وسلم ربهت كه در مفتاح الجنان باين عبارت مذكور است كه خواجه ابراهيم نخعى رحمه الله عليه عظم

راصلی الله علیه وسلم در خواب دید از خود بتالیید که یارسول الله چیزی میخوانم و یاد نمینمزم گرفتن
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کجائی که خبر نداری از چند چیز اولاً آنکه اندک خوردن از یک
 خبث قرآن بسیار خوان و نماز بسیار گزارد برای هر نمازی طهارت سازد مسواک کن
 ابراهیم نخعی گفت چون از خواب بیدار شدم و این وصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بجا آوردم در میان آنکه زمان مقتدای عالیشان شدم سوم حکایت رویای عبد الله
 مبارک است و آن نیز در مفتاح لکھان بدین الفاظ منقول است آورده اند کشف عبد
 مبارک جمعه خود را سه قسم کرده بود یکسال حج رفتی و یکسال غزا کردی و یکسال علم
 در کفایت می کنند که یکسال بغزارفته بود بر قلعه کبران دست نمی یافت در آن اندیشه
 خواب رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خواب دید منتر عالم فرمود که یا عبد الله و چه
 اندیشه گفت یا رسول الله برین قلعه کبران دست نمی یابم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود کجائی که خبر نداری از طهارت با مسواک عبد الله از خواب درآمد و طهارت با مسواک
 کرد و غازیان را فرمود تا همه طهارت با مسواک کردند آن دید و با مان از بالای قلعه نگاه
 کردند آن حالت را دیدند خدای عزوجل میبیتی در دل ایشان انداخت فرود آمدند و با
 امیر فرقه گفتند که جماعتی آمده اند که آدمی خواران اند دندانشان می کنند اگر با ما نظر یابند و ما را
 از نهاد ما بپرانند خدای تعالی خوفی در دل ایشان افکند تا صدی بیرون فرستادند که از ما
 مال میخواهند یا جان عبد الله مبارک گفت نه مال میخواهم نه جان از شما آن میخواهم که اسلام
 آید جمیع کبار اسلام آوردند از برکت اقامت سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آن مسنون
 اوراک بست و نیم در اوقات مستحبه مسواک باید است که او فایده آن
 مسواک کردن مستحب و سنت است بسیار اند بعضی از آنها به نسبت بعضی مگو که نزد بعضی

مسواک کردن از اوقات مستحبه است

آن اوقات طولی این خواب در این رساله مختصره گنجایش آن ندارد و لهذا حکم بالاید رک کلام لا یجوز
 کلمه بر پیچیده اوقات اکتفا می و زیم اول وقت وضو تفصیل این مقام بیسط تمام با بقا
 گذشته مشیاء الاطلاع علیه فلیرج الیه فی سراج انظام السواک له ای للوضو فان السواک
 عندنا من سنن الوضو و دوم وقت تغییر لوی و هن و این موکد درست و بوی و هن بسبب
 خواب با بیداری یا تشنگی یا گرمی یا بخوردن طعام یا بودار حاصل شد و باشد که از این اشعه
 اللمعات یا تغییر و هن از ترک آشامیدن آب یا طول سکوت یا کثرت کلام که سیاتی فی کلام السواک
 فی شرح المسلم سوم وقت بیداری از خواب چهارم وقت در آمدن و خانه بنجم وقت فراهم شدن
 مردمان ششم وقت قرات قرآن هفتم وقت قرات حدیث هشتم وقت زرویی و زمان
 فی اعداد الفحاح و لیس السواک من خصائص الوضو فانما یستحب فی حالات منها تغیر الفهم و تقیام
 من النوم و الی الصلوة و دخول البیت و اجتماع الناس و قراة القرآن و اکیث قبول الخ
 ان السواک من سنن الدین و ینوی فی الاحوال کما و قال علیه السلام السواک مطهرة ثم
 و مرضاة للرب و فی السراج الولهج و عند قراة القرآن قال صلی الله علیه و سلم طهر و ساک
 القرآن و فی فتح القدر و یستحب فی خمسة مواضع اصفرار السب و تغیر الایاتحة و القیام عند النوم
 و القیام الی الصلوة و عند الوضو و الاستقرار بغير غیر ما و فیما ذکرنا اول ما یصل البیت و فی
 شرح المسلم للنووی و لکن فی خمسة اوقات اشد استحبابا احدها عند الصلوة سوا که آن منظر
 با و ادتراب او غیر منظر کمن لم یجد ما و لا ترا یا الثاني عن الوضو و الثالث عند قراة القرآن
 و الرابع عند الاستیقاظ من النوم الخامس عن تغیر الفهم و تغیره بکون یا شیاره من تزلزل الحس
 و الشب و منها اکل مالہ راتحة کریمه و منها طول السکوت و منها کثرت الکلام و فی البنته
 و الاستنجاب بتا که فیہ عند تغیر الفهم ثم وقت آغاز کلام مخصوص و قنیکه بعد سکوت طولی

اتفاق کلام افتد و بهم وقت قیام به تجدید بازدهم وقت تغییر بوی رخ دندان دوازدهم
 از غسل کذا فی منہاج العباد الی المعاد سیزدهم باین شفعه از نماز شب چهاردهم روز جمعه
 پانزدهم پیش از خواب شانزدهم بعد نماز و ترهتند بهم وقت سحر کذا فی البنایه شرح الهدایه
 بیجدهم هنگام قیام بسوی نماز و این استجاب نزدیک شافعیه بعضی حنفیه و بهم دست
 خصوصاً قبل از نماز ظهر و فجر کذا فی اشعة اللمعات و فی البنایه و هو شرط الوضوء و تا که طلبه
 عند ارادة الصلوة وعند الوضوء وقراءة القرآن والاستيقاظ من النوم وعند تغير الفم وفي
 المرقاة عاشر البنا ما رخصتة تطلا عن التمتة و يستحب لسواک عند ما عند کل صلوة و وضوء و کل
 شیء یغیر الفم و عند الیقظة و فی البنایه و عند الشافعی یوسنة للقیام الی الصلوة عند الوضوء
 و عند کل حال تغییر فی الفم پوشیده نماید که بعضی از شافعی درین باب چنین نقل کرده اند که اگر
 مسکنی محدث باشد پس این سواک کردن از مسکنی صلوة نخواهد بود کذا فی سراج الظلام و نزد
 بعضی حنفیه سواک نزدیک نماز سنت نیست بل کرده است و برین معاد و دلیل قائم کرده اند
 اول آنکه روایت نموده شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سواک کرده باشد هنگام قیام
 نماز کذا فی المرقاة و دوم آنکه بسا اوقات از سواک کردن برمی آید خون و آن نجس است باجماع
 اگر چه ناقص و نه ثبوت نزدیک شافعی رحمه الله تعالی و فی البحر الرائق لمن قولهم یستحب ایقاع
 الی الصلوة و ینافی ما نقلوه من انه عند الوضوء لا الصلوة لانه یخرج منه دم و یخرج
 بالاجماع و ان لم یکن یاقض عند الشافعی و تم و خلاف باین ما حنفیه و شافعی درین صورت
 ظاهر پیشین آنگه چون بخواند چند نماز یک وضوء که در آن سواک کرده باشد پس او
 میکند سنت سواک در هر نماز نزدیک ما حنفیه و ادائی شده و نزدیک شافعی و در وی
 آنگه چون چند نماز یک وضوء خواند و سواک کرد و در آن وضوء پس بر نماز نزدیک ثواب

هفتاد و ناز که بغیر سواک گذاردند همت می دارد و نزدیک شافعی در یک نماز این ثواب حاصل
 میشود و دیگر نمازها اگر و حینکه سواک کند برای هر نماز فی امداد القحاح و السواک من سنن الشافعی
 عندنا لا من سنن لصلوة فیحصل فضیلة فی کل صلوة صلاة بوضو و استاك فیه من غیر استاك
 عند قیامه له فی البحر الرائق و قالوا فائدة الخلاف تطهر من صلی بوضو و واحد صلوات یغنیه السواک
 للوضو عندنا و عند الشافعی یستاک لكل صلوة و فی سراج اطلاق قال شافعی السواک من سنن لصلوة
 و فائدة الخلاف اذا انقضت لصلوة تطهر سواک یعنی علی وضو الی اخره لغرب کان السواک الاول سنة
 لكل عندنا و عند یسین یستاک لكل صلوة و فی حاشیة الطحاوی علی الدر قوله بوضو عندنا و عندنا
 للصلوة و تطهر ثم یسین صلی بوضو و واحد صلوات و قد استاک فیه یكون صلوة بسبعین صلوة من غیر
 سواک عندنا و عند الشافعی لا یجسی الا اذا استاک لكل صلوة فافاده فی البحر و نزدیک بعض تنقیه
 سنیت سواک برای نماز وقتی است که هنگام وضو از فراموشی کند اما اگر فراموشی کرده پس آن
 نماز سنت نیست بلکه برای وضوست فی الدر المختار و بوضو عندنا الا اذا انسی فانه یندب للصلوة و فی
 سراج اطلاق و اما اذا انسی للطهر ثم ذکر بعد ذلك فانه یمتنع له ان یستاک حتی یدرک فضیلة و یکن
 صلاة بسواک جماعة و الکست و دوم در بیان فوائد و منافع مسواک است
 که در سواک فوائد و منافع بسیارند بعضی تا بمقدار فائده گفته اند که زمانی آن دو کردن قدر
 و اعلامی آن یاد نمایند کلمه شهادت است وقت موت چنانچه در افیون بمقدار مضرت است
 که زمانی آن فراموش شدن کلمه شهادت است وقت موت و نزدیک بعضی علماء رحمهم الله
 شیوش منفتحت است فی الحفاة فانها قیل فی سبعین فائدة و فیها ایضا و فی الافیون سبعین
 مضرة اقلها نسیان الشهادة و فی حاشیة الطحاوی اذا ناما الماطة الاذی و عسلانا
 تذکیر الشهادة عند الموت زدنا الله فکلمه و کریمه و فیها ایضا قوله من منافع فی آخر

مسواک است و در هر وقت نماز

وصلت منافعه بشت و ثلثین و اینجا حسب قیل بعض علماء بزرگسی و شش فراموشی و منافع اکتفا
 می رود و اول خوشنودی پروردگار عالم است دوم طهارت و هین است سوم اتباع سنن
 مرسلین خصوصاً سنت سیدنا رسول الله صلی الله علیه و سلم است چهارم نماز که برای آن کس
 کرده شود بر نماز که برای آن مسواک نموده شود و عزیزت و فضیلت دارد و به بقا و درجه و ذکر این
 چهار منافع و فوائد و خبر سید البشر نیز آمده است که سیاتی فی الادراک الاثنی بچشم دور کننده
 گناهان است ششم زیاده کننده و زیکیا به قلم قاطع صفت است به ششم سخت کننده است
 کذا فی سراج اطلاق و البدر التمام ششم شفا از هر مرض است سوای موت و جسم یابد و دهند و بکنند
 شهادت است وقت موت کذا فی البدر النخاریا از و هم دور کننده و تغییر بوی و بدن و از و هم
 دور کننده و شیطان سیزدهم نجات دهند از بقا و دو و بلا چهار و هم خوش کننده و بلا گوی
 کذا فی تهذیب الصلوة پانزدهم دور کننده و تغییری که حاصل شده است از سکوت کذا فی اوراق
 شانزدهم مورث غناست هفتم هم روا کننده حاجت پیچیده هم نفع کننده و در و سر است
 نوزدهم نفع کننده و در و شقیفه است یستم نفع کننده و در و دندان است کذا فی اشتقاق لدجا
 بست و یکم ویرا و زنده بپیر بست و دوم شبانی و بند است و در و من بریل صراط کذا فی
 حاشیه الخطاوی علی الدنا قلا عن ابی اسعد و بست و سوم زیاده کننده و حسن و جوی
 کذا فی منافع الجنان بست و چهارم و غریض و غضب آورنده شیطان است کذا فی
 البحر الرائق و سراج اطلاق و البدر التمام بست و خیم قوت و دهند و دندان است ششم
 دور کننده و زردی و دندان است کذا فی الصغیری و تهذیب الصلوة بست و یستم دور
 کننده و یستم بست و یستم قوت و دهند و معده است کذا فی سراج اطلاق
 و البدر التمام تهذیب الصلوة بست و یستم خوش کننده و یکم و دندان کذا فی الصغیری و سراج اطلاق

سستی از پیاده کننده فصاحت سستی و کیم زیاده کننده در رزق سستی و دوم آسان
 کننده سکر است موت سستی و سوم دفع کننده عذاب قبر است سستی و چهارم روشن کننده
 قبر است سستی و پنجم باعث محبت و میان خلق است کذا فی تهذیب الصلوة و اشراق الدجاء
 سستی و ششم نیز کننده بومینائی است کذا فی الصغری و تهذیب الصلوة و اشراق الدجاء
 ادرال لبست و سوم و در بیان حکم مسواک برای صائم چه بخت
 برای روزه دار مسواک کردن بلا کراهت تا زده باشد یا خشک و از آب تر کرده شده باشد
 یا نیم پیش از زوال آفتاب بود یا بعد آن اینست تهذیب امام علی حنیفه و امام مالک و ربیع
 و امام احمد و ربیع از دور وایت مرویه از و این جواز مخفف است و با وجود جواز اگر کسی
 مسواک کننده گمان کند که مسواک کردن موجب افطار روزه شده پس بعد این عموما بخورد
 بر و قضا و کفاره هر دو لازم است فی جامع الرموز و لایکراه السواک فی استعمال الخشب
 فی الوضوء للغرض من النقل و غیره ما سوار کان مبلولا او لا مباحا و رواحا و نه عندنا و فی قضا
 فاضیخان و لا یابس بالسواک الرطب و الیابس فی الغداة و العشی عندنا و فی المیزان
 للشعرانی و من ذلک کراهته السواک للصائم بعد الزوال فقال ابو حنیفه و مالک احمد
 احمد الرویتین لایکراهه فی الدار المختار و لا السواک لوعشیاء و رطباً بالمار علی المذهب فی
 اداء و افتتاح و لایکراهه السواک آخر النهار بل هو منه کاوله و قبله ایضا و لایکراهه السواک لو کان
 رطباً ای انقضی مبلولاً بالمار لا طلاق مار و بنا قوله لوعشیاء المراد ما بعد الزوال اراد
 بالروعی الشافعی فاسواک بکراهه عند جئند لازالة النخوف الذی هو اطیب من المسک
 عند الله تعالی و فی المیزان للشعرانی فالاول مخفف و فی العالم کبریة ولو استاک فظن ان
 ذلک فطره فاکل بعد ذلک متعلطیه القضاء و الکفارة کذا فی الخلاصة و دلیل بر اثبات

السواک من رطباً و غیره
 السواک من رطباً و غیره

این مدعا چند احادیث اند اینها بحدیث می برد از مآول حدیثی است

که ترمذی و ابی داؤد و عامر بن ربیع و روایت کرده اند قال رایث البنی صلی الله علیه و سلم ما لا احصى منسوک و هو صائم یعنی عامر بن ربیع گفت که دیدم نبی صلی الله علیه و سلم آن قدر که شمار کردن نمی توانم که مسواک میکرد و حال آنکه روزه دار بود و وصیبتی که روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال خیر خصال اصابکم اسواک یعنی بهترین خصلتیکار روزه دار مسواک است سوم حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم برخاری و سلم روایت کرده شده بولایین شقی علی انی لا منتم بالسواک عند کل صلوۃ یعنی اگر ندیده بودم که در شقیست اندام من است خود را هر آینه واجب می گردانیدم بر ایشان مسواک کردن نزدیک بر شما وجه استدلال ازین حدیث آنست که عند کل صلوۃ عام است شامل صلوۃ صائم و غیر صائم و شامل جمیع اوقات است پیش از زوال بود یا بعد آن چهارم حدیثی است که روایت کرده شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صلوۃ بالسواک افضل من سبعین صلوۃ بلاسواک یعنی یک نماز که مسواک ادا کرده شود بهتر است از هفتاد و نماز که بغیر مسواک ادا کرده شود وجه استدلال ازین حدیث بر مدعا چنین است که صلوۃ اگر چه نکره در محل اثبات است لیکن بسبب موصوف بودنش بصفت عامه عام شود و عام شامل نماز صائم و غیر صائم پنجم حدیثی است که از عایشه صدیقہ رضی الله عنها روایت کرده شده است عن البنی صلی الله علیه و سلم کان یساکل اول النهار و آخره و هو صائم یعنی نبی صلی الله علیه و سلم است که بود مسواک میکرد اول روز و آخر روز و حال آنکه روزه دار بود و بعضی احادیثی که در ادراک احادیث می آیند آن احادیث نیز نفس صحیح اند بر وجهی که مسواک برای صائم فائز و مفید است فی امداد الفتح و لا یکره له السواک آخر النها

بل هو منه كما قاله لقوله عليه السلام لو لان شئ على آخرتهم بالسواك عند كل
 صلوة يدخل في عموم كل صلوة الظهر والعصر والمغرب والصائم والمفطر ولقوله صلى الله
 عليه وسلم صلوة بالسواك افضل من سبعين صلوة بلا سواك فمذه النكرة وان كانت
 في الاثبات تعم بوصفها بصفة عامة فيصدق على عصر الصائم اذا اتاك فيه انها صلوة
 افضل من سبعين كما يصدق على عصر المفطر كذا في الفتح وفي كفاية الجيب روى عن
 ما يشتهر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتساك اول النهار وآخره وهو
 صائم كذا في الكفاية شرح الهداية ونزدا امام ابی یوسف سواک طیب اخضر مکروه نیست
 برای روزه و آب سواک تر کرده شده از آب مکروه است نزدا وجهی که میرین داخل کرد
 آب است و این بغیر ضرورت و در ظاهر روایت آن است که مکروه نیست و نیست نقضاً با ما
 محمد و ما المذبح که مقصود طهارت و دهن است و این مسواک بمنزله مضمضه است
 و در سواک تری آب بقدری که آب مضمضه بدهن باقی نماند و مضمضه مکروه نیست پس سواک
 تری مکروه نخواهد شد و جواب امام ابی حنیفه و امام محمد از طرف امام ابی یوسف بدین
 گونه ممکن است که مضمضه حاصل میشود بدخول کردن آب در دهن و مسواک کردن ممکن
 بدون این پس قیاساً ما بین هر دو و فی فتاوی قاضیخان و اما الرطب لا خضر فللباس
 به عند الکحل و فيه ايضا وقال ابو يوسف يكره المبلول بالماء لان فيه ادخال الماء في
 الفم من غير ضرورة وفيه ايضا في ظاهر الرواية انه لا لباس بذلك لان المقصود
 هو التطهير فكان بمنزلة المضمضة و في حاشية الطحاوی علی الدر المختار و قيل يكره
 بله و لا وجه لانه مضمض بالماء فكيف يكره له استعمال العود الرطب وليس فيه من الماء
 قدر ما يبقى في فمه من الببل من اثر المضمضة و فيها ايضا قال المحموی قد تفرق بین

ادخال الماء المضمضة وادخاله للاستیاک لان المضمضة لا تیادی بدون ادخال الماء
 واما الاستیاک فیتأتی بدونہ و نزدیک بعضی مکروه است مسواک کردن در وسط و مضمض
 فی جامع الرموز و قبل بکره فی وضوء و انفل کما فی الزاهدی و غیره و نزد اسحاق مطلق مسواک
 رطب باشد یا بابس تر آب باشد یا نه مکروه است کذا فی شعبة اللغات و نزدیک امام شافعی
 رحمۃ اللہ علیہ و امام احمد در یکی از دو روایت مرویه از و بعد زوال مسواک مطلقاً
 مکروه است فی الدر و لا سواک ولو غشیا او رطباً بالماء علی المذهب و کرهہ الشافعی و کرهہ
 و فی المیزان للشحرانی و قال شافعی و احمد فی الروایة الاخری مکروه فیه ایضاً و الثانی
 شد و فرجع الامر الی مقتبی المیزان و حجت امام شافعی و امام احمد و اسحاق رحمہم اللہ
 بر اثبات این مدعا بد و دلیل است اول آنچه از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرویت
 مخلوف ثم الصائم عند الطیب من المسک الاذفر یعنی ہر آئینہ بوی دہن روزہ
 خوشبودار تر است نزدیک خدای تعالی از بوی مشک اذفر و وجه حجت گرفتن این
 حدیث بد و گونه است کہ سواک زائل میکنند این بورا و در کتاب الامام با حادث
 الاحکام بر دایت الی ہر برہ چنین وارد شدہ و الذی نفس محمدیہ و مخلوف ثم الصائم
 الطیب عند الصیوم القیامۃ من ریح المسک یعنی قسم بذاتیکہ نفس محمدیہ قدرت او
 ہر آئینہ بوی دہن روزہ دار پاکیزہ تر است نزدیک خدای تعالی ہر روز قیامت از بوی
 مشک دوم آنکہ در مسواک کردن از الہ اثر محمودیت فی شرح المسلم للنووی و مذکور است
 ان السواک یکرہ للصائم بعد زوال الشمس للما یزیل الخلوف المتعقبات فی حاشیۃ الطحاوی
 علی الدر المختار قولہ و کرہہ الشافعی بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم مخلوف ثم الصائم عند الطیب
 ریح المسک الاذفر لان فیہ ذلک الاثر محمود و جواب این ہر سہ ائمہ از طرف امام عظیم

بسته چه ممکن است چه اول آنکه لاسلم کی این حدیث دلالت بر نفی کردن مسواک از وجوب دوم
آنکه خلوفی که نزد خدا طیب از مشک است زایل نمیشود از مسواک کردن و وجه سوم آنکه
صحابه کبار بنحو ان الله علیهم سبیلین بگروهید شستن کلام کردن خود با آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در روزه بسبب تغیر بوی دهان خود بپس دور کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این استکار را
بذکر عظمت شان خلوف روزه دارنی ماثیة الطحاوی علی الدر المختار و لیس فیما روی الله
علی انه لا یتاک فی شرح الوقایة و نحن نقول خلوف الذی کان طیب عند الله منسک
لا یزال ان اسواک و ایضا فی تلک الماثیة و در حدیثی صلی الله علیه وسلم خلوف لایمحم کأنوا یخرجون
عن الکلام معه لتغیر فمهم لمنعم عن ذلک بذکر شأنه مخفی نماند که بودن خلوف نزدیک خدا
الطیب از مشک بدو توجیه است توجیه اول آنکه روزه دار برین طیب خلوف ثواب داده
میشود زیاده از آنچه ثواب داده میشود تطیب بلبک و موهضیکه در آن شرعاً طیب بر طبع
طیبیه مقصود است مثل یوم جمعه و عید الفطر و عید الاضحی توجیه دوم آنکه طیب خلوف درین روزه
الطیب است به نسبت بوی مشک که نزد انسان است و تاویل عند الله بهرگونه است
یکی بدون تقدیر مضاف است یعنی این خلوف دهان روزه دار نزدیک از خدا است یعنی
از رحمت و ثواب خدا چنانچه تطیب بلبک مقرب محبوب نزدیک شماست و دیگر
به تقدیر مضاف است یعنی نزدیک ملائکه خدا یعنی آنها خلوف دهان روزه دار را طیب
از بوی مشک می شمزد کذا قال الطحاوی ماثیة علی الدر المختار و در اک لست
و چهارم در بیان فضیلت نماز یک مسواک گزارده میشود
بناکه نماز یک برای آن مسواک کنند بر نماز یک برای آن مسواک نکنند مضافاً و فضیلت
و فریت دارد و عادتش که برین مدعا دلالت دارند و در اک لست و پنجم خواست آمد

احکام است و چهارم در بیان فضیلت نماز یک مسواک گزارده میشود

در باب مسواک و نحوه استعمال آن

انشار الله تعالى و اینجا بذکر یک حدیث از ان کتاب میرود فی الترغیب والترہیب و اقله
 عن البیہقی فی شعب الایمان احمد و ابن خزيمة و الحاکم و الدارقطنی و ابن عدی و ابی نعیم
 عن عایشہ رضی الله عنہا قالت قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم تفضل الصلوة
 التي يتناك لها على الصلوة التي لا يتناك لها سبعین ضعفا یعنی عایشہ میگوید کہ فرمود
 رسول خدا صلی الله علیہ وسلم فضل دارد نمازیکہ مسواک کرده شود برای آن بر نمازیکہ مسواک
 نکرده شود برای آن هفتاد چند ادراک **لبست و بجم و ریان احادیث**
 کہ در باب مسواک مروی شده باید دانست کہ علماء جمہم آمدہ فرمودہ اند
 کہ در باب فضل مسواک حمل احادیث وارد شدہ اند کما فی اشعة اللمعات لیکن بحایة کتب احادیث فقہ
 و فضائل و احکام مسواک زیادہ ازین ہم بنظر آمدہ اند چنانچہ عنقریب واضح میشود و ہم چند
 بعض احادیث این ادراک سابقا و در کات گذشتہ بمقام استناد بعض عادی بطور
 سند نہ کور شدہ اند لیکن اینجا بمقتضای آنکہ ہم المسک ما کریتہ یقتضو غ و ہم بنظر ایراد
 جملہ احادیث مسواک بیک مقام اعادہ آنها شدہ است اول آنچه مشکوٰۃ المصابیح
 نقلأ عن المسلم از عایشہ رضی الله عنہا مرویست قالت قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 عشرة من الفطرة قص الشارب و اعفاء اللحية و السواک و استنشاق المار و قص الاظفار
 و غسل البرجم و شطف الابط و حلق العانة و انتقام الما یعنی الاستنجاء قال الراوی
 و لیسیت العاشرة الا ان يكون لمضمضة و فی رواية الختان بدل اعفاء اللحية یعنی
 عایشہ گفت رضی الله عنہا کہ فرمود رسول خدا صلی الله علیہ وسلم کہ در چیز از فطرت
 یعنی سنت انبیاست کوتاہ کردن سبیل و فرو گذاشتن وافر گردانیدن ریش
 و مسواک کردن و کشیدن آبدین و تراشیدن ناخن و شستن بر اجم یعنی بند

انگشتان پیش پست آنها که چرخ را برنجایم شود و برکندن موی بغل و ستردن موی
 ناله و کم کردن آب یعنی استنجا را وی گوید که فراموش کردیم خصلت دهم اما آنکه باشد
 مضبوط و در روایتی فقط ختنه بجای اغلی لحد واقع شده دوم آنچه در مشکوٰه اصباح
 نقل از ابن اشافعی و احمد و الدای و النسائی و ابن خزمیه فی صحیح و البخاری فی صحیح و ابی
 از عایشه رضی الله عنها مروی شده قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواک
 سطره لفم و مرضاة للرب یعنی گفت عایشه رضی الله عنها که فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم که سواک پاک کننده است مردهن را و خوشنود کننده است مرید را و در کار
 سوم آنچه ابو داؤد و در سنن خود از عبد الله بن عباس روایت کرده قال بث لیلة
 عند البقی صلی الله علیه وسلم فلما استقیظ من منامه اتی طهورة فاخذ سواک فاستاک
 ثم تلا هذه الآیة ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الیل والنهار لآیات لا ولی
 الا للباب حتی قارب ان یختم السورة او ختمها ثم توضا فاتی مصلاة فصلی کعتین ثم رجع
 الی فرشه فنام ماشاء الله ثم استقیظ ففعل مثل ذلک ثم رجع الی فرشه فنام ثم استقیظ
 ففعل مثل ذلک کل ذلک یستاک ویصلی کعتین ثم اوتر قال ابو داؤد و رواه ابن فضال عن
 حصین قال فتسوک و توضا و هو یقول ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة
 یعنی عبد الله بن عباس رضی الله عنها میگوید که خوابیدم شبی نزدیک نبی صلی الله علیه
 و سلم پس هرگاه بیدار شد آنحضرت از خواب خود بیا مد آب وضو را پس گرفت سواک
 خود را پس سواک کرد و بستر خواند این آیه را ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الیل
 والنهار لآیات لا ولی الا للباب تا اینکه قریب بود که ختم کند سوره را یا ختم کرد آنرا پس آن
 نمازگاه خود را پس گذارد و دو رکعت پس باز آمد بسوی بستر خود پس خواب کرد و هر قدر گفت

خدا پستر بیدار شد پس کرد مثل آن پستر باز آمد طرف بستر خود پس خواب کرد پستر بیدار شد
 پس کرد مثل آن هزار سواک میکرد و دو رکعت نماز میخواند پستر نماز وتر گذارد و در وقت
 مسلم از ابن عباس چنین مرویست انما بات عند النبی صلی الله علیه وسلم من آخر لیل
 فخرج فنظر فی السماء ثم تلمأه والایة فی آل عمران ان خلق السموات والارض و اختلاف
 الیوم والنهار حتی بلغ فقنا عذاب النار ثم رجع الی البیت فستوک وتوضأ ثم قام فصل
 ثم مضی ثم قام فخرج فنظر الی السماء فتمأه والایة ثم رجع فستوک فتوضأ ثم قام فصل
 یعنی در روایت مسلم از عبد الله بن عباس چنین آمده که او در شب خواب کرد و نزدیک نبی
 صلی الله علیه وسلم از آخر شب پس بیرون آمد آنحضرت پس نظر کرد بسوی آسمان پستر
 تلاوت کرد این آیه را که در سوره آل عمران است یعنی ان فی خلق السموات والارض
 و اختلاف الیوم والنهار تا رسید برین آیه فقنا عذاب النار پستر رجوع کرد بسوی
 خانه پس سواک کرد و وضو کرد پستر با ستاد پس خواند نماز پستر بر پهلوی خوابید پستر با ستاد
 پس بیرون آمد و نظر کرد بسوی آسمان پس تلاوت کرد همین آیه را پستر باز آمد بخانه پس
 سواک کرد پس وضو کرد پستر با ستاد پس نماز خواند و در ترغیب و ترهیب نقل آن ابن
 ماجه و النسائی عن ابن عباس که نقل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی باللیل
 یغتنین کعبتین ثم ینصرف فیتکاک یعنی گفت ابن عباس که بود رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم یگذاارد در شب دو رکعت پس باز میگشت از ان پس سواک میکرد
 چهارم آنچه در بنایه خرج هدایه بر روایت احمد و طبرانی از داود بن اسقع آمده است امرت
 بالسواک حتی خشیت ان یمیت علی یعنی امر کرده شدیم به سواک کردن تا اینکه بمیریم
 از آنکه فرض کرده شود بر من و در روایت ابی یعلی از ابن عباس چنین آمده عن النبی صلی

علیه وسلم انه قال لقد امرت بالسواک حتی ظننت انه نزل علی فیه قرآن اوجی یعنی فرمود
 بر آئینه امر کرده شدم بسواک تا آنکه گمان بردم که به تحقیق نازل کرده شود بر من درین باب
 قرآنی با وجی در روایت احمد بن حنبل آمده و لقد امرت بالسواک حتی خشیت ان یوحی الی
 فیه شئی یعنی بر آئینه تحقیق امر کرده شدم بسواک حتی که ترسیدم آن که وحی کرده شود بظهر
 من در آن چیزی تنجیم آنچه در ترغیب تربیب بروایت ابو یعلی از عایشه رضی اللہ
 تعالی عنہا مروی شده و قالت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ما زال یذکر السواک حتی خشیت
 ان نزل فیه قرآن یعنی عایشه رضی اللہ عنہا میگوید بدستیکه نبی صلی اللہ علیہ وسلم همیشه
 ذکر میکرد سواک را تا اینکه ترسیدم که نازل کرده شود در باب آن قرآن ششمین آنچه بر بنای
 بروایت ابن حبان از حدیث عامری مروی گشته که کانلید خلون علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال تم خلون فمما استکوا یعنی بودند مردمان که می درآمدند بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس
 فرمود که در می آید زرد دندان مسواک کنید هفتم السواک نصف الایمان یعنی مسواک
 کردن نیمه ایمان است و چون مسواک بنحو بطورست و در باب طهور حدیث دیگر وارد شده
 که الطور شرط الایمان پس مسواک هم نصف ایمان خواهد بود هشتم السواک واجب علی کل
 مسلم یعنی مسواک کردن واجب است بر هر مسلمان مرد و بوجوب معنی مطلق نیست
 بلکه معنی حق ثابت است نه السواک من الفطره مسواک کردن از فطرت است و هم
 السواک من السنه فاستکوا فی ای وقت لقد امرت بالسواک حتی خفیت اسنانی یعنی مسواک
 کردن از سنت است پس مسواک کنید در هر وقتیکه خواهید بر آئینه تحقیق امر کرده شدم
 بمسواک کردن تا آنکه سوده گردد و بیست شود دندان من یازدهم فی خصال الصائم السواک
 یعنی بهترین خصلتها ی روزه دار مسواک کردن است و قازدهم فی السواک عشر خصل

یطیب النعم ویشد الله ای مفاد الا سنان و یخلو البصر و ینزه الباغم و ینزه البغیر و یوق
 السنه و یفرح الملائکه و یرضی الرب و یرید فی الحسنات و یصح المعدة یعنی در مسواک نه خلعت
 اند پاک میکند دهن را و سخت میکند لثه را یعنی جامی بر آمدن دندان روشن میکند مینای را
 و می برد بنعم را و می برد گندگی دهن را و موافقت میکند سنت را و خوش میکند فرشتگان را
 و خوشنود میکند پروردگار را و زیاده میکند در نیکیها و صحیح میکند معده را که فی سنن ابی
 در بنایه بر روایت ابو نعیم از ابن عباس چنین آمده السواک ینزه الباغم و یفرح الملائکه
 و یوافق السنه یعنی مسواک می برد بنعم را و خوش میگرداند فرشتگان را و موافقت میکند
 سنت استیعظم السواک به الرجل الفصاحه یعنی مسواک زیاده میکند در انصاف چها و هم طبعوا
 افواکم بالسواک لما نه اطرق القرآن یعنی پاک کنید دهن ای خود را بمسواک کردن پس
 تحقیق این دهنها را بهای قرآن اند و در بنایه بر روایت ابی نعیم از علی رضی الله عنه
 چنین آمده ان افواکم طرق القرآن فطهرکم بالسواک یعنی تحقیق دهنهای شما را
 قرآنست پس پاک کنید آنها را بمسواک کردن تا نزد هم کان علیه السلام لاینام الا بالسواک
 فاذا استیقظ بدأ بالسواک کذا فی سنن الهمدی فی متابعه المصطفی بعد النبی بن احمد
 بن عبد القدوس یعنی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد به دن سواک
 کردن پس وقتی که بیدار میشد شروع میکرد بمسواک کردن شانزدهم در شکوة بر روایت
 احمد و ابو داود از عایشه رضی الله عنها ست قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
 لو یرقد من لیل و لانه فیستیقظ الا بتسوک قبل ان یتوضأ یعنی عایشه گوید بود آنحضرت صلعم
 که خواب نمیکرد از شب نه از روز پس بیدار میشد مگر سواک میکرد پیش ازین که وضو
 کند یعنی بعد بیدار شدن از خواب پیش از وضو معتاد بمسواک بود هفتدهم انچه روایت کرد

مسلم از عایشه رضی الله عنہا ان النبی صلعم کان اذا دخل بیتہ بدأ بالسواک یعنی تحقیق
 بود آنحضرت صلعم هر گاه که در می آمد بخانه خویش شروع میکرد بمسواک کردن و در روایت
 دیگر مسلم بر وایت مشروح بن ہانی از عایشه رضی اللہ عنہا چنین مروی گشته قال
 سألت عائشۃ بای شئی کان یبداء رسول اللہ صلعم اذا دخل بیتہ قالت بالسواک یعنی
 شتریح بن ہانی گفت کہ پرسیدم عایشہ ابکہ ام چیز بود کہ شروع و آغاز میکرد رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ در می آمد خانه خویش را گفت عایشہ ابتدا میکرد بمسواک این حدیث
 انچه روایت کرد طبرانی از زید بن خالد جنبی قال کان رسول اللہ صلعم یخرج من بیتہ
 من الصلوات حتی لیتاک کذا فی الترغیب والترہیب یعنی زید بن خالد جنبی میگوید کہ نبود
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بیرون می آمد از خانه خود برای چیزی از نماز تا اینکه مسواک
 میکرد و نوزد ہم انچه روایت کرد طبرانی در اوسط از عایشه رضی اللہ عنہا قالت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لزمت السواک حتی خشیت ان یدرونی یعنی عایشہ
 گوید گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ لازم گرفتم مسواک کردن را تا اینکہ ترسیدم کہ بچشم
 دہن من یعنی از کثرت مسواک ساقط گردد دندان دہن من و در روایت دیگر طبرانی
 از ام سلمہ رضی اللہ عنہا چنین آمده قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما زال
 جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خفت علی اضراسی کذا فی الترغیب والترہیب یعنی گفت
 ام سلمہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمیشہ بود جبرئیل کہ وصیت میکرد بمسواک
 کردن تا اینکہ ترسیدم بر دماغ و در بنایہ بر وایت دیگر طبرانی و روایت ہیثمہ و ابن ابی
 و احمد و ابو نعیم و ابن اسکن چنین آمده ما زال جبرئیل علیہ السلام یوصینی بالسواک حتی
 خشیت ان یدرونی کہ ہمیشہ جبرئیل علیہ السلام وصیت میکرد بمسواک کردن

تا اینکه ترسیدم آنکه بپند دهن من در روایت احمد از ابی امامیه چنین آمده و آن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال جابنی جبریل علیه السلام قط الا امرنی بالسواک الله خشیت ان
تقدم فی یعنی تحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که نیلیدم جبریل علیه السلام هرگز
مگر آنکه امر کرد مرا بسواک کردن هر آنکه تحقیق ترسیدم آنکه بپست کنم و از پنج برگم پیش دهن
خود را بستم آنچه روایت کرد بزار از علی رضی الله عنه انه امر بالسواک و قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا تسوک ثم قام یصلی قام الملک خلفه فیصیح بقرآن فیه
منه و کلمة نحوها حتی یضع فاه علی فیه فلما یخرج من فیه شئی من القرآن الا صار فی جوف
الملک فظلموا و اقولکم للقرآن کذا فی التریب یعنی تحقیق امر کرد علی رضی الله عنه
بسواک کردن و گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق هرگز نگام که سواک کرد
پس برخاست که نماز خواند بر منبر و علی خلف او پس می شنود بقرآن اولی و پست قریب میشود
با و یا کلمه مانند آن ذکر کرد آنحضرت تا اینکه می نهد دهن خود بر دهن او پس بر بنی آید از
دهن صلی خیری از قرآن مگر آنکه میشود در شکم ملک پس پاک کنید دهن های خود را برای
قرآن و در بنایه بر روایت ابو نعیم از جابر رضی الله عنه چنین آمده و اما قام احدکم ان یصل
یصلی فلیستک فانما قام یصلی آه ملک فیضع فاه علی فیه فلا یخرج شئی من فیه الا وقع
فی فم الملک یعنی چون بایستد یکی از شما از شب که بخواند نماز را پس باید که مسواک کند پس
بدرستی که چون بایستد که بخواند نماز را می آید او را فرشته پس می نهد دهن خود را بر دهن
پس بر بنی آید خیری از دهنش مگر آنکه بپند دهن فرشته بپست و یکم آنچه روایت کرد
ابو نعیم از جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کعتان بالسواک
ان شل من سبعین رکعة بغیر سواک یعنی گفت جابر فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

دو رکعت بسواک بهتر است از هفتاد رکعت بغیر سواک و در روایت دیگر ابو نعیم از ابن عباس رضی الله عنه چنین آمده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لان اهل ركعتين بسواک احب الی من ان اهل سبعین رکعة بغیر سواک یعنی بدرستی که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود هر آنکه بگذارد دو رکعت نماز بسواک دوست تر است نزد من از آنکه بگذارد هفتاد رکعت بدون سواک و در روایت دیگر بنابر احمد و ابی یعلی و ابن خزمیه و محیش از عطاء رضی الله عنه چنین است عن ابی جحیف قال فضل الصلوة بالسواک علی الصلوة بغیر سواک سبعین ضعفًا کذا فی الترغیب والترہیب یعنی بزرگی نهدی که بسواک باشد بر نمازی که بدون سواک بود و هفتاد چند است و در روایت احمد چنین است انه علیه السلام قال صلوة بسواک افضل من سبعین صلوة بغیر سواک کذا فی المقایة و کذا فی سنن الہدی یعنی تحقیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که یک نماز بسواک بهتر است از هفتاد نماز بغیر سواک و در بنایه بر روایت بیہقی در شعب الایمان احمد و ابن خزمیه و حاکم و دارقطنی و ابن عدی و ابی نعیم از عایشه رضی الله عنها چنین آمده قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضل الصلوة التي لیستاک لها علی الصلوة التي لا لیستاک لها سبعین ضعفًا یعنی گفت عایشه رضی الله عنها فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزرگی دارد نمازی که بسواک کرده شود برای آن بر نمازی که بسواک نکرده شود برای آن هفتاد چند نسبت دارد و آنچه در بنایه نقل از عیبة از عایشه صدیقہ رضی الله عنها آمده نیز کہ سمعنا علی فریضة السواک و التور و قیام الیل یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم این سه چیز بزرگ است شامست و بر من فرض یک سواک کردن و دوم نماز و تر خواندن سوم بر خاستن و استادن شب یعنی نماز شب خواندن نسبت سوم آنچه روایت کرد ابو نعیم از عایشه

رضی الله عنهما قانت کان علیہ السلام بیتاک عرضا لا طمولا یعنی گفت عایشه رضه بود آنحضرت
 علیہ السلام که مسواک میکرد و در عرض دندان نطول آن دور روایت ابی داؤد چنین است او
 استقامت فاستکمل عرضا یعنی هرگاه مسواک کنید پس سواک کنید در عرض دندان و در روایت
 بیہقی از ربیعہ بن اکرم روایت قال کان رسول الله صلی الله علیہ وسلم بیتاک عرضا و یسرب
 مصاویع قول ہواہنی و امر یعنی گفت راوی بود آنحضرت صلی الله علیہ وسلم کہ مسواک میکرد
 در عرض دندان و می نوشید آب از روی کبیدن و میگفت کہ این خوشگوارتر و گوارتر است
 بست و چہارم انجمنہ بن ابی موسی روایت کرده اند قال اتینا رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 فراجہ بیتاک علی لسانہ کل ذلک فی البنا یعنی آید ہم رسول الله صلی الله علیہ وسلم پس
 دیدم آنحضرت را علیہ السلام کہ مسواک میکرد بر زبان خود و در کتاب الامام با عایشہ و حکام
 بر روایت مسلم از ابی موسی چنین است قال دخلت علی النبی صلی الله علیہ وسلم و طرقت السواک
 علی لسانہ یعنی گفت در آیدم بر نبی صلی الله علیہ وسلم و کنارہ سواک بر زبان شریفش بود
 و در همان کتاب بر روایت سنن ابی داؤد از ابی بردہ عن ابیہ روایت قال اتینا رسول
 صلی الله علیہ وسلم فتحملا فرجہ بیتاک علی لسانہ یعنی در آید ہم رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 و حالیکہ سواری میطلبیدیم از آنحضرت پس دیدم او را مسواک میکند بر زبان خود و بست و
 انجمنہ نسائی از ابی موسی روایت است قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 ہویتن و طرقت السواک علی لسانہ و هو یقول عا عا یعنی ابو موسی گفت در فصل ششم
 بر رسول خدا صلی الله علیہ وسلم و حالیکہ مسواک میکرد و کنارہ سواک بر زبان او بود و
 میگفت عا عا یعنی تموع میکرد و در روایت دیگر چنین است دخلت علی النبی صلی الله
 علیہ وسلم و قد وضع السواک علی طرف لسانہ یقول آہ آہ یعنی تموع یعنی راوی گوید

که داخل شد مبر بنی صلی الله علیه وسلم را آنحضرت نهاده بود مسواک را بر کنار زبان خود روی
فرمود آه آه یعنی تروغ میکند نسبت و ششم آنکه زبانی بر روایت بطرانی در او وسط خود از معاً
بن جیل رضی الله عنه مروی است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
نعم السواک الزیتون من ثمره مبارکة الطیب الغرم وینهب الحفر وهو سواکی وسواک الانبیاء
من قبل یعنی حاذق بن جیل میگوید که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که میگفت
چند خوش سواک زیتون است از درخت برکت دارد و شد پاک میکند دهن را و می برد
کنده دهنی را و آن سواک من ثمره مبارکة من ثمره مبارکة وینهب الحفر وینهب الحفر وینهب الحفر
یعنی از چیدن است نعم السواک الزیتون من ثمره مبارکة وهو سواکی وسواک الانبیاء من
قبل یعنی خوش سواک زیتون است از درخت برکت دارد و شد و آن سواک من ثمره مبارکة
یعنی از چیدن است و هفتم آنچه زبانی بر روایت بطرانی از ابابکر رضی الله عنه مرویست
قال السواک من اذن رسول الله وینفع القلم من اذن الکاتب یعنی بود مسواک از گوش
رسول الله وینفع القلم از گوش کاتب یعنی جا میگذارد قلم بر گوش نهاده آنجا رسول الله
صلی الله علیه وسلم سواک می نهاده است و هشتم آنچه در مشکوٰۃ المصابیح می روایت کرده
و ابو داود از ابی سلمه زید بن خالد جونی مرویست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول یولان استق علی امتی لا تمتم بالسواک عند کل صلوٰۃ و لا آخرت صلوٰۃ العشاء
الی ثلث ایل قال فکان زید بن خالد شیهه الصلوٰۃ فی المسجد وسواک علی اذنه موضع القلم
من اذن الکاتب لا یقوم الی الصلوٰۃ الا استق ثم رده الی موضعه رواه الترمذی و ابو داود
الا انه لم ینکره و لا آخرت صلوٰۃ العشاء الی ثلث ایل یعنی گفت راوی که شنیدم رسول خدا
صلی الله علیه وسلم را میگفت اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم است خود را بر آینه

واجب میکردانیدم بر آنها مسواک کردن یک هر نماز و هر آینه تا خیز میکردم نماز عشاء را تا دو
 و انگ شب گفت ابوسلمه یا وی پس بوزید بن خالد که عاضری شد نماز را و سجد
 و مسواک و برگوشش می بود بجای قلم از گوش نویسنده برنی خاست برای نماز مگر مسواک
 نمیکرد پستری نهاد بجای او یعنی در گوش خود تا اینجا ترندی و ابوداؤد با اتفاق روایت
 کردند لیکن ابوداؤد ذکر نکرد و لاخرت صلوة العشاء الی ثلث الیل لبثت نهم انچه در سنن
 ابی داؤد از عایشه منقول است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه وضوءه و یسجد
 فاذا قام من الیل تکلم استاک یعنی تحقیق نبی صلی الله علیه وسلم بود که نهاده میشد بر
 آداب وضوء و مسواکش پس چون برمی خاست از شب قضای حاجت میکرد پستری
 مسواک میکرد و سبی ام انچه روایت کرد بخاری از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لقد اکثرت علیکم فی السواک یعنی گفت انس فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بر آینه تحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن در باره مسواک سبی و یکم انچه روایت
 کرد ابوداؤد از عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستنجی و یعند
 رجلاً من اهل کربلاء الاخر فاوحی الله الیه فی السواک ان یکبر اعط السواک اکبراً یعنی میگویی
 عایشه رضی الله عنها بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که مسواک میکرد و نزدیک آنحضرت
 دو کس بودند یکی از آنها بزرگتر بود از دیگری پس وحی فرستاد خداوند تعالی بسوی آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بحبب فضیلت مسواک یعنی بده مسواک را بزرگترین این هر دو و در روایت
 بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما چنین آمده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
 ارانی فی المنام اتسوک بسواک فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الاخر فتاوت السواک الا صغر
 منهما فقیل له کبر فدفعت الی الاکبر منهما یعنی بدستیکه نبی صلی الله علیه و سلم فرمود می بینم

خود را در خواب که مسواک میکند بمسواکی پس از مدتی مراد و کسکی یکی از آنها بزرگتر از دیگری بود پس خادم مسواک را به خرد تر از آنها پس گفته شد مراد به بزرگتر را پس خادم مسواک را به بزرگترین از آن هر دو تسی و دوم آنچه روایت کرد ترمذی از ابی ایوب و بطرانی و احمد بن حنبل و ابن سنی و المسلمین و النخاع و السواک و المعطر و النکاح یعنی چهار چیز از سنتهای پیغمبران سابق ماند خفته کردن و مسواک کردن و استعمال بوی خوش نمودن و تزویج بنساک کردن و در روایت ترغیب و ترهیب نقل از ابن الترمذی از ابی ایوب لفظ الحیا یعنی شرم داشتن بدل النخاع واقع شده تسی و سوم آنچه در بنایه بروایت بزار و بطرانی است الطهارات أربع فصل الشوآب و حلق العانة و تعظیم الاطفار و السواک یعنی طهارات چهار ماند پست کردن لبها و شستن موی عانة و تراشیدن ناخنها و مسواک کردن تسی و چهارم آنچه در درختان ثلث من اخلق المسلمین تعجیل الافطار و تاخیر السحور و السواک یعنی سه چیز از خلقهاست مسلمین اند شتابانی کردن در افطار و تاخیر کردن در سحور و مسواک کردن تسی و پنجم آنچه روایت کرد بخاری از ابی برده از پدرش قال اتیت النبی صلی الله علیه و سلم فوجدته لیسن بسواک بیده و یقول انا و السواک فی فیه کانه تنوع یعنی باومی گوید که آدم نبی صلی الله علیه و سلم را پس یافتیم او را که مسواک میکند بمسواکی که در دست شرم فیشش بود و میگفت انا و مسواک در دهان مبارکش بود گویا آنحضرت تنوع میکرد تسی و ششم آنچه در بنایه تروآ عقیلی و ابو نعیم از عایشه رضی الله عنها منقول است انها قالت کان اذا سافر حمل السواک و المشط و المحو و القارورة و المرأة یعنی بدستیکه گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تیکه سفر میکرد بر میداشت مسواک و شانه و سرمه دان و شیشه و آئینه تسی و هفتم آنچه در بنایه روایت ابن ابی حازم از عایشه رضی الله عنها مرویست کنت اصنع له

گفت آینه انا بطوره و انا السواک و انا الشراب یعنی بودم من که می ساختم برای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم سطر ظرفی برای آب وضوی او و ظرفی برای مسواک و و ظرفی برای
شراب اوستی و هشتم آنچه در ترغیب و ترهیب بروایت ابن ماجه از ابی امامه است آن
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال تسوکوا فان السواک مطهره للضم و مضاة للارط جائز
جبریل الا اوصای بالسواک حتی لقد خشیت ان یفرض علی و علی امتی و لولای ان افات
ان اشق علی امتی لغرسته علیهم وانی لاساک حتی خشیت ان احفی مقادیم قمی یعنی تحقیق
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مسواک کنید پس بربطیکه مسواک که درین پاکبست برآ
و این خوشنود است برای پروردگارتیاد و جبریل مگر در حالیکه او وصیت کرد و مسواک
کردن تا اینکه ترسیدم آنکه فرض کرده شود بر من بر است من را اگر نه ترس میکردم آنکه سخت
میکردم بر است خود هرینه فرض میکردم مسواک کردن بر آنها و به بتیکه هر آینه مسواک میکنند
تا اینکه می ترسم آنکه بکنم پیش و این خودی و منم آنچه و صحیحین از ابی هریره رضی الله عنه آمده
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولای ان اشق علی امتی لامرهم بتأخیر العشاء و السواک
عند کل صلاه یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر ترس آن نبود که سخت میکردم
بر است خود هر آینه امر میکردم آنها یعنی فرض میکردم تاخیر عشاء و مسواک کردن و
هر نماز و در همان کتاب بروایت مالک و احمد و نسائی و صحیح ابن خزمیه و حاکم و بخاری از رو
تعلیق در کتاب الصوم از ابی هریره چنین آمده لولای ان اشق علی امتی لامرهم بالسواک
مع کل وضوء یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر نه آنکه سخت میکردم بر است خود
هر آینه امر میکردم آنها را بمسواک کردن با هر وضوء و در روایت ابن خزمیه و حاکم و بخاری
عند کل وضوء آمده است و در روایت احمد و غیره عند کل وضوء آمده و در همان کتاب

بروایت احمد و طبرانی امام حنین است لولا ان اشق علی متی لغضبت علیه السلام السواک یعنی اگر
 تا که سخت میکردم بایست خود البته امر بغض نیست میکردم بر آنها سواک کردن او در غیبت بهتر
 بروایت بزرگوار از عباس بن عبد المطلب چنین مروی گشته لولا ان اشق علی متی لغضبت
 علیه السلام السواک عند کل وضوء کما لغضبت علیه السلام وضوء یعنی اگر نه آنکه سخت میکردم بایست خود هر آینه
 فرض میکردم بر آنها سواک کردن نزدیک بر نماز چنانچه فرض کردم وضوء یهود همان کتاب
 بروایت احمد از زینب بنت جحش چنین آمده قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 لولا ان اشق متی لامرهم بالسواک عند کل وضوء کما یوضؤون یعنی گفت زینب شنیدم
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود که اگر نه آنکه سخت میکردم بر امت خود البته حکم میکردم
 آنها را برای سواک کردن نزدیک بر نماز چنانکه وضوء میکند چهل و پنج بار و مشکوٰه بر روایت صحیحین از
 حذیفه آمده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام لتجوز من اللیل لیوخص فاه بالسواک یعنی
 حذیفه گفت بنی الله عهد بود بنی صلی الله علیه وسلم وقتیکه بر می خاست برای تجمد از شب
 بی مالید و من شریعت خود را بسواک چهل و یکم آنچه در مشکوٰه بر روایت ابی داود از عایشه
 آمده است قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم ایستاک فی عطین السواک لا یغسله فایه ابی
 شمس غسله لوفعه لیه یعنی گفت عایشه بنی الله عهد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسواک میکرد
 میداد و مسواک تا که بشویم آنرا پس من شروع میکردم بان پس سواک میکردم بپسری شویم
 آنرا و دفع میکردم آنرا بسواک آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل و دوم آنچه در غیبه استملی است از مطهر
 لاشیطان مفرقه لایکة کیفر الخطیة ویزید فی الحسناء بستیکه مسواک کردن زدن شیطان است
 و خوش کردن ملائکه می پوشد گناهان او زیاده میکنند در نیکیها چهل و سوم آنچه در امد و اختلاخ نقلان
 الکفایه بحیث یلیت عایشه آمده ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یستاک اول النهار و آخره و هو

صائم بدستیکه نبی صلی الله علیه وسلم بود که مسواک میکرد اول بدوز و آخر آن حالیکه او روزه دار بود
چهل و چهارم آنچه در شکوة الصبایح بر روایت ترمذی ابو داؤد و دار عامر بن بعبه آمده قال ابی النبی
صلی الله علیه وسلم لا اخصی یسوک هو صائم یعنی گفت عامر بن بعبه که دیدم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن مقدار که شمار کردن میتوانم که مسواک میکرد و حالیکه روزه دار بود و چهل و پنجم در بنایه
بر روایت بزار آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس من سنن المرسلین الغسلان و التکلم
و الحجامة و السواک و التطعیر یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم پنج چیز از سننهای مرسلین
هستند یکی غسستن کردن و دوم ناخن تراشیدن سوم خون کشیدن چهارم مسواک کردن پنجم
خوشبو مالیدن چهل و ششم آنچه در صحیح مسلم از عایشه نقل است که گفت یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم سواکه و طهوره فبعثه الله ما شاء ان یبعثه فیتسوک و یتوضأ و یصلی یعنی عایشه میگوید
که بودیم که میبایم کزیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسواک او را و آب وضوی او را پس
بر می انگخست او را خدای عزوجل بر قدر که میخواست آنکه بر انگیزد او را پس مسواک میفرمود
و وضو میکرد و نماز نمخواند چهل و هفتم آنچه در فتح القدر و فرائد بر روایت بیهقی از انس نقل است
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تجزی من السواک الاصابع یعنی کفایت میکند از مسواک
آنکه دست چهل و هشتم آنچه در امداد الفلاح و شرح شمنی قاری بر روایت بکر از عایشه صدیقہ
عنها روایت است قالت قلت یا رسول الله جل فیهم بعبه و یستاک قال نعم قلت کیف یصنع
قال یخل صبعه فی فیة یعنی گفت ام بعبه عایشه که گفتم من یا رسول الله مردی که برود دهن او
و دندان یا گوشت دهن یا یا او مسواک کند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری گفتم چگونه فرمود
و داخل کند انگشت خود در دهن خود چهل و نهم آنچه در امداد الفلاح و شرح شمنی قاری بر مختار علی
رضی الله عنه روایت قال التثویعین بالمسح بالابهام سواک یعنی شستن و پاکیزه کردن دهن از

انگشت شهادت ابهام سواک است پنجاهم آنچه در بنا ایزد بیقی روایت است قل یا رسول الله عجبنا فی السواک
 فصل دوم کاتب من شنی قال صیقل سواک عند وضو یک یعنی راوی گفت یا رسول الله نعمت داد ما به سواک
 کردن پس سواک ازین چیزی هست مودت حضرت صلی الله علیه وسلم گشت تو سواک است نزدیک من
 پنجاه و یکم آنچه در سنن احمد از علی رضی الله عنه روایت است انه دعا بکون من یا فعل وجوبه کفیه یا آیه و ضمیر
 فاعمل بعض ما بعد فی نسیه الحدیث قال فی آخره بود وضو رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی طلب کرد علی
 کوزه از آب پیش دست رو خود و بر و کف خود و سه بار بضمضه کرد پس داخل و بعضی انگشتان خود را در
 ما آخر حدیث و در خود و در خود و این وضو صلی الله علیه وسلم است پنجاه و دوم آنچه مشکوٰۃ المصابیح
 روایت بخاری از عائشه صدیقہ رضی الله عنہا مودت گشته قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی
 علیه وسلم توفی فی بیتی فی یومی یومین یوم جمعی من جمعی الناس جمع بین شیه و رقیه عن مروت و حل علی عبد الرحمن
 بن ابی بکر و بیدار سواک انما استقر رسول الله صلی الله علیه وسلم و رایتہ فی نظر الیه و عرفت ان یحب السواک انما قلت
 آخذ به کاف شاربه ان یفرقنا و ایتہ فاشتد علیه قلت ایته کاف شاربه ان یفرقنا فامره و من یدیه بکرت
 فیها ما یجعلن من فی فی الماء یسبح بهما و یقول لا اله الا الله ان الموت سکرته ثم نصب یدیه فی جمل یقول لا اله الا الله
 الا علی حتی یقبض و الت ید و یدیه بستی که عائشه رضی الله عنہا بود میگفت تحقیق از نعمت که پروردگار من
 آنست که تحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات کرده شد و خانه من را در و زینت من و میان سینت که من
 من بستی که خدای تعالی جمع کرد آب من و آب من آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک شود و علی سلام بدر
 درآمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و دست او سواک بود و من یکسره رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پس آن حضرت
 را صلی الله علیه وسلم می بیند بسواک پیشانم که آن حضرت دوست میدارد که سواک کند پس گفت که بایم آنرا
 برای تو پیشان بکشد و کرد آری پس دم آنرا بحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت شد سواک کردن بر آن حضرت گفتم
 که نرم کنم آنرا بر آتش و بشوید و کرد آری پس من هم کردم آنرا پس گفت آنرا پس بگذرانید بر دندان و بر آن حضرت
 کوزه بود که در منی آورد و شستها خود را در آب می لایه بان رو خود را و میگفت لا اله الا الله تحقیق که بر آن دست
 منم و آنرا پیش دست خود را پیش شروع کرد و گفت این کلمه الحق الا علی و لا یتکلف قبض کرده شد و حجاب

و یقیناً دوست او نیاید و سوم آنچه در شرح سفر السعاده نقل از ابن حمد و ابی داؤد و عن عبد الله بن عامر
 الغنیل و یونس و ارمی از عبد الله بن عمر است قال قلت لاریت توفی ابن عمر کل صلوة طاهر الا و غیر طاهر عمر
 ذلک قال حدثتہ اسماء بنت زید بن الخطاب ان عبد الله بن خطابه بن عمر حدثنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 امر بالوضوء لکل صلوة طاهر الا و غیر طاهر فلما تسبیح ذلک علیه من السواک لکل صلوة و کان ابن عمر یری ان
 علی ذلک قوۃ فکان للبیوع الوضوء لکل صلوة یعنی او می گوید گفتیم که خبر ده که وضو کرد ابن عمر رضی الله عنه بر
 هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر تعمیم کرد این گفت که حدیث کرد او اسماء بنت زید بن خطاب که تحقیق عبد
 بن خطابه بن عامر حدیث کرد مرا که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم کرده شد بوضو بر هر نماز طاهر باشد
 یا غیر طاهر پس هر گاه که دشوار کرده شد این کار براه حکم کرده شد برای مسواک نزدیک هر نماز بود و عبد الله
 بن عمر رضی الله عنه می دید که او برین کار قویست پس تنگ نیکو وضو برای هر نماز استی مخفی نماند که
 بست و دو سال میگذرد که این سود و نوشته شده بود لیکن نوبت تبیض اکنون در ماه ربیع الآخر
 سنه یک هزار و دو صد و نود و شش هجری نبوی رسید و انما بلغ الکلام الی هذا النظام فآخرو عوانا ان
 رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و آل الطاهرین و اصحابه الکاملین فقط ط

خاتمه

هزاران شکو سپاس بجوید کار و فراوان درود و سلام بر نبی مختار و آل الطاهر و اصحاب انبیا که
 این رساله فیض مقاله و احکام و فضائل مسواک تصنیف عالم جلیل فاضل فیل علمای بیگانه عمر زانده کفایت
 و کائنات فرعی و اصل حلال معاقه عقل و نقلی مولانا الحافظ محمد شموکت علی و لم فیض الخفی و کمال
 بصیرت تمام و اهتمام این اقل نام محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد و شیخان مغفور و مطبع
 نظامی واقع کانپور فاضل شهر جمادی الآخر سنه هجری علیها نظام ع پوشید و بواسطه تسامد و کشید

محمد روشن خان خفی
 محمد عبد الرحمن بن

وجه مهر و دستخط بر خاتمه
 برای اسناد این معنی که کتاب در مطبع نظامی
 است مهر و دستخط ممتد در خاتمه افزوده شد

صحنه نامه غایت الادراک فی مسائل السوالم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد متکاثر و نعت متوافر در پرده و بباد که برای کتاب قلمی یک غلطنامه کافی است چه برای نسخه قلمی غلطنامه غلطی و میباید و برای کتب مطبوعه یک غلطنامه برای جمله نسخ مطبوعه یک مطبع کفایت نمی تواند کرد زیرا که منتهای کار این است که اگر چه پنج نسخ مطبوعه پیش نظر داشته غلطنامه چهار کرده شود پس آن غلطنامه بنابر همان چهار پنج نسخ کافی خواهد شد نه برای دیگر نسخ چه میتواند شد که حرفی و فظی دیگر در نسخ باقی مانده صاف بر نیامده یا غلط گردیده باشد پس در صورت عدم انطباق غلطنامه با جمله نسخ صحیح و کتب غلطنامه را معذور باید داشت

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲	۲	غیره	غیره	۱۶	۶	اذ استیک	اذ استیک
۸	۳	پای خاطر غلط	پای خاطر غلط	۱۶	۲	نظائر	نظائر
۸	۱۳	یدل	تدل	۱۶	۲	ازن	از آن
۹	۸	فبعثه	فبعثه	۱۶	۸	کذا فی	فی
۱۱	۱۰	لیثا	لیثا	۱۶	۱۶	والافضل	والافضل
۱۱	۱۳	یتبعنی	یتبعنی	۱۶	۱۴	لیخرج	لیخرج
۱۱	۱۶	المنصر	المنصر	۲۲	۴	شرح الوقایه	شرح الوقایه

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۲	۱۰	الخشبۃ	المختلۃ	۴۸	۵	الاوصای	الاوامانی
۲۹	۱۲	للظہر	للظہر	۴۸	۱۳	والمسواک	وبالمسواک
۳۲	۸	بسواک	مسواک	۴۹	۵	کردم وضو را	کردم برانما وضو را
۳۸	۱۶	المستخفیۃ	المستخفیۃ	۴۹	۹	وضو میکند	وضو میکنند
۳۹	۱۱	تیسوع	تیسوع	۵۰	۱۹	الکفایۃ الحیب	الکفایۃ الحیب
۳۴	۱۴	ناخن	ناخشا	۵۰	۳	یسوک	یتسوک
۴۲	۳	منقدم	مقدم	۵۰	۹	فبعثت الله	فبعثت الله
۴۴	۸	فقطروا	فقطروا	۵۱	۹	بین تحری	وین تحری
۴۶	۹	چمازم	چمازم	تکمیل			

صورة ما كتبه المتوقد البصير والذكي لفطن النجيب البارع في الفضائل البهيمية الفائق
على أقرانه بالرتب العلية الشاب الصالح ولمغلفات العلوم الفاتح المبرور أحمد رضا
اسند يلى صين عن الشر الخفى والحسنى مقترضا على تلك الرسالة ما دأب عليه العجالة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى كل يوم هو فى شأن ونظم سلطانه فى كل حين وآت وأسلوة على سوله
الذى قال طيبوا أفواهكم بالسواك فانها طرق القرآن وجعل مطروحة للشيطان وعلى آله
وصحبه الذين استنابوا عند كل صلوة مرضاة للرحمان واتسبها غائسة جيب السبحان بوجه
فمنه رسالة شريفة وعجالة فيمنع مساة بغاية الادراك فى مسائل السواك انما قلنا
ومعانيها كثيرة وعبارتها من الفوائد معلومة وكلما اتما من الفرائد مشحونة بياضها خدود العيون
وسوادها تجمل سواد عيون المعشوقين معراج المعارج لتحقيق ومراقبة لسماء الله قيق استنادا
من احاديث الرسول واستشهادا من الفقه والاصول اخبارا خالية عن التضعيف وكحاياتها
عارية عن التزييف تشرح بها القلوب وتصل بها الطالب الى المطلوب ما رأى مثيلا واما
عديها الفهاز بدة العلماء انجته الفضلاء خلاصة المحدثين سلامة المتفهمين جملة المهرة آسوة
للبررة فتمس سماء الاقبال بتدريج الكمال كريم الجود واسما عظيم الفضل واعطاء

عظيم العفو والاحسان ذو الحلم والامتنان استأوى واستأذى الانام لما ذى و
 ملاذ الخواص العوام صاحب السجية المرضية حمى السنة النبوية حاو للعلوم العقلية
 والنقلية واقف للاسرار الفرعية والاصليّة آية من آيات الله التاليع لامرؤ الال
 كهف الغرباء مع ذالفقر حافظ القرآن حاج بيت الله الديان مولانا ومقتدانا
 الخباب المستطاب المستغنى عن التعريف والالقاب اعنى به المولى الحافظ
 محمد رشوكت على الصديقى اسندىلى دام ظل المتعالى ابن الامير ابن الامير
 والكريم ابن الكريم اشرف الشرفا اتجب البنجا رتور صدق الشمامه والايال نور حديقه
 البصائر والجلالات عمدة اكابر الزمان قدوة بسلا الدوران ذى البذل العظيم
 والفضل العظيم صاحب الخلق الحسن الفائق على ابل الزمن جليل الشنا وجميل الوفاء
 محط رحال العلماء والمسافرين مرجع ابل الارباب والمساكين الشيخ مسند على
 غفاعة الله امير ابن من هو صاحب الكرم وبجرهم فوج قوانين الاسلام مشبه
 احكام الصلوة والعيام ذى الدولة والجاه مالك الرياسته وسياسته بفضل الاله
 الرئيس الاعظم والامير الاكرم الشيخ منصب على الصديقى اسندىلى غفر له
 بحرمته البننى لولى اللهم اية المولى القم مقام الذى هو فسر يد الانام
 بدياية المسلمين ارشاد وطلبة علوم الدين واتباء المصنف
 العام الذى هو وحيد العصر والايام باقاة الخير
 الى الواردين والصادقين الى يوم الدين

فہرست مضامین رسالہ غایۃ الادراک فی مسائل السواک

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲	خطبہ کتاب	۴	ادراک اول تحقیق معنی سواک
۵	ادراک دوم در بیان حکم مطلق سواک	۶	ادراک سوم در بیان حکم سواک در وضو
۹	ادراک چهارم در تذکرہ سواک در وضو قبل از وضو ست یا در بیان وضو نہی حکم مختص	۱۱	ادراک پنجم در بیان مقدار سواک
۱۲	ادراک ششم در بیان کیفیت سواک	۱۵	ادراک ہفتم در بیان طریق گرفتن سواک
۱۵	ادراک ہشتم در بیان سستی سواک	۱۰	ادراک نهم در وضاع مکرر و ہر سواک
۱۶	ادراک دہم در بیان جا بایگاہ سواک کردن و رانہا مکررہ ست	۱۴	ادراک یازدہم در بیان اشجار مستحبہ سواک
۱۸	ادراک دوازدہم در بیان اشجار مکررہ و محترکہ سواک	۱۸	ادراک سیزدہم در بیان موضع نہا دن سواک
۱۹	ادراک چہار دہم در بیان جواز ترک سواک بعد	۱۹	ادراک پانزدہم در بیان چیزیکہ قائم مقام سواک میشود نزدیک مسند
۲۲	ادراک شانزدہم در بیان بی وقت سواک	۲۲	ادراک ہجوزدہم در بیان عسانزدیک ترک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۳	ادراک نوزدهم در بیان آنکه مسواک مانع از خفیت و نفوذ ذرات نماز است	۲۳	ادراک سیم در بیان مسواک کردن بمسواک ششخص غسیر
۲۴	ادراک بیست و یکم در اوقات مستحب مسواک	۲۵	ادراک ششم در بیان آنچه در خواب پیشه در باره مسواک در بیان آنکه مسواک کردن موجب یادیت مسلم و باعث فتح نماز است
۲۴	ادراک بیست و سوم در بیان حکم مسواک بر اے مائمه	۲۶	ادراک بیست و دوم در بیان فوائد و منافع مسواک
۲۶	ادراک بیست و پنجم در بیان احادیث در باب مسواک مروی شده و پنجاه و سه احادیث درین ادراک نقل شده اند	۲۷	ادراک بیست و چهارم در بیان فضیلت نمازیکه بمسواک گزارده شود

—————

سائق العباد الى
صحة الاعتقاد

طبع في المطبع سعييد المطابع الكائن
ببلدة بنكس في سنة
المجرب ١٢١٢

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الحادی الی اصول الایمان وفروع الاسلام وشیون
 الاحسان والصلوة والسلام علی افضل رسله وخاتم انبیائه
 من جاءنا بالسنة المقدسة وعظیم القرآن وعلی آله وصحبه
 الماضین علی خیر هدیہ والراعیین الیه کل انسان اما بعد یرسل
 اردو زبان کا بیان میں مقامہ صحیحہ اسلام کے ترجمہ ہے رسالہ عربی اتقاد الی اتقاد
 کا جسکو سید ابوالنصر میر علی حسن خان کان اللہ له وکان نے بحسب فرمائش بعض
 اخوان ایمان کے لکھا تھا میں نے اسکا ترجمہ حکم جناب عالیہ نواب شاہجہان بیگم صاحبہ
 والیہ ریاست جھوپال اداہم اللہ مجد لکے اردو میں تحریر کیا اور اسکا نام مائت الی احباب
 الی صحف الاعتقاد لکھا نفعہا اللہ بہا و سائر المسلمات والمسلمین بمنہ
 وکرمہ اللہم امین مولف رسالہ نے بعد حمد و نعت کے یوں کہا ہے کہ اس
 مختصر رسالہ میں فاس مقامہ سلف کا بیان ہے جو کہ اکابر ائمہ مستندین امت

ہو گئے ہیں غرض اسکی تعریف سے نفع اپنی ذات کا اور اس شخص کا ہے
 جو عقائد صحیحہ شرعیہ کا طالب ہو تا کہ جملہ سعادات دینی و دنیوی پر فائز ہو اور
 اور کہ عقائد کی تفصیل دوسری جلد پر محمول رکھی ہے جسکو من بعد بقصد ثواب
 ہدیہ ارباب سنت و کتاب کیا جائیگا انشاء اللہ تعالیٰ و باللہ التوفیق اہل حق
 واصحاب حدیث کے اقوال و احوال متفق ہیں ایمان باللہ عز و جل اور توحید کی
 شہادت پر اور اس امر پر کہ ذات باری تعالیٰ موصوف ہے صفات قدیمہ سے جسکا
 ثبوت یا تو قرآن مجید سے ہے جسکے پس و پیش میں باطل کو گزند نہیں یا احادیث
 صحیحہ معتمدہ آنحضرت معلوم ہے کیونکہ حضرت اپنے حق تبلیغ سے کما حقہ فارغ ہو چکے تھے
 اور راہ ہدایت کو روز روشن کیطرت واضح فرما گئے ہیں کہ نہ کسی لمحہ کو اوہین
 کتاب مقال ہے اور نہ کسی مخالف کو کچھ محل مجال الغرض ایمان لے آئے اہل حق
 و حدیث خدا سے پاک کے اون اسرار و صفات نہ جو قرآن و حدیث میں وارد ہیں
 اور محمول ہیں وہ اپنے معانی ظاہر پر نہ اونہیں کسی طرح کی تاویل کرتے ہیں
 جو مستلزم تعطیل و انکار صفات ہو اور نہ ایسی تشریح کی جاتی ہے جو منہج تشبیہ
 و تمثیل ذات ہو بڑا فضل اللہ نے البسنت پر یہ کیا کہ بچا لیا ہے اور نہ تو تحریف
 و تاویل آیات اور تشریح کیفیت صفات سے جو داخل تفسیر و افرام ہیں اور
 توفیق بخشی ہے فہم و ادراک صحیح کی ہی سبب ہے کہ ملے رکھے ہیں وہ شاہراہ
 تنزیہ و توحید کو اور محفوظ ہے میں تعطیل و تشبیہ سے اتباع کیا ہے اور نہ
 ارشاد الہی لیس کمثلہ شئی اور لم یکن لہ کفوا احدا کا ان آیاتوں نے
 خیال ممانعت ذات و صفات و افعال کو بغ و بن سے قطع کر دیا اور کفایت
 کر گیا ہے اور نہ اس بارہ میں یہ طریقہ بہتہ مع سنت نبوی کے اس طرح کہ نہ پھر
 وہ کبھی طرف بدعات ردیہ کے آور پالیا ہے اور نہ انہوں نے اسکی بدولت عند

سجانه و تعالیٰ را بت علیہ مدارج سنجیدگی خدائی زبیر و ارضایہم و جعل الفردوس نزلیہم و ما و اہم

فصل

اسماء اللہ عزوجل مندرجہ قرآن و سنت جو کہ اوسلی ذات و صفات کے ثبوت اور

رحمن	رحیم	ملک	ملیک	سبح	قدوس	سلام	مومن	مہمین	عزیز
جبار	متکبر	خالق	خالق	ذاری	مصور	غافر	غفار	قہار	قہار
قہار	وہاب	رازق	رازق	ب	فتاح	علیم	قدام	کابض	کابض
باسط	خافض	رافع	فاطر	صانع	مغیر	محل	سمیع	بصیر	بصیر
حکم	عدل	جلیل	لطیف	خبیر	حلیم	غفیر	غفور	شکور	شکور
شاکر	علی	کبیر	حفیظ	حافظ	نامر	نصیر	مقیمت	حسب	حسب
رفیع	جلیل	اکرم	کریم	فتال	قدیم	قیب	قرب	مجیب	مجیب
خان	منان	مدان	واسع	عظیم	عظیم	عظیم	کافی	شافی	شافی
ودود	محبید	باعث	شہید	کویل	کفیل	قوی	متین	ولی	ولی
حمید	محصی	مہدی	معید	نمیت	کاشف	تاضی	حی	قیوم	قیوم
مہرب	واجد	مابہ	سید	واحد	وہد	فرز	احد	صمد	صمد
کادار	قدیر	مقتدر	مقدم	موجود	اول	آخر	ظاہر	باطن	باطن
والی	مولی	متعالی	بذ	ثواب	طالب	غالب	منتقم	عفو	عفو
غیاث	نوف	مقسط	جامع	غنی	مغنی	معطی	مانع	وفی	وفی
صادق	خدا	نافع	جواد	نور	اوری	بدیع	باقی	وارث	وارث
یشید	صبور	حیی	الحق	الہمین	سیل	الحساب	خالق	الحب	النولی
ذوالطول	ذوالفضل	ذوالعشر	ذوالمعارج	ذوالانشام	ذوالالاکرام	ذوالالاکرام	ذوالالاکرام	ذوالالاکرام	ذوالالاکرام

تبشیش - نظر - غیرت - ملال - استحیا - استہزار -

تزویر - فضل - رحمت - محبت - رضا - مصلحت - غضب - عداوت

ولایت - اختیار - صبر - اعادہ خلق - محاضرو - مصافحو - اطلاع - اثر و

عندیت - تقلیب قلوب - علم غیب - ذکر خلق - اور ہر روز نئی نشان میں

اور جو کچھ کہ اسکے ماورائے آیات قرآنی سے واضح طور پر ثابت ہیں یا احادیث

مسند و صحیحہ آنحضرت علیہ السلام و التوحید مندرج و وارد ہیں وہ سب اس

عینی و صفات جلیلیہ سے معدود ہیں بعض اوصاف بعض احادیث میں متعین

المراد ہیں اور بعض محتمل المعنی ہیں **تثبت** صفات ذاتیہ اللہ عزوجل

کے تعلقات باعتبار کثرت اشخاص و افراد متعلق بہا کے اگرچہ جمیع حساب میں

مگر اس کثرت اضافات سے کسی صفت ذاتی میں کثرت نہیں ہوا بلکہ ان میں سے

ہر واحد ذات کی مانند واحد بالذات ہے۔

فصل

اجماع کیلئے جملہ الحق و توحید نے اس بات پر کہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ ہر بات میں

آسمان و دنیا پر نزول فرمایا کرتا ہے اور نزول اس کا مخلوق کے نزول کے

قسم کی مشابہت و مناسبت نہیں کرتا ہے نہ اس کی اصل کیفیت ہمیں معلوم

اور نہ اس کی تشبیہ کسی چیز کے ساتھ ہم دے سکتے ہیں کیونکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے

اس کی کیفیت ہمیں نہیں بتلائی فقط اس بقدر فرمایا ہے کہ اللہ پاک ہر شب کہ

آسمان و دنیا پر نزول فرماتا ہے حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے

یہ کہا کہ آج کے روز نزول فرمایا کرتا ہے اللہ پاک آسمان و دنیا پر لوگو

کہا کہ کوئی دن حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا نے جواب دیا کہ عرفہ کے روز آ

میں وارد ہے کہ نزول کرتا ہے اللہ تعالیٰ نصف

۱۔ مابون نے رسالہ عقائد میں اپنی سند سے ان روایتوں کو
 اس صفت کے ثبوت میں تقریر مبسوط کی ہے ۔

فصل

عقائد متفق علیہا سے یہ بھی اعتقاد ہے کہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ متکلم الجیسے کلام سے ہمیشہ
 رہا ہے جو فہم و سماعت اور کتابت و قرائت میں آیا کیا قرآن مجید کتاب اللہ و
 کلام الہی اور وحی و تنزیل سماوی ہے حفاظ قرآن کو جو چیز یاد ہے اور اس کا
 پڑھنے والا جس شے کو پڑتا ہے اور سامعین کے کانہیں جو کلمات پہنچتے ہیں وہ سب
 حقیقت میں اللہ ہی کا کلام ہے جس چیز پر اس کی کتابت کرین خواہ وہ کون کی
 قسمتی ہو یا کوئی کتاب اور عالم کے قطعات ارض و سموات سے جہاں کہیں اس کی
 قرائت ہو بہر حال وہ کلام پاک ذوالجلال ہے خدا کا کلام اس کے واسطے صفت اولیٰ
 ہے مخلوق نہیں ہے اور وہی دلوں کو ضبط و محفوظ اور زبانوں پر عند القرائت متلو
 کتابتیں مرقوم اور سماعہ و باصرہ کو سموع و مشاہد ہوتا ہے جو شخص خدا کے
 کلام کو مخلوق بتا دے اہلسنت کے نزدیک وہ کافر ہے قرآن کی ابتدا انتہا دونوں
 اللہ ہی کی جانب سے ہیں عربی زبان میں محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر حضرت جبریل
 کے واسطے سے وہ نازل ہوا ہے ہر نیک و بد کے لئے خوشخبری اور برائی کی اور سین
 رنج ہے حضرت نے تمام و کمال قرآن بلا زیادت و نقصان اپنی امت کے حوالہ
 دیا یا لکھنے پڑھنے میں بنفسہ کلام خدا تعالیٰ مکتوب اور مقرر و سموع ہوتا ہے
 اس کی نقل و حکایت کی کتابت و تلاوت ہوتی ہے حرف و صوت کا ہونا
 بخود قرآن وحدیث سے اس طرح ثابت ہے جس کا انکار کوئی مسلمان
 نہیں اس کے حوالہ اور طریقہ اختیار کرے وہ سنت کا نام رکھو
 غیر ہم کے کلام میں جو کلام نفسی کو بالخصوص صفت

ازل ٹھہرایا ہے قرآن وحدیث میں اسکا کچھ بھی ہے۔

فصل

خدا سے عزوجل واجب الوجود ہے اور کئی کالات وسناعات حسنہ وسو ف
زوال وفنا سے مقدس اور ہر طرح کے نقصان سے بتر ہے تمام مخلوق کا وہی
انکیلا پیدا کر نیا والا ہے جمیع معلومات سے آگاہ ہے ممکنات سے کوئی فرد اس کے
قبضہ قدرت سے خارج نہیں اور نہ موجودات سے کوئی شے اس کے بلا عزم
وارادہ کے واقع شتو آئینا ہے وجوب وجود اور استحقاق عبادت والوہیت
اور وصف خلق وتدبیر وغیرہ میں کوئی اس کا شریک و ہمیم نہیں ہے فقط وہی
ایکذات متحق عبادت و رازق عباد ہے اور وہی شفا بخش ہر بیمار و دافع جملہ
مفسدات ہے نہ خود کسی میں طول کرتا ہے اور نہ دوسرا او میں طول کر سکتے نہ
کسی سے متحد ہو اور نہ دوسرا اس کے مل کے حدوث و تجدد کی طرح کا او میں
نہیں پایا جاتا ہے ذات وصفات میں بمثل دیگر ذات ہے کی تاسی واستغنائی
کامل اس کو حاصل ہے نہ کوئی اس کا جنا ہے اور نہ اس کو کسی نے جنا ہے
ذات وصفات میں اس کا کوئی ہمتا نہیں ہے جہل و کذب سے بری ہو قرآن
وحدیث میں صفات الہیہ جو وارد ہیں اس کے بارہ میں چھان بین کرنا عین

فصل

مذمومہ ہے۔
اہل ایمان کیلئے عقیقی میں اللہ تعالیٰ کا دیکھنا آیات قرآن سے ثابت ہے
اور احادیث صحیحہ متواترہ میں اس طور سے وارد ہے کہ تم لوگ دیکھو گے بیشک
اپنے رب کو جس طرح کہ دیکھتے ہو تم چاند کو لیلۃ البدر میں یعنی جبکہ وہ کامل ہو جائے
اور خفا اور اشتباہ اس کے دیکھنے میں کسی طرح باقی نہیں رہتا صابوئی نے کہا
کہ مقصود یہ ہے کہ اصل علم کا اس تشبیہ سے ذات پروردگار کی تمثیل چاہئے

ی. مثیل ہے رویت قمر لیلۃ البد سے انتہی میں

۵۰ دیکھنا دو طرز پر ہو سکتا ہے اول ہاؤس کا لہور واکشا

۶۰ ہاؤس کے مقابلہ میں تصدیق ایمانی و ایمان بالغیب بھی بے اصل

ہے ثابت ہوگا۔ معتزلہ کا مسلک مختاری ہی ہے اور فی نفسہ حق بھی ہے مگر غلط

او کی اسباب میں محض کردینا رویت کا ہے اسی معنی میں دوسرا طریقہ رویت اللہ

تعالیٰ کا متحد و صورتوں میں دیکھنا ہے جس پر مادیت کثیر و الٰہی اور یہی نہ

قوی ہے الغرض اللہ کو ایمان والے اپنے سر کی آنکھوں سے دیکھتے ہیں اور اس کی صورت

اور رنگ کے دیکھنے کے چنانچہ فرمایا آنحضرت صلی علیہ وسلم نے اپنے رب کو

اچھی صورت میں اور جس طرح خواب میں یہاں اللہ تعالیٰ کو دیکھتے ہیں اسی

طرح عقیبی ہیں اور اس کا دیدار مشافہتہ ہوگا اور اگر مقصود شایع ان دو صورتوں

کے سوا اور کچھ معنی رویت کے ہیں تو اسی پر ہمارا ایمان ہے اگرچہ بعینہ

اس وقت تک سمجھنے اور سکون نہ سمجھا ہو ۶

فصل

ہر نیکی بدی اور طاعت و معصیت اور ایمان و کفر اللہ ہی کے خلق و ارادہ سے

ظاہر ہوتا ہے اور اسکے بلا عزم و ایجاد کوئی شے خیر ہو یا شر وقوع نہیں پاتی اس

فرق البتہ ہے کہ ایمان و طاعت سے اللہ خوش ہو و راضی ہے اور کفر و معاصی سے

خفا و ناخوش **تسلیم** باوجودیکہ الٰہی سنت کا یہ عقیدہ ہے کہ ہر خیر و شر کا

وجود اللہ ہی کی قضاء و قدر سے اور اس کے ایجاد و امر سے ہے مگر براہِ ادب محض شر

و بدی کو اللہ کی جانب منسوب نہیں کرتے ہیں کیونکہ اس میں ایہام و رائے طعن

و الزام کا او کی ذات مالی سمات کی نسبت متبادر ہوتا ہے ہی سبب ہے کہ

معمل خاصہ صلی علیہ و آلائہ و سلم فرمایا ہے اَلْخَيْرُ فِي يَدَايِكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ

خیر و شر

یعنی جلائی تیرے ہاتھوں میں ہے اور برائی سے تو بری ہے۔ اور

سے قرآن مجید میں یہ ماثور ہے و اذا مرضت فهو يشفين یعنی جب میں بیمار ہوتا ہوں تو خدا ہی مجھ کو شفا عطا کرتا ہے بیماری چونکہ سبب ازیت و کلفت تھی اس کو حضرت ابراہیمؑ نے تادبا اپنی ہی طرف نسبت کیا اور شفا کو فعل خدا بتایا حالانکہ واقعہ میں مرض و شفا دونوں بدست خدا میں سے لگنا گھر چہ بنو دایا حافظ بن توو طریق ادب کو خوش و گو گناہ من ست ۔

فصل

خدا تعالیٰ تمام عالم سے غنی و بے پروا ہے اپنی ذات و صفات میں کسی جہت سے کسی شخص و سبب کا محتاج نہیں ہے اور نہ کسی کا محکوم و تابع ہے۔ ہر امر میں وہی سبب پر غالب ہے جو چاہتا ہے کر ڈالتا ہے اور جس امر کا ارادہ کرتا ہے اس کا حکم جاری کر دیتا ہے اللہ پر کسی کے لازم و واجب کرنے سے کوئی فعل بلا بد نہیں ہوتا مان جس چیز کا وعدہ وہ کر لیتا ہے اپنے لطف و کرم سے اس کا ایفا البتہ فرما دیتا ہے کیونکہ اللہ سے بڑھ کر نچا کوئی نہیں ہے اللہ کا کام حکمت سے خالی نہیں ہوتا اور نہ معاملات جزئیہ میں لطف و اصلاح کا پاس اس پر لازم ہوتا ہے کوئی فعل خداے پاک کا قبیح نہیں ہے اور نہ خلاف حق و انصاف اس کا کوئی حکم و کام ہے اس کی ہر ایجاد و ارشاد میں حکمت پائی جاتی ہے سوال کے کسی حکم نہیں چلتا اشیا کا حسن و قبح عقل کی رو سے نہیں ہے اور اس کی مثل اعمال کا نیک و بد ہونا اور اوپر تقسیم ثواب و عذاب کی ہونی بھی تابع عقل نہیں ہے بلکہ یہ جملہ امور اللہ ہی کے حکم و مقدور اور اس کی تشریع و ارشاد پر موقوف ہیں ۔

فصل

فرشتے بھی اللہ کی ایک مخلوق ہیں مختلفہ المراتب مقرب غیر مقرب آسمان

یعنی اور ہر ایک کے متعلق ایک ایک خدمت ہے بعض ملاکر بندوں کے مال
 لکھتے ہیں اور بعض لوگوں کی حفاظت اسباب ہلاکت سے کرتے ہیں بعض کے
 متعلق مخلوق کے دلیمن فیوض کی کا انکار ناست بطرح کہ برے خیالات ہی
 آدم کے دلوں میں شیاہین ڈالا کرتے ہیں ہر فرشتہ کو واسطے من جانب اللہ
 ایک مرتبہ علیحدہ مقرر ہے جس سے وہ تجاوز نہیں کر سکتا ہر ایک تعمیل انکا
 پر ہمیشہ مستعد رہتا ہے عصیان و خلاف کے نام سے بھی سکیو آگاہی نہیں ہے

فصل

جملہ مقدرات قلیل و کثیر نیک و بد اور تلخ و شیرین اللہ ہی کے حکم و تقدیر سے
 واقع ہیں کوئی شے تقدیر کی دافع نہیں اور نہ اس سے بچنے کی کوئی تدبیر ہے
 ہر شخص کو وہی بات پیش آتی ہے جو نوشتہ پیشانی ہے تمام خلق فرشتوں
 اس امر پر ہوں کہ کوشش کر کے کچھ نفع لے سکیں تاہم جو اس کے مقدیر میں اللہ
 نے نہیں لکھی تو کامیابی اور کامیابی سے ممکن نہ ہوگی اور اگر ایسے ہی کسی
 ضد و سب مگر خلاف تقدیر چاہینگے ہرگز ان کے کرنے سے اہل تک بیکار ہوگا اللہ تعالیٰ
 جو تکلیف و ضرر اپنی مشیت و ارادہ سے بندہ پر بھیجتا ہے اور کامیاب کر دیتا
 اللہ کے موافق نہیں ہوتا اور جسکی ہیبت و بہتری وہ چاہتا ہے اور سکا
 ذکر و پنا بھی سیکے اچھے میں نہیں رہتا

فصل

ایہ مفسر حدیث کا اسپر اجماع ہے کہ آنحضرت صلعم ایک شب مع عبد اللہ و
 مبارک کے مسجد حرام سے مسجد اقصیٰ تک اور وہاں سے ساتون آسمانوں تک
 سدرۃ المنتہی تک پہنچے اور صبح صادق سے پیشتر کہ معظمہ میں واپس آئے
 غلاف جو شخص یہ افتقاد دیکھے کہ معراج کا قصہ خواب کا واقعہ ہے سیر حجابی نہیں ہے

ایہ

وہ کافر گمراہ ہے کیونکہ معراج کا بیان بطور تواتر منقول ہے اور میں شک کس طرح نہیں ہو سکتا احادیث صحیحہ جو اہل نقل و فضل کے نزدیک مقبول و مستحسن ہیں اس پر مشابہت ظاہر حدیث صحیح اگر اور میں کس طرح کی توجیہ و تاویل کی جاوے اسکے مفید ہے کہ آنحضرت صلعم علیہ السلام معراج میں مشرف بدیوار پروردگار ہوئے ہیں چونکہ اس مقدمہ میں قیل و قال کا کرنا بدعت ہے اس لیے کسی سے بحث سزاوارت نہیں تھی نہ تو نہیں روایت کا منکر اللہ و رسول کا خلاف کرنا لاجرا و ناالہ و نہ منکر

فصل

اجسام و ذیوی کا احاد و عقوبی میں ارواح کے ساتھ دلائل واضح کتاب و سنت سے ظاہر ہے آخرت میں ہر شخص کا بدن عرف و مشرق کی رو سے وہی ہو گا جو دنیا میں اگرچہ ہر شیت ایزدی مقدار طول و عرض میں کچھ کمی بیشی کیوں نہ آ جاوے مگر جس کے بعد ہر شخص کا قبر سے اٹھنا برحق ہے قیامت کے شدائد و واقعات مہیب جلکی خیر اللہ و رسول نے دی ہے جس طرح بند و نکما علی اختلاف المراتب اذیت و تکلیف اوتھان اور واسطے اولین و آخرین نامہ اعمال کا تقسیم ہونا اور ذرہ برابر تک کی نیکی بدی اور عین مقوم پانا اور وزن اعمال و عبور صراط اور حساب و کتاب و سوال و جواب اور ہر عمل کی جزا و سزا ملنا وغیرہ ایک جن جن زلازل و فتن و آلام و محن کا وقوع ہر شخص کے روز بتلا یا گیا ہے سب شدائی اور سع میں +

فصل

اہل سنت کا ایمان ہے کہ آنحضرت صلعم کی شفاعت اولی خدا کے حکم سے قیامت میں کل اہل بحر متقین و فاسقین اور کفار و مشرکین کی واسطے عام ہوگی جس کے سبب نہایت کرب و بیچینی سے لوگوں کو تخفیف و آفاقہ ہوگا۔ اور شفاعت ثانیہ خاص صلاۃ مؤمنین و مشرکین کبار کے لئے جہنم سے نکالنے کی غرض سے ہوگی جبکہ وہ آگ سے

فصل
در حساب

در شفاعت

بلکہ وہ لے گئے ہونگے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہی سب سے پہلے شفاعت کو کھڑے ہون گے
 اور آپ ہی کی شفاعت پر قبولیت کا اثر سب سے پیشتر دکھائی دے گا قرآن مجید میں
 جہان شفاعت کی نفی آئی ہے اوس سے مراد بدون مشیت و رضا اور
 بغیر حکم خدا کا واقع ہو جانا ہے چنانچہ فرمایا اللہ پاک نے لَا يَنْفَعُكَ اِيْمَانُ
 اِذْنُ لِّلْهٖ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صٰوْبًا اَيْنِیْ نَّ کَلَامُ رَسُوْلِکَ اَوْ سَدَنُ مَکْرٍ وَهٗ لَوْ کَرِهَ الْغٰفِیْنَ
 اللہ کا کفر ہو جانا دیکھیں گے بہتر بات اس شفاعت با نیکی استحقاق و ہی نفس
 ہے جو دل سے باخلاص تمام لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہ کہتا تھا توحید پر ثابت قدم اور
 شرک سے متفرق تمام رکھتا تھا۔ یہ بھی ایمان لانا چاہیے کہ اہل ایمان و توحید کا
 ایک گروہ بلا حساب و کتاب کے جنت کی راہ لے گا دوسرا گروہ کچھ خفیف صاحب
 سمجھا کر بلا تکلیف و عذاب پائے کے جنت میں جگہ پالے گا تیسرا فرقہ کٹنگار و کٹا
 جہنم میں جا کر مختلف عذاب اور نسا کر نجات پاوے گا اور داخل ہوئے سابقین سے
 ملحق ہو جائیگا غرض کہ کوئی ایمان والا جہنم میں ہمیشہ مقیم نہ رہے گا انجین سے
 ہر ایک کو اول یا آخر میں اللہ پاک بالضرور جنت پہنچا دے گا بخلاف کفار کے کہ
 وہ ہمیشہ آگ میں رہیں گے صورت خلاص کی ابدالاً بذکر نہ کیے گئے لغو بات نہ

فصل

حدیث صحیح میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو جناب الہی سے ایک حوض کوثر نام
 عطا ہوا ہے امت مرحومہ یعنی اہل اسلام کا اوسپر گز رہو گا پانی اوس حوض کا
 دودھ سے بڑھ کر سفید شہد سے زائد میٹھا ہے ایک بار جسکو وہ مشیر ہوگا کبھی تکلیف
 پیاس کی اوسے نہو گی مومنین غلصین کو قبر میں آیام کا ملنا اور کفار و مشرکین کو
 عذاب میں رہنا بھی ضروری امر ہے اسطرح سنکر و کیر سے سوال جواب کا ہونا
 بھی درست و صحیح ہے اسباب میں کیا خوب کسی نے کہا ہے۔ جانا جگو جانب پڑو

فصل فی شفاعت و نجات

وان کون تیرا دگر ہے جب قبر تیرے واسطے محل خواب ہو طاقت کت کیا سوال و
 جواب ہو۔ مقامات مریدی میں کیا خوب فقر و مکہا ہے و الی اللہ مصیرک فمن
 نصیرک و فی القبر مقیلک فما قیلک بہشت و دوزخ کا وجود برحق ہے آیات
 و آثار بہت کثیر و اس پر ناطق ہیں یہ دونوں فی الحال باجماع خدا موجود ہیں بہت سے
 اولیائے اسکا ثبوت ہے انکے واسطے فنا و عدم نہ ہیں ہے کیونکہ بغیر من بقا اللہ تعالیٰ
 نے اوٹھیں بنایا ہے صاف طور پہ کسی آیت و حدیث سے یہ نہیں معلوم ہوتا
 کہ ذلت و نار بالذلیل کہان میں زمین کے نیچے ہیں یا بالاسے آسمان بلکہ بیان
 اونکا رکھنا خدا نے چاہا وہ میں عوالم و مخلوق الہی کا علم تفصیلی ہمیں نہیں جو
 اونکا پتہ ہم بتاویں مانگتے ہیں ہم اللہ سے بہشت برین مع اعلیٰ درجات کس
 اور نیچا چاہتے ہیں دوزخ اور اس کے کل درجات سے اہل جنت جنت سے خارج
 کبھی نہ کئے جاویں گے اور اس طرح اصلی دوزخی جو دوزخ کی واسطے پیدا ہوئے ہیں
 ابد الابد اوسے باہر نہ کئے جاویں گے جہنم سے جس وقت کل اہل اسلام نام ہو چکے
 اور سو اکفایہ کے کوئی مومن اوس میں باقی نہ بچا اور وقت ایک منادی یہ ندا کرے گا
 کہ اے اہل جنت ہمیشگی کا قیام ہے موت کا نام نہیں اور اے اہل جہنم اب غلوت
 کبھی موت نہ آوے گی یہ بات حدیث صحیح میں آئی ہے مسلمان متکبر کیا کر کو جہنم میں
 غلوت نہ ہو گا اگر یہ جانتے کہے مر گیا ہو اور بطور خرق عادت ہر طرح کے عذاب سے
 اوسکو معافی ملے گی ناممکن ہے کیونکہ دنیا و عقبی میں اللہ تعالیٰ کے افعال و طرح
 کے میں ایک تو وہ جو بطریق عادت و سروج کثیر الوقوع اور عام طور پر واقع ہوتے ہیں
 دوسرے طرح خاص قلیل الوجود خرق عادت و خلاف متعارف و صاحب کبیر کو
 نجات ملی ملنا بغیر تو یہ کہے طریق دوسرے سے معدود ہے اس بارہ میں نظر ظاہر
 جن نصوص کے باہم دگر تعارض معلوم ہوتا ہے ہماری اس تقریر سے رفع ہو گیا ^{اعلیٰ}

فصل

ذکر عظمیٰ

خلق کے پاس اللہ نے رسولوں کو اس غرض سے بھیجا تا کہ خلقت کو کوئی عذر نہ ہو
 اللہ کے پاس باقی رہے جو اوامر و نواہی رسولوں کی معرفت خدا سے بندہ کو بھیجی
 وہ تمام ہا راست و برحق ہیں رسولوں کو جو فیض و معرفت دوسروں پر فوق ہے
 یہ فضیلتیں سوار رسولوں کے اور کسی شخص میں جمع نہیں ہوتیں اول
 صد و معجزہ و کما و مہم طبیعت کی سلامتی اور مزاج کا اعتدال سوا مہم خالق کی
 پاکیزگی اور جبل و چین کی خوبی چہارم کفر و کبار اور اصرار علی الصفا سے ملنے
 عصمت و محفوظی گناہوں سے **ف** رسول کا مفضل من جانب اللہ تین طرح سے
 ہوتا ہے اول او کی خلقت و فطرت نہایت لطیف و پاکیزہ اور مزاج ازلیش
 و سنجیدہ ہوتا ہے اسلئے عصمت کے ارتکاب سے او کی سرشت مبرا و مانع
 رہتی ہے ثانیاً بذریعہ وحی الہی طاعات و حسنات کی خوبیاں اور معاصی و گناہوں
 کی برائیاں اویں ظاہر ہو جاتی ہیں خوف و خشیت الہی کے سبب گناہ و کی طرف
 رغبت نہیں کر سکتے ثالثاً من جانب اللہ او کے واسطے کوئی فیسی لطیف پیدا ہوتا
 ہے جو معاصی سے او کو بچا لیتا ہے جیسا واقعہ حضرت یوسفؑ کو پیش آیا تھا
 چنانچہ اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے و لقد هممت بہ و ہم بہا لو لا ان ساء لہا

سربہ کذا لک لضرہ عنہ السوء و الفحشاء انہ من عبادنا المخلصین
 یعنی بیشک قصد کیا تھا عورت نے یوسفؑ کا اور قصد کیا تھا یوسفؑ نے عورت کا
 اگر نہ ہوتا دیکھنا یوسفؑ کا برائے رب اپنے کو یہ واقعہ اسلئے ہوا کہ چیر دین ہم
 یوسفؑ سے برائی اور بھیجی گئی کہ کیونکہ یوسفؑ ہمارے برگزیدہ بندہ ہے۔
ف المحدث کے عقائد سے یہ بھی ہے کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ
 تمام مخلوقات سے نائے جلیل القدر اور بہتر و بزرگتر ہیں آپ کی ذات پر نبوت

ختم ہو چکا اب قیامت تک کوئی تپا نہی نہوگا آپ کی شریعت سب کیواسطے عام ہے
 جملہ جنات و انسانوں پر تعمیل و اتباع محمد رسول اللہ فرض و لازم ہے رسول خدا
 صلعم سید الانبیاء خاتم الرسل ہیں بوجہ مہموم بعثت و دیگر فضائل مختصہ کے جو آپ کی
 ذات عالی میں مجتمع ہیں تفصیل فضائل آنحضرت صلعم میں محدثین کی جامعہ
 عمدہ عمدہ کتابیں لکھی ہیں جیسے شفاء قاضی عیاض۔ فضائل کبریٰ المسیوطی
 مواہب اللہیہ للعسقلانی۔ اسح النبوة للشیخ عبدالحق الدہلوی۔ ح۔

فصل

کرامت اولیاء اللہ کی برحق ہے خداے پاک اپنے نیک بندہ و نئے جسکی عزت
 چاہتا ہے بمقتضائے رحمت اوسکو کرامت عطا فرمادیتا ہے۔ عرف شرع میں وہ
 وہ شخص ہے جسکو ذات و صفات پروردگار کی معرفت موصول ہوا ایمان و اخلاص
 کی حقیقت معلوم ہو۔ عالم کتاب و سنت ہو یا نبی حکام شریعت ظاہر و باطن ہو
 تحریف لفظی و معنوی کو آیت و حدیث میں روانہ رکھتا ہو معتقد بدعات و اعمال
 منکرات نہ ہو جو لوگ متصف بدین کالات ہونگے اوسنے جو امر خارق عادت صادر
 ہوگا اوسکو کرامت کہیں گے سلف است و امیر سلف کا یہی اقتدار ہے اور جو تصرف
 و خرق عادت خدا کے دشمنوں شیطان کے دوستوں نے صادر و مشاہد ہو اوسکو
 کرامت نہ کہیں گے کیونکہ وہ تو اوسکے واسطے دنیا میں حاجت روائی اور کرم و شہرت
 الہی ہے اور عاقبت میں باعث عقوبت و تباہی ہے اولیاء اللہ کی شناخت
 کوئی معین قاعدہ اور علامت ظاہر و خاص از قسم وضع و لباس یا کسی کھانے
 پینے چیز کی خصوصیت و امتیاز یا اوسکے گھر کا کوئی خاص انداز یا علوم و فنون
 متداولہ سے علم و فن معین کا انساب یا کسی ظاہری و باطنی طرز کا اختصاص امر
 مباح میں سے نہیں ہے کیونکہ اولیاء اللہ امت محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام

ذکر اولیاء

ہر فرد و طبقہ میں باستثنائے فساق و مبتدعین کے موجود ہوتے ہیں کہیں
اصحابِ صیث و قرآن ہیں اور کہیں مجاہدِ یمنان و لسان ہیں کہیں عدل
اربابِ تجارت و مناعت ہیں اور کہیں مشغول بہ مزدوری و زراعت ہیں
باقی رہا اولیا کو صد فی یا مشایخ و فقر اکہنا سو یہ عرفِ جدید ہے سلف سے کوئی
لفظ و نام اور کلمہ منقول نہیں ہے بلا کاظ صنعت و حرفہ ان لوگوں کے لئے جو آدمی
زائد متقی و زائد ہو گا خدا کے نزدیک قبولیت و عزت اور سبکی زیادہ ہوگی اور
جو دو شخص باہم دگر طہارت و تقویٰ میں برابر ہونگے اللہ کے یہاں بھی
دونوں کا یکساں ہو گا علامت اولیا کی قرآن و حدیث کا اتباع کرنا ہے جملہ اعمال
و عقائد میں چھوٹے ہوں یا جسے کم ہوں یا زائد مگر با اینہم ولایت کے لئے
عصمت شرط نہیں ہے اولیا کے دلوں میں جو خیالات و خطرات آتے ہیں اور عمل کی
بدون مطابقت کتاب و سنت کے نہیں چاہئے اس پر اتفاق ہے کل اولیا کا
اسکے خلاف جو چلے وہ ولایت سے بالکل بے بہرہ ہے اسلام اور ایمان اور امت کے
فرق کے باب میں فقط حدیث جبریل علیہ السلام کی سند کافی ہے اس کے بموجب
اقرارِ سہادتین و کلمہ طیبہ اور اعمالِ صالحہ کا نام اسلام ہے اور ذاتی تصدیق
و اذعان کا نام ایمان ہے اور باطنی اخلاص جو صداقت زبان کے ساتھ
وہ احسان ہے اس کے درجہ کو کچھ علما و فقہاء نے اس بارہ میں تشریح زائد
لکھی ہے یا استنباط اولیٰ کہ مختلف ہے کیا ہے وہ امر حقیقی و وجدانی ہے نہ تحقیقی و قرآنی

فصل

اہل اسلام باجمہ عالم کے معتقد ہیں کہ قبل از قیام قیامت بالضرورت جلال کا خروج ہوگا
اوسی طور پر کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے خبر دی ہے اوس زمانہ میں آسمان چار حصوں
میں تقسیم ہوگا یعنی علیٰ الصلوٰۃ والسلام غنیہ مشرقی شہر دمشق پر مشتمل ہوگا

بزرگ عالم

اور مدوازہ لہ پر جو دُشک کے پوسب رخ ہے دجال کو قتل کرینگے لہذا نام ہے
 ایک جگہ کا ملک شام میں جو تھمینا ریلوے دو میل کے قریب ہے۔ الحدیث کا ارتقا
 اس پر بھی ہے کہ ملک الموت حضرت موسیٰ علیہ السلام کے پاس جب قبضہ روح کے
 قصد سے آئے تو اوکو کیلک نما پنج حضرت موسیٰ علیہ السلام نے اس زور سے ایا کر اوی
 ایک آنکھ جالت رہی اللہ پاک نے اپنی قدرت سے اوکی آنکھ اچھی کر دی کیونکہ
 آنحضرت صلعم سے بروایت صحیح یہ مروی ہے سوائے بدعتی اور گمراہ کے جو مخالف
 دین خدا ہیں کوئی مومن خالص اسکا منکر نہوگا اور اس پر بھی ایمان ہے کہ وجود
 موت کا برحق ہے موت بہشت و دوزخ کے جہین ذبح کجا نگلی ۛ

اہل سنت کا عقیدہ ہے کہ کیفیت مال و انجام ہر شخص کا مجہول ہے یہ کوئی نہیں جانتا
 کہ فاتمہ کیا کس طرح ہوگا اور کسی آدمی کو بہشتی یا دوزخی ہم نہیں کہہ سکتے
 اسواسطیکہ کسی کا انجام کار سے ہم واقف نہیں ہیں سے حکم تو یہی ہوتی
 ہمہ بر فاقمت ست ہ کس نہانتہ کہ آخریچہ حالت گذرد ۛ حدیث صحیح میں آیا
 کہ آدمی تمام عمر اعمال حسنہ بہشتیو کی طرح کیا کرتا ہے حتی کہ بہشت اور اس کے
 درمیان میں بلقہ را یک ہاتھ کے فاصلہ باقی رہتا ہے کہ اسکا نوشتہ تقدیر جو جوی
 ہے دفعۃً غالب آجاتا ہے اور قریب برگ ایسے کام کرنے لگتا ہے جو جہنم میں
 لجاینگے اور اسطرح بعض آدمی دوزخیوں کے اعمال کیا کرتے ہیں تا آنکہ
 اونہیں اور دوزخ میں ایک ہی ہاتھ کی فصل رہ جاتی ہے کہ خطا تقدیر
 بہشتی ہونیکا اپنا رنگ جاتا ہے اسکے سبب تھوڑی نیکیوں کی ۛ ولت جنت
 میں بلا کلفت داخل ہو جاتا ہے اسی فاتمہ کی حالت پر خطر کی ۔ دوسے امر ^{ہاں}
 اپنے کو انا من من النساء اللہ کہہ سکتا ہے یعنی میں ایمان دار ہوں نہ شریک

دکتر فائدہ

خدا چاہے والا اسکا کہنا بطور شک کے نہیں چاہئے غائبہ جس شخص کا اسلام پر معلوم ہو
 اوسیکے واسطے مسلمان اس قدر گواہی دے سکتے ہیں کہ جلد سی یا دیر میں اوسکا
 پہنچنا جنت میں آخر الامر ضرور ہے اور انہیں سے جسکی تقدیر میں اعمال شعیہ
 عوض جنسے توبہ کی نوبت نہیں آئی عذاب کا پانا لکھا ہے وہ مدت عذاب کو
 آگ میں پورا کر کے آخری پشت میں پہنچ جاوینگے حتی کہ اللہ پاک اپنے فضل و کرم
 سے کفار کے سوا کسی کو اہل ایمان سے دوزخ میں باقی نہ رکھے گا اور جس آدمی کا
 موت کفر پر ہوگی اوسکا ٹھکانا جہنم کے سوا کہیں نہوگا نہ اوسکو کبھی نجات ملیگی
 اور نہ مدت عذاب کی کوئی حد و نہایت ہوگی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے جن لوگوں کو
 بالخصوص افضل امت یا جنتی ہونگی اونکے لئے شہادت دہی ہے جیسے عشرہ
 مبشرہ اور حضرت فاطمہ و حضرت خدیجہ و حضرت عائشہ اور امام حسن و امام حسین
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم اونکے بہتر و بہشتی ہونے کے ہم ہم گواہی دے سکیں گے
 کیونکہ یہ متضمن ہے تصدیق خبر و وعدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وفایا کا ان
 لوگوں کے اعتراف و اقرار ہمیں کرنا چاہئے اعلیٰ کے دین و اسلام میں اسکا بڑا
 رتبہ و مقام ہے اور یہی حال ہے اہل بدر و اہل بیعتہ الرضوان کا الحاصل جنگ کربلا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے جنت کی شہادت دہی ہے اور اس باعث سے ہم بھی اونکے
 بہشتی ہونے پر گواہی دیتے ہیں اونکے ماوراء اور انخاص کے لئے جنتی ہونیکا
 حکم ہم نہیں دے سکتے ہیں بلکہ عام طور پر اچھے لوگوں کے واسطے بہتری کی
 امید اور بدکاروں کے لئے خطر کا خطرہ دیکھتے ہیں اور حقیقت کیفیت اللہ کے
 حوالہ کر لیتے ہیں۔ اور ہم سبھی مسلمات سے ہے کہ سابقین اولین انصار و مہاجرین
 متاخرین صحابہ و اخلاف مسلمین سے افضل و اشرف ہیں چنانچہ فرمایا اللہ تعالیٰ
 نے لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ الْمُؤْمِنُونَ قَبْلَ الْغَنَمِ وَالْقَاتِلُ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ

درجۃ من الذین انفقوا من بعدہ و قاتلوا و کلا وعد اللہ لکم
یعنی برابر بہن بین ترمین سے وہ لوگ جنہوں نے خرچ کیا ہے پہلے فق ہوئے کم
اور لڑائی کی ان لوگوں کا بڑا درجہ ہے اونسے کہ خرچ کیا ہے انہوں نے فق
کے بعد اور اسے میں اور ہر ایک کی واسطے وعدہ کیا ہے اللہ نے خطاب کیا۔ باقی
رہی تفصیل فضیلت اولاد صحابہ کی صحیح اس بار میں یہ قاعدہ ہے کہ اولاد و انبیا
صحابہ کی فضیلت و بزرگی محبوب درجات حضرات صحابہ کے ہے اس کلیہ سے
حضرت فاطمہؓ کی اولاد فقط مستثنیٰ ہے کیونکہ وہ بوجہ قرب قرابت
آنحضرت صلعم کے جمیع صحابہ کی اولاد سے بہتر و افضل ہیں رسول خدا صلعم
کی ذریت طیبہ و عزت طاہرہ و صرف اولاد فاطمہؓ زہراؓ ہے اور عند اللہ تعالیٰ
وہی شخص بہتر و اعلیٰ ہے جو زائد پر ہیزگار و انقی ہے۔

فصل

رسول خدا صلعم کے بعد کل امت محمدیہ سے افضل و اکمل حضرت کے انص و سوت
ایمان بھائی ہجرت کے ساتھی یا غار ابو بکر صدیق ہیں رضی اللہ تعالیٰ عنہ جو
حیات سرور کائنات کے زمانہ میں و زیار و وفات کے بعد جانشین و خلیفہ
باندہ ہوئے انکے بعد مرتبہ حضرت ابو حفص فاروق عمر بن خطابؓ کا ہے جنہوں نے
اسلام کو عزت اور دین حق کو قوت اللہ نے دی۔ پھر فضیلت حضرت عثمان
ذو النورین کو ہے جنہوں نے قرآن کو متعدد جلد و نمین لکھوا لہ اقطار زمین میں
بھیجا یا اور انصاف و احسان کے ساتھ حکومت کے بعد انکے رسول خدا صلعم کے
چچا زاد بھائی اور داماد حضرت ابوالحسن علی بن ابیطالبؓ کو سب پر فوقیت
و شرف ہے یہ چاروں صاحب خلفائے راشدین و ائمہ مہدیین ہیں ان خلفائے
نبوی تمام ہوئی من بعد میری سلطنت و چوٹ راج باقی را خلفائے راشدین

ذکر فاطمہ زہراؓ

فضیلت ترتیبی سے یہ سرا نہیں چکا اہل کمال پر اور ثانی و ثالث کو ثالث و رابع پر
 جمع کالات ذاتیہ و ملکات کسبیہ میں فضیلت کلی حاصل ہے جسکا یہ مقتضائے
 ہے کہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ جو کہ جامع نسب و حسب اور شجاعت و قوت
 اور علم ظاہر و باطن و دیگر صفات میں فرو کامل تھے ان سب میں بھی پہلے منور
 خلیفہ سے گھٹ جاویں۔ ہاذا اللہ عن ذلک بلکہ مقصود اس ترتیب سے اظہار اثر
 و منفعت اسلام کی مقدار کا ہے جو ہر ایک کے عہد میں واقع ہوئی مثلاً حضرت
 ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما کے وقت میں جو دین حق کو قوت و شوکت عیناً
 حاصل ہوئی اور مسلمانین مجوس و اہل کتاب و مشرکین نے بجد ذلت اوٹھائی و
 حضرت عثمان و علی رضی اللہ عنہما کے عہد میں اسلام کا فائدہ نہوا سب سے
 شیخین کو حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کا وزیر مطلق اور سردار امت کہا جاتا ہے کیونکہ
 ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میں دو جہتیں موجود تھیں ایک نسبت اللہ سے لیضکی
 دوم مخلوق کو دینے کی اس جہت دوم میں شیخین کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ
 بجد مناسبت و مہارت خاص تھی اور فرق مختلفہ بنی آدم کے جمع و تالیف کا
 سلیقہ اور جنگی تدابیر میں جیسا یہ طولی و ملکہ تھا وہ کسی صحابی کو تہہ حاصل نہ تھا

فصل

حضرات صحابہ و صحابیات کی توہین و بدی سے ہمیں اپنی زبانوں کا۔ و کنا لازم
 کیونکہ وہ بھلا تہم جہا سے مقتدا اور سردار و پیشوا ہیں اوہ کی بدی کرنا قطعاً حرام
 و کناہ کبیرہ ہے بلکہ بعض اہل علم نے اسکو کفر بتلایا ہے بدلیل اس آیت کے لیغیظ
 لہم الکفار یعنی تاکہ غصہ میں لاوے اللہ بسبب صحابہ کے کافر و کفر۔ اسکے
 موافق صحابہ پر غیظ کرنا اور اسے بغض رکھنا کفار کا خاصہ شہرہ۔ اور یہ اہل
 فی الواقع نہایت عمدہ اور واضح ہے صحابہ کی تعظیم کل افراد امت امیہ و غیرہ

و واجب ہے بموجب حکم خدا پاک و ارشاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے جو قرآن و حدیث میں درج ہیں فضائل و مناقب صحابہ میں جو احادیث صحیحہ و ارد میں کتب مستندہ حدیث میں و مرقوم ہیں انکا رد و جرح اونیہ کوئی ضال مضل مبتدع نہیں کر سکتا و من یضلل اللہ فما للہ من ہاد باقی را خلاف و شقاق الہی صحابہ کا سوا دسکا تذکرہ ہمیں نہ کرنا چاہئے صحابہ کا عیب و ثواب ناگفتہ بہتر ہے اور اسلیطرح جمیع اذواج مطہرہ و المہیت و ذریت طاہرہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی بھی قدر و منزلت اور انکے حقوق و فضائل کی معرفت ہمیں ضرور ہے حضرت کی ہر ایک بی بی کو ام المؤمنین ماننا اور سب کے واسطے کہ دعا فرمائے یا بخیر

فصل

در بیان اسلام و اہل قبلہ میں سے کسی کو کافر نہ کہنا چاہئے تا وقتیکہ اسکا ثبوت نہ ہو کہ وہ منکر ہے ذات صانع عالم یا دھکے صناعات علم و قدرت و اختیار و فیوض یا بعثت رسل اور بعثت و قیامت و غیر ضروریات دینیہ کو نہ ماننا ہو یا پیش و عبادت اور وصف الوہیت و صفت ربوبیت عمل و اعتقاد شرک طاہر و معتمد اکلن اسلام سے امر بالمعروف و نہی عن المنکر ہے یعنی حکم کرنا کہ تم اچھے کام کرو اور اچھے اعمال سے منع کرنا جو مسلمان اس سے باز رہے وہ ناقص الایمان ہے امر بالمعروف و نہی عن المنکر کرنے میں یہ شرط ہے کہ فتنہ و شر او سپر قائم نہ ہو تا جو او قبول نصیحت کی امید اس سے ہو جسکو نصیحت کی جاوے۔ ایمان شرعی عبارت ہے قول اور عمل اور نیت طے ہے اور کبھی ایمان کی تفسیر یوں کی جاتی ہے کہ ایمان نام ہے معرفت کا بڑا ہنگام ہے معنات و سیئات سے ایمان کا کم و بیش معنا نہایت ہے قرآن و حدیث اور اتفاق ائمہ مہلف و مہلف است مرحومہ سے باقی شایان حال غفلت و بیہوشی اور موعلا مرتے وقت بھی اگرچہ یہ چیزیں

ذکر اہل قبلہ

تصدیق و معرفت سے کہ مقتضی حیات اور ہوش و حواس سے مباہلت کلی رکھتی ہیں :

فصل

ہو یا کف و غیرہ

عہد میثاق و اقرار ربوبیت کا اللہ پاک نے عالم ارواح میں اپنے بند و نسلے کیا، قرآن و حدیث سے ثابت ہے اور ہم اوسکے وقوع کے قائل ہیں فرقہ معتزلہ اسکا منکر ہے اور آیات و احادیث جو اس بارہ میں وارد ہیں اوکلی عقلی تاویلین وہ کرتے ہیں مگر یہ اعتقاد بالکل خلاف و نافی ہے عصمت حضرات انبیاء کے سوا اور شخص کو نہیں ہے اگرچہ کوئی کیسا ہی عالی رتبہ یا کسی متبرک مقام کا رہنے والا کیون نہ ہو اور علیٰ ہذا القیاس ہر قول و عمل میں متابعت بھی نہیں ہی کیوں کہ صفت خاص ہے امت کے کسی صحابی و تابعی یا اہلبیت یا امام و مجتہد کو یہ منصب حاصل نہیں ہے موائے رسول خدا صلعم کے کہ آپ کے جملہ ارشادات برحق و کلام حق ہیں ہر آدمی کے بعض اقوال مقبول ہوتے ہیں اور بعض مردود و برائی اپنی زندگی میں رزق مقدر پورا کر لیتا ہے طلال سے ہوا یا دیا سے اور جنگلات رزق کو کامل نہیں کر لیتا کوئی نہیں مرنے سے رزق طلال پیدا ہوئی تو اجڑا تو اب لہتا ہے اور حرام خوری کے باعث مجرم و گنہگار ٹھہرتا ہے یہ بات ناممکن ہے کہ آدمی عرصہ تک دنیا میں جیتا رہے اور خوب کھاوے پیے بھی مگر بایں ہمہ رزق اوکو میسر نہ ہو یا دوسرے شخص کے رزق پیدا ہو سکے عمر بسر ہو جاوے جو شخص قتل کر دیتا ہے وہ بھی اپنی میعاد زندگی کو ختم کر کے مرنے میں جو آدمی موت طبعی سے مر جاوے اور جو مار ڈالا جاوے دونوں مدت حیات کو تمام کر لیتے ہیں فرمایا اللہ سبحانہ و ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ کتابا مؤجلاً یعنی نہیں ہے کسی نفس کی واسطے مرنے والا بلکہ حکم خدا کے لکھا ہوا وعدہ - اور فرمایا قتل لو گنہتم فی بیوتکم لیسر الذین کتب علیہم القتل الی مضاجعہم یعنی کہہ

اسے محمد سلیم اگر سوئے تو اپنے مکان کو خین البتہ باہر نکلتے ہیں پر لکھا تھا مارا جانا اپنے
 قتل پہلو کے جگہ کی جانب سے موت سفت ہے تاہم بذات صیت مجملہ مخلوقات الہی کے فرمایا
 حق سبحانہ خلق الاموات والحیاء لیسلمکم ایلکم احسن سلام یعنی اللہ نے اپنے
 پیغمبر کو اور مہیا کی تاکہ ان کو اس سے تمکو کہ کون تمہارا مجھے مسلح کرتا ہے۔ موت اور
 بننے والے شے واحد کے ہیں فرمایا اللہ تعالیٰ نے و لکن املاً اجل اذا جاوا اجلہم
 لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون یعنی ہرگز وہ کسی لمحہ وقت میں
 جبکہ آجاو گئے اور کسی نہ تاخیر کرینگے ایک گھڑی کی اور نہ پیش قدمی کرینگے یہ قوت
 معیاد و اجل کی سیکی تاہم جو باقی ہے موت کے سوا اور وقت اور کچھ نہیں ہوتا

فصل

موزون تریح کرنا ثابت ہے احادیث صحیحہ سے جو متواتر کے قریب ہیں مقیم کو اسطرح
 مسیح کی مدت اکیس دن ہے اور مسافر کے لئے تین دن تین راتیں بیان
 کے ہیں بین تراویح کا پڑھنا تو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروایت صحیح ثابت ہے البتہ
 نقد اور کلمات کی قدر صحیح کسی حدیث صحیح میں وارد نہیں مجملہ اس قدر پتہ لگتا ہے
 کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہسینوں کی نسبت یہ رمضان میں زائد محنت و عبادت
 کرتے تھے اور حضرت عائشہؓ کہتی ہیں کہ یہ رمضان وغیرہ رمضان میں کیا رہا رکعت سے
 زائد حضرت نے نہیں پڑھیں۔ اور ایک روایت سے تیرہ رکعت تک پڑھنا معلوم
 ہوتا ہے حضرت عمرؓ نے اپنی خلافت کے زمانہ میں جب لوگوں کو طہرہ طہرہ تراویح
 پڑھنے سے روکھا تو ان کو ابی بن کعب کے پیچھے تراویح گزایں گے اور ابی کعب
 نے اس وقت بیس رکعت تراویح اور تین رکعت وتر پڑھے افضل اس میں وہ
 مفضل ہے جہاں تک نماز کو ذوق و نشاط ہے یا فضیلت زمان و مکان کی
 اوسمیں رعایت ہو۔ نماز جمعہ و جماعت عیدین وغیرہ ہمارا مہر مسلمان کے

تیجے ہو جانی نہ نواہ امام معین و پیر نیز گزایا فاسق و بد کردار اور بعض سلف سے
جو اہلبیت کے پیچھے نماز پڑھتے تھے ان کی مخالفت منقول ہے اور اوس کے کرامت تشریح
ہے یا وہ بدعت مفسود ہے جو کفر ہو یا منکر کفر اہل اسلام کا اسپر اجراع ہے کہ کوئی
ولی نبی کے درجہ کو ہمین پہنچا اور کرامت کا یہ قول کہ ولایت نبوت سے افضل و
اعلیٰ ہے مردود ہے یا مائل۔ اور یہ بھی اجماعی مسئلہ ہے کہ کشف والہام اولیا
اور وقایع نومیہ محبت شرعی نہیں ہوتی ہن لہذا کسی شے کی فضیلت و حرمت
یا کرامت و حرمت کا ثبوت اوس سے ہوگا۔ ان جوامع کا مبادلہ اسلام ثابت ہن
اونکے واسطے مزید سند و شہادت الخ بشرط موافقت البتہ ہو سکتی ہے کل
سلف و خلف امت کا اسی پر اجماع ہے باستثنا سے معدود سے چند غیر معتبر
کے اسباب میں اکثر اہلبیت و صوفیہ نے دھوکا پایا ہے۔ انہ کے فضل

یاس و قطع امید کرو یا کفر ہے فرمایا اللہ پاک نے اذ لا یئاس من رحمة
اللہ الا القوم الکافرون یعنی بیشک حال یہ ہے کہ نہیں مایوس ہوتے اللہ
فضل سے مگر وہ لوگ کہ کافر ہن اور اس طرح اللہ کے غضب سے ڈر رہو جانا
بھی کفر ہے سورہ اعراف میں ہے افا منوا مکر اللہ فلا یؤمن مکر اللہ
الا القوم الخاسرون یعنی کیا نہ رہ گئے کفار اللہ کے داؤ سے سو نہ نہیں ہوتے
اللہ کے داؤ سے مگر وہی لوگ جو خراب ہو گئے اور اس کی شکل و قائع غیب کی بابت
کاہن کی تصدیق بھی کفر ہے اور پھر جانا ہے قرآن سے جو نازل ہوا ہے آنحضرت
صلعم پاور سوائے اللہ عزوجل کے دوسرے کو غیب دان جانتا بھی آدمی کو کافر
بنا دیتا ہے فرماتا ہے اے نبی کہ لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء اللہ
ولو انک اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر ما مکنی السوء ان انا
الا للذییر و البشیر لقوم یؤمنون یعنی کہہ ہے اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم میں غمنا رہوں

واسطے ذات انہی کے بھلائی اور نہ اسکی کامگریزوں کا یا اللہ نے اوں کو جو اس میں آگاہی کی
 غیب سے بیشک جمع کر رکھا جو جو کو اور نہ پہنچتی بلکہ کوئی براہی نہیں ہونے کی گواہی
 اور خوشی سنا نیوالا اون لوگوں کے لئے جو ایمان رکھتے ہیں کہ ایک آنحضرت معلوم
 عالم غیب اپنے کو یوں صاف صاف ناما قف ٹھہرا میں پھر جلد دے گا۔ لوگ قیامت
 کیونکر آگاہ ہو سکتے ہیں ایماندار زندہ جو کسی بھائی مسلمان شہر و ملک واسطہ و کام
 غیر کرے یا اسکی جانب سے کچھ صدقہ دے یا کوئی عبادت مالی یا دینی یا مرکب
 نیابتہ ادا کرے مطابق اولہ مجموعہ کے ان سب موقعوں میں ضرورہ کو اجر و ثواب
 ملتا ہے۔ و عاذا کا قبول کرنا اور کل حاجتوں کا برآنا صرف اللہ ہی کا کام ہے۔ کہلا
 و عاذا کا قبول ہونے میں اختلاف ہے ظاہر عبارت آیت کریمہ و ما دنا الکافرین
 الا فی ضلال یعنی نہیں ہے پکارنا کافر و کفار کیلئے۔ غیہ نفی اجابت ہے یا
 و عقبی دونوں میں واسطہ علم۔ کفار جن جنہم میں جھوٹے جاوینگے جو موجب ارشاد
 الہی و لیکن حق القول منی لا ملئ جہنم من الجنة و لا ناس فی جہنم
 یعنی ولیکن حق ہو چکا ہے میرا کہنا البتہ بھروسہ میں جنہم کو جن و آدمیوں کے لئے
 ۔ اور سورہ یحییٰ میں ہے و اما القاسطون فکانوا لالجہنم حصیاً یعنی
 اور جنہم میں سے ظالم ہیں پس ہونگے وہ جہنم کے لئے اندھن۔ اور مسلمان جان بچا
 طرح جنت میں جاوینگے اسکا ثبوت اس آیت سے ہے جو وصف میں جو ان جنت
 وار ہے فیہن قاصرات الطرف لم یطمثہن الا قبلہم و لا جان
 یعنی جنہم میں بھی نگاہ والیاں ہیں جنکو نہیں بیا آدیوں نے اہل بہشت سے
 پہلے اور نہ جنوں نے۔ اللہ پاک نے شیطان کو پیدا کیا ہے آدمیوں کے دشمن
 و سو سو گنا ڈالنا اسکا کام ہے شب و روز ارضیں ہی فکر رہتی ہے تاکہ
 سیدھی راہ سے بنی آدم کو پھیر دین تسلط و غلبہ اوں کو اوپر ہوتا ہے جسکو خدا

نہیں پامتا اور جسکو اللہ چاہتا ہے اونکے گید و کرسے بجالیتا ہے۔ دنیا میں جادو و جادو
 دونوں موجود ہیں مگر بدکار خدا وہ کسیکا نقصان کرینگے مجاز نہیں کہ جو آدمی حیرت
 یا یہ اعتقاد رکھے کہ سحر سے کسیطرح کا نفع نقصان بدو ن نقد برائی کے ہونا ممکن ہے
 ہر دو صورت میں کا فو جو جاتا ہے۔ کفر کا کوئی کلمہ اگر کسی مسلمان کی زبان سے نکلے
 تو اس سے تو یہ کرانی پنا ہے کہ تو یہ کرے فہما و انا او کسی کریم ماروین اور اگر وہ
 کلمہ صریح کفر ہو بلکہ بھول و مشتتبہ لفظ ہو تو اس کے کہنے سے ایمان کس کے ہونا
 کر دینی چاہئے اگر وہ بارہ اعادہ کرے تو کچھ لغز و مشرانیہا بدین سکھستہ
 بینین بنس شارس حرام میں تبدیل و کشیر کی حرمت کیسات ساتھ۔ مابوں کا
 مقولہ ہے کہ الحمد للہ نماز و نیک اول و قتمین او کا اپنا کہتے ہیں اور مساجد
 و محفل کو اس بارہ میں ترجیح و تسبیل دیتے ہیں تاہیہ صلوات پر اور تقدسی پر
 یہ کہتا اور ہ فاتحہ پچھچھے، مر کے، جب تہذتے ہیں اور مکر کرتے ہیں تہذ کے پٹھو
 پھو سے جتنے کے بعد اور سون کر یکا قرابت داروں کے ساتھ اور مکر کے و نا کس سے
 سدا مر حیک کرنا اور کھا کھانا اور فقہ و مساکین و یتیمو یتیم شفاعت گناہوں کا
 کے کا م کو مالی بھتی سے انجام دینا اور کھلے پٹھنے شادی بیام وغیرہ میں اعتدال
 سے نہ بڑھنا اور امور خیر میں مبادرت و سعی سے باز نہ رہنا و نیز ذاک محمد صلی
 و علیہ وسلم میں یہ سب باتیں داخل ہیں الحمد للہ اپنی عداوت اور محبت و دشمنی
 شریعت ہی کو موافق ہوتی ہیں مسائل دین میں عدل و خصوصیت اور کما
 شیوہ نہیں ہے۔ اہلبیت و سلالت کے پاس گناہیں چھلکے پہلا و نفس چھو
 سے کچھ سروکار نہیں رکھتے۔ اور بڑا جلستہ ہیں۔ اہلبیت کو جو دین میں نہی
 کی باتیں کرتے ہیں جبکا ثبوت و نشان حدیث و قرآن سے نہیں ہے ایسوں کی
 مخالفت و محبت سے بھی وہ دور جدا رکھتے ہیں انکی گفتگو تک کا سنا روا نہیں سمجھتے

کہ مبادا او کوئی جھوٹی رنگ آمیز تقریر میں کان کوئی راہ سے دل تک نہ پہنچے خیالات باطلہ و
 و خطرات فاسدہ کو پیدا کر دین اور دلوں کو بالکل ضلالت و جہالت میں ڈال دین۔
 اہل بدعت کی علامات ظاہری او کوئی بدعت ہیں اور واضح ترین علامات الہدیت سے
 بعض روئے عدالت کا رکھنا ہے اور او کوئی نو ہیں و تفسیر کے درجے میں کبھی حشو و فائز
 کبار محدثین کو بدنام کر دیتے ہیں اور کبھی مجسمہ و شبیہ او کا لقب و نام رکھتے ہیں متبیب
 اصل او کا یہ ہے کہ مبتدعین خیال میں احادیث صحیحہ جو بروایت صحیح آنحضرت صلعم
 سے مروی ہیں یقین و اعتقاد صحیح کے غیب نہیں ہیں انکے اذہان لایق اوفان
 وہی نتائج و دعاوی ہیں جنکو شیطان جوہر و قیاسات نہ دے اور سادہ و غافل
 باطلہ پر مرتب و تفرع کر دکھاتا ہے حتیٰ کہ قلوب و صدور ان اتباع الشیطان کے
 بالکل تنگ و تاریک ہیں اور تمام شبہات بے اصل و ساقط از اعتبار ہیں جو کہ ظلم
 اور بیہوشی کا ہے اسلئے اللہ نے راہ حق سے انہیں اندھا اور بہرہ بنادیا ہے چنانچہ
 سو کرنا خدا نے چاہا ہو اسکے لئے بزرگی کا دینے والا کوئی نہیں ہو سکتا اور جو بظاہر
 ہے اللہ وہی کر دکھاتا ہے تمام ہوا مطلب مبالغوں کا۔ سعید و نیکوئی انجام رکھ
 گیا کہ کبھی شقی ہو جاتا ہے اور اشقیاء عقائد اعمال صالحہ کی بدولت کبھی سعید بنجاتے
 اشتراک و علامات مغربی و کبری قیامت کے جو چہ کہ آنحضرت صلعم نے بیان فرمائی ہیں
 اور تفصیل او کوئی کتب حدیث میں آئی ہے وہ تمام باحق و بجا ہیں محدثین نے
 اسکے جمع کرنے میں عمدہ عمدہ کتابیں لکھی ہیں مثلاً اشاعہ اذاعہ صحیح الکرامۃ
 وغیرہ۔ مسکین بشریہ سل ملائکہ سے افضل ہیں بوجہ پند جنکی تفصیل موقع مناسب
 میں ثبت ہے اور سل ملائکہ افضل ہیں سائر الناس سے باجماع امت بلکہ
 بحکمہ بدایت اور عام اہل اسلام نبی آدم عامۃ ملائکہ سے بہتر و اکر مہین جس چیز کا
 کناہ ہونا دلیل قطعی سے ثابت ہو او اسکے حلال جاننے سے آدمی کافر ہو جاتا ہے

اور اوسکا جنفیف و سبک سمجھنا یا کسی شرعی مسئلہ پر تسخیر و استہزا کرنا کذب و کفر
 و کفر کی علامات ہے جسکے باعث کفر کا حکم دیا جاتا ہے۔ معدوم محض پر شی کا اطلاق
 ثابت نہیں اللہ کا دیکھنا دنیا میں آنکھوں سے عقلاً ممکن ہے نہ شرعاً اور آخرت
 میں بشریات حدیث و آیت ثابت ہے اور خواب میں دیکھنا خدا کا شرعاً جائز ہے
 کیونکہ یہ ایک نوع کا قلبی مشاہدہ ہے جو اکابر و کرام اہل اسلام کو اوسکے فضل
 میں سے ہوتا ہے۔ روح حادثہ چیز ہے اللہ کی پیدا کی ہوئی ہے ضروریات
 و مینیہ اس پر مطلق ہیں حضرات صحابہ و تابعین کا مسلک یہی ہے جسمانی موت سے
 روح نہیں مٹجاتی اوسکا حدوث بقول حافظ ابن قیویم کے زمانہ پیدائش اجسام
 میں ہوتا ہے۔ کافر جب تک دنیا میں رہتا ہے منجانب اللہ نعمت میں ہے ایسا
 فرمایا رسول خدا صلعم نے دنیا ایان والے کے لیے مقرر کیا ہے اور کافر کیو
 بہشت ہے۔ اللہ کی معرفت اور عبادت کا واجب ہونا اللہ کے حکم اور شرع
 سے ہے نہ فقط طریق عقل سے۔ جو چیز طاقت بشری سے خارج ہے اوسکی
 بجا آوری کا حکم شرع سے ثابت نہیں ہے بلکہ دلیل اوسکے خلاف یہ قائم ہے فرمایا
 اللہ پاک نے لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها یعنی نہیں حکم دیتا ہے اللہ
 کسی نفس کو مگر اوسکی طاقت کے موافق۔ اور یہ بھی ارشاد کیا ہے سر بناو
 لا تحملنا ما لا طاقت لنا به یعنی اسے رب ہمارے نہ بوجہ رکھ میرا وسعہ جسکی
 طاقت ہمیں نہیں ہے۔ باقی۔ اہم متبع بالغیر بطرح ایان لے آنا اوس شخص کا
 کہ پروردگار نے کافر بے ایمان بنانا اور گناہ شمل فرعون و ابولہب وغیرہ کے
 موافق اہل عالم کے ایسی چیز کے ساتھ تکلیف و حکم شرعی کا تعلق صرف باذن
 ممکن ہی نہیں بلکہ متحقق و واقع ہے۔ محروقی ہے اور نظر کا لگانا بھی برحق ہے
 احادیث صحیحہ بخاری و مسلم وغیرہ میں یہ دونوں ثابت ہیں۔ عقائد و مسائل

دو طرح کے ہیں ایک تو وہ کہ آیات قرآنیہ اور احادیث نبویہ سے ثوابت میں ملو
 سادہ سالمین صحابہ و تابعین نے بھی ان کو مقبول و مسلم رکھا ہے مگر چار سی تعلیم
 کا حقہ ان کو ادراک و تشریح سے قاصر ہیں اس لئے ایک گروہ نے ایسے عقائد کو مقبول
 نہ کیا اور آیت و حدیث کے معنوں میں تاویل کرنی اختیار کی حالانکہ مناسب اس بارہ
 میں ایسا نکالے آنا قہار اوس شخصے پہ جو ثابت ہے حدیث و آیت سے جس طرح پرکھو
 واد ہوئی ہے اور تاویل کا کرنا و حقیقت شریعت کا جٹھلانا ہے دوسرے وہ
 بین جیٹا پتہ کتاب و سنت میں نہیں لگتا اور نہ قرون مشہور و لہا بالخیر میں ان کے
 متعلق کسی طرح کی گفتگو ہوئی ہے ایسی چیز و نسخہ اپنی فکر و فوض کا علم نہ رکھنا
 اور شیوہ یعنی سمجھنا اور نکالنا چھوڑ دینا ہی بہتر ہے فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کمال
 ایمان و اسلام آدمی کا تیک کر لے اوس شخصے کا جو کہ غیر مفید و بیکار ہے۔ مجتہد
 مسائل شرعیہ و عقیدیہ میں کبھی تو چوک جاتا ہے اور کبھی ٹھکانے کی بات کہتا ہے
 جو کہنے والی کو ثواب ایک سو اور صحیح الراء کو المضاہفہ ابرہما ہے اگر بر مجتہد کا
 مصیب ہو یا مسلم ہو تو یہ ثواب کی تقسیم جو حدیث کریمہ میں موجب مجتہد مخطئی و صبیح
 کے لئے ہے بیکار و ایگان ہو جائیگی۔ کوئی زمانہ مجتہد سے خالی نہیں رہتا
 اور ایسے شخص سے کہ دلائل حقہ کا اظہار نہ کر سکے کسی وقت و کسی مہل میں زمین
 خالی نہ رہیگی اگر یہ قلیل و اقل قلیل بھی ایسے لوگ کیوں نہ ہوں امت محمدیہ میں
 قیامت تک اوی حق کا رہنا جو بھی اور سیدھی راہ بتایا کرے لازم و لابد ہے۔
 حدیث صحیح میں آیا ہے ہمیشہ رہا ایک گروہ میری امت کا حق پہ نظر غالب آونگے
 اور یہ مخالفین متی کہ آج وہ کیا اللہ کا حکم جس شخص کو دین کی کچھ بھی سمجھتے وہ جانتا
 کہ مجتہدین متاخرین پر خدا نے جس طرح اجتہاد کو آسان کر دیا ہے اگلے مجتہد و مکوہ
 بات حاصل نہ تھی کیونکہ کل سامان ضروری اجتہاد کا ان کے پاس فراہم تھا یہاں

اسکے سبب تعدد میں کو اجتناب دیکھنے میں نہایت محنت و وقت اوٹھانی پڑتی تھی
 برعکس متاخرین کے کہ او کو ہر طرح کی سہولت ہے مقلدین چو کہ تقلید و قیاس کا
 ارٹے ہیں اور قرآن و حدیث چھوڑ کے دوسرے علوم میں ٹپسے ہیں اعلیٰ اور
 وہی دکھاتا ہے جس میں خود مبتلا ہیں اور اپنا ان نام و دوسروں کے سر رکھتے ہیں
 علم نافع و فہم کامل سے جس کو خدا نے کامیاب کر دیا ہے اوپر اجتناب و کا دروازہ
 کھول دیا ہے مگر مقلدین کے خیال میں یہ امر بالکل مستبعد و محال ہے۔ تقلید کو ماسا
 شرعی میں اصلی ہون یا فرعی مطلقاً جائز ہے امام ابن حزم نے یہاں اجماع کا
 منہی ہونا ثابت کیا ہے علامہ شوکانی نے قول مفید اور ادب الطلب وغیرہ میں
 تقلید کی ممانعت میں چاروں اماموں کے اقوال نقل کئے ہیں جنہیں بصیرت
 تمام نہیں ہے اپنی اور غیرو کی تقلید سے۔ اس جگہ سے یہ بات پیدا ہوئی کہ اگرچہ
 سے تقلید کی ممانعت فرضاً ثابت نہ ہو تو تبہو کے نزدیک اس کے حرام ہونے میں
 کچھ کلام ہی نہیں ہے۔ مگر اس کے نقل اجماع اس معنی پر کہ اسوات کی تقلید بالکل
 ناجائز ہے۔ اور دوسری اجماعی مسئلہ کہ بہتہ کا عمل کرنا قیاس و اسے یہ نتیجہ
 و کتاب سے کوئی دلیل اس سے دستیاب نہ ہو بلکہ ضرورت خاص اس کے واسطے
 جائز ہے اور دوسروں کے لئے ناجائز اس کے متعلق قاضی شوکانی نے اثبات و انکسار
 میں یہ تحریر کیا ہے کہ ان دونوں اجماعوں سے تقلید کا استیصال ہو گیا انتہی
 عامی پر یعنی جو قرآن و حدیث سے واقفیت نہیں رکھتا جس مذہب خاص کا التزام
 لازم نہیں ہے ابن برہان و نوویا ہی مسلک مختار ہے ایمان مقلد کا جو سیل
 کی محبت اپنے پاس نہیں رکھتا ہے صحیح و مقبول ہے۔ جو اجماع قرآن و حدیث کے
 ثابت نہ ہو اس لئے لال کے لائق نہیں ہے اور جسکی اصل قرآن و حدیث میں ہو
 اس سے استناد درست ہے بقول ان لوگوں کے جو اجماع کو محبت کہتے ہیں

اجماع معتبر مجتہد و مقلد و نکاہ فرقہ کا یہ گمان ہے کہ وہی لوگ نجات پاویں گے اور باقی سب جہنمی ہیں اس فرقہ کی تعیین میں تشدید آغضرت صلعم کی کلمات و عبدال کور فتح کردیتی ہے وہ یہ ہے کہ فرقہ ناجیہ وہی ہے جو چلتے ہیں یہ اور یہ اصحاب کے طریقہ پر اسکے بموجب فرقہ ناجیہ وہی ہے جو اختیار سے عمل و عقیدہ۔ ظاہر قرآن و حدیث صحیح کے جس پر گذر گئے ہیں جمہور صحابہ و تابعین۔ اور باجمعی مقلدین اولیاء و انہیں مسالک میں ہے جنہیں کوئی نص مشتمل نہیں ہوئی اور نہ اتفاق ہے صحابہ سے وہ قرار پائے ہیں **ف** اختلاف کا سبب استنباط کا مختلف ہونا یا عمل تفسیر علیحدہ طور پر کرتا ہے اور غیر ناجیہ وہ فرقے ہیں کہ تراشے ہیں اعمال و عقاید کے خلاف۔ علم تین چیزوں میں ہے اول آیت حکمہ یعنی غیر منسوخ یا آیات حکمات متشابہات کے سوا۔ دوم سنت قائمہ یعنی حدیث جسکی اسناد و متن میں کبھی خلل نہو یا اسکے بموجب عمل ہوتا ہو سوم فریضہ مادلہ یعنی عمر فریض یا اولیاء حکم کہ منصوص کتاب و سنت نہیں ہیں بلکہ اولیائے مستنبط ہیں یا حکم سوم مادلہ ماقول کے احکام اس سے مراد ہیں بموجب آیت کریمہ طیعوا اللہ و طیعوا المرسلین والی الامرا منکم انکے سوا جو علم ہے وہ ناسخ ہے۔ انصوص قرآن و حدیث اپنے خواہر پر یکھی جاوینگی جب تک کہ کسی دلیل قطعی سے ضرورت تاویل کی ثابت نہو اور جو چیزیں عرفاً اولیائے متبادر ہیں اوکا اطلاق بھی شرعاً درست ہے اور اسکی موافق اعتقاد بھی رکھنا چاہئے مگر تشبیہ سے جو لازم وہی ہے تنزیہ و ہے اور واجب اہل اسلام پر امام کا قائم کرنا جو احکام اسلام جاری کرے حد و حدود رواج و سے شرع و کتابت و ثبت کرے لشکر کو آراستہ رکھے صدقات و زکوٰۃ وصول کرتا رہے باغیوں اور لٹیروں کو دبانارہے۔ جمعہ و عیدین کا اہتمام رکھے تنازعات و خصومات جو لوگوں میں واقع ہوں اوکا موافق شرع کے تصفیہ کر دینا اور۔

گواہان جو حقوق کی بابت قائم ہوں اور ان کے قبول و رد میں نظر کرنا لاوا جائے ان کے
 رد کیوں کی شادی کا انتظام اور تقسیم مال غنیمت وغیرہ کی ضرورت ہے جبکہ انصار
 ہر ہر واقعے ناممکن ہے امام کا قائم کرنا واجب باجماع امت ہے اور یہ وجوب منشاء
 ہے نہ عقلاً کتب مبسوطہ میں لوازم و شرائط امام بہ بسطہ تمام مرقوم ہیں۔ خلافت
 ثابت ہوتی ہے بیعت سے اہل مل و عقد کے کہ عبارت ہے علماء و سائر ہر داران
 لشکر و غیر ہم سے کہ ذی اور اک و شہر ہوں اور مسلمانوں کی مصلحت و منفعت پر
 عبور رکھتے ہوں خلافت ابو بکر صدیق اسی صورت سے منعقد ہوئی تھی ایچکے
 واسطے خلیفہ وصیت کر دے اور اسکو بھی خلافت پہنچ سکتی ہے جیسے حضرت عمرؓ کی
 خلافت کہ انکے لئے حضرت ابو بکر نے وصیت کر دی تھی یا مجھے آدمیوں کے مشورے
 جو ہر ایک خلافت کی لیاقت رکھتا ہو یا مخصوص یا ایک شخص مخصوص خلافت کر دیا گیا
 بطریق حضرت عثمانؓ کی خلافت چہ سہا کے شوری سے حضرت عمرؓ کی رائے کہ
 موافق ہوئی اور حضرت علیؓ کی خلافت آخر الامر پھر بیعت سے اہل مل
 و عقد حضرات صحابہ کی ہوئی اور وقت میں حضرت علیؓ سے اولیٰ اور احق بالخلافت
 صحابہ کی نظر میں کوئی نہ آیا اور اسی سبب سے کہا یہ ہاجرین و انصار نے حضرت علیؓ
 خلافت و نہایت کو ممنوع و نا جائز ٹھہرایا۔ یہ چاروں حضرات خلفائے راشدین کہلائے
 جینگے ذریعہ سے انتصاب دین محمدؐ کی شوکت و عزت و سی کفار و مشرکین کو ہر جگہ یکپست
 و ذلت ملی آسان اسلام کو استحکام و ایات حق کو رفعت تمام ہوئی ان لوگوں کے
 اور ہم انکے پیرو ہونے خلیفہ کو طے سے اللہ سبحانہ و تعالیٰ نے اپنا وعدہ پورا کیا
 جو غرمت اسلام کی وقت کیا تھا و عد اللہ الذین اصفا و عملوا الصلحت
 لیستخلفنہم فی الارض یعنی وعدہ کیا ہے اللہ تعالیٰ ان لوگوں کے لئے
 کہ ایمان لے آئے ہیں تم میں سے اور عمل مکہ میں اچھا البتہ خلیفہ بنایا اور انکو

زمین میں اور جو کہ صفت صحابہ میں کہا تھا اشداء علی الکفار یعنی سخت دغا
 بین کافروں پر زمانہ خلافت میں ان سب امور کا اظہار کیا۔ جو شخص ظفار
 سے محبت و اخلاص رکھے اور بدعات غیر او نہیں دیکھے اور ان کے فضائل و حقوق
 کا حق اچھے منہ والے منکرین اور کاشکار ہوگا اور جو اپنے بغض رکھے اور روافض و فاسق
 کے طرح ان کے مطاعن و معائب کے فکر میں رہے وہ ہلاک ہوںیو المؤمنین داخل ہوگا
 ۔ سلطان و امام وقت اگر یہ ظالم و فاسق انتہا درجہ کا ہو تو اس کے سبب وہ منکرین
 مستحق ہوگا جب تک کہ ایسا امر نہ کرے جو کھلا ہو کفر ہے جیسے عداوت کرنا نافرمانی
 وغیرہ۔ امام سے جو لوگ باغی ہوں اور اس کا قتل کرنا چاہتے ہیں تو قتل کی وہ مطیع ہوں
 نہ بخاؤں جو باغی بھاگ جاؤں یا گرفتار ہو کر آؤں یا مجروح و زخمی ہوں اور اس کا
 مار ڈالنا چاہتے ہیں۔ تابعین یعنی وہ لوگ کہ صحبت صحابہ میں رہے ہیں صحابہ کے
 علاوہ تمام امت سے افضل ہیں بموجب اس ارشاد نبوی کے کہ سب قرون
 بہتر میرا قرن ہے اور میں بعد وہ لوگ جو اس سے قریب ہیں اور اس سے عجیب
 اشخاص جو ان کے ملحق ہیں تابعین کے بعد فضیلت اور حضرات کو ہے جو کمال
 و عمل کے ساتھ تابعین سے قرب مزید ہو بطریق صحاح ستہ کے مصنفین
 اور ان کے اساتذہ و تلامذہ ایک قرن کو جو دوسرے پر فضیلت و یدالی ہے مقصود
 اس سے ترجیح ہر جہت سے نہیں ہے بلکہ لہذا کثرت فضائل و شیعہ مناسبات کے
 ایک کو دوسرے پر فوقیت دیا جاتا ہے یہی وجہ تطبیق احادیث متعارضہ
 جو اسباب میں وارد ہیں۔ ارشاد آنحضرت صلعم کل بدعت ضلالہ یعنی
 ہر بدعت شرعی گمراہی ہے۔ اپنے عموم پر ہے شامل ہے کل افراد بدعت کو
 احادیث کثیرہ جو آنحضرت صلعم مروی ہیں اس کے موافق ہیں احادیث نبویہ
 بدعت کی تقسیم کا مانع بھی نہیں پایا جاتا ہے بدعت کی تقسیم کے جو قائل ہیں خود

او کئی تصریحات کے موافق چھوٹی سی سنت کا اتباع بدرجہا افضل و بہتر ہے عبت
 کی مزید وجہ و اختراع سے اگر بدعت مسند کیوں نہ ہو۔ بند و کمو پابستے کہ ہمیشہ تو کیا
 کرین انصوص قرآن و حدیث سے یہ حکم ثابت ہے۔ تو یہ کل گناہوں کا بلاشبہ مٹا دیتی
 ہے صغیرہ ہوں گناہ یا کبیرہ۔ گناہ صغیرہ پر اصرار کرنا معصیت صغیرہ ہے اور اسلئے
 کبیرہ کہ کبیرہ جو شخص یا اعتقاد رکھے کہ ایمان والے کو معاصی سے کچھ ضرر و خطر
 نہیں ہے وہ گمراہ ہے کتاب و سنت کے مخالف اور اجماع سلف و ائمہ امت کا
 رو کرنا یہاں ہے۔ جو آدمی تقدیر کو عذر و محبت اہل شرک و معصیت کیواسلئے
 بتلاوے وہ بھی مشرک و نہیں معذور ہے۔ اہل سنت اس کے معنی میں کہ اللہ تعالیٰ
 جس شخص کو چاہتا ہے دین حق کی ہدایت کر دیتا ہے اور جسکو چاہتا ہے راہ حق
 سے پھیر دیتا ہے خدا جسکو گمراہ کر دے اس کے واسطے بھی کوئی دلیل و سند بکا
 ہوگی فرمایا اللہ سبحانہ و تعالیٰ نے فلذلك الحجة البالغة فلو شاء لهداكم جميعا
 و لو شئنا لأتينا كل نفس هدى لها و لكن حق القول مني لأملن جهنم
 من الجن و الانس اجمعین یعنی واسطے اللہ ہی کے ہے محبت پوری اگر چاہتا
 اللہ بیشک ہدایت کر دیتا تم سبکو اور اگر چاہتا ہے ہم البتہ دیکھتے ہر ہر نفس کو اور
 اسکی دیکھیں سچ ہو چکا ہے کہنا میرا البتہ جہنم و نگاہیں جہنم کو جن اور آدمیوں کے
 اکٹھے۔ اور یہ بھی فرمایا ہے و لقد اذسرا لاجلہم کثیرا من الجن و الانس
 یعنی اور بلاشبہ پیدا کیا ہے بچے جہنم کے واسطے بہت سے جن اور آدمیوں کو
 اللہ سبحانہ و تعالیٰ نے کل خلق کو اپنی قدرت کاملہ سے پیدا کیا ہے بلا استثناء
 کے اور نفس کے و گرد و کھارے ایک کو اپنے فضل و رحمت سے بہشت و نعمت کے
 واسطے بنایا اور دوسرے کو جہنم بنانے اور عذاب اور عذاب کے لئے پیدا کیا جہنم
 جو تکلیف و عذاب ہو گا وہ عدل و انصاف کہ بموجب ہو گا بطریق ظلم و جور کے

کسیکو تو اللہ نے غوسی و شفی بنا یا ہے اور کسیکو سعید و شید ٹھہرایا ہے اور کسیکو
 رحمت سے قریب کیا ہے اور کسیکو بعید خدا اپنے افعال میں جواب دہ کیا نہیں ہے
 بلکہ ہندوؤں سے ہر عمل کی بابت پرسش ہوتی ہے۔ تو پوچھ کر نیوالے سے غذا کھا لیا
 عقل کی موافق اللہ پر واجب نہیں ہے کہ خواہ مخواہ وہ ایسا ہی کر دے بلکہ فضل
 و رحمت کا اوسکے یہ مقتضا ہے کہ توبہ کے بعد عذاب نہ کیا جاوے باقی رہی بحث
 شرعی قبول توبہ کی جو شخص کسی گناہ کبیرہ سے توبہ کرے اگرچہ دوسرے کبیرہ میں
 وہ مبتلا ہو تب بھی اوسکی توبہ صحیح ہوگی اوس گناہ کا مواخذہ اوس سے ہوگا
 اور جن صفات سے توبہ نہ کی ہو اوپر گرفت و غذا کتنا عدل کے موافق خدا کو
 پہنچ سکتا ہے۔ اہل سنت کہتے ہیں کہ مسلمان آدمی اگر بیشمار گناہوں کا مرتکب ہو کر
 بلا توبہ کہنے مر جاوے تو اوسکو جیگنہکا رہونے کے سبب کافر نہ ٹھہراونے کے بشرطیکہ تائب
 تک انخلاص و توبہ پر مستقیم نہ ہو کیونکہ انجام اوسکا اللہ کے ہاتھ ہے اگر چاہے
 تو کل معاصی سے اوسکے درگزر کر دے اور قیامت کے روز سالم و غانم بہشت
 میں پہنچا دے اوسکے اعمال و افعال پر کیسی طرح حساب و کتاب تک نہ ہو اور ہر نوع
 کی تکلیف و عذاب سے۔ الیٰ الیٰ کلی پائے اور اگر نہ چاہے تو سیار و سنرا و نصاب عذاب
 تک اوس کو جہنم میں رکھے۔ ہر حال ہمیشہ تک جہنم میں نہ پڑا رہیگا بلکہ آخر الامر داخل جنت
 بالضرر و ربہ جاویگا حاصل کلام یہ کہ یا غار گنہگار اگرچہ معذب بالنار ہوگا مگر کفار کی طرح
 نہ پھینکا جاویگا اور نہ اونکے ساتھ تک جہنم میں ٹھہریگا اور نہ کافر و کفر کی مثل شقی سمجھا جائیگا
 کافر و کفر اللہ کی رحمت سے یاس کلی ہوگی کسی حال میں راحت کا خیال بھی اونیہ
 نہ بندھیگا۔ اور جو مومن ہیں ہر زمانہ میں اونیہ اللہ کی رحمت پر بھروسہ رکھیں
 اولیٰ آل کار جنت ہے اس واسطے کہ اونیہ پیدائش خاص جنت ہی کیواسطے ہے اور
 جنت کی آفرینش اونیہ واسطے ہے۔ یہ اللہ کے فضل و کرم کا مقتضا ہے اسے رب و خا

ہمیں اسلام کی حالت میں اور پنی پورے صاحبین میں جو شخص یہ خواہش رکھتا ہو
 کہ تمام طوائف اسلام میں سے اسکا ایمان و اسلام خالص و صحیح ٹھہرے اور اسکو قرآن
 و حدیث کے مطابق اپنے عقائد کا درست کرنا چاہئے اور سب کنا ہونے تو بہ کرے
 اور انکا وارتداد سے اپنے کو محفوظ رکھے اور اگر خدا خواستہ کوئی ایسا قول و
 فعل صادر ہو جو مستلزم ارتداد ہے تو فوراً خدا کی درگاہ میں اس سے
 تو بہ کرے اور یہ عزم کر لے کہ پھر کبھی اسکا مرتکب نہ ہوگا استصورت میں سعادت زائد
 پھر عموماً آوگی سلفیہ کا اختلاف یہاں مسئلہ میں کہ جو مسلمان خدا مانا نہ فرض کر
 کرے آیا وہ کافر ہوگا یا نہیں مقتدا اہل سنت امام احمد و دیگر علمائے سلف کا
 یہ اعتقاد ہے کہ تارک صلوٰۃ کافر اور خارج از اسلام ہو جاتا ہے کیونکہ حدیث صحیحہ
 وار ہے تہہ مکے ایمان و کفر میں فارق ہی نماز کا مجموعہ دینا ہے اسکے بموجب
 تارک الصلوٰۃ کافر کہلاتا اور امام شافعی مع ایک جماعت علمائے سلف کے اس پر ہیں
 کہ ترک نماز سے مسلمان کو کافر کہیں گے تاوقتیکہ نماز کے فرض ہو گیا اعتقاد رکھتا ہو
 اسکے بلے نماز کو مرتد کی طرح اوکی رائے میں قتل کرنا چاہئے اور حدیث کی تاویل
 یہ لوگ یوں کرتے ہیں کہ ترک صلوٰۃ جب کفر کا حکم ہے وہی ہے کائنکار و وجود کے ساتھ
 ظاہر حدیث مؤید ہے مذہب اول کی اگرچہ تاویل بھی ضعف کے ساتھ اور ہمیں یہ کہیں
 و التاظر۔ یہ مختصر مجموعہ ہے عقائد صحیحہ کا جو ترازو میں کتاب و سنت کے وزن
 کو لئے گئے ہیں اور انھیں یہ سلف امت و ائمہ دین و علمائے مسلمین کبار جمعین
 گذر گئے ہیں شیخ الاسلام ابو عثمان اسماعیل بن عبد الرحمن صابونی رضی اللہ عنہ
 نے اپنے عقائد کے رسالہ کو رقم کیا ہے مع المہدیہ و دم المبدعت پر اور نقل کیا
 ہے احمد بن سنان عثمانی سے کہ دنیا بھر میں ایسا بدعتی نپایا جاو گیا جو المہدیہ
 سے بغض نہ رکھتا ہو اور جو شخص بدعتی ہو جاتا ہے حدیث کی طاوت اور کمال

جاتی رہتی ہے اور ابن قتیبہ سے نقل کیا ہے کہ مکہ منظر میں لوگوں نے اونکے سامنے
 محدثین کا تذکرہ کیا ابن قتیبہ نے کہا کہ الحمد للہ بد قوم ہیں اسکا کہنا تھا کہ امام احمد
 اپنے کپڑے جھاڑ کر مجلس سے اوجھ کھڑے ہوئے اور ابن ابی قتیبہ کو زندقہ زد
 کہتے ہوئے اپنے گھر چلے گئے اور ابو نصر بن سلام نے کہا کہ اہل الحاد پر کوئی شہ زائد
 سبعون وثقل حدیث کی سماعت و روایت بالاسناد سے نہیں ہے۔ اور شاہ ولی
 احمد بن اسحاق فقیہ نے ایک شخص سے اس حین یہ کہا کہ حدیث کا فلاں وہ شخص اس پر
 کہنے کا حدیث کو رہنے دو کہا تک حدیث کا کہے جاوے شیخ احمد نے خواہو کر اس سے کہا
 کہ اسے کافر اور کھانا ہے اور نہیں روا ہے بلکہ کچھ بھی میرے گھر آنا محمد بن ادیس
 مازی کہتے ہیں کہ اہل بدعت کی علامت عیب جوئی کرنا ہے محدثین کی اور زندقہ کی
 نشان اہل بدعت کو حشو یہ کہنا ہے اور غرض اونکی حدیث کا بے اصل و اعتبار ٹھہر
 ہے اور فرقہ یہ کہ پتہ سنو کہ جو جبرہ بتلاتا ہے اور جہمیہ کی عادت اہل بدعت کا
 نام شہرہ رکھنا ہے اور روافض کا مشہور حدیث والو کو ناصبی قرار دینا ہے۔
 شیخ مابونی کہتے ہیں کہ میرے نزدیک اگر ہونا یہ سب تعصب ہے کیونکہ اہل بدعت کا
 نام اہل بدعت کے سوا اور کچھ نہیں ہے اہل بدعت جو اپنی طرف سے اہل بدعت کی واسطے
 ایسے القاب تراشتے ہیں اس میں وہ ہم مسلک ہیں اور شیاطین مشرکین کے
 جو رسول خدا صلعم کے لئے طرح طرح کے نام گڑھا کرتے تھے کوئی سادہ کہتا اور کوئی
 کاہن ٹھہراتا کسی نے شاعر کہا کسی نے مجنون بعض نے مخلوق کہا بے پایا اور بعض نے
 مفتی مفتون بنایا حالانکہ جناب رسول خدا صلعم ان سب معائب و زائل سے
 پاک و صاف تھے اور برگزیدہ رسول و پیکر نبی تھے فرمایا اللہ تعالیٰ نے انظر کیف
 ضربوا لک الامثال فضلو اقلایستطیعون سبیلای یعنی دیکھ تو اسے محمد
 کہ اس طرح بیان کن کفار نے تیرے بارہ میں مثلین پھر کراہ ہو گئے و حتی کہ نہیں گات

رکھتے راہ پائی کی اس طرح البتہ سنت خدا ہم اللہ تعالیٰ عالمین اخبار و ناظرین آثار و
 راویان احادیث رسول خدا صلعم کو جو شیعہ ہیں طریق نبوی کے اور مہدی ہیں
 بسنت احمدی انواع و اصناف القاب و اوصاف سے یاد کیا کرتے ہیں حالانکہ اصحاب
 حدیث ان جمیع مطاعن و الزامات سے بعید و بری ہیں ان کے واسطے کوئی جلیس
 و رسم نہیں ہے بجز اسکے کہ وہ سنت سنہ و سیرت مرضیہ و طرق سوریہ و حجج قویہ کے
 اہل میں توفیق دی ہے اللہ نے ان کو اپنی کتاب و خطاب کے اتباع کی اور امانت
 و اخبار رسول خدا صلعم کے اقتدائی جملہ اوامر و نواہی میں اور امداد کی ہے ان کی
 اللہ نے اس طرح کہ اخذ کرتے ہیں سیرت آنحضرت صلعم کو اور ہدایت پاتے ہیں
 طائرت سنت سے کھولہ یا ہے اللہ نے ان کے دلوں کو واسطے محبت رسول خدا صلعم
 اور محبت ائمہ شریعت و علمائے امت کے۔ اور جو شخص جس قوم سے محبت رکھتا
 قیامت کے روز وہ انھیں میں اونٹنی یا مویجہ ارشاد آنحضرت صلعم کے آدمی کی
 ساتھ ہے جس کو وہ دوست رکھتا ہے۔ اور علامات اہل سنت سے محبت کرنا ہے
 علماء و ائمہ حدیث اور او سکھا و لیا و انصار کے ساتھ اور بغض رکھنا ہے ائمہ عت
 سے جو بلاستہ ہیں لوگوں کو جانب ناریکے اور کھینچتے ہیں ساتھ کو طرف دارالہو کے
 منور و راستہ کرو یا ہے اللہ نے اہل سنت کے دلوں کو محبت سے علماء سنت و
 الہدیث کے یہ بات اللہ کے فضل و رحمت سے ہے۔ ابو جابر قتیبہ بن سعید نے
 کتاب الامان کے آخر میں لکھا ہے کہ جب پاؤں سے تو ایسے شخص کو جو محبت رکھتا ہے خفیہ
 ثوری اور مالک بن انس اور زاعمی اور شعبہ اور ابن مبارک اور ابو الاحوص
 شریک اور کعب اور یحییٰ بن سعید اور عبد الرحمن بن مہدی سے تو یقین پاتے
 کہ وہ سچا سنی ہے اور انھیں لوگوں سے بن محمد بن ادیس شعبی اور احمد بن حنبل
 اور جو لوگ کہ ان کے قبل تھے جیسے سعید بن زبیر اور زہری اور شعبی اور ثوری اور جک عبد

انکے ہوئے مثلاً الیث بن سعد اور سفیان بن عیینہ اور حماد بن اور ابن عون وغیرہ
 اور جو ان سے پیچھے آئے مثلاً زید بن ہارون اور عبدالرزاق اور جریر بن عبد الحمید
 و انکے امثال اور جو انکے اعتقاد میں جسطرح محمد بن یحییٰ ذہلی اور محمد بن اسماعیل بخاری
 اور مسلم بن حجاج قشیری اور ابو داؤد سجستانی اور ابو یوسف مازنی اور ابو حاتم اور ابن
 ابی حاتم اور محمد بن اسلم لمسی اور عثمان بن سعید دارمی اور ابن خزیمہ اور ترمذی
 اور نسائی اور ابن ماجہ قزوینی وغیرہم ائمہ سنت کہ حدیث پر عامل اور اہل کمال تھے
 اور اسی جانب نطق کو ہدایت و دلالت کرتے ہیں اس صفت کے علم بہت بلکہ ہم
 و شمار گزرے ہیں جنکی تفصیل جگہ بموقع ہے۔ سنا بولی کہتے ہیں کہ جو عقائد میں
 بیان کئے ہیں نہ ثنیں نہ مذکور ہیں بالاتفاق سب اس کے قائل تھے باہدگر بعضی عقائد
 میں وہ مختلف تھے اور اس پر بھی سب اتفاق رہا ہے کہ الہیہت کو ہمیشہ منہور و ذلیل
 اور مغضوب و حقیر سمجھنا چاہئے نہ او کو اپنے پاس پھٹکنے دین اور نہ آپ او کی صحبت
 و معاشرت نہ ہونہ میں انکے ترک و حیر میں اللہ کی رضا و خوشنودی طلب کریں۔
 سنا بولی کہتے ہیں کہ اللہ کے فضل سے میں بھی رہیں حضرات کا متبع آثار ہوں
 اور اونہیں کے افواج سے روشنی کا خواہان اپنے جہانی اور دوسو کو نصیحت
 کرتا ہوں کہ اس امر سے نہ بیکین اور اغیار کے قول کو نہ دیکھیں بدعات و محدثات
 جو مسلمانوں میں شائع ہیں اونہیں نہ پڑھیں کیونکہ زمانہ محدثین میں بدعات مروج
 سے اگر ایک بھی بدعت کسیکی زبان پر آتی تو قطعاً او کو چھوڑ دیتے بدعتی کا لقب
 دھرتے جھوٹا بناتے ہر طرح کی اذیت پہنچاتے اور دھوکہ دے میرے جایو کو کمتر
 و زیادتی الہیہت کی کیونکہ یہ تو علامات قرب قیامت سے بے فرمایا۔ سوال مذکور
 لئے آثار قیامت سے ہے علم کی کمی اور جہل کی زیادتی علم سے مراد سنت ہے اور
 جہل سے بدعت۔ اس زمانہ میں جو شخص آنحضرت مسلم کی سنت کو کچھے سے

اور اوپر استقامت کے ساتھ عمل کرے اور لوگوں کو بھی اس کی تلقین دے حاجر
 و ثواب اس کا جید و حساب ہوگا بڑھکر اون لوگوں نے جنہوں نے اول اسلام میں
 سنت کے بموجب عمل کیا ہے اس واسطیکہ جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ایسے آدمی کیلئے
 پچاس آدمیوں کا ثواب بتلایا تھا تو صحابہ نے پوچھا تھا کہ کیا آزمائے کے پچاس آدمیوں
 کے ثواب کی برابر حضرت نے جواب میں فرمایا کہ نہیں بلکہ تھا دسے پچاس شخصوں کی مثل
 اسکا اجر ہوگا اور یہ وعدہ خاص اوسکے واسطے ہے جو کالت فساد امت حضرت ہی کی
 سنت پر قائم رہے۔ زہری کہتے ہیں ایک سنت کی تعلیم و سوہبہ کی عبادت
 سے بہتر ہے صابونی نے کہا کہ ایک روز ابو معاویہ ضریر مجلس مارون و شہیدین
 حدیث بیان کر رہے تھے اسی اثنا میں روایت ابو ہریرہ احقر آدم موسیٰ کا
 تذکرہ بھی آ رہا صلی بن جعفر نے اوسپر کہا کہ آدم و موسیٰ کے باہم گرافگو کیونکر
 ہوئی حالانکہ ہزاروں برس کا فاصلہ دونوں میں ہے یہ کہنا تھا کہ مارون غصہ سے
 اوچھل پڑے اور یہ کہنے لگے کہ وہ تو حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیان کر رہے ہیں تو پھر
 تو کہتا ہے کہ یہ کس طرح ہوا غصہ کے فرو ہونے تک مارون کی زبان پر کلمہ بار بار گئی
 صابونی نے کہا کہ ہر آدمی پر واجب ہے کہ اس طرح اخبار و احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 قدر و تحقیر کیا کرے اور رضا و تسلیم و قبول و تصدیق سے پیش آتا رہے جو شخص
 اسکے سوا اور راہ اختیار کر گیا اور حدیث صحیح سنکر چون و چرا نہ بنا لایگا یا اولین کو
 قبول کی بابت تردد و شک پاوے یا اوسکے معنی کو مستبعد و منکر تارے
 او سپر مارون عسید کی مانند اسکا روئے نہ کرنا چاہئے جس طرح کہ قبول کیا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے کل احادیث کا جو مروجی بطریق صحیح ہیں لازم و ضرور ہے اعتقاد
 عز و جل ہمیں اون لوگوں میں سے کرے جو اوسکے کلام کو منکر بھی یا تو نہ پر عمل کرتے ہیں
 اور دنیا میں تمام عمر کتاب و سنت پر قائم رہتے ہیں اور اپنے فضل و کرم سے ہم کو

امادات مضبوطہ آرائے فضیلت و سنیات مذکورہ بجاوے۔ تمام ہوا حاصل کلام ہونے کا
 اصل رسالہ صابونی یہ جو ہمارے زیر نظر ہے حافظ عبدالغنی بن عبد الواسع کا کہ
 مشہور امام بن سماع لکھا ہے مع سند کہ مصنفہ سالک رجال سند کفایت
 مقدسی ہیں۔ اور تاریخ سماع مشہور حافظ شمس الدین ذہبی نے کتبہ ^{مطلوع}
 میں لکھا ہے کہ اسمعیل بن عبدالغافر نے امام الحرمین سے سنا کہ جتنے کتبہ کہ مغل
 میں مذہبون کے بارہ میں مجھے ظہان و تودہ پہاڑیہ ابو آنحضرت مسلم کو میں نے خواب
 میں دیکھا کہ بچے فرماتے ہیں کہ تو اعتقاد صابونی کو اختیار کرانتی۔ میں کہتا ہوں
 جو عقائد ابن صابونی کی کتاب میں ہیں اوں سبکو مختصر اس رسالہ میں درج
 کر دیا ہے مع زیادتی کے جو ثابت ہے کلام دیگر ائمہ حدیث و علمائے کام سنت
 سے۔ لہذا لازم کہ ملے تو اچھا و پر تحیر رحمت ہو خدا کی جو لکھا ہے مجھے مضمون
 قرآن و حدیث کا اور نہ صابونی تو ان دونوں سے ہرگز اور انکے سوا دوسری
 شخص سے ہایت مت چاہنا اور ضرر خفا ^{آلہ} سبطین و مشکفین کی جانب سے
 نہونا آسا سبکیہ خوند فلاح اوسی شے میں ہے جو اللہ و رسول اللہ صلعم
 کی کتاب و سنت میں ہے نہ اوں امور میں جسکو مشکفین و تعمقین نے اپنے
 عقول منظر و افکار لہرہ سے ایجاد و اصاصت کر لیا ہے جسکو چاہے کہ مقولہ ^{مطلوع}
 اور ہر زخرف و باطل کے بالعوض اللہ عز و جل کے کلام اور حدیث رسول اللہ صلعم
 پر قانع و راضی رہے۔ چونکہ مجھے دیکھا ہے کہ حافظ امام عبداللہ بن محمد بن قاسم
 مقدسی نے جو دینیات میں مجتہد مطلق ہیں اور علمائے آفاق اوسکے علم فضل
 کے معتقد رسالہ عقائد کے خاتمہ میں اتباع کی فضیلت میں ایک فصل لکھی ہے
 اپنے چاہاکہ اوسمیں ہے فقط احادیث کو ملحقہ کے بیان لکھ دین کیونکہ عقائد تو
 اوس رسالہ کے ہمارے تقریر میں آچکا اور دلائل کو ملودہ کتاب میں جمع کرنے کا

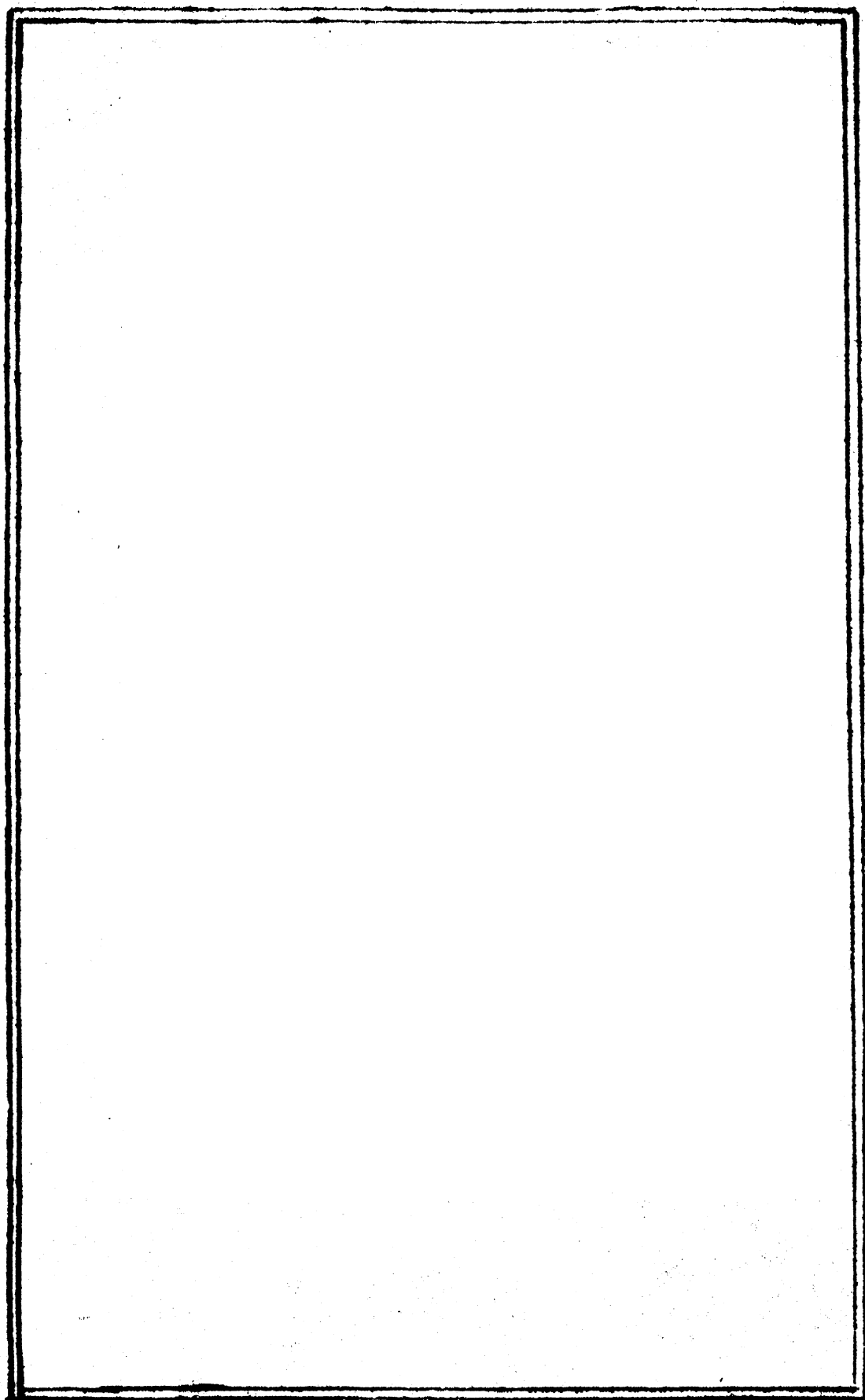
فصد ہے ابن قدامہ کہتے ہیں روایت کی جابر بن عبد اللہ نے کہ فرماتے تھے رسول
 خدا صائم اپنے خطبہ میں حمد کرتے ہیں ہم اللہ کی اور ثنا کرتے ہیں اس پر اوس نے
 کہ وہ اوس کے لائق ہے جسکو ہدایت کرتا ہے اللہ گمراہ کر نیوالا اوس کا کوئی
 اور جسے خدا گمراہ کر دے اوسکو راہ راست پر لانیوالا کوئی نہیں۔ بیشک سب
 کلاموں سے زیادہ تر سچ اللہ کی کتاب ہی اور سب راہوں سے بہتر محمد صلعم کی راہ ہے اور بدعت
 جملہ کلام سے دین میں نئی باتوں کا نکالنا ہے کیونکہ ہر نئی بات بدعت ہے اور ہر بدعت
 گمراہی ہے روایت کیا اس حدیث کو مسلم نے نو نسائی نے اس قدر زیادت اس روایت میں کی ہو اور
 جہنم میں ہو اور زید بن ارقم رضی اللہ عنہ ہی ہیں کہ فرمایا آنحضرت صلعم نے انا بعد آگاہ ہوا
 کہ میں جمیع اعتبارات سے آدمی ہی ہوں عنقریب خدا کا قاصد میرے پاس
 بنا بر طلب آنیوالا ہے اوسکی بموجب میں یہاں سے چلا جاؤ گا تم میں دو عمدہ چیزیں
 چھوڑ جاؤ گا اول اللہ کی کتاب جس میں ہدایت و نور ہے جو اوسکو کھڑکیا ہدایت
 دیگا اور جو اوسے چھوڑ دیکر قرآن کے ورا اور طرف جاوے گا گمراہی میں گرے گا دوم
 سیری الہبیت یاد دلاتا ہو نہیں تمکو اسباب میں خدا سے پاک کو یہ کلمہ تین بار
 حضرت نے فرمایا یہ روایت مسلم کی ہے۔ حافظ ابن قدامہ نے اس کے بعد ساریہ
 کی روایت نقل کی جسکا یہ مضمون ہے بے شبہ جو شخص زندہ رہے گا تم میں سے
 دیکھے گا بہت سا اختلاف او سو وقت لازم کر لینا تم اپنے اوپر سیری سنت اور
 خلفائے راشدین کی سنت کو اور پکڑ لینا تم اوسے کسکرو انکو سننے اور چالے مینا
 اپنے کو محدثات سے کیونکہ ہر محدث بدعت ہے اور ہر بدعت گمراہی ہے اور ہر
 گمراہی آگ میں روایت کیا ہے اسکو ابو داؤد و ترمذی نے اور ترمذی نے اسکو
 صحیح کہا ہے اور ابن ماجہ کی روایت میں اس قدر اور زیادتی ہے چھوڑا ہے مینا
 تمکو صاف شاہ راہ پر جسکی رات دن کے برابر روشن ہے نہ بھکیگا اوس سے

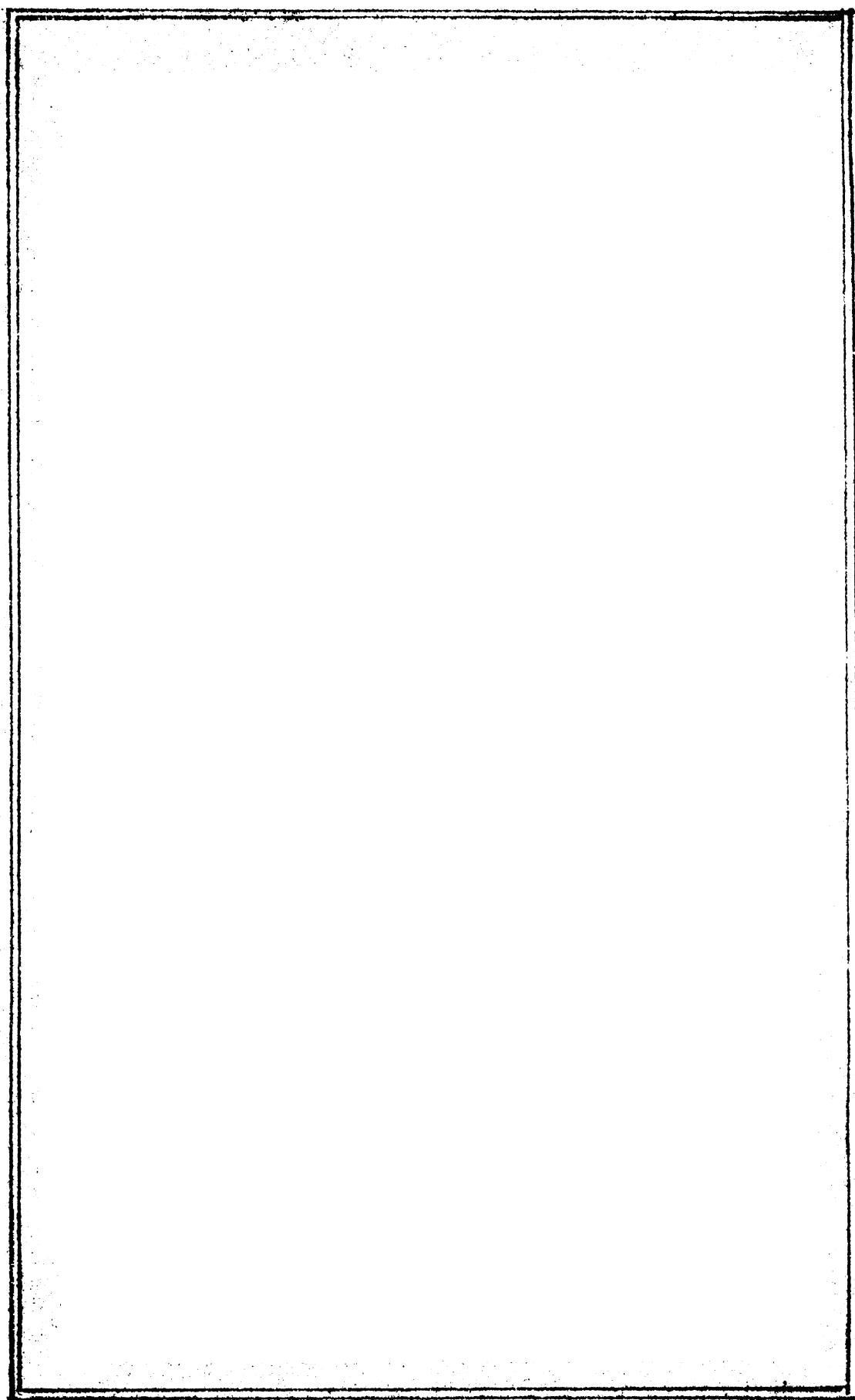
میرے بعد کوئی شخص ہلاک ہونیوالے کے سوا یعنی جبکہ مقتدرین نارو ہلاکت لکھی ہے
 اور ایک روایت میں یہ زیادتی وارد ہے ابوالدرداء نے کہا قسم ہے اللہ کی بیشک
 سچ کہا رسول خدا صلعم نے چھوڑ گئے ہمیں وہ کھلی ہوئی راہ پر جسکی راہ
 مثل دن کے ہے۔ اور حدیث کی ابو ہریرہ نے آنحضرت صلعم سے تحقیق چھوڑا ہے
 میں نے تم لوگوں میں اوس چیز کو کہ نہ گمراہ ہو گئے تم اوسکے بعد جب تک کہ کپڑے رہو گے تم
 اوسے وہ کتاب ہے اللہ کی اور میری سنت کبھی نہ جدا ہوگی یہ دونوں ایک دوسرے
 سے حتی کہ حوض کوثر پر بھی میرے پاس یہ دونوں بالاتفاق ساتھ ہی ساتھ پہنچیں گے
 یہ روایت سنن طبرانی کی ہے ابوبکر صدیق نے اپنے خطبہ میں کہا ہے کہ میں ہر
 امر میں متبع ہوں کسی وجہ سے مبتدع نہیں۔ اور عمر فاروق کہتے ہیں بیشک
 چھوڑے گئے ہونگے کھلی ہوئی راہ پر مگر یہ کہ تم اپنے آپ سے گمراہی اختیار کر لو لوگوں کے
 ساتھ ملکر دامنہ جات یا بابتین طرف مڑ کر ابن مسعود نے کہا کہ ہم مقتدی اور متبعین
 مبتدعی اور مبتدع نہیں ہیں تم نہ گمراہ ہو گئے جب تک حدیث کو کپڑے رہیں گے
 زہری آنحضرت صلعم سے روایت کی کہ نہیں زنا کرتا ہے زانی اور حال یہ کہ وہ
 اوسوقت میں باایمان ہوا وزاعی کہتے ہیں کہ میں نے اسکی بابت زہری سے پوچھا
 کہ مقصد اسکا کیا ہے زہری نے جواب میں کہا اللہ کی طرف سے جو علم آیا رسول خدا
 صلعم نے بدستور ہم تک پہنچا دیا اب ہمارا کام فقط اوسکا قبول کر لینا ہے۔ رسول خدا
 صلعم کی حدیث کو اوسطرح رکھنا چاہیے جسطرح کہ وہ وارد ہیں یعنی اونہیں
 نکلیا وین او زاعی کا قول ہے میری سنت پر اور ٹھہر جا جہاں ٹھہری ہے قوم۔
 اور وہی کہنا جو اونہوں نے کہا ہے اور رکنا اوس چیز سے جس سے کہ وہ رکے
 اور چلنا راہ پر سلف صالح کے کیونکہ تیرے واسطے اوسمیں کفایت ہے جو انکے واسطے
 کافی ہوا۔ کہا ابن قدامہ رحم نے یہ جملہ مختصر کتاب وسنت وآثار سلف سے منجم کو

چاہئے کہ لازم کرے اسکو اور جو کچھ کہ اس کے ورا اسطرح وارد ہوا ہے اللہ عزوجل اور
رسول خدا صلعم اور صاحبین سلف وائمہ امت سے جس پر کہ اتفاق ہو چکا ہے خیار
امت کا سوا اسکے دوسرے کے اقوال کو ذلیل و خوار اور لغو و بے اعتبار اور
عبث و بیکار جان کر چھوڑ دے اگرچہ اکثر متاخرین اس کے سبب دھوکے میں پڑ چکے
اور اسکو اپنے سر و آئینہ نوپر رکھ چکے ہوں یہ جامعہ مسلم ہی باطل ہیں ان کے
کثیر ہونے سے تو دھوکا نہ کھانا اس لئے کہ رسول خدا صلعم مروی ہے کہ آپ نے
فرمایا عنقریب مختلف ہو جائیگی میری امت تہتر فرقہ نوپر وہ سب آگ میں جائیں گے
ایک فرقہ کے سوا جو چلیگا میری اور میرے اصحاب کے طریقہ پر ائمہ حدیث سے
ایک جماعت نے اسکو روایت کیا ہے بالفاظ و طرق مختلفہ۔ چاہتے ہیں کہ اللہ
سبحانہ و تعالیٰ سے توفیق اس کے مرضیات کی اور پہنچا دے ہمکو نبی مختار
محمد صلعم اور اذکی آل الہیاء و اصحاب اختیار کے پاس اور جمع کر دے دار
کرامت میں بیشک اللہ دعا کا سننے والا اور قبول کر لینی والا ہے۔ تمام ہوا
مطلب علامہ ابن قدامہ کا۔ مصنف رسالہ قائد الی العقائد نے بعد صلوة
و سلام کے آخر میں یہ لکھا ہے کہ اس رسالہ کی تصنیف و ذکر و مجلس و منہج ہوئی ہے
آخر ماہ جادی الآخرہ ۱۲۹۵ ھ ہجری میں دارالاقبال بموہال میں محفوظ کیے
اللہ ہمیں اور اس سے ہر آفت و زوال سے بلوغ المرام کے ساتھ اس مختصر سا کو
اس واسطے چھپوا دیا ہے کہ مجموعہ مطبوعہ جامع ہو عبادات و معاملات اور
اصول و آداب اسلامیہ و عقائد دینیہ کو اور اللہ ہی سے ہے سوال توفیق و انکاف

————— محمد —————

شہر جادی الثانی سنہ ۱۳۰۳ ھ





بسم اللہ الرحمن الرحیم

ترجمہ حافلہ ترجمہ کتاب لقاۃ الی القائد

غیر ایک کانہین ہے فقط جب سکور وئے بد وکو جگر کو جان کو کس کسکور وئے
جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول متبع سنت رسول ربانی مولانا
سید عبد الباری نقوی سہسوانی ابن زبیدہ المستکین عمدۃ المحققین مقبول
بارگاہ محمد سید سراج احمد اذ علیہا اللہ فی اعلیٰ علیین ماہ محرم الحرام سال
یکہزار و دو صد و شصت و ہفت ہجری میں پیدا ہوئے او آغوش شفقت
والدین میں پرورش پا کر دوازدہ سالگی میں داغ یشیمی سے آشنا ہوئے
کچھ دنوں و کھن میں علوم رسمی اساتذہ مختلف سے حاصل کئے آخر الامر بعر
چار و ہ سالگی شیخ العلماء سید الفضلار گانہ زمن سید امیر حسن صاحب سہولانی
غفر اللہ لہ کی خدمت با بکلت میں رہ کر استفادہ معقول و منقول میں
مشغول رہے نوزدہ سالہ عمر میں بعد فراغ و تحصیل علوم بموجبہ علمائے کبار
و فضلاء عالی تبار مقام میرٹھ میں دستار فضیلت زیب سرفرمائی جناب
مرحوم کو تحقیق مذاہب غیبیہ میں یدِ لہولی حاصل تھا جس پر آپ کی کتاب اعلام الاحباب
والاعلام ان الدین عند اللہ الاسلام شاہد عادل موجود ہے ایک زمانہ تک
مدرسہ اسلامیہ اکبر آباد میں گورنمنٹی ملازم رہے بعد شکست مدرسہ روانہ
خوشنودی مزاج حکام وقت سے حاصل کئے آٹھ ہزار سال سے یہ قدر و اتنی

حضور پر نور علیہ السلام نواب شاہجہان بگم صاحبہ کروں آف انڈیا میں دلاور اعظم
 طبقہ اعلیٰ ستارہ ہند و رئیسہ بھوپال دام اقبالہا و شوہر عالمگیر رئیسہ معظمہ
 دام اقبالہ اس دارالاسلام میں عہدہ ممتاز پر مامور تھے اپنی حسن لیاقت و حسن
 قابلیت سے ہمیشہ ممد و حین کو خوش رکھا با اینہمہ فضائل اپنی وضع مالکین نہ
 رکھتے تھے مفروضہ میں بہت حیرت و مستعد رہتے تھے راحت پر محنت کو مقدم
 جانتے تھے اکثر اپنے صرف سے خفیہ غربا کی حسب حیثیت خود خبر گیری کرتے افسوس
 صد افسوس او کی اجل نے عجلت کی آب و ہوائے دنیا نے جلد ناموافقت کی
 کہ تباریخ نہ شہر فوجیہ بوقت شب یوم عرفہ سال یکہزار و ۳۰۰ صد و ۳۰۰ ہجری
 لعمریہ ۳۶۰ و شش سالگی مقام بھوپال میں سفر آخرت اختیار کیا خاص و عام
 شہر کو اپنا عزا دار کیا ۵۰ گر پیر نو د سالہ بمیر و عجیبی نسبت ۵۰ این نجم
 سخت ست کہ گویند جو انمرد و عجیبی شان ہے کہ سالگزشتہ میں اسی عرفہ
 کے دن مقام عرفات میں منسک حج ادا کر رہے تھے اللہم اھقرہ مغفرۃ
 ظاہرۃ و باطنۃ لا تعادس ذنبا ساخنہ غریب یہ ہے کہ اوں کا انتقال کے
 تیسرے روز اسی عارضہ سرسام میں او کی دختر و وارثہ سالہ نے قضا کی
 اور برابر اپنے پدر بزرگوار کے مدفون ہوئیں ۵۰ یک داغ نیک ناشدہ داغ
 در شکفت ۵۰ انا للہ وانا الیہ راجعون اب جناب مرحوم کے اعقاب
 میں سے بفضلہ تعالیٰ دو لڑکے ایک اعجاز احمد دوسرے ممتاز احمد موجود ہیں
 خداوند کریم انھیں عظمیٰ کو پہنچائے اور توفیق علم و حسن عمل عطا فرمائے
 آپ کے وفات کی تاریخ عربی میں ماقط سید محمد صاحب سورنی مہتمم و ظا
 ریاست نے ۱۲۰۰ سطور پر تحریر فرمائی رب ابغض و ارحم علی
 عبد الباسری و سکنہ فی اعلا الجنۃ ۵۰

اور شتی سید جمیل احمد جمیل سہسوانی ہمیشہ زادہ جناب مغفور علی قلعہ
تاریخ موزون کیا *

چشم خون بارو کہ عبد الباری از دنیا رفت * ول فزون نالکہ ماندہ جاوہ دین بیدل
خورد سال اندر غم اوزار و گران خورد * شد مقیم اندوہناک سینه چاکہ بن اسبیل
سبط احمد گشت محزون عید باقی بقیارہ * خستہ از غم شد علیل شفته از ماتم جمیل
بود فکر سال فوت او کہ رضوان از بہشت
گفت یاد او ارشاد حور و نعیم و سبیل
۱۳۰۳

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اے جمیل آپ اوحد خدا * پیرو مرشد خدا کیجئے
لغت پیغمبر اور آپکا منہر * شرم کیجئے ذرا حیا کیجئے

اما بعد ایل دین کو خوشخبری سنا تا ہوں مضمون تازہ زبان پر لا تا ہوں مسکین
سے تمنائے تحسین ہے ناظرین سے رجاء آفرین ہے کہ اندون یہ رسالہ نافعہ
و مقالہ ساطعہ رہبر عقائد ایمانی رہنمائے اصل مسلمانان محضی فوائد متضمن
منافع اہل اسلام سائق العباد الی صحت الاعتقاد نامنتجہ طبع و قادی و ذہن و تقاد
جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول متبع سنت رسول ربانی مولا
سید عبد الباری صاحب سہسوانی غفر اللہ لہ ترجمہ اردو سے کتاب ہدایت
آب القائد الی العقائد ریختہ قلم گرامت رقم نو نہال گلشن علم و
کمال تو باوہ حیم دولت و اقبال معدن فضائل عدیدہ مخزن خصال حمیدہ
ذی فہم صائب البوالنصر میر علی حسن خان صاحب زاد اللہ اقبالہ و ضاعف کمال
مطبع فیض بنیاد بنارس سعید المطابع نام مین طبع ہو کر مشہور زبان و

زمین و مقبول ارباب دین ہوا ہے جانان نہ صرف درول دیوانہ جلوہ کرڈ
 این مہر خمیر و زہر خانہ جلوہ کروید و آہ کیا ترجمہ مفید ہے جس سے ہر عامی و
 عالم استفید ہے تمام عقائد سنن صحیحہ ثابتہ سے اخذ کئے گئے ہیں اقوال
 زید و عمرو و کیر سے نہیں لئے گئے سچ کہتا ہوں خدا کو اہ ہے سلف صالح کا
 یہی روش یہی راہ ہے جلوه یار کہ امروز دل افروز منست پدین
 ہمانست کہ موسیٰ سرطورش دریافت پد عبارت سلیں ہے ترجمہ نفس ہے
 لفظ خوب ہیں معنی محبوب ہیں زبان پر تاثیر ہے بیان نقش تسخیر ہے
 اللہ تعالیٰ اسکے صلہ میں مترجم کی مغفرت کیے مؤلف اصل کتاب کی
 عمر و اقبال میں برکت دے جملہ مومنین و مومنات کو توفیق عمل بخشے
 ع من دعا گویم و خضرار گویند آمین پ

قطعہ تاریخ طبع

چہ زیبا ترجمہ طبع کر دے کہ ہر دیندار ازوے بہرہ مند
 سو خوشی کشند و لبائے عالم پد ہمانا سطر سطر او کمندست
 نہ تنہا عامیان محتاج او بند پد کہ خیل عالمان ہم مستمندست

جمیل الکون پد تاریخ طبعش
 گو شرح عقائد دلپندست
 ۱۳۰۴ ۴ ۱۳

کمترین خلایق سید جمیل احمد ہسوانی غفر اللہ لہ غیر نقد



صحت نامہ سابق العباد

نہا	ک	خطا	صواب	ک	خطا	صواب
۰۲	۳	جائنا	جاءنا	۴	نقصان	نقصان عیب
=	۴	الراعين	الداعين	۱۱	جزیہ	جزئیہ
=	۵	الى القائد	الى العقائد	=	اسکے	اوسکے
۳	۱۷	تنزيه	تنزيه	۱۲	آئی	آئی
=	۲۱	اسکی	اسی کی	۱۳	اسکے	اسکا
۴	۶	خلاق	خلاق باری	=	اسیچے	اس لئے
=	۱۶	ولی	*	۱۴	حیث	حیث بین
=	۲۰	حیی	حیی	=	خوب	خوب فقر
۵	۶	لغت	لغت	۱۵	بہان	بہان
=	۱۴	سنت کے	سنت سے	۱۶	ومحفوظی	اور محفوظی
=	۱۵	الصلاة	الصلوات	=	رسو انکا	رسو لو انکا
=	۱۷	او کی	اور کی	۱۷	الدنیہ	الدنیہ
=	۱۸	توفیقی	توقیفی	=	چیز	یا کسی چیز
۶	۱۱	جانتے	جانتے ہیں	۲۰	اوسکے	اوسکے
=	۲۰	مشیت	معیت	۲۲	صنعات	صفات
=	۳	اشراف	اشراف	۲۳	لثواب	صواب
=	۶	مندرج	مین مندرج	=	صنعات	صفات
۹	۳	صنعات	صفات	۲۴	شخص	کسی شخص

صفحہ نمبر	خطا	صواب	صفحہ نمبر	خطا	صواب
۲۶	۱۰	سے	۳۵	۱۵	سے
۲۸	۲	ن	۳۸	۱۵	ہیں
۳۰	۱۰	تفضیل	۴۰	۱۰	تفضیل
۲۹	۸	رساوس	۴۰	۱	وساوس
۳۰	۹	مرتب	۴۱	۱۹	مترتب
۳۱	۱۸	بوجہ چند	۴۱	۲۱	بچند وجوہ
۳۲	۱۱	ہونا	۴۱	۳۳	ہونا
۳۳	۱۸	پروردگار	۴۱	۳۳	جسکو پروردگار
۳۴	۱۶	ہی	۴۱	۳۳	ہی
۳۵	۱	اوٹھالی	۴۱	۳۳	اوٹھانی
۳۶	۱۲	موت	۴۲	۳۳	موت
۳۷	۸	کرتا ہے	۴۲	۱۰	کرتا ہے
۳۸	۱۳	اطیعو	۴۲	۱۲	اطیعوا
۳۹	۱۷	آساس	۴۲	۱۵	اساس
۴۰	۱۸	علیف	۴۲	۲	خلیف
۴۱	۶	اوسکے	۴۲	۴	اسکے
۴۲	۱۱	علاوہ	۴۲	۱	لجہ
۴۳	۲۰	موت	۴۲	۱۱	موت
۴۴	۱۳	الجن والانس	۴۲	۱۵	الجنة والانس
۴۵	۱۵	آخر	۴۲	۱۵	آخر

کتاب لوقاملہ ضریح
لعاذکر میتاہ بلا ارتباب

التقوا فراسۃ المؤمن فانه ينظر بنور الله
احمد متد والمسن کہ رسالہ عالیہ وعجائزہ عالیہ در مولد اعنی

فراستہ المؤمنین

فی رو

ہدایۃ المتکبرین

از تصانیف عالم المعنی فاضل النوعی مولوی ابوالمکارم محمد علی سلمہ الدین العلوی اعظم کلمہ فی غیر محلہ

در مطبع سلیمانیہ واقع بنار محلہ دارالکرام مطبوعہ کراچی

ولو مت حواملہ بقبر

لعاذالمیت حیاً فی التراب

۱۳۰۶ ھ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله وصحبه
 الذين هم قاطعوادابر المبتدعين أما بعد نبذة راجی رحمۃ اللہ علی
 ابوالمکارم محمد علی صانہ الدن عن کل رین و حلاہ بکل زین خدمت میں ساکان
 طریقہ نبویہ و تابعان سنت مصطفویہ کے عرض گزار ہے کہ وہ وقت جسکی
 نسبت آنسور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یہ قول بدالاسلام غیبا و سیدو
 مکابدا بطور پیشین گوئی بوحی الہی فرما گئے ہیں وہ یہی وقت موجودہ نظر آتا ہے
 کہ سراسر آشوریش شرک و بدعت ہے ۔ اور حدیث و قرآن سے نفرت ۔
 ہر طرف باومخالف کار و رہے ۔ اور تقوقع اہل ہوا کا شور ۔ اہل حدیث جو حد
 لایزال طائفۃ من امتی ظاہرین علی الحق کے مصداق ہیں اونپر تہمتہ نکالنا
 ہے ۔ اور طعن و تشنیع کا وار ۔ واضح ہو کہ اندون ایک سالہ مسوومہ

بہدایۃ المنکرین فی مولد ختم المسلمین میری نظر سے گذرا اکثر مقام مورد کلام
 پایا۔ قطع نظر اثبات مولد کلمات الحادیہ سے معمور ہے + اور تحقیق حق اور
 تدقیق صواب سے دور + آنحضرت کی تعریف میں نصاریٰ کی طرح غلو و اطرا
 ہے + بلکہ آپ کے عین خدا ہونے کی ندا + یا بجا مولانا اسماعیل شہید
 پر اعتراضات مردودہ کا هجوم ہے + اور حالت موجودہ کے بعض امثال یہ
 کنایۃ بہتان و فریاد ہوم + چونکہ رسالہ مذکورہ ان مزخرفات طاغیہ +
 اور بغوات و اہیہ + سے مشحون تھا + اور عوام کا لاف نام کا اوس سے
 وہو کا کھا جانا اور اوس کے فریب میں آجا ہنطنون + لہذا امتثالاً بحیث من
 رای منکم منکرا فلیغیہ علی سبیل الاستعجال مع ملاحظۃ الافکار و امتثالاً
 البال مقامات مجوشہ کا جواب لکھ دیا گیا اور بعض حکایات اور روایات و قائل حمل
 وغیرہ جو رسالہ میں منقول ہیں مولف رسالہ سے اونکا ثبوت باسانید معتبرہ
 مطلوب ہے چونکہ مولف رسالہ کے قول بلفظ اٹھانے میں اونکا دعویٰ علم
 کے سمجھ میں نہیں آتا۔ لہذا کہنے اوسکا حاصل لکھ دیا ہے اور نیز دعاوی ہر
 صفحے کے علیہ علیہ لکھ دئے گئے ہیں تاکہ بعد وقوف کے اون کے دعاوی پر
 جواب کا زیادہ انتظار کرنا نہ پڑے۔ اب تمامی اہل موالید کی خدمت میں عموماً
 اور حضرت مولف رسالہ کی خدمت میں خصوصاً التماس ہے کہ رسالہ ہذا کو خالصاً
 لوجہ التذکرہ بنظر انصاف و تبرؤ از اعتساف ملاحظہ فرمائیں اگر موافق مذہب
 اہل سنت و جماعت ہو تو قبول میں انکار اور چشم پوشی فرمائیں بلکہ آیۃ فبشر عباد
 الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ کے صدق نبجائیں و ہذا صوغاً

المامل و نهایۃ المسؤل و ما توفیتی الابللہ علیہ توکلت والیہ انیب +

دعاوی ص۳

پہلا دعویٰ یہ ہے کہ الاول والاخر والظاہر والباطن کو خدا تعالیٰ نے اپنی تعریف میں فرمایا اور اپنے حبیب خاص محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو بھی ان صفات سے موصوف فرمایا اسیکلے ضمن میں دوسرا دعویٰ یہ ہے کہ جتنے خدا کے نام ہیں سب آپ کی صفات ذاتی کی دلیل ہیں۔ اسیکلے تمثیل میں تیسرا دعویٰ یہ ہے کہ رحیم کریم رؤف معامن معہمن لقہما دی علیہ حکیم حق یہ خدا کے نام ہیں اور ان ناموں سے اللہ تعالیٰ نے آپ کو بھی نام زد فرمایا چوتھا دعویٰ یہ ہے کہ خدا بھی اول ہے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بھی اول ہیں بدلیل اول ما خلق اللہ لفری پانچواں دعویٰ یہ ہے کہ آپ کی نبوت اول ہے بدلیل کنت نبیا و ادم بین الماء والطين

ان دعاوی پر بحث

پہلے دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ ان صفات اربعہ عنی الاول والاخر والظاہر والباطن کو بیشک خدا تعالیٰ نے اپنی تعریف میں بیان فرمایا ہے سورہ حدید میں ہے هو الاول والاخر والظاہر والباطن اور اسکے پہلے ہے سہم للہ ما فی السموات والارض وهو الغزیز الحکیم لہ ملک السموات والارض یتحدث وهو علی کل شیء قدیر اور اسکے بعد ہے وهو بکل شیء علیم لیکن یہ کہ اللہ تعالیٰ نے ان صفات سے اپنے حبیب حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو بھی موصوف فرمایا ہے مولف رسالہ نے اسکا کوئی ثبوت نہیں دیا،

لن انجیل میں آج
لفظ آج ہے
آن پاک اور خیر
میں قائم اللہ
قال تعالیٰ وکن
اللہ قائم
فی الصبح
قائم اللہ

اور اگر آپ کی شان میں ان کلمات کا اطلاق پایا جاوے تو اس اطلاق میں ان کے
 وہ معنی برگزینہ ہونگے اور نہ ہو سکتے ہیں جو باری تعالیٰ پر اطلاق کے وقت ان کے
 معنی ہوتے ہیں۔ اور مولف کی عبارت موہم اس کے خلاف کے ہے یعنی اس سے
 ایہام اتحا و صفات خالق و مخلوق کا ہوتا ہے اور اس ایہام کا موئد وہ شعر ہے
 جو مولف نے ص ۳۴ میں تحریر فرمایا ہے **نظم** از زبان من ہو الاول ہو الآخر
 ش نو کہ کس نہ انداشت را و انتہا سے مصطفیٰ ہا اور وہ مصرعہ جو ملا میں لکھا ہے
 مصرعہ پس بود احمد احوار و سے این گفتار ما چو نہ اس قسم کے اطلاق
 و بیانات موہم شرک ہوتے ہیں اور عوام کا لا انعام کی خیالات کا باعث۔ اور
 شارح نے ایہام شرک سے بھی منع فرمایا ہے دیکھو آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ
 وسلم نے خود اپنے کو انا سید ولد آدم فرمایا ہے جیسا کہ مسلم شریف میں موجود
 ہے چربو قت مطرف بن عبد اللہ رضی نے آپ کو سید کہا تو آپ نے فرمایا السید
 صواللہ یعنی ہم و حقیقت سید ہمین ہیں بلکہ سید حقیقت میں خدا ہی ہے
 ابو داؤد میں ان کا قول یون مروی ہے قال انطلقت فی وفد بنی عامر
 الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلنا انت سیدنا فقال السید
 صواللہ فقلنا و افضلنا فضلا و اعظمنا طولا فقال قولوا قل لکم و بعض قلو
 الیستخیم بکم الشیطان انتھی چونکہ مولف کی عبارت موہم خلاف عقیدہ سلف
 و خلف ہے اس لئے ہم کو تحقیق اس مقام کی لکھنی ضرور ہے تاکہ عوام مولف
 کی اس عبارت سے دھوکا نہ کھائیں۔ پس واضح ہو کہ اگر مولف کی یہ عبارت
 اپنے ظاہر معنی پر محمول ہو اور اس کی تاویل کچھ نہ کیجاوے تو اس سے صفات

خالق کا عین صفات مخلوق ہونا لازم آتا ہے حالانکہ سلف سے خلف تک کسی سلما کا
یہ عقیدہ نہیں ہمیشہ سے تمام سلما کو نکال کر یہ عقیدہ رہا اور ہے کہ صفات خالق
مغائر صفات مخلوق ہیں جس طرح ذات خالق مغائر ذات مخلوقات ہے پہلے
قولہ تعالیٰ لیس کمثلہ شئ تفصیل اس اجمال کی یہ ہے کہ صفات باری تعالیٰ
قدیم ہیں اور صفات مخلوقات حادث پس جس وقت اون کلمات کا اطلاق جو صفات
خالق میں وارد ہیں مخلوق پر آئیگا تو اس وقت اون سے وہ معنی ہرگز مراد نہ ہو
جو معنی اون سے اس وقت مراد ہوتے ہیں جبکہ اون کا اطلاق خدا تعالیٰ پر
ہوتا ہے مثلاً لفظ اول کا اطلاق جس وقت خدا تعالیٰ پر کیا جائیگا تو مراد اول
معنی حقیقی ہونگے یعنی اولیت حقیقہ یعنی جس سے پہلے کچھ نہ ہو یعنی خدا تعالیٰ
سب سے پہلے ہے اس سے پہلے کچھ نہیں اور جب اس کا اطلاق مخلوق پر کیا جائیگا
تو مراد معنی مجازی ہوگا یعنی اولیت مجازی مثلاً جب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اس کا اطلاق ہوگا تو یہ معنی ہونگے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نبوت میں سب
نبیوں سے پہلے ہیں و قدس علیہ البواقی حاصل یہ ہے کہ ان دونوں اطلاقوں
میں موافقت صرف لفظ میں ہے نہ معنی میں مولف رسالہ نے اس شعر میں اگر
معنی حقیقی مراد لے ہیں تو یہ الحاد صریح اور کفر قبیح ہے قال اللہ تعالیٰ و خبرنا
الذین یلحدون فی اسمائہ سیجرون ما کانوا یعملون امام رازی تفسیر کبیر میں فرما
ہیں قال المحققون الاتحاد فی اسمائہ تعالیٰ یقع علی ثلثہ اوجہ الاول اطلاق
اسماء اللہ المقدسة الطاهرة علی غیر اللہ مثل ان الکفار کانوا یسمونہ
الاولیٰ بالحق و من ذلک انہم سملوا اصنامہم اللات العزی و المنات و اشتقا

اللات من الاله والعزى من العزير والمناة من المنان وكان مسيلة الكذاب
 لقب نفسه بالرحمن انتهى بقدر الحاجة اور حافظ ابن القيم فرماتے ہیں الاتحاد
 اما بمحمد ما ولا نكارها وما بمحمد معانيها وتعطيلها وما بمخريفها عن صواب
 الصواب واخراجها عن الحق بالتاويلات وما يجعلها اسماء لهذه المخلوقات
 كالاتحاد فانهم جعلوا اسماء هذه الاكوان محمد ما ومن
 حتى قال زعيمهم هو المسمى بمعنى كل اسم محمد ورج عقلا وشرعا وعرفا وكل
 اسم مذموم عقلا وشرعا وعرفا تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا غرضك
 آپکی تعریف صاف صاف جو واقعی ہو بیان کرنی چاہئے کیونکہ غیر واقعی تعریف بالحقیت
 منع نہیں ہوتی ہے بلکہ موجب ذم کیونکہ وہ اس امر کو ظاہر کرتی ہے کہ جب مارج
 نے اپنے محمد ورج میں او صاف جمیلہ واقعی نہیں پائے تو غیر واقعی او صاف
 او سکی طرف منسوب کئے اس لیے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے اپنی حد سے
 زیادہ تعریف سے منع فرمایا ہے بخاری اور مسلم میں حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے مروی آیا
 ہے لا تطعن لما اطه النصارى بن مريضا فاما انا عبده فقولوا عبد الله ^{سبح}
 پس آپ کو خدا کا رسول جاننا اور اس کا بندہ بھنا یہ بڑی تعریف اور تعظیم ہے کیونکہ
 نے مقام تعریف میں آپ کو عبد کے ساتھ یاو کیا ہے قال الله تعالى وانه لما قام
 عبد الله - وقال وان كنت في مريب مما نزلنا على عبدنا قال الذي نزل القرآن
 على عبده وقال سبحان الذي اسما بعبدك ليلا وقال فاوحى الى عبده ما اوحى
 خدا يتعالى کا مقام تعریف میں عبد ہی کا لفظ ذکر کرنا اسی طرف اشارہ ہے کہ ان
 فضائل اور مناقب کی وجہ سے رسول خدا کا بندہ ہی رہتا ہے ان مراتب کے

باعث سے رسول کچھ خدا نہیں ہو جاتا ہے باوجود اس تصریح اور اشارہ کے
 اجل کے مولود سے اور متصوفین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خدا جانتے ہیں
 اور آپ کی ذات کو ذات خدا مانتے ہیں اور یہی بااس شعر کو ۵ من تو شدم تو
 من شدی من تن شدم تو جان شدی ۶ تاکس نگوید بعد ازین من دیگرم تو کی
 آجہی تعریف میں پڑھتے ہیں۔ ان لوگوں نے آپ کی تعریف میں وہ غلو کیا کہ یہود
 و نصاریٰ سے بھی بڑھ گئے۔ یہود نے عزیر کو اور نصاریٰ نے حضرت عیسیٰ کو
 خدا کا بیٹا ٹھہرایا ان حضرات نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو عین خدا ٹھہرا دیا۔
 اور الہدیت پر جنھوں نے نہایت سچی سچی تعریفیں کی ہیں جو کہ خدا تعالیٰ اور اس کے
 رسولؐ نے خود بیان فرمائی ہیں اور نہ ناحق اعتراض کر نیکو تیار اور زبان درازی
 اور وار کر نیکو موجود۔ فاضل جلیل عالم نبیل مولانا اسمعیل صاحب شہید محدث
 دہلوی رح پر جا بجا اعتراضات کیا گئے ہیں۔ کہہ میں پر یہ اعتراض ہے کہ مولانا
 نے آنحضرتؐ کو چار سے زیادہ ذلیل بتایا ہے۔ کہہ میں پر یہ اعتراض ہے کہ آپ کو
 بڑا بھائی لکھا ہے۔ تین کہتا ہوں کہ ایسی صراحت مولانا کے کلام میں کہہ میں نہیں
 پائی جاتی ہے مولانا نے یہ لکھا ہے کہ خدا کی شان کے مقابل ساری مخلوق چھوٹی ہے
 یا برسی چار سے زیادہ ذلیل و خوار ہے اور اسمین کیا شک ہے کہ خدا کی شان کے
 مقابل سب چار سے زیادہ ذلیل ہیں۔ بلکہ اس کی شان کے مقابل اگر تمامی مخلوق کو
 محض لاشیٰ قرار دیا جاوے تو کچھ شاعت اور آپ کی حقارت نہیں کیا وہ قبول
 نہیں ملاحظہ فرمایا جو بعض صوفیہ کرام نے خدا کی شان کے مقابل تمام مخلوق کو
 کوہنیزہ مینگنی اونٹ کے قرار دیا ہے + اور خود آنحضرتؐ صلعم نے اس مصرع

کے ساتھ مثل کیا ہے ع الاکل ثقی ما خلا الله باطل ۵ برخلاف آجکل کے مولود
اور تصوفین کے کہ مخلوق کو عین خدا قرار دیکر صریح خدا کی تحقیر اور تذلیل کرتے ہیں
اور اولے اہل حق پر ناحق کے اعتراض ہوتے ہیں کیا مولانا شہید آنحضرت
کو زور و اور رحیم نہیں جانتے تھے یا آپ کو افضل مخلوق نہیں لکھا ہے جو
ایسے اعتراضات و اہل مولانا شہید پر کرتے جاتے ہیں مولانا نے تو خدا اور
رسول ہی کی محبت میں خدا کی راہ میں جان و سی گم کرنا لیا اسکو کتب سلیم کر سکتا ہے
وہ تو یہی کہیگا کہ بطمع مملکت و لایع سلطنت ایسا کام کیا نہ بغرض اعلیٰ کلمۃ اللہ
واجرا و بین اللہ واللہ علیہ بذات الصدور تو خدا ہی کی صفت ہے مگر فی
زمانہ مولانا شہید کے مخالفین بھی اس صفت کا دعویٰ کر بیٹھے ہیں مولانا نے
جملہ انبیاء کو برا بھائی لکھا ہے پوری عبارت تقویۃ الایمان کی اپنے محل منقول
ہوگی مولانا نے آنحضرت کو افضل المخلوقات لکھا ہے پس آپ کو بڑے بھائی
کہنے سے یہی مطلب ہے کہ آپ کی تعظیم اسقدر چاہئے جیسے بڑے بھائی
کی تعظیم کی جاتی ہے اور جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبول مولانا افضل المخلوقات میں
نواب کی تعظیم کل مخلوقات سے زیادہ ثابت ہوئی و هو المقصود عبارت تقویۃ
سے آپ کی تعظیم کتاب سے زیادہ روشن ہے نظر انصاف و رکا رہے۔ اور کیا
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم انما المصنف اخلاق میں داخل نہیں ہیں جو عزائم
لا یعنی مولانا شہید پر کیا جاتا ہے اور ہر تو خدا کی جانب سے و ما محمد الا رسول
کی ندا ہے۔ اور ہر من تو شدہ من شدی اللہ کی صدا ہے۔ کیا آنحضرت
کی سچی تعریف یہی ہے جو اس شعر میں ہے۔ بیان پر اجمالی جواب مولانا کی طرف

وایک تفصیلی جواب اپنے محل پر آویگا فانتظرہ + دوسرے دعوے پر
 اولیٰ بحث ہے کہ مولف نے اسکا کوئی ثبوت نہیں دیا ہے۔ ثانیاً یہ کہ اسماء
 خداوندی کے آپ کی صفات ذاتی کی دلیل ہونیکا مطلب کیا ہے اگر یہ مطلب
 ہے کہ اسماء الہی جن صفات پر الٰہ ہیں وہ سب آپ کی صفات ہیں تو لازم آیا
 کہ جملہ صفات باری تعالیٰ عین صفات آنحضرت ہیں اور اسکا بطمان دعوے
 اولیٰ کی بحث سے ظاہر ہو چکا و نیز خدا کا نام تو اللہ و رحمن بھی ہے تو اگر سب
 نام خدا کے اس معنی سے آپ کی صفات ذاتی کی دلیل ہوں تو الٰہیت و حرانیت
 بھی جو ان ناموں کی مدلول ہیں آپ کی صفات ذاتی ہو جائیں گی و ذلک کفر صریح
 و شرک قبیحہ اور اگر کوئی دوسرا مطلب ہے تو اسکا بیان ہونا چاہئے کہ او سمین نظر
 کیجئے۔ تیسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ ان کل ناموں سے اللہ
 تعالیٰ نے آپ کو نام زد نہیں فرمایا ہے رحیم اور رقیف کا اطلاق آپ پر آیۃ
 بالمؤمنین رقیف رحیم سے ثابت ہے علیٰ ہذا القیاس کہ رحیم کا اطلاق بھی آپ پر
 آیۃ اللہ لقول رسول کہ رحیم سے ثابت ہے۔ مؤمن کا اطلاق آپ پر قرآن شریف
 میں نہیں آیا ہے مگر آپ کی صفات سے ہے۔ اور آیۃ امن الرسول اور اسکی
 مثل سے ثابت ہوتا ہے۔ اور آپ کی صفت مؤمن کیونکر نہ ہوگی آپ تو اول المؤمنین
 ہیں۔ اسطرح مقیم اور حکیم اور علیم اور حق کا اطلاق آپ پر نہیں آیا ہے
 گو یہ سب آپ کی صفات سے ہیں۔ ان حکیم ہونا آپکا آیۃ یعلمہم الکتاب
 والحکمۃ سے ثابت ہوتا ہے۔ لقول کا اطلاق آپ پر نہیں آیا ہے ان بقول
 بعض مفسرین مثل خفاجی وغیرہ آیۃ قد جاءکم من اللہ لقول سے ثابت ہوتا ہے

ورنہ بیان نور سے مراد قرآن اور ہدایت ہے جیسا کہ اکثر مفسرون نے افادہ
 فرمایا ہے و لکل وجہۃ ھو ولیہا غرض کہ اطلاق نور کا آپ پر مختلف فیہ ہے ہاں
 آپ کی صفات سے بیشک ہے۔ ہادی کا اطلاق بھی آپ پر نہیں آیا ہے ہاں
 آپ کی صفات سے ہے مگر اوس معنی سے جو مغائر معنی صفات باری تعالیٰ ہیں
 بدلیل ماسبق و بدلیل انک لا نقدی من احببت و لکن اللہ یھدی من یشاء
 اسطرح سائر صفات میں حاصل بحث یہ ہے کہ کل صفات مقدسہ آپ کی صفات
 سے ہیں مگر یہ دعویٰ کہ ان ناموں سے اللہ تعالیٰ نے آپ کو بھی نام زد فرمایا ہے
 غلط ہے و انما نشاء ھذا من النساء القران و اھمال الفرقان ہاں بعض ان اسماء
 اطلاق آپ پر آیا ہے مگر ان اطلاقات میں بھی وہی موافقت لفظ میں ہے
 نہ معنی میں لما مر ان صفات اللہ تعالیٰ مغائرۃ لصفات المخلوقات کما ان ذاتہ
 تعالیٰ مغائرۃ لذوات المخلوقات۔ بعض اسماء باری کا اطلاق اور نبیوں پر
 بھی آیا ہے جیسے حضرت اسحاق اور اسمعیل پر علیہما اور حکیم کا اطلاق
 آیا ہے۔ اور حضرت نوحؑ پر شکوہ کا اور حضرت ابراہیمؑ پر حلیم کا اور حضرت
 یحییٰؑ اور حضرت عیسیٰؑ پر بہا کا اور حضرت موسیٰؑ پر کدیور و سقوی کا اور حضرت
 یوسفؑ پر حفیظ علیہ کا اور حضرت ایوبؑ پر صادق کا اور حضرت اسمعیلؑ پر
 صادق الوعد کا آیا ہے کما لا یخفی علی من لدنا و لتی کتاب اللہ اور سمیع اور
 بصیر کا اطلاق مطلق انسان پر آیا ہے قال اللہ تعالیٰ انا خلقنا الانسان من نطفۃ
 امشاج نبتلیہ فجعلناہ سمیعا بصیرا و کل ھذا کا اطلاقات و ما ضاہا
 مغائرۃ فی المعنی و متحدۃ فی الاسماء و اللفظ + چوتھے دعویٰ پر

یہ بحث ہے کہ جس معنی کر خدا اور رسول اول ہیں اوسکا بیان اوپر گزر چکا ہے
 رہی حدیث اول ماخلق اللہ نوری کی سوا اسکا ثبوت سند معتبر سے ملو جائیگا
 حافظ جلال الدین سیوطی شرح مواقف کی تخریج میں فرماتے ہیں حدیث
 اول ماخلق اللہ نوری لایحضر فی بہذا اللفظ لکن فی مسند ابن ابی عمر
 العدنی عن ابن عباس ان قریشا كانت نوراً بین یدی اللہ تعالیٰ قبل ان یخلق
 آدم بالفی عام یسمی ذلک النور وتسمی الملائکۃ بتسمیہ فلما خلق اللہ آدم
 القی ذلک فی صلبہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاھبطنی اللہ
 الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح وقد فی فی صلب ابراہیم
 لشمس نزل اللہ ینقلنی من الاصلاب الکریمۃ والارحام الطاهرۃ حتی اخرجنی
 من بین الیوی ولم یتقیأ علی سفاح قط انتھی اس حدیث ابن عباس کو
 اپنے رسالہ التعظیم والمنۃ فی ان ابوی رسول اللہ فی الجنۃ میں بھی نقل کیا ہے
 مگر یہ معلوم کہ اسناد اسکی صحیح ہے یا غیر صحیح۔ اور تقریب التہذیب میں ابن
 ابی عمر عدنی کے ترجمہ میں ہے کہ ابو جاتم نے کہا کہ کانت فیہ غفلۃ یعنی ابن
 ابی عمر عدنی میں غفلت تھی + پانچویں دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ کہیں
 شک نہیں کہ آپ کی نبوت کل نبیوں سے پہلے ہے مگر یہ حدیث کنت نبیاً
 وادم بین الماء والطین باہین لفظ صحیح نہیں ہے اصل لفظ یون ہے
 کنت نبیاً وادم بین الروح والجسد حافظ جلال الدین سیوطی الدر المنثور
 فی الاحاویث المشہورہ میں فرماتے ہیں حدیث کنت نبیاً وادم بین الماء
 والطین لا اصل لہ بہذا اللفظ وکن فی الترمذی متی کنت نبیاً قال

وأدم بين الروح والجسد وفي صحيح ابن حبان والحاكم عن عرياض بن سارية
 أن عند الله مكتوب خاتم النبيين وإن آدم لم يجدل في طينه قلت وزاد
 العوام فيه وكنت نبيا ولا أدم ولا ماء ولا طين ولا أصل له أيضا انتهى - أو
 إمام حافظ شمس الدين خاوي تلميذ حافظ ابن حجر عسقلاني مقاصد حسنة من فرائد بين
 حديث كنت أول النبيين في الخلق وآخرهم في البعث أبو نعيم في الدلائل
 وابن أبي حاتم في تفسيره وابن لال ومن طريق الدليمي كلهم من حديث
 سعيد بن بشير عن قتادة عن الحسن عن أبي هريرة به مرفوعا وله شاهد
 من حديث مسير بلفظ كنت نبيا وأدم بين الروح والجسد أخرجه أحمد
 والبخاري في تاريخه والبيهقي وابن السكن وغيرهما في الصحابة وأبو نعيم في
 المحلية وصححه الحاكم وكذا هو بهذا اللفظ عند الترمذي وغيره عن أبي هريرة
 متنى كنت نبيا أو كنت نبيا قال وأدم وذكره وقال الترمذي أنه حسن صحيح
 صححه الحاكم أيضا وفي لفظ وأدم لم يجدل في طينه وفي صحيح ابن حبان والحاكم
 من حديث عرياض بن سارية مرفوعا أن عند الله مكتوب خاتم النبيين
 وإن آدم لم يجدل في طينه وكذا أخرجه أحمد والدارقطني في مسندهما وأبو نعيم
 والطبراني من حديث ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كنت نبيا قال
 وأدم بين الروح والجسد وأما الذي على الألسنة بلفظ كنت نبيا وأدم بين
 الماء والطين فلم اقف عليه بهذا اللفظ فضلا عن زيادة وكنت نبيا ولا أدم
 ولا ماء ولا طين وقد قال شيخنا في بعض الأجوبة عن الزيادة أنها ضعيفة
 والذي قبلها اقترى انتهى +

دعاویٰ

پہلا دعویٰ مسئلہ تنازع کا ہے اسکا ثبوت آپ کے بیان نکتہ صوفیانہ متبادر ہے۔ دوسرا دعویٰ یہ ہے کہ ظاہر کا اطلاق آنحضرتؐ پر اس معنی کہ ہے کہ آپ کے نور نے تمام عالم کو منور کر دیا۔ تیسرا دعویٰ یہ ہے کہ اطلاق آپ پر اس معنی کر ہے کہ آپ کی حقیقت پر کسی نبی ولی کو آگہی نہیں ہوئی چوتھا دعویٰ یہ ہے کہ مجلس مولد سجدہ گاہ ملک ہے۔ پانچواں دعویٰ یہ ہے کہ آنحضرتؐ کو شاہنشاہ کہنا درست ہے یہ دونوں دعوے آپ کے اس شعر سے ثابت ہیں جو اپنے نقل فرمایا ہے **مستم بے ادب پامنہ اینجا کہ عجب در گاہست** + سجدہ گاہ ملک و محفل شاہنشاہست + **چھٹا دعویٰ** یہ ہے کہ حسب عقائد اہل سنت و جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زندہ ہیں جیسے کہ تھے تو ہر مسلمان کو اس محفل میں حاضر ہونا چاہئے جیسا کہ حاضر ہونا چاہئے بارگاہ رسالت میں +

ان دعاوی پر بحث

پہلے دعوے پر یہ بحث ہے کہ مسئلہ تنازع پر گور لیل استحالہ نہیں قائم ہے پر اسکے وقوع پر بھی کوئی دلیل شرعی نہیں وارو ہے ہا تو اب ہا نکم انکنتہ صادقین اور نیز مسئلہ تنازع مستلزم اسکو نہیں ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ابتداء اور انتہاء نہ معلوم ہوے۔ سو اسے ذات باری تعالیٰ کل چیزوں کی ابتداء اور انتہاء رہے گو ہم کو بعض امور پر تفصیلاً اطلاع نہ ہو۔ جو شخص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو یہ جانے کہ آپ کی ابتداء اور انتہاء نہیں ہے وہ شخص

پکا مشرک اور ملحد ہے۔ نکات صوفیانہ کوئی حجت نہیں ہیں اور نہ شطحیات صوفیہ
 عمل درست ہے نہ معلوم وہ لوگ کیا سمجھ کر اس قسم کے کلمات کہہ رہے ہیں
 ہمیں اور ان کے افعال شطحیہ کے کیا مطلب ہے تلك امت قد خلت لها ما کسبت
 ولکم ما کسبتہم پر عمل چاہئے فن تصوف ایک عالم نہایت دقیق ہے جو لوگ
 اخصل الخواص ہیں اور ان کے لئے یہ جائز ہے۔ مگر آجکل فن تصوف کو ریون کے
 مول ہو رہا ہے جسے دیکھئے وہ اسی کا دم بھرا ہے۔ جسے الف بیہن
 تمیز نہیں وہ بھی اسی کی پیچھے ہو رہا ہے۔ اصل عبادت صوم و صلوٰۃ سے کچھ
 مطلب نہیں ہے مگر چہان مجلس مولد اور سماع صوفیہ اور عرس کی سنی جھٹ
 روڑ مارا آجکل کے مولودیون اور صوفیوں کو فن تصوف سے کیا نسبت ہے
 و تقدیل ۵ فن التصوف ما ادق بیانہ ۶ متحی فیہ الامام الرازی ۷

دوسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ ظاہر کا اطلاق آنحضرت پر اس معنی کر کہ
 آپ کے نور نے تمام عالم کو منور کر دیا محل نظر ہے۔ یہ جب صحیح ہو کہ آپ اول
 حدیث اول ما خلق اللہ نور ہی کو ثابت کر دکھائیں۔ اور نیز یہ امر بھی ثابت ہونا
 چاہئے کہ آنحضرت کا نور باعث خلق تمام مخلوقات ہے حدیث لولاک لما خلقت
 الا فلان موضوع ہے جیسا کہ ما علی قاری نے المصنوع فی الاحادیث
 الموضوع۔ اور علامہ شاکانی نے الفوائد المجموعہ فی الاحادیث الموضوعہ
 میں صفائی سے نقل کیا ہے۔ متواہب لدنیہ میں حاکم کی روایت حضرت عمرؓ
 سے یوں منقول ہے ان ادم علیہ الصلوٰۃ والسلام راى اسم محمد مکنت
 علی العرش وان الله قال لا دم لولا محمد ما خلقتک زرقانی نے اس کی شرح

ایک دوسری روایت ماکم اور البوشیخ کی حضرت ابن عباسؓ سے یوں نقل کی ہے اوحی
 اللہ الی عیسیٰ امن بمحمد وصرامتک ان یومنوا به فلو لا محمد ما خلقت آدم و
 لا الجنة ولا النار الحدیث زرقانی نے بیان کیا کہ ماکم نے اسکو صحیح کہا ہے اور سبکی
 اور بلقینی نے اسکا اقرار کیا ہے اور زہبی نے کہا کہ اسکی سند میں عمر بن اوس ہے
 یہ نہیں معلوم ہوتا ہے کہ یہ کون ہے۔ ناظرین رسالہ ہذا مخفی نہ رہے کہ ثبوت
 ان دونوں امر کا غیر خفا میں ہے پس ظاہر کے معنی جو مولف رسالہ نے بیان کیے
 بلا ثبوت کیونکر صحیح ہو سکتی ہیں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر ظاہر کا اطلاق اس
 معنی کر ہو گا کہ آپ واضح اور غالب ہیں تیسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ
 باطن کر معنی بھی کیونکر صحیح ہو گا کیونکہ حقیقت ذات خدا سی کی نہیں معلوم ہے نہ
 معلوم ہو سکتی ہے نہ حقیقت رسول کی معلومیت کے استحالة پر کوئی دلیل
 قائم ہے حقیقت ذات باری تعالیٰ کی معلومیت کا استحالة تو اسوجہ سے ہے کہ
 وہ واجب الوجود ہے اور یہ تقدیر معلومیت انقلاب استحیل یعنی انقلاب وجوب
 سے امکان کی طرف لازم آتا ہے اور حقیقت رسول کی معلومیت بین کو نسا استحالة
 لازم آتا ہے رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم پر اطلاق باطن کا شاید اس
 معنی کر کے ہو کہ آپ بواطن امور کو بواسطہ وحی خدا تعالیٰ جانتے ہیں +
 چوتھے دعوے پر یہ بحث ہے کہ اولاً تو مجامع ملکہ کا ثبوت ہی نہیں ہے چ
 جائے کہ سجدہ گاہ ملک ہو اس مجلس کا پتہ قرون مشہور لہا بالخیر میں نہیں پایا جاتا ہے
 اسکو شاہ ابن المظفر البوسعدی بن زین الدین بن علی نے احداث کیا ہے جیسا کہ
 حافظ جلال الدین سیوطی نے حسن المقصد فی عمل المولود میں بیان کیا ہے اس

سلطان کی نسبت سبط ابن جوزی نے مرآۃ الجنان میں بیان کیا ہے کہ صفویوں کے واسطے ظہر سے فجر تک راک کرتا تھا اور خود ناچتا تھا جیسا کہ سیوطی نے رسالہ مذکورہ میں بیان کیا ہے۔ سیوطی نے گو اسکی تعریف بھی لکھی ہے مگر اسمین شک نہیں کہ یہ معین بالفسق تھا اور نیز اسکا فعل حجت نہیں ہے۔ مولف رسالہ پر لازم ہے کہ اولاً تعریف بدعت کرے بعد ازاں اس مجلس کذائی کو اسپر تفریع کرے۔ یہ اہل ظاہر ہے کہ اس مجلس کذائی کا اثر زمانہ خیر القرون میں نہ تھا پھر یہ کسوچ سے عبت نہیں ہے باقی دلائل اس مجلس کے ثبوت میں جو مولف رسالہ نے مختلف محلوں میں بیان کئے ہیں انکا جواب اپنے اپنے محل پر آویگا اور مجلس مولد کو سجدہ گاہ ملا کہنا سخت گناہ ہے سجدہ گاہ ملک و انس اوسی باری تعالیٰ کی درگاہ ہے ایسی تعریف تو آنحضرت کی درگاہ رسالت کی بھی نہیں چاہئے چہ جائے کہ اس مجلس کی جب رسول کی درگاہ کی ایسی تعریف کی جائیگی تو خدا تعالیٰ کے لئے کونسا لفظ رکھیا ہو باوجود ایسے عقائد باطلہ کے منکرین مولد پر زبان و رازی کرنا تعصب نہیں ہے تو کیا ہے پانچویں دعوے پر یہ بحث ہے کہ شاہنشاہ وہی خدا تعالیٰ ہے کسی بشر کو شاہنشاہ کہنا نہیں درست ہے اس قسم کی تعریف اوسی باری عزاکم کی چاہئے خالق اور مخلوق کی تعریف میں فرق ضرور چاہئے گو تعارض حیثیات سے فرق ہو سکتا ہے مگر اسمین منطقہ شرک اور غلو پایا جاتا ہے اور شارع منطقہ شرک اور تعریف غلو سے منع فرمایا ہے اسکا بیان اور گنہگار چکا ہے حدیث شریف میں ملک الاملاک کسی مخلوق کے حق میں کہنا صریحاً منع آچکا ہے صحیح مسلم میں ابو ہریرہ سے مروی عامروسی ہے اغیظ رجل علی اللہ یوم القیمۃ

واختیار اجل کان لیسعی ملک الاملاک یعنی جو شخص اپنے کو شاہنشاہ کہلوایا تھا
 وہ قیامت کے دن بڑا خبیث ہوگا اور خدا تعالیٰ کا غضب اس پر زیادہ ہوگا پس
 شاہنشاہ کہنے والا بھی بڑا خبیث ہوگا۔ اس لئے کہ یہ صفت خاص جناب
 باری تعالیٰ کو زیبا اور لائق ہے پھر جو صفت کہ خدا تعالیٰ کو مخصوص ہوا ہو سکتی
 مخلوق میں ثابت کرنا باعث غیظ خدا کیونکر ہوگا۔ ابن حجر مکی شرح منہاج میں فرماتے
 ہیں و عجز ملک الاملاک لان ذلك ليس لغیر الله و کذا عبد النبی و عبد الکعبة
 اولاد ابراهیم علی او الحسن لا یهام التشریک انتھی یہاں سے یہ بھی ثابت ہوا کہ اشیاء
 عبد کی غیر خدا کی طرف بوجہ ایہام تشریک نہیں درست ہے گو قیداً شرک بوجہ احتمال
 اسکے کہ مراد عبد سے خادم ہو نہ ہو مگر چونکہ اسمین منظمہ شرک پایا جاتا ہے لہذا
 علماء اہل سنت و جماعت نے اس اضافت کو منع کر دیا ہے۔ ملا علی قاری شرح
 فقہ اکبر میں فرماتے ہیں اما ما اشتہر من التسمیة بعبد النبی فظاہرہ کفر الا
 ان اسراد بالعباد المملوک اور نیز شرح مشکوٰۃ میں فرماتے ہیں ولا یحییٰ الخو عبد
 الحارثی و لا عبد النبی ولا غیریہ مما شاع بین الناس انتھی یہ سب عبارتیں
 بتقریب ممانعت منظمہ شرک منقول ہوئیں ورنہ یہاں ان ناموں کے جواز و
 عدم جواز سے بحث نہیں ہے چھٹوں میں دعویٰ ہے پر یہ بحث ہے کہ اسمین
 شک نہیں کہ مسئلہ حیوۃ الانبیاء صحیح ہے مگر یہ قول کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 آلہ وسلم زندہ ہیں جیسے کہ تھے محل نظر ہے اور آپ کے زندہ ہونے پر یہ تفریع
 کہ اس مجلس میں حاضر ہونا چاہئے غلط ہے۔ آپ کے زندہ ہونے اور مجلس
 مولد میں حاضر ہونے میں کوئی تلامزم نہیں ہے۔ اور اگر مولف رسالہ نے یہ مراد

ہو کہ اس مجلس مولدین آپ کی روح پر فتوح آتی ہے تو اولاً بیان بھی اسمین
 اور زندہ ہونے میں کوئی تلامذہ نہیں ہے ثانیاً یہ اعتقاد باطل بلکہ شرک ہے
 قاضی شہاب الدین دولت آبادی تحفۃ القضاۃ میں لکھتے ہیں ما یفعلہ الجہال
 علی راس کل حول فی شہرہ بیع الاول لیس بشیء و یقیمون عند ذکرہ صلی اللہ علیہ
 وسلم ویزعمون ان رحمہ صلی اللہ علیہ وسلم بھی و حاضر فرمے
 باطل بل ہذا الاعتقاد مشرک و قد منع الائمۃ الاربعۃ عن مثل هذا النہی
 عجب نہیں کہ سوائے رسالہ نسخہ ہی تلامذہ مراد لیا ہو کیونکہ اس مجلس مولدین جائز ہو
 حکم و لیا ہی دیا ہے جیسا کہ آپ کی بارگاہ رسالت میں حاضر ہونا پابندی ہے

دعاویٰ

پہلا دعویٰ یہ ہے کہ جب عموماً ذکر صالحین سے رحمت نازل ہوتی ہے
 تو خاص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ذکر سے بدرجہ اولی رحمت نازل
 ہوگی۔ دوسرا دعویٰ یہ ہے کہ اس محفل میں نہایت جی لگا کر آکا ذکر سننے اور
 نہایت ادب اور تعظیم سے اس مجلس عالی میں بیٹھے۔ تیسرا دعویٰ یہ ہے کہ جناب
 شاہ ولی اللہ صاحب محادث دہلوی نے لکھا ہے کہ میں کہ معظم میں مجلس
 مولد خیر الانام میں حاضر ہوا تو میں نے اس مجلس میں انوار دیکھے اور ان انوار
 میں تامل کیا تو مجھ پر انوار ملا کہ منکشف ہوئے جو ایسی محفل میں حاضر ہوتے ہیں۔
 چوتھا دعویٰ یہ ہے کہ صحابہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین جب بیٹھتے
 تو آپ کے فضائل کا ذکر کرتے تھے۔ پانچواں دعویٰ یہ ہے کہ جس نے
 بنظر محبت اور ایمان کے آنحضرت کو دیکھا تو گویا خدا کو دیکھا چھٹاں دعویٰ

یہ ہے کہ آپ خدا کے نور سے پیدا ہیں اور کل چیز آپ کے نور سے پیدا ہے اس
دعوے کا ثبوت اس عبارت سے ظاہر ہے جو پانچویں دعوے کے بعد لکھا ہے
وہ عبارت یہ ہے من رانی فقد رای الحق وانا من نور اللہ وکل شیء من نوری

ان دعاوی پر بحث

پہلے دعوے پر یہ بحث ہے کہ نزول رحمت بوقت ذکر صالحین جو مشہور ہے اسکی
اصل نہیں ہے علامہ شوکانی فوائد مجموعہ میں فرماتے ہیں حدیث ائمتہ تنزل
الرحمة عند ذکر الصالحین قال العراق وابن حجر الاصل له انقضى بان محضرت کا
ذکر بیشک باعث نزول رحمت الہی ہے لیکن اس سے مجلس مولد کذائی کا
ثبوت کیونکر ہوتا ہے اور آپ کے مطلق ذکر فضائل اور شمائل سے بدون قیود
میں کسکو انکار ہے ؟ دوسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ تعظیم اور ارب
کسی شے کی فرع ہے اس شے کے ثبوت پر ابھی تو اس مجلس مولد ہی کے
جو از میں کلام ہے تعظیم اور ارب کو کون پوچھتا ہے اولاً آپ اسکے ثبوت پر
کوئی بینہ نہیں قائم کریں بعدہ اسکے فروعات میں سعی فرماوین ثبت العرش
ثم نقش تیسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ یہ قول شاہ ولی اللہ صاحب کا
اونکی کس کتاب میں ہے امید کہ اس عبارت کا پتہ جوا کہ کتاب تحریر فرمائے
اور بصورت تصحیح نقل کے بھی یہ قول کوئی دلیل شرعی نہیں ہے اسکے مقابلین
اور علما کے قول موجود ہیں جن سے بدعت ہونا اس احتفال کا ثابت ہے
بعد الف ثانی نے اپنے مکتوب میں اسکو بدعت لکھا ہے اور شاہ ولی اللہ راج
بھی مجدد ہی تھے۔ چوتھے دعوے پر یہ بحث ہے کہ صحابہ کرام کا بیان

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بابت اس طرح پر تھا جیسا کہ مولود لیون مین
 ہے یہ احتفال اور اجتماع کذالی صحابہ مین تھا۔ صحابہ کے بیان فضائل مین اور
 ان مولود لیون کے بیان مین بعد المشرقین ہے۔ آپ کے مطلق بیان فضائل کو
 کس نے منع کیا ہے کلام منکرین کو اس احتفال اور اجتماع مین ہے یا کچھ
 دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ یہ قول کہ جس نے رسول کو محبت کی فطرت دیکھا گویا
 خدا کو دیکھا اس سے کیا مطلب ہے اگر یہ مطلب ہے کہ رسول کی ذات ذات
 خدا سے پیدا ہے پس آپ کو دیکھا گویا خدا کو دیکھا ہے تو یہ اعتقاد سراسر ضلالت
 اور غلویت ہے۔ مولف کی تحریر سے مسئلہ وحدت وجود کا ترشح ہے اور یہ مسئلہ
 کفر ہے۔ ۱۰ مین یہ شعر ہے ۵ چہ وسعت وادہ یارب بظرف آن عظیم الشان
 کہ انی عبدہ گوید بجائے قول سبحانی ۶ اور ۱۱ مین یہ شعر ہے ۵ جلوہ نوری
 نمود و نور احمد نام ساخت ۶ پس بود احمد احوال و روعے این گفتار ۶ اور
 ۱۲ مین یہ شعر ہے ۵ تقدیر بیک نایق نشانید و محمل ۶ سلما سے حدوث
 تو لیل سے قدم را ۶ اور نیز اوس صفحہ مین یہ شعر ہے ۵ مرا ستر نیست اندر
 اگر گویم زبان سوز ۶ کہ سہنی احمدی و اندر لکن قیاس شاید ۶ اور ۱۳ مین
 مولانا روم کا یہ شعر لکھا ہے ۵ بالندم ہوں بود کہ می آمد و میرفت۔ ہر قرن کہ
 دیدی ۶ عاقبت آن شکل عرب دار برآمد۔ دارے جہان شد ۶ اور ۱۴ مین
 یہ شعر ہے ۵ مر جہاں علی نور محمد مصطفیٰ ۶ کنت کنز مین نہان تھا اشکارا
 ہو گیا ۶ اور ۱۵ مین یہ شعر ہے ۵ من تو شدم تو من شدی من تن شدم
 تو جان شدی ۶ تاکس نگویےب داز مین و گیرم تو دگیری ۶ ان اشعار مشقو

حدیث است کہ حضرت
 علیؓ فرماتے ہیں کہ
 میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو
 دیکھا تو جیسے خدا کو دیکھا
 ان اشعار میں
 ۱۰ مین یہ شعر ہے
 چہ وسعت وادہ یارب
 بظرف آن عظیم الشان
 کہ انی عبدہ گوید
 بجائے قول سبحانی
 ۶ اور ۱۱ مین یہ
 شعر ہے ۵ جلوہ نوری
 نمود و نور احمد
 نام ساخت ۶ پس
 بود احمد احوال و
 روعے این گفتار ۶
 اور ۱۲ مین یہ
 شعر ہے ۵ تقدیر
 بیک نایق نشانید
 و محمل ۶ سلما
 سے حدوث تو لیل
 سے قدم را ۶ اور
 نیز اوس صفحہ
 مین یہ شعر ہے
 ۵ مرا ستر نیست
 اندر اگر گویم
 زبان سوز ۶ کہ
 سہنی احمدی و
 اندر لکن قیاس
 شاید ۶ اور ۱۳
 مین مولانا روم
 کا یہ شعر لکھا
 ہے ۵ بالندم ہوں
 بود کہ می آمد
 و میرفت۔ ہر
 قرن کہ دیدی
 ۶ عاقبت آن
 شکل عرب دار
 برآمد۔ دارے
 جہان شد ۶ اور
 ۱۴ مین یہ شعر
 ہے ۵ مر جہاں
 علی نور محمد
 مصطفیٰ ۶ کنت
 کنز مین نہان
 تھا اشکارا ہو
 گیا ۶ اور ۱۵
 مین یہ شعر ہے
 ۵ من تو شدم
 تو من شدی من
 تن شدم تو جان
 شدی ۶ تاکس
 نگویےب داز
 مین و گیرم تو
 دگیری ۶ ان
 اشعار مشقو

سے ثبوت مسئلہ وحدۃ وجود کا اور نیز آنحضرتؐ کا عین خدا ہونا ثابت ہوتا ہے۔
 نعوذ باللہ من هذا العقائد الباطلة الموقعة في جنب الغواية والضلالة نصلاً
 نے تو حضرت عیسیٰ کو خدا کا بیٹا ہی ٹھہرایا ان مولود لیون اور صوفیوں نے تمہاری
 چیز کو خدا ٹھہرا دیا۔ پھر جب سبھی شیخ خدا ٹھہری تو کیوں مسلمان کی کا دعویٰ ہے
 اب حاجت خدا اور رسول کے ماننے کی کیا رہی اور کیوں آنحضرتؐ کی شان میں
 رسالہ لکھا گیا اپنے ہی شان میں لکھنا مناسب تھا اور جب اتنا وہی کا دعویٰ ہے
 تو اگر اپنے ہی شان میں لکھا ہو تو کیا عجب ہے مولف رسالہ کہہ سکتا ہے کہ یہاں
 صرف لحاظ صوفیانہ اختیار کیا گیا ہے یعنی صرف اجراء سے لفظ مقصود ہے معنوں کا
 لحاظ نہیں ہے مین نہیں سمجھتا کہ اس قسم کے کلمات کفریہ کا بولنا اور معنوں کا لحاظ نہ کرنا
 کس نے درست کہا ہے۔ کیا رسولؐ کی رسالت کا اقرار جب ہی پورا ہو گا کہ آپ کو
 خدا سمجھے اور آپ کا مولود کرے۔ غالباً مولف رسالہ حنفی صاحب ہونگے۔ لہذا گذشتہ
 ہے کہ اس قسم کے کلمات کا لفظ امام ابو حنیفہ رحمہ کے قول سے ثابت کریں۔ علی
 التسنن کتب فقہ مثل قنیہ منیہ ہی سے ثابت کر رکھا مین مولانا شہید پرتو وہ
 اعتراض لایعنی اور اپنے اور ایسی نسیانی ۵ چون خدا خواہد کہ پر وہ کس درجہ
 میاش اندر طعن پا کان برو ۶ واضح ہو کہ مسئلہ وحدۃ وجود ظاہر البطلان
 من الاحادیث والقرآن ہے جو شخص کہ خدا اور رسول پر ایمان لا چکا ہو سکوا شطمیات صوفیہ
 کے ورپے ہونا کیا ضرور ہے اگر شطمیات صوفیہ پر عمل کرنا منظور ہے تو اندر رسول
 اور قرآن حدیث کا نام لینا کیا ضرور با علی صوتا الحق کہتے اس سرکار انگلشیہ میں
 ہر شخص کو پورے طور پر آزادی حاصل ہے چنانسی اور رسولی دے جائیگا خوف

نہیں ہے پس شوق سے انا الحق اور انا اللہ لا الہ الا انا فاعبد و کا دعویٰ کرتے
آدم برسر مطلب اب چند عبارتیں بابت بطلان مسئلہ وحدہ وجود منقول ہوتی ہیں
جامی علیہ الرحمہ ورہ فاخرہ میں فرماتے ہیں شران مستند الصوفیۃ فیما ذہبوا
الیہہ ما کشف والعیان لا النظر والبرہان ما علی قاری قصیدہ امالی کی شرح میں
فرماتے ہیں واما التوحید الصرف الذی یقول بہ الوجودیۃ والحلولیۃ والاتحاد
من ان الحق هو الوجود المطلق فشر من کفر التنزیہ انتہی اور شرح مقاصد میں ہے
فالقول بکن الواجب هو الوجود المطلق مبنی علی اصول فاسدۃ اور بھی اوسمیں ہے
ومنہم بعض المتصوفۃ القائلون بان السالك اذا عن فی السلوک و خاض لجة
الوصول فرما یحیل اللہ تعالیٰ عما یقولہ الظلمون علی کبیل فیہ کالتار فی الخیو یحدث لا
یتمایزان ویتحد بہ بحیث لا اثنیۃ ولا تغائر و صرح ان یقول ہوانا وانا هو و صرح
بیرتفع الامر و انتہی و لظہر من الغرائب والعجائب ما لا یتصور من البشر و فساد
الرأین غنی عن البیان انتہی۔ اور شرح مواقف میں ہے و ما یقال ان الكل ذات
واحدة تنقد بحسب الاوصاف لا غنیاً لمقید و لبطو العقل یعد و نہ مکاتبة
لا یلتفت الیہا اور بھی اور میں ہے و رایت من الصوفیۃ الوجودیۃ من ینکرہ
و یقول لا حلول و لا اتحاد اذ کل ذلک لشعراً الغیبیۃ ونحن لا نقول بہا بل لقل لیس فی
دار الوجود غیری و یار ہذا العذر اسد قبحاً و بطلاناً من ذلک الجرم اذ تانس تملک
المخالفة التی لا یترأ علی القول بہا عاقل و لا ممیزا دلی تمیزا انتہی جو شخص مسلمان کا دعویٰ
کرے اور ساتھ اسکے وحدہ وجود کے مسئلے پر بھی عقیدہ رکھے تو وہ آیت کریمہ و ما
یومن اکثرہم باللہ الا ہم مشرکون کا مصداق ہے چھٹوں دعویٰ پر پیشہ

اگر آنحضرت کا یہ قول کہ خدا نے مجھے اپنے نور سے پیدا کیا ہے اور میرے نور سے کل چیزیں
 پیدا ہیں یہ حدیث جمہور تھی ہے احمد بن یوسف نے اسکو وضع کیا ہے حافظ ہرمی بن
 الاعتدال فی نقد الرجال میں فرماتے ہیں احمد بن یوسف المسنہ لایف والی بنحیدر کہ قال
 ابو نعیم فی امالیہ ثنا محمد بن محمد بن عمر بن زید املاء ثنا احمد بن یوسف ثنا ابو شعیب
 صالح بن زید السوسی ثنا الہیثم بن جمیل ثنا ابو معشر عن المقبرج عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلقنی اللہ من نورہ وخلق ابا بکر من
 نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی من نور عمر وعمر بن الخطاب اهل الجنة قال ابو
 نعیم هذا باطل مخالف للكتاب اللہ ثم اخذ ابو نعیم یتکلم علی رجالہ یکلام غیث
 مفید فقال ابو معشر تریک واسمہ جالہ واما ابو شعیب فمتنہ وک مستفق علی
 ترکہ وکذا لک الہیثم ولم یخرج عند شیء فی الصحیحین قلت ما حدث بہ واحد
 من ثلثہ وانما الاقتضای فیہ من المسیحی انتہی۔ اگر سولہ صاحب یہ خبر کریں کہ
 یہ طریقہ ہمارے طریق کے سناتے ہیں تو کہا جاوے گا کہ جس طریقہ کو آپ نے بیان کیا ہے
 اسکو مع اسناد وحوالہ کتاب نقل فرمائیے تاکہ دیکھا جاوے کہ آپ کا دعویٰ صحیح ہے
 یا غلط ہے اس روایت سے تو آپ کا نور خدا سے پیدا ہونا باطل ہے اگر آپ کو صحیح
 حدیث پیش کریں تو ہمیں اس کے قبول سے انکار نہیں ہے مگر اس قدر ضرور کہا جاوے گا
 کہ آپ کا نور خدا سے پیدا ہونا یہ مطلب نہیں ہے کہ معاف اللہ خدا تعالیٰ نے اپنے
 نور سے نکال کر آپ کے نور کو پیدا کیا فان ذلک تبارک و تعالیٰ منسہ عن الزیادۃ
 والنقصان ومن ادعی خلافہ فعلیہ الہان من الاحادیث والقرآن۔ بلکہ اسکا مطلب
 یہ ہوگا کہ خدا تعالیٰ نے بلا واسطہ غیر انبی تجلی سے پیدا کیا +

ایضا

ماشاء اللہ بواجب و عقائد شریک و اعمال الحادیہ و دعوی اتباع اور محبت رسول ہے
 کیا رسول نے یہی حکم کیا ہے کہ مجھے خدا کہو اور میری تعریف خدا کی سی کرو کیا محبت
 رسول اسی میں ہے کہ ایک مولود کرے اور آپ کے جملہ امور فرمودہ سے اعراض
 کرے کیا رسول نے یہی حکم کیا ہے کہ میری ولادت کی ایک مجلس کرو اور اس میں
 بوقت ذکر ولادت دست بستہ کھڑے ہو جاؤ کیا محبت آنحضرت صرف مولود ہی میں
 ہے جو ناحق منکرین پر وار چلایا جاتا ہے کیا مولود کی دلیل یہی ہے کہ علمائے عرب
 اور علمائے فرنگی محل کا عمل ہے کیا مکفر زنا ہی مولود ہی ہے جو زنیان تک مولود
 کرتی ہیں کیا آپ کی اتباع اسی میں ہے کہ شاہ مینا کی مزار پر رقص طوائف میں شامل ہو
 کیا رسول نے یہی حکم دیا ہے کہ محرم میں حسین باڑہ کی روشنیان دیکھنا چہرے
 کیا محبت رسول اسی میں ہے کہ کاکوری کے عرس میں شامل ہو کر زردے اور ملاؤ
 کی قابین اور اوسے کیا محبت آنحضرت اسی میں ہے کہ آپ کے مناقب اور فضائل میں
 رسالہ لکھے اور آپ کی آل پر تمہتیں لگائے اور انکو مور و لعنت ٹھیرائے کیا مجلس
 مولد کذا الی بدعت نہیں ہے جو منکرین سور و طعن ٹھیرائے جاتے ہیں کیا حدیث
 ان اللہ جمیل بحسب الجمال نظر سے نہیں گذری جو ناحق آنحضرت کے ایک متبع خالص
 حسد اور حقہ ظاہر کیا جاتا ہے کیا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے خدام نہیں تھے
 جو اعتراض الیعنی اور کلام بے معنی کیا جاتا ہے باوجود انکار کا یہاں بستی و نفوت
 لا تخصی ناحق ایک متبع سنت اور ماحی بدعت پر اعتراضات بیہودہ اور خدشات
 مردودہ کئے جاتے ہیں ایسے محب رسول کو برا کہنا گویا رسول کو برا کہنا ہے

تو آپ کے نور نے انوار انبیاء کو چھپا لیا پس عرض کیا او ٹھونسنے کہ خداوند ایدہ کیون
ہے جس نے ہمارے انوار کو چھپا لیا تو خدا نے فرمایا کہ یہ نور محمد کا ہے اگر سیر
ایمان لاؤ تو میں تم کو نبی کروں سب نے کہا کہ ہم محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایمان لائے
پس خدا نے فرمایا کہ ہم گواہ ہوئے تمہارے اور یہی معنی اس آیت کریمہ میں
واذ اخذ اللہ ميثاق النبين لما اتيتكم من كتب وحكمة ثم جاءكم رسولان صدق
ان وعاوی پر بحث

پہلے دعوے پر یہ بحث ہے کہ نور خدا نہیں مراد ہے بلکہ مراد اس سے
ہدایت ہے بدلیل قولہ تعالیٰ فی آخر تک الایۃ یدہی اللہ نبولاً من لیشاء قرآن شریف
میں بہت جگہ نور سے مراد ہدایت ہے۔ منها قولہ تعالیٰ اللہ ولی الذین آمنوا
یخرجہم من الظلمات الی النور۔ ومنها افمن کان میتاً فاحییناہ وجعلنا لہ نوراً
ومنها ولكن جعلناہ نوراً یدہی بہ من نشاء من عبادنا۔ یا مراد اس سے قرآن
شریف ہے بدلیل قولہ تعالیٰ قد جاءکم من اللہ نور علی حد التفسیر وعلی التقیید
تفسیر مولف رسالہ غلط ٹھیری کیونکہ وہ تفسیر اسی امر میں مبنی ہے کہ مراد نور خدا
فصار هذا التفسیر من قبیل بناء الفاسد علی الفاسد اور نیز مولف رسالہ کی تفسیر
تمثیل نہیں صحیح ہے کیونکہ نور خدا اور نور محمدی دونوں غیر محسوس ہیں اور تمثیل
غیر محسوس کی غیر محسوس کے ساتھ نہیں درست ہے ماشار اسد کیا تعریف مجہول
بالجہول ہے یہاں خدا تعالیٰ کو ہدایت کی شفافیت باطنی کو نور ظاہری سے تمثیل
دیکر سمجھنا مقصود ہے اور لفظ مشکوٰۃ اور مصباح اور زجاج وغیرہ صرف بلحاظ
کمال تصور اختیار فرمایا ہے اگر نور خدا سے نور خدا مراد لیا جاوے جیسا کہ

زعم امام غزالی علیہ الرحمہ کا ہے تو بھی تفسیر مولف نہیں صحیح ہوگی کیونکہ اس تقریر پر
 بھی وہی تمثیل غیر محسوس کی غیر محسوس کے ساتھ لازم آتی ہے و ہذا کماتری
 سردست اسبقدر پکٹفا کیا گیا جسوقت مولف صاحب اسکے جواب سے یازدہین
 اور سوت پوری تقریر جو اس آیت کے متعلق ہے لکھی جائیگی۔ دوسرے دعوے
 پر یہ بحث ہے کہ اب تک نور محمدی کا ثبوت میں خفا میں ہے بالفرض اگر ثابت بھی ہو تو
 اسکو اصل نور خداوندی کہنا الحاد اور کفر ہے اسکا بطلان اور پرمفصلان ذکر چکا ہے
 شہار جع البصر کہ تینین قلب الیک البصر خاصاً و صوحسید تفسیر دعوے
 یہ بحث ہے کہ اسکا بطلان تقریر اسبق سے ظاہر ہے انا من نور اللہ کا بھی بیان
 یہ تفصیل گذر چکا ہے۔ چوتھے دعوے میں چار امر مذکور ہیں اور سب کو
 بنائے شرعیہ ثابت فرماوین دوسرے امر کا خلاف ہونا امام رازی کی تقریر سے ثابت
 ہوتا ہے تفسیر کبیر میں فرماتے ہیں ثبت بالشواہد العقلیۃ والنقلیۃ ان الانوار
 الحاصلة فی ارواح الانبیاء مقتبۃ من الانوار الحاصلة فی ارواح الملائکۃ
 قال تعالیٰ یانزل الملائکۃ بالروح من امری علی من یشاء من عبادہ وقال تزل بہ الروح
 الامین علی قلبک وقال نزلہ الروح القدس من ربک بالحق۔ وقال تعالیٰ ان هو
 الاوحی یوحی علمہ شدید القوی والوحی لا ینزل الا بواسطۃ الملائکۃ فاذا جعلنا
 ارواح الانبیاء اعظم استنارة من الشمس فارواح الملائکۃ التي صلی لمعاد
 لانوار عقول الانبیاء لا بد وان تلک اعظم من انوار ارواح الانبیاء لان
 السبب لا بد ان ینزل اقوی من المسبب انتہی۔ پانچویں دعوے پر بحث
 ہے کہ جس خبر کو آپ نے نقل فرمایا ہے اسکی اسناد کھٹے تاؤ بھی جاوے کہ قابل

حجت ہے یا نہیں تا وقتیکہ اسناد صحیح نہ ملے گی آیت مذکورہ کی تفسیر صحیح ہوگی نہ غلط
میں ہے کہ اللہ تعالیٰ نے اقرار لیا نبیوں کا یعنی نبیوں کے مقدمین بنی اسرائیل
سے اقرار لیا انتہی و یونہی و علی تعالیٰ یا بنی اسرائیل اذ کرب العمتی التي انعمت علیکم
واوفوا بعہدی اوفوا بعہدکم و قولوا اذ اخذ اللہ ميثاق الذین اوتوا الكتاب
لتبينہ للناس ولا تکتفوا والتفصیل فی التفسیر الکبیر للامام فخر الدین الرازی

دعاوی طامع حاشیہ

پہلے دعاوی یہ ہے کہ سلف صالحین اور علمائے حرمین شریفین بارہویں بیچ الال
کو قصہ مولد شریف پڑھتے ہیں۔ دوسرا دعاوی یہ ہے کہ منکرین محفل مولد شریف
ابالیاں حرمین شریفین اور سلف صالحین اور صحابہ کرام اور خاتم النبیین کے قول
و فعل پر اعتراض کرتے ہیں اور یہی منکر اس محفل مولد کو کنہیا کہ جنم سے مشابہت
دیتے ہیں یہ لوگ آیت ختم اللہ علی قلوبہم کے مصداق ہیں تیسرا دعاوی یہ
کہ مجلس مولد بدعت حسنہ بھی نہیں ہے چہ جائے کہ بدعت سیئہ ہو و یہ
کیونکہ اسکا ثبوت آیت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم سے ثابت ہے چوتھا
دعاوی یہ ہے کہ مولوی اسماعیل صاحب نے کل انبیاء علیہم السلام کو حمار سے
بدتر ٹھیرایا پانچواں دعاوی یہ ہے کہ مولوی اسماعیل صاحب نے رسول کو
اپنا بڑا بھائی قرار دے لیا ہے ۔

ان دعاوی پر بحث

پہلی یہ دعاوی پر یہ بحث ہے کہ عمل سلف صالحین اور علمائے حرمین شریفین
جج شرعیہ سے نہیں ہے ان وہ عمل ان حضرات کا البتہ مانا جاوے گا جو مولد

بالبرہان ہوگا اور عمل اہل مینہ اور اہل مکہ کا جو زمانہ خلفاء راشدین یا کسی اور صحابہ کے
 زمانہ میں ثابت ہوگا مانا جاوے گا بعد انقضائے عصر صحابہ اور کما قول وفعل حجت نہیں ہے
 حافظ ابن القیم زوا المعارمین فرماتے ہیں عمل اہل المدینۃ الذین یحتج بہ ما کان
 فی زمن الخلفاء الراشدین اما عملہم بعد موتہم وبعد انقضاء عصر
 من بہا من الصحابة فلا فرق بینہ و بین عمل غیرہم والسنة تحکم بین الناس
 لا عمل احد بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خلفاءہ انتہی علامہ حنفی
 حنفی عمدۃ القاری شرح صحیح بخاری میں فرماتے ہیں ان الایمان لیا سر فی المدینۃ
 کما ناز الحیۃ الی حجرہا قال الداؤدی ہذا فی حیات النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 والقرون الذی کان فیہم والذین یلونہم خاصۃ لانہ کان الآخر مستقیما
 وقال القرطبی و فیہ تنبیہ علی صحۃ مذہبہم وسلاوتہم من البدع
 وان عملہم حجتہ کما رواہ مالک قلت ہذا انما کان فی زمن النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم والخلفاء الراشدین الی انقضائے القرون الثلاثۃ وهو تسعون سنة
 واما بعد فقد تغایت الاحوال وکثرت البدع خصوصاً فی زماننا ہذا
 علی ما لا ینفخ انتہی - اور ملا علی قاری ہر وی حنفی مرقاة میں فرماتے ہیں -
 لو ادرك الاولون ما انتہی الیہ الاخرون کما علیہ اہل زماننا الغافلون لعمرو
 بجمۃ المجاورین فی الحرمین الشریفین من شیوع الظلم وکثرة الجہل و
 قلۃ العلم وظہور المسکرات وفتن البدع والسلیات واکل الحرام والشبهات
 انتہی اور ظاہر ہے کہ محفل مولد بعد انقضائے عصر صحابہ بہت پیچھے نکلی ہے پس اسکا
 ثبوت بجمیل علمائے حرمین شریفین نہیں ہو سکتا ہے - ووسرے دعوے پر

یہ بحث ہے کہ منکرین محفل مولد شریف کا اعتراض کرنا اہل ایمان حرمین شریفین کے
 عمل پر علی الاطلاق غلط ہے ان جو عمل کہ بعد انقضاے عصر صحابہ ثابت ہے
 اوس پر البتہ اعتراض ہے اور یہ کوئی جائز اعتراض نہیں ہے کیونکہ یہ عمل حجت
 نہیں ہے جیسا کہ اوپر مذکور ہوا رہا یہ قول کہ منکرین مولد معاذ اللہ صحابہ اور
 آنحضرت کے قول و فعل پر اعتراض کرتے ہیں محض اتہام بجا ہے یہ فحش و فجور
 کے مولود یوں اور خفیوں میں البتہ پائی جاتی ہے دیکھو آپ کی صحیح صحیح
 حدیثوں پر اعتراض اور اونپر انکار کیا جاتا ہے اور ان کے عاملین کو طر طرح
 کی تکلیفیں پہنچائی جاتی ہیں اور جدید و جدید خطابوں سے پکارے جاتے ہیں اور
 خدا کی سجدوں سے نکالے جاتے ہیں آیۃ و من اظلم ممن منع مسجدا
 اللہ ان یدکر فیہا اسمہ و سعی فی خرابہا سے ان حضرات کو کچھ ڈر نہیں ہے
 اب انصاف کی نظر سے فرمائے کہ معترض اور منکر آپ کے فعل اور آپ کے صحابہ
 کے فعل کیوں میں الہدیت یا الہموالید۔ جب محفل مولد کا ثبوت نہیں ہے بلکہ مذہب
 حق بدعت ہے تو گنہگار کے جنم سے مشابہت دینے میں کیا گناہ ہے یہ رسم مولد
 انہیں مہنود اور نصاریٰ کی موافقت سے نکلی ہے نصاریٰ بھی حضرت عیسیٰ علیہ السلام
 مولود کرتے ہیں علیٰ ہذا القیاس۔ اہل فارس بھی نوروز عامہ میں حضرت آدم علیہ السلام
 مولود کرتے ہیں اسوجہ سے کہ آپ کی پیدائش اسی دن میں ہے یہ رسم مولد
 اکثر فرقہ باطلہ میں ہے اس رسم کو دیکھا و دیکھی ان مولود یوں نے بھی اختیار کر لی
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من تشبہ بقوم فہو منہم اخرجہ ابو داؤد
 وصحی ابن حبان وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انکم لتتبعن سنن

قبلکہ مشہور البشیر اذرا عابد رابع اخر حجاب البخاری فی صحیحہ تفسیر دعوت
 یہ بحث ہے کہ آیۃ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویر سے مولود کو کیا علامہ
 اور نسبت ہے اس آیت میں تو مطلق خلقت انسان کی احسنیت کا بیان ہے
 اور یہ یقینی امر ہے کہ آنحضرت کی خلقت جمیع انسان سے احسن ہے یہ
 احسنیت مستلزم مولود کو نہیں ہے فمالیرالدعویٰ و ما اعسر المعنی۔
 چونکہ دعوت پر یہ بحث ہے کہ مولانا شہید کی عبارت ہذا (خدا کی شان
 کے سامنے ساری مخلوق چھوٹی ہو یا بڑی چار سے زیادہ ذلیل و خوار ہے)
 سے رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کی حقارت نہیں سمجھی جاتی ہے
 تین وجہ سے ایک تو یہ کہ اصول فقہ میں یہ قاعدہ مرقوم ہے کہ لازم المذہب
 لیس بمذہب یعنی لازم مذہب مذہب نہیں ہے۔ نظیر اسکی مسئلہ استواء الملک
 ہے مذہب استواء پر خدا کا وجود جسم و ذر و جہتہ ہوا لازم آتا ہے پس قائلین استواء
 پر یہ لازم آتا کہ مذہب نہیں کہا جاوے گا ورنہ لازم آوے گا کہ آئمہ و غیرہ سلف صالحین
 جو استواء کے قائل ہیں انکو محسوبہ کہا جاوے و الا لازم ہا طبل فالملک و م
 مثلہ فتدبر حق الدہر و دوسرے یہ کہ مولانا شہید تقویۃ الایمان میں جا بجا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی
 توفیق عبارت شتی بیان کی ہے کہ میں پر اپنے یہ لکھا ہے کہ آپارے جہان کے سردار ہیں اور
 خدا کو نزدیک و کامتر سے سب سے بڑے اور کہ میں پر یہ لکھا ہے کہ آپ تمام آدمیوں سے افضل ہیں یہ تو
 رسالت بھی نہیں اس عبارت کو نقل کیا ہے اور نیز خطبہ میں آپ کی بڑی تعریف کی ہے
 لکھا لا یخفی علی ناظر تقویۃ الایمان علاوہ اسکے معاذ اللہ مولانا شہید منکر سالت
 نہ تھے بلکہ آپ ہی کی اتباع پر جان نثار تھے تقویۃ الایمان اس پر شاہد عدل ہے

پھر کہاں سے معلوم ہوا کہ مولانا شہید نے آنحضرتؐ کو چار سے بدتر ٹھہرایا
ان عبارات منقولہ سے چار سے بدتر ہونا ثابت ہوتا ہے یا افضل المخلوق
ہونا انصاف کو راہ دینا چاہئے نہ اعتساف کو تیسرے یہ کہ یہ حقارت مفہوم
بمقابلہ شان باری عز اسمہ ہے اور اسمین کچھ شک نہیں کہ شان خدا کے مقابل
تمامی مخلوق محض لاشے ہے اگر مولانا نے چار سے زیادہ دلیل کہا تو کیا گناہ کیا
خدا کی عظمت اور جلالت ذاتی ہے۔ اور رسولؐ کی عرضی۔ پھر عرضی کو ذاتی سے
کیا نسبت ہے رسولؐ کی شان میں بالموئین رءوف رحیم وغیرہ صفت آئین
تو اوسکے ساتھ خدا نے آپ کو یہ بھی سنا دیا ہے لئن اشرکت لیجعلن عذابک قال
ولی تقول علینا بعض لا قال لی لاخذنا منہ بالیمین ثم لقطعنا منہ التین
مولانا شہید نے تو بزعم آپ کے چار ہی سے دلیل بتایا صاحب عوارف المعارف
اور صاحب فوائد الفواو نے تو یہ لکھا ہے کہ آدمی کا ایمان کامل نہیں ہوتا جب تک
تمام آدمی اور تمام خلق اوسکے نزدیک اونٹ کی سی گنیوں کی مانند نہیں امام غزالی
کی میا سعادت میں لکھا ہے کہ علم انبیاء کا مختص ہے بمقابلہ علم فرشتوں کے اور علم
ان سب کا اگر ساتھ علم خدا کے نسبت کیا جاوے تو لائق نہ ہو اوسکو علم کہا جاوے
پس مولف رسالہ پر لازم کہ ان حضرات ضویہ پر بھی اعتراض جمائیں حضرات اول پر
یہ اعتراض کریں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اونٹ کی سی گنی کے مانند
کہا اور دوسرے حضرت پر یہ اعتراض کریں کہ آنحضرتؐ کو جاہل قرار دیا الحاصل آپ کی
حقارت و ذلت مقابل شان باری تعالیٰ متافی آپ کی عزت و منقبت کو نہیں ہے
پس حقارت مقیدہ کو مطلق سمجھنا نہایت بے انصافی ہے ۛ پانچویں دعوہ ۛ

یہ بحث ہے کہ بیشک مولانا شہید نے جملہ انبیاء کو اپنا بڑا بھائی قرار دیا ہے چنانچہ
تقویۃ الایمان میں آپ فرماتے ہیں کہ انسان آپس میں سب بھائی ہیں جو بڑا بڑا ہو
وہ بڑا بھائی ہے سوا و سکی بڑے بھائی کیسی تعظیم کیجئے اور مالک سب کا اللہ ہے
بندگی اوسکو چاہئے اس حدیث سے معلوم ہوا کہ اولیاء و انبیاء امام امام زادہ
پیرو شہید یعنی جتنے اللہ کے قرب بندے ہیں وہ سب انسان ہی ہیں اور
بندے عاجز اور سہارے بھائی مگر اوسکو اللہ نے بڑائی دی وہ بڑے بھائی ہوئے
انتہی بقدر الحاجة۔ اس عبارت کو بعد ایک حدیث کے لکھا ہے وہ حدیث
یہ ہے کہ امام احمد نے ذکر کیا کہ بی بی عائشہ رضی اللہ عنہا نے نقل کیا کہ پیغمبر خدا مہاجرین
اور انصار میں بیٹھے تھے کہ آیا ایک اونٹ پھر اوس نے سجدہ کیا پیغمبر خدا کو
سوا و سکی اصحاب کہنے لگے کہ اے پیغمبر خدا تمکو سجدہ کرتے ہیں جانور اور
درخت سو ہمکو تو ضرور چاہئے کہ تمکو سجدہ کریں سو فرمایا کہ بندگی کرو اپنے رب کی
اور تعظیم کرو اپنے بھائی کی انتہی۔ اور لفظ اس حدیث کا اسکے پہلے یہ ہے
اخرج احمد عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان في نفر
من المهاجرين والانصار فجاء بعير فسجد له فقال اصحابه يا رسول الله
يسجد لك البهائم والشجر فنحن احق ان نسجد لك فقال اعبدوا ربكم
واكرموا اخاكم ابناظر بن خیال فرماوین کہ آنحضرت کو بڑے بھائی کہنے میں
کیا آپ کی حقارت ہے۔ جب آنحضرت تمام لوگوں سے افضل ہیں تو آپ کل بھائی
مسلمان میں بڑے بھائی ہوئے۔ یہ مضمون مولانا شہید نے کچھ اپنی طرف سے
نہیں لکھا ہے بلکہ خود یہ حدیث اکرموا اخاکم اس پر وال ہے۔ اور خدا تعالیٰ

خود قرآن شریف میں فرماتا ہے اعنا المصنفون اخفا یعنی مسلمان سب آپس میں بھائی
ہیں اور ظاہر ہے کہ اس آیت میں کل مومن خواہ انبیاء ہوں خواہ اولیاء اور کوئی سب
داخل ہیں پس آنحضرت کو بڑے بھائی کہنے میں کیا عیب اور گناہ ہے ویکم
خدا یتعالیٰ نے کافروں کو انبیاء کا بھائی ٹھہرایا ہے قال والی عاد اخا حمود
وقال الی ثمود اخا حم صالحا وقال الی مدین اخا حم شعیباً تعجب ہے کہ کفار
انبیاء کے بھائی ٹھہریں اور مسلمان لوگ اخوت انبیاء سے انکار کریں یہ کیسی سختی نہیں
تو کیا ہے۔ مولانا شہید کے بڑے بھائی لکھنے پر انکار ہے تو یہ انکار خدا و رسول پر
جاتا ہے مولود یوں کو اگر اخوت انبیاء سے انکار ہے تو کیا اخوت و جاحلہ و شیطانی
اقرار ہے چوپکے موحد ہونگے وہ بیشک رسول کے ساتھ یہ اعتقاد رکھیں گے
کہ وہ ہمارے بڑے بھائی ہیں اور وہ تمام لوگوں سے افضل ہیں انکی پیروی
ہم پر فرض اور واجب ہے اور آپ کی تعظیم اور بقدر کریں گے جس قدر خدا یتعالیٰ
نے اور خود آپ کے رسول نے اجازت دی ہے۔ اور جو توحید میں کہے ہیں وہ آپ کو
خدا کہیں یا جو چاہیں کہیں باوجودیکہ آنحضرت اپنی حد سے زیادہ تعریف کرنے سے
بہت منع فرما گئے۔ اور فرما گئے کہ مجھ کو حد سے نہ بڑھاؤ جیسا کہ نصاریٰ نے
عیسیٰ کو حد سے بڑھا دیا۔ مگر ان دغا بازوں نے آپ کو ایسا بڑھایا کہ عین خدا
کہنے لگے بعض محدثوں نے تو یہ حدیث آپ کی طرف نسبت کر دی ہے کہ آپ نے
فرمایا کہ انا احمد بلامید یعنی میں احمد بلامید ہوں یعنی میں بھی احد یعنی خدا ہوں
قال اللہ تعالیٰ لا تغلوا فی دینکم نصارا اسی غلو کے سبب سے مورد غضب الہی
ہوئے۔ پر ان مولود یوں کو ذرا بھی حیا و شرم نہیں اور اولٹے موحدین پر

اعترض کرتے ہیں اب ایک مختصر اعتراض ہمارا مولف رسالہ پر یہ ہے کہ آیۃ انما المؤمنون اخوة میں آنحضرت داخل ہیں یا نہیں لائق اول مکلف الاعتراض و لائق ثانی وجہ عدم دخول بیان فرمائے۔ اور یہ بھی یاد رہے کہ درمیان ایمان و کفر کے کوئی مرتبہ نہیں ہے اور بعض جو مرتبہ متوسط کے قائل ہیں وہ فسق ہی کو مرتبہ متوسط قرار دیتے ہیں۔

مرطاعن حاشیہ ۱۹

پہلا طعن یہ ہے کہ غنیمت ہے جو کنھیا کے جنم سے تشبیہی اگر تقبیل حجر اسود کو ہندوان کی پوجا کہہ دیں تو کون زبان کھڑتا ہے و دوسرا طعن یہ ہے کہ نصارا نے حضرت عیسیٰ کو خدا کا بیٹا ٹھہرایا انھوں نے ان کے رسول کو اپنا بھائی بنا لیا۔ تیسرا طعن یہ ہے کہ جب آنحضرت بڑے بھائی ٹھہرے تو گویا نصف نبوت میں شریک ہوئے اور نیز نصف جائداد و دعویٰ کرنا چاہئے چوتھا طعن یہ ہے کہ ماکان محمد اباً احداً من رجالکم و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین سے ابوت کی نفی نکلتی ہے اور ابوت کا درجہ اخوت سے اعلیٰ ہے پس جب قرآن میں نفی ابوت کی ہے تو آنحضرت کسی کے بڑے بھائی کیوں ہونے لگے یہ قرآن کو بغل میں داب کر بھالی بن بیٹھے ۛ

ان مرطاعن پر بحث

پہلے طعن پر یہ بحث ہے کہ یہ طعن جب صحیح ہوتا کہ مولد شریف کا ثبوت مثل ثبوت تقبیل حجر اسود ہوتا اور ظاہر ہے کہ ثبوت اس مجلس مولد کا اولہ شرعیہ سے نہیں بلکہ کلیہ کل بدعت ضلالت میں داخل ہے غنیمت ہے کہ ابھی تک حضرت ہی کا مولود کرتے ہیں اگر نصارا کی طرح سے حضرت عیسیٰ علیہ السلام کا بھی مولود کرنے لگیں تو کون منع کر سکتا ہے غنیمت ہے کہ آنحضرت کی رسالت کو تسلیم کر کے عین خدا کہتے ہیں اگر

رسالت سے انکار کر کے محسوم خدا کہیں تو کون اوکے منہ پر ہاتھ رکھتا ہے دوسرے
 طعن پر یہ بحث ہے کہ یہ طعن محض پوچ و لچر ہے حضرت عیسیٰ کو خدا کے بیٹا ٹھہرانے
 میں اور آنحضرتؐ کے بھائی کہنے میں کیا علاقہ ہے ان آنحضرتؐ کو خدا کا بھائی
 کہا جاتا تو البتہ قول نصاریٰ سے عطا تو پایا جاتا۔ کیا آنحضرتؐ کو بھائی کہنا شرک ہے
 جو نصارا کے ساتھ تشبیہ و بیجائی ہے اگر آنحضرتؐ کو بھائی کہنے میں شرک لازم
 ہے تو کیا آپ کو خدا کہنے میں شرک جاتا رہے گا۔ تو آنحضرتؐ کو خدا کہنا اور مردوں
 سے حاجتیں طلب کرنا اور قبروں پر سجدہ کرنا تو شرک نہوا اور آنحضرتؐ کو بھائی کہنا
 شرک ہو یہ عجیب اندھی اور عقل کا پھیر ہے۔ تیسرے طعن پر یہ بحث ہے
 کہ اخوت دینی موجب ارث نہیں ہے بلکہ اخوت نسبی باعث ارث ہے آنحضرتؐ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میں اخوت دینی ثابت کی جاتی ہے پس طعن باعث لعن نہیں
 ہے تو کیا ہے اور لیس وراثت مال میں ہوتی ہے نہ نبوت اور علم اور فضل میں اس میں
 اخوت نسبی بھی غیر معتبر ہے چہ جائے کہ اخوت دینی غیبت ہے کہ اخوت دینی کو
 باعث ارث قرار دیا ہے اگر حدیث لایث المسلم الکافر ولا الکافر المسلمہ کا انکار
 کر کے اخوت غیر دینی کو بھی باعث ارث ٹھہرا دے تو کون مزاحمت کر سکتا ہے۔
 چوتھے طعن پر یہ بحث ہے کہ آیت وما کان محمداً باحد من رجالکم من مطلق ابوت
 کی نفی نہیں ہے بلکہ وہ نفی مقید برجال ہے نفی علی الاطلاق کی تقدیر پر لازم آئے گا
 کہ معاذ اللہ حضرت فاطمہؑ زہراؑ و صاحبزادہ حضرت ابراہیمؑ رضی اللہ عنہما من الرجال
 الامجاد آپ کے اولاد نہ تھے اور آپ انکے باپ نہ تھے واللہ لازم باطل فاطمہؑ و
 مسئلہ اور نیز نفی ابوت مستلزم نفی اخوت کو نہیں ہے دیکھو نفی ابوت زید

مستلزم نفی اخوت کو نہیں ہے اگر کوئی کہنے والا یہ کہے کہ یہ سب اعتراضات ابوت کو
 حائل نہ ہوتے ہیں کہ جب ابوت حقیقی کی نفی مراد لی جاوے۔ اور حسبوقت مطلق ابوت کی
 نفی مراد لی جاوے اگرچہ مجازاً ہو اور حسبوقت یہ اعتراضات نہ ہوں گے اور اس تقدیر
 پر نفی علی الاطلاق صحیح ہوگی تو کہا جاوے گا کہ اصول کا یہ مسئلہ ہے کہ متی امکان العمل
 بالحقیقۃ سقط المجاز یعنی جب لفظ کی معنی حقیقی بن سکتی ہوں معنی مجازی مراد
 جائز نہیں اور یہاں معنی حقیقی کے مراد لینے سے کون مانع ہے اور یہ تقدیر تسلیم
 جواز کہا جاوے گا کہ غایت مافی الباب اس آیت سے یہی ثابت ہوا کہ آنحضرتؐ کو مجازاً
 بھی اب نہ کہنا چاہئے مگر نفی اس ابوت مجازی سے نفی اخوت دینی کی کیونکر سکتی
 ہے اسلئے کہ اخوت دینی بآیت انما المؤمنون اخوة ثابت ہے اور نیز آنحضرتؐ نے
 زیدؓ کا رشتہ کو اخوت نامہ لانا فرمایا ہے جیسا کہ صحیح بخاری میں مذکور ہے چونکہ ہم
 ہونے میں نسبت اخوت کی ہوتی ہے نہ نسبت ابوت کی لہذا خدا تعالیٰ نے ابوت کی
 نفی کی پس نفی ابوت ہذا سے بھی نفی اخوت مانع بصددہ کی نہیں ثابت ہوئی
 اور حدیث میں آیا ہے فلیتامل حق التامل فانك لا تجد من غیرنا هذا انشاء اللہ تعالیٰ

و عاوی ض

پہلا دعویٰ یہ ہے کہ آیت لقد جاءكم من اللہ نوراً اور آیت یا ایہا الناس قد
 جاءکم بہان من ربکم وانزلنا الیکم نوراً مبیناً اور آیت لقد جاءکم سرور
 اور آیت و تعزروا و تعزروا اور آیت قل بفضل اللہ و برحمۃ فیذ لك فلیفرحوا
 سے مولود کرنا ثابت ہے و دوسرا دعویٰ یہ ہے کہ قیام مولود میں آنحضرتؐ پر رور
 و سلام بھیجا جاتا ہے اور آنحضرتؐ پر رور و سلام بھیجنا منجملہ عبادات ہر اور عبادت

کھڑے ہو کر فا ذکر اللہ قیاماً و قعوداً سے ثابت ہے تیسرا دعویٰ یہ ہے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دوشنبہ کو اپنی ولادت کے شکر یہ کاروزہ رکھتے تھے اور حضرت بلال کو بھی اس روزہ کا حکم دیا ہے۔ پس مولد بھی درست ہوا کیونکہ مولد سے آپ کی ولادت کی خوشی منظور ہوتی ہے چوتھا دعویٰ یہ ہے کہ حضرت موسیٰ علیہ السلام عاشورہ کو روزہ رکھتے تھے کیونکہ حضرت موسیٰ کی نجات اور غرق غمران بھی روزہ آنحضرت بھی اس دن کو روزہ رکھتے تھے پس اس قصہ کو بھی درست ہوا

ان دعاوی پر بحث

پہلے دعوے پر یہ بحث ہے کہ استدلال مولد کا ان آیات خمسہ سے غیر صحیح ہے لیکن پہلی دو آیتوں سے پس اسلئے کہ مراد نور سے ہدایت اور قرآن ہے بالفرض اگر نور سے آنحضرت ہی مراد ہوں تو بھی دلیل مولد نہیں ہو سکتی ہے کیونکہ مطلب اس تقدیر پر یہی ہوا کہ تمھارے پاس رسول آئے اور مجھ کو رسول کا آنا دلیل مولد کیونکہ رسولی و قس علیہما الا ینزالنا لک فیہ لکین آیت تعزیرہ و تعزیرہ سے پس اسلئے کہ اس آیت سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ آنحضرت کی مدد اور اوپ کیجاوے آپ کی مدد یہی ہے کہ احیائے سنت اور امانت بدعت کرے اور آپ کے اوپ سے یہ مطلب ہے کہ آپ کی حدیث کو کسی احبار اور رہبان کے قول سے رو نہ کرے قال اللہ تعالیٰ لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی نہ یہ معنی ہیں کہ آپ کو عین خلا ٹھہراوے اور آپ کی حدیثوں سے انکار کرے اور آپ کا مولود کرے۔ بھلا اس آیت کو مولود سے کیا علاقہ اور نسبت ہے۔ علی ہذا القیاس آیت قل بفضل اللہ و برحمۃ فبذلک فلیفرحوا سے بھی مولود نہیں ثابت ہوتا ہے اور یہ بھی

کہ آنحضرت رحمۃ اللعالمین ہیں مگر آپ کے ساتھ خوشی کرنے سے یہ مطلب نہیں
ہے کہ آپ کا مولود کو سے۔ اگر اس آیت اور آیات سابقہ سے یہی طریقہ خوشی کا مارا
ہوتا تو صحابہ کرام اول آپ کا مولود کرتے اور نیز آنحضرت کو گونگو اسکا حکم فرماتے
اور نیز مجبور یہ خیال کہ آپ رحمۃ اللعالمین ہیں اور آپ کا مرتبہ بہت بزرگ ہے
تو آپ کی ولادت باسعادت کا دن بھی بزرگ ہوگا۔ ان مقدمات سے آپ کا مولود کرنا
نہیں ثابت ہوتا ہے خدا تعالیٰ کا فضیلت دینا آنحضرت کو کسی امر کے ساتھ کسی
زمان اور مکان میں اس امر کی دلیل نہیں ہو سکتی ہے کہ ہم ہر سال اسکو مثل
عید کے بنا کر خوشی کریں تا وقتیکہ شارع سے اس خوشی کا حکم ارشاد نہ ہو۔
خدا تعالیٰ نے آنحضرت کو مختلف وقتوں میں بہت سی فضیلتیں عنایت کی ہیں۔
مگر ساتھ اسکے آنحضرت نے اون وقتوں میں ہر سال خوشی کرنے کا حکم نہیں دیا
اور نہ کسی صحابی سے اون وقتوں میں خوشی کرنا موی ہے۔ دیکھو نجاری
میں یہ قصہ موی ہے کہ ایک یہودی نے حضرت عمرؓ سے کہا کہ تم لوگ اپنی کتاب
میں ایک آیت پڑھتے ہو۔ اگر ہم کروہ یہود پر وہ آیت نازل ہوتی اور روز بروز
جانتے ہوتے تو ہم لوگ اسکے لئے ایک عید کا روز مقرر کرتے حضرت عمرؓ
نے پوچھا کہ وہ کون آیت ہے اوس نے کہا کہ الیوم اکملت لکم دینکم یا وعود
اسکے حضرت عمرؓ نے اور نہ کسی صحابہ نے اوس دن کو سال بسال عید کا دن مقرر کیا
اور حضرت عمرؓ جانتے تھے کہ یہ آیت فلان دن اور فلان جگہ نازل ہوئی تھی چنانچہ
آپنے فرمایا کہ یہ آیت نازل ہوئی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر عرفہ میں دن جمعہ
اور پہلوگ آپ کے ساتھ واقف تھے یہ عادت یعنی پیغمبرؐ دن کے ایام مفضلہ کو

عبد كثير انما عاوت اهل كتاب كى به و يئىء هذا ما افاده الحافظ ابن القيم في
 نراد العاد في بحث فضيلة ليلة الاسراء قال وليس اذا اعطى الله نبيه صلى
 الله عليه وسلم فضيلة في مكان او زمان يجبان يكون ذلك الزمان والمكان
 افضل من جميع الامكنة ولا زمننة هذا اذا قدر ان مقام دليل على ان انعام
 الله تعالى على نبيه ليلة الاسراء كان اعظم من انعامه عليه يا نزال القرآن
 ليلة القدر وغير ذلك من النعم التي انعم عليه والكلام في مثل هذا يحتمل
 الى علم بحقائق الامور ومقادير النعم لا تعرف الا بالوحى ولا يجوز لاحد ان
 يتكلم فيها بلا علم ولا يعرف عن احد من المسلمين انه نقل لليلة الاسراء
 فضيلة على غيرها لاسيما على ليلة القدر ولا كان الصمى بتهمة المتابعون
 باحسان يقصدون تخصيص ليلة الاسراء بيا من الامور ولا يذكرونها
 ولهذا لا يعرف اى ليلة كانت وان كان الاسراء من اعظم فضائله صلى الله
 عليه وسلم ومع هذا فلم يشترع تخصيص ذلك الزمان ولا ذلك المكان
 بعبادة شرعية بل غاصها الى الذى ابتدئ فيه ينزل بالوحى وكان يتجره قبل
 النبوة لم يقصد هو ولا احد من اصحابه بعد النبوة مدة مقامه بمكة
 ولا خص اليوم الذى انزل فيه الوحي بعبادة ولا غيرها ولا خص المكان الذى
 ابتدئ فيه بالوحى ولا الزمان بشئ ومن خص الامكنة والزمننة من
 عنده بعبادات لاجل هذا وامثاله كان من جنس اهل الكتاب الذى جعلوا
 زمان احوالهم مراسم وعبادات كيوم الميلاود ويوم التعميد وغير
 ذلك من احوالهم وقد راي عمر بن الخطاب جماعة يتكلمون مكانا يصلون وفيه

فقال ما هذا قالوا مكان صلی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
 اتريدون ان اتخذوا آثارا فیکرم مساجدا نماهک من کان قبلکم بهذا
 فمن ادرکتہ فیہ الصلاۃ فلیصل والا فلیمض انتھی۔ اس عبارت سے
 مجلس مولد کی بجگنی بخوبی ہو گئی امید ہے کہ اب مولود کے شر اوٹھا نیگے اور حجتہ
 آیہ میں مطلق مذکور ہے تو مولود یوں کو چاہئے کہ اپنی اولاد کا بھی مولود کیا کرین
 کیونکہ اولاد بھی خدا کی رحمت ہیں علیٰ ہذا القیاس ہزاروں چیزیں خدا کی رحمت ہیں
 پس چاہئے کہ ہر رحمت کے مقابل ایک طریقہ خوشی کا نکالیں۔ مولف سالانہ
 مولود کو ان آیات سے نصی کہا ہے کیا مسئلہ نصی کی یہی تعریف ہے کہ وہ
 مسئلہ مخصوص متعذر سے ثابت ہو اور کسی صحابہ و تابعین اور تبع تابعین
 اور ائمہ مجتہدین سے اوپر عمل نہ پایا گیا ہو اور ساتھ اسکے آنحضرتؐ نے
 بھی سیکو حکم نہ دیا ہو۔ واہ رے مسئلہ نصی اور واہ رے نص کے جاننے والے
 ع برین عقل و دانش بیا دیگر سیت و غنیمت ہے کہ چند ہی آیت سے استدلال
 مولود کیا گیا اگر سارے قرآن پاک کو دلیل مولود کہد یوں تو کون روک سکتا ہے
 دوسرے دعوے پر بحث ہے کہ آیہ فا ذکر اللہ قیاما وقعودا سے یہ
 قیام کذالی نہیں ثابت ہوتا ہے اس آیت سے اس قدر ثابت ہو گا کہ آپ کے
 فضائل کا بیان قیاما وقعودا دونوں طرح پر درست ہے جیسے طریقہ عظم
 و نصیحت کا ہے تخصیص قیام عین وقت بیان ولادت کیسے ثابت ہوئی اس
 قیام میں یہ وجہ نہیں ملحوظ ہے کہ عبادت قیاما بھی درست ہے اگر یہ وجہ
 ملحوظ ہوئی تو مجلس مولد میں ابتداء سے آخر تک قیام کیا جاتا بلکہ ہر ایک عبادت میں

اس کے بعد
 قرآن میں مذکور
 ہے کہ اللہ
 تعالیٰ نے
 فرمایا

برابر قیام کیا جاتا اور اگر صرف اباحت قیام پر قناعت ہوتی تو احیاناً اسکا مخالف
 وقت ذکر ولادت پایا جاتا مولف رسالہ کی یہ تقریریں قبیل بقولون بانفاہم
 ما لیس فی قلبی بہ اہل موالید کے نزدیک اس قیام میں دواحر ملحوظ ہیں بعضو
 یہ خیال ہے کہ آپ کی روح پاک تشریف لاتی ہے اور بعضو نکا یہ خیال نہیں ہے
 بلکہ وہ صرف بموافقتہ اخوان اوٹھ کھڑے ہوتے ہیں یہ دونوں امر ممنوع ہیں اول
 ممنوع ہونا تو ظاہر ہے کہ یا اعتقاد باطل اور شرک ہے دوسرا امر بھی ممنوع ہے
 کیونکہ یہ امر غیبی اور الیہی فعل افعال مجانبین سے شمار کیا جاتا ہے نہ ان بعض اہل
 موالید کا یہ بھی خیال ہے کہ یہ قیام بنظر تعظیم آنحضرت کیا جاتا ہے تو انہی یہ
 گزارش ہے کہ اولاً تو قیام تعظیمی میں اختلاف ہی ہے۔ اور راجح یہ ہے کہ
 بنص حدیث منہی عنہ اور رسم مجسم ہے۔ بالفرض درست بھی ہو تو قیام تعظیمی کا
 محل یہ ہے کہ وہ شخص جسکی تعظیم منظور ہے حاضر بھی ہو اور ظاہر ہے کہ محفل مولدین
 نہ آپ حاضر رہتے ہیں اور نہ آپ کی روح پاک پھر تعظیم کس چیز کی کی جاتی ہے خاک
 و پتھر کی اور اگر یہ خیال اہل موالید کا صحیح ہے تو انکو اور مجلس میں من اول ال آخر
 قیام کرنا چاہئے کیونکہ بالخصوص وقت ذکر ولادت باسعادت کے سرور عالم کے
 حاضر ہونے کی کوئی معنی نہیں اور اگر اہل موالید کا یہ خیال ہے کہ آنحضرت بالخصوص
 وقت ذکر ولادت اوس مجلس میں حاضر ہوتے ہیں اور حسب طرح آپ ایک بار فرمایا
 میں وقت ولادت تشریف لائے تھے اوس طرح پھر اوس وقت تشریف لاتے ہیں۔
 اون اشعار سے جواہل موالید وقت ذکر ولادت باسعادت پڑھا کرتے ہیں اور کچھ
 مولف نے بھی انمیں سے مدامین نقل کئے ہیں مثلاً آمد سرور عالم کی ہے

آمد سید اعظم کی ہے + آمد آمد ہے شہرِ ابرار کی + آمد آمد ہے بڑے سوار کی +
 آمد آمد شافعِ محشر کی ہے + آمد آمد اپنے پیغمبر کی ہے + جلوہ افزا آج ہوتا
 ہے یہاں + نور سے جسکے ہوا سارا جہان + آج محبوبِ خدا کی دید ہے +
 عید ہے اہل نظر کی عید ہے + تو سخت بے ادب ہیں اونٹنی سے اونٹنی آدمی بھی
 اپنے نسبتِ اسطرح کی حیثائی گوہر گزوارانہ کر گیا - اور یہ عقل کے دشمن ایسے
 ہیں کہ حضرت رسول اکرم سید ولد آدم اشرف کائنات مغرور و جرات صلی اللہ علیہ وسلم
 و محبوبو سلم افضل الصلوات والتسلیمات کے نسبت اس محبت اور تعظیم کی پیروی نہیں
 بیجیاں گو گواہ کر لیا اور الذین ضل سبیلہم فی الحقیقۃ الدنیا و ہم یحسبون انہم
 یحسبون صنعا کے مصداق بن بیٹھے ہنالا تنزع قلوبہا بعد از حد یتنا
 انہیں خیالاتِ باطلہ کی وجہ سے قیام اور رسول کا انکار کیا جاتا ہے اور کنھیا کے
 جنم کے ساتھ تشبیہ دیا جاتا ہے ولا ریب ان خیالات اصحاب الملوہ دموا فقتلہ
 بخیات الیہود والہنؤ - ورنہ آپ کے نفس بیان فضائل سے کسکوا انکار
 آن اہل ہوالیدین جسطرح دائرہ سائر ہے البتہ اوس سے انکار ہے لا فیر
 حاصل یہ کہ قیام رسول کو سیطرہ پر دست نہیں ہے اگر نفس بیان فضائل یعنی لا بشر
 شے کے مرتبہ میں بھی ہو تو بھی وقت بیان ولادت قیام کرنا بدعت ہوگا کیونکہ محل
 اس قیام کا نہیں پایا جاتا ہے - اب چند عبارتیں قیام بذات کے بدعت ہونے پر
 نقل کی جاتی ہیں قاضی نصیر الدین گبرائی طریقۃ السلفین فرماتے ہیں قد احدث
 بعض الجہال صور اکثریۃ لانجد لہا فی کتاب ولاسنۃ منها لقیام عند ذکر
 ولادۃ سید الانام علیہ التحیۃ والسلام اور جوبۃ العشاق میں ہے ما یفعلہ

العوام من القيام عند ذكر وضع خيرا لانام عليه التحية والسلام ليس بشئ
 بل هو مكروه شيخ محمد شامي اپنی کتاب سيرة بين فراتے میں جرت عاده كثير من المجبين
 اذا سمعوا بذلك و وضعه صلى الله عليه وسلم ان يقوموا تعظيما لصله الله
 عليه وسلم وهذا القيام بدعة لا اصل له وتفصيل القيام والمولد في
 المدخل لابن امير الحاج الحنفى ~~تيسر~~ وعمره پر بحث ہے کہ آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم کا روز رکھنا روز و شنبہ کو اسوجہ نہ تھا کہ آپ و شنبہ کو
 پیدا ہوئے تھے روایت مسلم کی یہی عن ابی قتادة قال سئل رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عن صوم يوم الاثنين فقال فيه ولدت وفيها نزل علي
 اسمي فيه ولدت قيد اتفاق بتقريب ذکر روز و شنبہ ہے جیسا کہ قاضی نے
 شرح مسلم میں حدیث خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة فیہ خلق آدم
 الحدیث کی شرح میں بیان کیا ہے قال الظاهر ان هذه القضايا المعدودة
 ليست لذكر فضيلته الخ یعنی جمع کن فضیلت اسوجہ سے نہیں ہے کہ اسمین یوم
 علیہ السلام پیدا ہوئے ہیں یا اسیطرح اور امور جو اسمین ہوئے ہیں اونکی وجہ
 سے اسمین فضیلت نہیں ہے بلکہ چونکہ ذکر جمع کا آگیا اسوجہ سے جو امور اس
 دن میں ہوئے تھے اُن سے آپنے اطلاع ویدی اسیطرح جب آپ سے صوم
 یوم الاثنين کا سوال کیا گیا تو آپنے اپنی ولادت کا حال بتقريب ذکر روز یوم الاثنين
 بیان فرما دیا آپ بوجہ ولادت کے روزہ و شنبہ کو نہیں رکھتے تھے۔ بلکہ اسوجہ
 سے روزہ رکھتے تھے کہ اس دن میں اعمال پیش ہوتے ہیں جیسا کہ روایات
 ذیل صاف اس پر وال ہیں۔ حافظ عبد العظیم میمنڈری ترغیب ترہیب میں فرماتے ہیں

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس فاحب ان يعرض عملي وانا صائم
سرواه الترمذي وقال حديث حسن غريب + وعن ابي هريرة ايضا ان النبي صلى
الله عليه وسلم كان يصوم الاثنين والخميس ف قيل ليرسل الله انك تصوم
الاثنين والخميس فقال ان يوم الاثنين والخميس يغفر الله فيهما لكل مسلم
الا مهتجرين يقول دعهما حتى يصطلحا رواه ابن ماجه ورواه تقيت ورواه
مالك ومسلم وابوداود والترمذي باختصار في كل الصوم واقتطع مسلم
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرض الاعمال في كل اثنين وخميس فيغفر الله
عن رجل في ذلك اليوم لكل امرئ لا يشرك بالله شيئا الا امرأ كانت بينه وبين
اخيه شحنة فيقول اتركوا هذين حتى يصطلحا وفي رواية له تفتح ابواب الجنة
يوم الاثنين والخميس فيغفر لكل عبد لا يشرك بالله شيئا الا رجلا كان بينه
وبين اخيه شحنة ورواه الطبراني واقتطع قال تفسد دواوين اهل الارض
في دواوين اهل السماء في كل اثنين وخميس فيغفر لكل مسلم لا يشرك بالله
شيئا الا رجلا بينه وبين اخيه شحنة وعن اسامة بن زيد رضي الله عنه
قال قلت يا رسول الله انك تصوم حتى لا تكاد تقطر وتفضح حتى لا تكاد تصوم
الاثنين ان دخلوا في صيامك والاصمتهم قال اي يومين قال يوم الاثنين
والخميس قال ذلك يومان تعرض فيهما الاعمال على رب العالمين فاحب ان
يعرض عملي وانا صائم رواه ابو داود والنسائي وفي اسناده رجلان مجهولان
مولي قدامة ومولي اسامة ورواه ابن خزيمة في صحيحه عن شرحبيل بن سعد

عن اسامة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم الاثنين والخميس
ويقول ان هذين اليومين تعرض فيهما الاعمال وعن جابر رضي الله عندهما ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس فمن استغفر
فيغفر له ومن تأثب فيتاب عليه ويخرج اهل الضغائن بضغائنه حتى يتوبوا
رواه الطبراني ورواه ثقات وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يتحرى صوم الاثنين والخميس رواه النسائي وابن ماجه
والترمذي وقال حديث حسن غريب **چوتھے** وعوسے پر یہ بحث ہے کہ آنحضرت کا
روزہ رکھنا عاشورہ کو شکریتہ نہ تھا بلکہ صرف بموافقہ موسیٰ علیہ السلام تھا جیسا کہ روا
بخاری کی دلالت کرتی ہے عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قدم المدينة فوجد اليهود صياما لم يصومون فيه فقالوا هذا اليوم عظيم النجی
الله فيه موسى وقومه واغرق فرعون وقومه فصامه شکرًا فنحن نصومه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن احق بالیوم بموسى عنکم فصامه رسول
الله عليه وسلم واما بصيام ما خرج البخاری اور اس روزہ رکھنے کی وجہ مذکور کے
سوا اور بھی دو وجہ ہیں آئی ہیں روایات ذیل سے واضح ہوتی ہیں عن ابی ہریرۃ عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم وصوموا یوم عاشوراء یوم کانت الانبیاء تصوم
فصومہ اخر جہا بن ابی شیبہ وروی البزار عن ابیہما عاشوراء عید نبی
کان قبلكم فصوموا بالفرض والتقدیر اگر روزہ عاشورہ یا روزہ یوم الاثنين
شکریتہ تھا تو اقتدار رسول اسی امر کو مقتضی ہے کہ روزہ ہی رکھا جاوے نہ یہ کہ
آپ کا سوا کیا جاوے اپنی جانب سے ایک نیا طریقہ نکال کے خوشی کرنا اور طریقہ رسول کو

چھوڑنا افرائیت من اتخذ الہدھ صلاہ کا مصداق بنا ہے اتباع و محبت رسول
اسی کا نام ہے کہ آپ روز و شب نہ کو روزہ سے رہیں اور یا لوگ فرمایاں اور
میٹھا بیان حکیمین اس مجلس مولد سے آپ کے فضائل کا نام ہی نام ہے و تراصل
میٹھا تمیون سے کام ہے۔ دیکھو شاہ اربل جو اس مولد کا موجد ہے کتنا بڑا اہتمام
کرتا تھا اور کیا کچھ خرچ کرتا تھا اس باعث سے لوگ کثرت سے جمع ہوتے تھے
ابن وحیہ نے ایک رسالہ ہی مولود میں لکھ کر پیش کیا اور اس پر انعام پایا ۴

دعاویٰ ص ۲۱

پہلا دعویٰ یہ ہے کہ خوشی کے دن اور تاریخ کا لحاظ ضرور چاہئے دوسرا
دعویٰ یہ ہے کہ اطاعت رسول عین اطاعت خدا ہے پس ذکر رسول بھی عین ذکر
خدا ہوا اور مولد شریف میں خدا اور خدا کے رسول کا ذکر ہوتا ہے پس مولد کی بکری
ناورست ہوا اور کیونکر کھنکھیا کا جنم ہوا تفسیر دعویٰ یہ ہے کہ آیۃ واما بنعمت ربک
فحدث سے مولود ثابت ہے۔ چوتھا دعویٰ یہ ہے کہ حسان بن ثابت کو
اپنے فضائل بیان کرنا حکم دیا ۴ ان دعاوی پر بحث

پہلے دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ تاریخ وغیرہ کا لحاظ جب صحیح ہو گا کہ اولاً اعادہ شکر
اوس شکر یہ کہ روز کا نظم بین ثابت ہو شارع سے کہ میں اعادہ شکر یہ نہیں
پایا جا تا عقیق کرنا ایک اجنبیۃ باوجود اسکے کہ آپ کے جد عبدالمطلب نے آپ کے
پیدائش کے ساتوین روز عقیق کیا تھا دلیل اعادہ شکر یہ نہیں ہے۔ دعو
وجہ سے ایک تویہ کہ حدیث اعادہ عقیق حسب لفظ یہ ہے ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم عن نفسه بعد النبوة مع انه قد ورن ان حیدہ عبدالمطلب عن

عندہ فی سابق ولادتہ اخرجا البیہقی عن انس باطل اور منکر ہے جیسا کہ
نوروی نے شرح مہذب میں بیان کیا ہے۔ اور طبری نے اپنی سیرۃ میں امام
احمد سے نقل کیا ہے کہ انھوں نے فرمایا ان ہذا الحدیث منکر۔ و
یہ کہ یہ حدیث صحیح بھی مان لیجاوے تو بھی اعادہ شکر یہ نہیں ثابت ہوتا ہے
اس واسطے کہ جائز ہے کہ حضرت نے فعل عبدالمطلب کا بوجہ نہ ہونے بطور
مستروع کے غیر معتبر سمجھ کر اپنا عقیقہ خود کر لیا ہو اور اگر عبدالمطلب کا
فعل معتبر بھی کر لیا جاوے تو بھی اعادہ شکر یہ نہیں ثابت ہوتا اعادہ شکر یہ
ماخوذ فیہ سے تو یہ مطلب ہے کہ ایک ہی شخص کا فعل دو دفعہ پایا جاوے
اور ظاہر ہے کہ آنحضرت صلعم نے ایک ہی دفعہ اپنا عقیقہ کیا اور اگر عقیقہ
اعادہ شکر یہ ہوتا تو آپ ایک ہی بار اپنا عقیقہ کیوں کرتے ہر سال نہ کیا کر
مان جب تاریخ اور دن کا لحاظ ضرور ہے تو چاہئے کہ جب بارہویں ربیع الاول
روز روشنہ کو پڑے تب مولود کرے۔ اگر بارہویں تاریخ کسی اور دن کو
پڑے تو نہ کرے۔ اس تقریر سے ہر ربیع الاول میں مولود کرنا حسب زعم
مولف ناجائز ٹھیکہ کیونکہ توافق ان دونوں امر و نہکا احیاناً ہو گا نہ ہر سال اور
نیز سال توافق میں ایک ہی روز مولود کرنا ہو گا۔ حالانکہ عمل مولود یونکا اسکے
خلاف ہے۔ اور غالباً مولف کا بطنی اسکے خلاف ہو گا۔ مولف کی تقریر سے
بعض ہی مولود جائز ہوتا ہے احمد لکھتا کہ ابن ہم غنیمت ست۔

دوسرے دعوے پر یہ بحث ہے کہ اگر ذکر رسول عین ذکر خدا علی الاطلاق ہو
تو حسب طرح خدا کا نام ذبحیہ پر لیکر ذبح کرنے سے حلال ہو جاتا ہے اسے

رسولؐ کا نام لکیر فریج کرنے سے بھی یہ حلال ہو جانا چاہیے والا نہم باطل
فالملزوم مثلاً ذکر خدا و رسول من کل وجہ درست نہیں ہوا کرتا ہے ذکر
وہی درست ہوا کرتا ہے جو بطور مشروع ہو اور جو بطور مشروع نہ ہو ممنوع
ہے اس لیے بعض اذکار کو جو بطور مشروع نہیں ہیں علماء نے ممنوع
قرار دیا ہے ویکھو صلوٰۃ الرغائب وغیرہ کو باوجود کیا نماز ہی ہے۔
مگر علماؤن نے اوس پر حکم بدعت کا دیا۔ رد المحتار حاشیہ در مختار میں ہے
وقد صرح بعض علماء ثنائو غیر ہم بکراهة المصافحة المعتادة عقب
الصلاة مع ان المصافحة سنة وما ذاك الا لكونها لم تواتر في خصوص
هذا الموضع فالمراد بالظاہر فيہ تقصیر العوام بانہا سنة ولذا منعوا عن
الاجتماع لصلوة الرغائب التي احدثها بعض المتعبدین لانہا لم تواتر
على هذه الكيفية في تلك الليالي المخصوصة وان كانت الصلاة خیر موضع
انتقى والمقتضی فی المدخل لابن الحاج الحنفی یہی احتفال اور اجتماع
وغیرہ اس ذکر کا انت بعد وہ کو مانع ہے اگر ہر ذکر من کل وجہ درست
ہوا کرے تو کسی بدعت کا ثبوت ہی نہ ہو اور حدیث کل بدعت ضلالت سبیل
ہو جاوے۔ تیسرے اور چوتھے دعوے کا بطلان تقاریر سابقہ
سے واضح ہے حاجت تفصیل کی نہیں +

و عناوی صفحات مختلف

۲۹ مین دعویٰ ہے کہ جسوقت ثوبیہ لونڈی ابولہب نے ابولہب کو حضرت
کی ولادت با سعادت کی خبر دی ابولہب نے آپ کی ولادت کی خوشی مین ثوبیہ کو

آزاد کر دیا اس یو جس سے ابولہب کو دو شنبہ کے روز عذاب میں تخفیف ہوتی ہے پھر جب کانجسکی برائی میں نبت یدنا نازل ہوئی آپ کی ولادت کی خوشی کرنے سے عذاب میں تخفیف ہوئی تو جو لوگ مسلمان ہیں آنحضرت کی ولادت کی خوشی کریں تو کیونکر نہیں موجب نجات عذاب جہنم ہو گا۔ ۳۱ کے حاشیہ پر یہ دعویٰ ہے کہ آنحضرت بہت آیات کے موافق اذن شفاعت پا چکے تھے۔ ۳۲ میں یہ دعویٰ ہے کہ سلسلہ تصوفی حضرت علی رضی اللہ عنہ سے ہے۔

ان دعاوی پر بحث

پہلے دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ اصل قصہ ابولہب کا یوں ہے کہ جب ابولہب مر گیا تو حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ ابولہب کو خواب میں دیکھا اور پوچھا کہ آگ ابولہب تیرا کیا حال گذرا اوس نے جواب دیا کہ جب دو شنبہ کی رات آتی ہے کہ قدر عذاب میں تخفیف ہو جاتی ہے اسلئے کہ میں نے اوس روز محمد کی خبر سنا اپنی لونڈی کو آزاد کر لیا تھا۔ اس قصہ سے مولد کا ثبوت غیر صحیح ہے اسلئے کہ یہ حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ کا خواب ہے اور خواب سوا پے غیر کہ حجت نہیں ہوتا ہے۔ دوسرے یہ کہ کافر کا زخیر موجب تخفیف عذاب نہیں ہوتا ہے بلکہ قولہ تعالیٰ وقد صلا الی ما عملوا من عمل فجعلناہ ہباء منثورا پس یہ آیت اس قصہ کے مخالف ہوئی پس احتجاج اس قصہ سے ہمارا منثور ہو گیا۔ تیسرے یہ کہ کافر کی خبر و یانت میں نامعتبر ہوتی ہے اور یہ خبر ابولہب کا فرقطعی جہنمی کی ہے۔ دوسرے دعویٰ پر یہ بحث ہے کہ کن آیات سے آنحضرت شفاعت کا اذن پا چکے ہیں اون آیات کو نقل فرمائے کتاب و سنت سے شفاعت بالاذن

ثابت ہے مالک شفاعت کا وہی خدا تعالیٰ ہے قال اللہ تعالیٰ قل للہ الشفاعة
 جمیعاً ان اسمین کیا شک ہے کہ باب شفاعت آپ ہی سے مفتوح ہوگا شفاعت
 بالاذن کی تقریر اس سے زیادہ عنقریب آتی ہے ✽ تفسیر دعویہ
 یہ بحث ہے کہ سلسلہ تصوف جو حضرت علی رضی اللہ عنہ سے بواسطہ حسن بصری حلا آتا ہے
 اسکی اصل نہیں ہے اسلئے کہ حسن بصری کو حضرت علی سے تقاضا نہیں ہے جیسا کہ
 عبارات ذیل سے واضح ہوتا ہے سیوطی نے گوشوہ لغات میں زور و ریاء ہے
 مگر صحیح مذہب عدم لغات ہے بالفرض اگر لغات مان بھی لیا جاوے تو بھی مجر
 لغات و دلیل خرقہ و سلسلہ تصوف کی نہیں ہے خرقہ پہنا حضرت علی رضی اللہ عنہ کا حسن بصری
 یا حضرت علی رضی اللہ عنہ سے سلسلہ تصوف جاری ہونا اسکی اسناد و بحوالہ کتاب نقل ہونا چاہئے
 قال مسلم بن الحجاج فی مقدمہ صحیحہ حدیثی حسن بن علی الحلوانی قال حدثنا
 یزید بن ہارون قال ناہم قال دخل ابو داؤد الاعمی علی قتادة فلما قام
 قالوا ان هذا ابن عمر انه لقی ثمانية عشر يدركا فقال قتادة هذا كان
 سائلا قبل الجفاف لا يعرض لشيء من هذا ولا يتكلم فيه فوالله ما حدثنا
 الحسن عن يدري مشافهة ولا حدثنا سعيد بن المسيب عن يدري
 مشافهة الا عن سعد بن مالك انتهى قال يحيى الدين ابو نضر كريب النوا
 فی شرح مقدمہ صحیح مسلم المراد بهذا الكلام البطلان قول ابی داؤد الاعمی
 هذا ابن عمر انه لقی ثمانية يدركا فقال قتادة الحسن البصري وسعيد بن
 المسيب اكبر من ابی داؤد الاعمی واجد واقد حسنا واكثر اعتناء بالحديث
 و ملازمة اهل والاجتهاد فی الاخذ عن الصحابة ومع هذا كله ما حدثنا

واحد منهما عن بدري واحد فكيف نيزع حرايو داود الاعمى ان تلقى ثمانية
عشر بدريا هذا بهتان عظيم انتهى - قال الحافظ ابن الجوزي في كتاب الضعفاء
في باب النهج عن الحجازي م السبب و هو الاربعاء من ابواب كتاب الطب قال
ابن خاتم بن حبان الحسن لم يشأ ف عمره لا ابن عمره لا ابا هريرة ولا سمرة ولا جابر
ولا بدريا الا عثمان بن عفان وعثمان يعد في البدرين ولم يشأ ما انتهى
قلت اذ ثبت بهذه العبارات ان الحسن لم يسمع من احد من بدريين
فلم يثبت سماعه من علي فانه من البدرين اخرجنا البخاري عن ابي اسحق قال
سال رجل البراء وانا اسمع قال اشهد علي بدرا قال باكر زوطا مر حقا انتهى -
قال الترمذي في جامعه في باب ما جاء فيمن لا يجب عليه الحمد من ابواب
الحمد ولا يعرف للحسن سماعا من علي بن ابي طالب - وقال الحافظ شمس الدين
السيماوي تلميذ الحافظ ابن حجر العسقلاني في المقاصد الحسنة في بيان كثير من
الاحاديث المشتهرة على السنة ليس الخرقية الصوفية وكان الحسن البصري ليسها
من علي قال ابن دحية وابن الصلاح انه باطل - وكذا قال شيخنا ان ليس في
شي من طرقهما ما يثبت ولحميد وفي خبر صحيح و احسن ولا ضعيف ان الذبيح صلى
الله عليه وسلم ليس الخرقية على الصوفاة المتعارفة بين الصوفية لاحد من
اصحابه ولا امر احدا من اصحابه بفعل ذلك فكما يروى في ذلك صريحا فباطل شر
ان من الكذب المفترى قول من قال ان عليا ليس الخرقية الحسن البصري فان اثبت
الحديث لم يثبتوا الحسن من علي سماعا فضلا ان يلبس الخرقية ولم ينفرد
شيخنا بهذا بل سبق اليه جماعة من الحفاظ كالدنياطي والذهبي والمكاري

وآبن حبان و آلعلائی و المغلطائی و العرقی و آبن الملقن و الانبسی و آلبرک
 الحلبی و ابن ناصر الدین انتھ قال علی القاری فی المصنف فی الاحادیث المضموع
 لیس الخرقۃ الصغیرۃ و کنی الحسن البصری لبسہما من علی اطبق المحدثین علی انہ
 لا اصل لہ و قال لعلامۃ النازعی فی الايضاح و اما طریقۃ الحسن البصری عن
 علی فعلماء المحرمین ینکرون سماعہ منہ و روايتہ عند عدم اتصالہ بہ
 و ان کان ممکنا قال ابن تیمیۃ فی منهاج السنۃ یقولون ان الحسن صحب
 علیا و هذا باطل باتفاق اهل المعرفۃ فانہم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع
 بعلی و انما اخذ عن اصحاب علی عن الاحنف بن قیس بن عباد و غیرہما
 عن علی انتھ۔

مرطاعن صفحات شستہ

۱۵۲ مین مولانا شہید پر یہ اعتراض ہے کہ اوہ خون نے تقویۃ الایمان مین لکھ دیا
 کہ رسول اللہ تمام آدمیوں سے افضل ہیں کہ بڑے عقیل اور وانا تھے سچے امانت
 بڑے عابد زاہد پرہیزگار سبحان اللہ کیا تعریف مجہول بالمجہول ہے کفار بھی تو آپ کو
 امین کہتے تھے نصرا بھی تو آپ کو بڑے عقیل کہتے ہیں۔ الی ان قال نعوز باللہ
 من ذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی بزرگی اس قدر ٹھیرا دی کہ بڑے عابد و
 زاہد سچے و نڈر آدمی تھے۔ یہی کیون نہ لکھ دیا کہ بطمع مملکت و بہو اسے سلطنت
 جہا و ایجا و کیا کر اپنے حال سے موافق پڑتا * ۱۵۳ مین یطعن ہے کہ قیامت
 مین تو آپ باعقا و حضرات موحدین ایک احد من الناس سے ہو گئے من ذالذی
 یشفع عندہ الا باذنہ کہ رو سے خداوند تعالیٰ جس کو چاہے شفیع کروانے چاہے
 عبد الوہاب نجدی کی شفاعت کو مانے یا مولوی اسمعیل صاحب سے جنھوں نے

خدا کی راہ میں جان دی الخ **ان مطاعن پر بحث**

پہلے طعن پر بحث ہے کہ مولانا شہید نے جب آنحضرتؐ کو تمام آدمیوں سے افضل بتا دیا تو پھر کیا منظور ہے کیا آپ کو خدا ٹھیرا دیا جاوے۔ یہ مولود نے ناحق مولانا شہید پر اعتراض کرتے ہیں کیا کفار اور نصارا بھی آپ کو افضل الاناسی جانتے ہیں کیا آپ کی امانت داری اور عقلمندی سے انکار ہے جو اعتراض یہودیوں کیا جاتا ہے۔ کیا مخالفین نبی کے نزدیک جو تعریف مرکوز خاطر ہوا اس سے تعریف نہیں کرنا چاہئے۔ کیا اہل کتاب آپ کو نبی اور رسول نہیں جانتے تھے ہاں جانتے قال اللہ تعالیٰ لیرفعنکم لیرفعنکم لیرفعنکم لیرفعنکم اور جب آپ کو نبی جانتے تھے تو اب آپ کو نبی کہنا بھی منع ہو جاوے گا اسلئے کہ اہل کتاب بھی آپ کو نبی جانتے تھے آپ کو افضل الاناسی جانا اور آپ کو نبی اور امانت دار اور عقیل کہنا اس کا نام تعریف مجہول بالمجہول ہے استغفر اللہ شمس استغفر اللہ مولف رسالہ نے بھی آپ کو فصیح اور زاہد وغیرہ کہا ہے فہا هو اعتراضک علیہ هو اعتراضہ علیک مولف نے صریحاً رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خدا کیوں نہ کہہ دیا تاکہ اپنے عقیدہ سے بخوبی موافقت پڑ جاتا اور نیز جنان ابولسان کا توافق بخوبی ہو جاتا واضح ہو کہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے بھی مدارج النبوة میں آنحضرتؐ کی تعریف ان صفتوں کی ہے آپ کی عقل کی تعریف میں فرماتے ہیں۔ وصل و بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق دانستہ شد از انچہ نہ کور شد کہ اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق ست و اصل و منبع و منشأ رآن عقل ست الخ صدق کی تعریف میں فرماتے ہیں عبد اللہ بن ابی الجہم ارگفت خریدم از آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم پیش از بعثت چیزی و باقی ماند اور چیرہ از دشمن پس ہمدرد
 کردم آنحضرت را کہ ہمی جامی آرام و فراموش کردم و بعد از ستر روز یاد آمد ناگاہ
 می بینم کہ آنحضرت ہما بجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من بخند
 درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا رواہ ابو داؤد و این نہایت تواضع
 و صبر و صدق و عہدہ است۔ آپ کی امانت کی تعریف میں فرماتے ہیں بود آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم امین ترین مروج و عادل و اعطف و اصدق کہ اعتراف میگردند
 بدان دشمنان و بگناہگان و پیش از نبوت اور محمد الامین نام میگردند۔ آپ کے
 زہد میں فرماتے ہیں واصل در بیان زہد آنحضرت احادیث و اخبار و روز کر
 این سیرت و صفت کمال آن و رفات کامل الصفات آنسرور بسیار است الخ
 آپ مولف صاحب پر لازم ہے کہ ان حضرت پر بھی اعتراض جہائین تمام کتب مذکور
 میں آپ کی تعریف ان صفات سے موجود ہے ہم نہیں سمجھتے کہ تعریف مجہول
 بالمجہول کیسے ہوئی کیا آپ کی تعریف اسکے برعکس کرنے سے یہ اعتراض جاتا ہوگا
 ناظرین انصاف کریں کہ اس بیہودہ اعتراض کا کچھ ٹھکانا ہے۔ اصل یہ ہے کہ اہل
 موالید آنحضرت میں درجہ الوہیت کا ثابت کرتے ہیں اسلئے ان صفات کو آپ
 کے حق میں معیوب جانتے ہیں۔ اور آپ کو بڑے بھائی کہنے سے اسلئے جو
 چرتے ہیں۔ ان مولودوں کا عقیدہ نصرا سے ملتا ہوا ہے۔ نصرا بھی حضرت
 عیسیٰ کو من وجہ انسان کہتے ہیں ومن وجہ خدا لغوی باللہ من ہذہ العقیدۃ
 المہلکۃ و دوسرے طعن پر یہ بحث ہے کہ کیا موحدین آنحضرت کی شفاعت سے
 انکار کرتے ہیں جو اعتراض مردود کیا جاتا ہے موحدین کا تو یہی عقیدہ ہے کہ آنحضرت

قیامت کے دن اول آپ ہی شفیع ہونگے آپ کے بعد آپ کی امت کے صلحاء
 و شہداء ہونگے کیا شفاعت صلحاء و شہداء سے انکار ہے جو ناحق
 بیہودہ طعن کہہ کر کتب بنتے ہیں اب چند عبارتیں شفاعت بالاذن منقول
 ہوتی ہیں تفسیر معالمین قل للہ الشفاعت جمیعاً کے تحت میں ہے قال
 مجاہد لا یشفع احد الا باذنه ملاطال و والی شرح عقائد عسدریہ میں تحریر
 فرماتے ہیں و الشفاعت لا یفعل العذاب و رفع الدرجات حق لمن اذن له
 الرحمن من الانبیاء و المرسلین بعضهم لبعض امام نووی صحیح مسلم کی شرح میں فرماتے
 ہیں قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فلست اذن علی رب فیخون لی قال لقاضی عیاض معانی فیما
 لی فی الشفاعت المعوۃ بها امام فخر الدین رازی تفسیر کبیر میں فرماتے ہیں ام اتخذوا
 من دون اللہ شفعا ان فی یوم القیمۃ لا یملک احد شیئاً فلا یقدرا احد علی
 الشفاعۃ الا باذن اللہ فیکون الشفیع فی الحقیقۃ هو اللہ الذی یاذن فی
 ذلک الساعۃ انتھی۔ علامہ اشتم سندی حنفی فرائض الاسلام میں فرماتے ہیں
 ان شفاعت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و سائر الانبیاء علیہم السلام
 و شفاعت اولیاء و العلماء و الصلیاء بعد ان یاذن اللہ تعالیٰ لہم حق
 ہکذا فی غیرہا من المعتبرات ان عبارات سے واضح ہوا کہ شفاعت کا
 حکم قیامت کے دن ہوگا اس وارو نیامین کیونکہ حکم شفاعت کا نہیں ہوا ہے

و عاوی مجبورہ

صلیٰ میں روسے رسول خدا کو منظر نور خدا لکھا ہے۔ مہ میں آپ کی شہادت
 آئینہ منظر فرات الہی لکھا ہے۔ مہ میں آپ کی فصاحت کی تعریف میں

یہ لکھا ہے کہ کیونکر اونکی تعریف احاطہ امکان سے باہر نہ ہو ورنہ حالیکہ قرآن شریف کی ایک چھوٹی سی آیت کے مثل کوئی نہ لاسکا۔ ص ۱۶ میں لکھا ہے کہ نطفہ مصطفویہ شب جمعہ کو عبدالمدرسے منتقل ہو کر آپ کی والدہ ماجدہ کو سپر ہوا۔ اسی واسطے امام احمد نے شب جمعہ کو شب قدر سے بہتر لکھا ہے۔ ص ۲۶ میں اپنی مشکوٰۃ کی آسانی کو نام محمد سے آرزو کی ہے۔ ص ۲۷ میں آنحضرت کو یا رسول اللہ کہا ہے اور آپ سے ہندوستان مدینہ جانے کی مدد چاہی ہے اور سوا اسکے اور بھی باتیں اسکے مثل لکھی ہیں۔ ص ۳۲ میں لکھا ہے کہ آنحضرت کی دعائے حضرت علی رضی اللہ عنہ کے لئے آفتاب نے رجعت کی۔ ص ۳۳ میں مناجات میں درجیلہ بحق ہی کیا ہے +

ان دعاوی پر بحث

ص ۱ اور ص ۲ کے دعوے پر یہ بحث ہے کہ رسول کو مظہر نور خدایا مظہر ذات الہی کہنا نہیں درست ہے اسکا ابطالان ہماری تقاریر بلا سے ظاہر ہے حاجت تفصیل نہیں + ص ۳ کے دعوے پر یہ بحث ہے کہ آنحضرت کی فصاحت کی تعریف میں جو عبارت لکھی ہے اس سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ قرآن شریف آنحضرت کا کلام ہے نفوذ باللہ ص ۴ کے دعوے پر یہ بحث ہے کہ اس دعوے پر کہ امام احمد نے شب جمعہ کی فضیلت شب قدر پر اسلئے دئی ہے کہ اس شب کو نطفہ مصطفویہ قرار پایا دلیل و کار ہے۔ بالفرض اگر کہا بھی ہو تو یہ قیاس کہ اس شب استقرار میں عجائبات و غرائبات ہوئے ہیں لہذا شہید سے افضل ہوگی یہ قیاس مستلزم افضلیت کو نہیں ہے تاوقتیکہ شارح سے

نہ ثابت ہو قرآن پاک و حدیث شریف میں شب قدر کی افضلیت وار وہے شب
 استقرار لطف کی افضلیت نہیں آئی ہے اس دعویٰ کا بطلان عبارت طویلہ
 حافظ ابن القیم سے (جو اوپر مذکور ہو چکی ہے) بخوبی واضح ہے آؤ نیز
 جس شب کو لطف مصطفویہ کا قرار ہوا تھا اسی شب کی فضیلت ہوگی اسکی
 نظیر کی فضیلت کیونکر ہوگی ومن ادعی خلاف فعلیہ البرہان ۛ ص ۲۶ کے
 دعوے پر یہ بحث ہے کہ نام محمد سے اپنی مشکوٰۃ کی آسانی چاہنا نہیں درست
 ہے اس وسیلہ کے جواز پر دلیل چاہئے ۛ ص ۲۷ کے دعوے پر یہ بحث
 ہے کہ یا رسول اللہ کہنا غیر موضع حکایت اور حالت غیبت میں نہیں درست
 ہے اگر کوئی آپ کو حاضر و ناظر جانکر اس کلمہ کو کہے تو یہ کفر ہے اگر نہ سیت نہیں
 ہے تو بدعت ہوگا کیونکہ صحابہ کرام وغیرہ سے اس طرح پر کہنا نہیں ثابت ہے اور
 نیز سمین ایہام تشکیک موجود ہے پس اسوجہ سے بھی کہنا نادرست ہوا
 ہاں آپ کے روضہ مبارک پر جا کر یا رسول اللہ یا محمد کہنا درست ہے۔
 اس طرح محل حکایت میں۔ باقی التحیات میں جو خطاب ایہا النبی موجود ہے پس
 چونکہ یکم شب معراج میں خطاب کے ساتھ تھا اسوجہ سے تفسیر نہیں دیا گیا آخر
 اصل پر رکھا گیا۔ شیخ عبدالحق محدث دہلوی رسالہ تحصیل البرکات فی بیان معنی التحیات
 میں فرماتے ہیں اگر گویند کہ خطاب حاضرست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین مقام حاضر
 نیست پس توجیہ میں خطاب چہ باشد جواب الیٰں است کہ چون وروا میں کلمہ اصل و شب
 معراج بصیغہ خطاب بود و دیگر تغیرش ندا و ندویر سمان اصل گذاشتہ کما فی التفسیریم انتہی
 اسطرح اور علما و ن نے بھی مثل قاضی ثنار الدیپانی پتی وغیرہ کے یا رسول اللہ

یا محمد کہنے سے منع کیا ہے مولف ص ۶۰ غالباً حنفی ہو گا اسکا جواز کتب فقہ سے بیان فرمایا جائے
 بدینہ جانیکی مراد آنحضرت سے چاہنا شرک ظاہر و کفر باہر ہے تو یہ فرمایا کہ یا رسول اللہ ص ۲۲۱ کے
 دو عو پر بحث ہے کہ یہ مسئلہ روشمس طویۃ الذیل ہے اگر اس کے بار میں افعال نظر کرتے جاوے تو رسالہ
 بہت بڑھ جاوے گا اگر اسکو ہم لاصل نہیں کی تو صحیح بھی نہیں کہہ سکتے امام احمد وغیرہ اسکو اصل
 کہہ رہے ہیں ص ۲۲۱ کے دو عو پر بحث ہے کہ وہ یقیناً ہی بحق رسول نہیں درست ہے اس لئے
 کہ اللہ پر کیا حق حقیقی نہیں ہے مجمع الانہر میں ہے (و) بکیرہ (قوله اسئلک
 بحق انبیاءک و رسولک) او بحق البیت او بحق المشعر الحرام اذ لا حق لاحد علی اللہ
 تعالیٰ و انما یختص بہ رحمۃ من یشاء من غیر وجوب علیہ و مختار میں ہے
 و کیرہ قوله بحق رسولک و انبیاءک و اولیاءک و بحق البیت لانه لا حق
 للخلق علی الخالق۔ عالمگیری میں ہے بکیرہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان و کذا
 بحق انبیاءک و اولیاءک و بحق رسولک او بحق البیت او المشعر الحرام لانه لا حق
 للخلق علی اللہ تعالیٰ کذا فی التسمیہ او مختار الفتاویٰ میں ہے بکیرہ ان یقول
 اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد لانه لا حق لاحد علی اللہ تعالیٰ او فتاویٰ شرحہ
 میں ہے و بکیرہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان او بحق رسولک و انبیاءک انتھی۔
 ہکذا فی غیرہا من کتب الفقہ۔ مولف رسالہ غالباً حنفی صاحب ہو گئے پس ان
 عبارات کو تسلیم کریں یا اسکا رد تحریر فرماوین۔ ہاں یوں دعا کرنا کہ اے اللہ تو یہ
 فلان نبی و فلان ولی میری حاجت کو پوری کر تو درست ہے۔ ہذا احتیاج
 اس رد میں جواب یعنی اللہ الملک العالی العزیز العادل علی نبیہ تعالیٰ العظیم
 و الہ البیتہ الکریمہ

رسالہ در عمل بالجہد

بسم الله الرحمن الرحيم

آن بادی مطلق شد و از حمد است که نور آیات فرمایش ظلمت کده نفس را روشن
 شده و درود نامعدود بر سید المرسلین و خاتم النبیین که کلمات طیباتش شفا
 امراض قلبی عوارض روحانی گشته و بر آل و اصحابش که پائی نمت در میان
 اتباعش نهاده از کلمات ضلالت نجات و از دل مردگی حیات میهند اما بعد
 چون کثرت سوال بایران در اتباع احادیث و فقه بر این فقیر وارد میگشت بد
 گفتم که مختصر یکبار تخیر نمایم و پیش مراد عرض دارم که رفع تکلیف باریار پیش و سوال
 یادگار باشد سه فصل درین مختصر نوشته فصل اول در احسان تقابست قال
 الله سبحانه تعالی فلو لا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقھوا فی
 الدین معنی از هر فرقه یک طائفه را باید که غور و تامل کنند در دین این آیت
 نص است در امر تقابست و همچنین بسیار از آیات و احادیث درین باب وارد
 گشته و تقابست در دین عبارت است از استخراج احکامی موافق رضا
 پروردگار که در قرآن و حدیث مصرح واقع نشده مثل غلامی که از حضور با

آقای خود و استماع احکام و انجام کار در مدتی مرضی و آن طبیعت شناس
 گشته و پایه اش بجائی رسیده که اگر مولایش از پیش خود جدا میکند و غیرت آن
 کار چنانچه وارو میشود که حکم آن از زبان آقای خودشند و هر آینه طبیعت
 شناسی سرانجام آن کار موافق رضا می تواند کرد و این چیز است خلیل
 الفت در از ضروریات دین و آن مرضی و آن بجنود خداوند کار قدر و وقار و
 عزت و اعتبار دارد و از نقابت است فهمیدن مدارج او امر و نوازش
 فرزند و جبهه و سنن و نوازش و تحب و صباح و سلام و مکرده و غیر ذلک
 نمیدر یافت مدارج همتا قوی است که سر رشته تابعداری حق حل
 و علی بالکل از دست بعضی شخاص گسسته شود که تمام او امر و نوازش دست
 بخت در از کردن کار شخص نیست لابد ضرورت از غیر ضروری تمیز و او بقدر
 تحمل نفس ضروریات را اختیار خواهد نمود و از نقابت فی الدین عسده
 و استرجع حقائق و اسرار شرایع اما این طائفه را فقه نامی ناسند بلکه علم
 حقایق و اسرار را باعث علوشانش فرج جدا گانه متراوده اند و از نقابت
 است تامل و محاورت کلمات مثل حقیقت و مجاز یا تشدید و تعلیل و ترغیب و تمییز
 طور اکثر امور اند که این مقام تنگ کنجایش آن نمیدارد و اما از نقابت
 فی الدین مذکور نیست میشوند در امام ابی حنیفه و امام شافعی و سبیل و کمال
 و اکثر اتباع شان لشکر و مدد مساعیهم در اوائل زمانه که هنوز تدوین احادیث
 نشده بود این بزرگان دین از جایجا تحقیقات حدیث کرده سائل استخراج می نمودند
 و در جمع احادیث و اسانید آن کوششها بلیغ می نمودند باین وسیله و جهت
 بر مرتب و اخیر بجنود مولای خود پیدا نمودند لا بد بخت ایشان در خاطر عقیدت ماثر
 خود باید داشت و پیروان ایشان را از متحولان بارگاه الهی باید شمرد و

و مردمان چسبند برآمده اند دل مرده از ظاهری به پستی نبرده اوقات عزیزه خود را
در تحصیل دنیا بربوده داده و با همت و پایداری مال و نهاده بطور ذر در آن نظر برکنند و نه تنها
و نه استغنامی اند از نده و گورانه دست بر شانه صحرای قتل و دیوانه میگردانند و دیدن
قرآن و حدیث و مال در آن با کل موقوف نموده و سرگشتگی که در کتاب نوشته می
خواه موافق قتل و حدیث را مطلقاً نمی پسند و بعضی اگر می بینند پستی آن مال نمیکنند
و بعد اگر مال میکنند فکر و تصالح و جبار و بزرگ و ترک دنیا مثل آن میکنند اما اشتباه احکام را
منسوخ و نهاده و برگزیده قصه مال در آن نمی نمایند و اگر احسانا حکم و قرآن و حدیث
خلاف کتب متقدمه خود می یابند بعضی متدین و شیخ را مایل کرده موافق از کتب می نمایند
و نمی فهمند که مقصود اصلی اتباع متدین و شیخ است و بعضی حیثیتی و کبر بر نیز از آن
انتیاز میکنند از حال چنین فقهای منجر بسادق خبر داده و رت حاصل فقه غیبه
معاذ الله عن کل ذلک عیاذ اکثرین پس سند و رت افتاده و فضل دوم
اگر که نسیم از آن که در کدام مقام تقلید اختیار باید کرد و کجا انکار باید نمود و فضل
دوم باید دانست که نشان اگر عامی باشد و بسبب مشاغل دیگر از نوشتن و خواندن دور ماند
و افتخار و دریافت از علما نماید بر آن مناسب این است که از علما محققین و دیدار که در
دیانت و خوف خدا و دانست قرآن و حدیث مشهور شده باشند سوال نماید
با این طور که ما را درین مسند طریقه محمدی تسلیم نمایند و اگر مرد طالب علم است و شوق تحصیل
علوم در دل دارد و مناسب این است که اول قرآن و حدیث بخواند بعد از آن کتب
دیگر نظر بکند که در آن آینه از ظاهر شود که رایی کدام بزرگوار در کدام جا ثواب یافته و
کجا روی خطا دیده پس هر سندی که مصرح بقرآن و حدیث یابد در آن تقلید بکند
مجتهد نه کند که در مصرحات اجتهاد و مجتهد را دخلی نیست و خیر است از سردر گشتن
که حضرت معاذ رضی الله عنه را می فرمود که چه خواهی کرد در آنوقت که کار با غیبت

ص باشد خواهی یافت کلماتی که از آن میشود متدین از آن قرآن و حدیث را

من بر تو حاضر خواهند شد عرض کرد که کتاب الله معاونه خواهم کرد و فرمود که
 اگر دوران یافت نشود چه تدبیر است گفت که سنت رسول الله را تفحص خواهم نمود
 فرمود که اگر دوران بهم نیایی عرض نمود که رانی خود را داخل داده و جهتا و خواهم کرد
 حضرت دل شاد گشته تحسین و آفرین فرمود معلوم شد که تا وقتی که حکم و قرآن
 و حدیث مصرح و ظاهرا برافته شود اجتهاد را داخل نباید داد و خلاف آن اگر در
 کتب مجتهدین بر آید از آن چشم پوشی نموده دست آویز با قرآن و حدیث ضرور
 است و گرنه نسخ قرآن و حدیث از قول مجتهدین لازم خواهد آمد ابی حنیفه رحمه الله
 که سرقافله راه روان طریقه اجتهاد بود از آن دو قول مروستند که خانه دین را
 حکم دو ستون عظمی و انداول آنکه اگر قول مرا مخالف حدیث بیایند بدیوارینند
 صاف معلوم شد که در مخالفت حدیث اقوال مجتهدین شنیدن را خروج از دار تقلید
 آن امام میبود آن است برگز متکلب این کار حنفی نیست دوم آنکه جایز نیست که
 کسی را عمل نمودن بقول من تا آنکه نداند که این سخن از کجا گفته ایم معلوم میشود که بر
 قول آن امام بی مهابا تمسک نمودن و فکر در دلائل و وجوه قیاس نه نمودن
 برگز مرضی آن امام نیست و آن امام در دنیا از فرمودن همین دو قول برادر
 قیامت از ما خذوا الهی نجات خواهند یافت اِنْ كُنْتُمْ قُلْتُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ
 تَقْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ
 الْغُيُوبِ و متقلدان بمعنی گرفتار خواهند ماند نمی بینی که شاگردان ائمه
 رحمه الله تعالی را چون از قول اساتذه اطمینان قلب حاصل نگشته درین
 خود از آن مقام برداشته رفتند امام محمد را این قدر خلاف از امام عظم است
 که آن را اگر مذہب علیحدہ گویند بجاست و متاخرین چه قدر اقوال متعدد بین
 را ساقط نموده اند غرض اینست که در ساقط نمودن قول که مخالف حدیث

و قرآن باشد باکی نکنند و علماء بسیار با معنی تصریح و تاکید نموده اند جائز
 تنگ کنجایش بیان همه ندارد و علاوه ازین احادیث مستند مستند و اقوال
 مجتهدین غیر مستند یعنی تحقیق حال روایات و ثقات و علماء نشان از شرط
 ذکر است و اقوال مجتهدین که مذکور میکنند مستند آن ذکر نمیکند که از ائمه که استند
 و از آن کدام روایت می کنند و احوال را و بیان حدیث تا که سند قول موافق شرط
 مذکور گردد و آن قول چه استبار دارد چه داند کسی که این قول امام است یا کسی
 دیگر بسته چنان که بعضی مآدان نقل کاهی و سوا اس محض افتراء منسوب
 بامام اعظم می کنند بجهان اینکه مردمان او شان را کمال متقی معلوم کند بعضی بزرگان
 حال این چنین مقلدان را بیان میکنند میت تقلید دوست تعلیه معنی نام
 کنند نام جوان مردمان را و اگر سند از امور ضروریست پس در سند احادیث
 چرا تکلیف فائده برداشتند دیگر اینکه علماء جمله متفق اند که مجتهد گاهی را خطا
 میکنند و گاهی بر صواب می باشد پس ظاهرا گرشت که در مقابل احادیث که مستند و
 کلام معصوم است قولی که غیر مستند باشد و احتمال خطا دارد مجموع خواهد شد و چه
 عدم اتفاق در بعضی احادیث و اقوال مجتهدین این است بگویند بپوش باید شنید
 مجمل درین مقام تنگ بیان میکنم که بعد از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم
 احادیث در امان و بر زبان ثقات بودند مردمان بخوف فراموشی و وضع و محروم
 مصنفی بجمع آن در کتب شد و چنانچه میراث از ائمه مجتهدین حسب توفیق احادیث
 سند و از روایات ثقة مستند نموده و کتب مستند خود جمع کرده آخر الامر
 بزمانی که صحاح و غیره بدون گشت جمعیت علوم نبویه که منتشر در افاق بود ظاهر گشته
 و تحریج احادیث موقوف شد و جمله احادیث استخراج شد و گشته مقتضای
 الفضل لعین تا آخر بدست محدثین متاخرین درآمدند چه درین باب

ثواب سعی در سنج و جمع بر استعد من اکثر است اما فضیلت زیادتی علم حاجت
 بر آن محمد بن شاخین حاصل آمد مانند کسی که وارث گشت ترک پدر و مادر و خواهر
 و جد خود را پس السببه وارث و غنا و کثرت اموال زیاده خواهد شد امواتان علی
 اگر چه آن اموال جمله از کسب کرده همان موثران است پس اکثر احادیث
 با شرط است پس بموجب مقتضیات وقت با کثر مجتهدین نرسیدند و در این مقام
 اسپهت و میدان اجتهاد و تبت و فی الله و انیدند و بمقتضا بشری برین
 خطا نرو و آند و با حدیث مخالفت افتادند بعد از جمعیت احادیث همان
 اختلاف است که ظاهر میشود پس در کراشتن آن قول چه باک ماند بعضی فقیه
 که در خلافت حنفی مشهور شدن نیز از ضروریات دین است پس اگر فقیه
 قول ابی حنیفه رحمه الله نمودیم حقیقت نخواهد ماند تفصل احوالش باینجه
 که آنچه بابی حنیفه روح منسوب و طور دارد یکی اقوال اند مروی از ابی حنیفه
 که آن را در کتب فقه عن ابی حنیفه روح بنویسند و دیگر سائل مستنبط که علمای
 دیگر از اقوال ابی حنیفه روح استنباط نموده مشرب به مذہب ابی حنیفه روح می کنند
 و آن را در کتب فقه می نویسند عند ابی حنیفه روح و این اجتهاد است اول آن
 اقوال خود است در آن و حدیث مستنبط بودند بار دیگر از آن اقوال سائل دیگر
 مستنبط شدند و این سائل احتمال و خطا دارند که در هر استخراج احتمال یک
 خطا است و از همین سباب تلامذه و دیگر علما در بعض مقام از مذہب ابی حنیفه
 مختلف شدند و این متلدان هم در آن مقام جانب علمای دیگر اختیار
 کرده اند و تقلید امام را اگر اشتد پس در بعض جا بعضی میشوند و بعض جا
 ابو یوسف و محمد بن و جاک و دیگر فرس و جاک ابو اللیثی پس حقیقت ایشان که
 باقی ماند و اگر گویند انها تلامذه ابی حنیفه روح بودند دیگری خواهد گفت

که بعضی موخان امام شافعی را نیز نسبت تمیز با نجاب کرده اند و اگر فرض کردیم مسلم
بودند و کس بوج دند ابو یوسف و محمد دیگر مسلم این نسبت داشتند و علاوه بر این اگر شخصی
از من مخالف باشد کوا از ابا عام موافق آنرا سوا مخالف دیگر نخواهم گفت پس کسی که
تابع مخالف باشد در آن سئله حنفی مانده بلکه منسوب به من مخالف گشته پس این گفتگو که
بر همین است که تا پی بر شود که متحقق را مقصود اتباع حق می بودند انساب مردمان
و اینجا سخنی دیگر که برواقفان کتب فقه پوشیده نیست که از امام اعظم رحم رح کتبی منقول
نیت که بران بنامی - مذنب شان نموده آید اما اتوال چند و در کتب شعاعه مثل
کنز و هدایه و عالم گیری و قاضیان و غیر ذلک که سأل خارج از شمار یافته میشوند همه از امام
اعظم رحمه الله منقول نیست بلکه سأل بنده بان امام منسوب اند و اکثری بصاحبین و بسیار
بعلمای متقدمین دیگر و بی شماری متاخرین مثل صاحب هدایه و فتاوی و ذخیره که
ایشان از فرست خود در آن مسائل مجوز لای مجوز می نویسد و بر ظاهرت که عقاید
دیانت و فراست از وجدان قلب و ملاحظه سائل و تواتر استماع تقوی که در
دل خود از طرف امام اعظم رحم بجهت رسانیده ایم آن عقاید بخدمت هر مسلمانی که
خود را حنفی قرار داده اند نداریم پس اگر شخصی سئله را ازین کتب مشهوره پس
مخالفت قرآن و حدیث یا استنباط ناپسند ساقط از نظر نموده و حقیقت آن
نقصانی نیست آید قسم دیگر که در سائل قیاسی چه خواهی کرد باید دانست که
بعض مردمان را بعد از مزاولت در قرآن و حدیث بسبب شدت نورایان و سلاطین
قطعات حق در سائل قیاسی بیند اکثر منکشف می شود و بعضی که هرگز شک
و گمان را در آن دخل و باقی نمی ماند و بعضی مردم را بعد از فهم دلائل در بعض مسائل
این چنین انکشاف حق پیدا می کرد پس در هر سئله که خود را این چنین انکشاف
رو نماید تقلب کسی روان دارد چرا که از انسان پیش به عقل خود خواهد شد و بر

بر عقل و گویان و دانسته در مخالفت حق السبته ماخوذ خواهد شد چنانکه قول ثانی -
 امام عظمی رحمه الله علیه بر همین سنی دلالت دارد اگر خود باین مرتبه نرسیده است
 ضرورتی که تقلید یکی از مجتهدین که گمان خود دیندار دانسته باشد نماید چرا که تا
 انسان بی پایه تحقیق نرسیده است از تقلید شش ناگزیر است و چون راه تحقیق گشای
 شد از تقلید سنازل راگزیزد که گوی خیار است در دست اندازی به کس و
 ناکس و بنیائمی تواند که چشم را ند کرده گرفتار بهر در و دیوار شود ظاهر شد
 که تحصیل قرآن و حدیث بر ابر طالب حق مسند و افتاد لیکن درین جزو زمان
 مردمان گران پیدا نمی گویند که علم قرآن و حدیث به شکل است مردمان پیشین
 بیاقت آن میشتند لهذا صریح و افتاد که فصل ثالث را مشتمل بر بیان -
 تسهیل راه تحصیل نهیم تا حوصله مومنین در تحصیل این نعمت عظمی در نزاید آید
 فصل سوم در تسهیل علم قرآن و حدیث باید دانست که قرآن شریف بر آن
 حضرت مکتبی است علیه وسلم و اصحابه نازل شده است و آن همه امتی بودند و مطلب
 بنحوی ببالذات همان امتی هستند و باقیان تابعی و تبیلی و تمثیلات و مجاورت
 همه موافق عرف و عادت ایشان عرب دارد و تفسیری همراه قرآن نازل نشده اگر هم
 ایشان و ما خواندگان در ادراک معنی قرآن کفایت نمیکرد صحت چگونه آن را می فهمید
 و بجا آوری احکام می نمودند و بجا بجا رب العالمین میفرماید در سوره قمر لقَدْ
 لَیْسَ تَزَالُ الْقُرْآنَ لِلَّذِیْ کَرِهَ فَعَلَ مِنْ مَّذْکُورِ قُرْآنِ شَرِیفِ را شکل نز کفتم سنازل است
 شدن است و خدا بر قراء سابق رحمت کند که قرآن را معرب کرده حاجت تسهیل
 صرف و خود را ن ساقط گردانیدند و تحقیق الف و لام مثل آن که در قرآن شریف
 مردمان بیان میکنند منشائی آن این است که بعضی کسان را از خواندن قرآن مقصود
 بجا آوری احکام میباشد پس نظر ایشان باین تدقیقات بی فائده نمیرود و مقصود

بعضی کسان از دیدن قرآن انسلاک خویش است در زمره علما مدقق لا بد طبیعت آنها
 بسوی این روشکافیها مائل می شود و قصد این کلام از اشغال دنیا توان فهمید که هرگاه
 از پیش حکمان دنیا پروانه می آید آن پروانه با وجودیکه بر لفظ او احتمال هزاران
 روشکافی دارد و قصد تادیق علمی در فقره اش می توان کرد کسی از رعایا خوانده باشد
 یا ناخوانده سوگ دریافت احکام بطرف دیگر نظر نمیگرداند چرا که مقصود از ملاحظه اش
 سرانجام کاری در دین خودستقر دارد بخلاف شعر و غزل که مقصود از آن بجا آوردن
 کاری نیست لاجرم صاحب ذکا در ذوالیق عبارتش فکر میکنند و بیک کلمه صد ها معنی پیدا
 می نماید و علم حدیث و دین و ادبی که علم المتن یعنی غرض دینی از الفاظ حدیث فهمیدن
 و دیگر رافن اسانید می ناسند یعنی رتبه احادیث را شناختن و مدارج قوت و ضعف
 را دریافتن علم المتن موقوف بر ایمان است سر قدر که ایمان قوی تر خواهد بود و عزت
 احکام و لطافت کلام را از قرآن و حدیث زیاده تر دریافت خواهد کرد و
 ضعیف الايمان نیز اگر تقصیر پیدا کند و نظر بر آن کتب متبرکه خواهد داشت
 از ادراک او امر و نواهی برگزیده دوم نخواهد ماند که احادیث رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم سخنان روزمره عرب بودند سهل و فصیح و قریب الفهم
 بدویان را بدعا میرسانند و ترجمه قرآن و احادیث در اکثر زبان موجود
 است که عجمی را مطلق تر و در لغات بهم نمیرسد حالا تا مل باید نمود در احوال کتب
 دیگر مثل کافی و شافیه و مطول و کفایه و بدایه و قاموس و کشف که چه قدر عبارت
 متین و اشارات دقیق دارد که در فهم یک کتاب کما معنی عسر یک آدم
 که صرف میشود چنانکه بر علماء پوشیده نیست و بر وز قیامت سوال از این
 قرآن و حدیث خواهد شد نه از کتب دیگر نه باید فهمید که دیدن کتب دیگر منفع
 است یا خالی از منافع اما ضروری را از غیر ضروری جدا کرده و اعلی را

از ادنی تمیز داده سر چه ضرر و اعلی باشد اولاً اختیار کنند بعد از آن اگر فرصت
وقت باید بجهت کتب که طبیعتش مائل باشد بسیار مشغول شود و عمل قلیل آمد و علمت کثیر
آنچه ضروری است همان پیش گیر و فن آسانید عبارت است از دریافتن حال روایت
هر حدیث کما یسبغنی و کثرت و قلت ایشان چرا که قوت ضعف احادیث موقوف
است بر کثرت و قلت و ضعف و قوت روایات و سند عبارت است از شنیدن
حدیث از استاد می ثقة که سلسله سند خود تا رسول الله صلی الله علیه و سلم
مستحکم داشته باشد و بر ظاهر است که این طور سند در اوایل زمانه که قریب
از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بود آسان بود از زمانه حال که بعید تر
است از زمانه هدایت نشانه و چون علمائی متقدمین مثل جامع صحاح و غیره که خود
ثقات ایشان ثبات است هر حدیث را بسلسله روایات در کتب خود مدون کردند
و از آن کتب مدون نقل متواتر برداشتند که حالا در آن کتب تحریف مشکک است و احوال
روایات در کتب فن اسماء الرجال جمع نمودند بعد از تدوین این چنین کتب مضبوط
احتیاج سند ساقط گشته من مجرب المجرب حلت به الندامة
پس هر کس که صحیح بخاری را مثلاً بیند گوید از محمد اسمعیل سند می کند و او سلسله
سند خود تا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در کتاب خود ذکر کرده است پس کسی
که حدیث را در صحیح بخاری یافت گوید از زبان رسول الله صلی الله علیه و سلم
شنید چنانکه صاحب کتوة نیز در خطبه اش چنین خبر میدهد که ما احادیث
خود و قتی که در صحاح نشان داده ایم گوید از رسول الله صلی الله علیه و سلم
سند نموده ایم چرا که جامع آنها ما را استغنی کرده اند از سند نمودن
و دیگر بسیار از محدثین تفصیل این معنی کرده اند که سند درین زمانه بیش از
رسم نموده و خدا غریق رحمت کند محدثین متقدمین را که موضوع را از انما یومع

ممت از کرده و قوی را از ضعیف جدا نموده علی حسب مدارج در کتب
خود مدون کردند و بر این مطلبی باب و فصل علیحدہ علیحدہ مقرر نمودند
و از ملاحظہ معلوم می شود که در احادیث سائل خبریاتی سبز
لی شمار اند حال آن حدیث در تہلیل مثل کتب فقہ شدہ سبز
که پیش آید در باب آن ملاحظہ کنند مرضی رسول مقبول طایر خواست
بلکہ از فقہ سب اسم آسان تر است چرا کہ کتب فقہ لی شمار اند و
عالم ان مصنف آن نزار یک امر اگر در کتابی جایز بایستہ شود
ظن غالب است کہ کتابی دیگر ناجایز نوشته باشند پس گفتہ
کہ ام کس عمل نموده آید و این متدرک کتب از کجا جمع شود و عسر
و فراغت از کجا دست دید تا انان با حکام مطلع شود و احادیث
کہ این متدرجہ دی شمار بساعت و کتاب درآمده اند -
موضوع هستند و آنچه محدثین در کتب سند خود جمع نموده اند معدود
اند و جمله احادیث غیر موضوع را شمار کرده از عدد آن در کتب
خود محدثین خبر داده اند چنانکہ بر واقفان علم حدیث پوشیده
نیست و در کتب احادیث ناسخ و منسوخ اکثر در یک باب بیان میکنند
کہ طالبان را تشویش و غل سجدنی ترک نباید کرد بگمان اینکہ شاید
منسوخ باشد کہ این احتمال و جمبلہ احادیث موجود است چرا کہ تمام
سخنان زندگی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جمع نشده بلکہ
بسیار فوت گشت پس عمل بہر حدیث احدی را از مجتہدین
نیز سزاوار نباشد - حقیقت این مقام آن است کہ تا زمانی کہ کتب
ناسخ بہ شخصی نرسیدہ منسوخ بحق او منسوخ نیست اگر چہ دفع

نسخ شده باشد و وقتیکه حدیث ناسخ دریافت شود عمل
 به منسوخ برگزیده و رواج نمود استعمال حتم و بآورد حق قوم به
 منسوخ نباشد تا وقتیکه حکم ناسخش بدیانتشان نرسیده باشد
 پس تتبع سنت را باید که اگر بنزدیک حدیث و ردت السمر
 با و نرسیده باشد همچون حدیث را غنیمت باید شمرد با احتمال دور دراز
 از دست نگرارد **وَلَوْ بَایَعَتْکُمْ لَقُوتُوا عَنّی** برسانید از ما اگر چه
 یک حدیث باشد این حدیث همین معنی دارد و از تتبع کتب معلوم
 معلوم میشود که علمای سابق بحدیث منسوخ نیز عمل نموده اند بسبب
 این که ناسخ با و شان نرسیده و احادیث متعارضه نیز اکثر همین
 طور یکی نوشته می شوند تا در اندک تامل تعارض از طایفه هر دو داشته شود
 و پیداست که دو کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حقیقت متعارض
 نخواهد شد مگر بظن کم فهمان بطایفه متعارض معلوم میشود و حقیقت
 معنی هر حدیث محل آن حدامی باشد سخنی باقی است و اقسام حد
 که عسکرا اصول حدیث اقسام آن بسیار می گویند مثل صحیح حسن
 و حسن و غریب و متوقف و مرسل و مقطوع و غیره پس این است در
 ادراج جمله بدین هر کس ضبط نمی تواند شد که عمل بالحدیث نماید باینکه
 تعداد اقسام بحسب تعدد حقیقات است هر قدر که قسم و حقیقت زیاده تر
 خواهند کرد که در اقسام زیاده خواهد برآید و هر قدر که قسم کم خواهند نمود
 اقسام کم خواهد برآید مثلاً تمام انسان دو قسم هم تواند شد سیاه و غیر سیاه
 و نیز قسم هم تواند بود سیاه و سفید و گندم گون و دراز گردن
 و کوتاه گردن و مثل آن اما در تزیید اقسام در احادیث بر اعلان

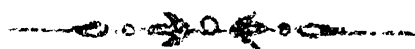
ترد بسیار واقع می شود و علمای اصول فقه در تمام حدیث طور خوب
 مختصر اختیار کرده اند عالمان حدیث نیز اگر طور و سبیل مختصر مش نظر
 خود دارند نفع بسیار خواهد شد و طور مختصر این است که جمله احادیث غیر موضوع
 و قسم اند قوی و ضعیف ضعیف آنکه سلسله روایات آن کم نشود و لیکن حال
 آن روایات محفوظ نباشد از ثقافت و غیر آن و قوی آنکه روایات آن کم
 نشوند و ثقافت آنها ثابت باشد و قوی را و قسم توان کرد اگر حدیث
 یا مضمون آن را از آن حضرت است که مردمان ناقل اند ستواتر است و اگر نه
 غیر متواتر در کتب دیگر علما عدد روایات ستواتر بیان نمیکنند بسبب این که حد
 بر آتواتر بسبب اختلاف حال روایات مسین نیست قوتیکه فایده یقین
 کلی بنمیشد همان وقت متواتر گشت اما پوشیده نیست که قوتیکه روایات ثقه و
 عدل و سلیم التماس باشند سه روایات از آنها فایده قطع می بخشد لهذا درین مقام
 سه روایات محدود کرده شد حدیث متواتر نص قطعی است غیر متواتر ^{العیون} منطوق
 غالب و ضعیف محتمل الصدق و الکذب حکم ضعیف آن است که در اخبار قیامت
 و برزخ و نار و جنت و تهدید و ترغیب و مثل آن قبول نموده خواهد شد و در
 او امر و نواهی نیز سوا حدود و قصاص دیگر امور عظیمه شرطیکه محض
 از قوی نشود عمل نموده خواهد شد و اگر نه ترک باید کرد و اگر بمضمون واحد سه
 حدیث ضعیف یافت شود حکم یک حدیث قوی پیدا خواهد نمود و از
 متواتر غیر متواتر را نسخ جایز است و آنچه از قوی غیر متواتر ثابت شود عمل
 بدان واجب است و سکر کن کافرنه اینست در اقسام و احکام آن و این
 بر هر عامل بقدر ضرورت است و کفایت میکند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ فَهَذِهِ أَرْبَعُونَ حَدِيثًا مُسْنَدًا
 بِالسَّنَدِ الصَّحِيحِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَبَانِيهَا بَيِّنَةٌ وَصَعَابُهَا -
 كَثِيرَةٌ لِيَدْرُسَهَا رَاغِبٌ خَيْرٌ رَجَاءً أَنْ يَدْخُلَ فِي مَرْثَةِ الْعُلَمَاءِ لِقَوْلِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّشَاءُ مَنْ خَفِظَ عَلَى أَمْنِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِي أَمْرٍ وَبَيْنَهَا
 بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى هَاتِهِمَا وَكُنْتُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَافِعًا وَشَهِيدًا قَالَ
 الْفَقِيرُ وَلِيُّ اللَّهِ عَفَى عَنْهُ شَافِعُنِي أَبُو الطَّاهِرِ الْمَدَنِيُّ عَنْ أَبِيهِ الشَّيْخِ
 إِبْرَاهِيمَ الْكَزْدِيِّ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الْقَادِرِ عَنْ
 حَدِّ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْمُحَبِّ عَنْ عَمِّهِ أَبِيهِ إِلَى الْيَمِينِ عَنْ أَبِيهِ
 شَيْخَاهُ أَحْمَدُ بْنُ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ السَّيِّدِ أَبِي
 مُحَمَّدٍ عَنْ وَالِدِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ وَالِدِهِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ وَالِدِهِ مُحَمَّدٍ
 عَنْ وَالِدِهِ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ وَالِدِهِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ وَالِدِهِ
 الْحُسَيْنِ عَنْ وَالِدِهِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ
 عَنْ أَبِيهِ إِمَامِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ الْخَيْرُ كَالْمَعَايِ
 وَبِهِ الْحَرْبُ خَذَعَتْ وَبِهِ الْمُسْلِمُ صِرَاةُ الْمُسْلِمِ وَبِهِ الْمُسْتَشَارُ مَوْنُ
 وَبِهِ الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كِفَايَةُ وَبِهِ اسْتَعِينُوا عَلَى الْحَوَائِجِ بِاللِّتِمَانِ وَبِهِ
 اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ شِقَاقَ تَمْرَةٍ وَبِهِ الدُّنْيَا سَجْنٌ لِلْمُؤْمِنِ وَجَنَّةٌ لِلْكَافِرِ
 وَبِهِ الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلَّهُ وَبِهِ عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ كَخِذَالِ الْكَفِّ وَبِهِ لَيْسَ مَنَّا
 مَنْ غَشَّيْنَا وَبِهِ مَا قُلْنَا وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كُنَّا وَالْهَى وَبِهِ الرَّاجِعُ فِي مَنِّهِ
 كَالرَّاجِعِ فِي قَبِيلِهِ وَبِهِ الْبَلَاءُ مَوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ وَبِهِ النَّاسُ -
 كَأَسَنَّا الْمَشْطَرِ وَبِهِ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ وَبِهِ السَّعِيدُ مَنْ عَطَا

بغيره وبه ان من الشعر محكمه وان من البيان لسحرا وبه عفو المو
ابقاء للملك وبه المرع منع من احب وبه ما هلك امم
عرف قدره وبه الولد للفراش وللعاهر الحجر وبه الكيد
العليا خير من البد السفل وبه لا يشكر الله من لا يشكر
الناس وبه حثك النسيء يعنى ولصم وبه حبك القلوب
على حب من احسن اليها ولعين من اساء اليها وبه
النائب عن الذنب لمن لا ذنب له الشاهد يرى ما لا يراه
الغائب وبه اذ جاءكم كبره يوم ولا كرمه وبه الجن
الفاجرة تدرع النار بدافع وبه من قتل دون ماله فهو
شهيد وبه الاعمال بالنية وبه سيد القوم خادهم
وبه خير الامور وسطها وبه اللهم بارك في امتي في بكرة
يوم الخميس وبه كاد الفقر ان يكون لفرا وبه السفر مقطعة
من العدا وبه المحاليس بالامانة وبه خير الزاد التقوى
وصل الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه
اجمعين -

مِلَاجُ خَدَاتِ الْبَيْنِ

بَيْنَانِ مَا لِلزَّوْجَيْنِ



طَبَعُ فِي مَطْبَعِ سَعِيدِ الطَّلَعِ بَنَاسِ

مَسْأَلَةُ الزَّوْجَيْنِ

الْقَدَمِ

كُتِبَ فَرَا حَسِينِ بَنَاسِ



الحمد لله الذي جعل التزويج أعز للنصر وأخصم للفرس ومكان به النفس عن الفرج و
 الفرج والصلوة والسلام على آتمة أنبياء محمد الذي كان مرجع الإسلام دخلوا وأخرج
 على علم وصحبه خير من مركب في سبيل الله السج ما طاب الأثر وكان الفرج أما بعد
 مخفي نرسے کہ مسائل تزویج و حقوق زوجیت میں اگرچہ کئی رسالے اردو زبان کے دیکھے
 سنے مگر کوئی رسالہ کافی دافی شافی نظر نہیں آیا اس لئے اس رسالے میں جو کچھ لکھا جاتا
 اوسکے دیکھنے پڑھنے سے یہ بات معلوم ہو جاوے گی کہ دین اسلام میں جو احکام اس کام
 سے تعلق رکھتے ہیں ان میں زیادہ تصور و تصور کسی طرف سے ہوتا ہے میان کی طرف
 سے یا بی بی کی جانب سے پھر انجام اس فتنہ و فساد کا اسکے لئے اچھا ہر کسکے لئے برا ہے

ہمارے بلسل شیعہ اتوں سے ہنس نہیں کر | اب جگر تھام کے بیٹھو میری نوبت آئی
 یہ نہ کا عجیب چیز ہے ایک طرف تو اسکی عبادت و دین سے ملی ہوئی ہے دوسری طرف
 اسکی معاملہ دنیا سے لگی ہوئی ہے جب دونوں طرفوں کا ساری مرد و عورت خیال

۲
 فوج اسکون
 شیعہ کے لئے
 اشتیاق و فتنہ
 جو کچھ و تہج و بد
 شیعہ خلاف
 دیکھ کر سچ نہیں
 اس کے آراء و
 اور فوج میں

رکھیں گے تب تو کہیں اصلاح دنیا مغفرت آخرت کی امید قائم ہوگی ورنہ اس دہندے
 کے چچو اکثر لوگوں کی دنیا و آخرت تباہ ہو جاتی ہے اور انکو معلوم ہی نہیں ہوتا کہ کیسا ہوا
 جب مہربانے ہیں تب کہیں انکی آنکھیں کھاتی ہیں مگر پھر اسوقت کیا بند و بست ہو سکتا
 ہے وقت تو نکل گیا جو ہونا تھا سو ہو گیا اب بیٹھے ہوئے افسوس کیا کرو اللہ تعالیٰ نے
 قرآن شریف میں فرمایا ہے اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ دَرَجَاتٌ وَلَهُمَا خِزْيَانٌ
 كَثِيرٌ مِّنْ أَمْوَالٍ وَلَهُمُ الْأَوْلَادُ وَلَهُمْ كَيْدٌ غَيْثٌ عَجَبٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ فَتَرَاهُمْ مُصْغَرِّينَ
 حِطًّا مَا وَفَى الْآخِرَةُ عَذَابٌ مُّشْدِدٌ یعنی جان رکھو کہ جینا دنیا کا کھیل ہے مٹنا
 بناؤ ہے بڑائی مارنا ہے آپس میں زیادتی دہندہ ہند ہے مال میں اولاد میں جیسے کہاوت
 ایک مینہ کی جو خوش لگا کسانوں کو سبزہ او سکا پھر زور پڑتا ہے تو دیکھو زرد ہو گیا
 پھر سو جاتا ہے روندن اور آخرت میں سخت مار ہے معلوم ہوا جو لوگ کھیل تماشے
 بناؤ مال اولاد کے دہندے میں کسے رہتے ہیں یہہ دنیا دار ہیں انکا انجام وہی ہو جو کہیت
 کا انجام ہے کہ پہلے تو خوب پھولا پھلا نظر آتا ہے کہیت والوں کو اچھا بہلا معلوم ہوتا ہے
 پھر روندن ہو جاتا ہے اسطرح کھیل تماشے بناؤ والوں کا یہہ انجام ہوئیو الا یہ کہ آخرت
 میں یہہ روندن ہو جاوینگے اور کو سخت عذاب ہوگا پھر اس آیت کے بعد یہہ فرمایا ہوسا لَقَدْ
 اِلٰى صُفْرَةٍ مِّنْ سَيِّئَةٍ رَّحِمْنَاكَ لَوْلَا اَنْتَ لَافْتَرٰى لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ
 وَرُسُلِهِمْ عَذَابٌ مُّشْدِدٌ یعنی دوڑو معافی کو اپنے رب کی اور بہشت کو جسکا پھیلنا ہے مثل آسمان زمین کے
 یہہ طیار کر رکھی ہے انکو لئے جو ایمان و یقین لائے ہیں اللہ و رسل پر معلوم ہوا
 جنت انکو ملے گی جو ایمان دار ہیں ایمان دار وہ ہے جس نے آخرت پر یقین کر کے یہاں کا کھیل تماشہ
 بناؤ وغیرہ چھوڑ دیا یہہ دولت و نعمت ہر شخص کو مرد ہو یا عورت نہیں ملتی ہے اسی لئے بعد
 اس آیت کے یہہ بھی منادیا ہے ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَن يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ یہہ مہربانی ہے اللہ
 کی جسکو چاہے دیوے یعنی ہر آدمی اس فضل کو حاصل نہیں کر سکتا ہی اسکو ہی حاصل کرنا

سورہ حدید رکوع
 پارہ ۲۴

سورہ حدید رکوع
 پارہ ۲۴

پارہ ۲۴ سورہ جہو
 رکوع ۱۷

جو اشد و رسول پر اور ان کے وجود پر یقین رکھتا ہے نہ وہ جو اہل بدعت و کفر
 و کفر کا شر مال و اولاد میں پہنچا رہتا ہے نہ خدا کی بے شکوہ و بے شکمائی پر مبنی
 کریں تو یہ ہر معافی ہے اس کے نہیں ہو سکتی کہ جتنا اس سے ہو سکے اور تاہم اس کے
 بنا کو چھوڑیں اگر ہم اس کو چھوڑ گئے اور امید نہ کی کہ میں کوئی شکیانہ و نفسانہ
 کا دھوکا دیتی ہے اسی امید میں رہے وہاں کہ تم تمام ہو گیا و بعد الیہم السلام
 کہ جو مومن ایستہ بن کر یعنی جس عذاب و سزا کا وہ بھی نہ تھا وہ خدا کی طرف سے آیت

مستندہ راہ سبیل میں کہ ہر ایک کو اپنی ہمت کے اندر لے گئے

۴
 سورہ زمر سورہ ۴۰
 پارہ ۲۴

ابن مسعود نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ اگر تم نے ایک نہر میں
 ہے ایسی جس کے تیردن میں سے جتنے یہ نہر گزرنا میرے درستی ہو جو میں اس کے
 اور اس کو وہ ایمان و دین کا جزا دے اپنے دل میں پاویگا اس کو طہرائی و پاکیزگی
 کیا صحیح الاسناد کہا ہے حدیث ابی امامہ میں مرفوعاً یون آیا ہے کہ جو کوئی مسلمان کسی
 عورت کے جس میں حسن و جمال کو دیکھ کر اپنی آنکھ بند کر لیتا ہے تو اللہ تعالیٰ اس کے
 لئے ایسی عبادت نکال دیتا ہے جس کی محلات وہ اپنے دل میں پاتا ہے اس کو احمد نے
 روایت کیا ہے طبرانی نے نظر اول کی قید لگائی ہے یعنی پہلی ہی سے نظر کو اس کی طرف سے
 پھیر لے اصبہالی کی روایت میں ابو ہریرہ سے یون آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا
 ہر آنکھ دن قیامت کے روٹی مگر وہ آنکھ جو عارضہ سے رکے لفظ حدیث کا اس جگہ آگے
 کہ میں نے غنیمت شہداء علیہم السلام و دوسری حدیث معاویہ بن جندب میں مرفوعاً یون آیا ہے
 کہ میں نے کثرت سے جہاد میں شرکت کی اس کو طہرائی نے روایت کیا ہے اس کے سب راوی ثقہ ہیں
 مگر ایک قنوی سے اس کا حال معلوم نہیں یعنی جو آنکھ سے نہر ہاں حرام کی طرف نہ لگا رہے وہاں
 اس کی حدیث معاویہ بن جندب میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے چہرہ کام کرنے پر حجت کی ضمانت

بھی انشاء اللہ تعالیٰ بیچ جاویں گے اونکا بال بیکا نہوگا :

فصل اسن بیان کہ اجنبی عورت سے تخلیہ کرنا نہ چاہئے

عقبہ بن عامر نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے خبردار جو تم پاس اجنبی عورتوں کو گئے ایک مرد انصاری نے کہا بہلا دیو رکالیا حکم ہے فرمایا موت ہے اسکو شیخین و فرندی نے روایت کیا ہے ترمذی نے کہا اسکا مطلب دوسری حدیث میں یوں آیا ہے کہ جب کوئی مرد اکیلا پاس کسی عورت کے بیٹھتا ہے تو قیلا و نعین شیطان ہوتا ہے لفظ حدیث کا محمول ہے بفتح حا و تخفیف میم منذری نے کہا محمول ہے ہین شوہر کے باپ بہائی چچا چچا کے بیٹے کو لیث بن سعد نے کہا یہاں یہی مراد ہے بی کے باپ یا شوہر کے رشتہ دار کو بھی محمول ہے ہین جب عورت کو اپنے شوہر کے پاس اکیلا بیٹھنا درست نہیں ہے تو کچھ اور اجنبی قریب کا کیا ذکر ہے عمر بن خطاب نے رسول خدا سے روایت کیا ہے کہ لا یخولن بامرأۃ الاکان ثلثھما الشیطان سدا الا الترمذی جابر کی حدیث میں مرفوعاً آیا ہو متجاہ پاس اون عورتوں کے جنکے شوہر غائب ہیں شیطان خون کیطرح ہر ایک میں دوڑتا پھرتا رہی صحابہ نے کہا کیا آپ کے اندر بھی اسطرح چلنا پھرتا ہے فرمایا ہاں لکن اللہ تعالیٰ نے میری مدد کی ہے اوسپر سودہ مسلمان ہو گیا سدا الا الترمذی و عمار نبوی میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے پناہ مانگی ہے شہر سے منی کہ **فائدہ** آسودہ عورتیں ہرگز اس سے عمل نہیں کرتیں اپنے یا شوہر کے قریب کیسے جتنے چیلے چاڑھ نوکر چاکر و مہوبی جھنگلی بہشتی مالی بہوبی حشم خدم ہیں انسے کسی طرح کا پردہ نہیں ہوتا اکیلے دوکیلے سب طرح کیجا اوٹھنا بیٹھنا رہتا ہے حالانکہ یہ کام مرنے سے بدتر ہے مگر جاوے تو بہتر مگر یہ کام کرے اسطرح کا آنا جانا گناہ کبیرہ ہے مگر کون مانتا ہے نہ مانو لکن پھر دعویٰ مسلمانی کا بھی نہ کرو اپنا وہ دین بتاؤ جس دین میں پردہ نہیں ہے جیسے ہندو عیسائی یہودی پارسی

نہیں نہایت ہوتا ہے
کوئی مرد اجنبی کسی
عورت کے ساتھ نہ ہو
تیس دن و راتوں کا
شیطان ہوتا ہے
اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے
اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے

زیادہ بہ فتنہ انگیز ہیں اور اگر کسی کو ملے اس کی طرف سے اس کا انہیں کے محل مکانات میں

دیوانگی و سستی از بوسے تو ہوا خیزد ہر فتنہ گر می خیزد و از کوسے تو می خیزد

اسکو جانے دو کہ جو عورت پسند آئے اسکو اوٹھونے بے نکاح گھر میں ڈال لیا ہے

جناے یا سرے سے نکاح کرنے کی رسم ہی نہیں ہی بہ تو غیب خدا ویکہو کہ جو محرمات ہیں

جیسے سوتیلی ماں یا بہو یا بہن یا سالی اور غیب بھی تا صرف وہی کرنے لگتے ہیں عورت کے

پچھے نبوت کشت و خون کی آتی ہے جان بھی گئی ایمان بھی کیا جسکے پاس صد ہاتھ

ہیں وہاں ہنگامہ فسق و فحش کا سر پٹن یا رگرم رہتا ہے گھر کے چھپے چاروں سے کام

اٹکل جاتا ہے یہ حضرت دیوث سے بیٹھے رہتے ہیں یا تو خیر ہی نہیں ہوتی یا ہوتی ہی

حال دیتے ہیں یا بی بی صاحبہ نے اتنا اکوہ پار کہا ہے کہ کسی بات پر دم نہیں مار سکتے

تمہیں کہو کہ اس سے زیادہ اور کیا فتنہ ہو گا جہنم میں جانے کیو اسطے ایک ہی عورت

بد کا گھر میں ہونا کافی ہے حاجت کسی اور گناہ کی نہیں چھوڑا بہ مرد و بسبب عورت

کے لائق جہنم ٹھہرے تو چھو کہ وہ عورت تو ضرور ہی مسند نشین جہنم ہوگی اسی کو حدیث

ابی سعید خدری میں مرفوعاً آیا ہے کہ چونکہ پہلا فتنہ بنی اسرائیل کا انہیں عمر بن

سے ہوا ہے مَدَاةُ مُشَلِّمِیْنِ اسرائیل میں ایک مرد تھا اس کے بھتیجے یا چچا زاد بھائی

نے کہا کہ تو اپنی بیٹی مجھ کو دے اور سے نہ مانا اس شخص کو مار ڈالا تاکہ اس کی بیٹی

یا اس کی جو دوست نکاح کرے سورۃ یوسف کا قصہ اسی مقدمہ میں اور ترا ہے رسول خدا

صلعم نے فرمایا ہے جو اوٹھونے سے کیا ہے وہی کام تم بھی کرو گے سو یہ کام نہ مراحت میں

آج کل کہ ہم کہلا بڑی دیہوم و دام سے گھر گھر خانہ بخانہ ہوتا ہے خانگیوں کسبیوں کی

ہر گھر میں آمد و شد ہے ناچ رنگ کے سوایاری آشنائی بھی ایک بڑے ثواب کا کام

ٹھہرا ہے عاقبت درست ہو جائے گا انچ نہ ہو تو کیا ہوگا

اس حدیث کو سنو
روایت کیا ہے

فصل بیان میں عورت نیک و عورت بد کے

حدیث سعد بن وقاص میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے تین چیزیں ہیں سعادت
 بنی آدم کی اور تین اس کی بدبختی کی سعادت تو یہ ہے کہ عورت گہر سواری بہتر نیک ملے بدبختی
 یہ ہے کہ عورت گہر و مرکب بد ہو اس کو امام احمد نے باسناد صحیح اور طبرانی و ہزار و حاکم نے
 بسند صحیح اور ابن حبان نے اپنی صحیح میں کچھ زیادہ کر کے روایت کیا ہے دوسری حدیث
 میں سعد سے مرویوں میں آیا ہے کہ تین باتیں نیک بختی کی ہیں ایک عورت جس کو تو دیکھ کر خوش
 ہو جب تو باہر جاوے تو اس کی طرف سے امن میں ہوا تین باتیں بدبختی کی ہیں ایک عورت
 جس کو تو دیکھ کر ناخوش ہو وہ تنہا سے زبان درازی کرے جب تو غائب ہو تو تجھ کو اوس پر غور
 نہ ہو مگر اچھا گھر و معلوم ہو کہ عورت کا با عصمت و عفت ہونا مرد کی سعادت مند بختی کی ہے
 بد زبان بدکار ہونا مرد کی بدبختی ہے ابن عمرؓ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے خوش ترین
 چیز میں ہے عورت میں گہر میں گھوڑے میں متفق علیہ عورت کی خواست یہ ہے کہ چار بچے
 زیادہ مہر میں آئے بدخلق بد زبان پھر ہڑ ہو شوہر کو ستائے اس کی اطاعت خدمت کرے
 بے وقار رکھے جس کے پاس ایسی عورت ہے سمجھو اس کا گہرا بھی سے دفع ہے اسودہ عورتوں
 میں غالباً یہ سب وصف یکجا جمع ہوتے ہیں یہ تو بچارا بد بخت ہوا سو ہو اگر وہ نیک بخت
 یہاں یاد دہان انجام اس کام کا دیکھ ہی لیتی ہے یہ کب ہو سکتا ہے کہ اس کا صبر اس کا صبر
 بے جزا سزا رہے گا **فائدہ** ابن عمرؓ کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے دنیا بڑا تو ہے
 اچھی متاع دنیا کی نیک عورت ہے اس کو مسلم نسائی نے روایت کیا ہے ابن ماجہ کا لفظ
 یونہی دنیا متاع ہے دنیا کی متاع میں کوئی شے بہتر نیک عورت سے نہیں ہے دوسری روایت
 میں تفسیر اس نیکی کی یہ آئی ہے کہ وہ عورت اپنے شوہر کو آخرت کے کام میں مدد دے گی
 ذکر کا تہ زین اب تو اس مدد کی جگہ یہ بڑھ چھری ہے کہ جو رسم فسق و بدعت ہم کریں ان میں
 تم بھی شریک ہو تم ان رسوم شادی و لہو و لعب میں ہمارے مددگار شریک و بار بار

اس حدیث کا حکم
 ہے نہ روایت کیا ہے
 اس حدیث کو بخاری
 و مسلم نے روایت
 کیا ہے اس میں
 سورۃ نساء کی آیت
 پارہ ۳۳
 اس حدیث کو بخاری
 نے ذکر کیا ہے

رہا کرو ورنہ تم کوڑی کام کے نہیں ہو پڑے ہوئے تو کیا ہوا پھر شوہر نے اگر یہ کام کیا تو خیر
 ورنہ ساری خوبیاں اسکی برباد ہو جاتی ہیں آپی امامہ نے رسول خدا صلعم سے
 روایت کیا ہے کہ بعد خال سے ڈرنے کے کوئی چیز مومن کے ہاتھ بہتر زوجہ صالحہ نہیں
 لگتی اگر اس عورت کو یہ کوئی حکم دیتا ہے تو وہ اسکی اطاعت کرتی ہے اگر اسکی طرف
 دیکھتا ہے تو اسکو خوش کرتی ہے اگر اسکو قسم دیتا ہے تو اسکو سچا بناتی ہے اگر کہیں چلا جاتا
 ہے تو اپنی جان کو گاہ رکھتی ہے اسکی چیز میں اسکی خیر خواہ رہتی ہے ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

اس حدیث کا بیان
 اس حدیث کو ابن ماجہ
 نے روایت کیا ہے
 میں ان کے ساتھ تھا
 غصہ سے پاؤں اٹھا
 ہوا

ڈرے یہہ آدابین بیاہ کرنے سے جب ہی پورا ہوتا ہے کہ نیک عورت ہاتھ لگے ورنہ آداب کیا
 وہ تو سارا ایمان چھین لیتی ہے شیطان کی طرح اکیلا آگ میں جانا اپنا پسند نہیں کرتی اسکو
 بھی طوعاً و کرہاً کندہ و زرخ بنا نا چاہتی ہے حدیث ابی ہریرہ میں آیا ہے کہ جو شخص عفت
 کے لئے نکاح کرتا ہے اللہ پیرا و سکندر کرنا لازم ہے اسکو توفیق دے گا مرفوعاً روایت کیا ہے
 حسن صحیح کہا ہے **وَمَنْ زَوَّجَ ابْنَ حَبَانٍ فِي مَخِيضِهِمْ وَانْكَحَاهُمْ نَزَّالٌ صَافٍ عَلَى شَرْطِ مَسَامٍ فَادِلٌ**
 ابی بنحج نے کہا رسول خدا نے فرمایا ہے جو شخص نکاح کرے گا اسکو بوجہ وہ نکاح کرے تو ہم میں سے
 نہیں **سَمَاءُ الطَّبْرَانِيُّ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَابْنُ هَقِ قَدْ سَلَّ حَدِيثَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ مِنْ بَنِي**
 ایک قصے کے یوں آیا ہے کہ میں نکاح کرتا ہوں جو میری سنت سے بیزار ہو وہ مجھ سے نہیں
سَمَاءُ ابْنُ جَارِيٍّ وَاللَّفْظُ لَهُ وَمُسْلِمٌ وَغَيْرُهُمْ نکاح کی تاکید میں آئے ہے کہ جب نکاح کرے گا
 تو حرام کرتا پھر لگا جب حرام کیا لائق تازیانہ ہوا مرکب کبیرہ ٹھہرا اس سے ہی بہتر ہے کہ نکاح
 کر لے کہیں گناہ سے تو بچے یہاں تو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوں فرماتے ہیں بے غیرت بھیا لوگ
 نکاح کے بعد بھی حرام سے نہیں بچتی ہزاروں بار سنتی رحم ٹھہرتے ہیں حکومت اسلام باقی نہیں ہے
 کہ رحم کیا جاوے دیکھو دین سے کس قدر دوری ہو گئی ہے عثمان بن مظعون نے جب
 ترک نکاح کیا تو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے انکار فرمایا یہ مضمون حدیث متفق علیہ میں آیا ہے کہ
 جو کوئی طاققت نکاح کی نہ کہتا ہو تو وہ روزی رکھی کیونکہ حدیث متفق علیہ ابن مسعود میں
 مرفوعاً وارد ہوا ہے کہ اگر گروہ جو انون کے جسکو تم میں طاقت جماع یا گھرداری کی ہو وہ
 بیاہ کر لے کہ اس میں انکھ کا بڑا بچاؤ ستر کی بڑی چوکسی ہے ورنہ روزہ رکھو کہ یہ نہ ہوتی ہوتا
وَمَنْ زَوَّجَ ابْنَ حَبَانٍ فِي مَخِيضِهِمْ وَانْكَحَاهُمْ نَزَّالٌ صَافٍ عَلَى شَرْطِ مَسَامٍ فَادِلٌ
 سے پاک صاف ہو کر ملے تو وہ آزاد عورتوں سے بیاہ کرے **وَمَنْ زَوَّجَ ابْنَ حَبَانٍ فِي مَخِيضِهِمْ وَانْكَحَاهُمْ نَزَّالٌ صَافٍ عَلَى شَرْطِ مَسَامٍ فَادِلٌ**
 یعنی لونڈی باندی سے بچے حدیث ابی ایوب میں نکاح کر نیکو سنت مرسلین سے گناہی
وَمَنْ زَوَّجَ ابْنَ حَبَانٍ فِي مَخِيضِهِمْ وَانْكَحَاهُمْ نَزَّالٌ صَافٍ عَلَى شَرْطِ مَسَامٍ فَادِلٌ

اس حدیث کو کہاں
جہان خانہ مفتی محمد
میں روایت کیا ہے
اس کا نام ہے محمد
کا نام ہے محمد
محمد بن اسماعیل
اس حدیث
کو طبرانی نے حسن
اسناد و صحیح روایت
کیا ہے اور اس کی سند
کی روایت
حدیث کو ابوداؤد
اور ترمذی نے
نعمانی روایت کیا ہے
اس حدیث
کہ ابن ماجہ نے اس روایت
سے روایت کیا ہے
اس حدیث کو
ترمذی نے روایت
کی ہے اور کہا کہ
حدیث غریبہ

بشاشت خندہ روئی سے سامنے آوے نہ وہ جو خاوند کو دیکھ کر ناک بھونچ کر لے لے لے
 نہ لے بات کا جواب نہ دے بشاشت سے نہ بولے نافرمان ہو وہ تو کچھ کہہ یہ کچھ اور ہی کہے
 سمجھنے وہ بلاوے تو ادرے کے پاس نہ جاوے اپنی جان کو اوس سے بچاوے ملنے سے انکار
 کرے پاس بیٹھنے سے احتلا کرے بھاگے یا محتاج شوہر کو اپنا مال نہ بے بخل کرے کہ
 ایسی عورتیں بری ہوتی ہیں اس زمانے میں اکثر عورتیں اسی قسم کی ہیں کہو اوس شوہر
 کا جی کیا خاک خوش رہیگا جسکی بی بی یا س نہ بیٹھے احتلا طے سے بھاگے ۵

اس نزاکت کا برا ہو کہ بچے ہیں تو کیا | ہاتھ آئیں تو اونہیں ہاتھ لگا کر نہ بنے

عادل لا معقل بن دیا رنے کہا رسول خدا صلعم کے پاس ایک آدمی آیا اوس نے کہا
 مجھے ایک عورت ملی ہے حسب نصیب جمال والی مگر خوشی نہیں ہے میں اوس سے نکاح کر لوں
 آپ نے منع کیا پھر دوبارہ آیا پھر وہی فرمایا پھر سہ بارہ آیا کہا نکاح کر دوست رکھنے والی
 جتنے والی سے میں بڑا چاہتا ہوں تمہاری سات اور امتوں پر اسکو ابو داؤد و نسائی
 نے روایت کیا ہے یہ لفظ حاکم کا ہے حاکم نے اسکو صحیح الاسناد کہا ہے معلوم ہو اگرچہ
 حسب جمال و مال کے اوپر گزنا کچھ نہیں ہے غرض نکاح سے عفت و ادلاؤ ہے جب یہ بات
 حاصل نہ ہوئی تو زنا خط نفس باقی رہا یہ خلاف مقصود اسلام ہے ابو سعید خدری کہتے
 ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے عورت سے کسی ایک خصلت کے لئے نکاح کیا جاتا ہے
 جمال مال خلق و دین تجھ کو لازم ہے کہ دین و خلق والی عورت سے نکاح کر خاک میں ڈالنا
 ہاتھ تیرا اسکو احمد نے باسناد صحیح و بزار را ابو یعلیٰ و ابن حبان نے اپنی صحیح میں روایت
 کیا ہے یعنی لوگ عورت میں یہی دو چار باتیں دیکھتے ہیں سوان چارون باتوں میں
 دیندار خوش اخلاق ہونا عورت کا اچھا ہے اگر اسکا خیال نکلیا تو خاک چڑے کچھ نہ ہو ایہو
 نکاح کے لئے مال دیکھتے تھے نصاریٰ جمال دیکھتے ہیں اسلام میں اعتبار دین کا ہی ابو یوسف
 کی حدیث میں مرفوعاً یوں آیا ہے نکاح کیجانی ہے عورت چار سبب سے مال کیلئے حسب کیلئے

جمال کے لئے دین کے لئے سوتو دین والی سے نکاح کر مٹی پڑے تیرے دونوں ہاتھوں
یعنی اگر تو نے دیندار کو چھوڑا یہ حدیث متفق علیہ اسکو شیخین والبوداؤد و نسائی وال
ماجہ نے روایت کیا ہے یہہ لفظ کہ تیرے ہاتھ خاک آلودہ ہوں اسکے معنی یہہ ہیں رغبت
دلانا دیندار عورت پر یا بدو عا ہے کہ توفیق محتاج برہو جاوے یا تیرا فقیر ہونا اس تو نگہی سے
بہتر ہے یا تو ذلیل و ہلاک ہو جاوے یا انکار و تہیب ہے کہ باوجود مسلمان ہونے کے تو کیوں
عورت دیندار کو چھوڑ کر الی جمال و حسب پر گرتا ہے حسب اسکو کہتے ہیں کہ عورت بڑی گھڑکی
ہو جیسے شہلاکسی میر رئیس پادشاہ امام عالم کی بیٹی ہو جمال کہتے ہیں خوبصورتی کو مال سے
مراد یہہ ہے کہ عورت آسودہ مال دار ہو تحفۃ الاخیار ترجمہ مشارق الانوار میں لکھا ہے
دستور ہے کہ عورت کے نکاح کی رغبت انہیں چار چیزوں کے سبب سے ہوتی ہے سو فیہا
کہ تو دیندار نیکبخت عورت کو سب پر مقدم رکھ زندگی آرام سے بسر ہوگی مال نسبت خوبصورتی
پر نظر کر کہ اکثر وہو کا ہوتا ہے اوسکی بدخوی کے سبب سے زندگی تلخ ہو جاتی ہے اور اگر
دینداری کے ساتھ مال نسب جمال بھی ہو تو سحان اللہ نور علی اوزر ہے اتنی غرض کہ جو
مرد عورت کی دینداری نہیں دیکھتا فقط مال کا لالچ حسن صورت کی طمع حسب کا خیال کرنا
ہے تو وہ آخر کو ذلیل و خوار ہوتا ہے ایسے نکاح میں برکت نہیں ہوتی بلکہ اوسکے دین میں
بگاڑ پڑ جاتا ہے اسلئے حدیث انس میں آیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس نے
بیاہ کیا کسی عورت سے اوسکی عزت دیکھ کر اللہ تعالیٰ اوسکی دولت بڑھاوے گا جس نے مال
دیکھ کر کیا اوسکو محتاج کر دے گا جسے حسب دیکھ کر کیا اوسکا کینہیں زیادہ ہوگا ہاں جس نے
اس لئے کیا کہ انکھ کو بچاوے ستر کور کے صدر رحم کرے تو اللہ اوس مرد و عورت میں برکت
دے گا *لَوْ لَا الظُّبُرَانِ فِي الْأَفْطِيهِ هَاتَا* اور ہے کہ کوئی حسب یا مال یا جمال والی کسی
مرد سے خود نکاح کر لے کہ اس میں مرد بے تصور ہے مرد کو نہ چاہئے کہ وہ آپ سے ایسی جگہ پسر
پڑے اس لئے حدیث میں آیا ہے کہ ان سات شخصوں میں جب کوئی ماتم کنون عرش کے

اس حدیث پر
میں نے اس کو
میں نے اس کو

نیچے سایہ ملیکا ایک وہ آدمی ہے جسکو کسی منصب و جمال والی عورت نے اپنی طرف بلایا وہ
 اللہ کے در سے اوس سے غلاما ابن عمرؓ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں بیاہ نہ کرو
 عورتوں سے اونکے حسن کے لئے قریب ہے کہ چہرہ حسن اور نکو ملاک کرو گیا اور نہ مال کے لئے
 نزدیک ہے کہ یہ مال اور نکو بہکا دیگا ہاں بیاہ کرو دین پر کالی نکلی یا کان کٹی لونڈی دیندار
 بہتر ہے یعنی حسین مالدار آزاد سے اسکو ابن ماجہ نے روایت کیا ہے ہلاک حسن میں
 یہ ہے کہ حسین عورت کے گاہک بہت ہوتے ہیں کوئی اپنا عشق ظاہر کرتا ہے کوئی کلمی
 طرح سے لگا لگاتا ہے کوئی مال یا قوت باہ کا لالچ دیتا ہے وہ بھی اپنے حسن کی قدر دانی
 کراتی ہے اسکا انجام ہلاک ہے پھر اگر دو چار ترتیب ہیں تو نلواری بھی چل جاتی ہے کبھی یہ
 خود کبھی اسکے آشنا مارے جاتے ہیں دین دنیا دونوں برباد بری بربادی دین کی اس
 آفت میں اسی مال و جمال کے باعث سے ہوئی ہے یہ فتنہ سب فتنوں سے زیادہ ہے
فائدہ جس طرح عورت میں تین امر کا لحاظ ہے ایک یہ کہ کواری بہتر ہے بیاہی سے
 دوسرے یہ کہ جتنے والی ہو تیسرے یہ کہ دیندار ہو اسی طرح مرد میں بھی اسی دین خلق کا
 اعتبار کیا گیا ہے حسن و مال کا اعتبار نہیں رکھا گیا ہے اگر مرد مالدار بد خلق ہو تو کس
 کام کا ہے کچھ اسکا مال سارا عورت کو نہیں مل سکتا بد خلق ہے تو عورت عذاب میں
 رہیگی دیندار ہوگا تو ساری حقوق شرعی ادا کریگا بی بی چین سے بسر کریگی مراد دیندار
 مرد وزن سے یہ ہے کہ موصد متبع نمازی خدا ترس ہو کیا اس سے محفوظ ہو قرآن پڑھا ہو
 مسئلہ مسائل سے حرام حلال سے آگاہ ہو رسوم شرک و بدعت اوسکے گہر میں نہوتے ہوں
 احکام دین پر حتی الامکان قائم ہو ابو ہریرہؓ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے جب
 بیٹی مانگے تم سے ایسا شخص جسکے دین و خلق کو تم پسند کرتے ہو تو اوس سے بیاہ کر دو
 تم اگر یہ کام نہ کرو گے تو زمین میں فتنہ ہوگا لہذا چوڑا فساد اٹھایگا سر و آلاء اللہ منہی
 یعنی جب دیندار کو بیٹی ندی حسب مال جمال و ہونڈیا تو اکثر لڑکیاں بے شوہر اکثر مرد

اس حدیث کو تفسیر
 نے روایت کیا ہے ۱۱

بے عورت رہ جاوینگے زنا پھیلے گا فتنہ اٹھکے گا فساد پڑے گا چنانچہ ایسا ہی ہوا اور ہوتا ہے
یہہ حدیث گویا معجزہ ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کا اس حدیث میں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اعتبار نسب
کا نہیں کیا ہے دین و خلق کا اعتبار فرمایا ہے کفارت کے لئے فقط اسلام کافی ہے حسب
کے لئے خلق یعنی علم و فضل و انی ثانی ہے نسب ہوا دین نہ ہوا تو دین دنیا و دنوں خراب ہے
اہل قصبات میں فقط نسب دیکھا جاتا ہے سید سوا سیکہ شیخ سوا شیخ کپڑا
سوا پٹھان کے مغل سوا مغل کے دوسرے سے کیسا ہی افضل کیونکہ نہ ہونا ارشد نہیں لگا
حالانکہ اگر کفو کا اعتبار بھی کیا جاوے تو یہہ اعتبار اس جگہ ہے کہ اپنے نسب سے نسب ہر
یابی لی کام نہ ہو اگر بہتر ہو تو بچہ کون مانع ہے +

فصل بیان میں عورتوں کی مذمت کے

جابر نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے عورت کا آنا جانا شیطان کی صورت میں ہوتا
ہے تمکو جب کوئی عورت اچھی پہلی معلوم ہو دو لگو بہاؤ تو تم اپنی عورت کے پاس جا کر صحبت
کرو اس سے وہ وسوسہ جو دل میں تھا جاتا رہے گا ^{لے} اَوَّامُ شَیْطَانٍ یعنی شیطان کا سامنے آنا
اور عورت کا روبرو ہونا دونوں برابر میں پھر وسوسہ شیطانی کا کیا عمدہ علاج بتایا کہ اپنی
بی بی سے صحبت کر لے اس سے وہ خیال فاسد جو اس عورت کی طرف ہوا تھا
دور ہو جاوے گا آئیے کہ اسکے پاس بھی تو وہی چیز ہے جو اسکے پاس ہے یہہ واقعہ خود
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پر بھی گزیر چکا ہے ابن مسعود نے کہا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ایک عورت کو دیکھا
وہ اچھا چہی معلوم ہوئی سو وہ رضی اللہ عنہا کے پاس آئے یہہ کچھ خوش بو نہا رہی تھی
اسکے پاس اور بی بیان بھی بیٹھی تھیں حضرت نے آکر اکیلا کر کے صحبت کی پھر فرمایا کہ
مگر کسی عورت کو دیکھو پھر وہ عورت اسکو پسند آئی تو اپنی بی بی کے پاس چلی گئی
عَنْكَشَلِ الْاَنَى مَعَهَا اسکو داری نے روایت کیا ہے یعنی عورت حسین ہو یا بد صورت

اس حدیث کو سن کر
روایت کیا ہے
اس حدیث کو سن کر
روایت کیا ہے
اس حدیث کو سن کر
روایت کیا ہے

دونوں کے پاس ایک ہی سی چیز ایک ہی لذت ہے اس حدیث میں اگرچہ ذکر مرد کا ہے مگر عورت
 کے لئے بھی یہی حکم ہے کہ جب کوئی مرد نبی اور سکوا چہا معلوم ہو تو وہ اپنے شوہر کے پاس اگر
 صحبت کرے رسوہ مذکور جانا رہیگا اس لئے کہ جو چیز یاں اس مرد کے ہے وہی چیز یاں
 اس کے شوہر کے ہے پھر گناہ میں کرنے کی ضرورت اس سے اور کیا زیادہ مزا حاصل ہوگا
 جو شوہر سے نہیں حاصل ہو سکتا ہے مگر مردوں کی نسبت عورتیں ایسے گناہوں میں اپنی
 آستگ سے یا دوسرے کے بھائی کی زیادہ تر چھین جاتی ہیں ابن مسعود کہتے ہیں آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے عورت ستر ہے جب باہر نکلتی ہے شیطان اس کی طرف دیکھتا ہے مردانہ
 اللہ تعالیٰ مطلب یہ کہ عورت کے دیکھنے لگنے سے شیطان کا حکم شیطان کا کہتے ہیں اس سے
 جو عورت طرف مرد کے بری نگاہ کرے وہ شیطان ہی ہے عورتوں کو مردوں کے
 سامنے آنے سے اس لئے منع کیا ہے کہ مبادا یہ سی مرد کو پسند کریں ہلاکت میں پڑیں
 ام سلمہ نے کہا میں نے نزدیک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی شہی تھی وہاں میمونہ بھی تھیں انہی میں
 ابن ام مکتوم آئے آپ نے فرمایا چہپ جاؤ میں نے کہا کیا یہ اندھے نہیں ہیں انکو کچھ سوچتا
 فرمایا تم دونوں تو اندھی نہیں ہو تمہیں تو سوچتا ہے مرد اہل اللہ تعالیٰ والوہا
 معلوم ہوا کہ عورت کو اجنبی مرد کے سامنے آنا کیسے طرح درست نہیں ہے گو وہ مرد اندھا
 ہی کیوں نہ ہو اجتوا اسودہ عورتیں بلکہ جلال غریب عورتیں بھی اکثر غیر محرم کے سامنے آتی تھیں
 جو اندھی بھی نہیں ہیں سو درحقیقت یہ انکا پردہ نہیں ہے انکا حکم اوپر پردہ عورتوں کا
 حکم کیسا ان ہے گناہ میں دونوں برابر ہیں مرد اجنبی کیسا عورت اجنبی کے سامنے بھی
 عورت کو آنا جانا درست نہیں ہے تخت کا بھی یہی حکم ہے کہ وہ گھر میں نزدیک ستورات
 نشست و برخاست نکوے اس سے بھی عورت کو پردہ کرنا ضرور ہے حدیث ام سلمہ میں ہے
 کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم انکے پاس بیٹھتے تھے گھر میں ایک تخت عبداللہ بن امیہ بلور ام سلمہ
 رہا تھا اگر کل اللہ نے طائف کو تمہارا سے لئے فتح کر دیا تو میں تمہیں دختر غیلان کو بتاؤں گا جب

اس حدیث کو
 ترمذی نے روایت
 کیا ہے ۱۷

اس حدیث کو احمد
 ترمذی والی اور
 ابن ماجہ نے روایت کیا ہے ۱۷

سانے آتی ہے چار بل پڑتے ہیں جب جاتی ہے تو آٹھ بل پڑتے ہیں یعنی بہت سوئی اچھی
 بھاری بھر کم عورت ہے رسول خدا نے فرمایا یہ لوگ یعنی غنث تمہارے گھر میں نہ آئیں
 یہ حدیث متفق علیہ ہے غنث اس شخص کو کہتے ہیں جو عورت کی شکل بناوے بات چیت چال
 ڈھال حرکات سکنا میں بی ہونکی طرح ہوا اگر یہ بات کسی میں پیدا لیتی ہے تو وہ بے قصہ در ہے
 اور جو خود اسے یہ عادت اختیار کی ہے تو ملعون ہے اس حدیث سے اہل علم نے غنث
 وخصی و مجبوب کا آنا جانا گھر میں منع سمجھا ہے اس حدیث سے یہ بھی ثابت ہوا کہ مرد کو غیر عورت
 کا حال سنا عورت کو غیر مرد کا مال سنا منع ہے آدمی کو غیر عورت کا حال مرد سے مرد کا
 غیر عورت سے کہنا بھی حرام ہے اسی طرح جو عورت مردانہ صورت رکھتی ہے لباس مردانہ
 پہنتی ہے اور سکو گھر میں نہ آنے دے ایسے مرد و عورت دونوں ملعون ہوتے ہیں جب گھر میں
 رات دن لعنت برستی رہے تو پھر کھوجات کی کیا صورت ہے ؟

فصل اسپان میں کہ دیکھنا طر مخطوبہ درست ہے

یعنی جس سے منگنی ٹھہری ہے بیاہ سے پہلے اور سکو دیکھ لینا کچھ منع نہیں ہے بلکہ اچھا ہے ابو ہریرہ
 نے کہا ایک آدمی پاس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے آیا کہ میں ایک عورت انصاری سے بیاہ کیا ہے
 یعنی ارادہ نکاح کا فرمایا تو اسکو کچھ انصاری کی آنکھوں میں کچھ سے سرواۃ مستحکم لگی
 آنکھیں کرجی چوٹی ہوتی تھیں اسلئے اسکو اجازت دیکھو کی دی حکومت ہوا جس عورت سے
 نکاح کا ارادہ کرے اور سکو دیکھ لے تاکہ آخر کو افسوس نہ کرنا پڑے اور طلاق کی نوبت نہ آئے
 اسی سبب سے عورت کا نقصان بیان کر دینا بھی درست ہے اب یہ ہوتا ہے کہ دولہ کی طرف
 کی بعض عورتیں دلہن کو دیکھ لیتی ہیں کہ وہ کیسی ہو وغیرہ بن شعبہ کہتے ہیں میں نے ایک عورت سے
 منگنی کی حضرت نے پوچھا تو نے اسکو دیکھ بھی لیا ہے یا نہیں میں نے کہا نہیں فرمایا اسکو دیکھ
 یہ دیکھنا سبب دوام محبت کا ہوتا ہے سرواۃ المستحکم والاشکلی وابن ماجہ رحمہما اللہ

اس حدیث کو سہل و آسان
 کیا ہے
 اس حدیث کا مصدر
 منگنی کی عورت سے
 دیکھنا ہے

دیکھئے میں دو فائدے ہیں ایک یہ کہ اگر کوئی عیب ہے تو معلوم ہو جاوے گا دوسری چیز یہ ہے
 کہ بے بیاہ کر گیا تو باہم ان دونوں کے محبت رہیگی اسی لئے حدیث انس میں مرفوعاً آیا ہے
 لَوْ تَزَوَّجْتُ الْبَنَاتِ مِثْلَ النُّكَاحِ لَعَرَّيْتُ النَّاسَ بِطَرَفِ الْمَنِيِّ كَيْدٍ أَوْ دَسِيسَةٍ
 میاں بی بی کی محبت سب محبتوں سے زیادہ ہوتی ہے بشرطیکہ سینہ خاطر کید یا دسیرا جو بی بی
 کے کہار رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جب منگنی کرے تم میں سے کوئی کسی عورت سے تو اگر کچھ
 کر دیکھے اسکی وہ چیز جو اسکی طرف نکاح کے بلاوے تو دیکھے لے سنا اَلْبُؤْدُ اَوْ دَسِيسَةٍ
 میں صاف حکم ہے اس بات کا کہ دیکھنا غلطوبہ کا منع نہیں ہو بلکہ جہاں تک بن سکے دیکھ
 ہی لے دیکھا بہالاکام چاہا ہوتا ہے مجبوری کی اور بات ہے **فائدہ** ابن مسعود
 کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا خلط ملعونہ ایک عورت دوسری عورت سے پہراؤ کا
 حال اپنے شوہر سے گویا وہ اسکو دیکھ رہا ہے متفق علیہ جب بی بی اپنی میاں سے
 کسی عورت کا حال لگے گی اسکا رنگ روپ بیان کرے گی ضرور ہے کہ کوئی فتنہ کھڑا ہوگا اسی
 طرح جب کسی کی بی بی سے کوئی عورت حال کسی مرد کا بیان کرے گی تو خوف فتنہ کا رہے گا
 حدیث ابی سعید میں آیا ہے رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے نہ دیکھے مرد ستر مرد کا نہ عورت
 ستر عورت کا نہ گھسے مرد کپڑے میں کسی مرد کے نہ عورت کسی عورت کے کپڑے میں اسکو
 مسلم نے روایت کیا یعنی مرد کا مرد کے پاس عورت کا عورت کے پاس ایک اور گھسنے
 بچہ ہونے ایک کپڑے میں سونا نہ چاہے شائد مرد غلام کر بیٹھو عورت چھٹی کہیلے لگو یہ بھی فرمایا
 ہے کہ مرد اور انکو کسی بیاباں یا بے شوہر عورت کے گھر نہ رہے مگر جب کہ کوئی محرم یا شوہر اسکا
 موجود ہو سوا **فائدہ** ابن عمر بن شعیب عن امیہ عن جدہ کی حدیث میں
 میں آیا ہے کہ جب تم میں کوئی اپنی لونڈی غلام کا بیاہ کر دے تو پھر طرف اس کے ستر کر
 نہ دیکھے دوسری روایت میں یوں ہے ناف سے نیچے گھٹنے سے اوپر نہ دیکھے سدا اَلْبُؤْدُ
 اَلْبُؤْدُ اَوْ دَسِيسَةٍ مرفوعاً روایت کیا ہے کہ تو نے نہ جانا کہ ان ستر ہے سوا اَلْبُؤْدُ

اس حدیث کو ابو داؤد
مخبرہ حدیث کہا

اس حدیث کو بخاری
و مسلم نے روایت
کی ہے ۱۲ ۱۴

اس صیغہ کو مسلم
نہایت کیا ہے

اس حدیث کو ابو داؤد و سنن ابی یوسف

اس حویلی کو
ترتیبی دلاؤ
داؤ دے دیں
کیلئے ۱۲

[illegible]

لِّلنِّسَاءِ ۖ پھر اسکو صحیح الاسناد کہا ہے بہتر ہونا مرد کا واسطے بی بی کے یہ ہے کہ اسکو زور
 کپڑا اچھی طرح فراغت سے بقدر مقتدر دے ہر وقت اوسپر بلا سبب غصہ نہ کر محبت و
 سے ملے اسکی ہر نیکیا کرے اسکا مہر ادا کرے اچھو کام میں اسکا مددگار رہے اوسپر
 تہمت نہ لگائے بدگمانی نہ کرے **فائدہ** سمرہ بن جندب نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمایا ہر عورت بائین پسلی سے پیدا ہوئی ہے تو چاہے کہ اسکو سیدہ کرے تو تو اسکو توڑ
 دالیا گیا اسلئے اوسکے ساتھ مدارات کر عین سے بسر ہوگی سہی الا ابن جبار نے صحیح
 ابو ہریرہ کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے قبول کرو میری وصیت کو حق میں عورتوں
 کے عورت پسلی سے پیدا ہوئی ہے پسلی میں سب سے زیادہ میری چیز اوسپر کارخ اسکا ہے
 اگر تو اسکو سیدہ کرنا چاہیگا تو تو اسکو توڑ دالیا اور جو اسکو چھوڑ دالیا تو وہ چھوٹے
 کچھ ہی رہیگی فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ مَنَ الْاَبْحَارِ مَنَ الْاَبْحَارِ مَنَ الْاَبْحَارِ مَنَ الْاَبْحَارِ مَنَ الْاَبْحَارِ مَنَ الْاَبْحَارِ
 میں یوں آیا ہے عورت پسلی سے پیدا ہوئی ہے وہ تیرے لئے سیدہ ہو چنگ پر نہ رہے گی
 تجھے اوس سے فائدہ اٹھانا ہے تو اٹھانا اسکو کچ رہنے دے اور جو تو چاہے کہ اسکو
 سیدہ کرے تو پھر اسکو توڑنا پڑیگا توڑنا کیا ہے یہی طلاق ہے یعنی ممکن نہیں ہے
 کہ عورت بالکل سیدہ ہی چال پر چلے اسکی اصل پیدائش کجی پر ہے جس سے اسکی کجی صبر
 نہ ہو تو اسکو چھوڑ دے تحفۃ الاخیار میں نیچے اگلی حدیث کے کہا ہے حضرت خواجہ شمس الدین
 کی پسلی سے پیدا ہوئی ہیں تو عورت کی اصل پسلی شہری پسلی کا بالکل سیدہ ہونا ممکن
 نہیں ہے تو عورت کا بھی بالکل آراستہ ہونا اور اسکی سب عادتیں بدلنا محال ہے
 اس لئے حضرت صلعم نے اونکے حق میں اپنی امت کو وصیت کی کہ مرد عاقل کو لازم ہے کہ
 عورت سے اپنا مطلب نکالے اسکی بد مزاجی پر صبر کرے مثال جایا کرے حکمت کی چال
 نہ اوس سے بالکل غافل ہو جاوے کہ ناہموار بنی رہے نہ ہجرات میں مواخذہ کرے کہ
 زندگی تلخ ہو اور آخر کو طلاق دینا پڑے خلاصہ یہ ہے کہ مقدمات خانہ داری میں

اس حدیث کو ابن
 ماجہ نے اپنی صحیح
 میں روایت کیا ہے
 صحیح وصیت قبول کرو
 عورتوں کے حق میں ہے
 اس حدیث کو بخاری
 میں غیر منقول ہے

عورت کی رعایت رکھو لیکن شرک کفر ترک فرماؤ گناہ کبیرہ میں ہرگز اس کی رعایت نہ چاہو
 اتنی آبی ہیرہ کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے دشمن نہ کیے کوئی موسیٰ کسی سے
 گو اگر ایک عادت اس کی ناپسند ہے تو دوسری عادت پسند ہوگی سواہ مسلم یعنی ہر چیز
 کہ اس میں اگر فلاں خلق بُرا ہے تو آخر دوسرا خلق اچھا بھی تو ہے اسی خلق کی وجہ سے گزرا
 کہ اسے اپنا کام نکالے

بلا سے کوئی ادا دہی بد نما ہو جاوے | کس طرح سے تو مٹ جاوے دلوں دلا

فائدہ حدیث ابو ہریرہ میں مرفوعاً آیا ہے اگر حواء نہ ہوتی تو کوئی عورت کبھی
 اپنے شوہر کی خیانت نہ کرتی یہ حدیث متفق علیہ ہے یعنی حواء نے حرص و رغبت دلا کر
 آدم کو درخت ممنوع کا میوہ کھلوا دیا جس سے یہ آفت آئی کہ وہ بہشت سے نکالے گئے
 اس طرح اور عورتیں بھی شوہر و نکو تری صلح دیکر بلا میں مبتلا کرتی ہیں یہ نقصان
 انکی عقل کا اسیل ہے ایک حدیث میں یہ آیا ہے کہ ان سے مشورہ لے مگر خلاف انکو شورو
 کوے عبداللہ بن زبیر نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے نہ مارے کوئی تم میں اپنی
 عورت کو جیسے غلام کو مارتے ہیں پھر پہلے دن اس سے صحبت کرے دوسری روایت
 میں یوں آیا ہے کوئی تم میں اپنی عورت کو ایسا مارتا ہے جیسے غلام کو مارتے ہیں پھر
 شاید آخر دن میں اس سے صحبت کر لیا یہ حدیث متفق علیہ ہے یعنی بہت نکمیاں
 کہ دن کو تو اس سے ٹھوکنے پیٹے پھر رات کو اس سے ملے اکثر کہنے والا فق اس طرح کیا کہ
 ہمیں یہ بات ابھی نہیں ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے خلق کو دیکھو عائشہؓ گریوں سے کہیں
 انکے پاس اور لڑکیاں ہم عمر بھی موجود ہوتی ہیں جب حضرت گھر میں آتے وہ چہچہاتیں
 حضرت اوکو انکے پاس بھیجتے کہ جاؤ کھیلو متفق علیہ یہ گریاں بے تصویر کی تہیں
 کہہ کے دروازے پر کھڑے ہو کر عائشہؓ کو جشیوں کی نیزہ بازی کا تماشا دکھاتے
 انکو اپنی چادر سے چھپا لیتے یہ کان اور کندھے کے بیچ میں سے تماشا دیکھتے ہیں

اس حدیث کو مسلم نے
 روایت کیا ہے

اس حدیث کو بخاری
 و مسلم نے روایت کیا
 ہے

جب تک زبان ویساں ہے کام نکلے تب تک ذرا اور اسی بات پر رازنا ٹھوکتا چہا نہیں ہے گو مجبور سی جائز کیون نہو ۶

فصل بیان میں جنتی ہونے عورت کے

اس حدیث کو بجا
آیات کے چھوڑ دینا
بیکار ہے

ام سلمہ نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا جو عورت مگرئی او سکاشنو ہر اوس سے راضی تھا وہ بہشت میں داخل ہوئی اسکو ابن ماجہ ترمذی نے روایت کیا ہے ترمذی نے حسن کہا ہر حاکم نے صحیح الاسناد بتایا ہے اسی طرح اگر شوہر مگر گیا اور اس سے راضی مرقو بھی ہی حکم ہو مراد رضا مندی ہے یہ کہ بابت اپنے حقوق کے راضی تھا ورنہ بیچارہ راضی سے عورت کا کچھ نقصان نہیں آتا ابوہریرہ کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے عورت نے جب بچکانہ نماز پڑھی ستر کو بچا یا شوہر کی اطاعت کی جس دروازہ بہشت سے چاہے داخل ہو سوا ابن جہان فی صحیحہ پر اسے یہ ہے کہ اکثر عورتیں نماز نہیں پڑھتی ہیں یا بے وقت پڑھتی ہیں یا کبھی پڑھی کبھی اور الی یا ایک پڑھیں دو ایک غائب کیں تو ایسی عورت لائق جنت کے نہیں ہو کیونکہ ایک نماز کے عداوت کر نے سے کفر آ جاتا ہے کافر بہشت میں بخاویگا ستر کی حفاظت اس لئے ضرور ہے کہ منہ اسباب جہنم کے ایک زنا ہے شوہر والی عورت نے جب ناکیا ایک بار ہو یا کسی بار ایک بار سے ہو یا چند آشنا تو اب وہ لائق رحم ہوگئی رحم ہوتا تو پاک ہو جاتی مگر جبکہ نہوا تو لائق عذاب ٹھہری عذاب الا دوزخ میں جاویگا بہشت سے او سکو کیا واسطہ ہے بان جسے توبہ کر لی پھر زنا نہ کیا دنیا میں او سکایا یہ عیب چہ پیار با ظاہر نہوا تو کیا عجب ہے کہ وہاں بھی معاف کر دیا جاوے سرے سے عذاب ہی نہ ہوا ہو مگر پھر بسبب ایمان کے نجات ملے یہ حکم اوس عورت کا ہے جسے حالت اسلام میں یہ کام کیا مگر جو عورت آج مسلمان ہوئی ہے او سکے سارے گناہ اگلے زنا ہر چوری سب معاف ہو جاتے ہیں اسلام و ہجرت و حج با دم گناہ ہے ایسی عورت تائبہ کو چاہی کہ حج یا ہجرت کر لے شاید اللہ تعالیٰ گناہ او سکے معاف کرے اطاعت شوہر کی ہر کام میں سوا ستر کو کفر کے عورت پر فرض ہے جب طاعت بجالائی لائق جنت ہوگئی بی بیان اگر اس حدیث میں غور

علیہ السلام نے رسول خدا صلعم کو پسند کر کے گناہ کیا تھا عواطاعت میں تھیں سارا مال
 اپنا حوالہ کر دیا غنا کر راہ خدا میں جہان آپکا جی چاہے اوٹھا دو الٹا یہ توبہ ہوا کہ نبی کریم
 علیہ السلام خدا کا سلام انکو لائے جنت میں ایک موتی گر گھر کی بشارت دی فرعون کی بی بی
 نے کانٹہ شہر کی اطاعت کی تھی خدا نے دنیا سی میں انکو گہراؤ کا بہشت میں کہلا دیا علیہ السلام
 کی بی بی نے ساتھ اپنے شوہر ہمار کا دیا سب نے انکو چھوڑ دیا تہا سوال کے اسب نے انکو غنیمت
 کو ط علیہ السلام کی بی بی نے مخالفت اپنے شوہر کی کی تھی جب عذاب آیا یہ بھی ہلاک
 ہو گئی ایسا ہی حال نوح علیہ السلام کی بی بی کا ہوا غر شکہ شوہر کا فر کی اطاعت نے جنت
 پہنچا یا شوہر خیمہ کی نافذانی نے جہنم کا سستہ دکھایا میان کی پیغمبری بی بی کے پرکھیم نہ
 خداوند کے اختر نے بی بی کو پرکھ نقصان نہ پہنچایا اس عباس کہتے ہیں ایک عورت نے اگر
 رسول خدا صلعم سے کہا میں سب عورتوں کی طرف سے آئی ہوں اللہ نے مردوں پر جہاد
 فرض کیا ہے اگر مال پایا تو اجر ملا مرے گئے تو اللہ کے نزدیک زندہ ہیں رزق پاؤں ہیں ہم
 عورتیں جو انکی خدمت کرتی ہیں ہمیں کیا نیکافر یا تم جس عورت سے ملو کہدو کہ اطاعت شو
 کی کرنا شوہر کے حق کا اقرار کرنا برابر جہاد کے ہے مگر تم میں ایسی عورتیں تھوڑی ہیں جو
 یہ اطاعت و اقرار کریں اسکو بزار نے روایت کیا ہے طبرانی نے بھی اخراج کیا ہے مگر
 اس لفظ سے طاعت آئنا و ارجعت و المعرفۃ بحق قصہم و طاعتہن من لفظہ حدیث
 طویل انس بن مالک میں منوعایوں آیا ہے کسی بشر کو درست نہیں سب کہ دوسرے بشر کو
 سجدہ کرے اگر یہ بات درست ہوتی تو میں عورت کو کہتا کہ اپنے شوہر کو سجدہ کیا کر
 اس نے کہ شوہر بہت بڑا حق ہے عورت پر اگر پاؤں سے سر تک شوہر کے پہوڑا ہو یہ
 زرد پانی بہتا ہو یہ اگر اسکو چاٹے تو بھی حق اسکا ادا نہ ہو اسکو امام احمد نے بروایت
 سید جے سارے راوی مشہور ثقہ ہیں روایت کیا ہے و ما لا البناہ بخیر و ما لا
 البناہ بخیر و ما لا البناہ بخیر و ما لا البناہ بخیر

[illegible]

انہیں بن سعد بن حیرہ میں دیکھا کہ وہ اپنے نوکری کو سجدہ کر رہے ہیں انھوں نے
 سے کہا آپ زیادہ تر سختی اس سجدہ کے ہیں فرمایا اگر تو میری خبر پر گزر گیا تو کیا تو مجھ کو
 سجدہ کر گیا کہا نہیں فرمایا تو پھر اس سجدہ کو سجدہ نہ کہو مگر اگر کسی کو حکم سجدہ کرنے کا و
 کسی کے دیتا تو عورتوں کو حکم کرنا کہ وہ اپنے شوہر کو سجدہ کرے کیا کہیں اس لئے کہ اللہ تعالیٰ
 نے ان پر ازکا حق فرما دیا ہے نہ وہ ان کو دلاؤ کہ وہ اسناد کا شریک و قد اخبرہم السلام
 فی المتابعات و دونیہ کہ اگر اچھا سخن معاذ بن جبل اس سے معلوم ہوا کہ رعیت و
 ملازم اپنے والی و رئیس و امام و بادشاہ و شیخ و عالم و ولی کو سجدہ نہ کریں یہ سجدہ ان کے
 لئے موت و حیات و دونوں میں حرام بلکہ کفر ہے اس سجدہ کرنے سے خواہ کسی قبر پر کرو
 یا سامنے کسی زندہ پیر کے سجدہ کرنا بالکافر ہو جائے یہ بات کہ سجدہ تہت ملوک کیلئے
 درست ہے بالکل بے اصل بات ہے خلاف قرآن و حدیث کے ہے ہرگز نہ چاہئے اگر کسی
 مخلوق کو سجدہ درست ہوتا تو پھر شوہر ہی اس کا مستحق تھا اس سے معلوم ہوا کہ بعد اطا
 خدا و رسول کے کسی کا حق کسی پر اتنا بڑا نہیں ہے جتنا حق شوہر کا بی بی پر ہے جہاں تک
 بن سکے مہر کے شوہر کو خوش رکھو ایسی ناخوشی شوہر کی جو خلاف شرع ہو وہی لائق اعتبار
 کے نہیں ہے مثلاً بعض نالائق بھی سارا مال بی بی کا اور انا چاہتے ہیں اگر نہیں دیتی ناراض
 ہوتے ہیں اس ناراضی سے بی بی کا کچھ بھی نہیں بگڑتا ہے خصوصاً اس صورت میں کہ
 شوہر مال بی بی کا خلاف شرع کاموں میں خرچ کرنا چاہتا ہے پہلوان رکھی جیتے پالے رشتہ
 میں خرچ کرے اپنے پیار و نوا کو کہلاوے پلاوے کھوے کبھی خریدے بیہودہ کاموں میں
 صرف کرے یہ کام وہی شوہر کیا کرتے ہیں جن کو کوئی امیر اسودہ عورت بلجائی ہی تعمیر
 امیر بن جاتے ہیں خیرات کے کٹے بازار میں دکانیں غریبوں میں ہی بعض ایسے لڑکا
 ترس ہوتے ہیں کہ بی بی کا روزیور گرو کر کہہ کر کہا جاتے ہیں یا عیاشی میں صرف کرتے ہیں
 حالانکہ مہر زمان نفقہ بی بی کا شوہر پر واجب ہے نہ شوہر کالی بی بی پر وہ اپنے الہی

اس حدیث کو ابو داؤد
 نے روایت کیا ہے اور
 ابو یوسف اس میں شریک
 (راوی احمد اور
 ترمذی سلم بن عیسیٰ و
 شریک کے متابعت میں
 نکالا ہے اور شریک کی
 معتبری بتایا ہے
 اور اس حدیث کو
 احمد و مسند ابن ماجہ
 روایت کیا ہے ۱۲

و دولت کی مالک ہے یہہ کون ہے جو اس کے مال میں بلا مرضی اس کے یا اپنی زبردستی
 تصرف کرتا ہے مرفی بھی ہو تو بھی اس کی خیر خواہی کو نہ چھوڑے بلکہ اس کی جان مال و
 زمان و نفقہ کو بموجب شرع کے محفوظ رکھے اس کا حق ادا کرے ورنہ بے شبہ بات اس کے
 حقوق کے سخت پکڑ ہوگی حدیث ابن ابی ادنی میں آیا ہے معاذ بن جبل شام سے آیا رسول
 کو سجدہ کیا فرمایا یہ کیا ہے کہا میں ملک شام کو گیا تھا میں نے دیکھا کہ وہ اپنے مملوین درویشوں
 کو سجدہ کرتے ہیں میں نے چاہا کہ میں آپ کو سجدہ کروں فرمایا پیغمبر ایسا کدنا اگر کسی سجدہ کا
 میں حکم کرتا تو عورت کو حکم دیتا کہ وہ اپنے شوہر کو سجدہ کیا کرے قسم ہے اس کی جسے اللہ
 سیری جان ہے نہیں ادا کرتی عورت حق اپنے رب کا یہاں تک کہ ادا کرے حق اپنی شوہر کا
 سر و اذان جنان فی صحیحہ ابن ماجہ کا لفظ یوں ہے وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَأَوْدَى
 الْمَرْءُ أَهْلَهُ حَتَّىٰ تَوَدَّىٰ حَقَّ نَزْوِجَها وَلَوْ سَأَلَهَا لَفَسَّهَا وَحَىٰ عَلَىٰ قَتَبٍ لَّمْ تَنْعَفْ
 اس کو حاکم نے ہی حدیث معاذ سے مرفوعاً باین لفظ روایت کیا ہے اگر میں کسی کو حکم کرتا کہ
 کسی کو سجدہ کرے تو عورت کو حکم کرتا کہ اپنے شوہر کو سجدہ کیا کرے اس لئے کہ شوہر کا اوپر
 بہت بڑا حق ہے کوئی عورت لذت ایمان کی نیاویگی جب تک کہ حق شوہر کا ادا نہ کرے اگرچہ
 بلا و اس کو شوہر اس کا اصل میں کہ وہ پشت پالانچ ہو یعنی عورت کیسے ہی دھند سے
 کام میں پھنسی ہو مگر جب شوہر اس کو واسطے صحبت کے بلا دے تو چلی آوے انکار کرے
 اوپر کی حدیثوں میں گزر چکا ہے کہ حق شوہر کا یہ ہے کہ غیر کو اس کے بستر پر نہ بٹھائے
 جس سے وہ گراہت کرتا ہے اس کو گھر میں آنے نہ دے یعنی خواہ مرد ہو یا عورت اس حدیث میں
 اتنا اور زیادہ کیا ہے کہ صحبت سے انکار نہ کرے ورنہ خدا کی گنہگار ہوگی تارک حق شوہر
 ٹھہریگی اکثر عورتیں ان حقوق کو ادا نہیں کرتیں یہہ تو کم ہوتا ہے کہ غیر کو اس کے بستر پر گھر
 دین مگر یہہ ہرگز نہیں ہو سکتا کہ اس کی خوشی کے آدمی گھر میں آویں جاویں اکثر بیویوں
 کے پاس ایسی عورتیں آتی جاتی ہیں جو بازاری فاسق فاجر بدگاہ ہیں کہ وہ لعب سکھاتی

اس حدیث کی اس عبارت
 میں جان کی طرف اشارہ ہے
 اس کا مطلب یہ ہے کہ شوہر
 کو سجدہ کرنے کا حق ہے
 اور عورت کو سجدہ کرنے کا
 حق نہیں ہے بلکہ شوہر کا
 حق ہے کہ عورت کو سجدہ
 کرنے کو مجبور کرے

یا رونا کا شوق دلاتی ہیں اور ہر آدمی کی خبریں فساد انگیز لاتی ہیں آپس میں بیان بی بی
 کے فساد کو رواتی ہیں قصے کہانی سناتی ہیں شوہر ایسی صحبت سے ناخوش رہتا ہے یہاں تک
 کہ انہیں مانتیں حالانکہ یہ بات اسکے حقوق واجبہ میں داخل ہے بلکہ آسودہ عورتیں
 بیان کے پاس اپنی خوشی کے لوگ رکھتی ہیں اور کسی مرضی کا آدمی ہی رہنے نہیں دیتیں
 آپ شوہر پرستی ہیں اور سکو جو رو کا غلام ٹھہراتی ہیں یہ سراسر ظلم ہے جنہم نہ لے تو کیا ہو
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے مکرر فرمایا ہے **لَا تَسْجُدُوا لِلنِّسَاءِ** اَنْ تَسْجُدَ لِحَدِیْ
اَلْمَلٰئِكَةِ اَنْ تَسْجُدَ لِرُءُوْاہِ التَّوْحِیْدِ عَنْ اَبْنِ مٰحُوْزَةَ وَقَالَ حَدِیْثٌ
حَسَنٌ یَّخْبِرُ اَنْ سے بڑھکر حدیث عائشہ میں یہ آیا ہے کہ اگر کوئی آدمی اپنی جوڑو
 کے لئے کہ تو لال چھار کے پتھر کا لے پہاڑ پر یا کالے پہاڑ کے پتھر لال پہاڑ پر لیجا تو اسکو اللہ
 ہی کرنا چاہئے **رَوَاهُ ابْنُ مَاجَہٍ** سنن ترمذی میں **جُعِدَ عَنِ وَبَقِیَّةِ رُوَاہِ**
یَحْجِبُہُمْ فِی الصَّحِیْحِ یہ ایک مثال ہے اس بات کی کہ شکل سے مشکل کام کو اگر شوہر کہے تو بھی
 انکار کرے **قَالَ** انس بن مالک کہتے ہیں رسول خدا نے فرمایا مردوں میں سے جنت
 میں وہ جاویگا جو شہید و صدیق ہے کسی اپنے بھائی مسلمان سے کنارہ شہر میں جا کر خدا
 کے لئے لٹتا ہے عورتوں میں سے وہ جنت میں جاوے گی جو شوہر کو دوست رکھتی ہے
 بچے جنتی ہے شوہر جب خفا ہوتا ہے تو کہتی ہے یہ میرا ہاتھ ہے تیرے ہاتھ میں ہیں
 ہرگز نہ سووے گی یہاں تک کہ تو راضی ہو یعنی میرا خواب و خور حرام ہے **رَوَاهُ الطَّبْرَانِیُّ وَ**
مُروَاتٌ عَنْہُ صحیح بخاری میں عورت کو چاہئے کہ شوہر کو منالے اور کسی ناخوشی کو دور
 کرے رضائی شوہر کا یہاں تک تو دخل ہے کہ جس عورت کا شوہر موجود ہو وہ بے اذن
 اور سکے روزہ نہ رکھے بے اسکی اجازت کے کیونکہ کہیں آنے ندے یہ مضمون حدیث
 ابی ہریرہ میں نزدیک بخاری وسلم وغیرہ کے آیا ہے یہ لفظ حدیث کا بخاری کا لفظ
 ہے سوا فریضہ اسلام کے جتنی عبادت نفل واسطے خدا کے ہے وہ سب حق میں عورت

اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے

اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے

اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے
 اس حدیث کی روایت بخاری میں ہے

اس حدیث کو کمال سے
روایت کیا ہے اور اگر کمال سے
صحیح الاسناد ہے

موقوف ہے اذن شوہر پر خاوندی کا حق اس شوہر پر عبادت خدا پر مقدم نہیں الیٰ گئی ہے
اس سے زیادہ اور کیا حق شوہر کا عورت پر ہوگا؟ عورت پر جہل سے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
نے فرمایا ہے کسی عورت کو بھی جو ان شوہر ایمان رکھتی ہے یہ بات حلال نہیں ہے کہ شوہر کے
گھر میں کسی کو اذن آئے گا وہ اور وہ ناخوش ہونے پر بات کہہ کر سے باہر جاوے اور
وہ ناخوش ہونے کسی دور سے کہنا حق میں شوہر کے لئے نہ اپنے لئے ہے اور اس کو علم ہے
سلاوے نہ اس کو مارے اگر شوہر ہی اس کا ظالم ہے تو اس کے پاس اگر اس کو دراضی کر
سنالے اگر شوہر نے اس کا عذر قبول کر لیا تو اچھا ہوا اللہ بھی اس کا عذر قبول فرمالیگا
اور اس کی محبت غالب رکھیں عورت پر جو کچھ الزام نہیں ہے اور جو شوہر راضی نہ ہو تو عورت
کا عذر تو نزدیک اللہ تعالیٰ کے ہو چکا ہو گا اور اللہ تعالیٰ کا حکم اس حدیث
سے معلوم ہوا کہ اگر بڑا حق مرد کا عورت پر یہی ہے کہ جس کسی کے لئے جانے سے گھر میں وہ خوش
نہو مطمئن نہ ہو عورت اور گھر میں آئے نہ سے بے پوچھے شوہر کے گھر سے باہر جاوے تو کون
کے لگانے بچانے پر شوہر سے بگاڑ کرے اپنے بچھونے سے اس کو لگا دے چھوٹے اس کو
نہ مارے بلکہ عذر کرے مناد سے کہ وہ ظالم ہی کیوں نہ ہو اگر اس پر بھی وہ نہ مانگا تو خدا کا
گنہگار ہوگا عورت معذور ہے مگر اس زمانے میں کوئی ایک عورت بھی یہہ حقوق
ادا نہیں کرتی نہ عریب نہ آسودہ بلکہ آسودہ عورت کے نزدیک تو قدرت شوہر
کی برابر ایک لونڈی غلام کے بھی نہیں ہوتی میان سوا بار خفا ہوں نکل جاوین روٹھ کر
بیٹھ رہیں برا مین دل میں رنجیدہ رہیں رہو مگر یہ ہرگز نہ ہوگا کہ گھر کی لونڈی یا غلام
یا مصاحب یا ملازم عہدہ کیا جاوے میان اگر زیادہ تر پچیس کرینگے تو بی بی طلاق لے
لیں گی دوسرا شوہر لیا دیکھا ہے اس پر وہ ہے یہ تو ہے کہ تم کیسے ہی اچھی یا برے ہو دولت
سبب سے جو تھے طالب عاشق بہت لمبا رنگ مگر یہ بھی معلوم ہے کہ ہر مرد عورت اس طرح
منہ چکھتا کرتا ہے تو یہاں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے عورت پر اس سے بڑا

شرعی طالب طلاق ہوتی ہے اور سپر جنت کی ہوا ملک حرام ہے تو مبارک ہو میان پر جو حکم کندہ
 ووزخ ہوئیں ایسی عورت کے شوہر کو بھی بھی چاہیے کہ مجبور در خواست طلاق کے واسطے ہو
 جنہم رسید کرد و اسکا کیا نقصان ہے کیا اسکو کوئی غریب مسلمان نہیں ملتی یا کچھ ایسے جنہم
 میں جانے کا ڈر ہے کہ جو ایسی بی بی کو نہیں چھوڑتا ہماری تو اسے ہے کہ جب عورت سے کسی طرح
 نہ بنے عورت شوہر سے ناخوش رہے تو ایسی عورت کو ہرگز اپنے پاس نہ رکھے چھوڑ دی ورنہ دنیا
 و آخرت کی رسوائی و خرابی نقد عورت سے بے غیرت ہے جیسا بے شرم کمینہ وضع بالائق سب کچھ
 سہتے ہیں روٹی کے لالچ یا حکومت کی خوشامد یا رسم جاہلیت کے سبب سے عمدہ نہیں کرے
 حدیث ابن عمر میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے نہیں دیکھتا اللہ طرفاً عورت
 کے جو شوہر اپنے شوہر کا نہیں کرتی حالانکہ بے اس کے نہیں رہ سکتی **رَوَاهُ النَّسَائِيُّ**
وَالْبُزْجَانِيُّ بِإِسْنَادَيْنِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَابْنُ أَبِي عَرَبٍ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ
 بن جبل کہتے ہیں حضرت نے فرمایا ہے کوئی عورت اپنے شوہر کو دنیا میں نہیں ستاتی مگر اسکی
 بی بی حور عین کہتی ہے تو اسکو موت ستا ایذا دے خدا تجھ کو مارے غارت کرے وہ تو
 پاس ہمان و مسافر ہے یعنی ہمان و مسافر کے طور پر تیرے گھر آ رہا ہے قریب ہے کہ کہو
 چھوڑ کر ہماری طرف آ جا ویکہ تہی الا ابن ماجہ و الترمذی و قال حدیث حسن
 ابن عمر کہتے ہیں میں نے سنا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو فرماتے تھے عورت جب اپنے گھر سے باہر
 نکلتی ہو اور شوہر اسکا ناخوش و ناراض ہوتا ہے تو ہر فرشتہ جو آسمان میں ہے ہر چیز جو پل و سدا
 گزر رہی ہے سوا جن دہنس کے وہ سب اس پر لعنت کرتے ہیں جب تک کہ پھر نہ اسے
رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَرَوَاهُ ثِقَاتُ الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ أَجْلَى شَوْهَرٍ
 کا کیا مقصد وہ ہے کہ وہ بی بی کو سیر تماشے باغ بازار محلات بہائی بند و ن کے گھر جانے
 سے منع کر سکیں اگر منع کریں تو ابھی بی بی اوں سے علیحدہ ہونے پر طیار ہوتی ہیں گوا
 انجام جہنم ہی کیونکہ نہ ہوا خدا کی لعنت پڑے یا عورت جنت سے ہو خاندن بھی پہلا کوئی ایسی

اس حدیث کوئی یاد
 بخار لا دستان و مد
 روایت کیا ہے در اسناد
 سے ایک کے نام ہی صحیح
 کہ راویوں اور اس کا
 بھی روایت کیا ہے اور
 کہ صحیح الاسناد ہے
 اس حدیث کا بیان صحیح
 تو فی حدیث روایت کیا
 اور کہا کہ حدیث حسن ہے
 اس حدیث کو طبرانی نے
 اسطرح روایت کیا ہے
 اور راوی احکام سنہ
 کہ روایت کیا ہے

شوبر کو چھوڑ کر علیحدہ سوئی ہے صبح تک اوس پر فرشتے لعنت کیا کرتے ہیں حدیث مرفوع ابن عباسؓ کی یہ لفظ ہے جو عورت سو رہی اور اوسکا خاوند اس پر غصہ ہے اوسکی نماز اوسکے سر سے بانٹتے ہیں بھی انچی نہیں ہوتی ^۱ رواہ ابن حبان ^۲ فی صحیحہ ^۳ واللفظ لابن ماجہ ^۴ وروی المتزینی ^۵ نحوہ ^۶ من حدیث ابی امامہ ^۷ وحسنہ ^۸ جابر نے کہا رسول خدا نے فرمایا ہے نہیں قبول ہوتی نماز اور نہ چہرے میں ہے کوئی نیکی اوس عورت کی جس پر شوہر اوسکا غصہ نکالے ہے یہاں تک کہ وہ اوسکو راضی کرے ^۹ رواہ الطبرانی ^{۱۰} فی المعجم ^{۱۱} واثبتہ ^{۱۲} واثنی ^{۱۳} حبان ^{۱۴} واللفظ ^{۱۵} کہ حدیث ابن عمر میں مرفوعاً یوں آیا ہے تجاوز نہیں کرتی نماز اوس عورت کی جو نافرمان ہے اپنے شوہر کی یہاں تک کہ رجوع کرے ^{۱۶} رواہ الطبرانی ^{۱۷} باسناد ^{۱۸} وحید ^{۱۹} وانما ^{۲۰} کہ ان حدیثوں سے معلوم ہوا کہ جماع حق شوہر ہے گو کہ یہ قدر عورت کا بھی حق ہو مگر زیادہ حق اس میں مرد ہی کا ہے حق ہی کیسا کہ عورت کیسے ہی کام کاج میں بھنسی ہو وقت طلب شوہر کے ہرگز انکار نہ کری خواہ جی چاہے یا نہ چاہے اگر انکار کر لگی علیحدہ رہے گی یا جدا سو دیگی تو نہ نماز فرض قبول ہے نہ نفل ساری رات ہے اور خدا کا غصہ اور فرشتوں کی لعنت ہے ^{۲۱} لقولہ ^{۲۲} باللہ ^{۲۳} منہ ^{۲۴} اکثر عورتیں اس امر میں شوہر کو نہایت درجہ تنگ رکھتی ہیں کہ صریح موافق مرضی کے اون نہیں ملتیں علیحدہ پلنگ پر آرام فرماتی ہیں اگر شوہر یہ کہتا ہے کہ تھوڑی دیر گھڑی دو گھڑی ہی ہمارے پاس پڑ کر چلی جاؤ تو بھی نہیں سنتیں بلکہ ایک دو صلواتیں سناتی ہیں کہ وہ یہ حق ادا ہوا یا بالکل لعنت کا طوق پہنا نہ خدا کی جو عین نہ خاوند کی غریب بی بی پر تو کتنا ضروری چل جاتا ہے اسودہ پر بالکل قدرت خلوت کی میسر نہیں آتی شوہر کی کیا ہستی ہے کہ وہ اپنی آستنگ کے وقت پر اوس سے ملے بلکہ جب اوسکی مرضی ہو یا خواہش یا حاجت ہو خاوند کو بلا لیبوے خواہ طبیعت شوہر کی اوس وقت حاضر ہو یا نہ ہو ایسی عورتوں کے سامنے مرد ہار جاتا ہے ^{۲۵}

تو برہی نکر اسے زلف یا رباری رات

تیری ہر ایک گرہ اور ہماری ساری رات

اس حدیث کو ابن حبان نے اپنی تصحیح میں روایت کیا ہے اور لفظ ابن ماجہ کا ہے اور متزینی بھی اس کا ہے اور ترمذی نے روایت کیا ہے اور حسن کہنے سے

اس حدیث کو طبرانی نے اسطریق میں روایت کیا ہے اور ابن خربزہ اور ابن حبان نے بھی روایت کیا ہے اور لفظ ابن حبان کا ہے ۱۲

اس حدیث کو طبرانی نے علیحدہ اسناد سے روایت کیا ہے اور احکام نے بھی

۱۵ میں اللہ کے ساتھ پناہ مانگتا ہوں اور

ع
میں شادی کا ہونا
اور ایک کچھ اور
سورہ بقرہ کا
پیرہ

جلو کو تہام کے دلو دیا جو صبر تو کیا
تڑپ تڑپ کے گزاری تو کیا گزاری را
یہی سبب ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے دیندار عورت سے نکاح کر لیا کہ جو بھلا
سے شہر آیا ہے پہلا کسی دیندار عورت سے پہلے کہ ہو گا کہ وہ شوہر کو اپنا غلام بنا کر رکھے
اوسکو ناراض کر کے خود ملعون بنے نماز پڑھ کر برباد کرے خدا کا غصہ اٹھا دے یہت
بہادری جرات دلیری اور نصیب بی بیوں کو نصیب ہوتی ہے جنکو نشہ اپنی حکومت یا دولت
کا ہوتا ہے ایک پر قناعت کرنا پڑ نہیں آتا ہے کبھی یار میں تو کبھی اغیار کبھی لگلی عاشق
زار میں تو کبھی بچپے تہہ کار حرام خوار آنا اللہ وانا اللہ ساجدون یہ حدیثیں بھی ایسی ہی
میں جیسے فضیلت نماز روزہ حج و عمرہ کی یا حرمت زنا کاری شراب خواری چوری کی و دوا
قسم کی حدیثیں ایک ہی رسول نے ارشاد فرمائی ہیں کسی شوہر نے اپنے حبی سے نہیں ٹالیں
ان عورتوں کی مثال ایسی ہی ہے جیسے کافر لوگ کہ بعض قرآن پر ایمان لاتے تھے بعض مان
کا انکار کرتے تھے حالانکہ قاعدہ شرع کا یہ ہے کہ گناہ سے بچنا بہت عبادت کرنے پر مقدم تر
ہے جو عمل زیادہ ہو گا وہی اپنا اترو کہلا گیا خدا نکرے کہ کیسے گناہ اوسکی نیکیوں سے
زیادہ ہوں خلاصہ یہ ہے کہ عورت کی نجات شوہر کی رضا میں رکھی گئی ہے اوسکو راضی
رہنے سے جنت میں جانے کی امید ہوتی ہے اوسکی ناراضی سے نہ عبادت قبول ہے نہ کوئی کام
مقبول ہزار نیکیاں کرو کیا ہوتا ہے شوہر اگر راضی ہے تو تھوڑی عبادت بھی قبول ہو رہے ہیں
فائدہ ابی سعید خدری نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید الفطر میں با عید الفطر میں طرف عید گاہ
کے جاتے تھے کچھ عورتوں پر گزر رہا فرمایا میں نے دیکھا کہ سب سے زیادہ دوزخ میں تھیں وہ
اور انھوں نے عرض کیا اسکا کیا سبب ہے فرمایا تم لغت بہت کیا کرتی ہو شوہر کی ناشکر تہی ہو
کسی کم عقل و دین کو نہیں دیکھا کہ وہ عقلمند مرد کی عقل کہو دے جو عورت کہو دیتی ہی
انہوں نے کہا چار دین عقل میں کیا نقصان ہے فرمایا کیا گواہی ایک عورت کی برا بھلائی گواہی
مرد کے نہیں ہے کہا ہاں فرمایا یہی تو نقصان انکی عقل کا ہے پھر فرمایا عید حیض آتا ہے تو نہ

نماز پڑھے نہ روزہ رکھے کہا مان فرمایا یہی نقصان دین کا ہے یہ حدیث متفق علیہ اس
 حدیث سے معلوم ہوا کہ عورت بڑے عقلمند مرد کو بھی دھوکا دیتی ہے بے وقوف مسیحا سادہ
 مرد کا تو کیا ذکر ہے انکے چلتے کچھ بہار و انش میں لکھی ہیں مرد انکو دیکھو کہ نہیں دیکھتا جب اپنا
 مطلب نکلا آشنائیں جب مطلب فوت ہوا یا فوت ہوا او سکا کسی نے انکو سمجھا دیا فی الفور
 شوہر کے چہوڑ دیے پرستعد ہو جاتی ہیں گوانجام کو نہ امت یا نقصان مال یا ابرو یا جان کا
 یہی کیوں نہ ہو جہنم میں سب سے زیادہ ہونے کی وجہ یہی ہے کہ عورتیں لعن طعن بہت کیا کرتی ہیں
 شوہر کی ناشکر ہوتی ہیں رسول خدا صلعم نے بھی یہی علت انکے درخ میں زیادہ چوکیا
 فرمائی ہے کوئی عورت آج تک ایسی نہیں دیکھی جسکی زبان قابو میں ہو ساری دنیا ہوا اور انکو
 لعن طعن کرنا برا بھلا کہنارات دن تیرے میرے ذکر میں رہنا تمام گھروں کی خبر لگانا خبرنا
 ہر دم وظیفہ غیبت و عیب جوئی کا پڑھنا انکو اچھا سبکو برا سمجھنا شوہر کی سبائی کرنا او سکی برائی
 سننا او سکی نیکی کا شکر ادا کرنا عورت کی ہزار خیر خواہی کرواد سکے لئے جان مارو محبت رکھو
 حسن خلق سے پیشل و کسی طرح کی طمع لالچ نہ کرو حاضر غائب دل سے دوست ہے نہ ہوا مال جان
 کی حفاظت کرو خوشی یا ناخوشی سے راہ و رسم خانگی میں شریک رہو جب ذرا سی خفا ہوگی
 یہ بھی کہنگی تم نے کیا کیا ہے تم کسی کام کے نہیں ہوا دلی بات خانگی پر ساری امور مجھ و خیر
 خواہی کو ایک دم میں ملیا میٹ کر دیتی ہے اسیکو حدیث میں ناشکری شوہر کی فرمایا ہے
 غرضکہ عورت کی ذات عجیب ہے و قابے مروت کا فرغت ہوتی ہے امیر عورتوں کا کیا ذکر ہے
 وہ تو نور علی نور ہیں غریب بی بیان بھی اکثر اسی رنگ و رنگ سے بڑا کر دیا کرتی ہیں انکا شکوہ
 اللہ بہتر ہے جو جی چاہے سو کرو انجام اسکا جہنم ہے اسمیں کچھ شک نہیں حدیث شریف
 میں آچکا ہے حَبَّتِ النَّارِ بِالشَّهَوَاتِ و درخ چہ پائی گئی ہے شہوتوں نفس کی خواہشوں
 یعنی جو کوئی مرد و عورت دلی خواہشوں پر چلتا ہے رات دن عیش عشرت کعبیل تماشے میں مگر
 خوشیاں کیا کرتا ہے حکم خدا و رسول بجا نہیں لاتا او سکا انجام و درخ ہے فائدہ

اگرچہ یہ حدیث
 صحیح ہے

اس حدیث کو ابو داؤد
ابن ماجہ نے روایت
کی ہے

ابی سعید نے کہا ایک عورت نزدیک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے آئی ہم پاس انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے کہ
میرا شوہر صفوان بن معطل مجھ کو مارتا ہے جب میں نماز پڑھتی ہوں روزہ افطار کر دیتا ہے
جب روزہ رکھتی ہوں نماز فجر نہیں پڑھتا مگر جب سورج نکل آتا ہے صفوان بھی وہاں موجود
تھے ان سے پوچھا یہ کیا کہتی ہے کہا اسے رسول خدا مارنے کی یہ صورت ہے کہ جب یہ نماز
پڑھتی ہے تو دو سو تین پڑھتی ہے آپ نے اس طرح کی قرأت سے منع فرمایا ہے انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہا ایک سورت تو سب لوگوں کو کفایت کرتی ہے پھر افطار صوم کی یہ بات ہی کجبت ہو
تب ہی یہ روزہ رکھتی ہیں ان آدمی ہوں مجھ سے صبر نہیں ہو سکتا ہے فرمایا کوئی عورت
بدون اذن شوہر کے روزہ نہ رکھا کرے پھر کہا کہ یہ بات کہ میں نماز نہیں پڑھتا مگر بعد نماز
کے اسکی صورت یہ ہے کہ ہم ایسے گھر والے ہیں کہ ہماری عادت سب کو معلوم ہے ہماری
نہیں کہلتی مگر سورج نکلے فرمایا اسے صفوان جب تو جگے تو نماز پڑھ سدا اَللّٰہُ اَوْ دَوَّ اَبُو
مَاجَہٌ مَطْلَبِ یَہْرُکَ اَوِیْ عَوْرَتِ لَیْ شَکَايَتِ اَبِیْ شَوَہْرِ کِیْ کَیْ سَبْ شَکَايَتِ بَیْ اَٹھری
وہ دو لمبی سورتیں ایک یا دو رکعت نماز میں پڑھتی تھی یہ بات ٹھیک نہ تھی صحبت سے بچنے
کے لئے روزہ زیادہ رکھتی یہ بھی کچھ بات نہ ہوئی آسمین حق شوہر کا ضائع کرنا اوسکا ناخوش
رکھنا اوسکو ایذا دینا تھا صفوان کی قوم کی یہ عادت تھی کہ رات کو پانی بھرتی دیر میں سوتے
انکے نہ کھلتی یہ بات نہ تھی کہ دیدہ و دانستہ وقت پر نماز نہ پڑھتی اسلئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
انکا غلہ قبول کیا باوجود تقصیر کے کیونکہ جسے کسی عذر سے نماز وقت پر نہ پڑھی پھر انکے
ہی پڑھ لی تو یہ نماز اسکی ادا ہو گئی نہ قضا اگر انکے کہنے پر دیکر تو گویا عدا قضا کی اسکا سخت
گناہ ہے بلکہ اہل حدیث کے نزدیک ایسے شخص کا وہی حکم ہے جو تاک عید نماز کا ہے اکثری بیان
صبح کو دیر کر کے اٹھتی ہیں اگر اسی وقت نماز پڑھ لیا کریں تو گناہ سنیج جایا کریں مگر حیدرہ
دانستہ دیر کر کے یا وقت ظہر کے پڑھتی ہیں یہ نماز عدا قضا ہوتی ہے اسی طرح ظہر کی نماز دیر
عصر کی نماز چار بجے پڑھتی ہیں یہ بھی سخت معصیت ہے خدا جانے یہ نماز انکی ادا بھی

ہوئی یا نہیں کیونکہ آخر وقت پر نماز پڑھنا علامت نفاق کی ہے جب پڑھنے ہی کی شہری
 تو شہری نادانی ہے کہ بے وقت پڑھ کر محنت بھی برباد کی گناہ بھی مول لیا اگر وقت پر یہ نماز
 ہو جاتی تو دیکھو کیسی برکت ہوتی ہے ہر حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اس شکایت حکایت میں
 مرد کو مقدم رکھا باوجود کہ تقدیر تقصیر کے عورت کے عذر کو قبول نہ فرمایا باوجود عدم
 تقصیر کے تاکہ یہ بات معلوم ہو جاوے کہ مردوں کا حق عورتوں پر زیادہ ہے **قَالَ اَللّٰهُمَّ**
لٰكِنَّ اَسْمِيْنَ بحث ہے کہ عورت کی کچھ تقصیر نہ تھی مرد ہی کا قصور تھا اب اگر کوئی معاملہ مرد
 عورت کا عدالت یا محکمہ قضائے میں پیش ہوتا ہے تو مرد ہی کو ہر طرح الزام دیا جاتا ہے عورت
 کچھ ہی کیوں کرے مغذور رکھی جاتی ہے ساری حکم اسلام کے بدل گئے ہیں نام کی اسلامی
 باقی رکھنی ہے اگرچہ یہ بات بھی کہ تقدیر درست ہے کہ اچکل کے مرد بھی نہایت ہی نالائق
 فاسق فاجر ہوتے ہیں انکو بھی کچھ پروا حقوق زوجہ کی نہیں ہوتی اپنا حق تو پورا پورا لینا
 چاہتے ہیں بی بی کا حق بالکل نہیں سمجھتے سو ایسے مرد حقیقت گناہ و معصیت میں مشغول
 عورتوں ہی کے ہیں دونوں کے لئے جہنم طیار کر رکھے گئے ہیں خاطر جمع رکھیں ۵

فصل سبب این کہ جو عورت شوہر بچا لاسکی وہ اول ہی نکاح کری

ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ کہتے ہیں ایک آدمی اپنی بیٹی لیکر پاس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 آیا کہا یہ میری بیٹی بیاہ کرنے سے انکار کرتی ہے رسول خدا نے اس میں لڑکی سے کہا اپنے
 باپ کی اطاعت کر یعنی نکاح منظور کر اور سننے کہا قسم ہے او سکی جنے آپ کو سچ بھیا
 میں نکاح نہ کرونگی جب تک کہ آپ مجھ کو یہ نہ بتا دیں کہ حق زوج کا زوجہ پر کیا ہو فرمایا
 شوہر کالی بی پر یہ ہے کہ اگر شوہر کے چھوڑ انکلا ہو یہ او سکوزبان سے چائے یا او سکی
 ناک سے زرد پانی و خون بہتا ہو یہ او سکونکل جاوے تو بھی اسے او سکا کچھ حق
 او انکیا او س لڑکی نے کہا **وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا** قسم ہے خدا کی میں ہرگز

اس کی بیٹی لاسکی

صحیح نہیں کر نیکی رسول خدا صلعم نے فرمایا اَلَا نَكُحُّ حَوْرًا اَلَا ذَهَبٌ سَمِ الْكَانَاحِ مَكَوْغَرًا اَمْ لَمْ يَكُنْ
اجازت سے اسکو بزارنے باسنا وجید روایت کیا ہے سارے راوی اس حدیث کے
ثقافت ہیں ابن جہان نے بھی اپنی صحیح میں اس حدیث کا اخراج کیا ہے معلوم ہوا اگر کسی
عورت کا نکاح کسی سے زبردستی بدون او سکی خوشی کے نہ کرے باپ ہو یا بھائی یہ بھی معلوم
ہوا کہ جو عورت بخوف خدا یا اندیشہ تلف حقوق زوج نکاح کرنے سے باز رہے تو جائز اور مجوز
منجھے تشدد کرنا نہیں پہنچتا الٰہی ہر پر وہ نے کہا ایک عورت پاس رسول خدا صلعم کے آئی کہا
میں فلان دختر فلان ہوں فرمایا میں نے تجھے بیچا نا تیرا کیا کام ہے کس لئے آئی ہے کہا میرا
کام میرے چچا زاد بھائی فلان عابد سے ہے فرمایا میں اور سکوپہچا شاہوں کہا اس نے
مجھے نکاح کا پیغام بھیجا ہے مجھ سے منگنی کرنا چاہتا ہے آپ بتائیں حق شوہر کا بی بی پر کیا
ہے اگر کوئی ایسی چیز ہے جسکو میں کر سکتی ہوں تو میں اس سے نکاح کر لوں گی فرمایا حق زوج
کا یہ ہے کہ اگر اسکے دونوں تمہنوں سے لہو پیچ ہے یہ اور سکوپہ اپنی زبان سے چالی
تب بھی اسے کچھ اور کا حق ادا نہیں کیا اگر کسی بشر کو یہ پہنچتا کہ دوسرے بشر کو سجدہ
کرے تو میں عورت کو حکم دیتا کہ وہ اپنے شوہر کو سجدہ کیا کرے جبکہ باہر سے شوہر اسکا
اور پیر داخل ہو اس لئے کہ اللہ تعالیٰ نے اور سکوپہ بی بی پر فضیلت دی ہے اس عورت
نے کہا وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُزْوَجُ مَا بَقِيَ لِلدُّنْيَا رَوَاهُ الْبُزَّاصُ وَ انْعَالَهُ وَقَالَ
صَحِيحٌ وَلَا شَيْءَ خَدَاكِ قَسَمٌ هُوَ جِبْتِكُمْ دُنْيَا بَاتِي هُوَ كَرْمِينَ هِرْكَزْ نِكَاحٍ هِدِينِ كَرْنِي كُرْ اَيَكِ
راوی اس حدیث کا ضعیف ہے یہ دوسرا قصہ ہے حدیث ابی سعید میں جو قصہ گزرا
وہ اور تھا انس بن مالک کی حدیث پہلے گزر چکی ہے اور اسکا نظریہ ہے لَوْ كَانَ مِنْ
قَدْ مِهْ إِلَى مَفْرِقَةٍ سَامِيَةٍ قَرْهَتْ بِتَنْجُسٍ بِالْقُبْحِ وَالْقَصْدِ يُدْرِكُهَا شَتَقْتُهَا فَطَنَتْ
مَا أَذَتْ فَقَدْ اسكوا صرح نے بروایت جدید سند کیا ہے اسکی روایات ثقافت مشہورین
بین و شر و رواہ البزاز صحیح

[illegible]

درست ہے یہ کام دیندار عورتوں کا ہے مگر جو عورت کہ نکاح نہیں کرتی لیکن یاری اشنائی
میں رہتی ہے وہاں سے بھی بدتر ہے جو بعد نکاح کے یہ قدر کوتاہی کرتی ہے نکاح کرنے
کا جب ہی لطف ہے کہ پوری پارسا پر وہ وارگنا ہوں سے ہر کنارہ ہو ورنہ دونوں دین سے
گئے پانڈے حلو امانہ مانندے مانا کہ نکاح نہیں کیا زنا بھی نہیں کیا مگر آپکو دیکھا یا ہنسی
ٹھٹھے میں عمر بسر کی دور سے دیکھ بجال رہی یہ کیا گناہ کم ہے گناہ بے لذت اس کا نام ہے
ورنہ شہوت پرستوں کا تو یہ قول ہے ۵

بشکندوستے کہم ورگردن یارے نشد

کور بہ چشمے کہ لذت گیر ویدارے نشد

ابن عباسؓ فرمادی کہ ایک عورت قبیلہ انشم کی نزدیک رسول خدا صلعم کے آئی کہا اسے
رسول اللہؐ مجھ کو بتاؤ حق زوج کا زوجہ پر کیا ہے میں ایک راندہ عورت ہوں اگر مجھ سے
ہو سکے گا تو میں نکاح کر لوں گی نہیں تو بیٹہ رہوں گی فرمایا حق شوہر کا جو رو پر یہ ہے کہ اگر
وہ اوسکو بلا دے یعنی واسطے صحبت کے اور وہ پشت پالان پر ہو تو اپنی جان کو اوس سے
نرو کے دوسرا حق یہ ہے کہ رفرہ نفل نہ کہے مگر اوس کے اذن سے اگر اسے روزہ رکھا
تو بھوک پیاسی رہی یہ روزہ اوس کا قبول نہ ہوگا آپنے گھر سے نہ نکلے مگر اوس کی اجازت سے
اگر نکلے گا تو سارے فرشتے آسمان کے سارے فرشتے رحمت کے سارے فرشتے عذاب کے
اوس پر لعنت کریں گے یہاں تک کہ پھر کر گھڑن آوے اوس نے کہا لا جہم الا ان ذرّج ابداً آب
ضرور ہے کہ میں ہرگز نکاح نہ کروں ۱۰ واہ الطّبوتانی اعلیٰ حدیثوں میں کواری عورت کو نکاح
کہہ کر نکاح کرتا تھا اس حدیث میں بیابہ کا ذکر ہے معلوم ہوا کہ کواری ہو یا بیابہ جب اوس نے
خوف خدا عذاب آخرت کے ڈر سے نکاح نہ کیا تو کچھ مضائقہ نہیں ہے ۵

مارا ہوا سے گلشن و باغے نمائندہ است

اسے بوسے کل بروکہ دماغے نمائندہ است

نبرا تو یہ ہے کہ اشنائی یاری کے مزے آزادی کے عیش چاہے نکاح کو قید سمجھے خلل انداز
عیش جائز تدبیر جدائی میں رسے ظاہر میں میل رکھو مگر ایسی باتیں نہ شوہر پر مخفی رہ سکتی

۵
اس حدیث کو طبرانی
مناہات میں لکھتا ہے

ہیں نہ کسی اور پر یہ وصف عورت میں غالباً بدعورتوں کی صحبت سے پیدا ہوتا ہے اسی لئے بعض روایت میں آیا ہے کہ جو بہت کی جگہ سے آدمی کو گناہ نکوے گری صحبت سے بدم ہو جاتا ہے بدنامی کا انجام بھی دوزخ ہے اس لئے کہ حدیث میں آیا ہے کہ تم گواہ ہو خدا کی زمین میں یعنی جسکو اکثر مسلمان اچھا کہتے ہیں وہ اللہ کے نزدیک بھی اچھا ہوتا ہے جسکو یہ برا کہتی ہیں وہ اللہ کے نزدیک بھی برا ہوتا ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے دوزخ کا گزرے تھے ایک کو لوگوں نے اچھا دوسرے کو برا کہا آپ نے دونوں کے حق میں فرمایا کہ بہشت دوزخ واجب ہو گئے یعنی جسکے لئے یہ گواہی دی کہ یہ اچھا آدمی تھا وہ بہشتی ہوا جسکو کھا کر یہ برا آدمی تھا وہ دوزخی ٹھہرا دنیا کا دستور ہے کہ جب کوئی آدمی مرد ہو یا عورت مر جاتا ہے تو اچھے کی تعریف کرتے ہیں فاسق فاجر کو برا کہتے ہیں انکا اچھا کہنا اوسکے حق میں گواہی ٹھہرتا ہے اسی واسطے قرآن میں آیا ہے کہ **لَقَدْ كُنَّا اِِنْسَانًا عَالِمًا** یعنی نیک نامی کے بعد بدنامی بہت برانا ہے اللہ تعالیٰ ہر مرد و عورت کو بدنامی فسق و فجور سے بچاؤ خصوصاً آخر عمر کی بدنامی سے کیونکہ جب خاتمہ اس بدنامی پر ہوا تو بالآخر نہ ہوا حالانکہ اعتبار اسی وقت کا تھا نہ اگلے حال کا رب لیست و تم بالآخر **فَانذَرُوا** ان عورتوں نے جب نکاح کرنے سے انکار کیا تو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کچھ فرمایا اس سے معلوم ہوا کہ جو عورت نکاح نکوے تلف حقوق شوہر سے دوسے تو اوسپر کچھ ملامت نہیں ملے گی بلکہ نتیجہ ضرور ہے کہ پھر کسی گناہ ظاہر یا مخفی میں مبتلا نہ ہو ورنہ نکاح ٹکرنے سے بھی کچھ بہت حالت ہوگی ان احادیث سے معلوم ہوتا ہے کہ شوہر کی اطاعت فرض ہے یعنی امور خانگی میں جو بی بیان نزدیک شوہر کے نہیں جاتیں پوری اطاعت شوہر کی نہیں کہتیں انکی آخرت بالکل تباہ ہوتی ہے شوہر محبوب و مرکز ایمین مبتلا ہونے میں یا سوت لائے ہیں اگر سوت لائے تو عورت کے لئے عذاب اگر زنا کیا تو اس گناہ میں جو بھی شریک ہے اس لئے کہ یہ زنا خواہ آنکھ زبان کان ہاتھ پاؤں کا تہا یا نہ تہا گناہ کا سبب اوسکا یہی

سنن مجتہد
جلد ۲۴

عورت ہوئی ہے ایسی بی بیان جو مطیع شوہر ہوں سوچ کو راضی خاوند کو خوش کہیں
 لاکھوں میں ہزار ہزار نہیں سیکڑوں سیکڑوں نہیں درپار ہوں تو ہوں درہ سبب شوہر کو
 انڈیا پہنچتی ہے جنگ خاوند غیر میں گروہ نمودا میں تو وہ شوہر کو خواہی نخواہی اظہار رضامندی
 کرنا پڑتا ہے بی بی نے سمجھ لیا کہ ہم نے میان کو راضی کر لیا خوش رکھا مگر جب کہ دل میں وہ خوش
 نہیں ہے تو گناہ اوسکی ناخوشی کا ذمہ بی بی کے باقی ہے اس لئے کہ اعتبار سارے اعمال کا
 نیت سے ہے خدا پر شخص کی نیت دیکھتا ہے ظاہر نہیں دیکھتا ۵

ہلاک شیوہ نازک مزا جیہائی صیاد م	انبسم یکنم ہر گاہ دل خواہ بغیر آدم
----------------------------------	------------------------------------

ہاں جب شوہر دل سے راضی ہوتا ہے تو اوسکی رضا مندی بھی پوشیدہ نہیں رہ سکتی
 ہے بطرح عورت کی ملاوٹ ظاہری باوجود ناخوشی خاطر غمی نہیں رہ سکتی آنکھ دل کا آئینہ
 ہے جو دل میں گزرتا ہے وہ آنکھ سے ثابت ہو جاتا ہے جن عورتوں کا کوئی امیر رئیس
 حمایتی ہوتا ہے اودکا حال اور بھی بدتر ہے شوہر کی سچی شکایت پر بھی ادا لٹی لٹاڑا و س
 پیارے کو ہو جاتی ہے جور و سچی خصم جو ہوا ٹھہر جاتا ہے اکثر لوگ ایسی جگہ پھنس کر دیوشت
 ہو گئے ہیں دنیا کے پیچھے عاقبت خراب کر بیٹھتے ہیں اللہ تعالیٰ اس بے عزتی سے بچا دے
 فاقہ اچھا مگر ایسی دولت برسی ایک وہ لوگ بھی ہیں جو محض واسطے فسق و فجور کے متقی بنکر
 ڈاڑھی بٹھا کر کسی آسودہ گہر میں یا کسی امیر کی برادری میں ضلالت لگاتے ہیں اودکا
 ارادہ اول ہی سے یہ ہوتا ہے کہ اس جگہ شادی ہو جاوے تو ہم عیش آرام کریں پھر
 جب نکاح ہو گیا تو ڈاڑھی صفا چٹ کر دی شراب پینے لگے بازار کا قرض کر لیا جو رو کو
 ذریعہ اوائے قرض کا وسیلہ حصول اضافہ تنخواہ وغیرہ کا ٹھہرایا اگر کوئی جرم بھی ہوتا
 تو بوجہ فرار کے اوس شخص آسودہ سے یہ مردک سنا سے بچ جاتا ہے یہ سب اسباب
 لعنت و قہر خدا کے ہیں جس طرح وہ عورتیں ملعون ہیں اوسی طرح ایسے مرد بھی مردود
 دونوں کا انجام یکساں ہے **فائدہ** ابی ہریرہ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا یہ

میں عدل و برابری نہیں کرتے ہیں اور سیطرہ اس حدیث میں بشارت ہے اداں شوہر وں کر
جو حق میں اہل خانہ کے عدل کرتے ہیں یہ عدل انھیں شوہر وں سے ہو سکتا ہے
جو انبیاء و علماء و صلحاء اختیار تھے انکی بی بیان ان سے ڈرتی تھیں خدا کا خوف رکھتی تھیں
اپنی نجات چاہتی تھیں برابر کی قوم یا رشتے فالتے رہے آتی تھیں جو شوہر زیر دست
جو روہین یا کچھ کم کسی زبردست کہہ میں ان سے یہ عدل ہرگز نہیں ہو سکتا گو وہ
سو بار عدل کرنا چاہیں انکی نجات اس عذاب سے کہ آلودہ ہر نذر دہو کا نہیں ہو سکتی
مگر اسی صورت میں کہ اللہ تعالیٰ انکی نیت قلبی پر نظر فرما کر درگزر کرے مظلوم سمجھ کر
انکو چھوڑ دے ورنہ بی بی نے تو انکو اپنے ساتھ پہلے ہی سے چھین رکھا ہے ہاں یہ بات
اور یہ کہ دلی محبت ایک بی بی سے زیادہ ایک سے کم ہو اس پر ہرگز کچھ نہیں ہے یہ
عذر خدا سے خود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنے واسطے بھی کیا ہے دوسرے کا کیا ذکر
عائشہ کہتی ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عدل کرتے تھے پھر یہ کہتے اللہم هذا قسمی
فَإِنَّمَا أَتُكَلِّمُكَ فَلَا تُكَلِّمُنِي فَيَمَّا أَتُكَلِّمُكَ وَلَا أَتُكَلِّمُكَ يَكْفِي الْقَلْبَ سِرًّا وَلَا الْبُكِّي دَاوُدَ وَالنَّسَاءُ
وَابْنُ مَاجَةَ وَابْنُ حَبَّانٍ فِي مَعْجَمِهِ وَقَالَ التَّوْمَذِيُّ سُرِّيْ مُهْرَسَلًا وَهُوَ صَاحِبُ
یعنی یہ تقسیم و برابری اس بات میں ہے جو میرے بس میں ہے سو تو مجھ کو ملا مت
نکرا اس بات میں جو میرے اختیار کی ہے نہ میرے بس کی یعنی دلی محبت حاصل یہ
کہ مواخذہ خدا کا ظاہری بڑا نو پر ہے نہ باطنی امر یہ اس لئے فرمایا کہ آپ عائشہ رضی اللہ
عنها کو سب سے زیادہ چاہتے تھے اس سے معلوم ہوا کہ اب اس محبت کے دوسروں سے
بھی کچھ مواخذہ نہ ہو گا انشاء اللہ تعالیٰ اسلئے کہ کبھی گلی بی بی سے چھپی اچھی ہوتی ہے
جس طرح عائشہ اور بی بیوں سے زیادہ اچھی ٹھہریں واللہ اعلم

اس حدیث کو ابو داؤد
وہابی و ابن ماجہ
ابن صہبان نے اپنی
صحیح میں روایت
کیا ہے اور ترمذی
سلیمان بن عبد اللہ
کے ساتھ روایت کی ہے
اور وہی صحیح ہے

محبت ست کہ دل را نمی دهد آرام	وگر نہ کیست کہ آسودگی نمی خوابد
فصل بیس وین کہ نفقہ اہل و عیال کا شوہر پر واجب ہے	

اسودگی ملتی ہے نہ وہاں مسلمانوں کو الترمذیؒ جب غیر کو دیا اپنی جان پر صرف کیا اہل و عیال کو نذیر یا تو یہ نہ دیدے ہونگے کسی سے مانگتے پھر شنگے اس سے انہیں کو کیوں نہوے کہ یہ آسودہ حال رہیں ۵

بہین آن یہ محبت را کہ ہرگز	خواہد دید روئے نیکی بختی
تن آسانی گریند خوشیتن را	زن و فرزند بگزارد بہ سختی

حدیث سعد بن ابی وقاص میں مرفوعاً آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اس سے ارشاد فرمایا تو کوئی نفقہ نہ کرے گا جس سے مقصود ذات خدا ہو مگر تجھ کو او سپا جو مل گیا یہاں تک کہ اس چیز کا اجر بھی جو تو نے مونہ میں اپنی بی بی کے دی ہے یعنی بی بی کو اپنے ہاتھ سے لقمہ بنا کر کھلانا یہ بھی ایک اجر کی بات ہے اسکو شیخین نے بذیل حدیث طویل نقل کیا ہے اکثر لوگ جو اپنی بی بیوں کو چاہتے ہیں اون سے محبت رکھتے ہیں شفقت و لطف و عنایت و توجہ سے پیش آتے ہیں یہ کام درحقیقت بڑے اجر و ثواب کا ہے مگر جبکہ یہ خاطر داری محض ہو اسے نفس کے لئے ہوتی ہے نہ اس لئے کہ یہ چہرہ حسن معاشرت منجہ حقوق زوجہ کے ہے اور اللہ اس سے راضی ہوگا تو کچھ بھی اجر اسکا نہیں ملتا ہے یہی حکم ہے سارے اعمال صالحہ افعال حسنہ اخلاق حمیدہ کا کہ اگر نیت رفسائے خدا کی ہمراہ ہے اس کام کو مکمل شرعی سمجھ کر کیا جاتا ہے تو تو ثواب ملے گا ورنہ غیر مسلم یا بخیر شام سلامت مثلاً اگر کوئی شخص اپنی کسی آشنا عورت کو لیتے بنا کر کھلا دے بہت کچھ نان نفقہ دے تو یہ کچھ ثواب کا کام نہیں ہے بلکہ حرام ہے نیکی برباد گناہ لازم اسکو کھنا چاہی تو ابی مسعود بدری کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے جب خرچ کیا آدمی نے اپنی اہل اور وہ اسید اجر کی رکھتا ہے تو یہ صرف کرنا صدقہ ہوا ۱۰۰۰ البخری و مسند احمد والترمذی والنسائی یعنی اپنی گھر کے خرچ میں اگر نیت یوں کی کہ خدا نے مجھ پر فرض کیا ہے آدمی کے حکم سے میں خرچ کرتا ہوں تو اس میں بھی خیرات کی برابر ثواب ملے گا اور

اس حدیث کو مسلم
در ترمذی نے روایت
کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو
بخاری و مسلم
ترمذی و نسائی
در روایات کیا
ہے ۱۲

اگر بے نیت خرچ کیا تو نہ ثواب نہ عذاب یہ اس لئے ہے کہ دار مدار ہر عمل کے اجر و ثواب کا نیت پر ہے اگر نیت نہیں ہے تو عمل اکارت ہو گا کیسا ہی اچھا کام کیوں نہ ہو حدیث مقدم بن سعد کرب میں آیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جو کچھ تو نے اپنی جان کو کھلایا وہ تیرے لئے صدقہ ہے جو کچھ بچوں کو کھلایا وہ بھی صدقہ ہے جو کچھ بی بی کو کھلایا وہ بھی صدقہ ہے جو کچھ خادم کو کھلایا وہ بھی صدقہ ہے **سَوَاةُ الْاَخْلَادِ بِاَسْنَادٍ حَسَنٍ** اپنی جان پر صرف کرنا اس لئے موجب اجر ہو کہ جان کا رکھنا فرض ہے یہ جان خدا کی ملک ہو اور اسکی رضا مندی کی واسطے اسکی حفاظت کی گئی ہے اسلئے خود کوشی گناہ کبیرہ ہر قاتل نفس پر نماز جنازہ پڑھنے کی مانعت آئی ہے کہ دوسرے کے ملک میں بلا حق شرعی کے اسنے کیوں یہ بیجا تصرف کیا ابن مسعود کہتے ہیں رسول خدا صلعم فرمایا ہے اونچا ماتمہ بہتر ہے نیچے ماتمہ سے یعنی دینا لینے سے بہتر ہے تو شروع کر عیال سے یعنی پہلے اونہیں کو دے عیال کون ہیں تیری ماں تیرا باپ تیری بہن تیرا بھائی پھر جو زیادہ تر قریب ہو پھر جو بعد اسکے قریب تر ہو **سَوَاةُ الْاَطْبَارِ اِلٰی بِاَسْنَادٍ حَسَنٍ** **فِي الصَّحَابَةِ اَوْ غَيْرِهِمْ** بخیر حدیث حاکم بن حزام اس حدیث میں ترتیب صلحہ رحم کی فرمادی کہ پہلے ماں باپ ہیں پھر بھائی بہن پھر دوسرے رشتہ دار اور میں وہ مقدم ہیں جو رشتہ میں نزدیک تر ہیں ابی امامہ نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے مجھے اپنی جان پر نفقہ کیا اسلئے کہ پارسا ہے یہ صدقہ ہے جسے نفقہ کیا اپنی بی بی بچوں گھر والوں پر یہ بھی صدقہ ہے **سَوَاةُ الْاَطْبَارِ اِلٰی بِاَسْنَادٍ حَسَنٍ** اہل عیال ہر یہ کہتے ہیں ایک دن رسول خدا نے اپنے اصحاب سے فرمایا صدقہ دو ایک آدمی نے کہا میرے پاس ایک دینار ہے فرمایا اپنی جان پر خرچ کر کہا ایک اور بھی فرمایا اپنی بی بی پر خرچ کر کہا میرے پاس ایک اور دینار بھی ہے کہا اپنے بچوں پر اوٹھا کہا ایک اور بھی ہے فرمایا خادم پر صرف کر کہا ایک اور ہے فرمایا اب تو زیادہ تر

اس حدیث کو طبرانی نے
عمر اسناد سے روایت کیا ہے
اس حدیث کو طبرانی نے
بائنا حسن روایت کیا ہے
سواحد ہی حدیث
بخاری و مسلم وغیرہ میں
مکین میں از کتب حدیث
میں نقل اور کیا ہے
اس حدیث کو طبرانی نے
دو اسنادوں سے روایت کیا ہے
دو اسنادوں سے
ایک اسناد حسن ہے

وانا بینا ہے سداۃ الدنیا و الدنیا یعنی مقدم تو یہ لوگ ہیں پھر جہان تو مناسب
 سمجھے وہاں خرچ کر کے عجز کی حدیث میں آیا ہے ایک آدمی کا گد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پر ہوا
 صحابہ نے اس کی تیزی و نشاط کو دیکھ کر کہا اے رسول خدا کیا اچھا کام ہوتا جو یہ تندرستی و
 نشاط اس کی راہ خدا میں صرف ہوتی فرمایا اگر یہ اس لئے نکلا ہے کہ اپنے چھوٹے بچوں کے لئے
 سعی کرے کچھ کمائے تو یہ بھی راہ خدا میں ہے اور جو بوڑھے مان باپ کے لئے سعی کرے کچھ کمائے
 تو یہ بھی راہ خدا میں ہے اور جو اپنی جان کے لئے نکلا ہے تو یہ بھی راہ خدا میں ہے اور جو دکھا
 بڑائی مارنے کو نکلا ہے تو یہ راہ شیطان میں ہے سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا
 معلوم ہوا کافی کرنا اپنے لئے اپنے بچوں مان باپ وغیرہم کے لئے داخل سبیل اللہ ہے
 اس کا اجر ساعی کو ملتا ہے اور جو اگر کرتن کر پہلوانی بہادری جوانی دکھانے کو نکلا ہے تو یہ
 تو راہ شیطان ہے اجر کی جگہ اس کو زجر ہوگا ثواب کے بدلے عذاب لگے پڑیگا جابر کی حدیث میں
 آیا ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے جو خرچ کیا مرنا اپنے اور اپنے ولد و اہل و ذی رحم و قرابت پر وہ
 اس کے لئے صدقہ ہے سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا
 یوں آیا ہے سب سے پہلے جو ترازو میں رکھا جاوے گا وہ نفقہ ہے بندے کا اس کی اہل پر سداۃ
 الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا
 آدمی جب اپنی بی بی کو پانی پلاتا ہے تو اس کا اجر بھی اس کو ملتا ہے یہ سنکر میں آیا میں نے
 اپنی بی بی کو پانی پلایا اس کو یہ حدیث سنائی سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا و سداۃ الدنیا و الدنیا
 غرض کہ شوہر کوئی سا کام بھی بی بی کا کرے تو اجر پاوے گا اس طرح بی بی کو بھی خدمت شوہر کا
 اجر ملتا ہے اس مقدمے میں اگر لوگ سخت کوتاہی کرتے ہیں خصوصاً وہ لوگ جن کی بی بیان
 آسودہ ہیں وہ تو مرگے اور نکانان نفقہ اپنے اوپر واجب ہی نہیں جانتے ناؤ کی اولاد
 کا بلکہ خود اس کا مال سامان لے مرنے میں یہ نہایت بڑا کام بی بی کی محتاج ہو یا آسودہ نفقہ
 اس کا اس کے چھوٹا شوہر پر واجب ہے یہاں تک کہ اگر یہ سبب نہ ملے نفقہ واجب کے

اس حدیث کو ابن جان نے
 ردایہ کی ہے

اس حدیث کو ابوالحسن نے ردایہ
 کی ہے اور راوی اس کا
 راوی صحیح کے ہیں ۱۳

اس حدیث کو طبرانی نے ردایہ
 میں ردایہ کی ہے اور
 موافق اس حدیث میں ہیں ۱۴

اس حدیث کو طبرانی نے ردایہ
 میں ردایہ کی ہے ۱۵

اس حدیث کو احمد نے ردایہ
 میں ردایہ کی ہے اور
 ردایہ کی ہے اور ۱۶

وہ پاس شوہر کے بجائے تو شوہر کو پہنچا دے اور اس پر نہیں پہنچتا ہے جب اپنا نفقہ اور مہر لے لے
تب جاوے خدا سے ڈرنے والے نفقہ دہن نہیں رکھتے **فائدہ** لا حد نفقہ کی کسی تیت و
حدیث میں نہیں آئی ہے فقط قید معروف کی ارشاد فرمائی ہے معروف کے یہ معنی ہیں کہ جو
برتاؤ نان نفقہ کا اس کے شہر محلہ قوم قبیلہ میں مشہور و معمول و مروج و دستور ہے اور جس کے
موافق دیوے او میں کمی نہ کرے باوجود قدرت کے مقدار معروف میں کوتاہی کرنا منظور نہ
یہ مطلب نہیں ہے کہ جتنا بی بی مانگے اتنا ہی اس کو دے اس لئے کہ اگر بی بی کسی جگہ کی
رکسہ ہے یا اسودہ گھر کی بیٹی ہے یا سلی میر والی رئیس حاکم بادشاہ کی لڑکی ہے اور یہ
اس کی برابر دولت و اسودگی میں نہیں ہے یا با فراغت ہے مگر اولاد و اقارب رکھتا ہے چنانچہ
نفقہ اس پر واجب ہے تو یہ کسی طرح بھی ایسی بی بی کی سربراہ نہیں کر سکتا اعتبار اس میں
حالت شوہر کا ہے نہ حالت الہخانہ کا اس طرح اگر کوئی بی بی مسرف ہے سوچا اس میں
جوڑہ بیڑہ اس کو چاہئے تو بھی شوہر پر ایسے قیمتی کپڑے پہنانا واجب نہیں ہے متوسط
طعام و لباس اپنے مقدور کے موافق دینا حق نفقہ سے بری الذمہ کر دیتا ہے یا بی بی
نے بہت سے خدمت شرم بہر لئے سب کے لئے نفقہ طلب کیا تو بھی خاوند پر اون سب کا کھانا
پلانا پہنانا واجب نہیں ہے ایک دو خادم کافی ہیں زیادہ ہوں تو بی بی جانیں اور
خرج شوہر کو کیا مطلب بلکہ دینا شوہر کا مال کو ہاتھ میں بی بی کے اوڑانی لٹانے کھیل
تماشا کرنے کے لئے سخت گناہ ہے قرآن شریف میں عموماً اس سے منع فرمایا ہے وَلَا تَوَلَّوْا
السُّفٰهَآءَ اَمْوَالَكُم مَّتَّ دَوْتُمْ اِنْ سِیَوْ قَوْفُوْنَ کُوَالِ اِنَّا اَسْلٰتِیْنِ مِنْ سَمَوٰتِیْ نَزَّلْنَآ
کَے جو انھیں شرع بیوقوف ٹھہر چکے ہیں وہ احمق بھی داخل ہیں جن کو سلیقہ صرف کرنے لینے
کا نہیں ہے جو جوان پہلوان یا پیر نابالغ کیوں نہ ہوں امراء و ساء اپنی اولاد کو نہ
ہوں یا مادہ بحساب مال دیتے ہیں اس کے ہاتھ سے خرید و فروخت کھیل تماشے کوٹ
وغیرہ لہو لعب میں صرف کرتے ہیں یہ بات خلاف حکم خدا و رسول ہے اس سرف

یہ سرف
یہ سرف
یہ سرف

کہ انکو رول کپڑا نڈے یا اچھی طرح سے نڈے بلکہ یہ بھی ارشاد کیا ہے کہ جب کسی غلام کو
 بدون کسی حد کے مارے یا طمانچہ لگائے تو اسکا کفارہ یہ ہے کہ اوسکو آزاد کر دے
 مسلم نے اسکو مرفونا بن عمر سے روایت کیا ہے ابن مسعود اپنے غلام کو مارتے تھے
 پیچھے سے ایک آواز سنی کہ اے ابن مسعود اللہ تعالیٰ زیادہ تر قارہ ہے تجھے تری قدرت
 اسپر دیکھا تو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تھے انھوں نے کہا اے رسول خدا یہ آواز ہے واسطے اللہ
 کے فرمایا اگلو اسکو آزاد کرنا تو تجھ کو آگ جلا دیتی راقیۃ المسئیۃ حدیث ابی معبد میں مرفونا
 آیا ہے کہ جب کوئی تم میں اپنے خادم کو مارے وہ اللہ کی دُعا کی دیوے تو تم اپنا
 ہاتھ اٹھا لو یعنی پھراؤ سکو نہ مارو راقیۃ الترمذی وَالْبَائِقُ فِي شُعْبِ الْإِيمَانِ
 لکن لفظ بائقی کا یوں ہے کہ پھر تو اپنے ہاتھ کو روک لے جابر نے کہا رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمایا ہے تین چیزیں ہیں جس شخص میں وہ چیزیں ہووین گی اللہ اوسکی موت کو
 آسان کر دیگا نرمی ضعیف کے ساتھ شفقت مان باپ پر احسان طرف ملوک کے ساتھ
 الترمذی وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ اسی طرح حدیث ابی امامہ میں نازی
 غلام کی مار پیٹ سے منع کیا ہے ذلک فی المصابیح ابن عمر کہتے ہیں ایک آدمی آیا
 اوس نے کہا اے رسول خدا کہ ہائیک خادم سے اوسکے قصور کو معاف کیا جاوے
 پھر دوبارہ یہی بات کہی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خاموش رہے جب تیسری بار کہا تو فرمایا
 ہر دن ستر بار معاف کرے گا اَلْبَعَادَا ذَاكَ الترمذی عَنْ ابْنِ عُمَرَ

فصل بیان میں پرورش کرنیکے لڑکیوں کو

عائشہؓ کہتی ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جو کوئی مبتلا ہو ان سچ کیوں میں پھر احسان کرے اور نیکے ساتھ دہاؤ سکے اور اوٹ ہوگی جہنم کی آگ سے رَدَّاهُ الْبُخَّاءُ فَنَسُوا وَاللَّهِ مَذِيقُ اَیْکِ لَفْظِ مِیْنِ یُون ہے جو مبتلا ہوا ان بیٹیوں میں پھر صبر کیا اور نشہ اونچہ حجاب

۱۰
اس حدیث کو مسلم نے روایت کیا ہے

اس طرح کوترنگی نے
روایت کی ہے اور
بیہوشی نے جیغ اٹھایا ہے

اس کی طرف سے کوئی بھی

میں ذکر کیا ہے

اس دست کو ایسا دھوؤ

اس حدیث کو بخاری
مسلم و ترمذی
روایت کیا ہے

موتے کہا بھلا کر دہی ہوں فرمایا وہی سہی دوسرے آدمی نے کہا اگر ایک ہی ہو
فرمایا ایک ہی سہی رَفَاةُ الْحَاكِمِ وَقَالَ صَحِيحٌ اَلْمُسْتَنَادُ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ تَعَالٰی کہ اس حدیث میں
ایک کا بی ذکر آگیا اللہ تعالیٰ کے احسان کو تو دیکھو کہ ایک و خیر کی پرورش
پر وعدہ جنت کا فرمایا ہے جس نے دو یا تین یا چار یا زیادہ کو پالنا خصوصاً
بہن کو یا یتیم کو تو اس کے اجر کا کیا ٹھکانا ہوگا :

فصل اس بیان میں کہ نام اولاد کا اچھا رکھو بہرہ تو بدستور

ابوالدرداء کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے تم پکارے جاؤ گے دن قیامت کے
تمہارے اور تمہارے باپوں کے نام سے سوا چھے نام رکھو رَوَاہُ الْبُؤَدَاؤُہُ وَابْنُ جَبَلَن
فِي الْحَفِيظِ حدیث ابن عمر میں مرفوعاً آیا ہے بہت پیارے نام خدا کو عبد اللہ عبد الرحمن
ہیں رَوَاہُ مُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ دَعْبَلٍ وَابْنُ مَاجَةَ ابُو وَهَبٍ جُشَمِي کی حدیث
میں یہ ارشاد کیا ہے کہ پیغمبروں کے نام پر نام رکھو بہت سچا نام حارث و ہمام ہے
بہت بُرا نام حرب و مرہ ہے اسکو ابو داؤد نے روایت کیا ہے حارث کے معنی کالی نعل
ہمام کے معنی ارادے والا سب سے بدتر نام ملک الاملاک ہے یعنی شاہنشاہ اسکو
شیخین نے ابی ہریرہ سے مرفوعاً روایت کیا ہے مسلم کا لفظ یہ ہے کہ سب سے
زیادہ اغیظ و اخبث آدمی دن قیامت کے وہ ہوگا جسکو شاہنشاہ کہتے ہیں کوئی
شاہ نہیں مگر اللہ آن حدیثوں سے معلوم ہوا کہ جس نام میں غلامی بندگی مملوکی خدا
کی نکلے وہ نام اچھا ہوتا ہے یا جو نام سید ہوتا ہے وہ بھی اچھا ہے جس نام میں بُرائی
شخصیت توفیقِ فخر و عوی نکلے وہ نہایت ہی ناپاک نکلا نام ہے پیغمبروں
رہلہوں سے بڑے کر کون ہوگا انہیں کسی ایک کا نام بھی ایسا نہیں ہے جس سے
اوکی تخریف تو صریح ثابت ہو چھ پر امت کو یہ منصب کہاں سے ملا کہ وہ اپنا یا اپنی

اس حدیث کو امام مسلم نے روایت کیا ہے اور ابوالدرداء

ابن جبار نے روایت کیا ہے ابوالدرداء

اس حدیث کو امام مسلم نے روایت کیا ہے اور ابوالدرداء

اولاد یا اپنی قرابت کا نام ایسا رکھیں جس سے بڑائی ثابت ہو یہ بلا بھی امر اور رسا میں سے
زیادہ ہے اس کے نام لقب زندگی میں تو دعویٰ خدائی کا کرتے ہیں مرنے کے بعد گویا قطع معنی
ہو گیا یقین ہو جاتا ہے کوئی خلد نشین کوئی فردوس منزل کوئی جنت نشین لکھا جاتا ہے ساری
امت سے بہتر صحابہ رسول خدا صلعم تھے اور نئے مرنے کے بعد بجز رضی اللہ عنہ کے کچھ نہیں
کہا جاتا یہ وعاسے کوئی دعویٰ نہیں ہے یعنی اللہ اون سے راضی ہو عمار امت کے
حق میں رحمہ اللہ کہا جاتا ہے یعنی اللہ اون پر رحم کرے اور نئے قصور معاف فرما دیہ دنیا
کے کئے بڑائی کے بندے کہاں سے ایسے آئے کہ زندگی میں محی الدین نور الدین شاہنشاہ
مالک الملک حاکم الحکام ہوئے مرنے کے بعد جنت میں پہنچ گئے ہر مسلمان پر واجب ہے کہ ایسے
نام کو بدل ڈالے عائشہ کہتی ہیں رسول خدا صلعم میرے نام کو بدل دیا کرتے تھے تو اے
التَّوْمِذِی عاصیہ کا نام جمیلہ بڑہ کا نام زینب عاصی کا نام ہشام مضطجع کا نام منبعت رکھا
بلکہ آدمی کا کیا ذکر ہے بری جگہ کا نام بھی بدل دیتے تھے زینب عفرہ کا نام خضرہ شعبانہ
کا نام شعب بدی رکھا بنی الزبیر کا نام بنی الرشدہ مقرر فرمایا بنی مغویہ کا نام بنی الرشد رکھا
غفر عنکے جس نام میں کوئی بڑائی یا بڑائی یا قال بد بکھلتی ہو واسکو متغیر فرما دیتے اب خلاف اس
سنت صحیحہ کے اچھی اچھی تعریف وغیر کے نام تلاش کر کے رکھ جاتے ہیں ملوک و سلاطین کے
نام اپنے لئے تجویز ہوتے ہیں گو نہ وہ لیاقت حاصل ہے نہ وہ دولت و حکومت پیغمبروں و
بزرگوں کے نام نوٹ دی غلاموں خدمتہ کے لئے مقرر کئے جاتے ہیں ان اللہ *

فصل بیان میں تا دینے تسلیم اولاد کے

جاہل بن سمرہ نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے آدمی اپنے بچے کو ادب سکھا دے
یہہ اس سے بہتر ہے کہ ایک پسیری اناج صدقہ کرے **تَدَا اَلَا التَّوْمِذِی نَا قَالَ حَدَّثَنَا**
حَسَنُ بْنُ غَرِیْبٍ ابوب بن موسیٰ نے اپنے باپ سے مروی یوں روایت کیا ہے کہ نہیں دیا کسی

اس حدیث کو ترمذی نے
روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو ترمذی نے
روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو تفسیر فرمائی
 خیر و برکت کی وجہ سے
 اس حدیث کو تفسیر فرمائی
 کیجیے

سورہ زمرہ رکوع ۱
 پارہ ۲۴

باید کسی بیٹے کو بہتر اس دین سے کہ اس کو اچھا اور سکھایا سکا اللہ تعالیٰ فرمائی کہ
 تم میں سے مندرجہ ذیل میں سے نزدیک مرسل ہے ابن عباس مرفوعاً کہ میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے
 اولاد سے اچھا اور بد نکو سداۃ اللہ تعالیٰ یعنی تعلیم اولاد کی واجب ہے اس تعلیم کا اجر
 صدقہ دینے سے اولاد کو داد و بخش کرنے سے افضل ہے جو تادیب و تعلیم الٰہی عنایت کرتے ہیں وہ
 امرائے نہیں کرتے امرائے اولاد سے استاد ڈرنے ہیں کسی طرح کی تہنیت تاکید نہیں کر سکتے
 اس لئے ان کو علم بھی نہیں آتا کسی نے نہ سنا ہو گا کہ گروہ سلاطین و ملوک و امراء و روسا
 میں کوئی شخص بڑا عالم ہو اسرار علم اللہ تعالیٰ نے غریبوں پر عیاں ہی میں رکھا ہے اور
 اتفاقاً کسی میر کو علم آگیا ہے تو پھر اس نے دولت کو دستاویز بنا لی ہے یہ اللہ کا فضل ہے
 کہ دولت فانی تو امرائے کو دسی علم باقی غریب کو بخشا پھر قرآن میں فرمایا اهل بیتہم الذین
 یعلمون فی الدین لایعلمون یعنی عالم و جاہل برابر نہیں ہو سکتے علماء نے کہا اگر ان
 کو لذت علم کی خبر ہوتی تو یہ ہر اوسکے چہین نے کے لئے بھی ویسی ہی فوج کشی کرتے جس طرح
 کسی کا ملک لینے کے لئے کرتے ہیں گریہ اس لذت سے محروم رکھ گئے ہیں یہی وجہ ہے کہ نفرت
 ان کو اہل علم سے ہے وہ کسی سے نہیں مال میراث فرعون و قارون ہے علم میراث انبیاء علیہم السلام
 ہے دولت خدا کے دشمنوں کو ملتی ہے علم خدا کے دوستوں کو دیا جاتا ہے ریاست کو حاکم
 بالا دست چہین لیتا ہے علم کو کوئی چہین نہیں سکتا دولت خرچ کرنے سے کم ہو جاتی ہے علم
 خرچ کرنے سے زیادہ ہو جاتا ہے مال کی حفاظت کرنا پڑتی ہے علم خود عالم کا حافظہ ہے مال
 کو چور خائن ڈاکو ریزن لیجاتے ہیں علم کو کوئی نہیں لیجا سکتا مال سبب فسق و فجور و شہوت
 کا ہوتا ہے علم باعث تقویٰ و طہارت کا ہوتا ہے اس کا انجام غالباً جہنم ہے اس کا انجام غالباً
 بہشت ہے یہاں تک تو بھیر چکی ہے کہ اگر کوئی اسودہ بسبب عمل نیک و ترک گناہ کے بخشا جاوے گا
 گو وہ پیغمبر ہی کیوں نہ ہو تب بھی فقر اس سے پانسو برس پیچھے بہشت میں جاوے گا کہ ہم لوگوں
 کی کم نصیبی ہے کہ ہم علم پر حق کو دنیا کی طلب میں بھستے ہیں حالانکہ دنیا کی بے وفائی مثل عورت

کی سیونائی کی معلوم ہے اس لیے دنیا کو عورت ٹھہرایا ہے	
غافل مشور عشوہ دنیا کر این عجوز	مکارہ می نشیند و مختار می رود
مسلمان پر واجب ہے کہ اپنی اولاد کو علم حلال و حرام سکھاوے جہاں تک ہو سکے عالم بناد و دولت و جنتی قسمت میں لکھی ہے اوشی مل ہی جاوگی مگر علم سے محروم رہنا بڑی بد نصیبی ہے ادب سے بے نصیب رہنا بڑی تباہی کی علامت ہے تربت نزدیکی علم	
بادشاہ سپہر بکنت داد	لوح پیمیش در کنار نہاد
بر سر لوح او بنشتہ بزر	جو را استاد بہ زمرہ بدر
<p>فضل الہی بن بن کہ اپنا نسب غیر ملایا کسی اور کا غلام بنا گناہ عظیم ہے</p> <p>سعد بن ابی وقاص کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس نے دعویٰ کیا اپنے باپ کے سکوکسی رکھا اور وہ جانتا ہے کہ وہ اسکا باپ نہیں ہے تو جنت اور سپر حرام ہے روا النجاری و مسلم ابی داؤد ابن ماجہ حدیث منوع ابی ذر میں یوں آیا ہے جو کوئی آدمی دعویٰ غیر باپ کا کرتا ہے اور وہ جانتا ہے تو کافر ہو جاتا ہے سن اکا حدیث طویل علی مرتضیٰ بن مرفوع اس لفظ سے آیا ہے من ادعی الی غیر ابیہ ان اتقی الی غیرہ و الیہ تعلیہ لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منہ یوم القیامة عد لا و لا صر فاما روا البخاری و مسلم و ابی داؤد و الترمذی و النسائی یعنی جس نے غیر کو باپ بنایا یا غیر کا غلام بنا او سپر خدا فرشتوں سارے لوگوں کی لعنت ہے اللہ تعالیٰ دن قیامت کے نہاد اسکا فرض قبول کریگا نہ نفل عمرو بن شعب عن ابیہ عن جدہ سے مروی ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا اگر ہے واسطے آدمی کے یہ بات کر انکار کرے اپنے نسب کا گو وہ نسب او اسکا باریک ہو یا دعویٰ کرے ایسے نسب کا جسکو بیچا نہا نہیں ہے روا احمد و الطبری فی</p>	

اس حدیث کو بخاری و مسلم
و ابوداؤد و ابن ماجہ
روایت کیا ہے ۱۲
اس حدیث کو بخاری و مسلم
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
روایت کیا ہے ۱۳
اس حدیث کو احمد و طبرانی
روایت کیا ہے ۱۴

یا انکی بیٹی ٹھہر چا نا ہے یہ سراسر کفر ہے موجب لعنت کا ہے پھر وہ اولاد نا بھی جو ان
 ہو کر اکیو اوسی فرضی باپ کی طرف منسوب کرتی ہے حالانکہ لوگوں سے یا گہر والوں سے
 من لیا ہے کہ اسکے نطفے سے نہیں ہے والدہ شریفہ نے کسی اور ہی کہیت سے
 یہ بیج حاصل کیا ہے اس حرکت بے برکت سے جتنے لوگ اس کام میں شریک و ہمنان
 ہوتے ہیں سب کے سب ملعون کا فرجنت محروم ہو جاتے ہیں نسب کا بدلنا غالباً
 دنیا کمانے کے لئے ہوتا ہے اگر صحیح نسب ظاہر کرتے ہیں تو ریاست سے محروم رہتے
 ہیں یا صلہ رحم سے محروم ہوتے ہیں یا امیرون رئیسوں کے گہر نا مارشتہ بیاہ
 مغلنی نہیں ہوتی اس لالچ سے جو نا نسب کہے جاتے ہیں اس سے زیادہ حیاقت
 ہے کہ بعض سید بھی اپنا نسب چرپاتے ہیں کہ شاید اس نام سے بے قدری ہو کوئی
 مغل بنتا ہے کوئی پٹھان حرام کے بچے کا نسب وہی ہے جسکا وہ نطفہ ہر کا نطفہ
 ہو یا مسلمان کا اگر کسی کی کسی پشت میں کچھ نقصان نسب کا ہو چکا ہے یعنی آبا
 واجداد میں یا امہات میں کوئی حرام زادہ تھا یا کسی کا غلام یا کسی کی لونڈی تھی
 گواہ دو چار پانچ چہرہ پشت سے وہ خرابی باقی نہیں رہی تو بھی اسکو وہی اگلا نسب
 بیان کرنا لازم ہے ورنہ کذب لازم آویگا ملعون ٹھہر گیا ہی معنی ہیں اس حدیث مذکور
 کے کُفْرٌ بِأَقْرَبٍ تَبْعٌ مِّنْ نَّسَبٍ وَأَنْ دَقَّ وَادْعَاؤُ نَسَبٍ لَا يَنْفَعُ بَارِكِي نَسَبَ كِي سَہِی
 ہے کہ جس کسی پشت پر رہی میں جو نسب تھا اسکو چہرہ پر اب دوسرا نسب فی الحال قائم
 رکھے جب کسی کا ایک باپ حرامی تھا تو اسکا نسب وہ نہ جسکی طرف وہ منسوب ہے اب
 اس حرامی کی اولاد بعد دو چار پشت کے بھی بھول النسب ہی رہیگی وہ ہرگز شرعاً
 اس خاندان کا نہیں ہو سکتا ہے جسکی طرف منسوب ہے اسی طرح حکم اون عورتوں کا
 ہے جو نطفہ غیر کو شوہر کے خاندان میں ملا دیتی ہیں حدیث میں انہی بھی لعنت آئی ہے
 سخت درجہ کی وعید فرمائی ہے ہر مسلمان پر فرض ہے کہ جب تک نسب اپنا یقیناً معلوم

نکولے تب تکما نہ سید بنے نہ شیخ نہ اور کوئی اگر معلوم نہ ہو تو سکوت کرے یا جو سنا سنا یا ہو
 کہ فلان کا لطفہ ہے وہی بیان کرے بے دریافت کہ ہوئے اپنا نسب دوسرے کے
 گلے نہ باندھے پر جبکہ یہ بات مقرر ہو چکی ہے کہ مغفرت عمل صالح پر موقوف ہے کوئی
 کیوں نہ ہو کہ میں ہو کسی نسب کا ہو شریف یا وضع تو اب بیان کرنے نسب صحیح میں کیا
 ڈر ہے دنیا کے لوگ اگر یہ سمجھیں گے کہ کمینہ ہے یا حرام زادہ یا دہنا جلاہ گندی
 کا غنی تو سمجھا کر وہ اس سمجھنے سے اسکے آخرت تو نہیں بگڑتی نہ خدا کی طرف سے رزق
 بند ہوتا ہے بہت ہوگا تو یہ ہوگا کہ جو صحیح النسب شریف الحسب ہیں وہ اس سے
 ناما رشتہ نہ کریں گے بلا سے نہ کرو یہ اپنے ہمنسوں میں تو بیاہ کر سکتا ہے مگر اس کہنے میں
 کہ سید سے پہلے بن گیا یا بیٹھان ہو کر سید کہلایا یا پہلے منسل تھا یا شیخ بنا یا ماجر سے
 انصاری یا بالعکس اسکے ہو گیا یا نو مسلم تھا آپکو بعد چند پشت کے قریش بتانے لگایا
 حرامی ہو کر حلال کہلانے لگا بالکل ایمان سے باہر ہو جاتا ہے گو دنیا سے لوگ دھوکا
 کہا دین شریف سمجھ لیں جسکو اپنی نجات درکار ہے اوسکو اس سچی ذلت سے کچھ غار
 نہیں ہے ایمان رہے ذات رہے یا نہ رہے ۵

ذلیل ہو کر سمجھ لیں زبون خیال کریں	کی طرح سے وہ آئین ہمیں نہال کریں
------------------------------------	----------------------------------

جب سے سلطنت اسلام خاندان قریش سے جاتی رہی اہل علم کی قدر مٹ گئی بندہ
 و رسم و دنیا رہ گئے سلطنت و ریاست و امارت دین ایمان ٹھہر گئی تب سے انتظام
 حسب و نسب کا خاندان ملوک و سلاطین سے بالکل جاتا رہا بہت جگہ تو نکاح ہی نہیں
 ہوتا ہے جہاں کہیں نکاح ہوتا ہے تو وہاں اور صد ہا سامان بطلان نکاح کے بھی موجود
 ہو جاتے ہیں باوجود نکاح مخفی یا ظاہر کے اکثر نرنا ہو کر تاسے کہیں کسی فاسق فاجر
 مسلمان سے کہیں کسی عیسائی ہندو وغیرہ سے کہیں جیسے چاڑھوں سے جگہ نہ کہہ نسب
 ہے نہ حسب پھر اگر پیٹ رہ گیا بچا پیدا ہوا تو گلے شوہر کے بندہ کیا اوسکو بھی چارنا چار

اس نفعہ عجیب و غریب کا قبول کرنا پڑا خصوصاً اوس صورت میں کہ کوئی دوسرا سچا
 ہی یہ کہہ کر کہ اگر ہماری گمانی نہیں ہے تو نہ سہی بی بی صاحبہ کا
 تو یہ فیض ہے اور بکے طفیل میں صاحب اولاد تو کہلائے مردانگی تو ظاہر ہو گئی پھر
 اوسکو لیکر اپنی جگہ قائم کر دیا پھر ایسی برکت ہوئی کہ جس لہجہ میں دیکھو یہی کارروائی
 غالباً ہوتی رہتی ہے اول تو خود یہہہ بانشین اس طرح کے تھے پھر انکے بانشین کسی
 اور ہی کہیت کی مولیٰ ہوئے اوسکے بعد جو آئے وہ کسی اور ہی کان کے گوہر شاہوار
 تھے مگر اونکی ناک نہ کٹی بلکہ کہیں ایسی اولاد عطر مجموعہ بھی ہوتی ہے اگرچہ درحقیقت عطر
 فتنہ ہے جب ایک عورت نے چند یاروں سے خلوت کی اوس ہنگامے میں حل رہ گیا تو سوا
 خدا کے کون جان سکتا ہے کہ یہ کس کا لطفہ ہے بہت ہوا تو قیادہ سے کسی قدر استدلال
 کر سکتا ہے یا عادت و خولہ کی پہچان سکتا ہے مگر کیا حاصل اولاد تو اوسنی کامیابی کی ٹھہر چکی تھی
 خلق کا وہی ہوا جو اسکے مان باب سے تھا ان اتنا ضرور ہوتا ہے کہ یہہہ نیک بختی ان نسب انکی
 قیامت کے دن کوئی دوسرا ہی رنگ لاو گی وہاں جو جس کے لطفہ سے ہوگا اوسکا حال کھل
 پڑے گا یہاں تو چند آدمیوں میں رسوائی سے بچ گئے تھے وہاں ساری مخلوق کے سامنے
 فلمی کھل جاو گی پانی کا ہنگامہ نہہہہ پراو گیا آفسوس ہے کہ خواص و عوام اہل اسلام مجرد
 کلمہ پڑھتے پڑھتے ہو کر بیٹھ رہے ہیں یہہہ نہیں جانتے کہ اگرچہ کلمہ بہشت کی گنجی ہے مگر جس
 گنجی میں دندانے نہیں ہوتے اوس سے کوئی قفل نہیں کھلتا اس گنجی کے دانت ہی
 احکام و اعمال صاحبات ہیں سو جبات کذب و کفر و ہلاک و تار سے بچنا ہے جب کفر کے کام
 جھوٹ بولے خدا کو مسلمانوں کو دھوکا دیا حرام کاری کو حلال سے بہتر سمجھا جسکا نتیجہ
 لے لیا اچھا ہو یا برا باب کو چھوڑ کر غیر کے پوت بنگلے دولت آسودگی ناموری حاصل کی تو اب
 یہ مسلمان کاسے کی ہوئی دہیکاشتی ہٹ دہری ٹھہری لاجول ولاقوۃ الا بالہ ۴

فصل سینہ میں کہ جسکے تین یا دو یا ایک پچھر میں اوسکو بہشت ملیگی

عشر ہر صاحب

انس نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس مسلمان کے تین بچے نابالغ مری اور اللہ اور سکون
داخل بہشت کر لیا اپنی رحمت و فضل سے **سَوَاءٌ أَلْبَحَارُ حَيٌّ وَمُسْلِمٌ أَوِ النَّسَاءُ وَأَبْنَاءُ حَيٍّ**
نسائی کی ایک روایت میں یوں آیا ہے صبر کیا تین بچوں پر جو اسکی پشت سے نکلے
میں وہ داخل ہوا بہشت میں ایک عورت نے کہڑے ہو کر کہا بھلا اگر دیچے ہوں نہ
دوسری ہی عورت نے کہا کاش میں ایک بچے کو بھی پوچھ لیتی **سَوَاءٌ أَلْبَنُ حَيٍّ أَوْ حَيٍّ**
صَحِيحٌ يَخْتَصِرُ بِالْفَرْقِ مِنْ احْتِسَابِ ثَلَاثَةٍ مَنْ صَلَّيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ قَبْلَ مَنْ صَلَّيْهِ
معلوم ہوا کہ حرام کے بچے کا یہ حکم نہیں ہے حدیث عقبہ بن عبد السلامی کا لفظ یوں ہے
جس کسی مسلمان کے تین بچے نابالغ مری جاتے ہیں تو وہ آٹھوں دروازوں بہشت سے آئے
اوسکو لے لیوینگے کہ جس دروازے سے اوسکا جی چاہے داخل ہو **سَوَاءٌ أَلْبَنُ حَيٍّ أَوْ حَيٍّ**
بِأَشْنَاءِ حَسَنٍ درخند زہر در کہ درائی خوب ست **اللَّهُمَّ اَسْرِ زُقْنَا ابی ہریرہ** کا
لفظ اس طرح پر آیا ہے کہ جس مسلمان کے تین بچے مرے پہر اوسکو آگ نہیں چھوئی مگر
قسم پور کرنے کے لئے **سَوَاءٌ أَلْبَنُ حَيٍّ أَوْ حَيٍّ وَمُسْلِمٌ أَوِ النَّسَاءُ وَأَبْنَاءُ حَيٍّ**
مسلم کی روایت میں یوں آیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے انصار کی چند عورتوں سے
فرمایا تم میں سے جس کسی کے تین بچے مرے پہر اوس نے باسید ابر صبر کیا تو وہ بہشت میں
جاوگی ایک عورت نے اون میں سے کہا بھلا اگر دوسری مرین فرمایا ہاں یا دوسری مرین دوسری
روایت اس لفظ سے ہے کہ ایک عورت بچا لیکر آئی حضرت صلعم سے کہا اسکے لئے دعا
فرمائیے میں تین بچے دفن کر چکی ہوں فرمایا تو نے تین بچے کاڑھے ہیں کہا ہاں فرمایا
تو پناہ میں آئی دفن کی آگ سے ایک بڑی فصیل مضبوط کے اندر آؤ ذکر کہتے ہیں
رسول خدا صلعم کو سنا فرماتے تھے **مَا مِنْ مِّنْ M**
يَلْقَوُا الْجَنَّةَ إِلَّا إِذَا خَلَاكُمَا اللَّهُ أَجْنَدَةً يَفْضِلُ سَخَرَتْ إِيَّاهُ عَمَّا اسْكُو ابْنِ حَبَابٍ ابْنِ
صحیح میں امام احمد نے مسند میں حدیث ام انس بن مالک سے روایت کیا ہے نسائی نے

اس صفت کو فرائی وسم و نسا
دراستی ما جہلے درویش کیا ہے ۱۶
ہے انجا بھی

اس حدیث کو ابن عباس
تفسیر کر اس لفظ (یعنی)
بین میں اپنے بچوں سے داخل ہو کر
نفس میں اسے رواں کیا جو "

ایا اللہ کی عزت و
 اس صفت کو الگ و بجا ہی وسم
 و ترغی و تنبی و اینا باجہ نہ
 مدایت کیا چاہے
 و ایلو

میں نے یہ سنا ہے کہ میں نے
کہ میں نے یہ سنا ہے کہ میں نے
کہ میں نے یہ سنا ہے کہ میں نے
کہ میں نے یہ سنا ہے کہ میں نے
کہ میں نے یہ سنا ہے کہ میں نے

ابو ہریرہ کی حدیث میں اتنا اور بڑا یا ہے اون سے کہیں گے تم جنت میں جاؤ وہ کہیں گے جہنم
 جاؤ گئے کہ ہمارے با و جالین او سپراون سے کہا جاؤ گئے کہ تم اور تمہارے باپ دونوں بہشت میں
 داخل ہو یہ بات وہیں ٹھیک بیٹھتی ہے جہاں دونوں ماں باپ اس اولاد کے مسلمان ہیں
 اولاد ہی حلال کی ہے نہ حرام کی ابو حسان نے ابو ہریرہ سے کہا میرے دو بچے مر چکے ہیں
 تم مجھ کو کوئی ایسی حدیث نہیں سناتے جس سے میرا جی خوش ہو کہا ماں باپ جوڑے بچے جنت
 چڑیاں ہیں انہیں سے ایک اپنے باپ سے اگر ملیگا یا ماں باپ دونوں سے اسکا واسن یا
 ہاتھ پکڑیگا پھر نہ چوڑیگا یہاں تک کہ اللہ اسکو اور اس کے باپ کو داخل جنت کر دے وہاں
 ﷺ ابی سعید کہتے ہیں ایک عورت آئی اوس نے رسول خدا صلعم سے کہا مرد کی خیمین لگئے
 ایک دن ہمارے لئے بھی ایسا مقرر فرمائے جس میں ہمکو وہ سکھاؤ جو خدا نے تمکو سکھایا ہے
 فلان فلان دن فلان جگہ میں تم جمع ہو جاؤ پھر وہاں تشریف لائے تعلیم فرماؤ
 پھر یہہ ارشاد کیا کہ تم میں سے جس کسی عورت کے تین بچے آگے پیچھے ہیں وہ اس کے دن قیامت
 کے اوٹ ہو گئے آگ درخ سے ایک بی بی نے کہا اور جو دو ہی بچے ہوں فرمایا دو ہی کافی
 ہیں ﷺ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ غَیْرُھُمْ بَلْکہ حدیث عقبہ بن عامر میں مرفوعاً یوں آیا ہے
 کہ جو عورت نکلی ہوئی تین بچوں سے جو اسکی پشت سے پیدا ہوئے ہیں پھر اسنے امید
 رکھی خدا سے خدا کی راہ میں توجہت او سپر واجب ہو گئی ﷺ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ غَیْرُھُمْ
 لَفَاتٌ لِّکُلِّ اَوْس عورت کو کہتے ہیں جسکا بچا نہ جئے عبدالرحمن بن بشیر نے کہا رسول خدا صلعم
 نے فرمایا ہے جسکے تین بچے نابالغ مر گئے وہ آگ میں نہ جاؤ گئے مگر راہ چلتے یعنی فقط پلٹ
 پر سے گزر کر جاؤ گئے ﷺ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ غَیْرُھُمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ غَیْرُھُمْ
 عسہ مرفوعاً کہتے ہیں جسکے تین بچے ہوئے اسلام میں پھر حراں ہونے سے پہلے وہ مر گئے
 اللہ تعالیٰ اپنی رحمت سے اسکو داخل بہشت کرے گا جس نے دو چیزیں خرچ کیں راہ خدا
 سو جنت کے آٹھ دروازے ہیں جس دروازے سے یہہ چاہیگا اوسی دروازے سے

اس حدیث کو مسلم نے روایت کیا ہے ۱۱

اس حدیث کو بخاری و مسلم و غیرہ نے روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو طبرانی نے روایت کیا ہے اور اسکی سند صحیح ہے ۱۳

اس حدیث کو طبرانی نے روایت کیا ہے اور اسکی سند صحیح ہے ۱۴

۱۵

کیا کہا یہ کہتے ہیں تیری حمد کی انا لکھ پڑھا ارشاد ہوتا ہے اس بندے کے لئے ایک گھر
 بہشت میں بناؤ اوسکا نام بیت المحر کہو تروا اے التومذی و ابن حبان فی صحیحہ
 وقال التومذی حسن عریض

فصل ابن ابی نمرہ عورت کو اسکو شہر پر پھرنے کا نایام کو سید بہکانا منع ہے

بریدہ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے وہ ہم میں سے نہیں جو کسی آدمی پر اسکی جوڑ
 یا مملوک کو بڑ کاوے آمادہ فساد کرے فریب دے تروا اے احمد یا شتا و صحیحہ واللفظ لہ
 و التومذی و ابن حبان فی صحیحہ لفظ ابو ہریرہ کا مرفوعاً یون آیا ہے لیس متانت
 خبیب امر اے علی انہ وجہا ان عبداً علی سیدہ تروا اے ابو ذر انہ وجہا احد الفاطمہ
 والنسائی ابن حبان نے یون روایت کیا ہے متانت افسد امر اے علی تروا وجہا افسد
 متانت یعنی جو میان بی بی میں باہم فساد کر دے لڑائی کھڑی کر دے پھر وڈالے وہ مسلمان ہے
 اسکو طبرانی نے بھی متغیر واسطہ میں حدیث ابن عمر سے روایت کیا ابویعلیٰ و طبرانی نے واسطہ میں حدیث
 عباس سے بھی اخراج کیا ہے سار راوی اسکے ثقہ ہیں حدیث جابر میں مرفوعاً آیا ہے ابلیس اپنا تخت پائی
 کر کہ ہر اپنا شکوہ بھجواتی پڑا مقرر بنیں وہ ہوتا ہے جسکا فتنہ سب سے زیادہ ہے ایک شکاری
 آتا ہے کہ بتا ہے میں نے یہہ کیا وہ کیا شیطان کہتا ہے تو نے کچھ بھی نہیں کیا یہ ایک آدمی آتا
 ہے وہ کہتا ہے میں نے اوسکو نہ جھوڑا یہاں تک کہ اوسکو اسکی جوڑ سے جدا کر دیا ابلیس اوسکو
 اپنے پاس بٹھاتا کہتا ہے تو بہت اچھا کام کا شخص ہے پھر اوسکو اپنے گلے سے لگاتا ہے
 تروا اے عیسیٰ و غیرہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ میان بی بی میں فساد کرنا کرکلی
 شیطان کا کام ہے یہہ عورتیں جو کٹنا پین کیا کرتی ہیں یہہ مرد جو بڑا پین کیا کرتے ہیں
 طریقہ اسلام سے باہر شیطان کے شکاری پیادے سپاہی ہیں قرآن شریف میں بھی ذکر
 اس فتنے کا آیا ہے یقیناً یقیناً یہ بین المشرق و المغرب جب تک میان بی بی میں موافقت

اس حدیث کو ترمذی و ابن
 حبان نے اپنی صحیحہ میں روایت
 کیا ہے اور ترمذی نے کہا حسن
 عریض ہے

اس حدیث کو احمد و صحیحہ
 اسناد سے روایت کیا ہے اور
 لفظ بھی احمدی کا ہے اور
 بزار و ابن حبان نے بھی اپنی
 صحیحہ میں روایت کیا ہے

وہ ہم میں سے نہیں جو کسی
 عورت کو اسکی میان پر اسکی
 غلام کو اسکی میان پر اسکی
 اس حدیث کو ابویعلیٰ و طبرانی نے
 روایت کیا ہے ابویعلیٰ و طبرانی نے
 روایت کیا ہے ابویعلیٰ و طبرانی نے
 روایت کیا ہے ابویعلیٰ و طبرانی نے

جو کسی کسی عورت کو اسکی
 شہر پر پھرنے کا نایام کو
 سید بہکانا منع ہے

اس حدیث کو ترمذی و ابن
 حبان نے اپنی صحیحہ میں روایت
 کیا ہے اور ترمذی نے کہا حسن
 عریض ہے

و آشتی ہے انتظام گھر کا درست ہے جب بگاڑ ہوتا ہے سارا کام خاک میں مل جاتا ہے پھر
نر ہے شوہر ہی کو تکلیف نہیں ہوتی بی بی کی بھی نباہی ہو جاتی ہے آباد گھر ویرانہ ہو جاتا ہے
مگر نسبت مردوں کے عورتیں جلد تر فریب میں آ جاتی ہیں جہاں دو چار ناپاک نجس عورتوں
کی صحبت ہوئی کچیاں لقیان شہدیان جمع ہو گئیں اونھوں نے کسی کا عشق انگوٹھے
بیان کیا دو چار فقرے دغا بازی سخن سازی کے بنا کر سنانا شروع کئے بی بی صاحبہ
کی عقل جاتی رہی اب یہی داستان سننے لگیں تو جو ان عورتوں کا تو کیا ذکر ہے جو عمر سے
ڈھیل جاتی ہیں مگر الدار آسودہ حال ہیں وہ بھی ایسی باتیں سنکر پھسلنے لگتی ہیں ۔
لَقَوْلٍ بِاللّٰهِ مِنْ غَضَبٍ اللّٰهِ حَدِيثُ شَرِيفٍ مِّنْ آيَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی دُن قِيَامَتِ كَ طَرَفِ اَمْرِ نَجْوَى
مرد بوڑھی عورت کے نظر بھی نکریگا جو رانی و زانیہ ہیں اُلْمَا قَالُ زَنَانٌ سہی ایک سے طلب
لیکر دوسرے سے ملنا یہ کیا اچھا کام ہے آخر بدنامی دنیا رسوائی آخرت تباہی اعمال
خرابی موت ہی اسکا انجام ہے ۔

فصل اسپان میں کہ بسبب لاق لینا عورت کا محبوب دخول نار ہے

تو بان نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے جس عورت نے طلاق مانگی اپنے شوہر سے کسی
کھٹکے کے اوپر جنت کی ہوا حرام ہے ۔ مَا رَأَى أَحَدٌ دَاخِلَ دَارِ التَّوْبَةِ وَحَسَنَهُ وَابْنُ
مَا جَعَلَ اللَّهُ اسْمِي وَابْنُ جَبَّانٍ فِي رَجْعِي سہیقی نے اس حدیث کے آخر میں یہ بھی زیادہ
کیا ہے کہ خلع کرنے والیاں منافقات ہیں جو کوئی عورت بے سبب شوہر سے طلاق چاہتی
ہے وہ جنت کی ہوا تک نہ پاو گی یا خوشبو تک ابن عمر کی حدیث میں مرفوعاً اس طرح آیا ہے
کہ تھال کا منہ میں سبب زیادہ دشمن کام طرف اللہ کے یہی طلاق ہے اسکو ابو داؤد وغیرہ
نے روایت کیا ہے حدیث میں بھی آیا ہے الْمَشْرَعَاتُ وَالْمُخْلَعَاتُ هَذِهِ الْمُنَافِقَاتُ
سُورَةُ الْاَنْشُرِ عَنْ ابْنِ مَرْثُودٍ مَرْثُودٌ يَعْنِي جُو عورتیں شوہر دن سے اپنی جان کو بچھڑ

من انہ کے ساتھ اور کئے غضب ہے
چناہ گناہ جن دن سے

یہ کیا کہہ کر
اس حدیث کو اصول ابو داؤد و ترمذی
و ابن ماجہ و دارمی و ابن حبان نے
اپنی صحیح میں روایت کیا ہے اور ترمذی
نے حسن کہا ہے
اس حدیث کو ابی نے ابو ہریرہ
سے مرفوعاً روایت کیا ہے

رکھتی ہیں اور ان سے کہتی ہیں اور وہ عورتیں جو خاوندوں سے خلع کرتی ہیں یہ سب
 منافقات ہیں معلوم ہوا جو عورت یہ کہے کہ مجھ کو فقط دور سے بات چیت کرنا اپنا دکھانا
 دیکھنا ہنسنی ل لگی کرنا اچھا معلوم ہوتا ہے پاس لیٹنا بیٹھنا اٹھنا نااختلاط کرنا پسند نہیں
 آتا صحبت کا کیا ذکر ہے تو اوسمیں ایک شعبہ نفاق کا ہے اوسکے ولین اور کچھ ہے زبان
 پر اور کچھ ہے حدیث مرفوع معاذ بن جبل میں آیا ہے نہیں پیدا کیا اللہ نے کسی
 چیز کو روئے زمین پر دشمن تر طلاق سے ^{لے} اللہ اللہ قطعی غرض کہ شرع شریف میں تو
 یہ کچھ لے دے خلع و طلاق پر آئی ہے یہاں اب یہ کام ہنسی دل لگی رہ گیا ہے شوہر
 سب طرح اچھا ہے مگر بی بی کو اس سے خلع کرنا یا طلاق لینا بہت ضرور ہے اس لئے کہ
 اگر کسی دوسرے مرد سے لگی ہے یا کسی کا پیغام آیا ہے یا کسی نے اپنا عشق ان بی بی
 صاحبہ سے ظاہر کیا ہے یا خط غلامی لکھ دینے کا اقرار ہو گیا ہے یا مالدار گھر کا ہے یا فوت
 حیوانی زیادہ رکھتا ہے یا اوسکی ماتحتی میں آزادگی تمام حاصل ہوگی شوہر حال بُرا ہے
 اسلئے کہ خلاف شرع باتوں سے منع کرتا ہے یا خود اسکے جلسوں میں شریک نہیں ہوتا یا
 ہوتا ہے مگر دل سے راضی نہیں ہے یا ہر وقت ٹھٹھے دل لگی نہیں کرتا ہے سخر اپن اور
 لغو و باطل حرکات و سکنات سے بچتا ہے یا بُری صحبت سے روکتا ہے یا اسراف سے بچتا
 ہے علیٰ ہذا القیاس اس قسم کے صدمات اغراض نفسانی ہیں جنکے سبب سے حاجت خلع و طلاق
 کی ہوتی ہے مگر یہ ساری اسباب موجب ہلاکت عورت کے ہیں پھر کبھی یہاں تک نوبت
 پہنچتی ہے کہ اگر خوشی سے وہ خلع نہیں کرتا ہے یا طلاق نہیں دیتا ہے تو بدور حکومت
 یا بخون حاکم بالا کارروائی کرائی جاتی ہے اور جو خود ہی حکومت حاصل ہے تو بھڑکاپ
 شوہر کو بجز اطاعت کے کیا چارہ ہو سکتا ہے پس جس طرح یہ سب عورتیں منافق ہیں
 جنت سے محروم رہیں گی اسی طرح بعض جاہل مرد بیجا بے غیرت آدمی بھی اپنی ضد پر اڑ
 جاتے ہیں کہ ہم کچھ ہی ہو ہرگز خلع نہ کریں گے نہ طلاق دیں گے دیکھیں ہم سے کون طلاق

اس صوفی کو دار قطنی
 نے دانت لکھا ہے ۱۲

لینا ہے کون دلوں آتا ہے حالانکہ جسکی عورت اس طرح کے مزاج کی بہادر اور اسکے سبب سے
 اسکے دین و ایمان و وضع داری و شرافت میں بٹا لگتا ہو تو ایسی بی بی کو معلق رکھنا ایک
 دوسرا گناہ مول لینا ہے ایسی عورت کو کبھی دم بہر بھی اپنے پاس نہ رکھے اگر ذرا بھی حق
 ایمان کی درکار ہے ورنہ جیسی یہ بی بی ویسے یہ میان حرمین شریفین میں عموماً اقوام
 رذیل میں ہر جگہ خصوصاً عادات خلع و طلاق کی بہت ہے اسکو فاختہ کہتے ہیں ایک سے
 مہر لیا اسکو دھتا بتائی دوسرے سے آنکھ لڑائی اس سے نکاح کیا جب مال نہ ملایا
 نہ رہی اسکو چھوڑ دیا تیسرے پر نظر ڈالی غرض کہ نکاح کیا ہے ایک کہلونا ہے نہ شرم سے
 غرض نہ شرافت سے مطلب تکی نکالنا کائی کرنا یا رسی آشنائی کا مزہ اس پر وہ نکاح
 میں اٹھانا منظور ہے اسکی سزا اگر محرومی جنت سے نہ ہو تو پھر کیا ہو حدیث ابی موسیٰ
 میں مرفوعاً یون آیا ہے ہر آنکھ زانی ہے عورت جب عطر ملکر مجلس میں آئی تو وہ زانیہ
 ہے **سَوَاءُ الْبُذْرَةِ أَوْ ذَوِ الثَّوْمِذِيِّ** وَقَالَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ اسکو سنائی ابن
 خزمہ ابن جہان نے بھی روایت کیا ہے مگر اس لفظ سے کہ جو کوئی عورت عطر لگا کر کسی قوم
 پر گزری کہ وہ اسکی خوشبو پا دین تو وہ زانیہ ہے ہر آنکھ زنا کرتی ہے **وَسَوَاءُ**
الْخَاكِمَةِ أَيْضًا وَقَالَ صَحِيحٌ اسناد مجلس میں عطر لگا کر آنے کا کیا ذکر ہے عورت اگر
 خوشبو ملکر مسجد میں جاوے تو یہی درست نہیں ہے حدیث ابی ہریرہ میں آیا ہے **لَا يَدْخُلُ**
صَلَمٌ نے فرمایا ہے نہیں قبول کرتا اللہ نماز اس عورت کی جو نکلی طرف مسجد کے
 اور خوشبو اسکی آڑھی ہے یہاں تک کہ پھر کر نہا وے یعنی نہاد ہو کر اس خوشبو کو
 دور کر دے اسکو ابن خزمہ نے اپنی صحیح میں روایت کیا ہے اسکی سند متصل ہے سب
 راوی ثقہ ہیں اسکو ابی داؤد و ابن ماجہ نے بھی روایت کیا ہے دوسری حدیث ابی ہریرہ
 میں مرفوعاً یون آیا ہے جس عورت نے بخور ملا ہو وہ ہماری ساتھ نماز عشاء میں حاضر ہو
سَوَاءُ الْبُذْرَةِ أَوْ ذَوِ الثَّوْمِذِيِّ سوچیں مسجد مجلس میں عورت کا عطر ملکر آنا جائز نہ تو

اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے روایت کیا ہے

در بار بازار عام محفلوں میں اس طرح معطر ہو کر آنا اور زیادہ تر معصیت ہوگا اس کا مرد
ایمان سے بہت بعد ہے *

فصل بیان میں کہ ظاہر کرنا اپنی راز کا میان بی بی و لون کو نہیں ہے

ابو سعید کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے بہت مجرا آدمی نزدیک خدا کے درجہ میں نہ
قیامت کے وہ شخص ہے کہ جو اپنی عورت کے پاس پہنچایا اور اسکی عورت اسکے نزدیک آئی
پھر ایک دوسرے کے ہمید کہولنے لگا **سَوَّاهُ مَسْکُومٌ اَبُو دَاوُدَ وَ غَيْرُهَا** اسما نیت
یزید نے کہا میں پاس رسول خدا صلعم کے تھی کچھ مرد عورت بھی وہاں بیٹھے تھے فرمایا
کوئی آدمی ذکر کرتا ہے اس کا جو اس نے اپنی جو رو سے کیا ہے یا عورت بیان کرتی
وہ بات جو اس نے اپنے شوہر سے کی ہے لوگ چپ ہو گئے میں نے کہا ہاں رسول خدا یہ مرد
عورت ایسا کیا کرتے ہیں فرمایا تم ایسا کرو اسکی مثال یہ ہے کہ جیسے ایک شیطان ایک شیطان
سے ملا اور سکودا بیٹھا اور لوگ دیکھ رہے ہیں **سَوَّاهُ اَخَذَ مِنْ سَوَّاهٍ شَهْرًا** شب
ایسے مرد عورت کو جو حال جماع و قلع مباشرت صحبت کا غیروں سے بیان کرے شیطان
و شیطان ہی فرمایا ہے جاہل لوگ یہ کام بہت کرتے ہیں بلکہ بعض جیالے غیرت اپنی قوت باہ
بہر خیر کرتے ہیں عورت عورت سے حال شوہر کی صحبت کا بیان کرتی ہے کہ وہ اس طرح ملتا
ہو فلان فلان حرکت کرتا ہے ایک مرد کی دو عورتیں ہوتی ہیں تو وہ ایک جو رو کا حال دیکھتا
جو رو سے کہتا ہے کہ تم میں یہ بات ہے اور میں یہ بات ہے اور اسکی ادا عشوہ و ناز
خمرے کا حال ظاہر کرتا ہے اور اسکے محاسن معائب زبان پر لاتا ہے سو یہ حرکت شیطان
ہی نہایت بے حیائی کا کام ہے اسلام سے اسکو کچھ بھی علاقہ نہیں عیاش مرد جو مبتلا مرد لبر
بازاری ہوتے ہیں وہ بھی اپنے یاروں سے حال کسبوں کا کہا کرتے ہیں کہ فلان کسی
طریقہ صحبت میں اچھی ہو فلان بُری ہے **لَا تَحُلْ وَلَا تَقُلْ** اَللّٰہُ اَبُو سَعِيدِ خَدْرٰی نے رسول خدا

۳۰۰

اس حدیث کو مسلم والوداد
دینے کے لئے روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو احمد و شہین
جوش کی روایت سے روایت
کیا ہے ۱۳

نہیں ہے (گناہوں سے بچنا
اور نہینا ہے (عبادت پر)
قوت کو اسکی مرد سے ۱۴

صلیہ سے روایت کیا ہے کہ آپ نے فرمایا لگتا ہے کہ کوئی تم میں اپنی بی بی سے خلوت کر دے
 بند کر کے پردہ چھوڑے پھر اپنا کام پورا کرے پھر باہر نکلے اپنے یاروں کے ساتھ حال کہے
 اس طرح شاید کوئی عورت بھی تم میں سے دروازہ بند کر کے پردہ چھوڑ کر اپنی حاجت
 پوری کرتی ہے پھر اپنی گیتوں سے نکلے سب ذکر کرتی ہے ایک عورت نے کہا تم ہی خدا
 کی اسے رسول خدا یہ عورتیں یہ مرد اس طرح کیا کرتی ہیں فرمایا ہرگز نہ کیا کرو یہ تو ایسا
 ہے جیسے کوئی شیطان کسی شیطان سے برسرِ راہ قضاے حاجت کر کے واپس پھرے
 اور اس کو وہیں چھوڑ جا دے ﴿وَالْبُزْءُ﴾ مندری نے کہا اس حدیث کی شواہد ہیں
 جو اس کی تقویت کرتے ہیں یہ حدیث نزدیک ابی داؤد کے بھی مطولاً آئی ہے دوسری
 روایت ابی سعید میں یوں آیا ہے کہ سباع حرام ہے ابن لہیع نے کہا مراد سباع سے
 وہ شخص ہے جو جماع پر فخر کرتا ہے ﴿وَالْأَخْلَاقُ الْبُغْيُ﴾ اس لفظ کو شیخین
 دونوں طرح پر نقل کیا ہے یہ فخر اس لئے کیا جاتا ہے کہ عورتیں حال قوت باہ کا شکر
 اس کی طرف جمع کیں ۴ زن نہ بخت می خواہ نہ تخت سخت می خواہ ۵ اس دہو کے میں بھی
 بہت عورتیں پہن کر آخر کو پیشمان ہوتی ہیں اس واسطے رسول خدا صلیہ نے اس طرح کی
 شخصیت و فخر سے منع کیا ہے کیونکہ اس کا انجام فحش و زنا ہوتا ہے جابر بن عبد اللہ کہتے ہیں
 رسول خدا صلیہ نے فرمایا ہر مجلسین امانت ہوتی ہیں یعنی جو بات کسی محفل مجلس میں آدھو
 امانت رکھے کسی سے ذکر اس کا نکرے مگر تین مجلسین ایک مجلس خونریزی کی دوسری مجلس
 فرج حرام کی تیسری مجلس کسی کے مال کو ناحق لینے کی ﴿وَالْأَخْلَاقُ الْبُغْيُ﴾ یعنی اگر کسی مجلس میں
 کسی کے قتل کرنے یا کسی سے حرام و زنا کرنے کی یا کسی کے مال چھین لینے کی گفتگو ہو تو داخل
 امانت نہیں ہے اس کو ذکر کر دے تاکہ اس فتنے سے نجات ملے اس سے معلوم ہوا کہ اگر
 کسی کی بی بی ارادہ فاسد رکھتی ہو یا کوئی اس کو بہکا تا ہو مرد ہو خواہ عورت ہو جس کو
 یہ بات معلوم ہو یا اپنے کان سے سنے تو اس کے شوہر کو خبر کر دے شاید وہ عورت اس

اس حدیث کو بزار نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابی داؤد نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابی داؤد نے روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ابی داؤد نے روایت کیا ہے

افشار و راز کے سبب سے اس کٹناہ سے بچ جاوے ہاں اگر یہہ ذکر بطور تنہت کیا ہے تو
عاصی ہوگا لائق حد قذف ٹھہریگا

فصل اسپان میں کہ ولی کا نکاح میں اعتبار ہے

ابو ہریرہ کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ تم یعنی بیوہ بیاہی عورت زبانی گفتگو
کر لین تب نکاح کیا جاوے کواری سے اجازت لے لین اوسکی اجازت یہی خاموشی ہی مستحق
عکیمہ ابن عباس کا لفظ یہ ہے کہ ایک اپنے نفس کی زیادہ تر مستحق ہے ولی سے یعنی اگر ولی
کسی سے زبردستی نکاح کرنا چاہے تو اوسکو اختیار ہے چاہے کرے یا نہ کرے
خدا ربنت خدام نے کہا کہ اوسکو اوسکے باپ نے بیاہ دیا اور وہ شیب تھی یہ
ناخوش ہو کر نزدیک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے آئی آپ نے اوسکا نکاح رد کر دیا **وَالْأَجْمَاعُ**
روایت ابن ماجہ کا لفظ یوں ہے کہ نکاح اوسکے باپ کا پھیر دیا **فَالِدَا** حدیث ابی
موسیٰ میں مرفوعاً آیا ہے نہیں ہوتا نکاح مگر ولی سے اسکو احمد و ترمذی و ابی داؤد
ابن ماجہ و دارمی نے روایت کیا ہے عائشہ نے اتنا اور زیادہ کیا کہ جس کسی عورت نے
نکاح اپنا بغیر اذن ولی کے کیا اوسکا نکاح باطل ہے یہ لفظ تین بار فرمایا اگر شوہر
اوپر بعد اس نکاح کے داخل ہوا ہے تو اوسکو مہر لیگا عوض حلال ہونے شرمگاہ و اگر
جھگڑا ہوگا تو پادشاہ ولی ہے اوسکا جسکا کوئی ولی نہیں ہے اسکو بھی احمد و ترمذی
و ابوداؤد و ابن ماجہ و دارمی نے روایت کیا ہے ابن عباس نے کہا ایک کواری لڑکی
نزدیک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے آئی کہا اوسکے باپ نے اوسکا بیاہ کر دیا ہے اور وہ اوس
بیاہ سے ناخوش ہے رسول خدا نے اوس لڑکی کو اختیار دید یا یعنی چاہے اوس نکاح
کو قائم رکھے یا نہ رکھے **وَالْأَجْمَاعُ** حدیث ابی ہریرہ میں مرفوعاً یہ بھی آیا ہے کہ ایک
عورت دوسری عورت کا نکاح کر اوسے یعنی اپنی ولایت سے نہ اپنا نکاح آپ کرنے زانیہ بھی

۱۵ اس حدیث کو بخاری
و مسلم نے روایت کیا ہے ۱۲

۱۵ اس حدیث کو بخاری
روایت کیا ہے ۱۲

۱۵ اس حدیث کو ابوداؤد
روایت کیا ہے ۱۲

عورت ہے جو اپنا نکاح آپ کی بی بی سے کر لے اور ابی مہاجرہ ابوسعید و ابن عباس کہتے ہیں
رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جسکے بچا پیدا ہوا ہو اسکا اچھا نام رکھو جب بالغ ہوا ہو اسکو بیاہ دو
اگر وہ بالغ ہو گیا اور اسکا بیاہ نہ کیا پھر اس سے کوئی گناہ ہو یا یہ گناہ اسکا اسکے
باپ پر ہے تو اے ابی بکر بنی شیبہ اے ابراہیم بن ابراہیم حدیث عمر بن خطاب و انس بن مالک کا لفظ یہ ہے
ہے کہ توریت میں لکھا ہے جسکی بیٹی بارہ برس کی ہو گئی اسنے اسکا بیاہ نہ کیا اس سے
کوئی گناہ ہوا تو یہ گناہ اسکے سر پر ہے اسکو بھی بیٹی نے ذکر کیا ہے معلوم ہوا کہ جو
گناہ لڑکا لڑکی سے بعد بلوغ کے ہوتا ہے اسکا وبال باپ پر پڑتا ہے وہ مخدور ہے
گناہ سے مراد جماع ہے کواری مرد و عورت کی سزا زنا پر اسی دس ہیں بیاہی کی سزا مجرم
ہے **فائدہ** عقبہ بن عامر نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے احق شرط جسکو
دعا کردہ شرط ہے جس سے تمنے فرمے کو حلال کیا ہے متفق علیہ مراد اس شرط سے یا
تو مہر ہے یا ساری وہ شرطیں ہیں جسکی ترغیب دیکر بیاہ کیا ہے یا ساری وہ باتیں ہیں جن
باتوں کی عورت بمقتضای وجہ مستحق ہے گویا یہ باتیں مثل شرط کے ہیں ہاں وہ شرط جو خلا
شرع ہے اسکا دفا کرنا لازم نہیں ہے حسب طرح مثلاً یہ شرط کہ دوسرا نکاح نہ کرے گا پھر اگر
ضرورت ہو تو نکاح کر سکتا ہے یہ حدیث کہ نکاح کا اعلان کر دناح مسجد وغینہ پڑنا و
بجا و ضعیف ہے اسکو ترمذی نے غریب کہا ہے عائشہ سے مرفوعاً روایت کیا ہے مسجد میں
نکاح کرنا درست ہے اسلئے کہ نکاح عبادت ہے عبادت کے لئے خانہ خدا بہتر ہے مگر گھر میں
بھی نکاح صحیح ہوتا ہے دف کا بجانا واسطے اعلان کے ہے نہ واسطے رونق و لمہ و لہب
کے اسلئے حدیث محمد بن حاطب میں مرفوعاً آیا ہے کہ فصل درمیان حلال و حرام کو آواز
دف ہے نکاح میں تو اے احمد بن الترمذی و النسائی و ابن مہاجرہ مگر بیاہ اعلان
کسی سری طح سے ہو سیکے تو پھر کچھ ضرورت دف وغیرہ کی نہیں ہے نکاح میں ناچ گانا
بجانا بالکل حرام ہے رسوم کفر بدعت کا اور کرنا اور بھی بدتر ہے سرے سے نکاح ہی نہیں

اس حدیث کو ابن ماجہ نے
روایت کیا ہے
اس حدیث کو بیہقی نے
شعب الایمان میں روایت
کیا ہے
اس حدیث کو احمد و ترمذی
و ابن ماجہ نے روایت
کیا ہے

ہوتا فساق فجار سے رشتہ کرنا بھی برا ہے عورت کی پہنچھی خال سے نکاح کرنا منع ہے جو رشتہ نسب سے حرام ہے وہی بعینہ رضاع سے بھی حرام ہوتا ہے اسکو بخاری نے عائشہ سے مرفوعاً روایت کیا ہے **فائدہ** برابر بن غازی نے کہا میرے مامون ابوہریرہ بن نیار نشان لئے ہوئے جاتے تھے میں نے کہا کہاں جاتے ہو کہا مجھکو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی طرف ایک آدمی کے بھیجا ہے جس نے اپنے باپ کی بی بی سے نکاح کیا ہے کہ میں اور سکا کٹ لاکون سواۃ النورینی و ابوداؤد انسائی وابن ماجہ و دارمی کا لفظ یہ ہے مجھکو حکم دیا ہے کہ میں اوسکی گردن ماروں مال حمین لون مگر اس روایت میں بجائے مامون کے چچا آیا ہے معلوم ہوا کہ جو عورت جس مرد پر حرام ہے جیسے سوتیلی ماں حقیقی بہن بیٹے کی بی بی جو کوئی ایسی عورت سے نکاح کرے وہ واجب القتل ہے پھر پہلا جو کوئی انسے زنا کرے کہو اوسکا کیا حال ہوگا صورت حلالی پر تو یہ تشدد ہے حرام کا خدا حافظ امر اور دسا اور بلا میں زیادہ تر مبتلا رہتے ہیں **اللھم اھفظنا** **فائدہ** رضاعت کا حق حدیث حجاج اسلمی میں مرفوعاً اسبقندر آیا ہے کہ ایک غلام یا ایک لونڈی مرضعہ کو دیدے سواۃ النورینی و ابوداؤد انسائی والد انسائی امرار جو اپنے مرضعہ کا اوسکی اولاد کا حق سب سے زیادہ سمجھ کر بہت کچھ لیتے دیتے رہتے ہیں یہ محض فضول ہے لونڈی غلام نہ دی سکے تو اوسکی قیمت دیدے حق رضاعت ادا ہو گیا **فائدہ** ابن عمر نے کہا غیلان بن سلمہ ثقفی مسلمان ہو گئے انکے پاس دنیل بی بیان تھیں وہ سب بھی اسلام لے آئیں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا چار کو رکھ لے باقیوں کو چھوڑ دے اسکو احمد و ترمذی وابن ماجہ نے روایت کیا ہے دوسری حدیث نوفل بن معاویہ مین یون ہے کہ مین مسلمان ہوا میرے نیچے پانچ عورتیں تھیں میں نے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا فرمایا ایک کو چھوڑ دے چار کو روک رکھ سواۃ فی شیح السنۃ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ چار عورتوں سے زیادہ کا نکاح مین جمع کرنا درست نہیں ہے گو یہ دونوں حدیثیں ضعیف ہی کیون نہ ہوں مگر جمہور

اس حدیث کو ترمذی و ابوداؤد نے روایت کیا ہے ۱۱۱
اس حدیث کو ترمذی و ابوداؤد نے روایت کیا ہے ۱۱۲

اس حدیث کو شرح سنن مین روایت کیا ہے ۱۱۳

امت اسلام میں نے اپنے عمل کیا ہے اس لئے احتیاط اسی بات میں ہے قرآن شریف سے کو
مخالفت چار سے زیادہ کی نہیں نکلتی لکن ان حدیثوں سے مخالفت نکلتی ہے **فائدہ** دوزخ
نے کہا ای رسول خدا میں مسلمان ہوا ہوں میرے نیچے ڈونہیں ہیں فرمایا جبکو تو چاہے
اوسکو اختیار کر لے **ہَذَا هُوَ التَّوْمِدِيُّ وَالْأَبْدَانُ دَانُ دَانُ** ہا جتہ مسلمانوں میں اب
بھی ایسے احمق جاہل ہوتے ہیں جو دو دو تین تین اخوات جمع کر لیتے ہیں یا اپنی بیٹی
بہن سے مبتلا ہو جاتے ہیں قریب ہے کہ آسمان ٹوٹ پڑے زمین پھٹ جاوے محمد بن شعیب
عن ابیہن جدہ نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس مرد نے نکاح کیا ایک عورت
پھر داخل ہوا سانٹھ اوسکے تو نہیں حلال ہے اوسکو یہ بات کہ بھڑکاج کرے اوسکی
بیٹی سے ہاں اگر دخول نہیں کیا ہے تو اوسکی بیٹی سے نکاح کر سکتا ہے اسی طرح جس مرد
نکاح کیا ایک عورت سے تو پھر اوسکو نکاح کرنا اوسکی ماں سے حلال نہیں ہے خواہ دخول
کیا ہو یا نہ کیا ہو **وَالْأَبْدَانُ دَانُ دَانُ** یہ حدیث کو ضعیف ہی مگر عمل اس پر جاری ہے کیونکہ
اسکے شواہد موجود ہیں حنفیہ کا یہ کہنا کہ مجرد خلوت و مساس حرمت آجاتی ہے ٹھیک
نہیں ہزار پر دس چھوڑ کر خلوت کیوں نہ ہو جب تک دخول نہیں ہوا ہے حرمت نہیں آتی
فائدہ ابن عباس نے کہا حضرت صلعم کو وحی آئی **لَسَاءَ لَكُمُ حُرَّتُ لَكُمُ فَاتَّقُوا** تم
آئی سنتم عورتیں تمہاری بھتی ہیں تم آؤ پاس انکے جس طرح سے چاہو آگے پیچھے سے مگر
دبر و حیض سے بچو **وَالْأَبْدَانُ دَانُ دَانُ** یعنی اوٹھا کر بیٹھا کر لٹا کر اوندھے سیدھے سامنے
سے پشت کی طرف سے جس طرح چاہے صحبت کرے مہاجرین اسی طرح کیا کرتے تھے سخت تار
بتاتے تھے انصار فقط ایک ہی کر دٹ سے ملتے تھے رسول خدا صلعم نے مہاجرین کے فعل
پر کچھ انکار فرمایا مگر دبر سے حیض نفاس سے بچنے کو فرمایا جو شخص عورت کے دبر میں صحبت کرے
ہے اوسکو ملعون کہا ہے **وَالْأَبْدَانُ دَانُ دَانُ** عن ابی ہریرۃ **فائدہ** ابن عباس
نے کہا بریرہ کا خاوند ایک کالا غلام تھا اوسکو مغیث کہتے تھے میں گویا دیکھتا ہوں کہ وہ

اس حدیث کو ترمذی دارودار
والنما جہ سے روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے ۱۲

کیا ہے ۱۲
سودہ بنہ سے روایت کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے ۱۲

کیا ہے ۱۲
اس حدیث کو ابو داؤد اور ترمذی نے روایت کیا ہے ۱۲

اور سبھی گلی کوچوں میں بڑا پر تاسہ روتا ہے آنسو ڈاڑھی پر بہتے ہیں رسول خدا نے فرمایا
 اے عباس! تکتو تعجب نہیں آتا معنی کی محبت بریرہ کے بغض سے پھر بریرہ کہا کاش تو اس
 رجعت کر لے اوس نے کہا اگر آپ حکم کرتے ہیں تو خیر فرمایا میں فقط سفارش کرتا ہوں کہ تم کو
 اسکی حاجت نہیں ہے سداً بلخائے ہی اس حدیث سے معلوم ہوا کہ کہی کوئی شوہر کسی عورت
 کو ناپسند آتا ہے گودہ عورت اوس شوہر کو ناپسند نہ ہو بلکہ یہاں اسکو چاہتا ہو پھر جبکہ کسی عورت
 عورت کا ایسا شوہر ہو کہ وہ اسکو چاہے بھی نہیں بلکہ اولاً اوس بی بی کو ستا دی تو اوس
 وہ عورت اوسکی جدائی میں بے شبہ معذور ہو سکتی ہے ۛ

فصل بیان میں مہر کے

سلم نے ابو ہریرہ سے مرفوعاً روایت کیا ہے کہ ایک آدمی نے ایک انصاری عورت سے
 نکاح کیا تھا رسول خدا صلعم نے پوچھا کتنے مہر پر بیاہ کیا اوس نے کہا چار اوقیہ فرمایا
 چار اوقیہ پر تم لوگ تو گویا اس پہاڑ سے چاندی کہو دلیتے ہو یہ بطریق انکار فرمایا چار
 اوقیہ مہر کو اگر ان سمجھا چار اوقیہ کے ایک سو ساٹھ درہم ہوتے ہیں معلوم ہوا کہ آدمی
 اپنے مقدور سے زیادہ مہر نہ باندھے اسلئے حضرت نے اوس پر غتاب کیا مضمون
 احادیث مہر سے ثابت ہوتا ہے کہ کم سے کم مہر یہ ہے کہ ایک لوسہ کی انگوٹھی پر یا قرآن
 شریف کے سکھانے پر نکاح ہو سکتا ہے یہ مضمون حدیث متفق علیہ میں بروایت سہل بن
 سعد مرفوعاً آیا ہے حضرت صلعم کی بی بیوں کا مہر سارے بارہ اوقیہ تھا ایک اوقیہ چالیس
 درہم کا ہوتا ہے یہ سب پانسو درہم ہوئے اسکو سلم نے عائشہ سے روایت کیا ہے بلکہ
 حدیث عمر بن خطاب میں یہ بھی آیا ہے کہ اکی بی بیوں کا مہر بارہ اوقیہ سے زیادہ
 نہ تھا اسکو احمد و دارمی و اہل سنن نے روایت کیا ہے یا تو عمر نے کسر کو اس جگہ چھوڑ دیا
 یا موافق اپنے علم کے کہا ہے جابر کی حدیث میں یوں فرمایا ہے جسے اپنی بی بی کے مہر میں

اس حدیث کو بخاری نے
 روایت کیا ہے ۱۳۷

دولپ بہر کرستودے یا کھجور دی اور سے بی بی کو اپنے اوپر حلال کر لیا اسکو ابوداؤد نے روایت کیا ہے ایک عورت بنی فزارہ کی تھی اسکا نکاح دینعلیؓ پر کر دیا تھا تھراؤاۃ الترمذی ام حبیبہ کا بیاہ نجاشی نے کر کے اپنے پاس سے چار ہزار درہم دیکر پاس رسول خدا ﷺ کے بھیج دیا تھا اسکو ابوداؤد و نسائی نے خود ام حبیبہ سے روایت کیا ہے یہہ مہر کچھ رسول خدا ﷺ نے مقرر نہیں فرمایا تھا اتنا ضرور ہے کہ اس مہر کو بقرار کیا اور میں نے نہیں فرمایا اس سے جواز زیادت مہر کا ازواج و بنات نبوی سے معلوم ہوا اگر نہ اتنا اگر مہر جو مقدور و مشیت زوج سے کہیں بڑھ کر ہو یا سارا مال شوہر کا مستغرق مہر ہو کر وہ مفلس قلع و قمع ہست فاقہ مست رہ جاوے بلکہ زیادہ سے زیادہ چار ہزار درہم کافی ہیں امر و روسا جو لاکھوں کڑوڑوں ہزاروں کا مہر باندھتے ہیں گو بکرا ہت جائز ہو مگر خالی مخالفت سنت و بے برکتی سے نہیں ہے ایسے مہر کا منظور کرنیوالا کسی طرح مواخذہ دنیا و عذاب آخرت سے نجات نہیں پاسکتا کیونکہ دینے کا تو مقدور ہوتا ہی نہیں ہے موانی اختیار میں نہیں ہے معاف نہوا اور مر گئے تو سر پر قرض رہا قرض وہ بلا ہے جسکا مواخذہ شہید سے بھی ہوتا ہے پھر میان سے عوض بی بی کے کیوں نہ ہو گا حالانکہ یہہ قرض سب قرضوں پر مقدم ہے ترکہ سے پہلے ہی قرض ادا کرنا چاہئے اسلئے اور حدیثوں میں گرانی مہر سے منع فرمایا ہے کیونکہ اس میں مسلمان کی ہلاکت ہے ۛ

فصل بیان میں ولیم کے

زیادہ ولیمہ نہ کرے تو ایک بکری ہی سہی رسول خدا ﷺ نے عبدالرحمن بن عوفؓ فرمایا اُولَئِكَ وَلَوْ بِشَاۓِیْہِہ حدیث متفق علیہ ہے خود بھی ولیمہ زینب میں ایک ہی بکری کی تھی ایسا ولیمہ کسی بی بی کا نہیں کیا لوگوں کو گوشت روٹی کہلا یا یہہ حدیث بھی متفق علیہ ہوصفیہ کے ولیمہ میں فقط حدیس یعنی مالید کہلا دیا اسکو بخاری نے روایت کیا ہے

یہی حدیث بخاری نے ۱۲

اس حدیث کو ترمذی نے ۱۲
مسند میں کیا ہے ۱۲
بخاری نے کہا اگر کسی نے اس کو
۱۲

بعض بی بیوں کے ولیمہ میں فقط دوسیر جو صرف کئے سبب مٹی نے کہا یہ شاید ام سلمہ تھیں
 غرض کہ سنت صحیحہ سے دوہی کہانے ثابت ہیں ایک ولیمہ دوسرے طعام عقیدہ اسکے سوا
 کسی تقریب میں کوئی طعام ثابت نہیں ہے گو دعوت ضیافت کرنے سے منع نہیں کیا ہے
 مگر اکثر دعوت زمانہ نبوت میں یوں ہوتی تھی کہ غریب و اہل سلام جنکو طعام نہ ملتا تھا انکو
 دعوت کو کے کہہ لیا جاتے جو میسر ہوتا وہ کھلا دینے یا کوئی مہمان آنا اور مسکو کھانا کھلا یہ
 دیکھو نگ کہانے پینے کا ذکر اور اسی بات پر سبکدوش ہزار دن آسودہ لوگوں کو اپنی
 اولاد کی تقریب میں مہینہ بھر کھانا کھلایا جاتا ہے کہانے کے ساتھ برتن بھی عنایت
 ہوتے ہیں بالکل خلاف سنت ہے نری ریا ہے اسراف ہے بلکہ کھانے والے برتن لینے
 والے اچھے رہتے ہیں گو آسودہ حال ہی کیوں نہیں آسکے کہ یہ یہ طعام یہ مال اونکو
 بے سوال و طلب ملتا ہے خرابی اوسکی ہے جسے اتنا مال صرف کیا امرار و روسا کے
 ولیمہ میں ساری شہر کے ہندو مسلمان عیسائی شریک ہوتے ہیں کہو ہندو وغیرہ کو طعام
 ولیمہ کھلانا کیونکہ درست ہوا حدیث ابن عباس میں آیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے منع فرمایا
 کھانے سے طعام مفتخرین کے لے کر اَلْاَبْدَانُ دیکھو حدیث مرسل ہے اس سے یہ معلوم
 ہوا کہ جو شخص بڑائی مارنے کیلئے کھانا کھلاوے نامور سی چاہے شہرت سخاوت کا قصد
 کرے اوسکا کھانا نہ کھاوے امرار و روسا کا طعام طعام غالباً ایسے خیالات سے ہرگز
 خالی نہیں ہوتا گو اپنے مونہہ سے سوا کیوں نہ کہیں کہ ہم ثواب کے لئے یہ کام کرتے
 ہیں تم اگر ثواب کیو اسلئے کرتے ہو تو جو شکل ثواب کی خدا یا رسول نے فرمائی ہے اسی
 طرح کرو کیا رسول خدا صلعم اس طرح کی دہوم و ہام کر سکتے تھے یا اونکو اور صحابہ کو
 مقدور اس خرچ کرنے کا نہ تھا حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کی تو فگر ہی تو شہر ہے مگر
 اونہوں نے اپنے زمانہ خلافت میں بھی ایسے کام نہیں کئے نہ کسی اور خلیفہ نے تا کہ
 انکار و پیہ راہ خدا میں اوس جگہ صرف ہوتا تھا جہاں حکم خدا اور رسول ہے اور سطر

۷۹
 اس حدیث کو ابو داؤد
 نے تصدیق کیا ہے ۱۶

پر صرف ہوتا تھا جس طرح کا ارشاد ہوا ہے نہ موافق جی کی خواہش کے بلکہ اکثر امراء کا
 مقصود قطع نظر ناموری و شہرت و تعریف کے یہ ہوتا ہے کہ جس بچہ یا عزیز یا قریب ہم پر ہر طرف
 کرتے ہیں اس کو کسی کی نظر نہ لگے اس کو سب دعا دیا کریں یہ تہہ خد رست رہی سو یہ خیال
 اور بھی زیادہ باطل ہے وہ روپیہ سارے مسلمانوں کا حق تھا وہ تو محروم رہے چند
 ملازم آسودہ لوگ اس کو لیگئے بے محل صرف ہوا ہم یہ نہیں کہتے کہ تم کو ٹری صرف نکرو
 کیونکہ وہاں یہہ کرو کہ جس جگہ جس طرح خرچ کرنا چاہئے وہاں صرف کرو جسکو کون
 کو کہلاؤ پہناؤ جس کا رزق بیت المال میں جتنا واجب ہے اس کو بقدر کفاف دو دیکھو
 کیسی برکت دنیا میں کیسی نجات آخرت میں ہوتی ہے **فائدہ** دعوت ولیمہ کا قبول
 کرنا واجب ہے مگر کھانا کھانا شرط نہیں انکار نہ کرے حاضر ہو کر دعا دیا جاوے بے بلائی
 کسی کی دعوت میں جانا حرام ہے ابن عمر نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہر جو شخص بلائی
 دعوت میں آیا وہ چور ہو کر آیا لکھیرا بنکر باہر نکلا **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 سے کہا نا اوٹھالیا جانا بعد تناول طعام کے حرام ہے مگر رضائے داعی سے جب دعا دی
 دعوت کریں تو جس کا دروازہ اسکے گھر سے قریب ہوا اسکی دعوت قبول کرے پہلے دن ولیمہ
 کرنا حق ہے دوسرے دن سنت ہے تیسرے دن سنا نا ہے اسکو ترمذی نے روایت
 کیا ہے مگر بعض اہل علم نے ترجیح اسیکو دی ہے کہ تیسرے چوتھو دن بھی ولیمہ کرنا درست
 ہے اس حدیث کو ضعیف بتایا ہے ولیمہ کو حکم مطلق ضیافت میں رکھا ہے واللہ اعلم
 ابو ہریرہ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے دو فخر کرنے والوں کا کہا نا نہ کہا و
 انکی دعوت قبول نہ کرے امام احمد نے کہا مراد وہ دعا و دعویٰ ہیں جو ضیافت میں ایک
 دوسرے کا تعارض و فخر و ریا سے کرتے ہیں اسبطح حدیث عمران بن حصین میں
 طعام فاسقین کے قبول کرنے سے منع فرمایا ہے اسکو بیہقی نے شعب الایمان میں روایت
 کیا ہے جس شخص کا فسق و فجور ظاہر ہو امیر ہو یا فقیر اپنا ہو یا بیگانہ پھر وہ اسکی

اس حدیث کو ابو داؤد نے
 روایت کیا ہے ۱۱

دعوت کرے خواہ یہ دعوت ولیمہ کی معویہ عقیقہ کی یا کسی اور رسم و تقریب کی تو جو کوئی
اوسکا کھانا نہ کھاویگا وہ گنہگار نہ ہوگا بلکہ متبع سنت ہے اس لیے دوسری حدیث میں
آیا ہے کہ تو کھانا نہ کھا مگر متقی کا تیرا کھانا نہ کھاوے مگر متقی قرآن متقی سے و شخص ہے
جو موجود متبع سنت ہے کبار سے بچتا ہے گو صغیراوس سے ہو جاتے ہوں مگر جو شخص
مبتلا ہے کبار سے وہ بھی کھل کھلا مثلاً ڈاڑھی منڈواتا ہے یا کرتا ہے یا ٹخنے سے نیچے
پاجامہ رکھتا ہے یا شراب پیتا ہے یا زنا کرتا ہے یا ناچ رنگ دیکھتا ہے یا کانے بجانے
میں رہتا ہے یا سرے سے نماز ہی نہیں پڑھتا یا گاہ کاہ پڑھتا ہے تو ایسا آدمی فاسق
کافر کہلاتا ہے ایسے شخص کا مال بھی غالباً وجہ حرام کا ہوتا ہے سو کا یا سوال کا یا آمدنی
حرام کا سو ایسے شخص کا ہم نوا الہم پیالہ ہونا کسی طرح درست نہیں ہے لوگ اس مسئلہ
سے بالکل غافل ہو گئے ہیں کسی کے گھر کا کھانا ہو کسی تقریب جائز ناجائز کا ہو کیسا ہی
مال ہو بے تکلف کھانے اور پانے کو موجود ہیں نہ حلال سے غرض نہ حرام سے واسطہ
خصوصاً فاسق بھائی بند بے نمازی رشتہ داروں سے تو بالکل کچھ جارہی نہیں ہے کیونکہ
عار واکھار ہو یہ خدا اور رسول سے بھی زیادہ ترانگو عزیز ہیں انکا خوش رہنا چاہئے
خدا اور رسول ناراض ہوں تو ہو جاوین سو جب مذاق اسلام پر ٹھہرا تو اب دعویٰ
مسلمانانِ ناحق ہے جو تم کرتے ہو یہی سارے ہندو یہود و ترسانجوس وغیرہم بھی کرتے
ہیں جیسے شادی اُنکے گھر ہوتی ہے اوسی بین باجڑ ہول تماشے سے تمھارے گھر
بھی ہوتی ہے یہ محض تمھاری ناانصافی ہے کہ تم اونسے اچھے ہو وہ بد دین بین تم
مسلمان ہونے کے کلمہ گو ہونے سے یہاں کام نہیں چلتا ہے نہ لو لے لنگڑے ٹوٹی پھولی
نماز سے یہاں تو نفوی درکار ہے کبار سے بچنے کا اعتبار ہے مگر کس سے ہو سکتا ہے
نفس امارہ ہر وقت بغل میں موجود ہے شیطان ہر دم رگون میں خون کی طرح
دوڑتا پھرتا ہے مسئلہ سنت یہ ہے کہ جب کواری کو بیاہی پہلاوے تو اوسکے

پاس سات دن رہے اور جو سیاہی کو لادے تو اسکے پاس تین دن رہے پھر تقسیم کرے یہہ حدیث انس کی متفق علیہ ہے ابو قلابہ نے کہا میں کہہ سکتا ہوں کہ انس نے اسکو مرفوع کیا ہے مسلم کی روایت میں صاف آیا ہے کہ رسول خدا نے ام سلمہ فرمایا ہے **لِلْمَرْءِ سِتْرٌ وَلِلْيَبْتِ ثَلَاثٌ** حضرت کا جب انتقال ہوا آپ کی ٹوٹی بیان تھیں اور میں آٹھ کو قسمت کرتے **مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ** عائشہ نے کہا سو وہ کی عمر جب زیادہ ہوئی تو انھوں نے کہا اسے رسول خدا میں نے اپنی نوبت کا دن عائشہ کو دیا جب رسول خدا دو دن نزدیک عائشہ کے بسر کرتے یہہ حدیث بھی متفق علیہ ہے سو وہ کی ہمت کو دیکھو نوبت چھوڑی نیک خاوند کو نہ چھوڑا طلاق نہ لی خلع نہ کیا آخرت والی بی بی ایسی ہی ہوتی ہیں جس شخص کی کئی بی بیان ہوں وہ جب سفر کرے تو قریعہ ڈالے جس کا نام نکلے اسکو اپنے ساتھ لیجاوے رسول خدا صلعم اسی طرح کیا کرتے تھے **مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ** معلوم ہوا حالت سفر میں تقسیم نہیں ہے تقسیم سے مراد یہ ہے کہ اس کے گھر اسکے پاس سو رہے جماع کرنا داخل قسمت نہیں ہے نہ زیادت محبت داخل تقسیم ہے۔

فصل بیان میں وقوع طلاق کے

ابو ہریرہ کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے تین چیزیں ہیں جو ہنسی میں دل قح ہو جاتی ہیں نکاح طلاق رجعت سے **رَأَاهُ التَّمْزِيزُ وَقَالَ حَسَنٌ غَرِيبٌ وَأَبُو ذَرٍّ** جب کہ اس دل لگی میں ارادہ ان کاموں کا ہو حدیث عائشہ میں آیا ہے اخلاق میں طلاق وعتان نہیں ہے **رَأَاهُ الْكُودُ وَأُوْدُ وَابْنُ مَاجَةَ** یعنی زبردستی سے طلاق دلوانا یا غلام کا آزاد کرنا درست نہیں ہے ایسی طلاق واقع نہیں ہوتی ہر حدیث الیہ کا لفظ یہہ ہے کہ ہر طلاق جائز ہے مگر دیوانے اور مغلوب العقل کی اس حدیث کو ترمذی نے غریب کہا ہے لونڈی کے لئے دہری طلاق کافی ہیں اس کی عادت بھی ہو

اس حدیث کو بخاری و مسلم نے روایت کیا ہے
ابن عباس سے روایت کیا ہے
اس حدیث کو بخاری و مسلم نے روایت کیا ہے
اس حدیث کو ترمذی و ابوداؤد نے روایت کیا ہے
ابن ماجہ نے روایت کیا ہے
اس حدیث کو ابوداؤد و ابن ماجہ نے روایت کیا ہے

حیض تک ہے۔ **سَدَّ اَلَتَّوْمِذِیْ وَ اَبُو ذَاوُدْ وَ ابْنُ مَاجَہُ** کَوَالِدِ اِسْمٰی رُکَانِہِ بْنِ عَبْدِ
 یَزِیدِہِ نے اپنی بی بی سہیمہ کو طلاق البتہ دی تھی جب ہم کہا کہ یہ کہا کہ میرا مطلب ایک
 ہی طلاق کا تھا تو رسول خدا صلعم نے اس بی بی کو شوہر پر پس فرمایا **سَدَّ اَلَتَّوْمِذِیْ وَ**
اَلَتَّوْمِذِیْ وَ ابْنُ مَاجَہُ وَ الدَّائِمِیْ محمود بن لبیدہ نے کہا رسول خدا
 صلعم کو خبر دی گئی کہ ایک آدمی نے اپنی بی بی کو تینوں طلاقین ایک ساتھ دیدی
 ہیں حضرت نہایت غصہ ہوئے کہڑے ہو کر فرمایا خدا کی کتاب سے کہیل ہوا ہے
 اور میں تمہارے درمیان میں موجود ہوں احادیث **سَدَّ اَلَتَّوْمِذِیْ** یعنی ہر طلاق
 علیہ دینا چاہئے نہ ایک بار مگر جو کوئی ایسا کرتا ہے تو یہ ایک ہی طلاق ہوتی ہے
 رجعت کر سکتا ہے بعض ضعیف بھی اس طرف گئے ہیں اگرچہ عامہ انکے برخلاف اسکے
 ہیں رفاعہ قرظی کی جو روئے بعد طلاق کے عبدالرحمن بن زبیر سے نکاح کیا وہ ایسے
 نکلے جیسے کپڑے کا پلو یعنی اونسے کچھ نہ بنتا اسنے چاہا پھر رفاعہ سے رجعت کر لے
 حضرت صلعم نے فرمایا یہ نہیں ہو سکتا جب تک کہ تو اسکا شہد وہ تیرا شہد نہ سچے۔
 متفق علیہ یعنی بدو ن صحبت کے علی کی مشکل ہے حدیث ابن مسعود میں محل محل
 پر لعنت آئی ہے **سَدَّ اَلَتَّوْمِذِیْ وَ ابْنُ مَاجَہُ** یعنی حلالہ کہ نہی والا اور وہ شخص
 جسکے لئے یہ حیثہ حلالہ کیا گیا ہے دونوں ملعون ہیں اکثر نام کے سلمان
 جب طلاق بائن دے چکے ہیں تو پھر پچتا کر جو روکے واپس لینے کو شخص مرد
 یا نامرد سے نکاح او سکا کر اگر پھر اس سے طلاق دلو اگر بعد عدت یا قبل عدت
 او سکو اپنے نکاح میں پھیر لیتے ہیں اس طرح کی آیرا بہیری موجب لعنت ہے لعنت نہر
 تو پہلا کیا ہو اس بیجالی بغیر قی کا بھی کچھ ٹھکانا ہے کہ اپنی بی بی کو خود دوسرے کے
 پاس اس دھوم دھام سے بھیج کر صحبت کرا دے پھر پیٹے مونہ او سکو اپنے پاس
 پھیر لے گو وہ پھیرنا بحیثہ نکاح ہی کیون نہ ہو عین کار از تواید و مردان چنین کنند

اس حدیث کو ترمذی و ابوداؤد
 داہن ماجہ و دارمی نے روایت
 کیا ہے ۱۶

اس حدیث کو ابوداؤد و ترمذی
 داہن ماجہ و دارمی نے روایت
 کیا ہے ۱۶

اس حدیث کو ابوداؤد و ترمذی
 داہن ماجہ و دارمی نے روایت
 کیا ہے ۱۶

اس حدیث کو دارمی و ابن
 ماجہ نے روایت کیا ہے ۱۶

باقی رہے مسائل ظہار ولعان و ایلاء و عدت و استبراء وغیرہ کے سویسب مسئلے
فتح المغیث میں موجود ہیں اس جگہ ذکر کرنا اونکا کچھ ضرور نہیں کیونکہ انکی حاجت کم
پڑتی ہے بڑا کھیڑا رات دن کا تو یہی حقوق زوجین کے ہیں آن حقوق کا معلوم کرنا
شوہر بی بی دونوں کا اونپر عامل ہونا ضرور ہے جو کوئی ان مسائل کو معلوم کر کے انپر
عمل کرے گا اوسکو غالباً نہ حاجت ظہار کی ہوگی نہ ولعان کی نہ طلاق کی نہ خلع کی نہ حلالہ
کی ایسا کم انہیں کینوں زولیوں سے زیادہ ہوتے ہیں اہل دین و شرافت کو خلیفہ
غالباً ایسے حرکات و سکنات سے بفضل و رحمت خود محفوظ رکھتا ہے اور
جو کوئی شریف مرد و عورت محفوظ نہ رہے تو سمجھو کہ وہ درحقیقت شریف نہیں
ہے زویل ہے شرافت نام ہے مسلمان ہونے کا رم اخلاق پر پلنے کا جب اچھی عادت
چھوڑ کر بُری عادت اختیار کی تو کمینے ٹھیرنگے گوشینگ یا سیدی کیوں نہوں ؟

فصل بیان میں جو اونکا ح کے

اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے ہم نے بھیجے کتنے رسول تجھ سے پہلے اور کین سمنے اونکے لئے بی بی
اور اولاد معلوم ہوا کہ پیغمبر علیہم السلام بھی اہل و عیال رکھتے تھے ایک فقط
یحییٰ و عیسیٰ علیہما السلام بے جوڑ و ن بچوں کے تھے سو عیسیٰ تو مر گئے عیسیٰ علیہ السلام
آخر زمانے میں بعبد مہدی آوینگے اوسوقت وہ بھی بیاہ کرینگے اولاد ہوگی سلیمان
علیہ السلام کے تنوہی بیان نہار لونڈیاں تھیں ہمارے حضرت صللم کے کبھی کیا رہ محل رہے
کبھی تو محل آب ایک مرد کے لئے چار بی بیان اور بے گنتی لونڈیاں جمع کرنا درست
ہے اگر چار میں کسیکو طلاق دے یا کوئی مر جاوے تو اور بی بی بھی عوض اوسکے
بیاہ سکتا ہے امام حسن رضی اللہ عنہ نے سات سو نکاح کئے آخر علی مرتضیٰ نے فرمایا
تم اسکو دنیا کروید بڑا طلاق وینوالا ہے مگر لوگ باز نہ آتے جسکو یہ چھوڑ دیتے

نکاح میں جس طرح یہ خوبیاں ہیں اسی طرح آفات بھی ہیں ایک آفت یہ ہے کہ آدمی کو رزق حلال نہ ملے وہ جو روپیوں کے لئے مضطر ہو کر کسب حرام میں مبتلا ہو آسمان اسکی اور انکی دونوں کی ہلاکت ہے ایک روایت میں آیا ہے کہ قیامت کو نہ اگر گئے کہ یہ وہ شخص ہے جسکی تمکیناں اوسکے گہر والے کہا گئے بلکہ خود اولاد کہیں گی اسے اللہ ہمارا انصاف کر اسنے ہمکو حرام کہلا یا ہم ناواقف تھے دوسری آفت یہ ہے کہ جو کوئی حقوق اہل و عیال کے ادا کرے گا وہ اوسکے مواخذہ میں پکڑا جاوے گا اسکا دین دوسروںکی دینا کے لئے برباد ہو یا تیسری آفت یہ ہے کہ جو روکی محبت میں ایسا غرق ہو جاوے کہ اللہ کا ذکر نہ کرے شریعت کے احکام بجانہ لائے اس بلا میں اکثر لوگ پھنس گئے ہیں جب تک نکاح نہ ہوا تھا بڑے نیکیوت عابد زاد ہستی تھے دین پر مستعد رہتے تھے نکاح ہوتے ہوئے بی بی کے عاشق بن گئے اب نماز ہر روزہ اگر ہے تو پہر اور کچھ علم و عمل نہیں بی بی تو یہی چاہتی ہے کہ میان میری غا ہوں میں انکی معبود شہیرون وہ عاشق ہوں میں معشوق کہلاؤں سب کام دین دنیا کے بالائے طاق رکھ کر مجھی کو دیکھا کریں میرے ہی ناز نخرے اٹھانے میں رہا کریں میں اونسے بھاگوں وہ میری خوشامد کیا کریں یہی عبادت ہو یہی عادت خواہ جہنم نصیب ہو یا جنت حالانکہ قرآن میں مرد کو عورت پر فضیلت بخشی ہو اور یہ فرمایا ہے قُلِ الْفُسْکُمْ وَ أَهْلُکُمْ نَارًا بِمَا وَ تَمَّ اِیْنِیْ جَانِ اُوْر اِیْنِیْ گمراہوں کو دوزخ سے گمراہ سوت میں گہراہوں کا بچا ناکیسا اگر خود ہی ہاتھ سے بی بی کے بچکر ایمان پر مر جاوے تو غنیمت ہے ورنہ بی بی تو یہی چاہا کرتی ہے کہ میں اسکو دنیا و آخرت دونوں میں جہنم رسید کروں **فاحذرا** عشق بازی کا دھندل کچھ ٹھٹھا نہیں ہے اسکا سیدھا راستہ جہنم کو گیا ہے قرآن شریف میں قصہ عشق کا کافر عورت سے نقل کیا ہے نہ مسلمان عورت سے اہل علم نے عشق کو شرک کہا ہے ابن القیم شیخ محمد حیات مدنی نے

سورہ نوحہ
جلد ۲۸ - ۲۷ - ۲۶
پیشینہ

بھی اس طرح لکھا ہے یہ شرک عشق وہ بڑی بلا ہے کہ دنیا میں تو بدنام بھیجیا رسول
بد دین کرتا ہے آخرت میں مغفرت سے محروم رکھ کر موغھہ کا لاکرتا ہے یہاں دیوانوں
کی طرح بسر ہوتی ہے وہاں پاگلخانہ دوزخ میں جگہ ملتی ہے ۷

پیشہ عشق کا حاصل تو بتاؤ تو فنیۃ کولی مجنون کولی فریاد ہے با خدا عوف

آسودہ عورتیں رات دن اسی مشغلہ میں رہا کرتی ہیں کولی مرد اپنا جہو ما عشق انہی
ظاہر کرتا ہے کسی کی یہ چوٹی عاشق بنتی ہیں نہ خدا سے غرض نہ رسول سے واسطہ
نہ شوہر کی رضامندی سے کچھ کام اپنی تعریف اپنے حسن کا دعویٰ اپنی آرائش کا
دیکھنا ہر دم ہنسی دل لگی میں رہنا اگلے پچھلے یاروں عاشقوں کا یاد کرنا یہی
انکی عہدہ عبادت ہے اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ اَجْعُوْنَ فَاَدْلَا خواجہ عبدالحق مجدد
نے اپنے وصایا میں لکھا ہے جب تک بن سکے جو رو نہ کرے جسکے سبب سے طالب دنیا بھیر
دین کہو دے انتہی بشر حالی سے کہنے کہا تم نے سنت نکاح کو کیوں چھوڑ رکھا ہو کہا میں
ابھی فرض ہی میں مشغول ہوں سنت پر کس طرح چلوں مالک دینار سے کہا تم نکاح نہیں
کرتے کہا مجھ سے اگر ہو سکے تو میں اپنی جان ہی کو طلاق دیدن نکاح کیسا ہی بات
کسی نے شیخ رکن الدین خوانی سے بھی کہی تھی آؤ نہوں نے جواب دیا کہ سلسلہ ولادت
کا آدم سے لیکر مجھ ضعیف تک پہنچا ہے اب میں چاہتا ہوں کہ ایک سراوس سلسلے کا
اونکے ہاتھ میں ہو دوسرا میرے ہاتھ میں آؤ عبد اللہ مغربی نے کہا اللہ تعالیٰ اگر
شہوت کو مجھ سے لیلے تو میں زیادہ تر خوش ہوں اس بات سے کہ مجھے بہشت میں
داخل کر لے یعنی شہوت کا انجام دوزخ ہے بہشت رہی طاق میں کہیں جہنم ہی سے
نجات ملے شہوت کہتے ہیں خواہش نفس پر چلنے کو نہ فقط صحبت کرنے کو دلکے موافق
جی کے مطابق سب کام کرنا داخل شہوت ہے رات دن کھیل تماشے میں رہنا اور دن
کو اوسیں شریک کرنا اگر شہوت نہیں ہے تو پھر کیا ہے حدیث صحیح میں آیا ہے

۱۴۱۱ھ بمطابق ۱۹۰۰ء
۱۲۰۰ھ بمطابق ۱۷۸۷ء
۱۱۰۰ھ بمطابق ۱۶۸۷ء
۱۰۰۰ھ بمطابق ۱۵۸۷ء

حَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمُكَارِهِ وَ حَقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ یعنی بہشت کو ناخوش با توں سے
 جہنم کو خواہشہا سے نفسانی سے چھپایا ہے مطلب یہ ہے کہ یہاں کی ناخوشی و رنج و غم کا
 انجام بہشت ہے یہاں کی خوشی کرنے کا انجام دوزخ ہے یہ انجام تو وہاں آخرت
 میں معلوم ہو گا مگر دنیا میں بھی کبھی کسی کو خدا دکھاتا ہے جن عورتوں نے بے سبب
 اپنے شوہروں کو چھوڑ کر اپنی شہوت رانی پر کمر باندھا ہے انجام میں ان کا خاتمہ
 اچھا نہ ہو آخر دنیا و آخرہ ہوتین رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی ایک بی بی نے فقہ اتنی بات کہی تھی
 کہ میں تم سے خدا کی پناہ مانگتی ہوں اپنے اوسکو طلاق دیدی تھی وہ گوہ کو بکھجور
 کی گٹھلیاں چنتی پھرتی اسی حالت دولت و خواری میں مر گئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی بی بی
 نے امام حسن رضی اللہ عنہ کو یزید کے کہنے پر زہر پلا دیا وہ مر گئے یہ وعدہ تھا کہ بعد موت امام حسن
 کے میں تجھ سے نکاح کر لوں گا جب وقت آیا عورت نے درخواست کی یزید نے کہا تو
 ایسے خاوند کی ساتھ کیا وفا کی جو مجھ سے کر لگی غرض کہ وہاں ناقدری شوہر نیکیخت کا
 صبر طلاق لینے کا برابر باضمین جاتا کبھی یہاں کبھی وہاں ضرور ہی سر پہ پڑتا ہے خواجہ
 احرار نے کیا خوب فرمایا ہے کہ نکاح یا تو انبیاء و اولیاء کو مناسب ہے کہ یہ باوجود جوڑو
 بچوں کے خدا کو نہیں بھولتے اعمال شرع سے باز نہیں رہتے ہیں یا عوام الناس کی
 تربیت ہے کہ یہ اپنے مرتبہ حیوانیت کو پورا کر لیتے ہیں انکا حصہ یہیں دنیا تک ہے آخرت
 میں بے نصیب اوٹھیں گے رہا سچ کا گوہ جنکو تمنا اپنی نجات کی ہے انکو نکاح کرنا
 کسی طرح مناسب نہیں ہے ایک دم خدا کا یاد کرنا ہر فرد سے بہتر ہی لمحہ بھرنا جاتا
 و ذکر علم میں بسر کرنا لاکھ جو روں سے افضل ہے ایک درویش سے کہ تم نکاح
 نہیں کرتے کہا عورت مرد کو چاہئے میں ابھی مقام مری ہی میں نہیں پہنچا ہوں
 عورت کسی طرح کروں ایک دوسرے درویش سے کہ نکاح کرو کہانجو حاجت طرف طلاق
 نفس کے زیادہ تر نکاح کرنے سے ہے پہلے نفس کو طلاق دوں پھر کہیں نکاح دیتا ہوں

ایک حکیم سے کہا کہ تم عورت نہیں کرتے کہا اپنے ہی نفس کے علاج سے عاجز ہوں
دوسرے کی کیا دوا کرونگا دوسرے حکیم نے کہا جب تو نے اپنی شہوت کو مغلوب
نہ کیا بلکہ تجھ پر شہوت غالب ہوئی تو اب تو آپکو انسان نہ سمجھ ایک حکیم نے ایک
شخص کو دیکھا کہ اس نے نکاح کیا ہے کہا راحت تھوڑی ہے محنت و تعب بہت ہے ۵

گفتارش چیت کہ خدائی گفت
ساتھ عیش و غصر سالے پسند
ملا دو پیازہ نے کہا ہے حاصل کتنی زانی کا ندامت و پشیمانی ہے ایک تجربہ کار
نے فرمایا ہے عورت جب تمہ کو دوست رکھیں سخت رنج و گی خیال کر کہ جب وہ
دشمن ہو جائیگی تو کیا کرگی حدیث شریف میں آیا ہے اے الدین پناہ مانگتا ہوں ایسی
عورت سے جو مجھ کو بوڑھا ہونے سے پہلے بوڑھا کر دے یعنی جس کسی شوہر کو عورت
کی بد زبانی و ہر ناؤ سے رنج پہنچتا ہے تو وہ بوڑھا ہو جاتا ہے یہ حال تو ایک عورت
والے کا ہوتا ہے جس کے کئی عورتیں اس طرح کی ہوں کوئی اس کے دل سے پوچھے
کہ او سپر کیا گذرتی ہوگی ۵

شیران جہان اسیر یک زن شدہ اند
اے وایے بے انکس کہ وزن می طلبند

فصل بیان میں حقوق بی بی کے

اگرچہ ضمن ترجمہ احادیث مذکورہ میں بیان حقوق کا گذر چکا ہے مگر اس جگہ گنتی اونکی
لکھی جاتی ہے پہلا حق عورت کا مرد پر یہ ہے کہ اس کا مہر ادا کرے یہ حق واجب ہے خطرات
سے پہلے کچھ دے دینا مستحب ہے قرآن شریف میں فرمایا ہے **وَالْوُ الْمَرْءِ صَدَقَاتٍ**
يَخْلَدْنَ یعنی عورتوں کو ان کا مہر خوشی سے دو ہاتھ لکھ لکھ کر دینا چاہیے **شَيْءٌ مِنْ دَوْلَتِ**
هَذِي مائتہ گنا پھر اگر وہ چھوڑ دے تو کچھ مہر اپنا تو لکھاؤ رچتا چلتا اس سے یہ معلوم ہوا کہ
بعض مہر کا معاف کرنا بھی درست ہے معافی عورت کی خوشی پر ہے نہ زبردستی پر کہ نتیجے

سورہ نسا ۴۱
پارہ ۵ - ۴۰ -
۵
سورہ نسا ۴۱
پارہ ۵ - ۴۰ -

پھر کے اوس سے معاف کرالے ایسی معافی ٹھیک نہیں ہے دوسرا حق نان نفقہ دینا ہے
 یعنی بقدر مقدور موافق حال و معیشت کے نہ زیادہ مقدور سے نہ کم بلکہ برابر قرآن شریف
 میں فرمایا ہے ^۱ اِذَا انْفَقَوْا لِهٖ سِرْفُوْا وَلَمْ يُقْتُوْا وَاَوْكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا
 یعنی وہ لوگ جو نفقہ کرتے ہیں نہ تو اسراں کرتے ہیں نہ بخل بلکہ بیچ کی راہ چلتے ہیں
 فقیر محتاج اپنے موافق اسودہ حال اپنے موافق نان نفقہ دیوے نہ سارا مال حلال
 عورت کرے نہ یہ کہ اوسکو روٹی کپڑے کی تنگی دے تیسرا حق یہ ہے کہ دین اسلام
 کے احکام و مسائل اوسکو سکھا دے قرآن میں فرمایا ہے ^۲ تِلْكَ اَلْاَنۡفُسُ کُفِّرۡتۡ وَاصْلٰتِکُمۡ نَآءِمًا
 بچاؤ تم اپنی جان کو اور گہر والوں کو آگ دوزخ سے یعنی اوسکو مسائل حلال حرام تباہ و
 واجبات و فرائض و سنن سکھا دو احکام طہارت و غسل حیض نفاس استحاضہ و صرف مال
 پر اطلاع دو کیونکہ ہر عورت مرد پر فرض کا سیکھنا فرض واجب کا سیکھنا واجب سنت کا
 سیکھنا سنت ہے پھر عورت کو دنیا کی ناپایداری آخرت کی خوبی سمجھا دے قیامت کی
 گرفتاری گناہوں کی سزا جزا پر آگاہ کر دے عذاب خدا سے ڈراوے قرآن و حدیث
 میں جو کچھ حق میں عورتوں کے آیا ہے وہ اونکو سناوے مرد اگر اس کام میں قصور
 کریگا تو قیامت کے دن پکڑا جاوے گا اہل علم نے کہا ہے ایک عورت کے پیچھے چار آدمی
 گرفتار ہونگے باپ بہائی شوہر بیٹا اگر مرد قصور کرے تو عورت پر واجب ہے کہ وہ
 خود کسی عالم سے جا کر اپنا دین سیکھے اگلی بی بیان صحاح ستہ قرآن شریف کو پورا
 پڑھتی تھیں پھر دوسروں کو پڑھاتیں سند و تثنین عائشہ وغیرہ ازواج مطہرات سے صلہ
 حدیثیں مروی ہیں بلکہ عائشہ سے تو آداب دین اسلام کا حاصل کیا گیا ہے خصوصاً
 وہ مسائل و احکام جنکا تعلق خاص عورتوں سے ہے صحابہ کی بی بیان رات دن رسول
 خدا صلعم سے آکر خود ہر مسئلہ پوچھ جاتی تھیں انتظار شوہرون کی اجازت کا
 فکر ہی نہیں اب ہی ہر عورت مسلمان کو چاہئے اس زمانہ میں ہر علم دین کے مسائل

سودہ خاتون اسودہ
 پانچ سو
 سودہ خاتون اسودہ

اگر دو مین تصنیف ہو گئے ہیں زیادہ نہیں ہو سکے تو انھیں رسائل کو پڑھ لیا کریں مگر یہ
 کون کرے قصے کہانی کی کتابیں عشق کی شہزادان شہر کے دیوان کیا کم ہیں یہ اور کون
 پڑھیں یا تقویۃ الایمان نصیحت المسلمین راہ سنت فتح المغیت ضمان الفردوس وغیرہ
 کو دیکھیں بہلا جو مزا انکے سننے پڑھنے میں ملتا ہے وہ ان کتابوں میں کہان خیر نہ ہی
 مگر انجام بھی اسکا یہی ہوگا کہ بہن میں فریاد کا شور ہوگا اہل علم نے کہا ہے عورت نے
 جب بعد تعلیم مرد کے ہی خلاف حق کیا دین پر نہ چلی تو مرد مواخذہ آخرت سے پہوٹ
 جاوے گا معذرت پھر کا عذاب عقاب سزا جزا عورت کے سر جاوے گی آجکل اول تو ایسے شہر
 کہان ہیں جو عالم ہوں بی بیوں کو دین سکھا دین انکی مغفرت چاہیں وہ خود
 ہی دین پر نہیں چلتے نہ دین کو پہچانیں دوسرے کو کیا سکھا دیں گے ع او خوشن
 گم ست کرار بہری کند پتر اگر ہزاروں لاکھوں میں کسی عورت کو کوئی شوہر عالم
 مل جاتا ہے تو وہ انکے نزدیک سب سے زیادہ تر حقیر ٹھہرتا ہے آدس سے وہ بطف
 نہیں ملتا جو ایک جاہل حیوان شوہر سے ملتا ہے آدس سے بہلا یہ کہان ہو سکے گا کہ وہ
 رازدن مطالعہ جمال و جلال بی بی کا کیا کرے ہر وقت اظہار عشق بازی فرماؤ دل لگی
 ہنسی ٹہپے میں چومنے چاٹنے ماس کرنے میں رہی بد مزہ پڑا کرے اس کام کیلئے
 تو خدا نے انہیں شوہروں آشناؤں یاروں کو بنایا ہے جو بد دین بد معاشر
 عیاش عوام صورت حیدان سیرت ہیں بجز کہانے پینے جو رو سے صحبت کرنے منکر ہیں
 میں رہنے عیش بازی کے کچھ نہیں کرتے بدنیت بد نگاہ بے وفا بے مروت عورتیں ہیں
 ہی مردوں سے خوش رہتی ہیں انکا حشر انکو ساتھ انکا حشر انکو ساتھ ہوگا یہ مضمون درج
 میں آیا ہر اُخْشَرُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا جَہَنَّمُ یعنی لاؤ جمع کروں ظالموں کو مع انکی جوڑو
 آشناؤں کے چوتھا حق یہ ہے کہ قسمت عدل کرے یہ نہ کرے کہ ایک بی بی پر جہنم
 پڑے دوسری جوڑو سے بالکل خبر نہ ہو اسکو لٹکا رکھے وہ نہ ادھر کی ہو نہ او دھر کی

محبت کی کمی بیشی اور بات ہے نان نفق میں رات کے رہنے میں برابری چاہئے پانچواں
 حق یہ ہے کہ طوط خانہ اسکا الگ ہو ورنہ بیجا بارت شوہر کے کوئی نہ آوے حضرت صلح کی
 جتنی بی بیان تمہیں ہے جبکہ چرے الگ الگ تھے بعض عیسائی بیعت جو رو کے سامنے ہو
 جو رو سے یا کثیر و حرم سے صحبت کرتے ہیں خدا سے نہیں ڈرتے بعض عورتیں شوہر
 کے جلانے کو اوسکے سر پر حرام وزنا کرتی ہیں یہ دونوں کندہ دوزخ بنتے ہیں۔
 چٹھا حق یہ ہے کہ مرد عورت کو اوسکی حرکت پر اپنا دے نہ مانے تو مارے
 قرآن شریف میں آیا ہے وَاللّٰہِ تَخَافُوْنَ لَشْوَارَہُمْ فَعِظُوْهُنَّ وَاٰمُرُوْهُنَّ فِی
 الْمَضَاجِیْعِ وَاٰمُرُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَیْہُمْ سَبِيْلاً یعنی جن عورتوں کی
 بد خوئی سے تم ڈرو تو اونکو وعظ کرو پاس نہ سلاؤ مارو اگر اطاعت کریں تو پھر اونپر کچھ
 زیادتی نہ کرو الزام نہ دو اس آیت سے معلوم ہوا کہ مرد حاکم ہے عورت محکوم ہے
 عورت کی زبان درازی بد خوئی فساد پر اوسکو مارنا درست ہے پہلے زبان
 سے سمجھاوے پھر نصیحت کرے پھر الگ سلاوے پھر مارے یہ چار درجے ہوئے دنیا
 کے مقدمہ میں دس دن تک الگ رہ سکتا ہے دین کے مقدمہ میں ایک مہینے تک چھوڑ
 ہے رسول خدا صلعم نے ایک بار ناخوش ہو کر ایک مہینے تک اپنی بی بیوں سے جڑائی
 اختیار کی تھی آن جب عورت مطیع ہو جاوے تو پھر بہت کرید نہ کرے اوسکی نفقہ کی کو
 جمع نہ کرے اللہ تعالیٰ سب پر حاکم ہے اگر حد سے زیادہ اوسکو ستاویگا تو خدا اوس سے
 سمجھ لے گا یہ بھی دیکھا سنا ہے کہ بعض عورتیں آشناؤں کی تو مار کھاتی ہیں اون کے
 سامنے ناک رگڑتی ہیں مگر شوہر کی ذرا سی بد مزاجی کا تحمل نہیں کرتیں سبحان اللہ
 کیا اچھی مسلمان ہیں فائدہ لا میان بی بی میں جب کوئی جھگڑا ہو تو ایک شخص اوسکا
 ایک اودہر کا حکم ہو کر فیصلہ کر دے آپس میں صلح کر اوے منصف بنکر آپس کی ضد
 دور کر اوے ملاپ کر اوے یہ مضمون قرآن شریف میں آیا ہے اس سے معلوم

سورۃ النساء
 ۱۵

ہوا کہ جہاں تک ہو سکے صلح جدائی سے اچھی ہے مگر اسکا کیا علاج کہ عورت جدائی ہی چاہتی ہے
 طلاق لینے پر مستعد ہے یہ بھی معلوم ہوا کہ فقہ منصف کا مرد کی تقصیر پر ہوتا ہے
 عورت کو نہیں پہونچتا کہ وہ مرد کو اپنی طرف سے چھوڑ دے اوس سے جدا رہے بلکہ
 ابتداً صلح کی طلب عفو تقصیر کی طرف سے عورت ہی کے چاہنے نہ طرف سے مرد کے اسلئے
 کہ اگر قصور طرف سے عورت ہی کے ہوتا ہے نہ طرف سے مرد کے اگر فرضاً مرد ہی کا قصور
 ہے تو کوئی بیچ مین پڑ کر باہم صلح کرادے قرآن و حدیث میں کسی جگہ یہ نہیں آیا کہ
 مرد عورت کو مناوے اوسکی خوشامد کرے جہاں کہیں آیا ہے یہی آیا ہے کہ جب مرد
 ناراض ہو تو عورت اوسکو منالے ساتھ ان حق یہ ہے کہ مرد حال خلوت کا اچھا ہو
 یا برا دوسرے سے ظاہر نہ کرے کہ یہ سخت گناہ ہے خصوصاً اوس کے سامنے جو مرد کا
 محرم ہے یہ سخت بیگیا ئی بے شرمی کی بات ہے ایسے شخص کو حدیث شریف میں
 بدترین مردم دن قیامت کے فرمایا ہے آٹھواں حق یہ کہ عورت کو بے سبب تہمت نہ لگاؤ
 جو مرد ایسا کر گیا اللہ تعالیٰ اوسکو سارے اگلے پچھلون کے سامنے دن قیامت
 کے رسوا فرماوے گا یہ مضمون حدیث ابی داؤد میں مرفوعاً آیا ہے تو ان حق یہ ہے
 کہ بات ملائم کرے محبت و شفقت سے بولے گالی نہ دے فحش نہ بکے سخت کلامی نہ کرے
 یہ کام رذیلوں کمینوں کا ہے نہ شرفار کا پتھر جب کہ یہ بات مرد کو جائز نہ ہوئی تو بی بی کا
 شوہر پر چلا کر بولنا سخت کہنا بے پروائی ظاہر کرنا و ہیکنا ناؤرانا خفا ہونا ملک کارٹنا
 و بانا اور بھی اسکے لئے زہر قاتل ہوگا عورت ان افعال کی وجہ سے بالکل طلاق
 اسلام سے دور ہو جاتی ہے یہ بلا اون عورتوں میں سب سے زیادہ ہے جنکو
 کچھ غرہ اپنی دولت و حکومت کا ہے انکے نزدیک شوہر برابر ایک ادنیٰ فقر کے
 بھی نہیں ہوتا غلام سے بدتر اوسکی حقیقت انکے سامنے ہوتی ہے جو غصہ
 انکو شوہر پر آتا ہے وہ کسی لونڈی غلام شتہ دار پر نہیں آتا حالانکہ شوہر کا رشتہ

ساری جہان کے رشتوں پر حکم خدا و رسول فوقیت رکھتا ہے شوہر جو رو کے لئے
 جنت و ذرخ ہے کسی رشتہ دار کے لئے ایسی اطاعت کا حکم نہیں آیا ہے جو حکم واسطے
 اطاعت شوہر کے ہے نہ کسی رشتہ دار کی رضا مند ہی تاراضی کو عورت کے عیسیٰ و ذری
 ہونے میں کچھ دخل ہے یہ مرتبہ اللہ تعالیٰ نے یا تو مان باپ کو دیا ہے کہ او کو ناراضی
 سبب دخول نار او کی خوشی سبب حصول جنت ہے یا شوہر کو دیا ہے کہ او کی
 راضی رہنے سے عورت کو بہشت ملتی ہے او کے ناخوش رہنے سے جہنم
 میں جانا پڑتا ہے و سوائے حق یہ ہے کہ سسر سالی کا اکرام کرے حدیث میں
 فقط نام عورت کے باپ بہالی کا آیا ہے سارے رشتہ داروں کا نہیں آیا مگر
 جبکہ حقوق اسلام ساتھ غیروں کے برتے جاتے ہیں تو رشتہ داران بی بی زیادہ
 تر مستحق اس امر کے ہیں کہ ایسے بھی باخلاق پیش آوے تاکہ مونہ نہ چڑھاوے کہ یہ
 بات خلاف ادب شریعت کے ہے انسانیت سے بالکل دور ہے یہ اور بات ہے کہ فسق
 و فجور کے سبب سے دل میں نفور ہو سوا سمین سارے فساق و فجار شریک ہیں کچھ
 خصوصیت سسرال والوں کی نہیں ہے گیارہواں حق یہ ہے کہ بعد وفات بی بی
 کے او سکی اولاد ار سکے ملنے والوں سے اچھا برتاو رکھے حدیث شریف میں آیا ہے
 ایک بوڑھی عورت پاس رسول خدا صلعم کے آئی آپ نے او سکی نہایت عزت کی
 مہربانی فرمائی عائشہ نے پوچھا یہ کون ہے فرمایا یہ زندگی خدیجہ میں او سکے پاس
 آیا جایا کرتی تھی مگر یہ بات اوس وقت ٹھیک ہو گئی کہ بی بی کے ملنے والے اچھے
 نیک چلن ہوں اگر بی بی کی صحبت والیان بد چلن بد رویہ فاسق فاجر ہیں تو او کا
 یہ حکم نہیں ہو سکتا ہے اس لئے کہ اہل فسق کی صحبت سے قرآن و حدیث و دنوں
 میں منع فرمایا ہے جو اتر صحبت بد کا ہوتا ہے وہ سب پر ظاہر ہے خصوصاً عورتیں
 تو بہت ہی جلد مبتلائے فسق ہو جاتی ہیں جو قابو شیطان کا انہیں چلتا ہے وہ کسی پر

نہیں چلتا خاص رعیت ابلیس کی یہی قوم ہے بارہواں حق یہ ہے کہ عورت کو بد کسی وجہ شرعی و حجت قوی کے طلاق نہ دے مثلاً اگر عورت حرام کار ہے یا بالکل اطاعت شوہر سے باہر یا حد سے زیادہ مسرف یا آشنا پرست یا طالب فسق یا جاہر شوہر پر ہے تو ایسی عورت کو مرد طلاق دے سکتا ہے یا اسکے ماں باپ دلواتے ہیں تو بھی یہ طلاق دیدے ویر کرے حضرت اسمعیل علیہ السلام نے فقط ایک اشارہ ابراہیم علیہ السلام پر اپنی بی بی کو چھوڑ دیا تھا ابن عمر نے عمر بن خطاب کے کہنے پر حسب ارشاد رسول خدا صلم اپنی جورو کو طلاق دیدی تھی یہ کام سعادت مند اولاد کرتی ہے بد نصیبوں کا ذکر نہیں ہے ایسی طلاق میں جو حکم والدین سے دی گئی ہے گو کوئی قصور ظاہری اوس عورت کا نہ ہو تب بھی کچھ گناہ مرد نہیں ہوتا ہے قرآن شریف میں فرمایا ہے **فَلَا جُنَاحَ عَلَیْہِمَا** پھر جب مرد عورت کو طلاق دے تو طہر میں دے وہ طہر جماع سے خالی ہو پھر ایک بار میں ایک ہی طلاق دے نہ دو نہ تین دو طلاق تک رجوع ہو سکتا ہے تیسری طلاق کے بعد نہیں ہو سکتا مگر حلال سے لکن حلال کہ نہی الاکر وانیو الا و نون ملعون ہیں گو عورت اس حیلے سے واپس مل سکتی ہے *

فصل بیان حقوق شوہر کے

نکاح ایک قسم کی رقیقت ہے یعنی جس طرح کنیز و غلام کسی کے ہاتھ میں بے بس ہوتے ہیں اسی طرح عورتیں ہاتھ میں مردوں کے اسیر و بے بس ہیں کہ جب تک مرد ان کو نہ چھو یہ نہیں چھو سکتیں سو جس طرح اطاعت سید کی غلام کنیز پر واجب ہے اسی طرح اطاعت مرد کی عورت پر فرض ہے یہ پہلا حق ہے شوہر کا بی بی پر دوسرا حق یہ ہے کہ بجز عذر شرعی کے کسی حال میں عورت وقت رغبت مرد کے انکار صحبت کا کرے اس انکار سے عورت پر صبح تک لعنت برستی رہتی ہے حدیث طبرانی میں یہ آیا ہے **لَعْنُ اللّٰهِ**

پس گناہ نہیں اون دونوں
(مرد عورت) پر
سورہ نازعات ۱۹ بارہ ۵۰

الْمُسْتَوَحَاتِ الَّتِي يَدْعُو نَزْوِجَهَا إِلَى فَرْشِهِ كُنْفَقَالِ سَوَى حَقِّ تَغْلِبَةٍ عَلَيْكَ يَعْنِي خُدا
 لعنت کرے اون ویر لگانے والی عورتوں پر جنکو شوہر اپنے بستر پر بلاتا ہے وہ کہتی ہیں اب
 آتی ہوں اب آتی ہوں یعنی ذرا لمحہ بھر صبر کرو یہاں تک کہ اوسکی آنکھ لگ جاتی ہے
 وہ سو جاتا ہے یہ دعا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی ہرگز خالی نہ جاوے گی جب ذرا سی دیر گزیرے
 یہ پھٹکار خدا کی مار ہے تو خیال کرو کہ جو عورت ملنے سے صاف انکار کر دیتی ہے
 جب خود ہی اوسکا جی چاہتا ہے تب ملتی ہے یا جو فساد اپنے نزدیک ٹھہرا لیا ہے
 تب پاس آتی ہے یا ذرا ساحیلہ بیماریا لگ گیا خواہ اپنی بیماری ہو یا غیر کی یا کسی
 رشتہ دار کی تو ملنا جلنا اوڑا دیا سو ملنے کے بستر پر نہیں آتی نہ سے اختلاط
 سے بھی بھاگتی جان چراتی ہے اوسکا خدا ہی حافظ ہے کہو نہ ملنے پاس آ پڑنے
 میں کیا مصیبت ہے اگر یہ بھی تو جس طرح اغاعت شوہر موجب مغفرت ہے اسی طرح
 اوسکی ناخوشی بھی تو سبب دخول جہنم باعث لعنت ہے ذرا سی بات پر جہنم کا دریا لغت
 مول لینا کونسی عقل ہے حالانکہ احادیث صحیحہ سے بھی ثابت ہے کہ عورت بے مرضی مرد کو
 علیحدہ بستر پر نہ سووے خیر شوہر کا تو کچھ نہ گیا اسکا آخرت میں دو الا نکل جاتا ہے
 بلکہ جس طرح احادیث شریفہ سے یہ بات ثابت ہوتی ہے کہ عورت شب کو ہم بستر شوہر
 رہے علیحدہ نہ سووے اسی طرح فاضل شریف سے بھی یہی بات معلوم ہوتی ہے
 فَاجْعَلِي وَهْنًا فِي الْمَضْجِجِ مَلَاكُثَرِ عَوْرَتَيْنِ مَسْرُوعِلِ نَهْنِ كَرْتَيْنِ اَسِيرِ عَمَلِ كَرَا اَكْرَ مَشْكَلِ
 تو دو چار ساعت کو آپڑنا تو کچھ مشکل نہیں لیکن اسمین بھی کوتاہی کرتی ہیں شوہر بچا
 ہمیشہ مبتلاؤ شب چیر رہتا ہے اَللّٰهُ تَعَالٰی یہ ہے کہ عورت ہمیشہ آپ کو پاک
 صاف ستہرا راستہ پر راستہ رکھے ہاتھ رنگین رہیں سر نہ لگا دے خوش بو ملے
 طہارت کرے اُتر دے لمبے میلی کچیاں مکر رہے ستہری نہ رہے اکثر عورتیں اتہام ان امور کا
 نہیں کھنکھناتیں شوہر ناخوش کیون نہ یہ بات کسی حدیث میں آئی ہے کہ جو زینت و لباس شوہر کو

سورہ نسا
 ۵۰

ناپسند ہو عورت اوس سے بچے آجکل بی بیان ایسا باریک کپڑا پہنتی ہیں جس سے سر پہننے
 و شکم پر دیکھنے والے کو نظر آتا ہے انکے حق میں حدیث مسلم میں بروایت ابو ہریرہ یوں آیا
 ہے کَسِيَاتُ عَمْرِيَاتٍ يَعْنِي كُثْرَةَ بَهْنِي هُنَّ مَكْرُورٌ حَقِيقَتٌ نَتْنِي هُنَّ مُمْدِلَاتٌ مَا كَلَّتْ يَعْنِي
 مَرْدُونٌ كَوِا بِنِي طَرَفٍ يَحْكُمَاتِي هُنَّ آفٌ مَرْدُونٌ كَيْطَرَفٍ جَهْلَتِي هُنَّ اَكْمُونَتٌ كِي هُوَ اَهْنِي لَكِي
 سلف صالح ایسی عورتوں کو زانیات بلکہ سمجھتے تھے اسلئے کہ انہما زینت کا کسی پر
 سوا شوہر کے درست نہیں ہے یہاں انکے نزدیک جیسا شوہر ہے ویسے ہی سارے
 اجنبی لوگ ہیں کوئی دیکھو نظر کرو کچھ پروا نہیں شوہر خوش ہو یا نا خوش بلکہ اکثر یہ
 رہتی ہیں حالانکہ یہ سے ناخن پاتک انکو سارے بدن چھپانیکا حکم ہے یہ حکم واجب ہے
 کچھ سبب بھی نہیں کہ چاہے کیا یا نہ کیا تحفۃ الاخیار ترجمہ مشارق الانوار میں مذکور
 حدیث مذکور لکھا ہے یعنی اونکا ایسا لباس ہے جس سے بدن نظر آتا ہے جیسے ہمیں پتہ
 جالی کی کرتیاں اس حدیث سے صاف معلوم ہوا کہ ایسا لباس پھینا حرام ہے اس واسطے
 کہ لباس سے غرض یہ ہے کہ بدن چھپے پھر جب بدن ہی کھلا رہا تو لباس سے کیا فائدہ
 انتہی غرض کہ جو کپڑا ایسا ہے جس سے عورت کا بدن نظر آتا ہے کوئی سا کپڑا کیوں نہ ہو
 اوسکا پہنا حرام ہے ایسی عورتیں جنت میں نہ جاوین گی حاصل یہ کہ مسلمان فی اب کتاب میں
 یا زبان پر باقی رکھتی ہے مسلمان گور میں جاسوئے نہ مرد و نکو کچھ واسطہ اسلام سے
 باقی رہا ہے نہ عورتوں کو کچھ پروا دین کی حیوانوں کی طرح برتاؤ رہتا ہے خدا خیر کرے
 چوتھا حق یہ ہے کہ بے اجازت شوہر کے اوسکا مال کیونہ سے نہ آپ ليوے مگر بقدر
 اپنی گذراوقات یا اپنی اولاد کے ہاں کھانے پینے کی چیز و بدینا بے پوچھے بھی درست
 ہے اسکی رخصت و اجازت حدیث میں بھی آئی ہے پانچواں حق یہ ہے کہ کوئی
 عبادت نفل نماز ہو یا روزہ یا حج بے اذن شوہر کے بجا نہ لائے شاید اس عبادت
 سے شوہر کو تکلیف ہو ملنے سے باز رہے ایذا پاوے چھٹا حق یہ ہے کہ بے اوسکے پوچھے

گھر سے باہر نجاوے اس مقدمہ میں سخت وعید آئی ہے خدا کا غصہ عورت پر ہوتا ہے جو چھوڑ
 کے بہرہ منی ہیں کہ جس جگہ شوہر کی مرضی ہو وہاں اجازت لیکر جاوے جہاں نہ وہاں
 نہ جاوے یہ مطلب نہیں کہ جہاں اپنا جی چاہے وہاں جاوے مگر پوچھ لے یا خیر کر دے
 پہر اگر شوہر نے منع کیا تو نہ مانے یا ناخوشی سے اجازت دی ہے تو اسکو اذن سمجھ لیا
 ہے باپ سے زیادہ کون ہوتا ہے مگر بمقابلہ شوہر اسکی اطاعت بھی کم ہے ایک روایت
 میں آیا ہے کہ ایک شوہر وقت سفر اپنے بی بی سے کہہ گیا تھا کہ اوپر کے مکان سے نیچے
 نہ اوترنا نیچے کے مکان میں باپ بیمار ہو کر گر گیا مگر وہ نہ اوتری رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے
 فرمایا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ غَفَرَ لَابْنِهَا لِحَاكَمَتِهَا ثُمَّ وَجَّهًا یعنی اللہ نے اُس عورت کے باپ کو
 بخشتا یا اتنی بات پر کراہنے اپنے شوہر کی اطاعت کی اسکا حکم اٹھایا اس حدیث کی
 سند معلوم کرنا چاہئے اس حدیث سے تین امر دریافت ہوئے ایک یہ کہ بعض مرضی شوہر
 کے ہر کسی سے ملنے کو نہ نکلے گومان باپ ہی کیون نہوں اسلئے کہ بعد نکل کے حق شوہر
 کا سبکی اطاعت پر اپنے جی کی خوشی پر مقدم ہے دوسرے یہ کہ جبکہ باپ عورت کا سبب
 اطاعت شوہر کے بنتا گیا تو یہ خود ضرور ہی بخشتی جاوگی اسلئے اسکی مغفرت کا کچھ ذکر
 اسجگہ نہ فرمایا کہ یہ بات خود ظاہر ہے تیسرے یہ کہ اولاد کے عمل صلح سے والدین کو
 نفع پہونچتا ہے اولاد کے عمل گویا خود مان باپ کے عمل ہیں اس لئے کہ اولاد والدین کی
 کمائی ہوتی ہے لکن اکثر عورتیں قدر اس نعمت کی نہیں پہچانتیں شوہر خوش ہو یا ناخوش
 انکو باہر جانا ہر گھر میں ہر قرابت میں پہونچنا ضرور ہے گو کیسا ہی حرج شوہر کا کیون نہ ہو یا
 شوہر بے حرج ہی اوس جگہ جانے کو پسند کرے سآ تو ان حق یہ ہے کہ بدون محرم
 سفر نہ کرے ترمذی کی روایت میں ایک دن رات کے سفر سے بھی منع کیا ہے ہاں عورت
 ہمراہ شوہر یا پدر یا برادر حقیقی یا پسر کے سفر کر سکتی ہے اجتہادی بیان منزلوں چلی
 جاتی ہیں محرم ہمراہ ہو یا نہ ہو تو اور بھی بہتر ہے کہ اس میں انکو زیادہ تجربہ حاصل

ہوتا ہے سترگرم کا امتحان اچھی طرح ہو جاتا ہے کہٹھا میٹھا نیا پرانا مزاج کچھ آتی ہیں
 خصوصاً ریل کی بہار اسٹیشنوں پر نظر بازی انخیا رکھہ اور ہی لذت بخشتی ہے اور
 سفر نہ ہی تو نہ سہی مکے کے سفر کو تو ضرور ہی چلی جاویگی بہلا اسمین اب شوہر کیا
 دم مار سکتا ہی یہ سفر تو فرض ادا کرنے کے لئے اختیار کیا ہے وہاں جمع مردوں کا
 زیادہ رہتا ہے رات دن فارغ غلطی ہو سکتی ہے جس شخص سے یہاں ملنا مشکل تھا
 وہاں باسانی آسکتا ہے اگر اسکے پاس خرچ نہیں ہے تو یہ اپنے پاس سے دے سکتی
 ہیں بلکہ طلاق بائن کے بعد بھی وہاں نکاح ہو سکتا ہے انکھوں حق یہ ہے کہ شوہر
 سے نفقہ زیادہ از حاجت طلب کرے جو عورت تھوڑے خرچ پر راضی رہتی ہے وہ
 بہت اچھی ہے اکثر عورتیں فرمائشوں کے مارے پچارے شوہر کا دم ناک میں کر دیتی
 ہیں بلکہ یہ جانتی ہیں کہ ساری کمائی ہمارے ہی ہاتھ میں دیا کرے ہم سے خود بھیک
 مانگ کر لیا کرے یہ بالکل خلاف شرع و عقل ہے قرآن میں فرمایا ہے وَلَا تُلْوَ السَّفْهَاءَ
 اَمْوَالَكُمْ ثُمَّ انْ يُوْتُوْا فَوْنًا لَّكُمْ اِنْ تَدْرُوْنَ اِنْ تَدْرُوْنَ اَمْوَالَكُمْ وَاِنْ تَدْرُوْنَ اَمْوَالَكُمْ
 مول لینا ہے حدیث میں آیا ہے نشانی عورت کے مبارک ہونے کی یہ ہے کہ نکاح
 جلد ہو جاوے یعنی وعدہ و اقرار میں زیادہ مدت نگرے ہر تھوڑا ہونکا کے بعد
 اولاد جلد پیدا ہو سو اس طرح کا نکاح اس طرح کی عورت کا اس زمانہ میں ملنا محال
 ہے کیسی کا شیخہ اگر ہاتھ لگ جاوے تو آسان ہے مگر مبارک عورت کا ملنا عقلاً ہے
 عورت کی بڑی خوشی تو یہ ہوتی ہے کہ ہر بہت ہو کڑوڑوں کا اگر نہ ہو تو بہلا لا کہوں
 سے کیا کم ہو بڑی خوشامد درآمد کے بعد ملگنی ٹھیرتی ہے تو ان حق یہ ہے کہ عورت
 پردہ کرے کسی نامحرم کی نظر او سپر پڑنے نہ پاوے نہ یہ آپکو دکھاوے نہ دوسرے
 کو دیکھے جو عورت آپکو غیر کی نظر سے بچاتی ہے اللہ تعالیٰ او سکواگ دوزخ سے
 بچاتا ہے نظر سے بچنے کا حکم خاص قرآن شریف میں آیا ہے وہ پردہ جواز و اجاز رسول خدا

سورہ نسا در کجی ۱
 باب ۴۲

پر واجب تھا اور تھا کہ اونکو کوئی لباس پر وہ دار میں بھی نہیں دیکھ سکتا تھا سو
 ویسا پردہ امت کی عورتوں کے لئے سبب ہے یہ پردہ کہ کسی کی نظر ان پر نہ پڑے نہ یہ
 کسی کو آنکھ بھر کے دیکھیں ان پر بھی فرض ہے بے ضرورت شرعی و عرفی لگی کو چھین پھین
 اگر ناپاری سے خرید فروخت کے لئے باہر نکلتا ہو تو پردہ شرعی میں نکلیں پردہ شرعی
 واسطے عورت کے یہی ہے جو اچکل حرمین شریفین میں رائج ہے انکی پوشش ایسی ہوتی
 ہے کہ سر سے پاؤں تک کچھ نظر نہیں آتا اس لباس میں بغیرورت باہر نکلتا جائز ہے
 مگر نامحرم کی طرف دیکھنا حرام ہے جسکو کچھ ضرورت نہیں ہے وہ گھر سے کیوں باہر نکلے
 جو عورت گھر میں رہتی ہے مگر نامحرموں کے سامنے آتی ہے خدمت شرم سے نہیں چھپتی و حقیقت
 بے پردہ ہے بعض عورتیں نہاتے وقت ننگے بدن ہو کر دوسری عورتوں کے
 سامنے ہو جاتی ہیں یا دو دو چار چار ملکر بیٹھ نہ حمام میں غسل کرتی ہیں ایک کی نظر
 دوسرے کے ستر پر پڑتی ہے یہ دونوں ملعون ہو جاتی ہیں حدیث میں اوپر گدڑ چکا ہے
 لعن اللہ التاکھڑ والمنتظر الیک و سوان حق یہ ہے کہ اپنی چال ڈال وضع و لباس
 میں حیا و شرم نگاہ رکھے بے باکانہ نہ چلے آواز دار زیور نہ پہنے ہر طرف جھانک لیتی
 نہ رہے نگاہ نیچی رکھے آواز سبست کرے چوٹی مثل کو بان شتر کے اونچی موٹی نہ بانڈ
 باریک لباس جس سے بدن نظر آوے نہ پہنے حدیث میں ایسے لباس پر وعدہ
 جہنم کا آیا ہے جو عورتیں اس طرح کے دوپٹے اوڑھتی ہیں کہ ستر تو کھلا ہے کپڑا پشت پر کھینچ
 پڑا ہے سینہ و شکم جھکا چھپا فرض ہے کھولنا دکھانا حرام ہے وہ سب سے زیادہ نظر آتا
 ہے سو انکا حکم اونھیں عورتوں کا حکم ہے جنکو گاسیائے عاریات مہذبات فرمایا
 جنت سے محروم ٹھہرایا ہے یہ نہ جنت میں جاویں گی نہ جنت کی
 خوشبو پاویں گی عورت کو بد بنگا گودنا و انتونکا تیز کرنا بالون کا بونا
 حرام ہے حدیث میں ان امور پر بھی لعنت آئی ہے شریعت میں

اگر عورت نے اپنے لباس میں
 ایسی چیزیں لگائی ہیں جو
 عورتوں کے لئے حرام ہیں
 تو وہ ملعونہ ہے
 اگر عورت نے اپنے لباس میں
 ایسی چیزیں لگائی ہیں جو
 عورتوں کے لئے حرام ہیں
 تو وہ ملعونہ ہے

یہ قاعدہ مقرر ہے کہ جس کام پر نزول لعنت کا ذکر فرمایا ہے یا جہنم کا وعدہ کیا ہے یا محرومی جنت سے خبر دی ہے وہ کام سبب اسکے ہلاک و عدم نجات کا ہوتا ہے اللہ تعالیٰ احفظنا گیا رہو ان حق یہ ہے کہ جو مال شوہر کا آسکے پاس امانت ہے او سکوفضایع نہ کرے شوہر سے چسپکر زنا نہ کرے بلکہ او سکی خوشی سے خوش ہو او سکے رنج سے رنج کرے مگر اب عوض اس حق کے یہ ہوتا ہے کہ شوہر کا رنجیدہ صورت دیکھنا پسند آتا ہے او سکے رنج میں شریک ہونے کا کیا ذکر ہے او سکا خوش رہنا برا لگتا ہے جہاں تک ہو سکتا ہے او سکورنج دینا چھوڑنا اچھا معلوم ہوتا ہے ابتوزر اسی بیماری کے جیکے اپنی بیماری ہو یا اپنے عزیز کی مدت تک شوہر سے نہ ملین گو وہ بیماری اندیشہ ناک بھی ہو مگر شوہر کے گھد اگر کوئی مر بھی جاوے تو وہ تین دن تعزیت کے بھی پورا نہ کرے بی بی سے ملے جلے ورنہ دعویٰ محبت میں جھوٹا ہے یہ اپنے دعویٰ میں سچی ہیں بعضی بیہیان شوہر سے چسپکر زنا تو نہیں کرتیں مگر زنا سے بدتر باتیں اپنے ہمجنسون میں بیٹھکر کرتی ہیں کیا آنکھ کان زبان ہاتھ پاؤں کا زنا گناہ نہیں ہوتا ہے یا رہو ان حق یہ ہے کہ شوہر کے راز مخفی کو کسی سے نہ کہے قرآن شریف میں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی ایک بی بی کا قصہ آیا ہے کہ او انھوں نے افشار راز کر دیا او سپر وحی او تری تیر ہو ان حق یہ ہے کہ شوہر کے دوستوں کی عزت کرے او سکی اولاد پر شفقت رکھے چودہ ہو ان حق یہ ہے کہ اگر شوہر محتاج فقیر ہو تو او سکوزلیں حقیر نہ سمجھے اسلئے کہ بزرگی کچھ اسی دنیا کے مال و جاہ پر مقرر نہیں ہے بلکہ اللہ کی محبت و تقویٰ پر موقوف ہے اکثر تو یہی ہوتا ہے کہ خدا دنیا او سکیوزیادہ دیتا ہے جسکو دشمن رکھتا ہے اپنے دوستوں کو بیہان کے مال و منال سے بچاتا ہے یا کم دیتا ہے یا دیتا ہے تو توفیق خیر خشتا ہے بڑا بزرگ نزدیک خدا کے وہ ہے جو بڑا متقی پرہیزگار و پندار ہے مال ہو او دین نہوا تو کچھ بھی نہوا دین نہوا مال نہوا تو سب کچھ نہوا علاوہ اسکے جو حقوق شوہر کے ذمہ

عورت کے فرض ہیں وہ کچھ شوہر کی امیری فقیری پر موقوف نہیں بلکہ جو حق امیر
شوہر کا ہے وہی بعینہ فقیر شوہر کا ہے اسی طرح جو حقوق عورتوں کے ذمہ مرد پر ہیں
وہ بھی کچھ امیر فقیری بی بی پر موقوف نہیں ہیں عورت امیر ہو یا فقیر حق دونوں کا شوہر
پر برابر ہے یہ بات غلط مشہور ہے کہ اسودہ عورت کا حق نادار عورت سے زیادہ ہے
اسی طرح اگر عورت با جمال ہے میان بد صورت ہیں تو عورت کو شوہر پر غرہ اپنی جو بصورت
کا نہیں چاہئے اس لئے کہ حسن سے کیا حق زیادہ نہیں ہوتا نہ بد شکلی سے کوئی حق شرعی
باطل ہو جاتا ہے مگر اب وہ وقت آیا ہے کہ عورت مرد متقی کو کب طرح پسند نہیں کرنی
خاوند اگر فرضاً پیغمبر ہو یا رسول یا عالم یا اللہ یا دلی اللہ تو بھی وہ نسبت زیادہ حقیر نظر
آتا ہے اوسپر اگر کہیں مجلس بھی ہو یا بی بی کا محتاج دست نگر یا ملازم یا جاگیردار تو
پھر کسی کام کا نہیں ٹھہرتا اگر چند روز اس کے ساتھ جوش محبت میں بسر ہو گئی تو پھر
آخر کو اس کے چہرے کی فکر دامنگیر ہوتی ہے یا مرنے کا انتظار رہتا ہے کہ کب نہ بکا
مرے ہم کھل کھلین بہلا پڑے ہے لکھ شوہر کو کوئی لیکر کیا کرے شوہر تو ایسا چاہئے
جو رات دن عشق بازی کیا کرے بی بی کی سب مراسم و موسموں میں شریک رہے غلاموں کی طرح
کسی بات میں کچھ بھی نہ مارے جو حکم جس وقت ہو یا لاؤنگاہ دیکھتا رہی خلاف مرضی
کوئی کام نہ کرے روٹی کپڑے پر پڑا رہے جو کھانا عورت کو پسند ہو وہی اس کو پسند ہو
جو پینا اس کو پسند ہو وہی اس کو پسند آوی جب تو خیر ہے ورنہ ہر وقت اس کو کھانے
پینے کی بھی تجو ہوتی ہے اپنے سب کام اچھا اس کے سب کام برے لاکھوں لاکھوں لاکھوں
بِاللہ العظیم پسند رہو ان حق یہ ہے کہ شوہر بیمار ہو تو اس کی خدمت کرے اس کی
دوا دارو جان نہ چرائے اس کے مرض سے نفرت نہ کرے تپوڑی کی پیپ لہو چاٹنے کی
حدیث پہلے اس کتاب میں گزر چکی ہے اسی طرح مرد کو بھی چاہئے کہ بی بی کی بیماری میں
معالجہ کرے دوا دارو منگو اسے حکیم بلو اسے سولہوان حق یہ ہے کہ ہر عورت

نہیں چاہئے (گناہوں سے)
پھر نا اور نہیں چاہئے (عبادت پر)
نہیں کرنا اور اگر کرے تو بڑا
کی مرے

عادت نیک ہر عبادتہذا میں شوہر کو مدد دے جیسے نماز کے لئے اٹھا دینا و وضو
 کا پانی لاکر رکھ دینا غسل کروا دینا پاؤں داب دینا مٹھا چھاپنا دینا اوسکی قسم کو
 سچا کر دینا جسکے آنے کو وہ منع کرے اوسکو نہ آنے دینا جسکے رہنے سے گھر میں وہ
 ناخوش ہو اوسکو نہ رہنے دینا سو اگناہ کے ہر کام میں اوسکی اطاعت واجب شرعی و عقلی
 صلح کی بی بیان سب کام حضرت سے پوچھ کر کرتی تھیں ستر و ان حق یہ ہے کہ شوہر
 کے پیچھے عفت عصمت پاکدامنی سے رہے کیسے سامنے اوسکی غیبت نکرے کسی سے
 اوسکی مبرا ہی نہ سمئے ناشکری سے پیش نہ آوے حدیث میں آیا ہے بڑا سبب اکثر
 عورتوں کے دوزخ میں جانے کا یہی ہے کہ یہ اپنے شوہروں کی ناشکر ہوتی ہیں
 لعن طعن کیا کرتی ہیں یُکْثِرْنَ اللَّغْنَ رَیْکُمْ فَاِنَّ الْعَشِیْرَةَ حَدِیْثٌ مِّنْ اَیَّاهِ کَرِیْمٌ
 خدا صلح نے فرمایا ہے بدکار لوگ دوزخی ہیں پوچھا بدکار کون ہیں فرمایا
 عورتیں ہیں کہہا یہ تو ہماری مائیں بیٹن بہنیں ہیں فرمایا مان ہیں لکن انکو
 عطا میں شکر بلا میں صبر نہیں ہے انتہی اٹھا رہا حق یہ ہے کہ شوہر پر بہت سی
 غیرت نکرے اوسکو اپنی زبان و برخلا فی سے ایذا و رنج نہ پہنچا وے دوسری عورت
 کے ہونے پر آزاد ہو یا کنیز نہ تادے بگاڑ نکرے ورنہ گویا حکم شرعی سے بیزار ہے
 دعویٰ مسلمانی و دینداری میں جھوٹی ہے معمولی غیرت سوت پر جو ہوتی ہے وہ
 اور بات ہے حد اختیار سے باہر ہے یہ اور بات ہے کہ سوت کے پیچھے رات دن شوہر
 کو عذاب میں رکھو جو عورت باوجود کراہت باطنی کے اظہار رنجش کا سوت پر ادب
 شرع کے سبب سے نہیں کرتی ہے اوسکو ثواب برابر ایک شہید کے ملتا ہے بعضی بی بیان
 خود تو سوت سے جلتی ہیں شوہر کو تلے کہاتی ہیں مگر دوسرے نکود و دو تین تین بلکہ
 چار چار سوتیں کرا دیتی ہیں اونکو اپنے ادب پر قیاس نہیں مگر تین گو وہ مرد اوس
 بھاگتے ہوں کہو اسکا وبال کس پر پڑے گا جو گناہ ان سوتوں کے سبب واقع

لعنت بہن کی بیواہ
 شوہر کی ناشکر ہوتی
 ۱۲

ہو گا وہ گویا خود اسی عورت نے کیا ہے یہی اوسکی باعث ہوئی ہے شوہر سے اگر برابری نہ ہوئی تو یہ معصیت بھی اسیکے نامہ اعمال میں لکھی جاوے گی خدا مبارک کرے اوتسیوں
 حق یہ ہے کہ شوہر کو دو عاثر و برکت سے یاد کرے حیات و موت میں پھر مرنے کے
 بعد اوسکی وصیت پوری کرے اگر ہو سکے تاں اگر وہ وصیت خلاف شرع ہو تو
 سجا نہ لا سے ہمیشہ اپنے لئے اوسکے لئے دُعا و مغفرت کرے بھلائی آخرت کی
 مانگے مگر اس زمانے میں بجائے اس دُعا کے جینے مرتے کو سنے پڑتے ہیں لعنت
 بھیجی جاتی ہے مانا کہ وہ یا اور کوئی ظالم تھا اب تو وہ کمبخت مر گیا اب اوسکا پیچھا کیوں لیا جاتا
 ہے حدیث شریف میں مرد و نکلی بدگوئی سے منع فرمایا ہے اس کام کو حرام و فسق
 ٹھیرایا ہے کیونکہ جو کچھ اچھا برا و نھون نے کیا تھا اوسکی سزا جزا کو وہ پہنچ گئے
 اب ہم لوگوں کو برا کہیں کیسے او کی غیبت جو زنا سے بھی بدتر ہے کرین اگر مرنے کے بعد
 کو سنا کا ٹٹا بڑا کہنا لعنت بھیجنا طعن کرنا اچھا کام ہے تو پھر بچا رہے رافضیوں نے
 کیا قصور کیا ہے کہ وہ بدولت اس لعنت کے ملعون ٹھہرے ہیں وہ بچا رہے تو اپنے
 خیال باطل میں دین کے عوض برا کہتے ہیں بی بیان تو زندہ مردہ شوہر و نکو دنیا کے
 پیچھے تلے کھاتی ہیں کہو اس لعنت کا انجام اگر جہنم نہ ہو گا تو پھر کیا ہو گا دین میں صبر سے
 بڑکر کوئی عمل نہیں ہے اسلئے کہ ہر عمل کا ایک اجر مقرر ہے صبر کا اجر بے حساب ٹھیرا ہے
 سو اکثر عورتیں بے صبر ہوتی ہیں ناشکری کرتی ہیں ناشکری ایک طرح کا کفر ہے خدا نے
 انکو صبر و شکر سے گویا بالکل محروم کر رکھا ہے کہو پھر حنت میں جانے کی کیا راہ ہے بیسویں
 حق یہ ہے کہ شوہر کی اولاد کو بدو عاند سے نہ خوشی میں نہ ناخوشی میں کیونکہ مان باپ
 کی دُعا حق میں اولاد کے بہت بڑا اثر رکھتی ہے خدا جانے کس وقت منہ سے کیا نکلتا
 ہے جب بدو عالم گئی تو اب کچھ علاج نہیں ہو سکتا حدیث میں والدین کو
 دُعا سے بد کرنے سے منع فرمایا ہے جسے اولاد کو بدو عادی وہ لگ گئی یا نہ لگی سکو

جو اجراوسکی ایذا پر صبر کر نیکا ملتا وہ ضایع ہو گیا بدو عا تو اسی سبب سے دیجاتی ہے
 کہ اولاد نالایق سرکش نافرمان ہے یا بد اطوار اگر یہ بات اوسمین نہ ہوتی تو بد دعا دیجاتی
 سو اوسکا علاج یوں بھی ہو سکتا ہے کہ اوسکے لئے دعاے خیر کیا وے شاید اس دعا کا اثر ہو
 وہ نیکیت بنجاوے مان باپ کا جی خوش ہوا چھپے مسلمان اپنے دشمن کو بھی بدو عا نہیں دیتے
 تھے اسلئے کہ کہیں دنیا ہی میں عوض دشمنی کا نہ ہو جاوے آخرت میں ہم کو اس ایذا اوٹھانیکا
 کچھ اجر نہ ملے اکیسواں حق یہ ہے کہ آپ سے طلاق نہ مانگے خلع نہ چاہے اس مقدمہ میں
 وعید سخت آتی ہے ایسی عورت پر جنت حرام فرمائی ہے مان جو وہ خود چھوڑ دے تو
 معذور ہے اسپر کچھ گناہ نہیں نہ بردستی سے جو طلاق لیجاتی ہے وہ طلاق واقع نہیں
 ہوتی پھر جسے صحیح طلاق لی ہے وہ بعد طلاق کے دوسرا نکاح کر سکتی ہے اس سنت کے
 بجالانے میں بشرطیکہ حکم شرع سمجھ کر بجالائے ایک شہید کا ثواب ملتا ہے قیامت میں
 دو چار شوہر والی عورت اوسکو ملیگی جو اوسکا پچھلا شوہر ہے یا جسکو وہ پسند کرے
 وہ اوسکو پسند کرگی جو زیادہ نیک ہوگا عورت جب اطاعت شوہر کی کرتی ہے اوسکی
 خصلت نیک کو سامنے اور ون کے بیان فرماتی ہے اوسکے عیب کو چھپاتی ہے تو اوسکو
 شہید کی برابر ثواب ملتا ہے بائیسواں حق یہ ہے کہ بعد موت شوہر کے چار مہینے دس دن
 عَدَّت میں بیٹھے حدیث میں آیا ہے کسی مَرُوءے پر تین دن سے زیادہ سوگ کرنا درست
 نہیں ہے مگر شوہر کے لئے چار مہینے دس دن سوگ کرنا واجب ہے عَدَّت والی عورت نگین
 کپڑے نہ پہنے شرمہ منہدی نہ لگاوے زینت نہ کرے دوسرے کی موت میں مان باپ
 ہوں یا اولاد و اقارب تین دن سے زیادہ سوگ کرنا منع ہے اس سے معلوم ہوا کہ شوہر کا تہ
 حق میں عورت کے سب سے بڑا گھر ہے حتی کہ مان باپ سے بھی تیسواں حق یہ ہے کہ حرمت
 شوہر کو نزدیک خدا کے نگاہ رکھے نگاہ رکھنا اس طرح پر ہوتا ہے کہ کوئی رسم کفر و شرک کی گمراہی
 نہ کرے بعض مالک نبی بیان ظاہرین توڑے شوہر کے کوئی بات بدوینی کی نہیں کرتی ہیں مگر چھپ کر

سب کچھ کر لیتی ہیں ان کا نکاح قایم نہیں رہتا اولاد حرام کی ہو جاتی ہے یہ بات دلمان ہو
 ہو جنکا شوہر دیندار متقی ہو یہ نہ کہ رہے ورنہ جنگ شوہر چاہل ہیں وہ خود بی بیوں سے زیادہ
 اولاد کی زندگی کے لئے اپنی کھیل تماشے کے لئے ہر کفر کرنے کو طیار ہیں گو سوا بر باوی ایمان
 کے کوئی بھی فائدہ اس دہیات سے حاصل نہیں ملتا وہ اسکے اس شرک و کفر کرنے میں کچھ
 نری بے حرمتی شوہر کی نہیں ہوتی جو سب سے زیادہ حق اللہ کا ضائع ہوتا ہے
 سارا نماز روزہ صدقہ خیرات بر باد جاتا ہے نہ خدائی رہی نہ خاندان کی جہنم کی ملک شاہزادہ
 بیگم بگمیں شرک و کفر کے مسائل نہایت باریک بین اکثر مرد و کمو سبھی معلوم نہیں ہوتے ہیں
 عورتوں کا کیا دیکھو اسی تو ضرور ہی ایسے حرکات بے برکات ہو کرتی ہیں اس کو سب سے
 زیادہ دفعہ میں یہی گروہ ہوگا **فائدہ** بعض بی بیان کوئی حکم دین کا خلاف اپنی مرضی
 کے سنتے ہیں تو یہ حکم ان کو نہایت ناگوار گوار گزارتا رہتا ہے جس لئے خدا نے کچھ بھی حقیقت
 عورت کی فہم میں نہیں رکھی یہ کلمہ کفر صحیح ہے دین کا حکم مرد پر ہو یا عورت پر جو
 کوئی اور کو خوشی سے نہیں ماننا کان رکھ کر نہیں سنتا اسے قصور پر نام نہیں
 ہوتا وہ اسلام خارج ہو جاتا قرآن شریف میں فرمایا ہے کسی ایسا نادر مرد و عورت کا کام
 نہیں ہے کہ جب خدا و رسول کوئی حکم دین تو پھر اس کو کچھ بھی اختیار باقی رہی پھر فرمایا جس
 نافرمانی کی اللہ و رسول کی وہ سخت گمراہ ہوا اللہ نے ایک ایسے مرد و عورت بھی پیدا
 کئے ہیں جن کے نزدیک دنیا کی سلطنت سے زیادہ عزیز ہوتا ہے کسی گناہ کی لذت
 ان کو محبت میں کسب طبع نہیں بستی کتنا ہی کوئی ان کو طرف گناہ کے کھینچے ہرگز دل ان کا
 نہیں کرتا ایک وہ لوگ ہیں جن کو ہزار آستین حدیثیں سننا و ذرا بھی ڈرا و نکلے دل میں
 آتا کان پر جون تک نہیں رہتا یا اگر ڈرایا تو دم بہر ٹھمیرا پھر جاتا رہا پھر وہی اوج و بوج
 کھیل تماشے ہوتا لگے دیکھو ان دونوں میں کتنا فرق ہے **فائدہ** ایمان کی ایک بڑی
 نشانی یہ ہے کہ جب کوئی شخص کسی مرد و عورت کو کوئی حکم خدا و رسول کا سنا و سمجھا

تو وہ دل میں قائل ہو جاوے جی میں پشیمانی لاوے تا دم ہو کہ یہ کام مجھ سے بڑا ہوتا
 اللہ تعالیٰ آئندہ میں اس گناہ کس پاس نہ جاؤنگا یا اس نافرمانی سے بچونگا پھر توبہ
 کرے جہاں تک ہو سکے اس گناہ سے بچے بعض لوگ مرد ہوں یا عورت اپنی ڈھپالی
 سے قائل و نائب تو نہیں ہوتے حکم شکر جی میں برامانے لگتے ہیں شیخ سے بیزاری
 ظاہر کرتے ہیں شارع پر طعن ہوتی ہے علماء کی بھجو کرتے ہیں کہ انھوں نے سارے
 اپنے مطلب کے نکال لئے ہیں ہمارے یہ حکم سخت بنائے ہیں سو ایسی بات کے کہنے
 والے ایسا خیال و لمین لارین والے ایمان سے باہر ہو جاتے ہیں کفر کے دائرہ میں
 قدم رکھتے ہیں کَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ غَضَبِ اللّٰهِ اہم کیا ہماری ہستی کیا جو ہم شرع پر ناک
 موئہ چڑھائیں خدا و رسول کے حکم کو پسند نہ کریں او سکھو شکر بڑا مانیں آج اگر برامانے ہیں
 تو کل اس بُرائی کی حقیقت بھی ہم کو معلوم ہو جاوے گی ورا سا صبر تو کرو +

۵
 الشریعہ کا ساتھ رکھو
 غضب سے ہم بچنا چاہتے ہیں

فصل بیان میں بعض فوائد متفرقہ کے

ف میان بی بی بین جدائی کرانا بڑا گناہ ہے یہ جُدائی کبھی ذریعہ جادو کی ہوتی
 ہے سلیمان علیہ السلام کے وقت میں لوگ ہاروت ماروت سے ایسا ہی جادو سیکھتے تھے
 جسکی وجہ سے میان بی بی میں تفرقہ پڑ جاوے اسکا ذکر قرآن شریف میں بطور انکار
 آیا ہے کبھی یہ جدائی ذریعہ اظہار عشق کے ہوتی ہے کہ فلان آدمی تجھے عاشق ہے یہ
 دھوکہ کہا کر شوہر سے علیحدگی چاہتی ہے عشق کو اہل علم نے داخل شرک کیا ہے عشق
 قصہ قرآن شریف میں عورت کا فرسے نقل کیا گیا ہے عشق فسق و فجور کی بنیاد ہے جہنم
 میں جانے کے لئے ایک عمدہ وسیلہ ہے عاشقون معشوقون کو مبارک ہو ۵

پدرم جنت جاوید بگندم بغزدخت + ناخلف باشم اگر من بجوے نفروشم

ف عورت مشرک کیسی ہی خوبصورت کیوں نہ ہو اوس سے نکاح کو ناجائز ہے یہ مسئلہ

خاص قرآن شریف میں آیا ہے اسبطر مشرک مرد سے نکاح مسلمان عورت کا درست نہیں ہے اس زمانے میں ایک بلایہ بھی ہے کہ مسلمان عورتیں ہندوؤں سے مبتلا ہو جاتی ہیں جاہل مسلمان ہندوئی سے پھس جاتے ہیں یہ ابتلا رکبھی بطور آشنائی عشقہ بازی کے ہوتی ہے کبھی اسطرح کہ مرد عورت کو اپنے گھر میں ڈال لیتا ہے یا عورت مرد کو اپنی طرف کھینچ لیتی ہے **ف** مرد کا رتبہ عورت سے زیادہ ہے خواہ دونوں برابر ہوں یا ایک آسودہ دوسرا مفلس ہو عورت کے امیر آسودہ ہونے سے مرد حقیر نہیں ہو سکتا ہے یہ فوقیت مرد کی اسلئے ہے کہ مرد جہاں کرتا ہے عقل رکھتا ہے عورت سے زیادہ قوی ہے کاتا ہے میراث زیادہ پاتا ہے شہادت میں دیت میں صلاحیت امامت میں قاضی ہونے میں عورت سے زیادہ ہے کہی نکاح کر سکتا ہے کثیر رکھ سکتا ہے اور کچھ نہ ہو تو اتنی ہی فضیلت کافی ہے کہ مرد اول ہے عورت اس سے پیدا ہوئی ہے جب طر ح تھا آدم علیہ السلام کے پہلو سے نکھین بین طلاق دینے کا اختیار مرد کو ہے نہ عورت کو پھر اگر کسی عورت نے زبردستی طلاق لیکر دوسرا نکاح کیا تو یہ زنا ہوگا اور جو زنا کی تو کچھ کر لیا پوچھنا پانچون اوگلی گلی میں ہیں **ف** عورتوں سے فاحشہ کام نسبت مرد کے زیادہ ہوتا ہے اگر یہ زنا کرین تو کوئی مرد ان سے زبردستی فاحشہ نہیں کر سکتا ہے جب یہی آماوہ زنا ہوتی ہیں تو مرد پھس جاتے ہیں جسکی بی بی زنا کرے وہ اسکو گھر میں مرفہ تک بند کر رکھے یا حد زنا جاری کرے اب یہی حکم ہے کہ کواری کو کوڑے مارے یا باہی کو رجم کرے **ف** باپ کی منکوحات سے نکاح کرنا حرام ہے نکاح کرنا بوالا واجب القتل ہے قرآن شریف میں باپ کی منکوحات سے نکاح کرنا منع فرمایا ہے مرد پر چودہ عورتیں حرام ہیں یہ بھی قرآن ہی میں آیا ہے سوئی ماں سگی ماں بہن بیٹی چھوٹی خالہ بھتیجی بھانجی ماں بہن رضاعی سٹاس رشتہ بھتیجی کے ساتھ نہ کرنا اور بہنیں اکٹھی اسبطر ح جوڑکی پھوپی خالہ کا جمع کرنا بھی حرام ہے قرآن شریف میں چھپن آشنائی کا بھی ذکر آیا ہے فرمایا ہے

سورہ نساء رکوع ۱۱
-۵-

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمْسَكَتْ أَيْمَانَهُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُعْلِنُوا الْإِيمَانَ لِيُؤْخَذَ بِهِمْ لَوْ كُنُوا مُعْتَدِلِينَ فَلَا مَنَافِعَ لَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمْسَكَتْ أَيْمَانَهُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُعْلِنُوا الْإِيمَانَ لِيُؤْخَذَ بِهِمْ لَوْ كُنُوا مُعْتَدِلِينَ فَلَا مَنَافِعَ لَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمْسَكَتْ أَيْمَانَهُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُعْلِنُوا الْإِيمَانَ لِيُؤْخَذَ بِهِمْ لَوْ كُنُوا مُعْتَدِلِينَ فَلَا مَنَافِعَ لَهُمْ

کے امر میں بہت ہوتا ہے۔ مرد عورتوں پر حاکم ہیں عورت محکوم ہے محکوم پر اطاعت حاکم کی فرض ہوتی ہے سو کافر و شرک کا سیدھا بی بی پر اطاعت شوہر کی حکم قرآن و حدیث فرض ہے مشترک لوگ وشتوں کو خدا کے بیٹے ٹھہرا کر پوجتے تھے یہ شرک عورتوں ہی کے نام سے ہوا تھا اصل شرک کرنے میں بذریعہ قرآن عورت ہی کی ذات بہت سی سیٹھ ہے زیادہ جو نہم میں ہی ہوگی اللہ تعالیٰ نے اپنے لئے کوئی عتدیل نہیں کی تو، بے جور و بے اولاد ہے خدا انھوں سے تیار فائدہ خدائی میں اگر کبھی کسی عورت کا دخل ہوتا تو سارا معاملہ کی بات نہ لاری آسٹھائی جھٹکی لڑا ہو جاتا

نکاح کرنا شوہر کی اطاعت کرنا اور سکا رضی رکھنا حرام ٹھہرتا سب سے پہلے نوع انسان میں جس نے شرک کیا پہلی عورت تھی جو آکر اولاد نہ دے نہ جین نہ ہی شیطان نے آکر کہا کہ اب جو بچا پیدا ہو تو اس کا نام عید الحارث رکھنا وہ جیتے گا اونھوں نے ایسا ہی کیا حارث نام تھا شیطان کا اس نے یہ شرک ہوا تھا منافق عورتوں کے لئے ہمیشہ کیوں ہے جہنم ہے یہ بھی ایک نفاق ہے کہ ولیدین مشورہ سے کوئی عورت ناخوش ہو ظاہر میں تیری راہ لوط علیہ السلام کی بی بی اس لیے کافر ٹھہری کہ رہتی تو لوط علیہ السلام کے گھر میں خیر خواہی کرتی کفار کی آخر غذا، آیا ہلاک ہو گئی میان کے پیغمبر یونس نے کچھ نفع نہ جھٹا استیطرح جور و فوج علیہ السلام کی کافر تھی معلوم ہوا بد عورتوں کا خاوند پیغمبر کیوں نہ ہو جو کو کچھ فدا کر سکی نہیں ہوتی پھر عجا رب سے کسی عالم متقی کی کیا اصل و حقیقت ہے جو کوئی ایسا ہوگی سے کسی عورت کے وعدہ دن پر یقین لاسے اس کی محبت سچا سمجھے وہ بڑا احمق ہے اللہ تعالیٰ نے یہ وصف وفا کا مرد ہی کو دیا ہے یہ اور بات ہے کہ کوئی عورت دوست کو دشمن بنالے **ف** زلیخا جب یوسف علیہ السلام پر عاشق ہوئیں لانا چاہا او سو وقتہ حالت کفر میں تھیں معلوم ہوا زنا کا طالب ہونا علامت کفر کی ہے اس زنا کے لئے زلیخا نے بہت کچھ حیلہ و مکر کیا اللہ نے

یوسف علیہ السلام کو بچا لیا آخر قید میں پڑے عورت کی محبت نے یہ ایذا دی اگر کسی عورت کو محبت نہ ہو بلکہ شوہر کا بغض دل میں ہو تو پھر خدا کا قسط ہے ۵

منحصر مرنے پہ جو جسکی امید ۶ | نا امید سی ادسکی دیکھا چاہے ۷

اسی طرح قرآن شریف میں فرمایا ہے کہ عورتوں کا مکر بڑا ہے جاہلیت والے بھی عورتوں سے اس قدر گہرا تھے کہ جب لڑکی پیدا ہوتی تھی خبر سنکر انکا مونہ سیاہ ہو جاتا تھا ناچار زندہ در گور کر دیتے مگر زندہ کو مارنا گناہ اسلام میں حرام ہر حرف قرآن شریف میں زکریا علیہ السلام کی بی بی کی تعریف آئی ہے یہ تعریف اس بات کی تھی کہ خدا نے انکو خوش اخلاق بنایا تھا بذریعہ بانی طعنہ تشنیع کچھ نہیں کرتی تھیں اللہ تعالیٰ نے انکو بڑا پچا میں بچا دیا معلوم ہوا کہ خواست بدخلقی بدزبانی کی بچا ہونے سے ہی روکتی ہے بعض عورتوں کا یہ خیال ہو کہ خوش خلقی اسکا نام ہے کہ ہر مرد عورت سے بات چیت کرے کسی سے ملنے جلنے میں کسی کے گہر جانے میں عار و انکار نہ ہو سب چھوٹے بڑے رشتہ داروں کو سامنے بلکہ اجنبی لوگوں کے سامنے ادنیٰ بنکر بیٹھے اظہارِ مکبر نہ کرے حالانکہ خوش خلقی یہ نہیں ہے خوش خلقی اسلام میں اسکا نام ہے کہ کسی کی خاطر سے کوئی کام خلاف شرع نہ کرے لوگوں کی ایذا کا تحمل کرے بدلانہ لے شوہر کی اطاعت کرے اور سکوراضی رکھی اور سپر چلا کر نہ بولے اوس سے ناک موٹھ نہ چڑھاو جو سب سے تو تواضع بجا ہوئی سارا غصہ شوہر پر نکلا تو یہ کونسی خوش خلقی ہے اخلاق وہی، جو دین میں پسند ہو چکا ہے حضرت عائشہ سے کسی پوچھا تھا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کا اخلاق کیا تھا کہا یہی قرآن تھا یعنی قرآن کے موافق سب کام کرتے تھے اب تو ساری کام اپنی جی کے موافق کچھ جانتے ہیں اسکا نام اخلاق ہے سبحان اللہ و بحمدہ فزانی مرد زانیہ مشرک عورت سے بیاہ کرتا ہے زانیہ عورت زانی مشرک مرد سے نکاح کرتی ہے مسلمانوں پر یہ کام حرام ہے یعنی بعد نکاح کے جو مرد عورت بدستور زنا کرتے رہتے ہیں قرآن شریف میں یہ بھی آیا ہے کہ

نام پاک عورتیں نام پاک مردوں کے لئے بہن یا بھائی عورتیں پاک مردوں کے لئے سعادتمند ہوا
 کہ پورا جوڑا یہی ہے کہ خبیثات خبیثین سے خوش رہتو بہن طیبات طیبین سے آسیب
 حال اسکے عکس کا ہی جہان کہیں میان بی بی دونوں ایک صفت کہتے ہیں وہاں
 خوب گزرتی ہے جب ایک اچھا دوسرا بد ہوگا ہرگز نباہ نہیں ہو سکتا خواہ عورت اچھی
 ہو یا مرد یا بالعکس آجکل نباہ کے لئے موافقت مزاج درکار ہے نسب و شرع و شرافت
 کا کچھ اعتبار نہیں بڑی موافقت یوں ہوتی ہے کہ دیوث نباہ رہی یا بھڑوا بجا دے یا
 شہد ہی لیتی عورتوں کے آنے جانے سے منع نہ کرے جس طرح بی بی چاہیں لوٹیں پلٹیں
 دم نہ مارے بلکہ اگر طلاق لینا چاہے تو ادنیٰ خوشی کے لئے فی الفور طلاق دیدی ہم
 روٹھے تم چھوٹے انا اللہ عورت کو حکم ہے کہ اپنی نگاہ نیچی رکھے نامحرم کو نہ دیکھ
 اپنے ستر کو چھپائے رہے اپنی زینت یعنی زیور سینہ و شکم کو ظاہر نہ کرے سر کو چادر سے
 پوشیدہ رکھے شوہر باپ سسر اپنے بیٹے یا شوہر کے بیٹے یا بہن یا بھائی اولاد یا غلام
 گھر کی عورتوں کے سوا کسی پر اظہار اپنی زینت کا نہ کرے شرعی لونڈی غلام پر بھی ناف
 سے زانو تک کوئی چیز نہ کھیلے مگر نابالغ بچے جنکو عورتوں کے حال کی کچھ بھی خبر نہیں ہے
 پاؤں زور سے رکھے نہ چلین کہ چھپی زینت ظاہر ہو یا زیور کی آواز سنی جاوے
 یہ سارا مضمون قرآن شریف میں آیا ہے مرد کو کھانا کھانا اپنے گھر میں اپنی باپ
 مان بہائی بہن پہنچی مامون خالہ کے گھر میں اونکے اذن سے درست ہو آسیب
 اپنے خزانچی و دوست کے گھر سے خواہ یکجا ہو کر کہا وین یا الگ الگ قرآن شریف میں
 فقط انہیں چند گہر و نکا ذکر کیا ہے سارے رشتہ داروں کے گھر کا ذکر نہیں کیا اس سے معلوم
 ہوتا ہے کہ صلہ رحمی انہیں کے ساتھ چاہئے قرآن شریف میں تو ایک عرت کا آیا ہے
 جو اپنی ملک کی بادشاہ تھی اسکا نام بلقیس بنت شراحیل تھا مملکت کا نام سبا تھا
 فراسکی عقلمندی و دینداری کی تعریف کی ہے اسے اپنا نکاح سیدان علیہ السلام

کر لیا تھا اسلئے کہ او کو مسلمان و نیکو پایا تھا نہ اسلئے کہ وہ بادشاہ تھے کیونکہ یہ خود
 بھرتی مالدار حاکم تھی پھر اوسنے اونکی ویسی ہی اطاعت کی جیسے اطاعت شوہر کی عورت کو
 چاہئے ہے اس زمانے میں اگر کسی کی بی بی مالدار یا با حکومت ہوتی ہے تو وہ خاوند کو
 حقیر و لیل سمجھ کر مطلقاً خیال میں نہیں لاتی رات دن شیکھنے و طعن تہنوتی بد خوئی
 زبان و رازی میں کھینچے رکھتی ہے **ف** حضرت شعیب علیہ السلام کی صاحبزادیان گھر کا
 کام کاج کیا کرتی تھیں تہا نور و نکو کنوئے پر لیجا کر پانی پلاتی تھیں اس سے معلوم ہوا کہ
 عورت کو گھر کا کام کاج کرنا چاہئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے وقت میں بھی ازواج مطہرات زوجات
 صحابہ کھانا طیار کرتی و دودھ دوہتی تھیں شوہر کے لئے فرشتہ رستہ درست کر رکھتیں یہ بات
 واسطے محبت شوہر کے قصی قرآن شریف میں فرمایا ہے **وَجَعَلْنَا بَيْنَكُمْ وَدَاقَ سَاحَةِ**
 یعنی کاج کے سبب سے ایک کو دوسرے سے محبت و پیار ہوتا ہے حدیث میں بھی آیا ہے
 کہ نکاح کی سی محبت کسی دودھ ستون میں نہیں ہوتی ہے گلاب وہ زمانا آیا ہے کہ نکاح
 سبب دشمنی کا ہو جاتا ہے آشنا یا عاشق تہا زیادہ پسند آتا ہے مگر یہ کچھ کلیتہً نہیں ہے
 بعضی آسودہ عورتیں ایسی بھی دیکھی ہیں جو بالکل غریب و اندر شوہر کی ہو گئی ہیں شوہر کی
 ایسی اطاعت کرتی ہیں جو اونکے نہیں پہنچتی غرض کہ اقراط تقریط و ونون بری ہیں تو سطر
 ہر چیز میں محمود ہے اسطرح بعض مرد بی بی کی محبت میں غرقاب رہتے ہیں اطاعت خلاف
 شرع بھی اوٹھا لیتے ہیں مگر بی بی اونسے خیر نہیں بہتین بعض مرد جو رو کو مار کر
 اوسکا مال اپنی جان پر صرف کرتے ہیں بی بی اونسے خوش ہیں خوشی بھی کسی کے ایسے خاوند
 کے پیچھے دین و دنیا کو جواب و دیدیا ہے ایک ایسی بی بی ہیں کہ اگر خاوند چھوٹا ہے
 تو چھوٹا جاوے مگر کوئی سببی تہہ کار یا پرائے رازدار نہ چھوٹے **ع**

سورہ روم سورہ
 بقرہ - ۲۱۱

جدا ہوں یا رے ہم اور نہ ہر قریب جدا ہے اپنا اپنا مقدر جدا نصیب جدا

ف آنحضرت کی بی بیوں پر زیادہ نفقہ مانگا تھا آسودگی چاہی تھی خدا نے

فرمایا تم افسے کہہ دو کہ اگر تم دنیا کی زندگی یا آرایش چاہتے ہو تو آؤ میں تمکو نصرت کروں اور جو خدا و رسول و آخرت کو چاہتے ہو تو جو تم میں نیک ہیں انکو بڑا اجر ہے گویا انکو اختیار دیا تھا کہ چاہتے ہیں چاہے نہ رہیں مگر یہ اختیار شرعاً طلاق نہیں ٹھیرا اس اختیار کے بعد شوہر رجوع کر سکتا ہے ہاں اگر عورت اس اختیار پر طلاق لے بیٹھگی تو طلاق نہو جاو گی **ف** خاص رسول خدا صلعم کی بی بیوں کے واسطے یہ حکم ہے کہ جو نہیں گناہ کرے اسکو دو ناعذاب ہوگا جو اچھا کام کرے اسکو دو ناعذر ملے گا اسلئے کہ یہ اور دوسری عورتیں برا بر نہیں ہیں انکو یہ حکم بھی تھا کہ نرم آواز سے بات کریں اپنے گھر میں بیٹھی رہیں جاہلیت کی طرح بن ٹھن کر باہر نہ چلیں پھرین نماز پڑھیں زکوٰۃ دیں اللہ و رسول کی اطاعت کریں تو یہی حکم بعینہ سب عورتوں کے لئے اب تک باقی ہے ہوا دو چند عذاب و دو چند اجر کے اس آیت کے آخر میں عورت کو یہ بھی فرمایا ہے کہ تم اپنے گھر میں قرآن و حدیث کی تلاوت بھی کیا کرو **ف** عورت کا سامنے اپنے باپ بیٹے بھائی بھتیجے بھانجے کے آنا درست ہے اسطرح سامنے مسلمان عورت کئے کا عورت کے اور سامنے لونڈی غلام شرعی کے یہ مضمون قرآن شریف میں آیا ہے جو عورت فاسق وضع فاسق عمل ہوئی بی کو اس سے ویسا ہی پردہ کرنا واجب ہے جیسا اجنبی مرد سے چاہئے اسی لئے ہمیشہ سے عادت شرفار کی یہ ہے کہ اپنے گھر کو کسبیون شہد یوں یقینوں کے آنے جانے سے بچاتے رہتے ہیں مگر اب یہ حکم اکثر بی بیوں نے منسوخ کر دیا ہے اپنے لئے یہ نیادین نکالا ہے کہ کیسی ہی عورت کیوں نہ ہو عورت کا عورت سے کچھ پردہ نہیں بلکہ مصاحبت کے لئے ایسی ہی عورتیں بہترین جو کسی وقت میں شرکیہ فسق و فجور تھیں یا اب اسطرح کے مذاق کی باتیں کرتیں یا روکا شوق عشق بازی کا ذوق و لامتی ہیں قدیم ہوں یا جدید انکے پیچھے اگر شوہر چھوٹ جاوے تو بلا سے مگر کہیں ایسا نہ ہو کہ یہ عکسہ ہو جاوے کہ انکا حق شوہر کے حق سے بہت زیادہ

سے انکی اطاعت بلکہ خوشامد خاوند کی راضی رکھنے سے ہی بڑھکر ہے حالانکہ دین اسلام میں سب زیادہ تاکید اسی بات کی ہے کہ صحبت بد سے بچو تہمت کی جگہ سے علمدہ رہو نیک و بد صحبت کی مثال عطار و کھار کی بتائی ہے کہ خوشبو والے کے پاس بیٹھنے سے اور کچھ فائدہ نہ ہو گا تو خوشبو ہی آجاو گی کھار کے پاس بیٹھنے سے اور کچھ نقصان نہ ہو گا تو کوئی دہبا داغ دہوان تو ضرور ہی لگ جاوے گا ۵

نخست موعظت پیر دانش این سخن است | کہ از مصاحب نا جنس با حتر از کنید ۵

ف قرآن میں مسلمان عورتوں کو فرمایا ہے کہ جلباب پہنا کرین یعنی گراؤ اور نہنی کے اوپر جسکو آجکل ملاوہ کہتے ہیں یا مقنع مونہ پر ڈالا کرین غرض کہ ایسا کپڑا ہو جس سے سر تا پا چھپ جاوین مونہ وغیرہ کچھ کہلانہ ہے ف قرآن شریف میں عورتوں کو ایسی بات سے منع کیا ہے کہ دوسری عورتوں سے سخراپ کرین کہیں وہی اچھی نہ ہوں جن پر یہ منہنی ہیں صفت سے ایک بی بی نے کہا تو یہودن ہے اوس پر یہ آیت اونتری عورتوں کی عادت ہے کہ آکپوا چھا دوسری عورتوں کو برا کہا کرتی ہیں کسکو پہو ہڑتاتی ہیں کسکو جھٹکتی ہیں کسکو کچھ کسکو کچھ عیب لگاتی ہیں سو اس بات کو منع کیا کہ گوتم سو گھڑ چالاک ہو شیار ہوں آشنائی عشق باری میں تم کو خوب دخل ہے مہ غافل مزاج سیدی غریب پہو ہڑے وقوف ہے مگر کہیں ایسا نہ ہو کہ وہی اچھی نکلے غشی جادو تم رہ جا پتیا یا کرو ف رسول خدا صلعم نے مطابق قرآن شریف کہ عورتوں سے اس بات کی بیعت لی تھی کہ شرک نکرین زنا نکرین چوری نکرین اولاد کو نہ مارین تہمت نہ لگائیں یعنی کسی کے لطف کا بچا شوہر کے گلے نہ باندھیں دختر کو لپسر سے بدل نہ ڈالیں کسی نیک بات میں تا فرمانی رسول خدا صلعم کی نکرین معلوم ہوا کہ یہ سب عیب عورتوں میں موجود ہوتے ہیں اسلئے ان سے انہیں کاموں کے نکرنے کا عہد و پیمان لیا گیا ف قرآن شریف سے معلوم ہوا کہ بعضی عورتیں شوہر کی دشمن ہوتی ہیں ایسی عورت سے بچنے کو فرمایا ہے عورت کی

خاطر سے حلال کو اپنے اوپر حرام کرنے سے منع کیا ہر نوح علیہ السلام کی بی بی بھی کافر تھی جس طرح لوط علیہ السلام کی بی بی تھی آن دونوں نے اپنے شوہروں کی خیانت کی یہ مضمون قرآن شریف کا ہے نوح کی عورت نے یہہ خیانت کی تھی کہ لوگوں سے کہا میرا شوہر دیوانہ ہے لوط کی بی بی چغلی خوری کرتی تھی لڑکے یہاں ہوتے تو قوم کو خبر کر دیتی اللہ تعالیٰ نے کہا نوح و لوط کچھ انکے کام نہ آئے ان عورتوں کو حکم ہوا کہ جہنم میں جاؤ فرعون کی بی بی ایماندار تھی اوسکے شوہر کے کفر نے کچھ اوسکو نقصان نہ پہونچایا فرعون اوسکو دھوپ میں لٹا کر سینہ پر چکی کا پاٹ رکھتا اوسنے صبر کیا اللہ نے جنت میں اوسکے لئے ایک گھر بنایا وہ گھر اوسکو دنیا ہی میں نظر آیا کرتا تھا ایک یہہ بی بی تھیں جنہوں نے اطاعت کافر شوہر کی کی اب کسی بی بی سے مسلمان شوہر کی اطاعت ہی نہیں ہو سکتی ہے اطاعت کیسی اگر وہ خود اسکا مطیع بنتا ہے تو ہی ہر وقت طعن لعن ہے ناک مٹو ٹھہڑا رہتا ہے مریم علیہا السلام نے اپنی جان کو زنا سے بچایا خدا کا ڈر رکھا اللہ نے اس بات کی تعریف قرآن شریف میں کی اوسوقت کی ساری جہان کی عورتوں پر اونکو فضیلت بخشی معلوم ہوا عورت کا زنا سے بچنا بڑا عمدہ عمل صالح ہے ف ابولہب کی جور و خجل خور تھی اوسکے لئے قرآن میں وعدہ جہنم کا فرمایا ہے معلوم ہوا یہہ کام اعمال نارسے ہے آسیطرح فرمایا ہے اون عورتوں سے پناہ مانگو جو گرہ میں پہونکتی ہیں یعنی جادو ٹوٹنے کرتی کراتی ہیں یہہ مرض ہی ایسا ہے کہ کم کوئی عورت اس سے خالی ہوگی کوئی تعویذ یا ر کے مطیع ہونے کا ڈھونڈتی پھرتی ہے کوئی شوہر کے غلام بنانے کا عمل پڑھتی پڑھاتی ہے کوئی میان بی بی میں جدائی ڈالنے کو گنڈا تعویذ کرتی ہے یہہ سب جہنم میں جانے کے کام ہیں جادو کرنا کفر ہے سحر سے ایمان جاتا رہتا ہے ف جس عورت کو گانا بجانا آتا ہے اوسکا بیچنا سول لینا درست نہیں ہے یہہ مضمون حدیث میں آیا ہے جب بیع درست نہ ہوئی تو نکاح کرنا مغنیہ سے بالاولیٰ

مستحب نہ ہو گا **ف** رسول خدا صلعم نے مرثدا نام ایک شخص کو زانیہ عورت سے نکاح
 کرنے کو منع فرمایا تھا اس عورت کا نام عناق تھا اس سے معلوم ہوتا ہے کہ کسی سے نکاح
 نہ کرے یہ بھی منع ہے کہ کنیزوں سے کہے تم زنا کرو ہم کو کھلاؤ ہم ساریہ کی عورت سے زنا کرنا
 نہایت ہی بد کام ہے بڑا گناہ ہے جو رو کی لونڈیاں بھی شوہر پر حرام ہوتی ہیں مگر جبکہ
 بی بی ہبہ کو دے مراد لونڈیوں سے کنیز شرعی ہے نہ لا وارث و غلوہ کہ یہ تو بے نکاح
 کسی طرح پر طال نہیں ہو سکتیں **ف** رسول خدا صلعم ہر بی بی کو ہر سال اشئی
 وسق کھجور بیس وسق جو دیا کرتے تھے یہ حدیث بخاری میں ہے ایک روایت میں تنو
 وسق تھیں بھی آیا ہے عمر بن خطاب نے بھی اونکو اپنی عہد خلافت میں اسے قد حویا
 نہ کم نہ زیادہ کسی کو غلو یا کسی کو عوض غلہ کے زمین دی مگر زیادہ نہ دیا معلوم ہوا کہ
 اتنا نفقہ واسطے ایک عورت کے کافی ہے کبھی کسی کو کوئی مالایا چادر صوف کی بھی
 دیتے تھے یہ مالا موتیوں کی یا سونے کی تھی شاید سلیمانی دانے وغیرہ ہونگے **ف**
 غامدہ ایک عورت تھی رسول خدا نے او کو زنا کرنی پر رجم کیا عمدہ بنت جحش ایک
 بی بی تھیں اونکو زنا کی تہمت لگانے پر کوڑے مارے ایک قریشی بی بی کا ہاتھ
 چوری کرنے پر کاٹ ڈالا معلوم ہوا کہ حد جاری کرنے میں کسی کی رعایت مروت نہیں
 ہے عالی نسب والا حسب ہو یا کم قوم اب کس کا مقدور ہے کہ کسی عزیز قریب امیر پر
 کوئی تعزیر بھی جاری کر سکے حد کا تو کیا ذکر ہے شراب پینے کی تعزیر مرد عورت
 کے لئے جوئے مارنا کوڑے لگانا آیا ہے گانے بجانے کی تعزیر یہ ہے کہ اون آلات لہو
 کو توڑ ڈالے زنا کی سزا سب کو معلوم ہے سزا دینے کی قدرت بھی حاصل ہے مگر بجائی
 بندہ میں کوئی دھنہ جلا ہے تو نہیں ہیں کہ انکو سزا دی جاوے یہ خواہ سازگی بحا وین
 یا شراب پینے یا ڈاڑھی کتر اوین یا زنا کرین یا حرام کے بچے جناوین یا ناز نہ پڑہیں
 انکو کوئی کچھ بھی نہیں کہہ سکتا بلکہ جو کوئی انکو بغیر حقارت دیکھے یا ان سے تہ طے وہ

سب سے زیادہ دشمن سمجھا جاتا ہے مگر یہ یاد رہے کہ جو کوئی کسی کے گناہ پر راضی ہے یا باوجود قدرت کے ساکت ہے وہ گناہ میں برابر اسی گنہگار کے ہے دونوں کو قیامت میں کیسا سزا ملیگی کبیرہ گناہ ہو یا صغیرہ آمرانہ تو سارے کچھ نہ سے آپ ہی گناہ نہیں کرتے ہیں بلکہ ساری برادری ورعایا وغیرہ کا گناہ بھی انھیں کے خزانہ عامہ میں جمع ہوتا ہے اس سے زیادہ خوش اقبال اور کیا ہوگی **ف** حدیث ابی بکر میں آیا ہے کہ جب رسول خدا صلعم نے سنا کہ پارسیوں نے کسے نبی کی وخت کو باو شاہ کیا تو فرمایا **لَنْ تَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَئِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ بَيْتِ الْكُفَّارِ وَاللَّهِ مِثْلُ قَاتِلِ النَّسَائِ** یعنی اوی قوم کو بھی فلاح نہوگی جس قوم کی حاکم کوئی عورت ہے یہ اسلئے فرمایا کہ عورت کا دین ناقص ہے عورت کی عقل ناقص ہے جب دین ناقص ہوا تو انقطاع دین کا اوس نہو سکیگا بلکہ دین میں فسق و فجور زیادہ پھیلے گا جب عقل ناقص ٹھیری تو دنیا کے کام برباد ہونگے کسی سے زیادہ بغض کسی سے کم بغض ہوگا اپنے مطلب کی دوستی ہوگی وفاق و اتحاد نہوگا دوست کو دشمن سمجھ گی دشمن کو دوست بناوے گی ستو یہ نقصان دین و عقل ہر عورت کے ساتھ لگا ہوا ہے پیغمبر کی بی بی یا کسی عالم کی جو رکویں نہو اسلئے روایت ترمذی میں اتنا اور زیادہ آیا ہے کہ ابی بکر نے کہا جب عائشہ جنگ جمل میں آئیں تو یہ حدیث مجھ کو یاد آئی ورنہ قریب تھا کہ میں بھی اوس لڑائی میں شریک ہو جاتا معلوم ہو کہ یہ بدبختی و عدم فلاح کچھ کافر عورت پر منحصر نہیں ہے بلکہ مسلمان عورت کا بھی یہی حکم ہے عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے بہتر کامل تر عالم کون عورت ہوگی وہ اس جمل کی لڑائی میں سوار لشکر تھیں مگر ناحق پھر اسی سبب سے آخر کو پشیمان ہوئیں نہامت ظاہر فرمائی تو اب پھر وہ کون دوسری عورت ایسی ہو سکتی ہے جس کو یہ دعویٰ پہنچ سکے کہ میں انتظام دین دنیا کر سکتی ہوں بلکہ عورت کی ساری عقل مرکوز فریب ہوتی ہے سارا دین

۱۷
اس حدیث کو بخاری
و ترمذی و نسائی
علاوہ روایت
کیا ہے ۱۷

ایمان ناقص ہوتا ہے اس آخر زمانے میں اور یہی خرابی اس معاملے کی ہوتی تریا ہٹ تو مشہور تھی ایکسی جگہ وہ سپر ہیڈرہ ہوتا ہے کہ راج ہٹ بھی آتی ہے سمنند نازیہ اک اور نازیہ نہ ہوا اگر عمر بڑی ہے اور جو کم عمری، تو بالک ہٹ بھی آ موجود ہوتی ہو ایسی ہٹوں کو ساتھ ایسے دین عقل ناقص کے ہوتے ہوئے کہو بہلا کس طرح فلاح و صلاح اہل ملک و رعیت کی ممکن ہے عورت کی حکومت ولایت کا ایک نتیجہ ملازمین رعایا وغیرہ کو یہ بھی ملتا کہ کتنی ہی خیر خواہی جانبازی سچو دل سے ریاست کی کردہ سب ذرا سی بات پر بلا وجہ خاک میں ملا دی جاتی ہے دوست کو دشمن دشمن کو دوست سمجھ لیا جاتا ہے اور نکا ذکر نہیں ہے جنہوں نے مطلب کی خیر خواہی کی جبکا ظاہر باطن برابر نہ تھا آون کا ذکر ہے جو دل توڑ کر طرف اپنے عمن کے آ جاتے ہیں اور سکی قد و اتی ظاہر پر دہو کا کہا کر ہر کام میں جان لڑاتے ہیں آخر کو انھیں بھی کچھ فلاح نہیں ہوتا رسول خدا صلعم کا ارشاد سچ ہوتا ہے سب سے بدتر انہیں وہ لوگ ہیں جو نہ ملازم ہیں نہ پورے رشتہ دار سمجھے جاتے ہیں ملازم کو اپنے کام سے غرض ہوتی ہے دیالیا رستہ پکڑا رشتہ دار مانگنے لینے کے بار ہوتے ہیں قابو پاوین تو ریاست سلطنت چہیں لین جب تک قابو نہیں ہے جانبازی ظاہر کرتے ہیں رہے بچ کے لوگ آون سے یہ دونوں کام نہیں ہو سکتے اسلئے وہ ہر دم نہ وبالار ہا کرتے ہیں جو خرابی اونکی رہتی ہے وہ نہ کسی ملازم کی ہے نہ کسی رشتہ دار کی کہو پھر فلاح کی کیا صورت ہے خدا ہی دنیا و دین کو درست رکھے تو رہے ورنہ جہاز تو تباہی میں آچکا ہے ف رسول خدا صلعم نے عائشہ سے فرمایا اگر تیری خوشی یہ ہے کہ تو مجھ سے ملے یعنی دن قیامت کے تو دنیا سے اتنا لے جتنا مسافر لیتا ہے خبردار کہسی پاس آسودہ لوگوں کے نہ بیٹھنا کسی کپڑے کو پرانا کرنا جب تک کہ تو او میں پیوند نہ لگائے اسکو ترمذی نے خود عائشہ سے روایت کیا ہے آدس دن سے عائشہ بے پیوند لگائے کوئی کپڑا نہ چھوڑتین معلوم ہوا کہ درستی آخرت کی زبرد سے ہوتی ہے آب آسودہ عورتین

پیوندی کپڑے کا پہننا عار جانتی ہیں بد فالی سمجھتی ہیں وہاں تو پیوند لگانے پر یہ بشارت
یہاں ایک ایک جوڑہ سیکڑوں روپیہ کی طیاری کا بنتا ہے ہفتہ عشرہ سے زیادہ نہیں
چلتا دیکھئے اس اسراف کا کیا نتیجہ انکو لے گا رسول خدا صلم فقط جمعہ عید ایچی کے
لئے اچھا کپڑا علیحدہ رکھتے تھے باقی لباس غریبانہ رہتا تھا اب کلی دار پا جائے میں تھا
کے تہاں لگ جاتے ہیں گوڑے پٹھا علیحدہ ہوتا ہے دس پانچ جوڑوں کی قیمت میں ایک
ازار طیار ہوتی ہے شیطان نہایت ہی خوش ہوتا ہوگا کہ خوب داؤ چلگیا یہ مضمون
کئی حدیثوں میں آیا ہے کہ میں دروازہ دوزخ پر کھڑا ہوا دیکھا کہ عورتیں اوسمیں سے
زیادہ ہیں و عورت کو سر منڈانا خضاب سیاہ کرنا ہاتھ کا غیر رنگین رکھنا
منع ہے ہند و خضر عقبہ نے بیعت کرنا چاہا تھا فرمایا جب تک تو اپنے ہاتھ کا رنگ نہ بڑھ
میں بیعت نہ لوں گا یہ ہاتھ کسی عورت کے نہ ہوئے کسی درندے کے ہاتھ ہیں آخر جہ
الوداد عورت ایسی خوشبو لے جسکی بونہ اڈرے رنگ دکھلائی دے عورت کو صفائی
بدن کے لئے استرہ لینا درست ہے ختنہ کرنا جائز ہے مگر زیادہ گہرا ختنہ نہ کرائے
ختنہ کرنے سے عورت کو خطر زیادہ ملتا ہے ایسی عورت خاوند کو دوست تر ہوتی ہے
فرمایا جب سفر سے آؤ تو رات کو گہر میں نہ جاؤ عورت استرہ لے لے بالون میں لگ گئی کرے
تب جاؤ فاجشتہ کی آواز اچھی تھی اونکو منع کیا کہ تم سامنے عورتوں کے شعروں
نکرو یہہ شیشے کی طرح ہوتی ہیں کہیں یہہ شیشے ٹوٹ نہ جاوے اسکو یغینے انس سے
روایت کیا ہے ٹوٹ جانے کا یہہ مطلب ہے کہ مبادا بہک جاویں جیب شعر پڑھنا انکے
سامنے جائز نہوا تو خود انکا شعر پڑھنا دیوان شعر کی سیر کرنا شعر کہنا بالاولیٰ اچھا
نہ ٹھہر لگا شعر سے بدتر یہہ ہے کہ قصے کہانی کی کتابیں دیکھیں پڑھیں جنہیں فساق
نجا کی عشق بازی کا ذکر ہے جھوٹی باتیں لکھی ہیں جھوٹ بولنا جھوٹ کا ستنا دعویٰ
برابر ہیں اکثر خواندہ عورتیں اس طرح زانیہ فاسقہ عاشقہ معشوقہ ہو گئی ہیں کہ رات دن

اسکو بدوداد و دمنہ
روایت کیا ہے

بدترین گل بکاولی فساد بجانب بوستان خیال کے شغل میں رہتی ہیں اِنَّا لِلّٰہِ قرآن شریف
میں قصے کہانی کی کتابیں خریدنے سے منع فرمایا ہے ایسی کتابوں کو لہو لہیث کہا ہے
عائشہ وغیرہ جو شاعرہ تھیں ان کے اشعار میں مضمون شرعی و عطا و نصیحت کے ہوتے
تھے نہ ایسے شعور جنہیں مضمون غزل کا ہوتا ہے ابو طلحہ کی بی بی نے عجب کام کیا
یہ تو کہیں کہتے تھے انکا بیٹا بیا رہتا وہ مر گیا ابو طلحہ آئے کہا لڑکا کیسا ہے کہا جی تم کیسا
ہے میں سمجھتی ہوں آرام کیا ہے ابو طلحہ نے سمجھا یوں ہی ہو گا بی بی سے صحبت کی
جب صبح ہوئی کہا بچا مر گیا انھوں نے یہ حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے کہا آپ نے فرمایا اس
رات میں خدا تم دونوں کو برکت بخشے گا چنانچہ تدریجاً نوحہ ہوئے یہ سب قاری قرآن
تھے اَخْرَجَ ابْنُ کَثیر اِیسی بی بیان میں زمانہ میں کیا عتقا ہیں جو اس طرح شوہر کو
آرام دین اور کا حق سمجھیں ان کی راحت میں خلل انداز نہوں اب تو اپنے
چہرے سے مطلب ہے شوہر خوش یا ناخوش

میں تو کہیں کہتے تھے

اس حدیث کو بخاری
میں لکھا ہے

ایک وہ دل ہیں کہ ہے اف کو فرائض حاصل اک ہمارا دل نا مشا وہ ہے باندا عرو

ف حدیث اسامہ بن زید میں آیا ہے کہ بعد اسچہ میں نے کوئی فتنہ زیادہ نقصان
کرنا والا عورتوں سے مردوں پر نہیں چھوڑا ترواۃ الشیخان انکو شیطا کا جال فرمایا
یہ بھی ارشاد کیا ہے کہ انکو پیچھے ڈالو جس طرح اللہ تعالیٰ نے انکو پیچھے ڈالا ہے یعنی تم
اپنی بات مقدم رکھو انکی یہ سنو مطرف کی حدیث میں آیا ہے کہ سب سے کم جنت میں رہنے
والے یہی عورتیں ہیں اَخْرَجَ ابْنُ کَثیر ف و ختر کا پیشاب پیر کے پیشاب سے زیادہ
نجس ہے بچے شیر خوا کو موت پانی چھڑک نے سے پاک ہو جاتا ہے دختر شیر خوا کو موت
تو کپڑا او ہونا پڑتا ہے معلوم ہوا کہ نسبت مرد کے عورت کی ذات زیادہ تر نجس ہے
انہیں ظاہر باطن و دونوں طرح کی نجاست ہوتی ہے ظاہری نجاست تو یہی حیض نفاس
باطنی نجاست محبت فسق ابتلائے شرک ہے عورت کو احتلام بھی ہوتا ہے اگر تری پاؤ

میں
اس حدیث کو بخاری
میں لکھا ہے

میں تو کہیں کہتے تھے

نہاوسے والا فلا عورت کو حمام میں جانے نہانے سے منع کیا ہے مگر بیا رنفا س والی کو
 یعنی علاج کے لئے **ف** سوت کا سوت پر رشک کرنا شیطان کی حرکت ہے عائشہؓ نے ایک بار
 رشک کیا تھا فرمایا تیرا شیطان تیرے پاس آیا صفیہؓ نے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو کھانا بچھا
 عائشہؓ نے رشک سے ہاتھ مار کر برتن توڑ ڈالا فرمایا کھانے کے عوض کھانا برتن کی عوض
 برتن دو اب بھی یہی حکم باقی ہے ایک بار صفیہؓ کو پستہ قد کہا تھا فرمایا تو نے یہ ایسی
 بُری بات کہی کہ اگر اوسکو دریا میں ملائین تو لمبا دوسے یعنی سارا دریا خراب ہو جاوے
ف رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہا کو بہت چاہتے تھے یہ چاہنا کچھ عشق نبوی
 نہ تھا دلی محبت آنکھ کی مروت بات کی نرمی اختلاط کی زیادتی تھی جس طرح انکو
 چاہتے تھے اس طرح انکے باپ کو بھی سب مردوں سے زیادہ دوست رکھتے تھے وہ غلاموں
 کی محبت کا ذکر ایک ہی حدیث میں آیا ہے دوسری حدیث میں فرمایا ہے سارے غلاموں
 میں فاطمہؓ زیادہ تر محبوب ہیں پھر اسامہ بن زیدؓ غرض کہ محبت شرعی کا رنگ دوسرا
 ہوتا ہے عشق و فسق کا ڈھنگ دوسرا ہوتا ہے قرآن و حدیث میں کسی جگہ لفظ عشق کا صحیح
 طور پر نہیں آیا ہے عشق کی ابتدا کفر سے نکلی ہے عورت ہی نے نکالی ہے اس لیے کہ
 میں جہان اور فتنوں کو گناہ ہے وہاں ایک فتنہ جو روکا بھی بتایا ہے یہ خبر بھی وحی ہے
 کہ تمھاری چھوکران زنا کر نیکی تمھاری بی بیان حد سے باہر ہو جاوینگی یہ معجزہ
 اب ہر جگہ موجود ہے بی بیوں کی طغیانی کا حال بیان سے باہر ہے **لَا مَأْثَمَ لَكُمْ**
ف عائشہؓ زانیہ کی گواہی کسی معاملہ میں درست نہیں ہے حقیقت نے اپنی ایک
 لونڈی کو جینے انہر جاو کیا تھا قتل کر ڈالا **ف** شوہر کا اطاعت کرنا جو روکے لئے
 آثار قیامت سے ہے یہ قیامت اب تو مدت سے قائم ہے **ف** عورت کا جھوٹا
 حق میں سوت کے درست نہیں جو سزا جزا ہر جھوٹ پر مقرر ہے وہی گناہ اس
 جھوٹ کا بھی ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے ایسی عورت کو نکار فرمایا ہے مرد کا جھوٹا بولنا

لے
 کہ جو اللہ تعالیٰ
 چاہے ۱۱

عورت کے راضی کرنے کے لئے درست ہے یہ اس لئے درست ہے کہ عورت سچی بات سے ناخوش
 جھوٹی بات سے خوش ہوتی ہے ایک مرد نے کہا اسے رسول خدا میں اپنی بی بی سے جھوٹ
 بولوں فرمایا جھوٹ بولنے میں کچھ بہتر نہیں ہے کہا بہلا وعدہ کرو کچھ کہوں فرمایا اسمیر
 گناہ نہیں یعنی صریح جھوٹ نہ بولے وعدہ کرنے کا مضائقہ نہیں ہے عورتوں کی عجب
 خلقت ہے جھوٹی بات خوشامد کی تقریر کو سنکر خوش رہتی ہیں سچی صاف بات پر کد
 ہو جاتی ہیں بلکہ دشمن بجاتی ہیں اگر عقل ہوتی تو سچے آدمی کو سب سے زیادہ دوست رکھتیں
 گو سچ بڑا لگتا ہے سچ کا انجام نجات ہے جھوٹ کا انجام ہلاک ہے جو عورت مردانہ جوتا
 پہنے وہ ملعون ہے بہ مضمون حدیث ابی داؤد میں آیا ہے جوئے پر کچھ موقوف نہیں ہے
 عورت کو کسی لباس میں بھی مشابہت کرنا مرد سے موجب لعنت کا ہوتا ہے رسول خدا
 صلعم نے عورت کو منع کیا ہے کہ وہ گیر دئے رنگ کا کپڑا پہنے ۛ

فصل بیان میں صلہ رحم وغیرہ کے

قرآن وحدیث میں صلہ رحم کی بہت تاکید آئی ہے بخاری نے باب البود الصلۃ کو
 اس آیت سے شروع کیا ہے وَصَيْنَا الْاِنْسَانَ لِوَالِدَيْهِ حُسْنًا پھر ایک حدیث تروالدین
 کی لکھی ہے یہی ہے وہ حدیث لکھی ہے جس میں ذکر مان کا تین بار پیر باپ کا چوتھی بار آیا ہے
 اس سے معلوم ہوا کہ سب سے مقدم صلہ رحم مان باپ کا ہے ابن بطال نے کہا مقتضی حدیث
 مذکور کا یہ ہے کہ مان کا تینا حق ہے قرطبی نے کہا مان کا حق اولاد پر باپ سے مقدم تر
 ہے بخاری نے ادب مفرد میں یہ روایت کیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا اِنَّ
 اللّٰهَ يُؤْصِيكُمْ بِاُمَّهَاتِكُمْ ثُمَّ يُوْصِيكُمْ بِاَبَائِكُمْ ثُمَّ يُوْصِيكُمْ بِاُمَّهَاتِكُمْ ثُمَّ يُوْصِيكُمْ
 بِاَبَائِكُمْ ثُمَّ يُوْصِيكُمْ بِالْاَقْرَبِ بِالْاَقْرَبِ فَالْاَقْرَبُ وَالْاَقْرَبُ مَا جَاءَ الْاَقْرَبُ
 الْحَاكِمُ یعنی اللہ نے تین بار تمکو وصیت مان کی کی اور چوتھی بار باپ کی پانچویں بار

اور علم کیا چنانچہ ان کو اپنے
 مان باپ کے ساتھ بھلائی کر چکی ہے
 سورہ فلقون کو سنا یا پڑھ کر
 اس حدیث کو بخاری نے روایت کیا ہے اور حاکم نے بھی
 روایت کیا ہے

اوسکی کی ہے جو زیادہ تر قریب ہے ایسا ہی حدیث کثیر بن حکیم میں بھی آیا ہے سلم کی حدیث
 میں لفظ اذناک فاذناک وارد ہے حدیث ابی رمنہ میں یوں آیا ہے میں نے سنا
 رسول خدا صلیم کو فرماتے تھے اَمَّاکَ وَاَبَاکَ ثُمَّ اَخْتَاکَ وَاَخَاکَ ثُمَّ اَذْنَاکَ
 اذناک اَخَوَجَہُ اَنحَاکُم یعنی پہلے مان باپ کا صلہ کہ پہرہ بن بہائی کا پہرہ زیادہ تر قریب
 ہو عیاض نے کہا بعض علماء نے تردید کیا ہے دادا اور بہائی میں اکثر نے یہ کہہ
 کہ دادا مقدم ہے بہائی پر شافعی بھی یہی کہتے ہیں کہ پہلے دادا ہے پر بہائی پر جو
 مان باپ دونوں سے زیادہ قریب ہو یہ ادس پر مقدم ہو گا جو فقط مان یا فقط باپ
 سے قریب ہے پر قرابت دزدی رحم انہیں محرم غیر محرم پر مقدم ہیں پر سارے عصبات
 پہرہ سسرال والے پہرہ و لا پہرہ سایہ مان کا مقدم ہونا سب پر کئی حدیثوں سے ثابت ہے
 جو مان باپ سے نیکی کرتا ہے اوسکی دعا قبول ہوتی ہے جو انکی نافرمانی کرتا ہے وہ شکر
 کہا کرتے اللہ تعالیٰ نے مان کی نافرمانی کو حرام کیا ہے مان باپ اگر مشرک ہوں
 تو بھی اوسے سلوک کرنا درست ہے عمر بن خطاب نے ایک خط اپنے بہائی کا فرکودیا
 تھا قائلہ رحم کا اطلاق اقارب پر ہوتا ہے اقارب وہ ہیں کہ اسکے اور اوسکے
 بیچ میں نسب خواہ وہ اسکا وارث ہو یا نہ ہو محرم ہو یا نہ ہو یہی قول راجح ہے کسی نے
 کہا فقط محرم مراد ہیں اگر یہی مراد ہونگے تو اولاد چچا کی اولاد امون کی خارج
 رہیگی حاصل احادیث کا اس مقدمہ میں یہ معلوم ہوا کہ صلہ رحم میں سب زیادہ
 مقدم مان باپ ہیں پر جو ان دونوں کا قریب رشتہ دار ہو جیسے دادا دادی نانا
 نانی دادا دادی کا بہن بہائی حقیقی نانا کا بہن بہائی حقیقی پر اسکے سب بہن
 بہرے کے چچا امون پر انکی اولاد پر رہے ہے رشتہ دار اگر مقدور ہو بشرطیکہ سب
 نکاح صحیح سے پیدا ہوئی ہوں اسلئے کہ حرام کی اولاد درحقیقت اولاد اس شخص کی
 نہیں ہے جب اولاد نہ ہوئی تو نسب نہ ہوا پر صلہ رحم کیسا رہتا شوہر سوا اسکا رشتہ

زیادہ قریب تر پہرہ زیادہ
 قریب تر اولاد
 اس صورت کو عالم ساز دایرہ
 کیا ہے

سب رشتوں پر مقدم ہے اسلئے کہ جو اطاعت و نفاقت بی بی پر شوہر کے لئے واجب ہے
 وہ کسی رشتہ دار کے لئے نہیں ہے یہاں تک کہ شوہر مفلس کو زکوٰۃ دے سکتی ہے اور کہے ہوتے
 ہوئے دوسرے مفلس کو زکوٰۃ بھی دے اس کا مین زکوٰۃ بھی فرض ہو یا نفل و اہل و عیال
 ہے صلہ رحمی بھی ہو جاتا ہے اسکا اجر و گنا ہے ابن مسعود نے کی بی بی نے رسول خدا
 صلیم سے پوچھا تھا کہ میرا شوہر کہتا ہے کہ تم مجھ کو زکوٰۃ دو میں محتاج ہوں فرمایا درست
 کہتا ہے سو جب شوہر غریب کی زکوٰۃ دینا مقدم ٹھیرا تو صلہ رحمی اسکا بالاولی مقدم
 ہوگا **فائدہ** صلہ رحمی اسکا نام ہے کہ جس کا نفقہ سپر واجب نہیں ہے اور کہے ساتھ
 سلوک احسان کرے جس کا نفقہ واجب ہے وہ سب پر مقدم مین مان باپ کا نفقہ اولاد پر
 اور بیوہ واجب ہوتا ہے کہ جب اس کے پاس ہو اور ان کے پاس کچھ نہ ہو وہ محتاج
 ہوں یہ مالدار ہو اسے طرح نفقہ اولاد کا بعد بلوغ کے مان باپ پر اور بیوہ واجب
 ہوتا ہے کہ جبکہ اولاد مفلس ہو والدین آسودہ ہوں غرض کہ صلہ رحمی ایک چیز ہے
 سوائے وجوب نفقہ کے صلہ رحمی کچھ نہیں ہے کہ اور کو کھانا کپڑا اور گھر بناوے
 اور نکاح کرے اور انکی شادی بیاہ کیا کرے بلکہ اور سے ہا خلاق پیش آنا
 علیک سلیک رکھنا یہ بھی صلہ رحمی ہے کیونکہ دور کے رشتہ دار اور غریب لوگ بلا ہوتے
 ہیں اگر یہ بات نہ ہو تو ہر آدمی کا نسب و رشتہ آدمی و حوائس سے ملا ہوا ہے کسی طرح جدا
 نہیں ہو سکتا خواہ کافر ہو یا مسلمان اسلئے صلہ رحمی وہی مقدم ترین جو نہایت
 ہی رشتہ مین اس سے نزدیک ہیں اور مین اول مان پھر باپ پھر دادا پھر نانی پھر بہن
 بھائی بہن انکے سوا جو بہن و بھائی ہیں پھر یہ صلہ رحمی جب درست ہوگا کہ اپنے
 مال ذاتی سے مدد کرے اگر حاجت مال کی ہے اور وہ مال کسی خلاف شرع کام میں صرف
 بھی ہو کسی فسق و فجور اسراف و زور مین نہ اوٹھو ورنہ گناہ پر مدد کرنا ٹھیکہ گناہ کی عوض گناہ ہوگا
 مال ذاتی ہر شخص کا وہ ہے مین اسکو شرعاً تصرف درست ہے بیت المال کا مال اسکا ذاتی مال نہیں اور مین

ہوا ایسی جگہ صرف کیا جاوے گا جس کا حکم شرعی ہے تو واجب شرعی ادا ہوگا ورنہ مواخذہ آخرت باقی ہے
 اور جنکو دیا ہے اور کنگاہ اسکے نرمے میں ہے ملک و سلاطین بیت المال کا مال اکثر ایسی جگہ صرف
 کرتے ہیں جس کا کچھ نفع دین و دنیا میں اسلام کو نہیں ہوتا حالانکہ یہ مال خاص واسطے مصالح
 مسکین کے جمع کیا جاتا ہے اس لیے جس شخص سے کسی طرح کی مدد اسلام میں یا ترقی مصالح
 ملک میں پائی جاتی تھی اس کو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سب سے زیادہ دیتے تھے گو غیر محض ہو
 جس سے کسی طرح کا فائدہ حاصل نہ ہوتا اس کو بقدر ضرورت دیتے زیادہ نہ دیتے گو شہداء
 ہو قرآن شریف میں دو ہی رشتے بتائے ہیں ایک رشتہ نسب کا یہ رشتہ مان باپ
 سے ہوتا ہے دوسرا رشتہ سسرال کا یہ رشتہ نکاح سے قائم ہوتا ہے
 بعضے لوگ مان کے رشتے پر جھکتے ہیں بعضے باپ کے رشتے پر بعضے سسرال کے
 رشتے پر یہ جھکنا ٹھیک نہیں ہے اللہ تعالیٰ نے ہر رشتے کے لئے ایک حد مقرر
 کر دی ہے اس حد سے تجاوز کرنا نہ چاہیے اگر تجاوز ہوگا تو ظلم ٹھیکر کا ظلم کی
 جو سزا مقرر ہے وہ ضروری ملے گی مگر اس زمانہ اخیر میں جس طرح سارے احکام اسلام
 کے مٹ گئے ہیں نہ کوئی اونکو دریافت کرتا ہے نہ کوئی اونپر چلتا ہے اس طرح یہ
 مسائل نکاح و حقوق زوجین و صلہ ارحام بھی دونوں طرف سے غریب ہو گئے ہیں
 فقط نفسانیت و حمیت جاہلیت باقی رہی ہے اللہ تعالیٰ انجام بخیر کرے **ف**
 اپنے صلہ رحم سے اپنا جی خوش ہوتا ہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کی قرابت سے صلہ رحم کرنے
 میں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خوش ہوتے ہیں بلکہ اللہ تعالیٰ راضی ہوتا ہے قرآن شریف میں
 اسکا ذکر آیا ہے **قُلْ لَا اسْتِغْنٰی لَکُمْ عَنْ اٰبَآئِکُمْ وَ اٰلِیَکُمْ وَ اَخِیَکُمْ فِی الْقُرْبٰی** یعنی میں تم سے عوض
 اس ہدایت کے کچھ نہیں مانگتا اتنا مانگتا ہوں کہ تم میرے قرابت والوں سے
 دوستی و محبت رکھو لفظ قرابی عام ہے سارے قریش کو شامل ہے پھر سادات بالاوی
 اسکے مستحق ہیں اس لئے کہ یہ خاص الخاص قریب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہیں اس لیے خلفاء

لکھ
 کوثری کو
 ۲۵-۲۶
 ۱۷

راشدین و ملوک اسلام اپنے اقارب و اولاد خاص سے صدر رحم اہلبیت رسالت کو زیادہ کیا کرتے تھے حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے اپنے بیٹے کو کہو یا امام حسن امام حسین کو باوجود صغر سنی کے زیادہ دیا عمر بن عبدالعزیز خلیفہ بنی امیہ نے سادات کی بڑی تعظیم و حرمت کی بجا بیٹا خلیفہ مامون نے اپنی بیٹی ام الفضل نام کا نکاح امام محمد جواد بن علی رضا بن موسیٰ کاظم سے کر دیا تھا یہ شادی مدینہ میں آئے انکو بہت کچھ مال و منال دیکر رخصت کیا یہاں آکر انہوں نے دوسرا نکاح کرنا چاہا امام الفضل نے اپنے باپ خلیفہ بغداد کو لکھا آؤ انہوں نے جواب دیا کہ تیرے شوہر کو اختیار ہے میں تیری شادی اولسے اسلئے نہیں کی ہو کہ حلال گو اوپر حرام کر دوں پہر مامون نے انکے باپ علی رضا کو بجائے اپنی خلیفہ کرنا چاہا تھا مگر قوم عباسیہ نے نہ مانا مجبور ہو گئے حاصل یہ ہے کہ اگر بعض بنی امیہ عباسیہ دشمن آئمہ اہلبیت تھے مگر ادھر بھی انکی دلو و ہش صدر رحم تعظیم و تکریم میں کسی طرح کافرق نہ کرتے تھے امام حسن نے سادہ کاغذ پر مہر معاویہ کر آکر لاکھوں روپیہ کا سالانہ اپنے لئے اپنی اولاد کے لئے لکھ لیا معاویہ نے سب قبول کیا سلاطین کے پیش امام پیش سواری وغیرہ سادات ہی ہوتے تھے ہندوستان میں جتنے خاندان سادات کے ہیں انکے آباء و اجداد کو ملوک اسلام بجنّت و محبت تمام ولایت سے لائے تھے ہزاروں لاکھوں کی معاش دیکر اس ملک میں بایا تھا اگر صدر رحم رسول خدا صلعم یا تعظیم اہلبیت یا ادا حقوق رسالت منظور نہ تھا تو یہ کام کس لئے کیا مگر اب یہ سب زیادہ ذلیل و خوار ہیں انکے لئے حنفیہ نے کمال قدر شناسی سے مال زکوٰۃ کو جو لوگوں کا میل کھیل ہے حلال کر دیا اور کوئی حق انکا نہیں بتایا انکی اب یہ حقیقت رہ گئی ہے کہ اگر کسی کو کچھ صدقہ و خیرات مل گیا تو خیر و نہ در بدر خاک بسر پڑے پرتے ہیں حالانکہ رسول خدا صلعم نے فرمایا کہ میں نے تم میں دو چیز کو چھوڑا ہے ایک قرآن دوسری اپنی اولاد میں دیکھو نگا کہ تم نے میرے پیچھے ان سے کیسا بتراؤ کیا یہہہ دونوں مجھ جہاںہو گئی یہاں تک کہ پاس میرے حوض کوثر پر آؤ

ہم اللہ کی پاک بابت ہیں
اور اس کی حمد کرتے ہیں

تسواب امت نے ان دونوں کو رستہ بتایا سب سے بڑے حقدار ہر سلطنت و اقلیم میں وہ ہیں جو بڑے فاسق فاجر ہیں یا رشتہ دار ہیں یا اگلے پیچھے آشنا و یار ہیں **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** اب کسی کا کوئی حق شرعی کسی پر باقی نہیں رہا، نہ مان باپ کا اولاد پر نہ میان کا بی بی پر نہ بی بی کا میان پر نہ خدا و رسول کا امت پر اب تو وہی حق ہے جو اپنی سمجھ میں آجاتا ہے بلکہ جو کوئی کسی کا حق موافق شرع کے بتاتا ہے تو وہ خود غرض دشمن بدخواہ ٹہر جاتا ہے مطلبی کہلاتا ہے لالچی سمجھا جاتا ہے سب سے اچھا وہ ہے جو ہماری سی کہو خواہ یہ کہو والا مرد ہو یا عورت پھر اس کہنے میں خواہ انکا ایمان جاوے یا کہنے والے کا کچھ غرض نہیں **فَاللَّهُ** بھلا یہ کہہیں ہو سکتا ہے کہ فاسق فاجر مرد عورت برابر اوکو ہون جو انکی طرح نہیں ہیں فاسق فاجر کو تو مرنے جینا دونوں برابر ہیں اللہ تعالیٰ نے قرآن شریف میں فرمایا ہے **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَعْنَاهُمُ دَوْمًا تَحْتَهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** کیا خیال رکھتے ہیں وہ لوگ کمائی ہیں جہنوں نے برائیاں آسبات کا کہ ہم کر دیں گے اوکو برابر ان لوگوں کے جو ایمان لائے ہیں اور کئے اور انہوں نے کام اچھے برابر ہے جینا انکا اور مرنے کے دعویٰ ہیں جو یہ کہتے ہیں یعنی انکا یہ دعویٰ کہ فاسق و صالح جیسے مرنے میں برابر ہے بالکل غلط ہے ہم ایسا نہیں کر سیکے بلکہ مومن کا خاتمہ بالخیر ہوتا ہے فاسق کا خاتمہ خراب ہوتا ہے مومن بہشت میں جائیگا فاسق دوزخ میں اپنے مونہ کی کہاں گی اس مضمون کی آیتیں اور یہی قرآن شریف میں آئی ہیں یہ جگہ بڑے خوف کی تھی مگر اب بجائی اسکے اہل صلاح کو فاسق کو کہ نظر حقارت دیکھتے ہیں قل اعوذ بابتلائے ہیں عالمانہ صورت و سیرت سے نفرت کرتے ہیں حالانکہ یہ کلمہ کہنا صریح کفر ہے اس لئے کہ لفظ قل اعوذ کو بطور حقارت کہا جاتا ہے اس سے ایمان طعن کرنا لیکہ جاتا رہتا ہے **لَوْ خَرَّبْنَا اللَّهُ مِنْهُ** اس بلا میں کچھ نہ ہے جاہل فاسق مرد ہی مبتلا نہیں ہیں بلکہ عورتیں

سورہ بقرہ رکھو ۲
بارہ ۲۰

افسے بھی زیادہ تر مبتلا ہیں یہ اوسیکو پسند کرتی ہیں جو ڈاڑھی تراشے یا منڈاؤ سے یا
چڑھاؤ سے خلاف شرع لباس پہنے ہر وقت ناز و نخر سے کرے لوچ دکھاؤ سے حلال حرام
اوسکو کچھ کام نہ ہو مگر وہ مباح کا کیا ذکر ہے یہ حال اون عورتوں کا ہے جو آپکو اشراف
صاحب حسب سمجھتی ہیں اون عورتوں کا تو کچھ نہ ذکر نہیں ہے جتنا نہ نسب درست ہے
نہ حسب یا اون کے خاندان میں فسق موروثی چلا آتا ہے یا بازاری وضع بے باک ٹالاک
سفاک ہیں الحاصل آفات اس تیرہ صدی چودہ صدی کی اتنی نہیں ہیں کہ بیان
میں آسکین یا بتو دین پر صبر کرنا ایسا مشکل ہو گیا ہے جس طرح اٹھ پراگ کی چنگاری
رکھنا یہ مضمون حدیث شریف کا ہے اللہ تعالیٰ نے بعد رسول خدا صلعم کے اگرچہ
بھی جتنا وحی کا موقوف فرمایا ہے مگر اتنا بھی بتا دیا ہے کہ دنیا میں پہچان بہشتی ووزخی
کی یہی ہے کہ جسکے کام حتی الامکان موافق سنت وقرآن کے ہیں شرک سے دو
ناموری سے علیحدہ نفاق وریا سے الگ ہے خدا سے ڈرتا ہے جہان تک بن سکتا ہے
جبراً قہراً گناہوں سے واپسیات باتوں سے خرافات کاموں سے بچتا رہتا ہے وہ
نظام لائق جنت ہے جو شخص نام کا مسلمان کہہ گویا نہ دین سیکھتا ہے نہ کبائر سے
بچتا ہے نہ بڑی صحبت سے احتراز کرتا ہے عبادت میں اوسکا جی نہیں لگتا عیش و عشرت
میں خوشی خاطر کھیل تماشے میں رات دن رہتا ہمیشہ تیری میری غنیمت کرتا ہے عیب جوئی
میں خبر سنتے میں رہتا ہے اسراف مال کرتا ہے گولولی لنگڑی نماز بھی پڑھ لیتا ہو وہ نظام
لائق ووزخ کے ہے حدیث شریف میں آیا ہے کُلُّ مُكَيِّدٍ لِّاَخْلَاقٍ لَّعْنَةُ مَكْرِئٍ شَخْصٍ سے
دنیا میں اوس طرح کے کام بنتے ہیں جو جس کام کے لئے بنایا گیا ہے بہشت میں ناجائز
بہشت کیسے کام کرتا ہے ایسے ہی اعمال کے پیچھے ستو باند بکھر پڑتا ہے جو آخرت میں
اوسکے کام آویں ووزخ میں جانو والا ویسے ہی کام کرتا ہے جو لائق ووزخ کے ہیں
وہ انھیں وپہندوں میں رہتا ہے کبھی توجہ طرف توجہ و عمل صالح کے نہیں کرتا آگے

عمر گشتی ہے گناہ بڑھتے ہیں ان یہ بھی حدیث میں آیا ہے کہ اعتبار عمل کا خاتمہ یہ ہے
 مگر خاتمہ بھی اوسکا غالباً اچھا ہوتا ہے جو اپنے فسق و فجور پر نادم ہے ہر وقت اوسکا
 ترک کرنا چاہتا ہے پھر چاہے یا یک ترک ہو یا نہ ہو نہ اوسکا جو ہر دن دین کے کام میں است
 دنیا کے کام میں چست رہتا ہے اس بھروسے پر رہنا کہ میرے وقت تو بہ کر لین کے
 صدقہ خیرات کرنے کو کسی سے کہہ جاؤ گئے ابھی تو جوانی ہے ایام عیش و کامرانی
 ہے اگلی عمر تو بے لطفی میں گذر گئی اب رہی سہی کو کیوں تباہ کریں دو چار نکاح کر کے
 مزے اٹھاؤ دین یا نئے پرانے آشناؤں سے ملکر چین اور اویں محفلوں جلسوں میں قوت
 بہلائیں یہ خود ایک علامت خاتمہ یہ کہ قرآن شریف فرمایا ہے ایسوں کی توبہ
 قبول نہیں ہوتی توبہ تو ان کی قبول ہوتی ہے کہ جن سے بھول چوک میں اگر کبھی توبہ
 گناہ ہو جاتا ہے توبہ جھٹ پٹ توبہ کر لیتے ہیں استغفار کرنے لگتے ہیں ۵

توبہ از بادہ و رایام جوانی کروم | اول مستی من بود کہ ہمشمار شد م

اب ہر مرد و عورت اپنے حال کو ان آیات و احادیث پر عرض کر کے حساب لے کہ وہ ان
 دونوں قسموں میں سے کونسی قسم کا آدمی ہے جس قسم کے اعمال اپنی ذات میں زیادہ
 پاوے سمجھ لے کہ یہ انجام و سیاہی ہوگا جو اس قسم والے کا انجام ہے کیونکہ قیامت میں
 ہر قسم کے گروہ کو الگ الگ کھڑا کریں گے نیکوں کا حشر سہراہ نیکوں کے ہوگا فاسق و فاجر و کفار
 حشر سہراہ فسق و الفون کے ہوگا و امتاز و الیوم ایھا المؤمنین اے مجرم و مومن الگ
 ہو جاؤ ان نیکوں میں اپنی ٹانگ نہ اڑاؤ دنیا میں جو مرد و عورت جس قسم کے مرد و عورت
 کا ہم نشین ہے فاسق کا یا مومن کا اوسکا حشر اسی کے ساتھ ہوگا ہر دوست اپنے دوست
 کے ہمراہ رہے گا اچھا دوست ہو یا بُرا عورت ہو یا مرد یہی غنیمت ہے کہ اگر کوئی مرد
 عورت بہت سی طاعت نہ کر سکے تو جتنا گناہ سے بچ سکے بچے کہ یہ بھی ایک صورت نجات
 کی ہے کیونکہ خیر کا دوا کرنا نفع حاصل کرنے پر مقدم ہوتا ہے گناہ کی لذت باقی نہیں

سورہ یس کو ص ۲۱
 بارہ سالہ

رہتی اوسکا وبال باقی رہ جاتا ہے طاعت کی تکلیف بھی باقی نہیں رہتی مگر اجزا اوسکا
باقی رہ جاتا ہوا فسوس اوس شخص کے حال پر ہے جسکی عمر و زبرد گزشتی ہے گناہ بڑھتے ہیں ۴

فصل بیان میں حدود و مذمت زنا و شراب وغیرہ کے

حدیث ابی ہریرہ وزید بن خالد میں آیا ہے کہ ایک شخص کا بیٹا ایک شخص کے پاس مزدور
تھا اوسنے اوسکی عورت سے زنا کیا رسول خدا نے فرمایا تیرے بیٹے پر سو کوڑے اور ایک
سال کے لئے شہر سے نکال دینا لازم آیا اوس عورت کے لئے فرمایا اگر اقرار کرے تو اوسکو
رجم کر دے یہ حدیث متفق علیہ ہے معلوم ہوا جسکا نکاح نہیں ہوا ہوا اوسکی حد زنا پر بھی
ہے کہ اوسکو سو کوڑے مارین ایک سال کے لئے شہر سے نکال دین جس طرح حدیث زید
بن خالد میں نزدیک بخاری کے آیا ہوا جس مرد عورت کا نکاح ہو چکا ہے پہلے اوسنے
زنا کیا یہ زنا کسی دلیل سے یا حمل سے یا اقرار زانی و زانیہ سے ثابت ہوا تو اس پر رجم
ہے یہ مضمون حدیث عمر میں مرفوعاً آیا ہے حدیث مذکور متفق علیہ ہے یہ حد کواری و
بیابا عورت کی کئی حدیثوں میں آئی ہے چنانچہ اسی بنیاد پر رسول خدا صلعم نے عمر بن الخطاب
کو اور زن غامدیہ کو رجم کیا ماعز مذکور کا قصہ کئی حدیثوں میں آیا ہے گیز اگر زنا کرے
تو اوسکو سو کوڑے مارینگے ایک دوزنا پر تیسری بار اوسکو فروخت کر دینا چاہئے ایک
عورت سے ایک مرد نے زبردستی زنا کیا تھا رسول خدا صلعم نے اوس عورت سے
کہا تو جانا اللہ تجھ کو معاف کریگا اوس مرد کو رجم کیا اسکو ترمذی و ابوداؤد نے وائل بن
حجر سے روایت کیا ہے معلوم ہوا عورت مجبور پر حد نہیں ہے عمر بن العاص کہتے ہیں
رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس قوم میں زنا پہلے تھا وہ قوم قحط میں گرفتار ہوتی
تھی و لا آخذ جانور سے صحبت کرنے میں حد نہیں ہے مگر اوس جائز کو قتل کر ڈالنا
چاہئے و لا الترمذی عن ابن عباس مرفوعاً جس پر حد لازم آئی ہے اس پر بھی پانچ

اس حدیث کو احمد زاریت
کیا ہے
اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے
اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے
اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا ہے

میں سفارش کرنا حرام ہے رسول خدا نے فرمایا جو شخص حامل ہو اور میان شفاعت اور کسی حد کی حدود خدا سے وہ مخالف ہو خدا کا فائدہ لا کر شراب پینے پر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے شاخ کھجور اور جوتوں سے پتیا یا ہے چالیس بار یہ مار پڑی متفق علیہ من حدیث النبی ایک روایت میں شرابی کو تین بار کوڑے مارنے کا چوتھی بار قتل کرینکا حکم فرمایا اسکو ترمذی و ابو داؤد نے جابر سے روایت کیا ہے لاشی جھڑی جوتوں سے مارنا مونہ پر خاک ڈالنا بھی آیا ہے براہیلا سخت سست کہنا بھی آیا ہے مگر قتل بار چہاں کا منوع ہے حدیث ابن عمر میں وارد ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہر نشہ والی چیز شراب ہے ہر مسکر حرام ہے **سَوَاءٌ مُسْلِمٌ** حدیث جابر میں اتنا اور زیادہ کیا ہے کہ اللہ پر عہد ہے اس بات کا کہ جو کوئی شراب پیے گا اسکو جہنمیوں کا عرق پلا دیگا اسکو بھی سلم نے روایت کیا ہے شرابی کی نماز چالیس دن تک قبول نہیں ہوتی چوتھی بار کے پینے میں پھر توبہ بھی قبول نہیں ہوگی و زخیون کا لہو پیپ پلایا جاویگا اسکو اہل سنن نے ابن عمر سے روایت کیا ہے جس چیز کا بہت وزن نشہ لاوے اسکا ایک چلو بھی حرام **سَوَاءٌ أَحَدٌ عَنْ عَالِشَةَ** حدیث ام سلمہ میں ہر چیز سست کر نیوالی کو بھی حرام فرمایا ہے **سَوَاءٌ ابْنُ دَاوُدَ** جیسے انیون و جوز وغیرہ ابن عمر کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا تین آدمیوں پر جنت حرام ہے ایک جو ہمیشہ شراب پیے دوسرا جو عاق ہو تیسرا دیوث جو اپنی بی بی کو زنا کرنے دیتا ہے **سَوَاءٌ أَحَدٌ وَ النِّسَاءِ وَ الْبِرَاءِ وَ انْخَالَكُمْ وَ قَالَ رَضِيَ** شناد ابن عباس کی حدیث کا لفظ یہ ہے کہ ہمیشہ شراب کا پینے والا جب خدا سے ملیگا توبت پرست ٹھہرے گا **سَوَاءٌ أَحَدٌ وَ رَجُلٌ** الحدیث صحیح ابی موسیٰ اشعری کہتے تھے میرے نزدیک شراب پینا اور اس کھم کا پوجنا یکساں ہے **سَوَاءٌ النِّسَاءِ** جن لوگوں نے شراب پی ہے پھر توبہ نہ کی وہ حکم میں بت پرست و مشرک کے ہیں جنت سے محروم رہیں گے و زخیون میں **سَوَاءٌ** کا پیپ پسینا پسین گے اسکو ابن حبان نے بھی اپنی صحیح میں ابن عباس سے مرفوعاً روایت کیا ہے

اس حدیث کا بخاری و مسلم نے
اس حدیث سے روایت کیا ہے
اس حدیث کو مسلم نے روایت
کیا ہے
اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے
روایت کیا ہے
اس حدیث کو ابو داؤد و ترمذی نے
روایت کیا ہے
اس حدیث کو احمد و ابن ماجہ و
دارقطنی نے روایت کیا ہے اور کہا
صحیح الاسناد ہے
اس حدیث کو احمد و ابن ماجہ و
دارقطنی نے روایت کیا ہے اور کہا
صحیح الاسناد ہے
اس حدیث کو ابن ماجہ و
دارقطنی نے روایت کیا ہے اور کہا
صحیح الاسناد ہے

کیا ہے من لقی اللہ مد من حمولہ لقیہ لکھنؤ و شہنشاہ ابن عمر نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا
 ہے لعنت کریمہ التذہب شراب پر شراب پینے والے پر شراب پلانے والے پر خریدنے والے
 پر بیچنے والے پر چھوڑنے والے پر بنانے والے پر اوٹھانے والے پر جسکی طرف اوٹھا کر
 لیجاوین او سپر و اہل البی و اہل اللفظ و ابن ماجہ و دوسری روایت میں
 او پر ہی لعنت آئی ہے جو قیمت شراب کی لیکر کھاتا ہے یہ سب دنس آدمی ہوئے جو
 زبان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہیں شراب پینا سو رکھا کھانا دونوں برابر ہیں یہ مضمون بھی
 حدیث مغیرہ بن شعبہ میں آیا ہے ابو داؤد نے اسکو روایت کیا ہے ابو امامہ کہتے ہیں
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ایک قوم اس امت کی طعام شراب لہو لعب پر دات لبرگی
 صبح کو یہ سب بند سو رہا وین کے انہیں خسف و قذف بھی ہوگا آسمان سے تھپڑ لگے
 جس طرح قوم لوط پر پڑے تھے ان پر آندھی کا عذاب بھی آویگا جس طرح قوم عاد پر آیا تھا
 یہ اسلئے کہ انھوں نے شراب پی حریر پہنا گانے والیاں جمع کیں سو دکھا یا قطع رحم
 کیا رکھا اَحْمَد مختصر و ابْن ابی الدُّنْیَا و البَیْهَقِی حدیث ابی ہریرہ میں آیا ہے
 جس نے زنا کیا یا شراب پی چھین لیتا ہے اللہ تعالیٰ اس سے ایمان کو جس طرح کوئی انسان
 اپنا کرتا ہے اوتار دالے رکھا اَحْمَد ابو موسیٰ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا تین
 آدمی ہیں جو جنت میں نہ جاوین گے ان میں ایک شرابی ہے جو ہمیشہ شراب پیتا ہے اسکو
 التذہب غوط سے پلاو گیا پوچھا نہ غوطہ کیا ہے فرمایا ایک نہر ہے جو زانی عورتوں کی شرکاء
 سے بہتی ہے اکی شرکاء کی بدبود و زخیون کو ایذا دیگی رکھا اَحْمَد و ابْن ابی الدُّنْیَا و ابْن
 حَبَّان فی صحیحہ و اَحْمَد و صحیحہ عمار بن یاسر کی حدیث میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے
 فرمایا ہے میں آدمی ہوں جو کبھی جنت میں نہ جاوین گے ایک دیوٹ و دوسری مردانی عورت
 تیسرا دائم الخمر صحابہ نے کہا بھلا دائم الخمر تو معلوم ہے دیوٹ کسکو کہتے ہیں فرمایا دیوٹ
 وہ شخص ہے جسکو کچھ پروا نہ ہو کہ کون اسکی جو روکے پاس آتا ہے پوچھا مردانی عورت

[illegible]

کون ہے فرمایا جو مردوں کی طرح بنے سَاقِ اَلْکَلْبَانِی مَنْذَرِی نے کہا اسکی سند میں
 مجھ کو کوئی ایسی مجروح معلوم نہیں ہے اس حدیث کے بہت شواہد ہیں یہ بھی فرمایا
 کہ بچہ شراب سے یہ کبھی ہے شرکی سَاقِ اَلْکَلْبَانِی ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْتَعًا قَالَ صَحَّحَ الْإِسْلَامُ
 حدیثِ حذیفہ کا یہ لفظ ہے کہ شراب کرے سارے گناہوں کا عورتیں جاں ہیں شیطان
 کی ذکر ہے سَاقِ اَلْکَلْبَانِی حدیث عثمان رضی اللہ عنہ شراب کو اُمّ الخبائث فرمایا ہے یعنی ساری خبیثتوں
 کی ماں ہے سَاقِ اَلْکَلْبَانِی جَانِ فِی صَحَّحِہِ وَالْبَیْهَقِی ہاروت ماروت شراب ہی پکیر زنا
 میں پھنس گئے تھے یہ قصہ حدیث ابن عمر میں نزدیک احمد و ابن حبان کے آیا ہے جب
 شراب نے فرشتوں کو اپنے شر سے باقی نہ چھوڑا تو پھر کسی آدمی کی کیا ہستی ہے خصوصاً
 عورت کی جو عقل کھتی ہے نہ دین بے وقوف ذات ہوتی ہے صحابہ شرا بخوار ہی کو
 برابر شرک کے ٹھہراتے تھے اسکو طبرانی نے ابن عباس سے روایت کیا ہے رجال سند
 رجال صحیح ہیں انس بن مالک کہتے ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے جب چھوڑا دنیا کو
 اور وہ مست تھا داخل ہوگا قبر میں اور وہ مست ہوگا قبر سے بھی مست ہی اٹھیکا دوزخ
 میں بھی مست ہی جاوے گا و تان ایک نہر ہے پیپ و لہو کی وہ نہر اوسکا کھانا پینا ہوگا
 جب تک کہ آسمان و زمین ہے سَاقِ اَلْکَلْبَانِی وَاطْلُفَی مَسْنَدِ ابْنِ بَعْلِی اَيْضًا
 یعنی عجمیر و مبتلا میر و چونیز و مبتلا خیز و دوسری روایت انس میں مرفوعاً یون
 آیا ہے کہ جب حلال مجھ لیا میری امت نے پانچ چیزوں کو تو اب یہ ہلاک ہوگی ایک
 ظاہر ہوئے لعنت کا دوسرے پینا شراب کا تیسرے پینا ریشم کا چوتھے اختیار کرنا گناہوں کا
 پانچویں التقا کرنا مردوں کا مردوں سے عورتوں کا عورتوں سے سَاقِ اَلْکَلْبَانِی
 اب یہ پانچوں کام امت میں بری و سوہ و دام سے ہوتے ہیں رافضی صحابہ پر لعنت
 کرتے ہیں بی بیان شواہد ہوں پر لعنت کرتی ہیں مردوں سے زیادہ عورتیں شراب
 پیتی ہیں خصوصاً اسودہ گھر والیاں انہیں ایسی بھی ہیں جنکے یہاں مان باپ دادا

اس حدیث کو طبرانی نے
 روایت کیا ہے ۱۰
 اس حدیث کو عالمک نے ابن
 عباس سے مرفوعاً یون
 کیا ہے اور کہا کہ صحیح
 الاسناد ہے ۱۱

اس حدیث کو زبیر بن
 ذکر کیا ہے ۱۲
 اس حدیث کو ابن حبان
 اپنی صحیح میں اور بیہقی
 روایت کیا ہے ۱۳

اس حدیث کو ابوصہبانی نے
 روایت کیا ہے اور میں
 اس حدیث کی نسبت خیال
 کرتا ہوں کہ مسند ابیہل
 میں بھی ہے ۱۴

اس حدیث کو بیہقی نے
 روایت کیا ہے ۱۵

دادی نانانانی کے وقت سے زنا کاری شر الخواری بھنگ نوشی سے شرمی لعنت بازی
 چلی آتی ہے انکے مرد حریر پہنتے ہیں گہر میں دوسنیوں میرا شنون کا دخل رہتا ہے
 خود ہی گاتے بجاتے اچھتے ہیں آدروں کو اتے بجواتے چواتے ہی ایسے مرد تو اکثر اغلام
 کرتے ہیں انکی لی بیاہن گئی استی نا عورتوں سے مشغول ہو جاتی ہیں کہ تبدیل نہ لے
 مضائقہ ندارد **فائدہ** مسلمان کا خون کرنا حرام ہے مگر تین بات پر منجملہ
 اوسکے ایک زنا کرنا ہے **وَالْاَبْحَارُ سُرٍّ وَمُسْلِمٌ وَابُو دَاوُدَ وَالتَّوْمِیْزُ وَالْبَیِّنَاتُ**
 یعنی جان سی عزیز چیز اس زنا پر لے جاتی ہے رسول خدا نے فرمایا ہے اس کی سبب
 عرب کی میں دوتا ہوں تم پر زنا چھپی شہوت سے **وَالْاَبْحَارُ سُرٍّ** یا شند و صحیح عن
 عبد اللہ بن مسعود چھپی شہوت یہ ہے کہ مثلاً شوہر سے کہے جو کہو رغبت طرف صحبت کے
 نہیں مگر جی بھنی بہرے ہمدرد نہیں بیٹھ کر ہنسے بولے جلسے کرے گا ناجا نار کہے کہل تھا
 میں رہے ایسی عورت کو بھی حکم زانیہ کا ہے کیونکہ اگر یہ چھپی شہوت نہیں ہو تو وجہ اس
 آرائش پر ایش کی باوجود نفرت کے شوہر سے کیا ہے **اسیے** اس حدیث میں رکھو
 مسلم نے ایسی عورت کو نکو بلفظ کسی خطاب کیا ہے لفظ حدیث کا یا لفا یا العزب ہے
 مراد وہی عورتیں ہیں جو شوہروں سے بھاگتی ہیں چھپ کر زنا کرنا چاہتی ہیں حدیث
 ابن عمر میں مرفوعاً آیا ہے کہ زنا سے محتاجی آتی ہے **وَالْاَبْحَارُ سُرٍّ** یعنی جسکو زنا کی طاقت
 ہو جاتی ہے مرد ہو یا عورت وہ اپنا مال حرام کاری میں صرف کرتا ہے دنیا میں تو
 مال گیا فقیر آیا پھر وقت محتاجی کے کوئی ادسکو نہیں پوچھتا **ع** قحبہ چون پیر شود پیشہ
 کند ولالی پیر آخرت میں ایمان الگ کیا بلکہ جس سلطنت ریاست میں زنا کار و لاج ہو جائے
 آخر کو وہ دولت و حکومت رائل ہو جاتی ہے بہت جگہ ایسا ہی دیکھا گیا ہے رسول خدا
 مسلم نے خواب میں دیکھا کہ ایک تنور ہے جسکا مونہ تنگ پیٹ بڑا دوسمیں آگ بھر رکھی
 ہے جب شعلہ اڑھتا ہے تو وہ لوگ ہی اوسکے ساتھ اڑھتے ہیں قریب ہے کہ باہر نکل

اس حدیث کو بخاری و مسلم
 ابوداؤد و دارقطنی و ترمذی و ابن ماجہ
 صحیحین میں ہے
 اس حدیث کو بخاری و مسلم
 ابوداؤد و دارقطنی و ترمذی و ابن ماجہ
 صحیحین میں ہے
 اس حدیث کو بخاری و مسلم
 ابوداؤد و دارقطنی و ترمذی و ابن ماجہ
 صحیحین میں ہے

یہاں لکھیں جب شعلہ بجھ جاتا ہے تودہ اوس تنور میں گر پڑتے ہیں یہ زانی عورتیں زانی
مرد ہیں دوسری روایت کا لفظ یہ ہے کہ وہ اوس تنور کے اندر فریاد واویلا غل غبار
کرتے ہیں ننگے مرد عورت جمع ہیں نیچے سے آگ اٹکوا دیپر کی طرف ادجہا لیتی ہے یہ حدیث
بخاری کی ہے ابوہریرہ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے تین شخص ہیں جنسے
خدا دن قیامت کے ہاتھ ٹکریگا نہ اونکو پاکی کریگا نہ اونکی طرف آنکھہ اوٹھا کر دیکھے گا

بلکہ اونکو عذاب الیم ہوگا ایک بوڑھا زانی یعنی مرد ہویا عورت دوسرا بادشاہ دروغ گو یعنی
مرد ہویا عورت تیسرا فقیر متکبر ^{۱۷} وَالْأَمْسِيُّ وَالْأَمْسِيُّ اسکو طیرانی نے بھی اوسط میں
اس لفظ سے روایت کیا ہے لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الشَّيْخِ الزَّانِي وَلَا الْعَجُوزِ
الزَّانِيَةِ یعنی اللہ دن قیامت کے طرف بوڑھے مرد زانی بوڑھی عورت زانیہ کے
نظر رحمت نہ کرے گا جب رحمت کی نظر نہ کی تو ضرور سب کے قہر و غضب کی نظر کرے گا مرد عورت
جب چپچاس کے اندر آگیا شرعاً بوڑھا ٹھیرا اب اگر زانی ہے تو اسکی سزا یہی ہے جو مذکور
ہوئی بلکہ جو چالیس برس سے آگے بڑھا وہ بھی بوڑھا ہے ۱۷

چهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تواز حال طفلی نگشت

مگر ایتو بڑے مرد بوڑھے عورتیں جو انون سے زیادہ شوق زنا کاری کا رکھتے ہیں چالیس کا کیا ذکر ہے پچاس کے لگ بھگ تک ہی وہی اوج موج رہتی ہے خصوصاً خوشامدیوں نے امیر و نیکو سمجھا رکھا ہے کہ امیر مرد وہو یا عورت بوڑھا نہیں ہوتا یعنی تم مرتے دم تک شراب پیے جاؤ زنا کرتے رہو دل خوش رکھو بوڑھے تو غریب لوگ ہوتے ہیں جنکو کوئی سامان عیش عشرت کا میسر نہیں ہے بریدہ نے کہا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے ساتون آسمان ساتون زمینیں بوڑھے زانی پر لعنت کرتے ہیں بدبو ان کی شرمگاہ کی ساری اہل نار کو مست و مگی ^{سودا} ^{الذبا} یعنی خواہ مرد ہو یا کوئی عورت حدیث النس بن مالک کا لفظ مرفوع یہ ہے کہ مقیم زنا پسایا ہے جیسے تیرے ^{سودا} ^{الذبا}

اور کرتے ہیں سچ ہے الْحَبِیثَاتُ لِلْحَبِیثِیْنَ وَالْحَبِیثِیْنَ لِلْحَبِیثَاتِ فَأَمَّا لَاحِبِ
 عباس کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے اے جو انور قریش کے بچاؤ تم اپنی شرمگاہ کو
 تم نہ کرنا نہ کرو جو کوئی اپنے ستر کو بچاؤ گا تو کوئی جنت ہے سَوَاءٌ لَاحِبُکُمْ وَالْبَیْهَقِیْ وَقَالَ
 الْحَکَمُ صَحَّیحٌ عَلٰی شَرْطِہَا بَیہقی کی روایت میں اتنا اور زیادہ کیا ہے کہ جو بچاؤ جو انور
 میں یعنی زنا سے وہ بہشت میں داخل ہوگا اسی طرح حدیث ابی ہریرہ میں مرفوعاً آیا ہے
 کہ جس عورت نے اپنی شرمگاہ بچائی شوہر پر قناعت کی جس دروازے بہشت سے
 چاہے جنت میں جاوے سہل بن سعد کی حدیث میں یہ فرمایا ہے جو کوئی ضامن ہو کر
 لے اوس چنگی جو درمیان اوسکے جڑے اور دونوں پاؤں کے ہے یعنی زبان و شرمگاہ کا
 میں ضامن ہوں واسطے اوسکے جنت کا سَوَاءٌ لَاحِبُکُمْ وَالْبَیْهَقِیْ وَالْثَمِیْذِیْ غَیْرُہَا
 عورت کوئی تو زبان تہمتی ہے نہ شرمگاہ بچتی ہے اور تھو لعن طعن بد زبانی پھر انجاری
 غیبت جھوٹ کا زور رہتا ہے اوہ ہر ناکاری مساحقت وغیرہ کا شور اَللّٰهُمَّ اَحْفَظْنَا
 ابو ہریرہ کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا جس کو خدا نے زبان و فرج کے
 شرم بچا یا وہ داخل جنت ہوا سَوَاءٌ لَاحِبُکُمْ وَالْبَیْهَقِیْ وَحَسَنَةُ ابُو رَافِعٍ کَالْفَظِیۃِ
 مَنْ حَفِظَ مَا بَیْنَ فَقْمِیۃِ وَفَخْدِیۃِ دَخَلَ الْجَنَّةَ سَوَاءٌ لَاحِبُکُمْ وَالْبَیْهَقِیْ وَالْثَمِیْذِیْ
 مراد فقین سے جڑا ہے ایک روایت طبرانی میں یوں آیا ہے حضرت نے فرمایا کیا میں
 تم کو ایسے دو کام نہ بتاؤں کہ جو کوئی ان کو کرے وہ بہشت میں جاوے کہا ہاں فرمایا
 زبان و فرج کو نگاہ رکھو فَأَمَّا لَاحِبُکُمْ بعضی عورتیں شوہر کو نہ ہر دیتی ہیں یا
 دوسرے کے ہاتھ سے دلو دیتی ہیں حالانکہ قتل نفس کبائر مہلکات میں سے ہے
 اس کو رسول خدا صلعم نے ہمراہ شکر و محروم و غیبرہ ذکر کیا ہے اَخْرَجَ الشَّیْخَانِ
 وَابْنُ دَاوُدَ وَالنَّسَائِیْ یہی حکم جادو کرنے کا ہے عورتیں جادو ٹونوں میں بھی پہن کر تی
 ہیں کوئی جادو شوہر کے غلام بنانے کے لئے کرتی کرتی کہ اتنی پہن کر شوہر کے

غیبت عورتوں کے ہیں اور
 غیبت مردوں کے ہیں اور
 عورتوں کے ہیں صورت اور
 رکوع ۳ - بارہ -
 اس حدیث کو عالم
 دہلی نے روایت کیا ہے
 عالم طباطبائی نے حدیث کی ہے
 مسلم کے مندرجہ حدیث کی ہے
 اس حدیث کو بخاری
 و ترمذی وغیرہ نے روایت
 کیا ہے اور لفظ بخاری کا
 ہے اس حدیث کو عالم
 اس حدیث کو ترمذی
 کہا ہے
 جو کوئی نگاہ رکھے اپنی
 جڑوں اور ٹونوں کے
 بچاؤ داخل ہوگا جنت میں
 اس حدیث کو طبرانی نے
 روایت کیا ہے
 اس حدیث کو بخاری و مسلم
 و ابوداؤد و نسائی
 نے روایت کیا ہے

ہلاک کرنے کے لئے حالانکہ حدیث برادر بن عازب میں آیا ہے کہ ساری دنیا کا مٹ جانا
 اللہ پر آسان ہے مومن کے ناحق قتل کرنے سے سزا واثم ماجہ بآئنا حسن
 سزا واثم البیہکھی مٹاؤ صبا کئی مومن بھی کون جس سے نکاح ہوا ہے دوسری روایت
 میں اتنا اور زیادہ کیا ہے کہ اگر سارے آسمان زمین والے کسی ایک مومن کے خون
 میں شریک ہو گئے تو اللہ اوں سب کو دوزخ میں ڈالے گا سزا واثم الترمذی وقال حدیث
 حسن غریب طبرانی کا لفظ صغیر میں اس جگہ اس طرح ہے کہ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ لَكَبَتَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا عَلَى وُجُوهِهِمْ فِي النَّارِ ابن عمر
 کہتے ہیں رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے لَوْ ذَاكَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ مُسْلِمٍ
 سزا واثم الترمذی والنسائی یعنی ساری دنیا کا زوال آسان ہے خدا پر
 مگر قتل کرنا مرد مسلمان کا آسان نہیں یہ حکم اجنبی مسلمان کا ہے پھر جس مسلمان سے
 ایسا رشتہ قوی ہو کہ ادسکی اطاعت اس عورت پر فرض ہے جیسے شوہر تو اس کے قتل
 کر نیکا کہو کس قدر گناہ ہوگا ابی ہریرہ کی حدیث میں آیا ہے جسے آدمی لفظ بھی کسی
 مومن کے قتل میں مونہہ سے نکالے مدد کی توجہ وہ اللہ سے ملے گا اسکی دونوں
 آنکھوں کے بیچ میں یہ لکھا ہوگا کہ یہ خدا کی رحمت سے ناامید ہے سزا واثم ماجہ
 واثم البیہکھی جو عورتیں حمل ساقط کر دیتی ہیں بچے میں جان پڑ چکی ہوتی ہے تو اس
 گناہ کی سزا بھی برابر قتل ہی کہ ہے جیسے ایک مسلمان کو تلوار سے زہر سے الماس سے
 قتل کیا ویسا ہی یہ قتل بھی ہوا حلال کا تو کچھ گناہ ہی نہ پوچھو تو نہ کرنے والیاں ولد الزنا
 کو اکثر لگا گھونٹ کر یا زہر کی گھٹی پلا کر قتل کر ڈالتی ہیں یا تل ہی میں ادویہ گرم کا استعمال
 کر کے ساقط کرنا چاہتی ہیں آپر زنا کے سوا ایک گناہ عظیم اس قتل کا ہی ثابت ہو جاتا ہے
فائدہ بعضی عورتیں شوہر سے یا کسی اور سے لڑ بھڑک کر اپنی جان ہلاک کر دیتی ہیں
 حرام موت مرجاتی ہیں انکے لئے ابد الابد تک جہنم مقرر ہو چکی ہے نہ ہر کھاکر مرین یا انیون

اس حدیث کو ابن ماجہ نے
 بابنا حسن روایت کیا ہے
 اور بیہکھی اور اصبا کئی نے بھی
 روایت کیا ہے
 اس حدیث کو ترمذی نے روایت
 کیا ہے اور کبار حدیث میں بھی ہے
 اگر آسان اور دنیا والے کے قتل
 کے بارے میں جمع ہو جائیں تو
 سب کو اللہ قاتل اور قاتل مومن کہے
 بل جہنم میں ڈال دے
 اس حدیث کو ابن ماجہ اور
 اصبا کئی نے روایت کیا ہے

بیکر یا کوئین مین گر کر یا ہتھار سے پیٹ مار کر یہ مضمون حدیث شیخین مین روایت
 ابی ہریرہ سے آیا ہے ایسے مرد و عورت پر حکم نماز جنازہ پڑھنے کا نہیں ہے اس سے
 معلوم ہوتا ہے کہ یہ حرکت کفر کی ہے اسلام سے باہر کر دیتی ہے ایک شخص نے اپنی جان
 کو قتل کیا تھا رسول خدا صلعم نے فرمایا حَرِّمْتُ عَلَیْہِ اَنْجَنَۃً یعنی بہشت اس پر حرام ہو گئی
 سَرَّاءُ الْبَحْرِ مَیِّ وَ مَسْلَمٌ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللّٰہِ مَعْلُومٌ ہوا ایسے شخص کے حق میں
 یہ کہہنا کہ وہ نہی ہے درست ہو سکتا ہے **فائدہ** عورتوں میں ایک مرض یہ بھی
 ہوتا ہے کہ چھوٹے گناہوں کا ڈر نہیں رکھتی ہیں اس کے انجام سے بالکل غافل بنے پروا
 رہتی ہیں حالانکہ حدیث میں آیا ہے کہ شیطان اس بات سے ناامید ہو چکا ہے کہ زمین
 عرب میں بت پرستی کیجا دے لکن وہ تم سے حقیر کاموں پر راضی ہوا دیکھا یہ حقیر
 کام دن قیامت ہلاک کرنے والے ہیں سَرَّاءُ اَحْمَدُ وَالطَّبْرَانِیُّ وَالْبَيْهَقِیُّ وَالْبُکَیْہِیُّ
 وَاللَّفْظُ کہ سہل بن سعد کا لفظ یہ ہے تم بچے رہو چھوٹے حقیر گناہوں سے جب ان
 حقیر کاموں پر پکڑ ہوگی تو یہ تمکو ہلاک کر دیئے سَرَّاءُ اَحْمَدُ وَ سَرَّاءُ اَحْمَدُ وَ سَرَّاءُ اَحْمَدُ
 الصَّحِیْحُ حدیث عائشہ میں اس لفظ سے آیا ہے اَعْلَشْتُ تَوْبَیْحًا اَیُّوْ مَحْقَرَاتِ ذُنُوبِ
 سے کہ انکے لئے ایک طالب ہے طرف سے خدا کے سَرَّاءُ النَّسَافِیُّ وَاللَّفْظُ لُؤْا شِنْ
 مَا جَعَلَ ابْنُ حَبَّانٍ فِیْہِ صَحِیْحٌ ایک روایت میں بجائے ذُنُوبِ لَفْظِ اَعْلَشْتُ اَیُّوْ
 رسول خدا صلعم حضرت عائشہ کو بہت چاہتے تھے اس لئے انکو یہ بتا دیا کہ تم چھوٹے
 کاموں حقیر گناہوں کو ہلاک نہ سمجھو ان سے بچتی رہو ان پر یہی پکڑ ہوگی پر جو کوئی عورت
 بڑے گناہوں سے ہی نہ بچی تو اس کے انجام کا خدا ہی حافظ ہے **فائدہ** حدیث
 ابی ہریرہ میں آیا ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا جو سات چیزوں سے جو ہلاک کرنے
 والی ہیں تو چھاؤ کیا ہیں فرمایا شرک کرنا ساتھ خدا کے جاؤ کرنا قتل کرنا اوس
 جانکا جسکو خدا نے حرام کیا ہے مگر حق سے کہنا سود کا کھانا مال یتیم کا بھانگنا دن

اس حدیث کو بخاری و مسلم نے
 جندب بن عبد اللہ سے روایت
 کیا ہے ۱۲

اس حدیث کو ابو ہریرہ و ابی
 داؤد و ابی یوسف و ابی نعیم
 اور ترمذی و ابی یوسف کا ہے ۱۲

اس حدیث کو احمد و ابی نعیم
 کیا ہے اور راوی اس کے حدیث
 صحیح میں بھی پکڑ سے گئے ہیں ۱۲

اس حدیث کو ابی داؤد و ابی
 یوسف و ابی نعیم و ابی حاتم
 روایت کیا ہے انہی لفظوں کا
 ہے ۱۲

روائی کی تہمت لگانا بیابھی ایما نذر غافل مزاج عورت کو مستحق علیہ ابن عمرؓ کی حدیث
 میں فرمایا ہے چار چیزیں ہیں کہ جس کسی میں ہوں وہ خالص منافق ہے جس میں ایک ہو
 اس میں ایک ہی خصلت نفاق کی ہے جب تک کہ وہ اسکو چھوڑ نہ دے امانت میں خیانت
 کرنا بات چیت میں جھوٹ بولنا عہد کر کے توڑ ڈالنا جھگڑے میں گالی بکنا مستحق علیہ
 اکثر عورتوں میں یہ چاروں خصلتیں جمع ہوتی ہیں ورنہ دوا ایک تو ضرورتی پائی جاتی
 ہیں حلیف کہتو ہیں نفاق تو زمانہ رسول خدا صلعم میں تھا اب تو کفر ہے یا ایمان اسکو
 بخاری نے روایت کیا ہے معلوم ہوا کہ آجکل کا نفاق بمنزلہ کفر کے ہے ابو امامہ
 نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے حیا و کم سخن و شیعہ ہیں ایمان کے بدزبانی و تیر
 بات کی دو شیعہ ہیں نفاق کے سداۃ البیہقیؒ یہ دونوں شیعہ یعنی بذا و بیان عورتوں
 میں زیادہ ہوتے ہیں جس طرح دو شیعہ اول یعنی حیا و عتی مردوں میں زیادہ ہیں
 حدیث ابی ثعلبہ میں مرفوعاً آیا ہے سب سے زیادہ دشمن تم میں نزدیک میرے اور
 زیادہ دور مجھ سے وہ شخص ہے جو بد اخلاق ہے جسکی زبان فر فر چلتی ہے مومنہ
 کے باتیں کرتا ہے سداۃ البیہقیؒ یہ وصف بھی زنان آسودہ میں سب سے زیادہ
 ہوتا ہے انکی زبان انکے قابو میں نہیں ہوتی رات دن کہو اس کیا کرتی ہیں حدیث جابرین
 ہے کہ راگ سے دلہیں نفاق پیدا ہوتا ہے سداۃ البیہقیؒ رسول خدا صلعم فرماتے ہیں
 آدمی بعضا کلمہ ناراضی خدا کا مومنہ سے نکال بیٹھا ہے کچھ اسکی پروا نہیں کرتا اگر اسکی سب
 سے جہنم میں جا کر گرتا ہے سداۃ البخاریؒ عن ابی ہریرہؓ ایسے کلمے زبان سے عورتوں
 اکثر رات دن نکلا کرتے ہیں جہنم میں سب سے زیادہ یہی قوم ہوگی یہ بھی فرمایا ہے کہ
 صدیق کو لائق نہیں کہ لعنت کرے سداۃ مسلمؒ عن ابی ہریرہؓ دوسری روایت ابی الدرداء
 میں ہے کہ لعنت کر نیوالے نگواہ ہونگے یہ شفیع و ن قیامت کے سداۃ مسلمؒ عن ابن
 بہشت میں نجا و گیا یعنی وہ شخص جو چپ کر لوگوں کی بات سنا ہے مستحق علیہ عن عبد اللہ

اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے
 اس حدیث میں چار چیزیں ہیں جن میں سے ایک ہو تو وہ منافق ہے

جو شخص لوگوں کے بچپن پڑ کر اچھی بات لکھ کر صلح کرادے وہ جھوٹا نہیں ہے یہ حدیث
 ام کلثومؓ کی بھی متفق علیہ ہے متقار بن اسود کی حدیث میں مرفوعاً آیا ہے خاک ڈالو
 مونہ میں تعریف کرنے والوں کے یعنی خوشامدیوں کے جو جھوٹی طرح کیا کرتے ہیں رکنا
 مسند پر یہ مرض ملوک و امرا و روسا میں ہر جگہ موجود ہے انکے پاس بدون خوشامدی
 و جھوٹ بولنے کے کام نہیں چلتا بہترین مروجہ نزدیک اللہ کے دن قیامت کے وہ شخص
 ہے جسکو لوگ بسبب اوسکے شرف و فساد کے چھوڑ دین مستحق غلبہ من حدیث عائشہؓ
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا خرابی ہے اوس شخص کی جو باتیں بنا کر لوگوں کو ہنساتا ہے وکیل
 لہ وکیل لہ سرگاہ احمد والترمذی والدارمی عن حکیم بن مسعود کی حدیث میں مرفوعاً
 آیا ہے مومن نہ طعن کرتا ہے نہ لعن نہ تمسک بکتا ہے نہ زبان و رازی کرتا ہے رکنا ان ترمذی
 والبیہقی معلوم ہوا کہ طعن و لعن و بد زبانی خلاف طریقہ ایمان ہے فاسق کی مدح
 کرنے سے خدا کو غصہ آتا ہے عرش ہلجاتا ہے اسکو بہتی نے انس سے روایت کیا ہے
 امیر لوگ رات دن فاسق بھائی بند و ناپسند دوستوں کی تعریف کیا کرتے ہیں خدا کو
 غصے میں لاتے ہیں عرش کو ہلا دیتے ہیں جیسے ہمنشین سے تنہا بیٹھنا اچھا ہے اسکو
 ابو ذر نے مرفوعاً ذکر کیا ہے آخر حجۃ البیہقی چکا رہنا ساٹھ برس کی عبادت سے بہتر ہے
 اسکو بہتی نے عمران بن حصین سے مرفوعاً روایت کیا ہے فرمایا بدترین بندہ وہ ہیں
 جو چغلیں گوی کیا کرتے ہیں دوستوں میں جدائی ڈالتے ہیں رکنا احمد والبیہقی عن عبادة
 حدیث ابی سعید و جابر میں آیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا غیبت زنا سے بھی بدتر ہے
 چوچا کسلے کہا اسلے کہ آدمی زنا کر کے توبہ کرتا ہے اللہ اوسکی توبہ قبول فرماتا ہے غیبت
 کی مغفرت نہیں ہوتی جب تک کہ وہ نہ بخشے جسکی اسنے غیبت کی ہے ایک روایت میں
 یوں آیا ہے کہ غیبت والے کے لئے توبہ نہیں ہے اسکو بہتی نے روایت کیا ہے اگرچہ
 دنیا دار و بھی غیبت میں مبتلا رہتے ہیں مگر سب سے زیادہ یہ بیمار جو توبہ نہیں ہوتا ہے

اس حدیث کو مسلم نے روایت کیا ہے

اس حدیث کو بخاری و مسلم نے روایت کیا ہے

اس حدیث کو بخاری و مسلم نے روایت کیا ہے

اس حدیث کو ترمذی و بیہقی نے روایت کیا ہے

اس حدیث کو بخاری و مسلم نے روایت کیا ہے

غیبت گویا انکی عبادت ہے سو یہی عبادت انکو توبہ سے محروم رکھ کر جہنم میں لیجاتی ہے غیبت
زندگی ہو یا مردی کی دونوں کا ایک ہی حکم ہے غیبت وہی بات ہے جو بری لگے گو
سچی ہی کیوں نہ ہو جو سچی نہیں ہے وہ افتر تو ہمت و ہمتان ہے اسکی سزا الگ ہے غیبت
کا کفارہ یہ ہے کہ اوسکے لئے جسکی غیبت کی ہے استغفار کرے اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلَا
کے اسکو بیعتی نے انس سے روایت کیا ہے مگر سند اس حدیث کی ضعیف و کلیل
ابو بکر یہ نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے بازار میں یہ لوگ فخر کرنے سے اپنے باپ
دادوں پر جو مر گئے ہیں وہ کو یا ہوئے جہنم کے یا حقیر ترین اسد پر گریہ سے جو جانت
کو لڑکا تا پھر تا ہے اسد تعالیٰ نے تم سے عیب و فخر جاہلیت کو دور کر دیا ہے اب تو مومن
تقی ہے یا فاجر شقی سب آدمی بنی آدم ہیں آدمی سے بنے ہیں ^{علیہ السلام} وَاَلَا تَتَذَكَّرُونَ
یعنی جبکہ سب بنی آدم کی حقیقت و اصل مٹی ٹھہری تو اب فخر کس بات کا ہے اگر ہے تو بزرگ
ایمان کی ہے یا بدبختی فسق و فجور کی جسکے باپ و امے کا فریا فاسق فاجر تھے او نہ پر
بڑائی مارنا انکی تعریف کرنا لا حاصل ہے وہ تو جہنم کے کوئے ہو گئے تمہاری تعریف
و فخر سے کیا ہو گا تم جاہل ٹھہرو گے ہاں اگر وہ مومن دیندار یا عالم پرہیزگار رہتے تو اولاد
کو کرنا مضائقہ نہیں مگر حد کا خاتمہ ظاہری کفر شرک بدعت پر یا فسق و فجور یعنی زنا کا کیا
شراب خواری تعزیر سازی گور پرستی وغیرہ پر ہوا ہے انکی تعریف کرنا جاہلیت میں
قدم رکھنا ہو آبراہیم علیہ السلام کے باپ رسول خدا صلعم کے مان باپ کفر پر کفر آسمان
انکو کیا دہبا لگ سکتا ہے توح علیہ السلام کا بیٹا لوط کی جو رو دونوں کا فرج آسمان
انکا کیا نقصان ہوا آدمی اپنے ایمان کو درست کرے دوسرے کے حال سے کیا غرض
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَانُوا يَتَّبِعُونَ
یعنی انکے اعمال انکے لئے ہیں تمہارا اعمال تمہارے لئے انکے اعمال کا سوال تم
نہو گا امراء و روسا کو ایک مرض یہ بھی ہوتا ہے کہ رات دن اپنے آبا و اجداد کی تعریف

اسی اسد پر اور اسکو بخش دے
اسی حدیث کو تفسیر و تفسیر
اسی حدیث کیا ہے

اسی حدیث کو تفسیر و تفسیر
اسی حدیث کیا ہے

بیان کیا کرتے ہیں کوئی اذکار اگر سچا ذکر ہی بڑی طرح پر کرے تو کھا جائیگا طیار ہو جائے
 ہیں دشمنی کرنے لگتے ہیں حالانکہ خوب جانتے ہیں کہ وہ فاسق فاجر تھے یا مشرک کاذب و کافر
 موت اسی حال میں ہوئی ہے کوئی شراب پیتے ہوئے مر کوئی تعزیہ بناتے بناتے مر گیا
 کسی نے مرتے دم تک زنا کرنا چھوڑا کوئی سود کہا یا کیا کوئی کسی اور گناہ کبیرہ میں مبتلا
 تھا ایسی حالت میں مسلمان کو یہ چاہیے کہ انکو برا نہ کہے تو ہرگز اچھا ہی نہ کہے سکوت کر دے
 مثال جاوید خود خدا کا دشمن کیوں بنے وہ تو اپنے اعمال کو پہنچ گئے ہمیں اونکے بُرا
 کہنے بہلا کہنے سے اب کچھ فائدہ نہیں ہی ہم اپنی حالت درست کریں اپنی نجات چاہیں
فائدہ ابن مسعود نے کہا رسول خدا صلعم نے فرمایا ہے جس نے مدد کی اپنی قوم کی
 ناحق بات پر اسکی مثال ایسی ہے جیسے کوئی اونٹ گھر پرے پڑا ہوا اپنی دم ملاوے
 سَوَاءُ الْاَبُو ذَا الْاَوْدِ وَالْمَكْنُوبِ الْاَسْقَعُ نے پوچھا عصیت کیا چیز ہے فرمایا یہ ہے کہ مدد
 کرے تو اپنی قوم کی ظلم پر سَوَاءُ الْاَبُو ذَا الْاَوْدِ امیر لوگ ہر ناحق کام میں ظلم کی بات
 اپنی قوم و قرابت کے مددگار بن جاتے ہیں اسکا نام عصیت و تعصب و جہالت ہے خبر بن
 مطعم کی حدیث میں مرفوعاً آیا ہے وہ ہم میں سے نہیں ہے جو طرف عصیت یعنی حمایت
 کے بلاویں نہ وہ جو اس عصیت پر لڑے یا مرے سَوَاءُ الْاَبُو ذَا الْاَوْدِ اس جگہ گویا اسلام
 کی نفی کی ہے اس کام پر اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا دوستی و دشمنی ایک مسلمان کی دوسرے مسلمان
 سے اللہ کے لئے چاہئے نہ اپنے جی کے لئے پورا ایمان یہی ہے جب ناحق کی طرف داری نہ ہو
 قوم کی حمایت ہوئی تو یہ اسلام کا ہیکو ہوا خدا و رسول سے ضد ہوئی رسول خدا صلعم
 نے ابوذر سے فرمایا تو جانتا ہے کہ بڑی مضبوط رسی ایمان کی کیا ہے کہا اللہ و رسول
 کو معلوم ہے فرمایا دوستی کرنا راہ خدا میں محبت رکھنا اللہ کے لئے دشمن ہونا و اسطو
 خدا کے سَوَاءُ الْاَبُو ذَا الْاَوْدِ یعنی جب کسی سے محبت ہو یا دشمنی اپنا ہونا
 اجنبی ہو یا رشتہ دار تو اللہ ہی کے لئے ہونا اپنی رشتہ داری برادری ذاتی مطلب کے

اس حدیث کو ابو داؤد و
 روایت کیا ہے ۱۷

اس حدیث کو ابو داؤد و
 روایت کیا ہے ۱۸

اس حدیث کو ابو داؤد و
 روایت کیا ہے ۱۹

اس حدیث کو بیہقی نے شعب
 الا باقین میں روایت کیا ہے ۱۲

واسطے مگر اس مقدمے میں بھی سارے اہل ربر و روسا، خلاف حکم خدا و رسول کرتے ہیں اپنی دوستی دشمنی غالباً مطلب تک ہوتی ہے جب مطلب زیادہ دوست کو دشمن کر لیتے ہیں اپنی قرابت کے لئے اپنا دین برباد کر دیتے ہیں حدیث انس میں آیا ہے آدمی اوسیکے ساتھ ہوگا جسکو چاہتا ہے اوسکو وہی ملیگا جو اوسنے کہا یا ہے یعنی اچھا یا برا ^{اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ} معلوم ہوا جو مرد عورت جسکے سیکو زیادہ دوست رکھتا ہے جو کچھ عمل کرتا ہے حشر سکا اونہیں کے ساتھ ہوگا اچھوں کے چاہنے والے اچھوں کے ساتھ برون کے چاہنے والے برون کے ساتھ مبعوث ہوں گے فاسقون کا حشر فاسقون کے ہمراہ ہوگا صلحا کا حشر صلحا کے ساتھ ہوگا اے اللہ ہمکو ایمان پر استقامت دے اچھوں کے ساتھ رکھ فسق و فجور سے بچا نیکوں کے ہمراہ اوٹھا اپنی محبت اپنے رسول کی محبت دے اللہم امین *

اس حدیث کی تفسیر
نے روایت کیا ہے

فصل بیان میں فاسقون کے

فسق شرع میں اسکو کہتے ہیں کہ آدمی اللہ تعالیٰ کی اطاعت سے باہر ہو جاوے خواہ کفر کے یا کوئی گناہ کر کے معتزلہ کے نزدیک فاسق نہ مومن بنے کافر خوارج کے نزدیک کافر ہے شافعی کے نزدیک مومن ہے قرآن شریف میں کسی جگہ فاسق سے کافر مراد ہے کسی جگہ منافق کسی جگہ مرتکب صغائر و کبائر فسق کا ذکر قرآن پاک میں بہت جگہ آیا ہے سورہ بقرہ میں فرمایا ہے ^{وَمَا یُضِلُّہٗ اِلَّا الْفَاسِقِیْنَ} یعنی جب اللہ تعالیٰ کوئی مثال بیان کرتا ہے تو ایمان والے اوسکو حق جانتے ہیں فسق والے اوسکا کلام کر کے گمراہ ہو جاتے ہیں یہاں فاسق سے مراد کافر ہیں دوسری جگہ فرمایا ^{یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا} بھائی الفاسقون یعنی انکار نہیں کرتے ہماری آیتوں کا مگر فاسق یعنی یہ کفر فاسقون ہی سے ہوتا ہے معلوم کہ فسق و کفر میں بہت قریب کا رشتہ ہے فسق کے

سورہ بقرہ
پارہ ۱
صفحہ ۱۴۴

بعد تو بت کفر کی پہچانتی ہے اسلئے تیسری جگہ فرمایا ہے کہ جو کوئی حج کا ارادہ کرے
 تو بیچائی و فسق و فحشاء نہ کرے چوتھی جگہ فرمایا ہے کہ لہذا میں کوئی سیکونڈ ہونگا
 اگر پہونچائیگا تو یہ فسق ہوگا آل عمران میں کہا ہے اللہ تعالیٰ نے پیغمبروں سے اس بات
 کا عہد لیا ہے کہ جب رسول خدا صلعم تمہارے پاس آئیں تم اونپر ایمان لانا اونکی
 مدد کرنا پھر جو کوئی بعد اس اقرار کے پھر جاوے گا وہ فاسق ہوگا معلوم ہوا کہ خدا
 کسی بات کا عہد کر کے پھر جانا فسق ہے فسق کفر کا بھائی ہے تو بہر کے پھر بار بار لگنا کہ نا
 بیچھی فسق ہے اہل کتاب کے حق میں کہا ہے ^{لَهُمْ} ^{مَنْعُهُمْ} ^{الْمُفْسِقُونَ} ^{وَالْكَافِرُونَ} ^{لَا يَسْتَقِيمُونَ} یعنی
 ایماندار انہیں کہ ہیں فاسق ہیں معلوم ہوا کہ ایمان و فسق کا مقابلہ ہے فاسق کے ایمان میں
 خلل ہوتا ہے وہ بچا ایماندار نہیں ہے مائدہ میں پائے کھیلنے سے منع فرما کر یہ کہا ہے
 کہ یہ کام فسق ہے جس کسی کھیل میں با رعبیت ہوتی ہے وہ اوس میں داخل ہے جیسے
 چوڑے بلکہ شطرنج ایسے کھیل کھیلنے والے فاسق ہیں موسیٰ علیہ السلام جب حکم ہوا کہ تم جبارین
 سے لڑو بنی اسرائیل نے انکا ساتھ نہ دیا کہا تم جاؤ تمہارا رب جائے ہم یہاں بیٹھے
 ہیں اوسپر موسیٰ علیہ السلام نے کہا اے رب درمیان میرے اور اس قوم فاسق کے
 جدائی کر یعنی انکے گناہ میں مجھے نہ پکڑ معلوم ہوا کہ فسق سبب عذاب کا ہوتا ہے دنیا میں
 ہو یا آخرت میں اس وعاکے جواب میں خدا نے فرمایا انپر بیت المقدس میں جانا حرام
 ہے یہ چالیش برس جنگل میں پڑے مارے پھر نیکے تو اس قوم فاسق پر کچھ رنج نہ کر
 معلوم ہوا کہ جب فاسقوں پر کوئی بلا آفت آوے تو اوسپر رنج نہ کرے اگرچہ اپنی قوم
 کیوں نہ ہو اسلئے کہ بنی اسرائیل موسیٰ کی قوم تھی اونپر رنج کرنے سے منع کیا دوسری
 جگہ فرمایا ہے کہ جو کوئی شخص موافق کتاب خدا کے حکم نہیں کرتا ہے وہ فاسق ہے
 یہ آیت حق میں انجیل والوں کے اوتری ہے پھر تیسری جگہ رسول خدا صلعم کو ارشاد
 کیا ہے کہ تو حکم موافق قرآن کے کر اور پنج اس بات سے کہ کہیں یہ شخص کو اس حکم سے

سورہ العنکبوت ۱۲ - ۱۲
 بارہ - ۱۲ - ۱۲

باز کہیں اللہ تعالیٰ انکو عذاب کرنا چاہتا ہے انکے بعض گناہوں پر اکثر یہ لوگ فاسق
 ہیں معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی شخص کو قرآن کے موافق حکم کرنے سے روکے وہ لائق
 عذاب ہے عذاب کفر پر ہوتا ہے نہ ایمان پر اس سے یہ نکلا کہ فسق کا نانا کفر سے
 زیادہ ہے ایمان سے کم ہے پھر اہل کتاب کو ایک جگہ یہ خطاب کیا ہے کہ تم میں فاسق
 لوگ بہت ہیں پھر یہود کے حق میں کہا کہ اگر یہ خدا و رسول و کتاب خدا پر ایمان لاتے تو
 کافروں سے کبھی دوستی نہ کرتے لکن اکثر انہیں فاسق ہیں معلوم ہوا کہ ابتداء فسق کی
 اہل کتاب سے ہوئی ہے پھر اسلام میں بھی یہ بلا پھیل گئی انا اللہ یہ بھی معلوم ہوا کہ
 کافروں سے مردہوں یا عورت و دوستی رکھنا فسق ہے ایسا فسق آخر کفر تک پہنچا دیتا ہے
 ایک جگہ سورہ مائدہ میں فرمایا ہے کہ اللہ قوم فاسق کو راہ پر نہیں لگاتا یعنی جنکے حرمین
 فسق رچ گیا ہے وہ ہدایت کی راہ پر نہیں آتے اپنے فسق میں گھسے رہتے ہیں سورہ
 انعام میں فرمایا ہے اوس جانور اوس چیز کو نہ کھاؤ جس پر نام اللہ کا نہیں لیا گیا یہ کھانا
 فسق ہے معلوم ہوا کہ جو چیز خدا کے نام پر نہ ہو اوسکو نہ کھاوے اگر کھاوے تو فاسق ہو جائیگا
 اسطرح یہ بھی فرمایا ہے کہ جس چیز پر نام غیر خدا کا پکارا جاوے وہ چیز بھی کھاوے
 یہ بھی فسق ہے اکثر عورتیں بلکہ مرد و نذر غیر خدا کو کیا کرتے ہیں کوئی کسی پیر کی نذر کرتا ہے
 کوئی کسی قبر کی کوئی کسی نیک بی بی کی کوئی شیخ مدوزین خان کی اس قسم کی سب نذرین
 داخل فسق ہیں ایسے محل میں فسق کفر ہو جاتا ہے اسلئے کہ اس میں شرک کی بو آتی ہے
 سورہ اعراف میں قوم نوح و ہود و عاد و ثمود و صالح و لوط و شعیب کے حقیقین اشرار کو لکھا
 کہ اکثر گواہین سمجھنے فاسق یا ایسی سبب ہوا اونپر عذاب اور نیکو دنیا میں اس امت کے فاسقوں
 بھی عذاب اور نیکو مگر آخرت میں فسق و کفر میں گویا بڑی دوستی ہے فاسق سے وہی معاملہ کیا جاتا
 ہے جو لائق اہل کفر کے ہے موسیٰ علیہ السلام سے فرمایا سَأَرِجُکُمْ ذَاکُمْ اَلْفَا سِیقِیْنِ ہوں کھاتے
 ہیں تمکو گھر شہر فاسقوں کا مراد اس گھر سے شہر مصر ہے فاسقون سے مراد اس جگہ پر ہیں

سورہ کور
 ۵۱

پھر سورہ توبہ میں ارشاد کیا واللہ لایقہدی القوم الفاسقین اللہ ہدایت نہیں دیتا
 قوم فاسق کو یعنی جب فسق کسی قوم کی عادت ہو جاتی ہے تو پھر انکو راہ ہدایت کی نہیں
 ملتی جب راہ ہدایت کی نہ ملی تو گمراہ رہے انجام غیر نہواحت سے محروم و دنیا کے مخدوم
 ٹھہرے دوسری جگہ ارشاد کیا کہ تو کہہ دے افسے تم خرچ کرو خوشی یا ناخوشی سے تم سے خرچ
 کرنا قبول نہوگا تم ہو قوم فاسق مفسرین نے کہا ہے یہ آیت عام ہے حقیقین ہر اوستی شخص
 کے جو اپنا مال اللہ کے لئے خرچ نہیں کرتا غیر اللہ کے لئے خرچ کرتا ہے دکھانے سنانے کو
 فاسق فاجر عورتوں کو روپیہ دینا چیز دینا اور نکلنا تو کر چاکر رکھنا یہ سب داخل فسق ہے
 اللہ تعالیٰ اس صرف کو سی طرح قبول نہیں کرتا خواہ اپنی خوشی سے اس جگہ صرف کیا ہے
 یا ناخوشی سے کسی کی مروت و خاطر سے یا اکل و کسوت سے او سکوت خواہ یا سالانہ دیا جاتا
 ہے اگرچہ جی نہیں چاہتا بعض عورتیں جو آسودہ حال ہوتی ہیں وہ اپنے اکل و کسوت
 کو تنخواہ دیتی ہیں گواہ آشنائی کا کام اونسے نہیں لیا جاتا یہ سراسر فسق ہے بڑا گناہ
 ہے یہ لول روپیہ خرچ کر کے گناہ مول لیتے ہیں یہ بھی فرمایا ہے کہ منافق لوگ فاسق
 ہیں یعنی جو رشتہ کفر و فسق سے ہے وہی رشتہ نفاق کو بھی فسق سے ہے فاسق منافق
 بھی ہوتا ہے منافق وہ ہے کہ دلیں کچھ ہو اور ظاہر کچھ کرے فاسق کا کام بد و نفاق
 کے نہیں چلتا اگر نفاق نہ کرے گا فاسق کے نہیں اوٹھا سکتا کھلم کھلا فسق میں یہ بات
 ضرور ہے کہ میان بی بی میں فساد ہو گا دل بے فسق کئے باز نہیں آتا اسلئے نفاق کرنا پڑتا
 ہے کہ سانپ سے لاکھی نہ ٹوٹے اسلئے بعد اسکے یہ فرمایا ہے کہ اللہ نے منافق عورتوں
 عورتوں کافروں سے وعدہ کیا ہے کہ یہ ہمیشہ دوزخ میں رہیں گے یہ جہنم انکے لئے
 کافی ہے آپ خدا کی لعنت ہے انکے لئے عذاب دائمی ہے پھر منافق کے جنازہ پر غار
 پڑھنے سے رسول خدا کو منع فرمایا ہے کہا اوٹھو میں نے اللہ و رسول سے کفر کیا ہے
 یہ سزاؤں میں کہ فاسق تھے معلوم ہوا کہ نفاق ایک شاخ ہے کفر کی اور فسق پھر پاڑا

خاتمہ ہے کچھ لوگوں نے غلط عذر بیان کر کے حلف اپنی صفائی کا کیا تھا اس لئے کہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم راضی ہو جاوے گا تو ہر طرف کی طرح کا شک نہ کریں اللہ تعالیٰ نے صحابہ کو فرمایا اگر
تم ان سے راضی ہو جاؤ گے تو ہو جاؤ مگر اللہ اس قوم فاسق سے کبھی راضی نہ ہوگا معلوم
ہو کہ فسق والے یہ بھی کرتے ہیں کہ دوسرے کے راضی کرنے کو حلف کر لیتے ہیں سو وہ دوسرے راضی
ہو جاتا ہے مگر خدا ایسا آدمی سے ناراض ہی رہتا ہے بعض عورتیں قسم کھا کر اپنی صفائی نہ کرنے
کے لیتی ہیں اگر یہ حلف سچا نہیں ہے تو خدا کی ناراضی ان سے قائم ہے گو بچا راشوہر صاف ہو جائے
سورہ توبہ میں فرمایا ہے تو کہہ دے اگر تمہارے باپ بیٹے بھائی عورتیں برادری مال تجھ سے
کماے ہیں اور سوداگری جسکی بندہ ہونے سے ڈرتے ہو اور جو یلیان جو پسند رکھتے ہو
تم کو زیادہ عزیز ہیں اللہ و رسول اوڑھنے سے اوسکی راہ میں تو انتظار کرو جب تک بھیجے
اللہ حکم اپنا اللہ راہ نہیں دکھاتا قوم فاسق کو معلوم ہوا جسکو یہ چیزیں پسند ہیں
اللہ و رسول کی رضامندی پر مقدم ہیں وہ فاسق ہے فاسق کو ہدایت نصیب نہیں ہوتی
آسودہ لوگ ہمیشہ انکی خاطر داری کو اللہ و رسول کے حکم پر مقدم رکھتے ہیں خصوصاً آسودہ
عورتیں سو یہ سب فاسق ہیں سورہ یونس میں ارشاد کیا ہے کہ ثابت ہو گیا حکم میرے کا
فاسقوں پر کہ یہ ایمان نہ لاؤینگے یعنی فسق و ایمان میں میرے جب فسق آیا ایمان گیا
یا کم ہو گیا حدیث میں آیا ہے نہ کرنے کے وقت ایمان زانی سے الگ ہو جاتا ہے ایسا بودا
ناپوز ایمان کہو کہ سطر عذاب جہنم سے بچا سکتا ہے یا دنیا کی آفت سے چھوڑا سکتا ہے
جب کسی شہر کاؤن قصبے والے فسق کی دہوم و دہام مچاتے ہیں تو ضرور ہی اونپر کوئی آفت
نازل ہوتی ہے ریاست و سلطنت و حکومت و دولت اسلام اکثر گھروں خاندانوں سے
اسی وجہ سے جاتی رہی کہ مال و دولت پاک فسق کرنے لگے خدا نے اونکو محتاج کر دیا اوس
گھر کو مٹا دیا تم کو اسکا خاندان سلاطین تیموریہ ہند میں آنکھوں سے دیکھا سورہ بنی
اسرائیل میں فرمایا ہے جب ہم چاہتے ہیں کہ کھپاویں کوئی بستی حکم بھیجتے ہیں وہاں کے عیش

کر نیوالون کو سو وہ فسق کرتے ہیں اوسمین پس ثابت ہو جاتی ہے اونپر بات تباہ و کھار مارنے
 ہیں ہم اونکو خوب سا معلوم کہ جب کسی ریاست و سلطنت کی تباہی منظور ہوتی ہے
 تو وہاں کے رئیس سلطان اپنے عیش میں فسق کرنے لگتے ہیں جب اونھوں نے فسق
 کیا تو تباہی اونکی ثابت ہو جاتی ہے سورہ کہف میں ابلیس کو فاسق کہا ہے فَفَسَقَ عَنْ
 آمْرِ رَبِّهِ مَعْلُوم ہوا کہ فسق ایک طرح کی شیطانیت ہے فاسق شیطان ہوتا ہے عورت کو
 خود حدیث میں کہیں شیطان کہیں شیطان کا جال فرمایا ہے پھر اگر اسپر وہ عورت
 فاسق بھی ہوئی تو سمجھو کہ جہنم آباد ہو گئی سورہ زحرف میں فرعون کی قوم کو قوم فاسق
 فرمایا ہے اَسْلَمَ کہ فرعون نے کہا میں بادشاہ مصر ہوں میرے محل کے نیچے نہیں بہتی ہیں
 یہ موسیٰ ایک حقیر ذلیل ضعیف آدمی ہے اسکی کیا عزت یہ تو بات بھی اچھی طرح نہیں کر سکتا
 قوم نے اوسکا کہنا مانا اوسپر خدا نے کہا اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا فَاسِقِيْنَ معلوم ہوا ایک آدمی کو
 حقیر ذلیل سمجھنا آپکو یاد شاہ یا عزت و ارجحنا فسق ہے آسورہ عورتیں غریب خاوند
 ذلیل و حقیر سمجھتی ہیں دولت و حکومت کے غرے میں کچھ ہستی اوسکی نہیں جانتیں
 ایسی عورتیں فاسق ہوتی ہیں فاسق کا اطلاق کافر منافق ابلیس فرعون پر آیا ہے
 ابلیس نے خوب ہی انہر قابو پایا ہے یہ فسق انکو اکیدن وہیں پہونچائیگا جہاں سارے
 منافق کافر ابلیس پہونچیں گے سورہ حم میں ارشاد کیا ہے نہیں ہلاک ہوتی مگر
 قوم فاسق مفسرین سے کہا ہے مطلب اس آیت کا یہ ہے کہ خدا کے عذاب سے وہی لوگ
 ہلاک ہوتے ہیں جو خدا کے نافرمان ہیں گناہوں میں پھسے رہتے ہیں دوسری جگہ یوں
 کہا ہے کہ ایمان والو اگر کوئی فاسق تمھارے پاس کسی طرح کی کوئی خبر لاوے تو تم
 اوسکو خوب ٹھونک بجالو ایسا نہو کہ نا سمجھی سے اوسکی خبر کے بھروسے پر کہہ کر بیٹھو پھر آخر کو
 پشیمان ہو اس حکم میں مرد و عورت دونوں برابر ہیں فاسق عورت کی بات کا کچھ
 بھروسا نہیں ہے وہ ضرور ہی اوس خبر وہی میں ارادہ فساد رکھتی ہے مخصوصاً

سورہ کہنہ کو ملاحظہ
 پارہ - ۱۵ -

سورہ زخرف کو ملاحظہ
 پارہ - ۲۵ -

جو عورتیں ایسی خبر پہنچائیں جس کے سبب سے میان بی بی میں فساد پڑے اور وہ فاسق بھی ہیں
 تو مسلمان بی بی کو کبھی اوسکی خبر پر یقین کرنا نہ چاہئے وہ بیشک مکافرت ہیں ہے بہت کیا
 ہے کہ جہان کہیں بی بی، خاوند سے الگ ہو گئی ہے اوسکا سبب یہی تھا کہ بیچ کی فاسق عورتوں
 نے ایسا بھڑکایا کہ پھر زندگی بھر ملنے نہ آیا تاں تیر سی جگہ فرمایا ہے اللہ نے تمکو محبت
 ایمان کی دی ہے تمہارے ولین ایمان بس گیا ہے تمکو کفر و فسق جو عصیان بڑا لگتا ہے
 یعنی ایمان دار مرد عورت کو کبھی فسق نہ بھاو گیا اگر بھایا تو سمجھو کہ اوسکو اپنے ایمان کی
 کچھ بھی محبت نہیں ہے، یہ یا جاؤ عزالو یا متحد سے نہ جاوے لیس ہی صورت میں خدا نے یہ بھی
 کہہ ہے کہ بڑا ہے نام فسق کا بعد ایمان کے یعنی جب مومن ہو گئے اول ہی سے ایمان ملا ہے
 یا گناہ سے تو یہ کڑا لے تو اب فاسقوں میں اپنا نام لکھو نا بہت بڑا کام ہر نام ہے اللہ تعالیٰ
 کسی مسلمان کو بعد ایمان و توبہ کے بدنام نہ کرے دنیا میں تو سب کی نظروں میں حقارت
 ہوتی ہے گو کوئی خوف یا خوشامد یا مروت یا مطلب سے نہ کہے مگر ولین تو ضرور ہی شخص
 سمجھ لیتا ہے کہ یہ وہی مرد وہی عورت ہے جس نے پھر فسق اختیار کیا اسکا کچھ بھروسہ نہیں
 ہے سورہ ذاریات میں قوم نوح علیہ السلام کو قوم فاسق فرمایا ہے آخر انکے فسق و فجور
 نے اپنے اوپر طوفان بلا ہی لیا سب کے سب ڈوب کر مر گئے پانی سے آگ میں جا پڑے
 سورہ حدید میں فرمایا ہے کیا وہ وقت ابھی نہیں آیا ہے کہ ایمان والوں کا دل اللہ کے
 ذکر کے لئے جھکے قرآن پر چلے یہ اوسط طرح کے نہوں جیسے پہلے ان سے اہل کتاب تھے کہ جب
 زمانہ اونکا لبا ہوا دل اونکے پڑ گئے انہیں اکثر یہی فاسق تھے یہ نصیحت ہے اہل اسلام کو
 کہ تم کتاب والوں کی طرح نہو جاؤ کہ زیادہ جینے کے سبب سے تمہارے دل سخت ہو جائیں
 تمکو خدا یاد نہ آوے جیسے وہ فاسق تھے اوسط طرح تم بھی فاسق بن جاؤ خدا نے تو نصیحت
 کی مگر اکثر لوگوں نے اس نصیحت کو بالائے طاق رکھ دیا ہے خصوصاً اکثر عورتوں نے
 کہ بیشل اہل کتاب کے فاسق ہو گئی ہیں انکا میل جول اہل کتاب کی عورتوں سے زیادہ

رہتا ہے خوب ہی ڈانڈ امینڈا مل گیا ہے حالانکہ خاص حق میں عیسائیوں کے یہ ارشاد فرمایا
ہے ^۱وَكَذٰلِكَ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ یعنی اکثر انہیں فاسق ہیں پھر تکے مرد فاسق ہوتے تو انکی عورتوں
کا کیا حال ہوگا جسکو تجربہ ہے وہ ان نیک جنتوں کا حال خوب ہی جانتا ہے سورہ حشر میں
فرمایا ہے تمہے جو درخت باغ اُجاڑے ہیں اللہ کے حکم سے اُجاڑے ہیں اللہ ان فاسقوں
کو ذلیل کرنا چاہتا ہے حدیث میں آیا ہے زانی مرد عورت ایک آگ کے تئو میں بند ہو گئے
انکے شرمگاہوں کی بدبو سے سارے اہل محشر کو ایذا پہونچ گئی دیکھو کیسی ذلت و رسوائی
ہے زنا کچھ حرام کرنے ہی پر موقوف نہیں ہے آنکھ زبان کان سے بھی زنا ہوتا ہے زنا کا
ذکر بھی گناہ ہے ایسی باتوں کا کسی سے سنا بھی فسق ہے ایسی عورتوں کے پاس ٹھینا بھی
فسق سے بڑا زنا نہ سہی چھوٹا زنا تو ضرور ہی ہے دوسری جگہ یوں ارشاد کیا ہے تم
ویسے نہو جاؤ جیسے وہ لوگ ہو گئے جو خدا کو بھول گئے پھر خدا نے انکی جانوں کو اوتار
بھلا دیا یعنی وہ اچھے کام کرنے سے باز رہ گئے یہی لوگ ہیں فاسق معلوم ہوا کہ فاسق
وہی ہے جسکو خدا یاد نہیں آتا وہ اپنے گناہوں میں ایسا شہسار ہے کہ کبھی دیکھو یہاں
نیک کام کا نہیں ہوتا یا ہوتا ہے تو گاہے ماہے مگر اتنا شغل ہی کھیل کاشنا بناو سنگھا
چھپے ہنسی لگی صحبت فاسق فحش و موسات رہتا ہے جو جس طرح یہ خدا کو بھول گئے اوسیلے خدا
انکو بھول گیا جسکو خدا نے بھلا دیا وہ بیشک ہلاک ہوا سورہ صف میں پھر کر رسہ کر زریا
ہے کہ اللہ قوم فاسق کو راہ پر نہیں لگاتا بہت دیکھا ہے کہ جن عورتوں مردوں کی ابتدا حالت
فسق میں ہوئی ہے اونسے مزا اوس صحبت کا نہیں جاتا وہ لاکھ توبہ کریں گروہی
پوری راہ پر نہیں آتے بار بار طرف فسق کے رجوع کرتے ہیں ایسی توبہ کا خدا حافظ
ہے یہ توبہ نہ ہوئی خدا سے ٹھٹھا ہوا توبہ تو وہی ہے کہ جس صحبت کو ترک کیا جن باتوں
پر پشیمان ہوئے اب دوبارہ اوسکی ہوا بھی لگنے نہ دے چہ جائے اسکے کہ پھر وہی اوج ہو
ہوا ایک زنا نہ کیا چوری نہ کی تو کیا ہوا سورہ منافقین میں پھر بار بار ہم ہی فرما لیا

سورہ حشر میں لکھا ہے
پارہ ۲۰

سورہ منافقین میں لکھا ہے
پارہ ۲۰

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ معلوم ہوا کہ فسق سے پھرنا بڑی مشکل بات ہے اللہ ہی بچا دے
 تو پھرے ورنہ فاسق اگر ایک گناہ کو چھوڑتا ہے تو دوسرے گناہوں میں جو مثل او سکے یا اس
 سے بڑھ کر ہیں پھسا رہتا ہے پھر بہایت پانے کی کیا امید کیا شکل خصوصاً اسودہ فاسقون
 سے تو یہ ہرگز نہیں ہو سکتا کہ وہ تو بکر کے بھی فسق سے بچ سکیں یہ اور بات ہے کہ خدا کیسکا
 ہاتھ پکڑے بچالے یہ بڑے نصیب والوں کو میسر ہوتا ہے جنکی آخرت بخیر ہونے کو ہوتی
 ہے سورہ انبیاء میں قوم لوط علیہ السلام کو فاسق فرمایا ہے اونکا فسق یہ تھا کہ یہ عورتوں
 کے عوض بے ریش لڑکوں سے صحبت کرتے تھے اس گناہ پر عذاب نازل ہوا انکی
 قوم ہلاک ہو گئی انکی بی بی صاحبہ کٹنا پن کرتی تھیں جب کہین سے کوئی لڑکا خوبصورت
 اٹکے گھر آکر مہمان ہوتا یہ قوم کو خبر کر دیتیں کہ لوشکار آیا اسی دہو کے میں جب ایک بار
 تو غم فرشتوں پر جو آمد کی شکلوں میں آئے تھے ہاتھ بڑھانا چاہا تو عذاب ابھی گیا
 ع شکنار کرنے کو آئے شکار ہو کے چلے + بی بی صاحبہ بھی عذاب میں پھنس گئیں
 کٹنا پن رکھا یا غرض کہ جس طرح مرد کامر سے صحبت کرنا حرام قطعی ہے فاعل مقول واجب
 القتل ہو جاتے ہیں اسی طرح عورت کا عورت سے صحبت کرنا حرام ہے دونو کی مزا ایک ہی ہے
 قوم لوط نے عورتوں کو چھوڑ کر لڑکوں کا غلام کرنا شروع کیا تھا اس امت میں عورتوں
 نے مردوں کو چھوڑ کر عورتوں سے شہوت رانی نکالی ہے پھر انہیں جو زیادہ چالاک ہیں
 وہ کبھی مرد سے کبھی کسی لونڈی نو عمر سے کبھی کسی بی فاحشہ سے اپنا جی خوش کر لیتی ہیں
 یہ بھی کوئی بات ہے کہ اسودہ عورت ایک مرد یا دو مرد پر نکاح سے یا آشنائی سے نفاعت
 کر بیٹھے میان کی خاطر یا خدا کے خوف سے اپنے مزے میں خلل ڈالے جوانی برباد کرے نصیب
 بجاوے نہیں بلکہ جس قدر ہو سکے واویلیائی و فحش و فسق کی دے یہ تو تینے سن ہی رکھا
 کہ گناہ کیلئے کوئی کافر نہیں ہوتا ہے مغفرت ضرور ہی ہو جاوے گی مگر یہ بھی معلوم ہے
 کہ گناہ کبیرہ کو اسلام میں کفر کا قاصد ٹھہرایا ہے فسق کے ساتھ ہی پیغام کفر بھی آنے

فاسد سے بار بار آئے | | اک نفستہ میں تین چار آئے

اس آیت کو پڑھ کر اپنا انجام سمجھ لو بکلی من کسب مسیئۃ قاحاطۃ یہ خطیئتہ
 قال لعلک اصحاب النار فہم فیہا خالد ذلک مان جس نے کافی برائی اور گھیر لیا اوسکو
 خطاؤں اوسکی نے یہی بین آگ والے یہ ہمیشہ اوسین رہیں گے بعض علمائے کبار
 مراد اس برائی سے شرک ہے بعض نے کہا بلکہ کبیرہ گناہ ہے کچھ ہی ہوا انجام اس برائی کا
 آخر دوزخ ہی ٹھیر چکا ہے گناہ بھی جب ہر طرف سے گھیر لیتے ہیں تو اوسکا خاتمہ بھی غالباً
 اچھا نہیں ہوتا جس طرح مشرک کا خاتمہ بالآخر نہیں ہوتا ہے بعضے گناہ ایسے ہیں جنکو
 بار بار شرک کے ٹھیرا گیا ہے جیسے جھوٹ بولنا جھوٹی گواہی دینا ریا کرنا اکثر مرد و عورت
 ان گناہوں میں مبتلا رہتے ہیں خصوصاً بد عورتیں خاوند کے خوش کرنے کو تو ضرور ہی
 سو جھوٹ بولتی ہیں جھوٹی گواہی دیتے کو طیار ہو جاتی ہیں جب رات دن کا یہی شغل رہا
 تو بہر حال مصداق اس آیت شریفہ کی ہو جاتی ہیں سورہ نور میں تہمت زنا گانیوں
 کو فاسق فرمایا ہے یعنی جو کسی پار سے عورت پر زنا کی تہمت لگائے وہ فاسق ہے مگر
 پار سے ہونا شرط ہے اگر ایسی عورت کے حق میں جو فاسق فاجر مشہور ہے یا فسق کے
 کاموں میں رہتی ہے یہ بات مونہ سے نکل گئی کہ یہ بدکار ہے تو اس کہنے سے شیخ فاسق
 نہ ہوگا عورت کا پردہ نکالنا یا شہر میں پھرنایا یا محرم کے سامنے آنا یا بد ذات عورتوں کی
 صحبت میں بیٹھنا یا شراب پینا یا عشق بازی کی باتیں کرنا یہ سب داخل فسق ہے جب اپنے
 اپنا پردہ آپ پھاڑ ڈالا تو پھر دوسرے پر کیا اُلہنا ہے تجھ پر فرمایا کہ اللہ تعالیٰ نے
 اون لوگوں سے جو تم میں سے ایمان لائے ہیں عمل نیک کئے ہیں یہ وعدہ فرمایا ہے
 کہ تم تمکو زمین کا خلیفہ امام بادشاہ رئیس کروینگے پھر آخر میں یہ ارشاد کیا کہ جو کئی
 اس نعمت کی قدر نہ کر گیا وہی فاسق ہے دیکھو اس آیت سے معلوم ہوتا ہے کہ اکثر امیر

ن
 مومن بن کر رہا
 بارہ - ۱

ایسا چھوٹا ہے مگر جرم بہت ہی بڑا دوسری جگہ اسی سورت میں فرمایا ہے وَ اَمَّا الَّذِي
 فَسَقَ اَمَّا ذَا هُمْ النَّارُ كُلَّمَا ارَادُوْا اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا اَعْيِدُوْا فِيْهَا قِلٌّ لِّهَمُّ ذُوْ قَعًا
 عَذَابِ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ فِيْهِ تَكْتَبُوْنَ ط یہ پچھلے آیت ہے قرآن شریف کی جس میں ذکر
 فسق کا آیا ہے گویا حکم اخیر فسق و فاسقوں کا سب کو سزا دیا مقدمہ نمبرز بیچو پڑے
 خارج ہوا اب چاہو فاسق بنے رہو چاہے مسلمان ہو جاؤ کفر کو فسق سے تعبیر
 کرنے میں نہایت ہی سخت وعید ہے خدا محفوظ رکھے ترجمہ اس آیت کا یہ ہے کہ رہو وہ
 لوگ جو فاسق ہیں سوا اونکا ٹھکانا گدوڑخ ہے جب ارادہ کریں گے کہ دوزخ سے
 باہر نکلیں تو پھر اوسیکے اندر واپس پھیرے جاویں گے اسنے یہ بات کہی جاوے گی کہ اب
 چمکو تم مزا عذاب و دوزخ کا جسکو تم جھٹلاتے تھے یعنی تمکو یقین تھا کہ عوض اس
 فسق کے تم ناز جسہم میں ڈالے جاؤ گے لو اب تو یقین ہوا واقع میں فاسقوں کے
 لئے یہ بہت بڑی بشارت ہے کہ ان کے فسق چند روزہ کا ایسا عہد انجام دے گا
 انکے کسی شاعر نے کیا خوب کہا ہے ۵

مورجہ خوب کہنے

یاں تو آرام سے گزرتی ہے عاقبت کی خبر خدا جانے

مگر ان احمقوں کو یہ نہیں معلوم کیا ان جو فی الحال آرام سے گزرتی ہے مرنے دم
 تک بھی یہ آرام قائم رہے گا یا نہیں بڑے بڑے بادشاہ بڑے بڑے رئیس جو فسق و فجور
 سے آرام میں گزرتے تھے دم بھر میں خدا نے اونکو خاک میں ملا دیا نہ وہ عیش را
 نہ وہ آرام اکثر جگہ تو یہی ہوتا ہے شاؤ نادرا امر کا ذکر نہیں ہے قرآن شریف میں فرمایا
 هُوَ الَّذِي مَلَكَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَالْجِبَالِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ
 اُسکے کلمات ایک بستی تھی چین امن سے چلی آتی تھی اوسکو روزی فراغت کی ہر گز
 سے پھر ناشکری کی اللہ کا حسا نو کی پھر حکما یا اللہ نے اوسکو مزا کر اونکے تن کے کپڑے

مورجہ خوب کہنے

مورجہ خوب کہنے

ہوئے بھوک اور ور بدلاؤ کا جو کرتے تھے معلوم ہوا جس ریاست سلطنت میں فق
 و فجور ہوتا ہے اللہ کی نعمت و احسان کا شکر ادا نہیں کیا جاتا تو آخر کو افسوس کا رزق
 چھین لیا جاتا ہے محتاجی اور کوفہ فاقہ مستی گھیر لیتی ہے ایسے بہت سے شہر ہیں
 جنکا یہی حال ہوا فسق نے دولت و حکومت کو زائل کر دیا پھر وہ ریاست و
 حکومت خدا نے ان سے لیکر دوسروں کو دیدی یہ اپنے ساتھ حسرت لیکے سب
 عیش و آرام چھوڑ کر خالی ہاتھ چلے گئے قال تعالیٰ کَذَّبُوا عَنْهُمْ سَبَابَ
 وَعَيْنُهُمْ ذُرُوفٌ وَقَمَعُوا مَقَامَ الْبَاسِ كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَا
 قَدَمًا آخِرِينَ دکنے چھوڑ گئے باغ اور چشے اور کھیت تیار اور گھر خاے اور
 آرام حسین تھے باتیں بناتے اس طرح اور وہ سب ہاتھ لگایا ہم نے ایک اور
 قوم کو معلوم ہوا کہ جب گناہ حد سے زیادہ بڑھ جاتے ہیں فسق و فجور کی کثرت
 ہوتی ہے تو انجام اوسکا یہی ہوتا ہے کہ اللہ تعالیٰ اوس نعمت و گھر و باغ و زرعت
 وغیرہ کو سپرد و سوری قوم کو کر دیتا ہے نتیجہ ہے خدا کی ناشکری کا انجام ہے
 ان لوگوں کے فسق و فجور کرنے کا آن دونوں آیتوں کا مصداق ہر ملک میں
 موجود ہے جو سلطنت اسلام کی بعد قوت و عزت کے زائل ہوئی اوسکا سبب
 یہی تھا کہ ان لوگوں نے عیش حلال کو چھوڑ کر حرام لذت اختیار کی آخر خدا کی
 ایسی مار پڑی کہ وہ خاندان کے خاندان ستیا ناس ہو گئے جسکو ان آیتوں
 میں شک ہے وہ ایسا کر دیکھے معلوم ہو جاوے گا کہ خدا تعالیٰ سچا ہے یا نہیں
 خدا کی مار میں آواز نہیں ہوتی ہے تفسیری آیت میں خوشخبری سنائی ہے ان
 لوگوں کو جو نجات پانچوالے ہیں فَمَنْ تَزَجَّجَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ
 وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمْتَاعٌ الْعِزَّةُ الْآخِرَةُ دیکھو کوئی سرگرمیادور رخ سے اور داخل ہوا
 میں وہ مراد کو پہنچا دنیا کی زندگی تو یہی ہے دُخَانِ جَنَسٍ وَاللَّهُ اعْلَمُ + +

سورہ دخان کی آیت
 پارہ ۲۵ - ۲۶

سورہ آل عمران کی آیت
 پارہ ۲۰ - ۲۱

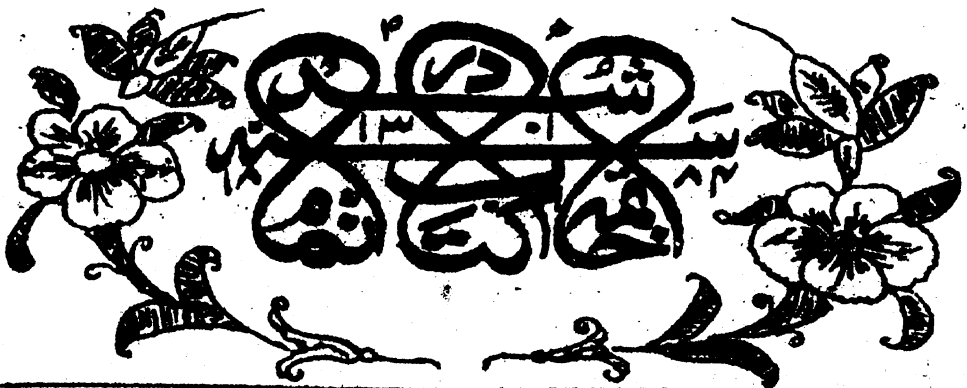
خاتمہ بیان میں کیا رہ مروون کے جنگا حال روبرو
رسول خدا صلیم کے زبان سے کیا رہ عورتوں کے بیان
کیا گیا تھا حضرت نے سنا کچھ انکار نفس پایا

یہ قصہ حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا میں آیا ہے اسکو حدیث ام زرع کہتے ہیں یہ حدیث
بخاری و مسلم و شمس الثمالی و غیرہ میں آئی ہے بہت دلچسپ حکایت ہے عائشہ صدیقہ
رضی اللہ عنہا نے کہا کیا رہ عورتیں بیٹھیں آپس میں سبھوں نے ایک مضبوط عہد
واقرا کیا کہ اپنے شوہر کا حال کچھ نہ چھپاؤں ایک نے کہا میرا شوہر کیا ہے ایک
وہلے اونٹ کا گوشت ہے سخت پہاڑ کی چوٹی پر نہ زمین برابر ہے کہ اوپر ڈپا جاو
نہ موٹا گوشت ہے کہ کوئی اوسکو اٹھالاوے یعنی بخیل و بدخلق و نالائق وہ حقیقت
ہے دوسری عورت نے کہا میں اپنے شوہر کا حال ظاہر نہیں کر سکتی مجھے ڈر ہے کہ
میں کہیں اوسکو چھوڑ دوں یعنی بڑا قصہ ہے مجھ سے بیان نہ ہو سکیگا اگر اوسکا حال
کہوگی تو سب کھلا چھپا عیب اوسکا ظاہر کرونگی یعنی اوسکا حال ناگفتہ بہ ہے تیسری
عورت نے کہا میرا شوہر لہذا و بلا ہے اگر کچھ بولتی ہوں تو طلاق دیکاتی ہوں چپ
رہتی ہوں تو اوٹھ رہیں چھوڑی جاتی ہوں یعنی احمق ہے نہ طلاق دیتا ہے نہ رونی
کپڑے کی خبر لیتا ہے چوتھی نے کہا میرا شوہر ایسا ہے جیسے مکے کی رات نہ گرم ہے نہ ٹھنڈی
نہ سیطرہ کا خوف نہ کسی طرح کا رنج یعنی بہت اچھا ہے اوسکی صحبت میں کوئی برائی رنج
نہیں ہے پانچویں عورت نے کہا میرا شوہر گھر میں آتا ہے تو چیتے کی طرح سو رہتا ہے
کچھ رنج نہیں دیتا گھر سے باہر جاتا ہے تو شیر کی مانند ہے یعنی شجاع بہادر جو چیز دیتا
اوسکا حساب نہیں پوچھتا حلیم کریم رحیم ہے چھٹی عورت نے کہا میرا شوہر جب کھاتا ہے
تو سارا کھانا صاف کر جاتا ہے جب پیتا ہے تو سارا پانی سمیٹ جاتا ہے جب

سوتا ہے تو اپنا بدن لپیٹ ڈالتا ہے اپنا ماتھ میرے کپڑے میں نہیں ڈالتا کہ رنج دکھ
 معلوم کرے یعنی کھا پکا اور لپیٹ کر پڑ رہتا ہے نہ گھر بار کی خبر لے نہ بال بچوں کا حال
 پوچھے نہ میرے دکھ درد سے خبر ہو میل کی طرح سوا کھانے پینے سونے کے کچھ
 خبر نہیں ہوتا عورت کی بات نہیں پوچھتا سنا تو میں نے کہا میرا شوہر جماع کرنے سے عاجز
 ہے یا گمراہی کے اندھیری میں ہے یعنی نامرد و شریہ ہے ہر جاہری یعنی سارے جہان کے
 عیب اویسکے اندر موجود ہیں ایسا ظالم ہے کہ یا تو تیرا سر کھوڑے یا ماتھ توڑے یا سر
 اور ماتھ دونوں مڑوڑے یعنی باوجود ان سب عیبوں کے غصہ ناک بھی ہے مارنے
 پیٹنے ٹھوکنے کو ہر دم لیا رہتا ہے آٹھویں عورت نے کہا میرا شوہر ایسا ہے کہ اگر
 اوسکو چھو تو جیسے خرگوش کو چھو اوسکے پسینے کی خوشبو ایسی ہے جیسے زرب
 کی زرب ایک گھاس خوشبودار کا نام ہے یا ایک قسم کا عطر ہوتا ہے یا زعفران کو
 کہتے ہیں یعنی نرم اندام نازک بدن خوشبودار ہے ظاہر کا بھی اچھا باطن کا بھی اچھا
 ٹوٹین نے کہا میرا خاوند بڑے ستون والا بڑی راگھ والا لپٹے پر تلے والا گھر کی مجلس
 نزدیک رہنے والا ہے یعنی اونچے محل میں رہتا ہے غریبوں کو کھانا بہت کھاتا ہے ہمیشہ
 باور چچانہ اوسکا گرم رہتا ہے لہذا ہتھیار باندھتا ہے مجلسی بیٹھا ہے یعنی سخی دانا
 لنگر اوسکا جاری رہتا ہے دشوین عورت نے کہا میرے شوہر کا نام مالک ہے
 کون مالک جو میری اس تعریف سے بھی بہتر ہے اوسکے پاس بہت اونٹوں کے
 شتر خانے ہیں جو چرنے کو کم جاتے ہیں یعنی بسبب ضیافت و مہمانی کے بہت اونٹ
 دوج ہوا کرتے ہیں جبکہ میں چرنے کو کم جاتے ہیں جب اونٹ کے باجے کی وہ آوا
 سننے ہیں تو اپنے دوج ہونیکا یقین کر لیتے ہیں گیا رہوین عورت نے کہا میرے
 شوہر کا نام ابو زرع ہے کیسیا ابو زرع جو میرے کان زلیور سے بھرتے میرے بازو چربی
 سے ٹپکرتے ہیں یعنی مجھکو موٹا کیا تجھے خوش رکھا میرا جی اوس سے بہت خوش ٹا اوس نے

مجھے بھیڑیائی والوں میں پایا تھا جو پہاڑ کے کنارے رہتے تھے پھر مجھ کو گھوڑے اونٹ
 کھیت خرمن والوں میں لاکر رکھا یعنی میں نہایت ذلیل محتاج تھی اوس نے مجھ کو
 باعزت مالدار کر دیا میں اوس کے سامنے بات کرتی ہوں تو مجھ کو برا نہیں کہتا اوس کے پاس معنی
 ہوں تو صبح تک سویا کرتی ہوں یعنی کچھ کام نہیں کرنا پڑتا بیتی ہوں تو خوب آسودہ
 ہو کر بیتی ہوں یعنی کھانے پینے کا بہت آرام ہے ابوزرع کی ماں کیسی مان جس کے کوٹھے
 کو ڈسے بٹے بڑے ہیں جس کا گھر کشادہ ہے ابوزرع کا بیٹا کیسا بیٹا جس کے سونے
 کی جگہ یعنی خواب گاہ جیسے تلوار کا میان یعنی نازک بدن ہے ایک دست علوان کا
 اوس کو سیر شکم کر دیتا ہے یعنی کم خوراک ہے بہت نہیں کھاتا بیٹا ابوزرع کی کیسی بیٹی
 اپنے ماں باپ کی تابعدار اپنے کپڑوں میں بھر پور یعنی گداز بدن اپنی سوت کی جلا میوالی
 یعنی اپنے شوہر کی پیاری اس لئے اوسکی سوت اوس سے جلتی ہے یا اوس کا حسن و جمال
 و حسن خلق ایسا ہے جس کو سوت دیکھ کر اوس پر حسد کرتی ہے لوڈی ابوزرع کی کیونٹی بیٹی
 جو ہماری بات نہ پھیلاوے ہمارا کھانا اوٹھا کر کہیں نہ لیجاوے ہمارے گھر کو کوڑے
 کچرے سے نہ بھرے بلکہ صاف ستھارے ابوزرع باہر نکلا دودھ کی مشکلی متھی جاتی
 تھی اوس نے ایک عورت کو دیکھا اوس کے ساتھ دو بچے تھے جیسے دو چیتے یعنی
 خوبصورت تھے وہ دونوں اوسکی گود میں اوس کے دونوں انار یعنی چھاتیوں
 سے کھیلے تھے پھر ابوزرع نے مجھ کو طلاق دیکر اوس عورت سے نکاح کر لیا میں نے
 بھی بعد اوس کے ایک مرد سردار سے اپنا نکاح نہائی کیا جو گھوڑے پر جلد چڑھے ہاتھین
 نیزہ لے یعنی سپاہی آدمی ہے شام کو بہت سے چوپائے چاگاہ سے پاس میں لانا
 یعنی اوس کے پاس گاؤ بکری اونٹ بہت تھے جو شام کو چوکے گھر میں آتے تھے مجھ کو ایک
 جانور کا ایک جوڑا دیا اور کہا اے ام زرع تو کھا اور اپنے لوگوں کو کھلا سو اگر دین ہو وہ چیز
 جو اوس نے مجھ کو دی ہے جمع کروں تو چھوٹے چھوٹے بوندرے کونہ پہونچے گی یعنی

دوسرے خاوند نے بھی بہت بڑا آرام دیا بہت کچھ مال اسباب بخشا مگر یہ سارا مال اسکا برابر ایک ادنیٰ مال ابو زرع کے نہیں ہو سکتا یعنی دوسرے خاوند کا احسان پہلے خاوند کا احسان سے کمتر ہے عائشہ رضی اللہ عنہا کہتی ہیں مجھ سے رسول خدا صلعم نے فرمایا لَکَ کَأَنِّیْ نَزَّیجٌ لَّا تَزِرُ وَرَیْحَ عَنِیْهِ مِیْنِ تِیرَے لَکَ مَحَبَّتٌ وَلَفْتٌ مِیْنِ وَلِیْسَ اِیْہِیْ بِہُوْنِ حَبِطَ رَہِ اَبُو زَرَعٍ حَقِّ مِیْنِ اَمِ زَرَعٍ کے تھے یہ ترجمہ ہے ترمذی کی حدیث کا اس حدیث کی شرح علما نے علمدہ بھی لکھی ہے سب شروع سے جامع ہے وہ شرح ہے جو سراج و باج شرح لمخص صحیح مسلم بن حجاج مین لکھی گئی ہے اس حدیث کے فوائد جنکا تعلق مرد و عورت و ونون سے ہے بہت ہیں یہ اردو رسالہ اس لائق نہیں ہے کہ وہ سب فوائد لفظیہ و معنویہ اس میں لکھے جاویں جو کچھ اس رسالہ میں بطور اختصار کے لکھا گیا ہے وہ کیا کم ہے کہ میں کوئی مرد و عورت بلا سے کہہ سکیں کہ موافق چلے تو اسکی نجات آخرت و دوستی دنیا کے لئے کافی وافی شافی ہے یہ رسالہ باہ سوال ششم ہجری کو عشرہ اوسط میں لکھا گیا ایک ہفتہ کے اندر ختم ہوا ہے آمین اللہ الذی ینعم علیہ تِلْکَ الصَّالِحَاتُ الْبَاقِیَاتُ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْکَافِّیْنَ عَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اٰھْلِ التَّقْوٰی وَالطَّہَارَاتِ وَمَنْ تَبِعَہُمْ یَا لَایْخَسَانِ وَالْحَسَنَاتِ



خاتم الطبع رسالہ نکاح از مولوی حافظ سید محمد حسین صاحب سندیلوی

خدای برتر کو ثناء بے انتہا و سپاس بید اور رسول برحق اول و اصحاب رسالت پر رحمت
بے پایان و درود و بعد انا بعد استفیذان ملت کو نوید افادت و رہروان امتد کو مشرود
ہدایت کہ رسالہ ہوش افروز حکمت آموز موسوم بہ **صلاح ذات البین**
یہ بیان **اللزوجین** کہ سراسر حقوق زوجین کی تشریح کمال تفصیل سے
باوصف اختصار کرتا ہے اور مرد و زن کو مرحلہ حق شناسی کی طرف راہنما ہے بعد
اختتام تالیف و کمال تہذیب بفرمان مؤلف عالی ہمت آقا حضرت طہیت کاشف مکنونات
حافظ معلومات حصن حصین دولت و اقبال رکن رکن شوکت و اجلال گرمی شہنائے
شہرباری رونق بازار کامکاری صورت آراء اعمال عقد و کشا آمال عالیجناب معلی القاب
نواب مستطاب سید محمد صدیق حسن خان صاحب بہادر زید المجد و
التفاخر نبیائے حکومت و قہد ریاست فرمانروائے عدالت و دستور دانش منشی سکندر منشور
بانوئے سعادت عنوان و آراء دولت و ربان شہر یار روشن ضمیر رہنما ہے ہدایت پذیر
فرخندہ خصال تو شاہ پشمال کرم گستر رعیت پرور عاجز نواز ظالم گداز نسیان کرم عمان
ہم شمشیر ظفر اقبال نہر علیا حضرت عالی علم جناب نواب شاہجہان بیگم صاحبہ
کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقہ اعلیٰ ستارہ ہند و رئیسہ جو پال آوا مہا اشد
بالغزوالاقبال بطریق تمام حسن اہتمام خان مودت نشان محاسن آثار مکارم کردار
محمد احمد خان صوفی اعانہ اللہ العلی الولی مسیح مشہور انام مفید عام واقع فسحت آباد اکرا باد
میں چمک شائع چار سوے روزگار ہوا اور بصارت افزائے مہربان بصیرت شعار **قطع**

سید صدیق حسن خان سکندر فطرت
اوس سے کرتے ہیں سوال کے فقیر اور غنی

جسکی تدبیر سے آسان ہے جہان کی تسخیر
اوس کے دامن کو کپڑے تہین صغیر کہیں

اوسکا انعام کو پیکر شاد سے جو ان
 اوسکے انصاف نے وہی واسیاست کی جہان
 حق سے حاصل اوسے وہ قرب کہ جیت کے بین
 اوسکے حساد کی صورت نظر آتی ہے جہان
 شنیہ کو کرے ارشاد اگر لطف اوسکا
 اوسکے سراپا پر دولت کو جو دیکھو گئے
 کیا عجب اوسکی ہدایت سے کہ مہند و ملکر
 اوسکی تدبیر ہے تقدیر خدا کی پیرو
 زال صد سال کو ہمت جو کبھی وہ بخشے
 خلق کو اوسکے اشارہ سے دیا کرتا ہے
 بشکر صدر مارت پہ زروے ہمت
 زرفشان خلق پہ لیکن نہیں خواہن سوال
 قدر سے اوسکے زر علم فاضل رائج
 اندون جمع کیا اوسنے رسالہ عجیب
 حنڈانامہ نامی کہ خرد کرتی ہے
 منضبط اوسمین حقوق زن شوہر پر تمام
 کہہ میں آیات سے احکام خدا کی تشریح
 نکات فہمی نے نکالی ہے کہہ میں بال کی کمال
 دیکھ کر نقل نہیں عقل کو اوسمین حجت
 ہے حقیقت میں وہ یک بحر مطالب پر محیط
 باقی غیب کا ایما ہے کہ کیجے تاریخ

اوسکی تہدیک کرے مرد جو ان سال کو پیر
 پاس فتنہ کو کیا زلف بتان نے زنجیر
 سر افلاک سر و شان مقرب تکبیر
 دیکھتا ہے نظر رشک سے احمی کو بصیر
 اپنی چربی سے کرے مالش پاسے خچیر
 مفت گنجینہ پرویز کو اک نقد حقیر
 جا بجا چین میں کرین جا کے مسالہ تعمیر
 اسکے عادات ہیں اخلاق نبی کی تصویر
 پور وستان کو کرے روز و غار زندہ آہ
 بخشش عام کی ہر صبح خبر خاص بشیر
 اوسکو کیسا نظر آتا ہے حصیر اور سریر
 حکمران ملک پہ لیکن نہیں محتاج وزیر
 مدح سے اوسکے مس سخت سخنور کسیر
 جسکی تعریف میں قاصر ہے زبان تقریر
 آیت رہبری مرد و زن اوسکو تعبیر
 اوسی صورت سے کہ دیتا ہے خبر غیر خیر
 کہہ میں اخبار سے ارشاد نبی کی تفسیر
 کہہ میں تحقیق نے مدعی سے پوچھا ہے عصیر
 ہو کے مومن زن شوہر کو نہیں اوس کی زیر
 گرچہ ایسی ز عبارت سے ہے ماتنہ زیر
 داپ ارشاد حقوق زن و شوہر تحریر

نیز خاتم بطور تقریر نظیر خیمه عاجز محمد فی اتم مطبع مفید عام اگره

الحمد لله والمنة کاین رساله مقبول کونین موسوم به صلاح ذات البین بیان بالزحین
که بر سرش چون سلک آبی آبدارست و حروفش تابنده تر از ثنابت و ستیا آید سعد زمان پیرانی
اختتام در کجشیده شمر کشیده و دید ما و لوالا بصار گردیده نظر را از دیدنش سیراب و دلها از دیدنش فیض
بهر کور را تعویذ باز و هم نامت را حبله زیب کلو اگر پرو نیک بگویند و پند بایش بعمل آورند سر مایه عیش و
کاملانی ست و هر دو را نشاط جاودانی اگر شوهر را فائده بخش وین ست هم زوجه را گلشنه و دستین
یکی آواز گزینش صحت و دیگری را سر مایه هوش اگر پرو و برضا میمنش دیده کشایند و کیت
و نیا و عقی ربایند و رنه نقد خسر دنیا و آخره بکف گرفت ازین و انانی بگذرند و با حقوق
طرفین که بهین ثمره زندگانی ست برگردن خویش برندیآب تا صبا شوهر زوجه غنچه را که کشاست و صبا
و غنچه در محال همین بهار نواست تا نظر ناشر از به بند او راق کتاب باد بالنسبی و آله الامجاد

نافع بانو و شوی ست کتاب نواب
بهر آنکس که نبد واقف احکام نکاح
زن و شوهر که بیک مشت و گوهر بند
نفس یافت که تا سوره کهن و و شود
فتنه خیمت و نزاع زن و شوهر بدست
حرفها بر ورق از کان چو اهر آورد
و امن از ما و گهر از کف آن بحر نوال
ابرا حسان تو اسه حاتم دوران امروز
صوفی از میکده بر خیز که آلوده شوی

آنکه دین نبوی زنده بعالم کرده
جمعه آیات و حدیث فراهم کرده
رنج برد از دل آن هر دو غلط کرده
زخمها و بدعیان کوشش مرهم کرده
طرفه اصلاح ازین نشرها لم کرده
مفلسانیم ازین قیمت آن کم کرده
جیب و دامان ز گهر نیت اعظم کرده
باغ امید جهان تازه و خرم کرده
بنده آنست که محضیان بجهان کم کرده

بسم اللہ الرحمن الرحیم

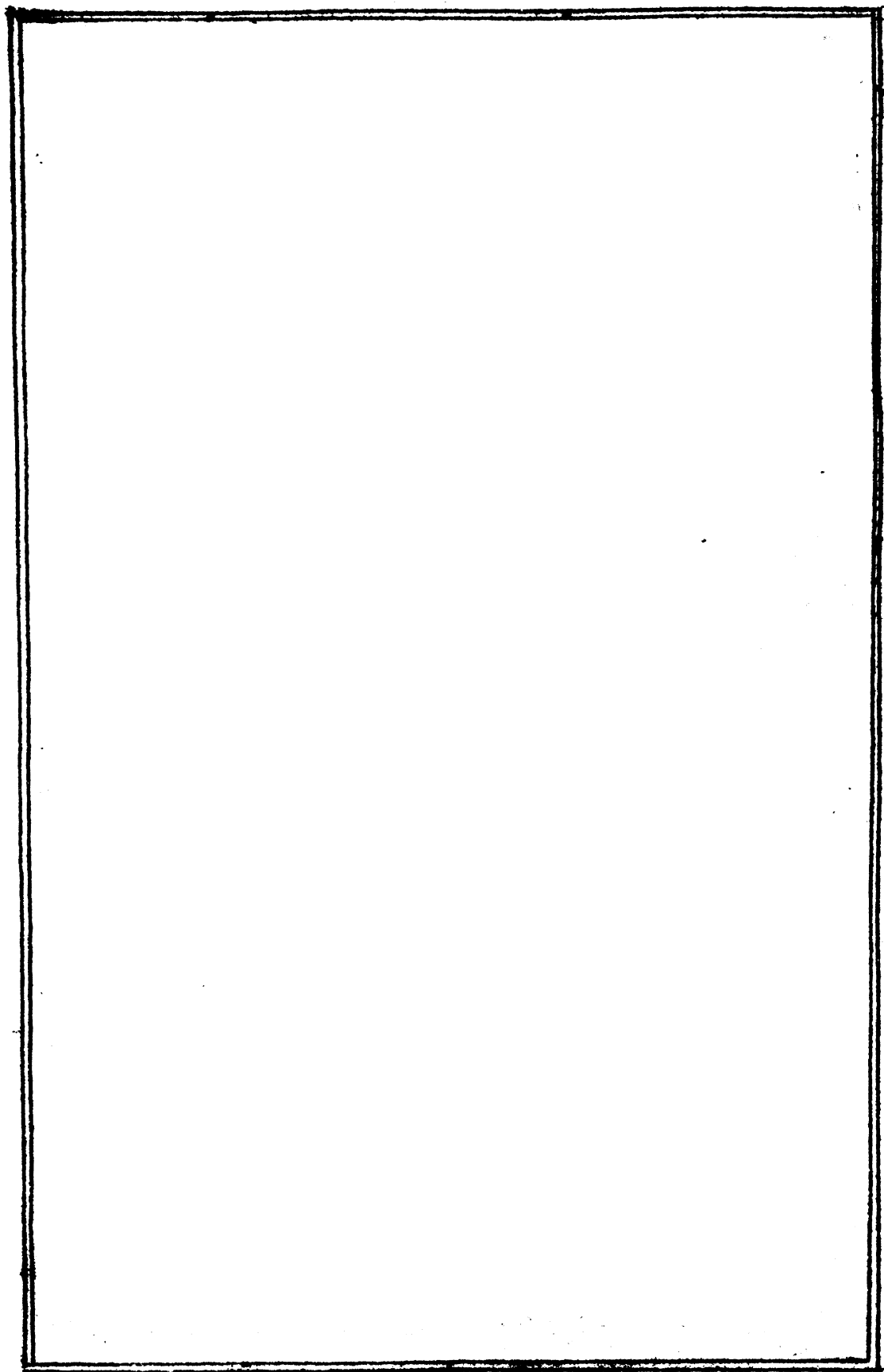
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه
اجمعين۔ امانت علیہ رسالہ ہدایت کا مقالہ موسومہ **صلاح فوات البین**
پہ بیان مالک زوجین۔ جو زوجین کو تشریح حقوق کی سکھاتا ہے عاملین
غافلات کو راہ راست دکھاتا ہے۔ مردوں کے لئے موعظت حسنہ ہے۔ عورتوں
کے لئے پند عمدہ ہے۔ حسب فرمایش جماعت اہل حدیث باہتمام خاکسار و فہم
ثانی مطبع سعید المطابع میں طبع ہو کر بدیہ ناظرین ہوا۔ کیون شائقین و را
اوہر آئین۔ اور اس گوہر نایاب کو خرید فرمائیں۔ اور فائدہ اوٹھائیں۔ و
ما علینا الا البلاغ +

المشہور
محمد سعید مالک مطبع سعید المطابع از بنارس محمد دارانگر + +

فہرست کتب مفیدہ اردو مولف نواب صاحب روم غیر منقولہ

بشارت الفساق۔ عاقبت المتقین۔ محو الخوبہ بالاستغفار والتوبہ۔

رسائل تعلیمات خمسہ۔ خلاصۃ العقائد۔ مجموعہ سعادت۔ یہ کتاب نہایت عمدہ نایاب و فائدہ مند
میں



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۵	سیدتہ بیکانا منع ہے -	۹۵	فصل بیان میں حقوق مشویرہ کے -
۹۸	فصل اس بیان میں کہ بے سبب	۱۰۷	فصل بیان میں بعض خواہش متفرقہ کے -
۱۲۲	طلاق لینا عورت کا موجب	۱۲۲	فصل بیان میں صلہ رحمی وغیرہ کے -
۱۳۰	و خول نار ہے -	۱۳۰	فصل بیان میں حدود و مذمت
۷۱	فصل اس بیان میں کہ ظاہر کرنا	۱۳۷	شراب و زنا وغیرہ کے -
۷۲	راز کا میان بی بی و دونوں کو	۱۵۸	فصل بیان میں فاسقوں کے -
۷۳	درست نہیں ہے -	۱۵۸	خاتمہ بیان میں گیارہ مردوں کے
۷۴	فصل اس بیان میں ولی کا نکل	۱۶۲	بیکہا حال روبرو رسول خدا صلی اللہ
۷۷	میں اعتبار ہے -	۱۶۲	علیہ وآلہ وسلم کے بیان کیا گیا حضرت
۷۸	فصل بیان میں مہر کے -	۱۶۲	نے سنا کچھ انکار فرمایا -
۸۱	فصل بیان میں ولیمہ کے -	۱۶۲	خاتمہ الطبع و ثقہ رفقہ وغیرہ -
۸۲	فصل بیان میں وقوع طلاق کے -	۱۶۵	خاتمہ طبع ثانی -
۸۴	فصل بیان میں جواز نکاح کے -		
۸۹	فصل بیان میں حقوق بی بی کے -		

الحمد لله والمنتهى رسالة نافعة اولی الالباب ستمی

أطهر الحق والصواب في رواهات المراتب

از تصنیف الطیف علامه فہام مولوی عبدالصمد صاحب دانا پوری

در مطبع عبداللطیف واقع بنار محلہ دارالانوار مطبوعہ گڑھی

سنہ ۱۳۸۸ھ

التماس

بِسْمِ التَّوَّابِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اما بعد از عاجز محمد عبد الصمد عفی عنہ ناصرین و معاونین الحمدیث پر
 یہ امر واضح و واضح ہو کہ اولاً تخفیف ہذا نے اس رسالہ کو کمال عجالت و سرعت
 تحریر کر کے مجھے و مشفق جناب مولوی محمد سعید صاحب کے پاس ارسال کیا
 اور مولوی صاحب و مولوی نے بضمن اخبار انصاف السنۃ بجلیطیج عزیز کر کے
 شائع کرا دیا مگر بوجہ شکستگی حروف کے جب جا بجا بعض بعض حروف
 کا پی نولیس سے نہ پڑھے گئے تو اس نے بعض جگہ بیاض چھوڑ دیا
 اور کچھ لکھ دیا البتہ امین نے اب و بارہ اسکی اصلاح و تصحیح
 اور امین کے سید قادر محمود اثبات کر کے بلا بعض بعض جگہ موقع و محل
 مناسب سمجھا بعض بعض فقرات بعض مولفانہ نواب والا جاہ سے
 انتظام کر کے اور امین و راج کر کے تشرین و تقویت و یک مرتب کر دیا

کہ من بعد کسی متعصب کو جائے کلام و محل گفتگو باقی نہ رہے کہ پھر لب ہلا
 اور تحریر جواب کے لئے قلم اٹھائے کیونکہ اب چند روز سے مین و کیتا ہون
 کہ اس کرو و نواح میں مخالفین المحدث مخالفیت کتاب و سنت کی جانب
 از سبہ تن سخت متوجہ ہو رہے ہیں اور عمل بالکتاب و السنۃ کو پیشیت
 ڈالکر زید و عمر و کر کے اقوال ضعیفہ و خفیفہ پر جان و سہے رہے ہیں اور اٹھارہ
 شخصی کو کالایمان بالانبیاء و الرسل سمجھ رہے ہیں اسبوجہ سے مین نے یہی
 اور کوشش اختیار کی ہے کہ علی سبیل الوجوب و الفرضیت باہتمام تمام کتاب
 و سنت کے اشاعت کروں اور المحدث کی نصرت و اعانت اور مخالفین المتد
 و رسول و محمدین متوہن کی مذمت و امانت بلکہ بنظر معاونت و نصرت اہل
 اپنی ہمت کو و امر عظیم و حکیم کی طرف آمادہ و متوجہ کیا ہے ربنا تقبل منا
 انک انت السميع العلیہ اولاً رفع شبہات و اعتراضات مخالفین المحدث
 کے جانب و ثانیاً اس کمپین مدرسہ محمدیہ قائم کرنے کی طرف کہ او عین
 اہل اسلام کو اولاً بالذات قرآن ہی اور حدیث کی تعلیم و تفہیم کیجئے و ثانیاً
 بالعرض دیگر علوم کی تربیت۔ یوں تو مین بیان پر مع دیگر علوم کے
 صحاح ستہ چار مرتبہ پڑھا چکا چنانچہ بفضاۃ تعالیٰ مولوی دوست محمد صاحب
 و مولوی محمد مسلم صاحب و مولوی عبدالواحد صاحب وغیرہ موجود ہیں
 مگر مین اب یہ چاہتا ہوں کہ نوآموز طلبہ کو اولاً مصنفات نفیسہ و مولفات
 مفیدہ جناب نواب صاحب والا جاہ امیر الملک سید محمد صدیق حسین خان
 صاحب بہار کی تعلیم کیجائیں کہ مسائل و مشیہ کی وقفیت اور معرفت

ہو جائے اور سخاوت اور وفارسی کی بھی مہارت کما شیخی پیدا ہو جائے
 بعدہ عربیت کی تعلیم تاکہ جس زبان میں چاہیں اپنے مخالف اور خصم سے
 بخوبی سوال و جواب کر سکیں۔ مگر انجام ان دونوں امور کا بدون متبعینیت
 اہل ریاست و ارباب سیاست و موجدین باہمت و مؤمنین خوش عقیدت
 صرف مجھ بے سر و سامان کی توجہ و کوشش سے حیلہ امکان سے بہت دور
 ہے لہذا امید کہ ہمارے اخوان دینی و احبار ایمانی اہل وسعت و عالی ہمت
 بار سال زر زکوٰۃ و صدقات فطر وغیرہ وغیرہ اس کا رخیر میں شریک ہو کر
 مستحق اجر اخروی و عیش ابدی کے ہو جائیں اگر ہمارے پیشوا مقتضاً
 جو ذاتی و سخاوت صفاتی مجتہد العصر مجدد صدی ہذا یعنی نواب والا جاہ
 امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خاں صاحب بہادر
 بار سال مولفات خود و مسانید صحاح ستہ و مصارف طبع جوابات مخالفین
 الہدیت و سامان قوت لایموت طلبہ العلوم سبقت و اقام فرمائیں تو میں
 جانتا ہوں کہ سارے اہل حق آنجناب کی اقتدارین اور آنجناب کی ذات سخاوت
 تاب سے بعینہیں اسلئے کہ شرفاً و غوراً جنوباً و شمالاً بعموم و خصوص
 فیض و خیر آپکا جاری ہی ہے و کیف لا۔ تجاری شریف میں و ریاب
 سخاوت وجود رسول صلعم مروی ہے گاں اجوبہ بالخیر من الیہ السلام
 اور آن والا جاہ آنحضرت صلعم ہی کے آل میں سے ہیں پھر بموجب اللہ
 سرکاریہ آپ کی بھی سخاوت عموماً و خصوصاً تمام ممالک غربیہ و شرقیہ و جنوبیہ
 و شمالیہ میں حاتم لائی سے بڑھ کئی تو کچھ تعجب کی بات نہیں ہے کیونکہ یہ

آبائی اثر ہے حاتم طائی کو کیا نسبت آپ کے ساتھ ولنعم ما قیل۔ پس سبب نکال کر
 با عالم پاک۔ کیونکہ اولاً تو آپ آل رسول ثانیاً عالم با کمال بلکہ امام و قدرت حق
 تعالیٰ ہے کہ نواب والا جاہ کے مراتب کی معرفت کے لئے بصارت و درآ
 پاسے زمین میں سمجھتا ہوں کہ آنجناب کے جامع کمالات و فضائل و مجمع کرامات
 و فوائد اصل بلکہ فی زمانہ ہذا عدیم النور و الظہیر ہونے میں کچھ شک و شبہ نہیں
 ولنعم ما قیل۔ هذا الامام الفردی اقرانہ۔ اصحی لاصناف الانام
 ما بآ۔ پس بتا رہا اسکے اگر اس امر کی طرف التفات کریں تو آنجناب کو نزدیک
 کچھ بڑی بات نہیں۔ فقط

وخذ من ربها الى جنابكم لتكون سببا لاستجلاب بدیع
 خطابكم فالما مول من افضا لکم ان تقابلوا ما بالقبول
 کرامت لغریب الوطن و تادخ العمل و المسکن و قبلوا عثرات
 و اسبلوا ذیل حسناتکم علی سیئاتہ و السوء علیکم
 و علی من لا ذابکم و حضر بنا دیکم و انتسب الیکم۔

حریر الراجی الی رحمة ربہ الاحد المذہب
 محمد عبد الصمد حفظہ اللہ تعالیٰ
 من شر حاسد اذا حسد

✽ ✽ ✽

✽

حامداً و مصدقاً علی سہولۃ الکتب

خلاصہ مضمون استخار شہرہ مولوی محمد سعید صاحب

مولانا مولوی نذیر حسین صاحب بنارس میں برکان مولوی عبدالرحمن صاحب کے تشریف لائے تو عبد الصمد نے درباب وجوب تقاید کے پوچھا مولانا نے فرمایا کہ آپ کتب اصول کا ملاحظہ کریں شرح مسلم الثبوت بحر العلوم و تحریر و تقریر وغیرہ کتب میں اس مسئلہ کو صراحتاً لکھ دیا ہے عبد الصمد نے کہا کہ انکو کتب دیکھنے سے یقین وجوب کا ہو گیا ہے مولوی نہ لطف حسین نے فرمایا کہ جب آپ یقین ہو گیا ہے تو بھلا جناب مولانا کے فرمانے سے کب زائل ہو گا کیونکہ یقین تو زائل نہیں ہوتا ہے۔ کہنے لگے کہ یقین بھی زائل ہو جاتا ہے دیکھتے بہت سے مسلمان ہو جاتے ہیں اسپر ہم لوگوں کو ہنسی آتی کہ یہ یقین کس معنی بھی نہیں جانتے۔ بہر کیف اسی قسم کی گفتگو میرے اوٹے اور کے درمیان رہی۔ بعد اوسکے ہمارے خوف و گد و فساد خاموش رہے اور کھانا کھا کر چلے آئے۔ اب ناظرین انصاف فرماوین کہ جس شخص کی لیاقت ہو وہ مولانا کا مقابلہ کیا کر گیا۔ چونکہ عبد الصمد وغیرہ کا دعویٰ ہے کہ کل مسائل امام ابو حنیفہ کے موافق حدیث کے ہیں اور کل حادثات انکو پہونچتی تھیں۔ تو میں اب مولوی عبد الصمد و قطب الدین وغیرہ علماء ارجاف ہند و سندھ و پنجاب و خراسان و عربستان کو بذریعہ اشتہار کے اطلاع کرتا ہوں کہ ان مسائل مندرجہ ذیل کو کسی آیت یا حدیث صحیحہ یا حسنہ لڑاتے اور وہ حدیث جس مسئلہ کے ثبوت میں پیش کریں نص صریح ہو ثابت فرمیں

اور فی آیت و حدیث اؤنکو حق تلاش مبلغ ۷۷۰ روپیہ دیا جائیگا۔

- (۱) حضرت صلعم کا آمین کا آہستہ کہنا۔ (۲) حضرت صلعم کا رفع یدین بوقت رکوع جانے اور رکوع سے سر اٹھانے کے نہ کرنا۔ (۳) حضرت صلعم کا زیر ناف نماز میں ہاتھ باندھنا۔ (۴) حضرت صلعم کا مقتدی کو سورہ فاتحہ کے پڑھنے سے منع کرنا۔ (۵) حضرت صلعم کا یا ایا رب تعالیٰ کا ائمہ اربعہ میں سے کسی کی تقلید کو واجب کرنا۔ (۶) حضرت صلعم کا وتر میں رفع یدین کرنا۔ (۷) آنحضرت صلعم کا جلسہ استراحت کا نہ کرنا یعنی پہلی اور تیسری رکعت میں بعد دوسرے سجدہ کے تھوڑی سی دیر ٹھہکر نہ کھڑا ہونا۔ (۸) آنحضرت صلعم کا چوتھی رکعت میں تو رک کا نہ کرنا۔ (۹) آنحضرت صلعم کو نل درم مہر معین کرنا۔ (۱۰) آنحضرت صلعم کا سرکہ شراب کے بنانے کو درست کرنا۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم
ان اللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

الجواب

مشترک صاحب نے جو مسائل مندرجہ اشتہار کا اپنے ثبوت بآیت و حدیث صحیح حنفی المناہب سے طلب کیا ہے یہ عاصی پر و طریقہ حنفی مجر و دیکھنے والا ہے۔
کے آیات و احادیث صحیحہ جو ثبوت مسائل مذکورہ بمنزہب حنفی موجود ہیں
بخدیت مشہرہ و وف تحریر کرنا یا بالکن جب یہ نظر غور و تامل مضمون کو
اوسکے دیکھا تو تحریر جواب کیا کہ مجھ کیونکہ مضمون اشتہار سے یہ مفہوم ہوتا

کہ مشہور صاحب نحو و بہت بڑے عالم زبردست و متفق ہیں کہ مسائل حنفیہ کی صحت
 و ضعف کو بخوبی تحقیقات کر چکے ہیں اب کوئی دقیق تحقیق کا باقی نہیں بچا
 صرف بنظر امتحان حنفیوں سے خواستگار و لائل صحیحہ نسبت مسائل
 مذکورہ ہوئے ہیں وہ بھی فی آیت و حدیث کی تلاش کا محتاج نہ مبلغ صغیر
 روپیہ بھر کر کیا ہے اسلئے کہ بایں طبع حنفیان و لائل کی تلاش میں کوشش
 بلین کرینگے آخر کو جب کہ میں ثبوت میں ان مسائل کی آیت و حدیث صحیحہ نہ
 پاؤینگے تو تا دم و شمع بیان ہو کر خیر اپنا ظاہر کرینگے مجھ کو انیافار و عہہ بھٹی کرنا
 پڑے گا اور وہ خود بخود اپنے طریق غلطی سے جو بار کرتے چلے آتے
 ہیں تارک ہو کر اوسکے خلاف پر ضروری عمل ہونگے یعنی آمین بالجہر و
 رفع یدین و قرأت سورہ فاتحہ خلف امام وغیرہ کرنے میں ذرا تاخیر کرینگے
 پس جب اوسکے ولیدین یقین کامل ہو چکا کہ آمین بالجہر و رفع یدین و قرأت
 سورہ فاتحہ خلف امام وغیرہ آیات و حدیث صحیحہ بخوبی ثابت ہیں اور خلاف
 میں اسکے کوئی آیت و حدیث صحیح نہیں آئی ہے تو پھر اگر کوئی عالم حنفی
 ثبوت مسائل مذکورہ آیت و حدیث صحیحہ مشہور صاحب کے پاس تحریر کرے
 تو یہ یقین اوسکا اس تحریر کی کب زائل ہو سکتا ہے۔ دوسرے مضمون کے
 اشتہار کے یہ بھی ظاہر ہوتا ہے کہ موصوف الیہ صرف آیت قرآن او قول
 او فعل رسول آخر الزمان علیہ الصلوٰۃ والسلام کو مانتے ہیں اور صحابہ
 کرام کے قول و فعل کو نہیں مانتے ہیں اسلئے کہ ہر اسکے کا ثبوت بقول
 و فعل رسول صلی اللہ علیہ وسلم طلب کیا ہے تو جو شخص صرف اللہ اور اوسکے

رسول کے قول و فعل کو مانے اور اصحابوں کے قول و فعل کی پیروی کر
تو اس نے صریح عدول حکمی الہی اور اس کے رسول کی بمصدق آیت کریمہ
اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم و بموجب حدیث نبوی
علیکم بسنتی و سنتہ الخلفاء الراشدين الحدیث پس ایسے
شخص کے ولیمین مجھے نالایقوں کا تحریر کیا اثر پذیر ہوگا۔ لکن رہی یہ بات
کہ مضمون اشتہار سے علما حنفی کے لئے تو کسی قسم کا ضرر نہیں مگر اگر ایسے
حنفی المذہب جو بیچارے علم نہیں رکھتے اسکے دیکھنے سے بوجہ لاعلمی حقیقت
الامر ان کے ولیمین یہ شک گذر گیا کہ جب ان مسئلوں کا کوئی ثبوت ہمارے
بیان نہیں ہے محض بے اصل ہیں تب تو مشہر صاحب نے ایسی لیری
کے ساتھ ثبوت طلب کیا ہے تو اس سے عجب نہیں کہ وہ اپنے طریقہ
اصلی کو چھوڑ کر اس کے خلاف پر عمل کرنے لگیں یہ اور باعث اونکو خرابی اور
گمراہی کا ہو یا بن خیال بالفعل منجلا و ان مسائل کے ایک مسئلہ کا جواب ثبوت
آیت و حدیث صحیح جہاں تک اس ناچیز کو کتاب دیکھنے سے معلوم ہوا تحریر
کرتا ہے نا ناظرین کے نزدیک حقیقت راست گوئی مشہر صاحب کی ظاہر ہوا
اور مخالفین کے فریب میں آکر گمراہ نہو جاوین بعدہ اگر بقہ مسائل
مندرجہ اشتہار کا بھی ثبوت اپنی تسکین کے لئے طلب کریں گے تو
آئندہ تاریخ تحریر کر گیا انشاء اللہ تعالیٰ۔
قول مشہر مقتدیون کو سورہ فاتحہ پڑھنے کا منع کسی آیت و حدیث
صحیح سے ثابت نہیں ہے ۛ

اقول البتہ علماء حنفیہ کے نزدیک مقتدیوں کو سورہ فاتحہ خواہ
 دیگر سورہ و آیت کا پڑھنا چھپے امام کے منع ہے اسلئے کہ اللہ نے منع کیا
 اللہ کے رسول نے منع کیا صحابہ کرام نے منع کیا امام سلمین ابو حنیفہ کو فی
 علیہ الرحمہ نے منع کیا تمام علماء متقدمین متاخرین پیروان طریقہ حنفی نے
 منع کیا آجتک کل علماء حنفیہ ایسے عمل ہوتے آئے اور اپنی اپنی تصنیفات
 میں اس مسئلہ کو درج کرتے آئے اگر شک ہو تو ان تصنیفات کو دیکھئے
 کہ سوا منع اور رشید کے جائز و ثواب کہیں نہیں لکھا ہے اب اگر اون
 بزرگان دین کے قول کو فی زمانہ کوئی شخص باطل اور جھوٹ کہے تو وہ
 خود جھوٹا ہے بہر کیف آدم باصلہ عارف خود یعنی علماء حنفیہ کے نزدیک
 قرأت سورہ فاتحہ و بھی دیگر سورہ و آیات کا پڑھنا چھپے امام کے
 منع لقولہ تعالیٰ و اذا قرأ القرآن فاستمعوا لہ و انصتوا لعلکم ترحمون
 یعنی فرمایا اللہ جل شانہ نے پس جب وقت پڑا جاوے قرآن تو سنو تم
 اور سکو اور چپکے رہو تاکہ رحم کئے جاؤ تم۔ اور کہا امام احمد نے
 اجمع الناس علی ان هذه الایہ نزلت فی الصلوٰۃ یعنی نزول اس آیت کا
 نماز کے بار میں ہوا ہے اور وہ حدیث جو ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے
 مروی ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے انما جعل الامام
 لیؤتقوا ذالک فکبوا و اذا قرأ فانصتوا تفسیر اور بیان ہے
 آیت کا روایت کیا اس حدیث کو ابن ماجہ اور نسائی اور ابوداؤد اور
 مسلم نے۔ اور کہا مسلم نے کہ یہ حدیث صحیح ہے۔ ورنہ مخالفین لکھا ہے

مقتدی قرأت امام کی سنے جب وہ چلا کر پڑھے اور چپ رہے جب وہ
 آہستہ پڑھے یہ سب قول حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کے کہ ہم امام کے
 پیچھے پڑنا کرتے تھے بس حکم نازل ہوا کہ جب قرآن پڑھا جاوے تو اوسکو
 سنو اور چپ رہو۔ غایۃ الاوطار ترجمہ درختارہ میں لکھا ہے کہ
 خزان اور کافی میں ہے کہ مقتدی کو قرأت سے منع کرنا اسی صحابہ
 ماثور ہے جنہیں حضرت علی مرتضیٰ اور عبداللہ بن عباس اور عبداللہ
 بن عمر اور عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہم اجمعین میں۔ اور کہا
 امام محمد نے مولانا ابن عین جابر بن عبد اللہ قال قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم من صلی خلف الامام فان قرأ الامام لم قرأ
 یعنی مقتدی کو قرأت امام کی کفایت کرتی ہے۔ اور کہا امام محمد نے
 عن عبد اللہ بن شداد بن الہادام رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم للناس فی العصر قال فقراء رجل خلف فغمزه الذی یلیہ فلما
 صلی قال لما غمزتني قال کان رسول اللہ قد امر عنی فکرت ان تقرأ
 خلف فسمعه النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من کان اماماً فان
 قرأ الامام لم قرأ ترجمہ امامت کی غباب رسول خدا نے وقت
 عصر کے پس پڑا ایک شخص نے پیچھے آپ کے پس ٹھوکا اوسکو پاس و
 نے پھر بعد نماز کے پوچھا کہ کیوں ٹھوکا تو نے مجھ کو کہا اوس شخص نے
 کہ برا معلوم ہوا مجھ کو پڑھنا تیرا پیچھے رسول خدا کے حضرت نے یہ باجرا
 سنکر فرمایا جسکے لئے ہوا امام پس قرأت امام کی مقتدی کیواسطے قرأت

روایت کیا اسکو حاکم اور طحاوی اور ابوبکر بن ابی شیبہ اور حنفیہ نے
 ساتھ اسناد صحیح کے۔ اور شرح مشکوٰۃ المصابیح میں شیخ عبدالحق
 دہلوی رحمۃ اللہ علیہ نے لکھا ہے ماراویل این حدیث ست کہ من کان لہ
 امام فقراۃ الامام قراءۃ لہ واین حدیث صحیح ست۔ اور ہایہ بین
 لکھا ہے من کان لہ امام فقراۃ الامام لہ قراءۃ وعلیہ اجماع
 الصحابۃ اور قمہ الاقمار حاشیہ نور الانوار میں مولانا عبدالحکیم نے اس
 مقام پر تحریر فرمایا ہے کذا رواہ ابن منیع بسند الصحیحین عن
 جابر کذا قال علی القاری الح۔ اور کہا خرسی نے اجماع الصحابۃ علی
 منع القراءۃ خلف الامام اجماع کیا صحابہ نے اور منع ہونے قراءۃ
 خلف امام کے ذکر کیا اسکو ابن ہمام نے فتح القدیر میں۔ اور نہامین
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من قراء خلف الامام عیلا فیہ
 جمرۃ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے جو قرآن پڑھے پیچھے امام کے
 بھرتا ہے اپنے منہ میں چنگاری آگ کی وقال عمر بن الخطاب لیت
 فی فم الذی یقرأ خلف الامام حجرا فرمایا حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ
 نے کاشکے پتھر ہو او سکے منہ میں جو شخص پڑھے پیچھے امام کے روایت کیا
 اسکو امام محمد نے۔ وقال علی بن ابی طالب من قرأ خلف الامام فقد اخطأ
 الفطرۃ اور فرمایا حضرت علی کرم اللہ وجہہ نے جس نے پڑھا پیچھے امام کے پس
 تحقیق مخالفت کی او میں نے دین کی روایت کیا اسکو ابی شیبہ نے
 فاذا ثبت رفع الحدیثین المذکورین الی الخلیفین مع کونہما

مخالفین للقیاس کان کر فعهما الی الذی صلی اللہ علیہ وسلم لقولہ
 علیہ السلام علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين الحديث
 وقال سعد وددت ان الذی یقرأ خلفا لامام فی فیه جمرۃ کہا سعد نے
 جو سچا پندرہ عشرہ مبشرہ سے ہیں دوست میں تحقیق کہ انکا رون سے بھر جاوے
 منہ پڑنیو الیکہ پیچھے کے وقال علقمة لان اعضاء علی جمرۃ احب
 الی من ان اقرا خلفا لامام یعنی کہا علقمہ صحابہ نے کہ و انت ما زنا او پر
 چنگاری کے دوست زبایدہ ہے نزدیک میرے امام کے پیچھے کلام اللہ
 پڑھنے سے قال جابر بن صلی رکعتہ لم یقرأ فیہا بام القرآن فلم یصل
 الا ان یکون وراء الامام جس نے پڑھی کوئی رکعت کہ نہ پڑا او سمین
 سورہ فاتحہ پس نہ ہوئی نماز اسکی مگر اگر ہو پیچھے امام کے یعنی امام کے
 پیچھے یہ کلمہ نہیں ہے روایت کیا اسکو ترمذی وغیرہ نے اور کہا ترمذی
 نے ہذا حدیث حسن صحیحہ اور حاشیہ جامع ترمذی میں سچ صفحہ
 ۵۹ و ۶۰ چھاپہ نوگشتور کے لکھا ہے کہ یہ حدیث مولف نے جو اپنی کتاب
 میں لایا باسناد صحیح لایا ہے۔ اور وہ حدیث جابر بن صلی کان للامام
 فقرأ الاله قراءۃ او سمین سورہ فاتحہ بھی ہے اسلئے کہ جابر سے بطریق
 صحیح ثابت ہوا ہے ان الامام لم یقرأ الفاتحة الاضاحی یعنی مقتدی
 سورہ فاتحہ بھی پیچھے امام کے نہ پڑھے کذا لا یسع ان یجمل حدیث
 من کان للامام علی الصلوۃ الجہیزہ دون السریۃ لان وراۃ
 فی صلوۃ الظهر والعصر یعنی حدیث صرف او پر صلوۃ جہیزہ کے محمول نہیں

ہو سکتی بلکہ تہریہ اور سریرہ دونوں میں پڑنا پیچھے امام کے منع ہے اسلئے کہ
 ورواس حدیث کا بیچ نماز ظہر اور عصر کے ہوا ہے اور یہ بھی لکھا ہے کہ
 من کان لہ امام الخ یہ آخر حدیث نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی ہے و دھبی
 ایسی ہی ذکر کیا امام محمد نے ختم ہوا مضمون حاشیہ جامع ترمذی کا۔
 اور بھی احادیث اسباب میں بہت ہیں چند بطور اختصار بخوف طوالت
 تحریر کیا والتداعلم بالصواب۔

آب اگر مشہر صاحب کا جی چاہے تو بنظر انصاف جواب ہذا کو ملاحظہ فرما کر
 یا تو تسلیم کریں۔ اور ایفار وعدہ بموجب حکم خدا و رسول عمل میں لاویں
 والا ثبوت قرآنہ سورہ فاتحہ خلف امام و عمامہ تحت ولائل صدر الیسی
 آیت و احادیث صریح و صحیح غیر منسوخہ و متروکہ سے جس پر اجماع صحابہ رضو
 و اتفاق علمائے سلف حنفیہ کا، موخر فرماویں۔

آوز ناظرین پر واضح ہو رہے کہ مشہر صاحب نے اس نشان و پتہ کے ساتھ
 جواب اشتہار کا اپنے طلب فرمایا ہے کہ جو کوئی صاحب اس اشتہار کا جواب
 لکھیں تو اس نشان کے پاس و انہ کریں۔ بمقام آرخ ضلع شاہ آباد علی حوالہ مسجد
 بر مکان مولوی ابراہیم پاشا مسجد مدرسہ مدرسہ جدیدہ کے پویش۔

آور اگر جواب نہ ہو سکے تو عجز اپنا لکھیں اور ہم سے اسکے خلافین اسدی طر علی حادیش
 طلب فرماویں۔ المشتہر محمد سعید عفی عنہ۔
 المجیب المصیب

مولوی اشرف عالم
 بفرائش شیخ دراز الدیون مسجد ملاچک آستانہ شہبازی بھاگلپوری
 بطبع مرآت الصنف و تونگیر ۱۳۶۶ھ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الملهم للصواب والموفق للجواب والصلى والسلام على من
 اوتى الحكمة وفصل الخطاب وعلى جميع الاله واصحابه الذين هم متحلين بمقام
 الاداب اما بعد ما ہر ان اولہ شرعیہ وعارفان حجج سمعیہ پر یہ امر واضح ولاحج
 ہو کہ جب بعض الدخضام حنفیہ نے یہ دعویٰ کیا کہ کل مسائل اجتہاد یہ وفروع
 فقہیہ امام ابوحنیفہ رحمہ کے موافق کتاب مستطاب ومطابق سنت رسالت
 ہیں اور جمیع احادیث نبویہ کے جنابا امام صاحب جافظ تھے تو مجھے شفقی جناب مولوی
 محمد سعید صاحب بنارس نے دس مسئلے کتب فقہیہ حنفیہ سے التقاط کر کے
 مولوی عبدالصمد و مولوی قطب الدین وغیرہ وغیرہ علماء حنفیہ ہندوستان
 و دیگر ممالک غریبہ و شرقیہ وجوانب جنوبیہ و شمالیہ کو بطور اشتہار و وعدہ دیا
 کہ اگر ان حضرات سے کوئی صاحب درباب ثبوت مسائل ذیل کوئی ایسی آیت
 یا حدیث کہ جس مسئلے کے ثبوت کے لئے پیش کیا جائے نص صریح ہو اسکو
 پیش کریں تو حق تلاش فی آیت وحدیث مبلغ پندرہ روپیہ بطور انعام کے
 اونکو دئے جاوینگے پس اب بعد کئی سال زمانہ شیوع اشتہار کے میان

میان اشرف عالم صاحب بجا گلپوری نے بطبع مبلغات خمسہ عشر روپیہ خواہ متعصب
 مذہبی یا بغرض تشہیر خود اپنی اوقات مغتنمہ کی خوزری کر کے بعد چند فقرہ
 تمہید جواب کے منجملہ مسائل وہ گانہ کے ایک مسئلہ منع قرارۃ فاتحہ خلف الامام کے
 ثبوت میں بعض آیات کریمہ و احادیث ضعیفہ و آثار و اقوال خفیفہ سقیمہ
 بعبارة آرد و خلاف محاورہ نقل کر کے اپنی لاعلمی و سوء فہمی کا اشتہار
 و اظہار کیا کیونکہ وہ بعض آیات کریمہ و احادیث ضعیفہ و آثار و اقوال
 سقیمہ بر تقدیر صحت و قوت بھی در باب ثبوت مسئلہ منع قرارۃ فاتحہ
 خلف الامام نص صریح نہیں ہیں اور قطع نظر صریح نہ ہونے کے وہ نص
 ظاہر بھی نہیں ہیں کما ستقف علیہ انشاء اللہ تعالیٰ۔ حالانکہ علامہ فہامہ خباب
 مشہر صاحب نے ایسی آیت و حدیث طلب فرمائی ہے کہ اسباب میں
 نص صریح ہو پس اگر آپ کو علم ہوتا تو بعض اون آیات کریمہ و احادیث
 ضعیفہ و آثار و اقوال سقیمہ کو در باب ثبوت منع قرارۃ فاتحہ خلف
 امام نقل کرتے کچھ سمجھ ہی سے کام لیتے۔ تو بھی تحریر جواب میں جرئت و ہمت
 نہ کرتے اسلئے کہ بغیر علم و سمجھ در باب تحریر جواب ورد و قدح جرئت
 و دست اندازی کرنی موجب رسوائی و سبکداری ہے ۷
 چون نداری کمال آن بہ ۛ کہ زبان در دمان نگہداری ۛ
 آدمی از زبان فضیج کند ۛ جوزیہ مغز را سبکداری
 اگر ایسا ہی جناب کو طمع دنیا و امنگی تھی تو پیری مریدیٰ اور جھار چھوٹ
 اوسکے اکتساب کے لئے کیا کم تھی و علاوہ برین اور بھی اکتساب دنیا

کے لئے بہت صورتیں تھیں جس پر ایسا اور رنگ میں چاہتے کھا کھاتے
اس وریا سے ناپیدا کیا رکے کنا سے کیوں آسے اور فرض کیا سمجھنے کہ جی
نہیں مانتا تھا اسی ضمنوں کی ہوا چپ یہ سرتھی کہ بتعصب مذہبی اس
استہار کا جواب ہی تحریر کریں کسی اہل علم سے سلیف تحریر جواب و طریقہ
اثبات مدعا سیکھ لیتے اور خود بھی سمجھ لو جھک اس واوی پر خطر میں قدم
رکھتے اسمین اگر ویری بھی ہو جاتی تو کچھ قبادت نہ تھی ۵

مزن بے تامل بکفار و دم + نکو کوئی گرد پر کوئی چشم
بنطق آدمی بہتر است از دواب + دواب از تو بہتر نکوئی صواب
اور اگر اپنی شہرت ہی منظور تھی تو اور کوئی کام برا سے نام کرتے چند
سطرین تحریر کر کے اپنی پر وہ در کی کیوں کی حیف و حیف بلا افسوس
ہزار افسوس کہ عجیب صاحب نے ان نصائح و مواعظ کی طرف کچھ التفات
نہ کیا خود بخود اپنی سب آبروئی و بے وقری کے باعث ہو گئے انا
للہ وانا الیہ راجعون - الغرض بلا تصنع و بلا مبالغہ راست برکت
بے کم و کاست میں یہ عرض کرتا ہوں کہ کلمہ کلمہ انکی تحریر کا متضمن جہل
و جہل اور مسئلہ مسئلہ انکی تقریر و تحریر کا انکی لاعلمی و سوری فہمی پر شاہد
حال ہے خلاص کلام یہ قابل خطاب تھے کہ کوئی انکی طرف متوجہ ہوتا
تحریر انکی البینہ تھی کہ کوئی اسکا جواب لکھتا مگر بوجہ چند و چند اور اصرار
بعض احباب اولی الالباب کا تب احرور نے چارنا چار ہو کر جملہ جملہ اور
فقہ فقہ انکی تحریر کا نقل کر کے بادلہ تعالیٰ و حجج عقیبہ بترتیب

مصیب جواب باصواب سلک تقریر و مطمحری میں درج کرتا ہے اور
عادلین سے عدل و انصاف کی امید رکھتا ہے۔ فقہانا انا شرع فی المقصود
یعنی اللہ العزیز و تعالیٰ الحجیب شہر صاحب نے اس قول و کلام
التوفیق و منہ الیہ صول الی التفتیق۔ یہ قول آپ کا مخدوش ہے نہ وہ
اولا میں وجہ رکاکت عبارت ثانیاً بہت خرافات مقصود و اول عبارت
اما رکاکت عبارت ہیں فقر و یہ عاصی پر و طریق حنفی و دیگر فقرات
سے واضح کالشمس فی کبد السماء ہے تو لیکن خرافات مقصود و اول
عبارت ثابت ہوتی ہے پس وجہ اولاً یہ کہ آپ اس قول میں دعویٰ
کرتے ہیں کہ کتب فقہیہ حنفیہ میں در باب ثبوت مسائل مندرجہ
فی الاشتہار آیات کریمہ و احادیث صحیحہ میں سرود موجود ہیں اوری
ایک آیت اور حدیث بھی آپ نقل نہیں کرتے کہ جس مسئلہ کے ثبوت
کے لئے پیش کیا ہے تو نص صریح ہو پس یہ دعویٰ قابل سماعت نہیں
کمالا خفی عند النظر ثانیاً یہ کہ نسبت مشہر کے آپ یہ فرماتے ہیں کہ
مشہر صاحب خود بہت بڑے عالم زیر دست محقق اور ایسا اولیہ
ہیں اور باوجود اس درج کے آپ ان کے اقوال کی تردید کرتے ہیں
پس یہ عجیب ہوئی اور ظاہر ہے کہ جو ملیج مستلزم ہے تحقیق مومن کو
اور تحقیق مومن کی جائز نہیں خصوصاً عالم کی کمالا خفی علی من قرأ القرآن
ثالثاً یہ کہ آپ یہ بھی فرماتے ہیں کہ علامہ مشہر نے امتحان در باب ثبوت
مسائل مندرجہ اشتہار اولہ شرعی قطعاً و حجج صحیحہ سمعیہ علماء

حنفیہ طلب فرمائی ہیں مگر پھر بھی کوئی دلیل صحیح نہیں رقم فرماتے ہیں
 یہ علامت ہے ضعف مذہب حنفی کی ہیں بنا براسکے اگر کوئی حنفی المذہب
 خلف امام قراۃ فاتحہ کرے اور آمین باجہر کہے وہ علی ہذا القیاس میں گیر
 اعمال مستنویہ بجائے تو کچھ قباحت نہیں اور آپ قباحت سمجھتے ہیں
 تاہم رائے یہ کہ آپ فرماتے ہیں کہ اگر کوئی عالم حنفی المذہب و رباب
 ثبوت مسائل مندرجہ اشتہار آیہ کریمہ اور حدیث نبوی تحریر کر کے
 مشتمر صاحب کے پاس ارسال کرے تو یہ یقیناً اس تحریر سے کب
 زائل ہو سکتا ہے یعنی نہیں زائل ہو سکتا۔ اس کلام سے یہ بات لازم آتی
 ہے کہ جب یقین ایک شے کے ساتھ متعلق ہو تو بدوین زوال کے اوپر
 شے سے دوسری شے کے ساتھ نہیں متعلق ہو سکتا حالانکہ یہ بات نہیں
 ہے ورنہ لازم آئے کہ مثلاً یقین وحدانیت یا ربی تعالیٰ کے ساتھ متعلق ہو
 تو بدوین زوال کے اوپر رسول صائم کی رسالت کے ساتھ متعلق
 ہو سکے اور ایسے فلیس فان قیل۔ اگر دو قسم کی حدیثیں صحت اور قوت
 میں مساوی ہوں اور یقین دونوں کے صحت اور قوت کے ساتھ
 برابر متعلق ہو اور ان میں سے ایک مقتضی ہو ایک حکم کو اور دوسری
 مقتضی ہو منع اس حکم کو مثلاً ایک مقتضی ہو قراۃ فاتحہ خلف الامام کو
 اور دوسری مقتضی ہو اس کے منع کو پس اب حکم کس حدیث کے عمل کیا جائے
 یقال اس صورت میں ہم کتب توارخ و سیر کو دیکھیں گے پس اگر ان میں
 سے ایک مقدم ہوگی اور دوسری تالی تو مقدم کو منسوخ قرار دینگے

اور تالی کو نسخہ اور سکے لئے پس بحکم تالی یعنی نہ چر عمل کیا جائیگا و نہ تعارض
تعارض و وونون ساقط الاستدلال والعمل ہو جائیں گے پس لازم آئیگا
رجوع کرنا طرف آیات قرآنی و آثار اصحاب حبیب ربانی کے کما لا یخفى
علی من لدنی مسکتہ العلم الاصول فتدبر *

قال المجیب دوسرے مضمون سے اشتہار کے یہ بھی ظاہر ہوتا ہے الخ
اقول و یا للہ التوفیق والتوفیق چونکہ علمائے حنفیہ نے بمقابلہ و
سوا جہ علامہ شتہریہ و عوی کیا کہ کل مسائل معمول بہا امام ابو حنیفہ رحمہ کے
موافق آیتہ کلام اللہ و قول و فعل رسول اللہ کے ہیں اور قول و فعل
اصحاب رسول اللہ کے موافقت کا اپنے دعوے میں ذکر نہ کیا پس
حسب اس دعویٰ کے مشتمل موصوف نے دس مسئلے کتب فقہیہ
حنفیہ سے اتفاق کر کے اون مسائل کے ثبوت کے لئے صرف آیتہ کلام اللہ
و قول و فعل رسول اللہ طلب فرمایا نہ قول و فعل اصحاب رسول اللہ
نہ یہ کہ مشتمل ممدوح صرف آیتہ کلام اللہ و قول و فعل رسول اللہ کو
مانتے ہیں اور قول و فعل اصحاب رسول اللہ کو نہیں مانتے پس بنا بر
و عموماً مذکور حنفیہ کے حکم ذکر اور پر گزرا یہ بات لازم آئی کہ علامہ
حنفیہ خواہ امام ابو حنیفہ رحمہ صرف آیتہ کلام اللہ اور قول و فعل رسول اللہ
مانتے تھے اور قول و فعل اصحاب رسول اللہ کو نہیں مانتے اور حسب قول آپ
کے جو شخص آیتہ کلام اللہ اور قول و فعل رسول اللہ کو مانتا ہے اور قول
و فعل اصحاب رسول اللہ کو نہیں مانتا تو وہ بحکم آیتہ کریمہ و حدیث مذکور

التذویر رسول کی صریح عدول حکمی کرتا ہے اور اوسکے ولیمین مضامین آیہ کلام
 وحدیث رسول الہذا اثر نہیں کرتے پس نتیجہ یہ نکلا کہ علماء رحنفہ یا خدا نخواستہ
 امام ابوحنیفہ رحمہ اللہ خدا و رسول کی صریح عدول حکمی کرتے ہیں اور ان کے
 ولیمین مضامین کتاب وسنت کے نہیں اثر کرتے پس یہ بات نہ لازم آئی
 کہ مشہور موصوف الذہور رسول کی عدول حکمی کرتے ہیں اور ان کے ولیمین
 مضامین کتاب وسنت کے اثر نہیں کرتے بلکہ یہ بات ثابت ہوئی کہ مشہور
 موصوف الذہور رسول کی عدول حکمی نہیں کرتے اور ان کے ولیمین
 مضامین کتاب وسنت کے اثر کرتے ہیں کما لا یخفی عند صاحب ذوق
 السلیہ۔ قال المجیب لیکن رہی یہ بات الخ۔ اقول بتوفیق اللہ
 و تائید لا مشکت مثلاً جب وہ شخص کسی مسئلہ میں باہم تقریر کرتے ہیں خواہ
 تحریر یا بین طور کہ انہیں سے ایک مدعی ہوتا ہے کہ حکم کو دلیل سے ثابت
 کرتا ہے دوسرا سائل کہ نفی حکم کی کرتا ہے یا خلاف مدعی کے تقریر کرتا ہے
 خواہ تحریر عام ہے اس سے کہ مانع ہو وہ یا ناقض خواہ معارض مثلاً حنفی
 المذہب کہہ کہ مقتدی کو خلف امام استماع اور انصاف واجب ہے اور
 قراۃ فاتحہ خواہ سورہ دیگر منع بروایت عبداللہ بن جابر اور خصم عینی
 سائل عامل بالحدیث معارضہ کرے بروایت دیگر کہ مبنی ہے وجوب
 قراۃ فاتحہ خلف امام پر یا نقض کرے بانی طور کہ عبداللہ بن جابر و خو
 امام سورہ فاتحہ پڑھا کرتے تھے پس روایت او کی ساقط الاستدلال
 پس بعد اللہ التی واللہ کے حکم اس نقض و معارضہ کے مدعی وجوب

قرارۃ فاتحہ خلف امام کا یقین کرے اور سورۃ فاتحہ خلف امام پڑھنا شروع کرے اور بموجب ترجیح دلیل قرارۃ فاتحہ و گیرندگان خدا بھی پڑھنے لگیں یا برعکس اسکے بعد تقریر و تحریر بطریق مذکور کے وجوب استماع و انصاف ہی ثابت ہو جائے اور خصم و گیرندگان خدا بموجب قوت دلیل استماع و انصاف قرارۃ فاتحہ خلف امام ترک کر کے ہر نماز و ہر حال میں استماع و انصاف ہی اختیار کریں تو یہ صورت مناظرہ کی ہے اور مناظرہ موجب ہدایت ہے نہ حسب فہم لطیف آپ نے باعث ضلالت و ہلاکت کمالیچھی عند النظاخر وی الالبصائر۔ قال المجیب باین خیال انہ

اقول وباللہ التوفیق جواب سے کیا مراد ہے جواب باصواب یا جواب ناصواب۔ اگر جواب سے جواب باصواب مراد ہے تو جواب اشتہار مشہور نہیں ہوا اور اگر جواب سے جواب ناصواب مراد ہے تو یہ قابل اعتبار نہیں آپ پیر کا کیجئے اور کاغذات سیاہ کیا کیجئے کون التفات کرتا ہے اور کون سناتا ہے اون ہفتوات کو ۔

کون سناتا ہے کہانی تری اسی یا غلط ہو کیون بغل میں لئے پھرتا ہے تو ملو یا غلط ہو مگر چونکہ عوام الناس اس قسم کے جواب ناصواب کو بھی جواب سمجھتے ہیں لہذا آپ جو خیال فاسد و زعم کا سد بخیمہ مسائل نہ گانہ کے ایک مسئلہ کا جواب علمی فرماتے ہیں۔ میں سرورست بالاختصار جواب اوسکا بدل لائق قطعہ نقلیہ و ربانیہ تو یہ عقلیہ تحریر کئے دیتا ہوں تاکہ ناظرین منصفین پر آپ کا تعصب و تحسف و مبلغ علمی و ملکہ انصاف صریحی پیدا ہو وید ہو جا

اور عوام اہل سلام آپ کی حیلہ سازی و فتنہ پر داری میں نہ پڑیں اور مسلک
اتباع سنت پر قائم و دائم رہیں اب آپ پھر اگر کسی مسئلہ میں منجملہ اون کمال
دروگانہ کے ایسا ہی ہاتھ پاؤں ہلائیں گے تو پھر ہم بھی انشاء اللہ العزیز ہاتھ
دکھلائیں گے قایک والاعتساف۔ **قال المجیب** قول مشہر الخ۔
اقول بعونہ و صونہ تعالیٰ بیشک مقتدیوں کو سورہ فاتحہ خلف الامام
پڑھنے کی مانعت کسی ایسی آیت اور حدیث سے کہ جب اس مسئلے کے ثبوت
کے لئے پیش کیا جائے تو نص صریح ہو ثابت نہیں ہوتی اگر ہو تو لائین
نہیں شترہ لیجائیں ورنہ پھر اسباب میں لب نہ ہلائیں **قال المجیب** علماء
حنفیہ کے نزدیک الخ **اقول** بتوفیق اللہ عز و جل و وسیع علم یہ قول
مخدوش ہے بدوجہ اولایہ کہ میں آپ سے پوچھتا ہوں کہ دلیل شرعی و حجت
سمعی کتاب و سنت اور اجماع و قیاس ہے یا جو کچھ علماء حنفیہ کے
زودیک ثابت ہو وہ اگر یہ فرمائیں کہ دلیل شرعی و حجت سمعی قطعاً کتاب و سنت
اور اجماع و قیاس ہے تو پھر علماء حنفیہ کے نزدیک جو کچھ ثابت ہے
اوسکا کیا اعتبار اب آپ اگر یہ فرمائے کہ علماء حنفیہ کے نزدیک جو کچھ ثابت
ہے وہ بھی مدلل ہے انھیں دلائل کے ساتھ تو میں یہ عرض کرتا ہوں کہ
جو مسائل اشتہار میں مندرج ہیں اون کل مسائل کے ثبوت میں اونکا قائل
مدلل کیون نہیں پیش کرتے اور اگر کل مسائل کے ثبوت میں نہ ہو سکے تو ان
سے دوسری ایک مسئلے کے ثبوت میں جو قول اونکا مدلل ہو ساتھ کسی دلیل
کے دلائل اربعہ شرعیہ سے حسب فرمایش مشہر موصوف پیش کیجئے ورنہ

فقط زبانی کہہ دینے کی کیا سند ہے اور اعتبار۔ اور یہ بھی الناس کرتا ہوں
 کہ علماء شافعیہ و مالکیہ و حنبلیہ کے نزدیک بھی جو کچھ ثابت ہے وہ بھی
 اس طرح مدلل ہے بدلائل اربعہ شرعیہ تو پھر علماء حنفیہ کے تخصیص کی کیا وجہ
 ہے تا نیا یہ کہ بعض علماء حنفیہ کے نزدیک مقتدیوں کو حالت اقتداء میں ہر
 فاتحہ کا پڑھنا منع ہے یا کل کے نزدیک اگر یہ فرمائے کہ کل کے نزدیک
 منع ہے تو یحضر باطل ہے کما سیجی تفصیلہ انشاء اللہ تعالیٰ اور اگر
 یہ فرمائے کہ بعض کے نزدیک منع ہے تو میں یہ گزارش کرتا ہوں کہ جن بعض
 کے نزدیک منع ہے ان کو کیا ترجیح ہے اور بعض پر کہ جن کے نزدیک منع نہیں
 بلکہ مستحب و سنت یا واجب ہے بنوا ولا تکتوا الحق وانتم تعلمون
 قال المحب اسئلہ کہ المرء فی منع کیا الخ۔ اقول بفضلہ تعالیٰ آپ کو کس آیت
 سے معلوم ہوا کہ المرء جانشانہ مقتدیوں کو قراۃ فاتحہ خلف امام سے
 منع کیا اگر یہ فرمائے کہ آیت کریمہ و اذا قرأ القرآن سے معلوم ہوا کہ المرء
 جانشانہ نے منع کیا تو اولاً میں یہ عرض کرتا ہوں کہ آیت کریمہ دریاب منع
 قراۃ فاتحہ خلف الامام نص صریح بلکہ ظاہر بھی نہیں ہے اگرچہ دریاب
 استماع و انصات نص صریح ہو مگر محمول ہے ماعدانہ فاتحہ پر و علاوہ برنی
 باعتبار مفہوم استماع و انصات کے صلوۃ جہر میں ممکن ہے اور سر میں
 گزیر مقتضی منع قراۃ نہیں کما سیجی تفصیلہ انشاء اللہ تعالیٰ فانتظر
 تا نیا یہ کہ ملا جیون حنفی نے نور الانوار شرح منار میں اس آیت کریمہ کو
 مع آیت کریمہ فاقرأ ما تیکون من القرآن متعارض ٹھہرا کر بقاعدہ اصول

یا
 ہی ثابہ
 و انصا
 و انص
 دا

اذ التعارضتان ساقطتان و نون کو ساقط الاستدلال والعمل کرو یا ہے
 و عبارتہ کذا - مثاله فاقراء ما تيسر من القرآن - مع قوله تعالى و اذا قرئ
 القرآن فاستمعوا له وانصتوا فان الاول لعمومہ ليجب القراءة على المقتدى
 والثاني بخصوصه ينفيه وقد ورد في الصلوة جميعا فانساقطتا ترجمہ
 مثال اسکی یہ ہے پس پڑھو جو آسان ہو قرآن سے یہ آیت ساتھ قول اللہ
 تعالیٰ اور جبوقت پڑھا جاوے قرآن پس نہ آؤ سکو اور چکے رہو پس
 پہلی آیت اپنے عموم سے قرارت کو مقتدی پر واجب کرتی ہے اور دوسری
 اپنی خصوصیت سے اسکی نفی کرتی ہے اور و نون نماز ہی میں وارد ہوئی
 ہیں پس و نون ساقط ہوئی پس جبکہ مقتدی کے لئے مانعت قرارة فاتحہ
 کی اس آیت کریمہ سے نہ ثابت ہوئی تو دلیل آیت کریمہ و اذکر ربك في نفسك
 و حدیث عبا و ہ بن صامت و حوب قرارة فاتحہ ثابت رہا اور جبکہ ملا
 جیون حنفی نے آیت کریمہ کو بقاعدہ تعارض ساقط الاستدلال والعمل
 کرو یا تو اب حنفی المذہب کو اس آیت سے استدلال کرنا وجوب استماع
 و انصات و منع قرارة فاتحہ خلف امام پر عیث و خرط قتا و ہے۔ و معہذا
 اور بھی وجوہ ہیں کہ اس آیت سے مانعت قرارة فاتحہ خلف امام نہیں ثابت
 ہوتی کما ستقف علیہ انشاء اللہ تعالیٰ قال المجیب اللہ کے رسول نے
 منع کیا الخ - اقول بتوفیق اللہ الکفیل و هو حسبی و نعم الوکیل
 خلاصہ کلام مناسب مقام یہ ہے کہ آپ دعویٰ کرتے ہیں وجوب ترک قرارة
 فاتحہ خلف امام کا اور میں منع کرتا ہوں یعنی آپ سے دلیل طلب کرتا ہوں

پس آپ کو لازم ہے کہ ایسی دلیل پیش کیجئے کہ اس مسئلے کے ثبوت کے لئے نص صریح ہو اب اس صورت میں اگر آپ حدیث من کان له امام فقراۃ الامام له قراۃ کو پیش کیجئے گا تو میں بموجب قولہ علیہ السلام لا تقعلوا لاباالمقران سے معارضہ کروں گا یا نقض کروں گا یا بین طور کہ حدیث من کان له امام الخ ضعیف ہے اور حدیث ضعیف ساقط الاستدلال و العمل ہو ا کرتی ہے اور بر تقدیر صحت محمول ہے ماسوا ر فاتحہ پر پس یا تو ثبوت وجوب قراۃ

اس کیونکہ بموجب قول علیہ الصلوۃ والسلام لمن لم یقرأ بها بدون سورہ فاتحہ پڑھے ہوئے نماز نہیں ہوتی اور نماز کی نفی سے یہاں پر نفی ذات نماز کی ثابیت ہوگی نہ نفی کمال کی چنانچہ مؤید ہے اس معنی کو کلام ہدایت التیام شیخ المشائخ عارف بالمدنواب والا جاہ امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خاں صاحب بہادر ماتحت حدیث عبادہ بن صامت و بذہ عبارۃ و تنزیل آنحضرت فاتحہ و زہر رکعت بخواند کما رواہ سلم و میفرمود صلوا کما را یتمونی صلی پس واجب شد کہ در ہر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوۃ شرعیہ چون مصلی در ان فاتحہ بخواند زیر کہ نماز مرکب است از اقوال و افعال و مرکب منتفی میشود بانتفاہر جمیع اجزا و بعض اجزا و محات نیست کیسو تقدیر نفی کمال زیر کہ ضرورت تقدیر نزول تقدیر صدق نفی ذات میباید و از حدیث آئندہ معلوم میشود کہ نفی متوجہ بہت بسو کے کفایت و آن مانند نفی ذات ست و مال زیر کہ آنچہ کفایت نمی کند نماز شرعی نیست انتہی مافی مک الختام - ۱۲ *

فاتحہ خلف الامام کو تسلیم کیجئے یا کوئی دوسری ایسی حدیث کہ درباب ثبوت
وجوب ترک قرارۃ فاتحہ خلف الامام نص صریح ہو پیش کیجئے پندرہمین
ستہ لیجئے ورنہ پھر مناظرہ کا نام نہ لیجئے۔ **قال المجیب** صحابہ کرام نے
منع کیا الخ۔ **اقول** بمنہ و کرمہ تعالیٰ اس تقریر سے معلوم ہوتا ہے
کہ آپ نے جس وقت اس عبارت کو تحریر فرمایا ہے سواپہر وہ نہ چڑھا تھا
ورنہ ایسی کچھ فہمی اور نادانی کی بات منہ سے نہ نکالتے خیر مضیٰ ماضیٰ
یہ قول آپ کا مخدوش ہے بدو وجہ اولاً یہ کہ علماء حنفیہ یہ دعویٰ کرتے
ہیں کہ کل مسائل اجتہاد یہ امام صاحب کے موافق کتاب و سنت کے ہیں
اس آپ کو لازم ہے کہ ابھی صرف آیت اور حدیث صحیح سے استدلال فرما
آٹھ صحابہ کی طرف التفات نہ کیجئے۔ ثانیاً یہ کہ اکثر صحابہ کہ جنکو حدیث صحیح رسول اللہ
صلعم کی پہنچتی ہے وہ قرارت فاتحہ خلف امام کی اجازت دیتے تھے اور خود بھی
قرارۃ خلف امام کرتے تھے جیسے حضرت علی و حضرت عمر و حضرت ابوہریرہ و غیر
رضی اللہ عنہم اور جنکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی حدیث نہ پہنچی وہ معذور تھے
اور ایسے اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اقل قلیل ہوں گے اور وہ اکثر و لاکثر
حکم الكل فعليك بتلطيف القمحيته ليظهر لك المقصود **قال المجيب**
امام المسلمین ابو حنیفہ علیہ الرحمہ منع کیا۔ **اقول** بتوفیق اللہ العالی
فی هذا المقام بحيث ينهد مرام الدلائل الصام امام ابو حنیفہ رحمہ نے
بتمسک کونسی آیت یا حدیث صحیح کے منع فرمایا ہے کہ وہ جب مسئلہ وجوب
ترک قرارۃ فاتحہ خلف الامام کے ثبوت کے لئے پیش کیا ہے تو نص صریح ہو

بیان فرمائے مگر آیہ کریمہ واذقوا القرآن وحیث من كان له اماما من كل طرف رجوع نہ کیجیگا کیونکہ آیہ کریمہ کو تو آپ کے بڑے پر نے خود ساقط الاستدلال والعمل کرویا ہے باقی حدیث من كان له اماما ضعیف ہے اور ضعیف قابل احتجاج نہیں و بر تقدیر صحت و رباب منع قرارة مقتدی نص صریح نہیں اور

۱۔ و نیز اس حدیث میں قرارة صدر ہے مضاف طرف امام کے اور صدر مضاف ایک صیغہ ہے بجز صیغہ عموم کے کما تقرر فی مقررہ پس بنا بر اسکے یہ حدیث عام ہوئی مثال جمیع قرارت امام کو اور عموم مخصوص ہے باحوادث صحیحہ مثل حدیث عبادہ بن صامت وغیرہ کے چنانچہ بعینہ ہی مضمون مستفاد ہوتا ہے کلام ہدایت نظام سے نواب الاجاہ کے و نیز عبارتہ۔ و بر فرض ان معنی کہ بنا بر کثرت طرق منتہی ہن میتواند شد عامست زیر کہ صدر مضاف یکی از صیغہ عموم باشد کما تقرر فی الاصول و قرارة الامام و رانجام صدر مضاف واقع شدہ پس مثال جمیع قرارة امام باشد و این عموم مخصوص باحوادث صحیحہ مثل حدیث عبادہ بن صامت قال صلی بنا رسول اللہ صلعم الصبح فتقلت صلی الفرات فلما انصرف قال لی اسر کہ تقررون خلف امام کہ قال فلنایا رسول اللہ ای واللہ قال فلا تفعلوا الا بامر القرآن فانه لا صلوٰۃ لمن لم یقرأ بها انتھی۔ مافی دلیل لطالب ترجمہ حدیث۔ صبح کی نماز پڑھی رسول صلعم نے تو بجا رہی ہوئی آپ پر قرارت جب فارغ ہوئے فرمایا میں دیکھتا ہوں کہ تم اپنے امام کے پیچھے قرارت کرتے ہو مجھے کہا ان قسم اللہ کی اسے رسول اللہ فرمایا نہ کیا کرو مگر اللہ قرآن کیونکہ نہیں ہوتی نماز اس کی جس نے نہ پڑھا اسکو ۱۲

حق یہ ہے کہ اس مسئلہ میں امام محمد اور امام ابو حنیفہ رحمہ کے دو قول ہیں
 قول اول سے وونون کی ممانعت ثابت ہوتی ہے اور قول ثانی سے احتیاطاً
 علی سبیل الاستحسان اجازت اور اول متروک ہے و ثانی معمول بہ چنانچہ
 مولوی عبدالحی حنفی نے امام الکلام میں میزان شعرانی سے اون وونون
 اماموں کے وونون قواعون کو نقل کر دیا ہے و ہذا عبارتہ و کذا عن
 الامام ابی حنیفہ کما ذکرہ و ذکر الشعرانی ان ہذا روایت ہی التی رجعا
 الیہا حیث قال ابی حنیفہ و محمد قولان احدهما عدم وجوبہا
 علی المامور بل لا تسن و ہذا قولہما القدیر و ادخلہ محمد فی تصانیف
 القدیمۃ و انتشرت النسخہ الی الاطراف و ثانیہما استحسانہا علی سبیل
 الاحتیاط و عدم کراہتہا عند المخافۃ للحديث المرفوع لا تفعلوا الا
 بامر القرآن و فی روایت لا تقروا بشیء اذا جہرت الایام القرآن و قال عطیہ
 کاتوا برون علی المامور القراءۃ فیما یجہ فیہ الامام و فیہا لیس
 فرجعا من قولہما الاول من الثانی احتیاطاً انتہی۔ ترجمہ عبارت
 اوّلی ہے اور ایسا ہی امام ابو حنیفہ سے روایت قرآنہ فاتحہ خلف امام کو کرنا
 اور شعرانی نے ذکر کیا ہے کہ یہ وہ روایت ہے کہ جسکی طرف وونون نے
 رجوع کیا ہے چنانچہ کہا ہے کہ ابو حنیفہ و محمد کے دو قول ہیں ایک تو عدم وجوب
 مقتدی پر بلکہ سنت بھی نہیں یہ قول وونون صاحبون کا قدیم ہے اور اسکیو
 امام محمد نے اپنی پہلی تصانیف میں داخل کیا ہے اور اطراف میں یہ نسخے پھیل گئے
 ہیں۔ دوسرا قول یہ ہے کہ قرآنہ فاتحہ مقتدی کو مستحسن ہے احتیاط کے لئے

اور مکروہ نہیں ہے نماز سر یہ میں بہ بیاعت حدیث مرفوع کے کہ مت
پڑھو مگر فاتحہ۔ اور ایک روایت میں مت پڑھو کوئی شئی جب میں زکوٰۃ
سے پڑھوں مگر سورہ فاتحہ۔ عطا نے کہا کہ صحابہ اور تابعین قرآنہ فاتحہ کو
مقتدی کیواسطے خیال کرتے تھے نماز جہری اور سری میں پس و نون
یعنی امام ابو حنیفہؒ نے پہلے قول سے ثانی کیلئے احتیاطاً رجوع
کیا ہے بہ بقدر ضرورت۔ پس آپ اگر امام ابو حنیفہؒ کی پیروی کرتے
ہیں تو ان کے قول ثانی معمول بہ کی موافق عمل کیجئے ورنہ حنفیت کا دعویٰ
چھوڑ دیجئے فتدبر فیہ۔ **قال المجیب** علماء متقدمین الخ۔
اقول وبالسد التوفیق یہ قول آپ کا مخدوش ہے لبتہ وجہ اولیٰ یہ
کہ جب یہ کتاب وسنت و آثار صحابہ راشدین و اقوال ائمہ مجتہدین وجوب
ترک قرآنہ فاتحہ خلف امام نہ ثابت ہوا تو ان کے منع کرنے سے منع نہ لازم
آیا۔ ثانیاً یہ کہ جب امام صاحب سے بھی اجازت ثابت ہو چکی اور علمائے
منع کیا تو اب وہ علمائے متبع امام کے رہے اور نہ متبع خدا و رسولؐ
اور اصحاب رسولؐ کے پھر ان کے قول کا کیا اعتبار۔ ثالثاً یہ کہ منع انہیں
علمائے کیا ہے کہ جنہوں نے اتباع کتاب وسنت کی چھوڑ دی ہے نہ ان
علمائے جو اتباع کتاب وسنت میں سرگرم ہیں جیسے شاہ عبدالرحیم اور
ان کے فرزندان حضرت شاہ ولی اللہ رحمہما اللہ کہ انہوں نے حکم
احادیث صحیحہ قرآنہ فاتحہ خلف امام کو اختیار کیا ہے وہ مختار صاحب
حجۃ اللہ البالغہ و والدہ فائدہ ذکر فی کتابہ انفاہ العارفین حاکم علیہ

حال والدہ الشیخ عبدالرحیم اندکان فی اکثر فروغ موافق المذہب
 الحنفی الا فی بعضہا اذا ظهر لہ رجحان مذہب الغیب فی ذلک
 بحسب الحدیث او العبدان فمن ذلک قراءة الفاتحة فی حالة الاقلا
 و فی صلوة الجنائزۃ انتہی بقدر الحاجة **ترجمہ** اور مختار صاحب
 حجتہ الدالبالغہ اور اونکے والد کا یہی ہے چنانچہ اپنے اپنی کتاب
 انفس العارفین میں اپنے والد شیخ عبدالرحیم سے بطور حکایت کے ذکر
 کیا ہے کہ آپ اکثر فروغ میں موافق مذہب حنفی کے عمل کرتے تھے مگر بعض
 میں جبکہ آپ کے لئے مذہب غیر کا رجحان معلوم ہو جاتا تھا یہ رجحان یا تو
 حدیث سے یا وجدان سے اسی رجحان سے ہے پڑھنا فاتحہ کا امام کے
 پیچھے امام کی اقتدا میں اور نماز جنازہ میں فقط * اور اسطرح
 اسوۃ المحققین وقدرۃ المفسرین حضرت شاہ عبدالعزیز قدس سرہ العزیز
 اپنے بعض فتاویٰ میں درباب قرآنۃ فاتحہ خلف امام و آمین بالجہر تاکید
 آکید فرماتے ہیں و عبارتہ کذا - متفتح برین معنی گرویدہ کہ سورہ فاتحہ
 و پس امام باید خواند باین طور ہر گاہ امام لفظ الحمد بخواند مقتدی بشنود
 و بگوید الحمد تا آخر سورہ ہمین طور باخفا ضم کردہ باشد و ہر گاہ امام آمین
 رسد ہمہ مقتدیان بگویند بالمد و الجہر آمین انتہی - بقدر الضرورۃ *
قال المجیب آجنگ کل علماء حنفیہ اسی پر عمل ہوتے آئے الھ -
اقول و باللہ التوفیق ومنہ الوصول الی التحقيق الحقیق
 یہ قول بھی آپکا مخدوش ہے بسہ وجہ اولایہ کہ حسب دعویٰ علما حنفیہ

کے علامہ شہر نے ہر مسئلے کے ثبوت کے لئے مسائل مندرجہ سے اشتہار کیے
ایسی آیت اور حدیث صحیح طلب فرمائی ہے کہ جب پیش کیجئے تو نص صریح
قطعی الدلالت ہو۔ پس آپ کو لازم تھا کہ ایسی آیت اور حدیث تحریر فرماتے
کہ درباب ترک وجوب قراۃ فاتحہ خلف امام نص صریح قطعی الدلالت
ہوتی نہ یہ کہ علماء حنفیہ کے عمل اور اوکئی تالیفات میں جو مخرجات ہیں
پیش کریں۔ ثانیاً یہ کہ اس کلام خرافت التیام سے یہ بات لازم آتی ہے
کہ امام ابوحنیفہ رحم اپنے مقلدین کے عمل اور تحریر سے مسائل شرعیہ استنباط کیا
کرتے تھے نہ کتاب وسنت سے اسلئے کہ آپ علماء حنفیہ کے عمل اور تحریر کو امام
مسائل کے ثبوت کے لئے پیش کرتے ہیں اور ظاہر ہے کہ یہ ترجیح موجود کی
ہے راجح پر وہو کما تری۔ ثالثاً یہ کہ یہ وہی علماء ہیں کہ جنہوں نے
اس قول کو اپنی تصنیفات میں نقل کر کے سکوت کیا اور اس پر حکم غلطی کا
نہ دیا اسی قسم کے علماء پر مولوی عبدالحی صاحب حنفی لکھنوی اس زمانہ
میں سخت تعجب کرتے ہیں حیث قال والی واللہ لفی تعجب شدید من
الذات مولف امام الکلام کے کلام کو میں نے اپنی تحریر میں بغرض تقویت و تائید نہیں نقل کیا
بلکہ اس نظر سے نقل کیا کہ مجیب اشتہار اور کو اور ان کے والد الغنی مولوی عبدالحکیم صاحب
اپنا پیشوا و متقدما سمجھتا ہے اسوجہ سے کہ یہ لوگ اکثر حواشی کتب فقہیہ میں عدم
جواز قراۃ فاتحہ خلف امام کے جانبائل ہو گئے ہیں و معہذا اس نقل کو باراعمال منتقل
عنہ تصور کرنا چاہئے ۱۲ منہ۔
۱۲ مولوی عبدالحی صاحب دوسرے پر تو عرض کرتے
ہیں اور خود ہی اس فعل کے ترکیب ہوئے ہیں جسکو شک ہو وہ حواشی ہدایہ میں مسئلہ

مذکورہ کلام طالع کرے ۱۲

صنیع من نقل هذا القول في كتبهم ساكتا عليه ولم يعلموا بكونه
غلطا صرح به ۱- انتهى ما في امام الکلام ترجمہ اللہ کی قسم میں
سخت تعجب میں ہوں فعل اوں کو کون سے جو اس قول کو اپنی کتب
میں نقل کرتے ہیں اور اس پر چپکے رہتے ہیں اور اس کے مردود اور
غلط ہونے کا حکم نہیں کرتے ختم ہوئی عبارت امام الکلام کی -
قال المجیب اگر شک ہو تو اوں تصنیفات کو دیکھیے انہ - اقول بعون
اللہ تعالیٰ وصوفی نعتی باللہ من ذلك شک آپ کو ہمارے ساتھ
میں تو ذلک الکتاب لاریب فیہ ہے پھر ہر کو کیوں شک ہونے لگا ہر کو
وکیچا شک خود تک ہو جاتا ہے خلاص کلام یہ کہ بدلیل کتاب و سنت ہم کو
یقین کامل ہو چکا ہے کہ قرارة فاتحہ خلف الامام موجب اجر و ثواب
ہے اور ترک کرنا اور اسکا باعث عتاب و عذاب باعث نہ ہونے نماز کے
البتہ اگر آپ کے پاس کوئی ایسی آیت خواہ حدیث و رباب ثبوت
منع اور وعید و نفی اجر و ثواب نفس صریح ہو تو لاسے ورنہ پھر لب
نہ بلائے۔ قال المجیب اب اگر اوں بزرگان دین کے قول کو فی زمانہ
کوئی شخص باطل اور مضبوط سمجھے انہ - اقول بحولہ اللہ تعالیٰ ہم پر
یہ پوچھتے ہیں کہ ضمیر اوں کے ساتھ اپنے کن بزرگان کی طرف اشارہ کیا ہو
انعمین قرارة فاتحہ خلف امام کی طرف اشارہ کیا یا مجوزین قرارة فاتحہ کے طریف
اگر انعمین کی طرف اشارہ کیا تو چونکہ قرارة فاتحہ خلف امام بدلیل کتاب و سنت
و آثار صحابہ کرام و اقوال ائمہ مجتہدین و من بعدہم مذکور ہے نہایت

تو وہ مانعین متبع غیر سبیل المومنین کے ہوتے اور جبکہ وہ متبع غیر سبیل
المومنین کے ہوتے تو بنظر دفع شر بحکم حدیث من رای منك هذا الخ
اونکے اقوال و اہمیکی جو کوئی تردید یا تکذیب کرے تو وہ عند المومنین
راست گو ہے نہ حسب فہم شریف آپ کے جھوٹا۔ اور اگر مجوزین کی طرف
اشارہ کیا ہے آپ نے تو البتہ وہ بزرگان دین ہیں جو کوئی اونکے اقوال
مدللہ و تقریرات مہربانہ کی تردید و تکذیب کرے تو بیشک وہ جھوٹا ہے
کما لا یخفی قال المجیب بہ کیف آدم باصل مد عار خود یعنی علما حنفیہ
کے نزدیک قرارة سورہ فاتحہ و بھی دیگر سورہ و آیات کا پڑھنا پیچھے امام
کے منع ہے لقولہ تعالیٰ و اذا قرأ القرآن فاستمعوا لہ وانصتوا لعلکم تتقون
الخ۔ اقول بتفہیق اللہ المملہ للصلاب و للموفق للجواب اس آیت
سے دلیل پکڑنا مطلق عدم قرارة پر محض جہالت ہے کیونکہ استمعوا آیت کریمہ
میں صیغہ جمع مذکر حاضر معلوم باب افتعال سے مشتق استماع سے ہے
الواستماع بمعنی گوش داشتن صلوٰۃ بالام قولہ تعالیٰ فاستمعوا لہ کذا فی الصحاح
اور انصتوا صیغہ جمع مذکر حاضر معلوم باب افعال سے مشتق انصات
سے ہے اور انصات بمعنی سکوت مستمع یا نفس سکوت یا سکوت مع الاستماع
کما فی مجمع البحار۔ پس اس صورت میں یہ و و نون مصدر باعتبار مفہوم اپنے
کے خاص ہوتے صرف قرارة جہریہ کے ساتھ اور جبکہ یہ و و نون خاص ہوتے
صرف قرارة جہریہ کے ساتھ تو آیت کریمہ سے یہی امر ثابت ہوا کہ حق سبحانہ تعالیٰ
استماع اور انصات مقتدیوں صرف صلوٰۃ جہریہ کے اندر حالت جہر امام

طلب کرتا ہے نہ صلوٰۃ سر یہ میں اور نہ صلوٰۃ جہر یہ کے اندر سکنا تا امام
میں جسمین قراۃ فاتحہ کیجاوے ورنہ لازم آئے تکلیف مالایطاق اور بحال
ہے چنانچہ اسبوجہ سے الحدیثا نہ نے اس قسم کی تکلیف کو اپنے بندوں
سے دور کر دی ہے قال تعالی لا یكلف اللہ نفساً الا وسعها فبنا علیہ
صلوٰۃ جہر یہ کے اندر سکنا تا امام میں اور سر یہ میں آیت کریمہ سے منع قراۃ
فاتحہ خلف امام نہ ثابت ہوا اور جبکہ منع قراۃ فاتحہ خلف امام حق میں مقتدیوں
کے باستدلال آیت کریمہ نہ ثابت ہوا تو بدیل آیت کریمہ اذکر ربک فی
نفسک و حدیث عبادہ لا تفعلوا الا بام القرآن و دیگر احادیث صحیحہ صریحہ
غیر منسوخہ غیر تنزیہیہ کہ تخصیص نماز جہر یہ میں بقاعدہ اصول کے کیجاوے
تو اب وجوب قراۃ فاتحہ خلف امام ثابت رہا وذلک ما اردنا -

قال المحیب اور کہا امام احمد نے الخ۔ اقول بتوفیق اللہ عز اسمہ
و وسیع علمہ اگرچہ کسی نے اس قول کو تحریر کر کے امام احمد کی طرف نسبت
کر دیا ہو مگر یہ لائق سماعت نہیں کیونکہ اس آیت کریمہ کے شان نزول میں
بہت اختلاف ہے کوئی کہتا ہے وریاب سکوت عند الخطبہ نازل ہوئی ہے
اور کوئی کہتا ہے وریاب تحریم کلام فی الصلوٰۃ نازل ہوئی اور کوئی کہتا ہے
وریاب ترک جہر بالقراۃ خلف الامام نازل ہوئی و علی ہذا القیاس وریاب
شان نزول آیت کریمہ مسانید اور کتب تفاسیر میں اقوال مختلفہ و آثار
مؤلفہ بکثرت موجود ہیں اگر اجماع ہوتا اس قول پر تو یہ اختلاف نہ ہوتا
وسلما کہ آیت کریمہ وریاب صلوٰۃ ہی نازل ہوئی مگر اس سے یکب لازم آتا ہے

کہ مقتدی کو قرارتہ آہستہ پڑنا بھی منع ہے بلکہ اسکے آگے کے جملہ یعنی
 واذکرہ بلک فی نفسک سے صاف معلوم ہوتا ہے کہ مقتدی آہستہ پڑنا
 نہ ور سے نہ پڑہیں۔ اچھا فرض کیا کہ اس آیت سے مخالفت صلوٰۃ جہرہ
 میں ثابت ہوتی ہے تو بھی حدیث عبادہ بن صامت وغیرہ سے تخصیص
 اسکی کیجا دگی۔ **قال المجیب** اور وہ حدیث جو حضرت ابو ہریرہ
 سے مروی ہے **انہ اقول** بعونہ و صونہ تعالیٰ استدلال کرنا اچھا
 اس حدیث سے مخدوش ہے بدو وجہ اولاً یہ کہ زیادتی کلمہ فالتصنوا
 کی اس حدیث میں اکثر حفاظ کے نزدیک غیر محفوظ ہے چنانچہ اسیدو جہ
 امام مسلم نے باوجود صحیح کہنے کے اس حدیث کو اپنی مستندین نہیں درج کیا
 ۱۵ اور سورہ فاتحہ پڑھنے کی خلف امام تاکید اکید کیجا تگی کیونکہ بدون
 اسکے نماز نہیں ہوتی لہذا ضرور پڑنا چاہئے اگرچہ امام جہر سے پڑھے
 سکتے کرے یا نہ کرے چنانچہ اسی معنی کو مودبہے کلام لطافت التیام
 نواب والا جاہ کا و بذہ صورتہ۔ و ابو ہریرہ چون روایت حدیث فہی خداج
 کرد ابو السائب ازو سے پسید کہ من احیا ناو پس امام بیاضم یعنی پس
 چکونہ خوانم ابو ہریرہ ذراع اور اظہ کرد و گفت اقرأ بھکافی نفسک یا فاکری
 الحدیث و محمول یکفت کہ در مغرب و عشا و صبح و ہر رکعت بسہ بار بخواند
 پستہ گفت در نمازی کہ امام جہر کند تو نزد سکتے و سے بخوان و اگر سکتے
 نکند قبل ازو سے و بعد ازو سے و ہمراہ و سے بخوان و ترک کن
 آنرا و رہیچ حال رواہ ابو داود انتہی مافی مسکن الختام فقط ۱۲

قال النووي في شرح صحيح مسلم ان هذه اللفظة مما اختلف الحفاظ في
 صحته فروى البيهقي في سنن الكلبى عن ابى داود ان هذه الزيادة
 ليست بمحفوظة كذلك رواه عن ابن معين وابى حاتم الرازى والداقطنى
 والماظى على النيسابورى شيخ الحاكم واجتماع هؤلاء الحفاظ على تضعيفها
 مقدم على تصحيح مسلم لاسيما ولحميد وها مسندة في صحيحه انتهى
 ترجمہ امام نووی نے شرح مسلم میں فرمایا ہے کہ اس لفظ کی صحت میں
 حفاظ حدیث کا اختلاف ہے بیہقی نے اپنی کتاب سنن کبریٰ میں ابو داؤد سے
 روایت کی ہے کہ یہ زیادتی محفوظ نہیں ہے ایسا ہی اسکے روایت کیا ہے
 ابن معین اور ابی حاتم رازی اور واقطنی اور حافظ ابو علی نسیابوری شیخ
 حاکم سے مجتمع ہوتا ان حفاظ حدیث کا اس زیادتی کی تضعیف پر مقدم ہے
 مسلم کی تصحیح پر خصوصاً جبکہ اسکے بطور اسناد کے اپنی صحیح کتاب میں اُسے
 نہیں ذکر کیا۔ ثانیاً یہ کہ اذا قرء فانصتوا محمول ہے سکوت پر عند القراءة
 صلوٰۃ جہریہ میں۔ اور حدیث عبادہ کی محمول ہے قراۃ پر سکنات امام
 اور سریرہ میں فتدبر۔ قال المجیب در مختار میں لکھا ہے کہ مقتدی
 قراۃ امام کی سننے انحر۔ اقول وباللہ التوفیق استدلال کرنا صاحب کا
 بقول ابو ہریرہ اور آپ کا بقول صاحب در نہار فاسد کی ہے نہ بار فاسد پر
 بدو وجہ اولاً یہ کہ اس حدیث کو ابو ہریرہ سے اکیم نے روایت کی ہے اور
 مجہول ہے ثانیاً یہ کہ بر تقدیر تسلیم اس بات کے کہ اکیم معروف و مقبول ہے
 یہ روایت محمول ہے ترک قراۃ ما عداہر فاتحہ پر کیونکہ حضرت ابو ہریرہ شریعتیہ

یہ روایت
 امام نووی
 نے صحیح مسلم
 میں لکھی ہے
 کہ اس لفظ کی
 صحت میں
 اختلاف ہے

قراردہ فاتحہ خلف امام کے قائل ہیں چنانچہ ابوہریرہ نے جواب میں فارسی کہا
 اقربھا فی نفسک (یعنی تو فاتح کو آہستہ پڑھ) آپ آپ ایسی روایت
 صحیح لائے کہ درباب منع قراۃ فاتحہ خلف امام نص صریح ہو پندرہ نہیں
 ستترہ لیجئے ورنہ تسلیم کیجئے **قال المجیب** غایۃ الاوطار ترجمہ درمختار
 میں لکھا ہے الخ۔ **اقول** بتوفیق اللہ العلیم فی رحمہما دل الخصید اولامین
 آپ سے یہ پوچھتا ہوں کہ شان رسالت بڑھ کر ہے یا شان صحابیت اگر یہ
 فرمائے کہ شان صحابیت بڑھ کر ہے تو یہ ظاہر البطلان ہے۔ اور اگر یہ فرمائے
 کہ شان رسالت بڑھ کر ہے تو حدیث عبادہ کی مرفوع و درباب وجوب قراۃ
 فاتحہ خلف امام نص صریح ہے نہ انبیاء کہ ان حضرات سے کوئی اثر درباب
 منع قراۃ خلف الامام صحیح طور پر ثابت نہیں ہوا۔ اور انہی صحابہ کی طرف نسبت
 عدم قراۃ فاتحہ کی کر لی محض او عام ہے نہ کسی کتاب حدیث میں یہ آیا ہے
 نہ کسی نے آجنگ اسناد متصلہ انکی لکھی ہیں۔ و بر تقدیر تسلیم صحیح محمول
 ہے منع قراۃ ماعدار سورہ فاتحہ پر کیونکہ درباب قراۃ فاتحہ خلف الامام
 ان حضرات سے خود روایات موجود ہیں بلکہ حضرت علی سے تو ظہر اور عصر کی
 رکعتیں اولین میں خلف امام وجوباً قراۃ فاتحہ مع سورہ دیگر مروسی
 عن ابی رافع عن علی بن ابی طالب انما کان یأمر ویحیی ان یقرء خلف الامام
 فی الظہر والعصر بقاۃ فاتحۃ الکتاب وسورۃ سورۃ وفی الاخرین بنماضۃ
 الکتاب رواہ البخاری فی جزء الفرائض و نحوہ عن عمر بن الخطاب و ابن مسعود
 و عبد اللہ بن مغفل و غیرہم من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

۱
 کہ بقول لغات الامام
 منقطع و نام
 اس حدیث کو
 اس حدیث میں
 نہایت
 صحیح
 و ظاہر
 و مستند
 اس حدیث میں

مترجم ابو رافع حضرت علی رضی بن ابی طالب سے روایت کرتے ہیں کہ
 حضرت علیؑ اگر تھکے اور سوت رکھتے تھے کہ پڑا جاوے و خلف الامام ظہر اور عصر میں فاتحہ کتاب
 اور سورۃ سورۃ اور پچھلی دو رکعتوں میں فقط فاتحہ کتاب اسکو امام
 بخاری نے جزا القراءۃ میں روایت کیا ہے۔ اور ایسا ہی حضرت
 عمر بن خطاب اور ابن سعد و اور عبد اللہ بن مغفل وغیرہم اصحاب رسول
 صلعم سے مروی ہے + اب آپ ایسی حدیث صحیحہ مرفوعہ لائے کہ
 و رباب منع قراءۃ خلف الامام نص صریح ہو نہ نہین سترہ لیجئے و نہ
 کسی کے سامنے منہ نہ کیجئے۔ **قال المجیب** اور کہا امام محمد نے مؤلفین
 الخ۔ **اقول** باللہ التوفیق استدلال کرنا آپ کا ساتھ اس حدیث کے منقوض
 ہے نہ چند وجہ اولیٰ یہ کہ یہ حدیث صحیح نہین بلکہ ضعیف و مرسل ہے ثانیاً یہ
 کہ و رباب منع قراءۃ مقتدی نص صریح نہین بلکہ محتمل ہے ترک قراءۃ فاتحہ
 اور ترک ماعدل کو اور دیگر روایات وجوب قراءۃ فاتحہ خلف الامام پر
 تضاد لالت کرتی ہیں پس مقدم کرنا اونکا اسپر قطعاً لائق و فائق ہے و نہ
 العکس ثانیاً یہ کہ معارض ہے آیت کریمہ فاقروا ما تیسر من القرآن و حدیث
 لا صلح لمن لم یقرء یا القرآن و حدیث لا تفعلوا الا یا القرآن و دیگر
 احادیث صحیحہ معمول بہا کو فانصف و لاتسف **قال المجیب** کہا امام
 محمد نے الخ۔ **اقول** و باللہ التوفیق کیا وجہ کہ بار بار آپ ایک اسی روایت
 و طیفہ پڑھتے ہیں اور دوسری کوئی روایت نہین رقم فرماتے شاید
 اس خیال سے کہ تکرار کرنے میں اس روایت کے عوام کا لانعام یہ سمجھیں

کہ در باب منع قراۃ فاتحہ خلف امام بہت روایتین ہیں یا اسوجہ سے
 کہ کتب فقہیہ حنفیہ میں بھی ایک روایت مکرر مروی ہے۔ بہر کیف کاتب
 الحروف بضمین اقوال سابقہ جواب باسواب اسکا تحریر کر چکا ہے فقہر
قال المجیب شرح مشکوٰۃ المصابیح میں شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ
 نے لکھا ہے الخ **اقول** وباللہ التوفیق شیخ عبدالحق کے لئے یہ حدیث
 دلیل ہو کر اہل حق کے لئے بوجہ مذکورہ دلیل نہیں ہے اور تبویح تمام
 و تبویح کلام جواب اسکا گزر چکا فتذر۔ **قال المجیب** اور یہاں یہ بین
 لکھا ہے الخ **اقول** بعونہ تعالیٰ۔ اس حدیث پر اجماع صاحبی کے حکم میں شاید
 ہوا ہوتا ہو اہو مکرر مذکورہ میں اصحاب رسول اللہ صلوٰۃ علیہم السلام اجماع اسپر
 نہیں ہوا کیونکہ اگر انکا اجماع اسپر ہوتا تو حضرت عمر اور حضرت علی اور حضرت
 ابوہریرہ وغیرہ رضی اللہ عنہم کیوں اجماع سے باہر ہوئے مقتدی کو سورہ
 فاتحہ پڑھنے کا حکم دیتے **قال المجیب** اور رقم الاقمار حاشیہ نو لا لا زار میں
 الخ۔ **اقول** وباللہ التوفیق مولوی عبدالحلیم صاحب کے کلام سے یہی ثابت
 ہوتا ہے کہ حدیث جابر کی صحیح ہے اگرچہ عند المحققین صحیح نہیں مگر یہ برکت
 نہیں ثابت ہونا کہ یہ حدیث دلالت کرتی ہے منع قراۃ فاتحہ خلف امام کیونکہ
 ممکن ہے حمل کرنا اسکا مسوار قراۃ فاتحہ پر یا حمل کرنا اسکا قراۃ فی
 الجہر پر یا جہر بالقراۃ پر فافہم۔ **قال المجیب** اور کہا سرخی نے الخ
اقول وباللہ التوفیق یہ قول منقوض ہے بدو وجہ اولاً یہ کہ ہر گاہ اکثر
 صحابہ رسول اللہ صلوٰۃ علیہم وسلم ثبوت قراۃ مقتدی بہ سند صحیح مروی وثابت

ہو چکا تو اب یہ مسئلہ اجتماعی نہ رہا اجماع سکوتی ہو خواہ اجماع صریح اکثر
 اتنا بھی آپ نے کسی اہل علم سے نہ پوچھ لیا کہ اجماع کے لئے کیا شرط ہے فالحق
 والحق اقول اجماع کے لئے اجتماع کل کی شرط ہے اور خلاف واحد مانع
 اجماع ہے مثل اکثر کے والشرط اجتماع الكل وخلاف الواحد مانع خلاف
 الاكثر یعنی فی حین انعقاد اجماع لو مخالف واحد کان خلافا معتبرا و
 لا یعتقد الاجتماع کما فی المنار وشرح نور الانوار ترجمہ اجماع میں
 سب کے جمع ہونے کی شرط ہے اور خلاف ایک کا بھی مانع ہے مثل خلاف
 اکثر کے یعنی وقت اجتماع ہونے کے اگر ایک نے بھی خلاف کیا تو اسکا خلا
 کرنا معتبر ہوگا اور اجماع منعقد نہیں ہوگا ایسا ہی منار اور اسکی شرح
 نور الانوار میں ہے۔ ثانیاً یہ کہ اگر منع قرارة پر اجماع ہوتا تو مابین ائمہ
 اس مسئلہ میں اتفاق ہوتا نہ نزاع و خلاف اور امام شافعی اس امر کو خوب
 سمجھتے و لیس فلیس۔ قال المحبب نہایہ میں ہے الخ۔ اقول وبالبد
 التوفیق استدل کرنا آپ کا ساتھ اس حدیث کے مردود ہے بسبب
 وجہ اولاً یہ کہ کتب محدثین ثقات میں کہیں اس روایت کا پتا و نشان
 نہیں پایا جاتا۔ ثانیاً یہ کہ عند الاثبات کوئی طریق اسکے رفع کا نظر نہیں آتا
 اور صاحب نہایہ وغیرہ شراح ہدایہ کا ذکر کرنا کچھ معتبر نہیں کیونکہ وہ محدث
 تھے قال علی القاری شملہ عقب بنقل صاحب النہایت ولا بقیۃ شرح
 الہدایۃ فانہم لیسوا من المحدثین ولا اسند والحدیث الواحد
 من المخرجین ترجمہ ملا علی قاری نے کہا کہ نہیں اعتبار ہے نقل

صاحب نہایہ کا اور نہ بقیہ شراح ہدایہ کا کیونکہ وہ نہیں ہیں محدثین سے
اور نہ اونھوں نے نسبت کیا ہے حدیث کو کسی مخرج حدیث کی طرف مثلاً
یہ کہ یہ روایت بر تقدیر حجت محمول ہے ماعدار سورہ فاتحہ پر کوئی روایت
مرفوع ایسی لائے کہ اسباب میں نص مرتج ہو پندرہ نہیں سترو لیجائے
ور نہ کچھ تو شریعت قال المجیب فاقلع عن بعض الکذب قال عمر بن
الخطاب الخ اقول وبالمد التوفیق استدلال کرنا آپکا ساتھ اس اثر کے ممنوع
ہے بچند وجہ اولاً یہ کہ اثر صحیح نہیں ثانیاً یہ کہ معارض ہے حدیث مرفوع
لا یقرأن الا باجم الکتاب کے۔ ثالثاً یہ کہ حضرت عمرؓ نہ خود فتویٰ دیتے تھے
مقتدی کو قراۃ کرنے کے لئے عن یزید بن شریک قال سالت عمر بن
الخطاب اقرء خلف الامام قال نعم قلت وان قراءت یا امیر المؤمنین
قال وان قراءت رواہ البخاری فی جزء القراءة ترجمہ روایت ہے
یزید بن شریک سے کہا میں نے عمر بن الخطاب سے سوال کیا کہ میں امام
پیچھے پڑھوں فرمایا مان میں نے کہا اگرچہ آپ پڑھیں اسے امیر المؤمنین
فرمایا اگرچہ میں پڑھوں اسکو بخاری نے جزء القراۃ میں روایت کیا
رابعاً یہ کہ استدلال بحکم اس اثر کے مستلزم ہے مانعت شانہ خلف امام کو
حق میں مد رک کے حالانکہ بروایت بعض فقہاء یہ روایت بعض کتب فقہیہ
خفیہ میں موجود ہے فاللایزم باطل والملزوم مثله قال المجیب
قال علی بن ابی طالب الخ اقول بعونہ وقواۃ شانہ تعالیٰ استدلال
کرنا آپکا ساتھ اس اثر کے منقوض ہے بچند وجہ اولاً یہ کہ یہ اثر صحیح نہیں امام

بخاری نے جزیر القرارة میں فرمایا ہے وروی علی بن صالح عن اصبهانی
عن المختار بن عبد الله بن ابی لیلی عن ابیہ عن علی بن رضی عن قتیبہ عن خلف الامام
فقد اخطا الفطرۃ و هذا لا یصح لانه لا یعرف المختار ولا یدری انه سمعہ
من ابیہ ام لا و ابوہ عن علی و لا یعتقم اهل الحدیث بمثلہ ثم جہ
علی بن صالح نے اصبهانی سے روایت کیا وہ مختار بن عبد الله بن ابی لیلی
سے روایت کرتے ہیں وہ اپنے باپ سے وہ حضرت علی رضی سے جس شخص
نے پڑا امام کے پیچھے اوس نے فطرۃ کے خلاف کیا اور یہ اثر نہیں صحیح ہے
کیونکہ مختار مجہول ہے اور نہیں معلوم کہ اوس نے اپنے باپ سے سنا ہے یا نہیں اور باپ اس کو
علی سے اور المہریش ایسے ایسے اثر سے حجت نہیں کرتے تاہم یہ کہ وہ باپ جو بقرۃ مقتدری
حضرت علی رضی سے خود روایت ہے کما مرثا لہ کہ یہ عارض ہے حدیث مرفوع عبادہ کو
کہ اوس کو مقدم کرنا روایت مرفوع پر ترجیح مروج کی ہے راجح ہے
وہو ممنوع قال المجیب ناقل عن بعض الکتاب اذا ثبت رفع الحدیثین
انہما اقوال و باللہ نستقین اثر اول حضرت عمرؓ تک بطریق صحت مرفوع
نہیں ہوا علی ہذا القیاس ثانی حضرت علیؓ تک پس جملہ کان کہ فعہما الی الذی
صلی اللہ علیہ وسلم بالکل یا طل ٹھہرا کما لا یخفی عند البلاء والصبيان
قال المجیب قال سعد و ددت انہما اقوال متوفیق اللہ تعالیٰ
اولایہ اثر قابل استدلال نہیں کیونکہ مرسل ہے اور ضعیف امام بخاری
جزیر القرارة میں فرمایا ہے وروی داؤد بن قیس عن ابن نجادر جہل
من ولد سعد عن سعد و ددت ان الذی یقرع خلف الامام ففیہ

جمرۃ و هذا امر مسل و ابن نجاشی و لم یعرف و لاسم و لا یجوز لا حد ان یقول
 فی فی القاری خلفا لاما جمرۃ لان الجمرۃ من عذاب اللہ و قال النسبی صلی
 اللہ علیہ وسلم لا تعد بعباد اللہ و لا ینبغی لاحد ان یتوهم
 ذلك علی تعد مع اساکہ و ضعف ترجمہ و او و بن قیس نے ابن نجاشی
 سے جو ایک آدمی اولاد سعد سے ہیں روایت کیا اور وہ سعد سے رقتاً
 کرتے ہیں کہا سعد نے مین و دست رکھتا ہوں کہ جو امام کئی چھپے پڑے
 اور سکے منہ میں چنگاری بھری جاوے اور یہ روایت مرسل ہے ابن
 نجاشی مجہول اور مجہول الاسم ہے کیونکہ نہ بن جائز ہے کہ کہے قاری کے
 منہ میں چنگاری بھری جاوے کیونکہ چنگاری عذاب اللہ ہے اور اپنے
 فرمایا ہے کہ مت عذاب کرو عذاب اللہ کے کسی کو نچا ہے کہ سعد پر ایسا
 گمان کرے باوجود اسکے ضعیف اور مرسل ہونے کے فقط۔ ثانیاً یہ کہ
 بر تقدیر صحت یہ روایت محمول ہے ماعدا سورہ فاتحہ پر۔ قال المجیب
 و قال علماۃ ائمہ اقول لعنہ اللہ تعالیٰ استدلال کرنا ساتھ اس اثر
 کے مردود ہے بسہ وجہ اولاً یہ کہ یہ اثر صحیح نہیں و من یدعی
 فعلیہ البیان ثانیاً یہ کہ معارض ہے احادیث مرفوعہ کو ثانیاً یہ کہ بر تقدیر
 صحت بھی در باب منع قراۃ فاتحہ خلف امام نص صریح نہیں فستد بر
 قال المجیب قال جابر من صلی رکعت ائمہ اقول بتوفیق اللہ عن
 اسماء یہ قول صحابی کا ہے اور قول صحابی کا اور سوقت محبت ہوتا ہے کہ جب
 سنت اسکی نفی نہ کرے اور ظاہر ہے کہ احادیث مرفوعہ صحیح اسکی

نفی کرتی ہیں شیخ ابن الہمام نے فتح القدیر شرح ہدایہ باب الحمد میں تصریح کی ہے کہ قول صحابی کا ہمارے نزدیک حجت ہے جب تک کوئی شے سنت سے اوسکو نفی نہ کرے عبارت اوسکی اس طرح پر ہے قول الصحابی حجتہ ما لم ینفیہ شیء من السنۃ **ترجمہ** قول صحابی کا ہمارے نزدیک حجت ہے جب تک کوئی شے سنت سے اوسکو نفی نہ کرے فقط۔ **تو** قول صحابی کا حجت کسی صورت سے نہ ہوگا **قال المحب** اور کہا ترمذی نے **انہ۔ اقول** اس قول سے ہی بات ثابت ہوتی ہے کہ یہ اثر جابر ہی کا ہے نہ کسی دوسرے صحابی کا اور نہ حدیث مرفوع کہ آپ کے دعوے کے لئے دلیل ہو اور حجت بین کما ہوتا ہے۔ **قال المحب** اور شاہ ترمذی میں بیچ صفحہ ۵۹ و ۶۰ مطبوعہ طبع منشی نو لکھنؤ کے لکھا ہے **اقول** بحول اللہ تعالیٰ استدلال کرنا آپکا منع قرارۃ مقت ہی پر ہوتا جابر عند العلماء رائق سماعت والتفات نہیں بدو وجہ اولایہ کہ یہ روایت موقوف ہے جابر پر نہ مرفوع الی النسب صلی علیہ وسلم باوجودیکہ طحاوی نے اس روایت کو طریق یحییٰ بن سلام کے بھی روایت کر رکھا ہے یہ روایت مرفوع نہ ہوئی کیونکہ یحییٰ بن سلام ضعیف ہے وقد قال الدارقطنی یحییٰ بن سلام ضعیف والجبواب وقفہ ذکر الزلیعی ثانیاً یہ حضرت جابر خود خلف امام قرارۃ کرتے تھے عن جابر بن عبد اللہ کنا نقرء فی الظہر والعصر خلف الامام فی رکعتین الاولین بفاغۃ الکتاب وسورۃ فی الاخرین بفاغۃ الکتاب رواہ ابن ماجہ **ترجمہ**

جابر بن عبد اللہ سے روایت ہے کہ اہم پڑھتے تھے ظہر اور عصر میں تھے
 امام کے پہلی دو رکعتوں میں سورہ فاتحہ اور سورہ اور پھلی دو رکعتوں
 میں فقط سورہ فاتحہ اسکو ابن ماجہ نے روایت کیا۔ باقی جواب حدیث
 من کان له امام کا بوجہ متعذرہ علی سبیل التکرار ضمن اقوال سابقہ
 کاتب الحروف گزارش کر چکا ملاحظہ کر لیجئے شاید اس سے تسکین ہو تو
 کچھ اور سنئے وہ یہ ہے کہ استدلال کرنا آپکا بروایت من کان له امام
 فقراءة الامام قراءۃ لا متقوضہ ہے بدو وجہ اولاً یہ کہ من کان له امام
 فقراءة الامام قراءۃ لا ایک جملہ ہے اور قوله علیہ السلام الایام القرآن
 مستثنیٰ ہے جملہ سے جیسا کہ بعض احادیث میں جعلت لی الارض مسجداً
 و طہوراً (یعنی کیگئی ہے میرے لئے زمین مسجد اور طہور) ایک جملہ
 ہے الا المتقرب مستثنیٰ ہے جملہ سے اور مستثنیٰ خارج ہوا کرتا ہے
 جملہ سے علیٰ ہذا القیاس۔ ام القرآن خارج ہے من کان له امام فقراءة
 الامام قراءۃ لا سے قائل فانه یفعل ثانیاً یہ کہ یہ حدیث منقطع ہے اور
 بروایت جابر ایک طریق صحیح سے بھی نہیں ثابت ہوتا کہ ان الماموم لایقر
 الفاتحۃ جسکا اعتبار کیا جائے۔ اگر کوئی روایت صحیح اسباب میں ہو تو
 لائے ورنہ کچھ تو شرمائے۔ اور جبکہ قول علیہ السلام الایام القرآن
 جملہ من کان له امام فقراءة الامام قراءۃ لا سے مستثنیٰ ہو تو صلوة
 جہر یہ و سر یہ و نون میں سورہ فاتحہ خلف امام پڑھنا ثابت ہو گیا تو اب
 فقرہ و کذا لا یسبح الی و رخصۃ فی صلوٰۃ الظہر والعصر محض لغو سمجھا ہو گیا

مکمل اخفاء فیہ قال المجیب ختم ہوا حاشیہ ترمذی کا الخ اقول و با لله
 التوفیق حاشیہ جامع ترمذی کے مضمون کا بھی جواب با صواب بفضلہ
 تعالیٰ ترکی ترکی ہو چکا اب انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب چند حدیثیں اور بھی
 نقل کرتا ہوں کہ در باب ثبوت قرارة فاتیہ خلف امام نص صریح ہوں فانظر
 قال المجیب اب اگر شہ صاحب کا جی چاہے الخ - اقول بتوفیق اللہ الکفیل
 وھو حسبی و نعم الوکیل آپ کے اس جواب با صواب کو جناب شہ صاحب
 ملاحظہ فرمائیں یا نہیں مگر چونکہ وہ ہمارے منجملہ اخوان و رینی و احباب القینی
 کے ہیں ازینجہت بنظر انصاف بلا تعصب و اعتساف جواب ہذا کے حملہ جملہ
 اور فقرہ فقرہ کو دیکھا تو من کل الوجوہ خلاف کتاب و سنت و آثار صحابہ
 کرام و اقوال علماء راست خیر الانام یا الیہذا و اسکو تسلیم نہ کیا اور اس کے
 ہر فقرہ کا جواب با صواب مکرر تحریر کر کے آپ کی خدمت شریف میں پیش کیا
 اب ایفار وعدہ کی امید نہ رکھئے کیونکہ ایفار وعدہ بر تقدیر تسلیم تھا اور اسکو
 چھٹے تسلیم نہ کیا تو ایفار وعدہ چہ معنی وارو - اور ثبوت قرارة فاتیہ خلف
 امام اور عدم صحت و لائل و زائل آپ کے بدلائل صریحہ غیر منسوخہ و غیر متروکہ کہ صبر
 اکثر صحابہ کرام و تابعین عظام و علماء سلف و خلف حنفیہ و غیر حنفیہ کا اتفاق
 ہے ضمن میں تحریر جواب اب الجواب کے کاتب الحروف ثابت کر چکا ہے فانظر
 بعین الانصاف و ایاک الاحتساف قال المجیب اور ناظرین پر واضح رہے
 الخ اقول بعون اللہ تعالیٰ جواب با صواب تو اشتہار کا آپ سے ہو چکا
 اب آپ کو لازم ہے کہ قائم مقام علامہ شہ کے محکوت تصور کیجئے اور عجز اپنا

بوالاجوبة الفاخرة الفاصلة
في رد
عائر السائل لعشرة الكاملة

مؤلفه

جناب لوى حكيم ابو المكارم محمد على صاحب مقبولان گاه
آله مولانا الحاج مولوى محمد فضل الله
صاحب حوم اعظمكده

سنة ١٣٤٠

مطبع المطا و متبنا و نون طبع و يافت
در مطبع شيخ محمد ربيع ربيع ربيع ربيع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد
خدمت میں جملہ اہل شریعت و ارباب طریقت کے خاکسار راجی رحمۃ اللہ
اعلیٰ ابوالکلام محمد علی وقاہ اسد کل رین و حسلہ بکل زین عرض
کرتا ہے کہ فی الحال مجموعہ رسائل وہ گانہ یعنی شہرہ آفاق و فیض رحمانی
و نور احمدی و سینائے عشق و نشہ عرفان و اشراق محبت و گنجینہ فقر و نسخہ حکمت
و نظر مرشد و سنن معالیم جو مولوی فضل الرحمن صاحب گنج مراد آبادی کے
فرزند شیخ احمد کے بعض مریدان کی تالیف سے ہے نظر سے گذرا چونکہ بعض
بعض مقامات خلاف کتاب و سنت و اقوال سلف صالحین نظر آئے
جن سے نا اشنائی مولف کی کتب اصول اسلام و کتب معتبرہ علم سلوٹ
سے ظاہر ہے لہذا ان کا تعقب اس تحریر میں کیا جاتا ہے وہاں غرضنا
من هذا التحریروالا ابتغاء وجه اللہ الخیر فالما مول من

من الناظرین لا سیما المؤلف الفطین ان ینظر وابعین الرافۃ و
 ۱ لا انصاف لابعین الغیظ و لا اعتساف و هذا ۲۱ و ان
 الشرع فی المقصود بعون الله المہمین الودود ۲۲
 قولہ ص ۱۰ بالجلد بعد حضرت امام جعفر صادق کے جو بواسطہ امام قاسم و
 حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہم نسبت صدیقی رکھتے ہیں اور سلسلہ
 آبائی سے نسبت آپ کی علوی ہے ۲۳ اقول اس سلسلہ میں اتصال
 نہیں ہے اسلئے کہ قاسمؑ تو سلمان فارسی سے لقا نہیں ہے یہ امر
 انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ سے واضح ہے عبارت اوس کی یہ ہے
 و الامام جعفر الصادق اخذ من جعتین الاولى جهة ابيه
 رضی اللہ عنہم وقد ذکرناک والثانية انه اخذ الطريقة عن
 ابی امہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ والقاسم اخذ عن سلمان الفارسی عن سیدنا ابی بکر
 الصدیق رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت و اخذ
 القاسم عن سلمان لا یملئ الا ان یکون من جهة الباطن
 ینظر ذلک من تتبع کتب اسماء الرجال انتھ اتصال باطن سوائے
 تک مقبول نہیں جب تک یہ ثابت نہ ہو لیوے کہ قاسمؑ نے سلمان
 فارسی سے بطریق باطن اخذ کیا ہے اور محبر حسن ظن کافی نہیں اور نیز
 اسکی بھی دلیل مذکور ہوئی چاہئے کہ اخذ بطریق باطن دلیل اتصال
 ہے قولہ ص ۱۰ اور سند القاسم نسبت کی توجہ باطن سے یہ حدیث

ہے کہ ما صاحب اللہ فی صدری شیئاً الا صبیئہ فی صدر ابی بکر
 اس حدیث کو علماء صوفیہ لکھتے آئے ہیں جو نقاد حدیث بھی تھے اور علما
 اس کو آنحضرت کو حضرت جبریل نے سینہ بینہ فیض الہی پہنچایا ہے اقول یہ
 حدیث موضوع ہے قواعد مجموعہ میں ہے حدیث ما صاحب اللہ فی
 صدری الا صبیئہ فی صدر ابی بکر ذکرہ صاحب الخلاصۃ
 وقال موضوع اور ملا علی قاری حنفی موضوعات کبیر میں تحریر فرماتے
 ہیں وما وضعہ جہلۃ المنتسبین الی السنۃ فی فضل الصدیق
 حدیث ان اللہ یجعل للناس عامۃ یوم القیامۃ ولا بی بکر
 خاصۃ وحدیث ما صلبہ اللہ فی صدری شیئاً الا صبیئہ فی
 صدر ابی بکر انتھ بقدر الحاجۃ اور یہ قول کہ اس حدیث کو
 علماء صوفیہ لکھتے ہیں جو نقاد حدیث بھی تھے سو صوفیہ میں کوئی
 نقاد حدیث نہیں گذرا امام غزالی و شیخ عبد القادر جیلانی اور ابوطالب
 مکی مؤلف قوت القلوب وغیرہم من الصوفیت الکبار ناقدین سے نہیں
 تھے احیاء العلوم اور غیۃ الطالبین اور قوت القلوب میں بہتیری حدیثیں
 موضوع ہیں اور یہ کوئی مقام تعجب کا نہیں ہے اس لئے کہ کل فن حال
 مشہور ہے اور یہ قول کہ آنحضرت کو حضرت جبریل نے سینہ بینہ فیض الہی پہنچایا
 تو اس پر کیا دلیل ہے جامی علیہ الرحمہ شرح فصول الحکم میں تحریر فرماتے
 ہیں فاعلم ان حکم الفائضۃ علی قلوب کل عبادہ وخلص
 عبیدہ علی انواع منها ما ینفیض علیہم بواسطۃ الملائکۃ

المقر بین بالفاظ و عبارات محفوظہ عن التغير والتبدیل
مرادۃ تلاوتها وهو القرآن المنزل علی نبی صلی اللہ علیہ
وسلم بواسطۃ الروح الامین ومنہا ما یفیض علیہم بواسطۃ
او بغیر واسطۃ لمعان صرفۃ او معبرۃ بعبارات مخصوصۃ غیر
متلوۃ ومن ہذا القبیل الاحادیث القدسیۃ فہی ما فاضت
علیہ صلی اللہ علیہ وسلم معان صرفۃ لکنہ کساہا الکیۃ
عباراتہ الخاصۃ والعبارات المخصوصۃ غیر مراد ضبطہا
وتلاوتها و ہذا النوع لیس بمخصوص بالانبیاء بل یعم الاولیاء
وصالحی المومنین فقہ غرض اس عبارت کی نقل سے یہ ہے کہ
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر جو کچھ فیضان الہی بواسطہ جبرئیل
پہونچا ہے وہ سینہ بسینہ نہ تھا حاصل یہ کہ کتاب و سنت سے یہ امر
ثابت نہیں ہے کہ آن حضرت کو حضرت جبرئیل نے علم سینہ بسینہ پہنچایا
ہے اور آپ نے بھی دوسروں کو اسی طرح یعنی سینہ بسینہ پہنچایا ہے
من ادعی خلافہ فعلیہ الحجۃ اور حدیث ماصب اللہ الخ
سے استدلال صحیح نہیں اسلئے کہ اوپر گزر چکا ہے کہ یہ حدیث موضوع
ہے اور صحت میں بھی اس حدیث کو نقل کیا ہے اور اس حدیث کو
حضرت ابو بکر رحمہ میں ضمنیت کبریٰ کی دلیل گردانی ہے اور صحت ماضیہ
میں بھی اس طرف اشارہ کیا ہے اور جب یہ حدیث موضوع ٹھہری
تو اب دلیل ضمنیت کبریٰ کی صحیح نہ ہوگی قولہ منہ حضرت امام اعظم

رحمتہ مد علیہ قائل اسکے ہیں کہ ایمان گھٹتا بڑھتا نہیں اور علماء اس کے
 قائل ہیں کہ گھٹتا بڑھتا ہے سو یہ دونوں قول صحیح ہیں ظاہر ہے کہ ظاہر
 ایمان اعمال ہیں اور باطن ایمان تصدیق قلبی ہے سو وہ تصدیق قلبی جو
 باطن ایمان ہر زیادت نقصان پذیر نہیں اور اعمال جو ظاہر ایمان ہیں کم اور زیادہ
 ہوتے ہیں اور چونکہ ظاہر اور باطن میں ملازمت ہے لہذا یہ بھی صادق
 آتا ہے کہ ایمان گھٹتا بڑھتا ہے اور جب اس اعتبار سے دیکھو
 تو فی الحقیقت گھٹتا بڑھتا نہیں کہ تصدیق قلبی ہر حال میں قائم ہے جیسے
 باطن انسان روح ہے اور ظاہر انسان بدن ہے روح ہمیشہ یکساں رہتی
 ہے اور بدن میں زیادتی اور نقص ہوتا رہتا ہے باوجود اسکے مین کا لفظ
 دونوں پر صادق آتا ہے تو اجتہاد امام اعظم کا طرف باطن کے بہت متوجہ ہے
 اسی واسطے اہل ظاہر اسکے کہنے سے واقف نہیں ہوتے اور اجتہاد دیگر ائمہ
 رحمتہ مد علیہم کا ظاہر سے زیادہ تعلق رکھتا ہے وجہ یہ ہے کہ حضرت امام اعظم
 دو برس صحبت میں حضرت امام جعفر صادق علی جدہ وعلیہ السلام کے رہے
 جو جامع نسبت صدیقی و علوی بقوت تمام تھے لہذا اجتہاد انکا جامع ظاہر
 و باطن بلطف تمام ہے **اقول** دونوں قول صحیح نہیں صحیح یہی ہے کہ ایمان گھٹتا
 بڑھتا ہے باعتبار تصدیق قلبی اور اعمال دونوں کے لیکن باعتبار تصدیق
 قلبی پس اسلئے کہ خدا تعالیٰ فرماتا ہے ۱ نَامُ الْمُنُونِ الذِّیْنَ اِذَا ذُكِرُوا بِاللّٰهِ
 وَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ ۡ وَاِذَا تَلٰیٰتْ عَلٰیہُمْ اٰیٰتُہٗ زَادَتْہُمْ ۡ اٰیٰمًا تَقْسِیْرًا لِّیْنَ مِّنْ
 ۡہِ زَادَتْہُمْ ۡ اٰیٰمًا تَصْدِیْقًا ۡ وَاِذَا کَمَلٰیْنَ مِّنْ ۡہِ وَفِیْہٗ ۡ شَاسْرَةٌ ۡ لِّیْ

النفس التصديق يزيد وينقص وهو قول الشافعي و
 المحدثين ومن قال لا إيمان لا يزيد ولا ينقص أولها زيادة
 المومن به انتحه آو زخفا جى حنفى كى حاشية بيضاومى بين به و لما
 ذكر فى الآية زيادة نزلها على لا قول فمن قال لا يزيد ولا
 ينقص قال ان ذلك باعتبار متعلقه وهو المومن به على بناء
 المفعول ومن قال ان اليقين نفسه يقبل ذلك قال لقوة
 الادلة ورسوخه ولا شك ان إيمان أحد العوام ليس كإيمان
 الصديق ولذا قال على كرم الله وجهه لو كشف الغطاء ما انزوت
 يقيناً انتحه آو تفسير ابوالسعود مين به نرادتهم إيماناً يقيناً و
 طمانينة نفس فان تظاهروا الادلة وتعارضوا الحجج والبراهين منو
 لزيادة الاطمئنان وقوة اليقين وقيل ان نفس الايمان لا يقبل
 الزيادة والنقصان وانما زيادته باعتبار زيادة المومن به
 فانه كلما نزلت آية صدق به المومن فزاد إيمانه عدلاً وانفس
 الايمان فهو بماله وقيل باعتبار ان الاعمال تجعل من
 الايمان فيزيد بزيادتها والا صوب ان نفس التصديق يقبل
 القوة وهى لتي عبر عنها بالزيادة للفرق النير بين يقين الاهنياء
 وامر باب المكاشفات ويقين احاد الامة وعليه مبنى ما قال
 على رضى الله عنه لو كشف الغطاء ما انزوت يقيناً وكذا بين ما قام
 عليه دليل واحد وما قامت عليه اذلة كثيرة انتحه هكذا فى

اکثر التفاسیر اور نیز خدا سے تعالیٰ حضرت ابراہیم علیہ السلام کا
 قول حکایت فرماتا ہے و لکن لیطمئن قلبی فتح الباری میں ہے سہری
 ابن جریر بسند صحیح ۱۲ لے سعید قال قوله لیطمئن قلبی ۱۲
 یزداد قیسی اس باب میں اور بھی آیتیں ہیں بخاری نے اپنی صحیح میں انکو
 نقل فرمایا ہے بخاری میں ہے قال ابن مسعود الیقین الا یمان
 کلام فتح الباری میں ہے ہذا ۲۲ التعلیق طرف من اثر وصلہ الطبرانی
 بسند صحیح وبقیة الصبر نصف الا یمان و آخر جہ ابن نعیم فی الحلیۃ
 و فی الا یمان لاحد من طریق عبد اللہ بن حکیم عن ابن مسعود
 ۱۲ انہ کان یقول اللہم نردنا ایماننا و یقیننا و فقہا و اسناد صحیح و
 ہذا ۲۲ صرح فی المقصود ۱۲ انتھے اور اس سبب سے یعنی چونکہ تصدیق قلبی یا دلت
 و نقصان کو قبول کرتی ہے کہا گیا کہ ایمان حضرت ابوبکر رض کا اقومی ہے اور
 غیر کے ایمان سے بلکہ اس بارہ میں حضرت عمر رض کا قول بھی ہے بلکہ یہ امر مرفوعاً
 بھی ثابت ہے مقاصد حسنہ میں ہے حدیث لو ورن ایمان ابی بکر
 با یمان الناس لزحج ایمان ابی بکر اسحق بن سراج ہو یہ و الیہ ۱۲
 فی الشعب بسند صحیح عن عمر بن قولہ و راو یہ عن عمر ہذا یل بن
 شرحبیل و هو عند ابن المبارک فی الزہد و معاذ بن ۱۲ المثنی
 فی نہ یادت مستند مسدد و کن ۲۲ آخر جہ ۱۲ بن عدی فی ترجیہ
 علی بن عبد اللہ من کاملہ و فی مسند الفردوس معاً من
 حدیث ابن عمر مرفوعاً بلفظ لو ورن ایمان ابی بکر علی ایمان

هذه الامة لو حج بها وفي سند لا عيسى بن عبد الله بن سليمان
 وهو ضعيف لكن لم ينفر دبه فقد اخرج به ابن عدي ايضا
 من طريق غيره بلفظ لو وزن ايمان ابى بكر بايمان اهل
 الاخرى رض لو حجهم وله شاهد في السنن ايضا عن ابى بكر
 مرفوعا ان رجلا قال يا رسول الله رأيت كان ميوزا
 نزل من السماء فوزنت انت و ابو بكر فوجعت انت ثم وزن
 ابو بكر بمن بقي فوجع الحديث انتھ آوریوطی کی تاریخ الخلفاء
 میں ہے و اخرج البيهقي في شعب الايمان عن عمر رضي الله عنه
 قال لو وزن ايمان ابى بكر بايمان اهل الاخرى رض لو حج بهم انتھ
 آوریوطی کے رسالہ الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة میں ہے
 حدیث لو وزن ايمان ابى بكر و ايمان الناس لو حج ايمان
 ابى بكر قيل انه من كلام عمر بن الخطاب قلت هو كذا اخرج به عنه
 معاذ بن المثني في زيادات مسدد و اخرج به ابن عدي
 في الكامل من حدیث ابن عمر مرفوعا انتھ لیکن باعتبار اعمال
 کے پس اسلئے کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ الايمان
 بضع وستون شعبة اور نیز اطلاق ايمان کا اعمال پر آیا ہے جیسے
 وما كان الله ليضيع ايمانكم مراد ايمان سے یہاں نماز ہے اور
 نیز بہت سی اعمال کو آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے ايمان
 سے گننا ہے جیسے حب الرسول من الايمان و الحياء من الايمان

ان دلیلوں سے واضح ہوا کہ اعمال ایمان سے ہیں اور جب اعمال ایمان
 سے ٹھہرے تو اعمال کے کم و بیش ہونے سے ایمان کا کم و بیش ہونا باعتبار
 اعمال کے ثابت ہو گیا لیکن یہ بھی یاد رہے کہ اعمال سلف کے نزدیک
 (جو ایمان کے کم و بیش ہونے کے قائل ہیں) حقیقت ایمان میں داخل نہیں
 ہیں تا انتفار اعمال سے انتفار عین ایمان کا لازم آوے بلکہ اعمال سلف
 کے نزدیک جزو ہیں کمال ایمان کے پس انتفار اعمال سے انتفار کمال
 ایمان کا ہو گا نہ عین ایمان بخلاف معتزلہ کے کہ انکے نزدیک اعمال جزو ہیں
 ایمان کے اس مذہب پر اعمال کے انتفار سے انتفار عین ایمان کا لازم آوے گا
 یہاں سے سلف اور معتزلہ میں فرق ظاہر ہو گیا الحاصل ایمان کا کم و بیش
 ہونا دونوں اعتبار سے ثابت ہے اور یہی مذہب ائمہ ثلاثہ و جمہور سلف
 صالحین کا ہے فتح الباری میں ہے ذہب السلف الی ان الایمان
 یزید و ینقص و افکر ذلک اکثر المتکلمین قالوا متے قبل ذلک
 کان شکاً قال الشیخ محی الدین و الاظهر المختار ان التصدیق
 یزید و ینقص بکثرة النظر و وضوح الادلة و لهذا کان ایمان
 التصدیق اقبح من غیرہ بحیث لا یعتریہ الشبهة و یؤید
 ان کل احد یعلم ان ما فی قلبہ یتفاضل حقیقۃً انہ یکون
 فی بعض الاحیان ایماناً عظیماً یقیناً و خلاصاً و توکل
 منہ فی بعضہا و کذلک التصدیق و المعرفة بحسب ظہور
 البراہین و کثرتہا و قد نقل محمد بن نصر المروزی فی کتاب

تَعْظِيم قَدَرِ الصَّلَاةِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ الْأُمَّةِ نَحْوُ ذَلِكَ
وَمَا نَقَلَ عَنْ السَّلَفِ صَرَّحَ بِهِ عَبْدُ الرَّزَّاقِ فِي مُصَنَّفِهِ
عَنْ سَفِيَّانِ الثَّوْرِيِّ وَمَالِكِ بْنِ أَنَسٍ وَالْأَوْزَاعِيِّ وَ
بْنِ جُرَيْجٍ وَمَعْمَرٍ وَغَيْرِهِمْ وَهُوَ لَا يَفْقَهُاءُ إِلَّا مَصَاصٍ
فِي مَصْرِهِمْ وَكَذَلِكَ أَنْقَلَهُ أَبُو الْقَاسِمِ اللَّالِكَايُ فِي كِتَابِ السُّنَنِ
عَنِ الشَّافِعِيِّ وَأَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ وَاسْتَحَقَّ بِنِ سِرِّهِ وَابْنُ عَبْدِ
وغيرِهِمْ مِنَ الْأُمَّةِ وَرَوَى بِسَنَدٍ الصَّحِيحِ عَنْ الْبُخَارِيِّ
قَالَ لَقِيتُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِالْمَصَارِفِ فَكَانَتْ
أَحَدًا مِنْهُمْ يَخْتَلِفُ فِي أَنَّ الْأَيَّامَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ وَيَزِيدُ وَ
يَنْقُصُ وَأَطْنَبَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَاللَّوْلُكَايُ فِي نَقْلِ ذَلِكَ
بِالْإِسَانِ عَنْ جَمِيعِ كَثِيرٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَكُلِّ
مَنْ يَدُورُ عَلَيْهِ الْأَجْمَاعُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَ
حُكَّاءِ فَضِيلِ بْنِ عِيَّاضٍ وَوَكَيْعٍ مِنَ أَهْلِ السُّنَنِ وَالْجَمَاعَةِ
وَقَالَ الْحَاكِمُ فِي مُنَاقِبِ الشَّافِعِيِّ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ
الْأَصَمُ أَخْبَرَنَا الرَّبِيعُ قَالَ سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ أَيَّامُ
قَوْلٍ وَعَمَلٍ وَيَزِيدُ وَيَنْقُصُ وَآخِرُ جَمَاعَةٍ يُؤْتِيهِمْ فِي تَرْجُمَةِ الشَّافِعِيِّ
مِنْ الْحَلِيلَةِ مِنْ وَجْهِ آخِرٍ عَنِ الرَّبِيعِ وَشَرَّادٍ وَيَزِيدُ بِالْعُلَمَاءِ
وَيَنْقُصُ بِالْمَعْصِيَةِ ثُمَّ قُلْتُ وَيُزَادُ الَّذِينَ آمَنُوا أَيَّامًا أَنْتَهَى
أَوْرُسَ عَقِيدَهُ إِمَامُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ مِمَّنْ هَذِهِ مَذَاهِبُ أَهْلِ

العلم و أصحاب الاثر و اهل السنة المتمسكين بعروقتها
 المعروفين بها المقتدى بهم فيها من لدن أصحاب النبي
 صلى الله عليه وسلم الى يومنا هذا و ادر اركت من العلماء
 الحجاز و الشام و غيرها عليها فمن خالف شيئا من هذا
 المذهب و طعن فيها فهو مخالف مبتدع خارج عن الجماعة
 نزل عن منهج السنة و سبيل الحق فكان قولهم ان الايمان
 قول و عمل و نية و تمسك بالسنة و الايمان يزيد و ينقص
 يستثنى في الايمان غير ان يكون لشك انما هو سنة ماضية
 عن العلماء فاذا سئل الرجل مومن انت فانه يقول انما
 مومن انشاء الله و مومن ارجو و يقول امنت بالله
 و ملائكته و كتبه و رسوله و من زعم ان الايمان قول
 بلا عمل فهو مرجي و من زعم ان الايمان هو القول الاعمال
 فشرائع فهو مرجي و من زعم ان الايمان لا يزيد و لا ينقص فقد
 قال بقول المرجية و من انكر الاستثناء في الايمان
 فهو مرجي و من زعم ان الايمان كايان جبرئيل و الملائكة
 فهو مرجي ان نفعه تجارسي من به قال ابن ابي مليكة ادرئت
 ثلاثين من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كلهم
 يخاف النفاق على نفسه ما منهم احد يقول انه على
 ايمان جبرئيل و ميكائيل ان نفعه آو رجب ايمان كالموشى هو

او نکلے نزدیک جو اسکے قائل ہیں دونوں اعتبار سے ثابت ہے تو مؤلف
 نے جو دونوں مذہبوں کے صحت کی توجہ بیان فرمائی ہے صحیح نہیں ہے
 اس لئے کہ توجہ سے یہ امر ثابت ہوتا ہے کہ جو لوگ ایمان کے کم و بیش ہونے
 کے قائل ہیں وہ صرف باعتبار اعمال کے قائل ہیں حالانکہ یہ انکا مذہب نہیں
 بلکہ انکا مذہب یہی ہے کہ ایمان باعتبار تصدیق قلبی و اعمال دونوں کے
 کم و بیش ہوتا ہے اور اس کا بیان اوپر گزر چکا ہے فصار ہذا التوجیہ
 من قبیل توجیہ القول بالایرضی بہ قائل فتدبر اور یہ قول کہ تصدیق
 قلبی زیادت و نقصان کو قبول نہیں کرتی تو یہ قول صحیح نہیں تصدیق قلبی
 کا کم و بیش ہونا عقلاً و نقلاً دونوں طرح ثابت ہے اس کا بیان بھی
 اوپر ہو چکا ہے اور علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
 مراتب مشاہدہ قلبی کے ہیں چنانچہ مؤلف نے بھی صحت میں اس کا اقرار کیا
 ہے بلکہ اہل ظاہر اور باطن کا اس پر اتفاق نقل فرمایا ہے اور جب یہ مراتب
 صفات تصدیق قلبی کے ثمرے تو یہاں سے بھی تصدیق قلبی کا کم و
 بیش ہونا ثابت ہو گیا بلکہ خود بقول مؤلف بھی آور نیز مؤلف نے
 ص ۱۰ میں لو کشف الغطا ما انہ دت یقیناً قول حضرت علی رضی کا
 نقل فرمایا ہے اور ظاہر ہے کہ مبنی اس قول کا یہی ہے کہ تصدیق قلبی
 زیادت و نقصان کو قبول کرتی ہے اس تقریر سے بھی مؤلف کے نزدیک
 نفس تصدیق قلبی کا کم و بیش ہونا لازم آیا پس یہاں یہ قول مؤلف
 کا کہ تصدیق قلبی زیادت و نقصان کو قبول نہیں کرتی خلاف ہونا بقول

خود لازم آیا اور جب مؤلف کے نزدیک بھی تصدیق کا کم و بیش
ہونا ثابت ہو گیا تو اب مذہب امام اعظم علیہ الرحمہ کا خود بقول
مؤلف بھی صحیح نہ ٹھہرا اور نیز وہ تمثیل روح کی بھی خود بقول مؤلف
صحیح نہ ٹھہری فلیتأمل حق التامل اور مؤلف کی عبارت توجہ
سے ظاہر ہے کہ ایمان مؤلف کے نزدیک عبارت قول و عمل سے ہے
اور یہ مذہب سلف کا ہے اور جب اس امر کا اقرار ہے تو ایمان
کے کم و بیش ہونے کا بھی اقرار چاہئے تاکہ پوری پوری وہی سلف کی ہو
جاوے اور مؤلف نے جو ظاہر ایمان اور باطن ایمان میں ملازمت
ثابت کی ہے صحیح نہیں ہے اسلئے کہ بعض اشخاص کو تصدیق ہوتی
ہے او اعمال سے غافل رہتے ہیں اور بعض اشخاص اعمال کے عامل ہوتے
ہیں اور دل میں تصدیق قلبی نہیں رکھتے جیسے منافقین و بر تقدیر
صحت اس ملازمت کے اس سے ایمان کا کم و بیش ہونا لازم آتا ہے
اور نیز اس ملازمت سے اگر ایمان کا کم و بیش ہونا لازم آوے تو
اعمال ہی میں نہیں ثابت ہوتا بلکہ اعمال اور تصدیق قلبی دونوں میں
اور مؤلف نے جو یہ بیان کیا ہے کہ اجتہاد امام اعظم کا طرف باطن
کے بہت متوجہ ہر اس واسطے اہل ظاہر اور سکے کہنے سے نہیں واقف
ہوتے اور اجتہاد دیگر ائمہ کا ظاہر سے زیادہ تعلق رکھتا ہے تو اولاً
امام اعظم علیہ الرحمہ کا اجتہاد طرف باطن کے بہت متوجہ ہونا دلیل
اس امر کی نہیں کہ کل اجتہاد امام اعظم کا صحیح ہے المجتہد قد

یحفظ ویصیب اصول کا مسئلہ ہے اور نیز آپ کا اجتہاد بلحاظ
 باطن گوچوت فہم کی دلیل ہے لیکن یہ بھی یاد رہے کہ اس سبب سے
 اکثر آپ کا اجتہاد خلاف کتاب و سنت واقع ہوا دیکھو غسالہ وضو و بیدل
 شرعی و بزمہب راجح خمس نہیں اور امام اعظم کے نزدیک خمس ہے
 اور شعرائی نے امام اعظم و امام ابو یوسف کا کشف اسکے نجاست
 خلیفہ ہونے پر بیان کیا ہے جس کا خلاصہ یہ ہے کہ امام اعظم نے چند
 مرتبکین کبار کے غسالہ وضو میں گناہوں کو مجددہ کرتے دیکھا
 ناظرین پر مخفی نہ رہے کہ یہ کشف و وجہ خلاف ہے اول یہ کہ اقوال
 سلف سے ثابت ہے کہ وضو وغیرہ سے صفائے معاف ہوتے ہیں نہ کبار
 کبار بلکہ تو بہ معاف نہیں ہوتے ہیں مگر جہان شارح نے استثناء
 کیا ہے اور اگر وضو سے کبار کا معاف ہونا ثابت ہو جاوے
 تو حد و دو قصاص جو بعض کبار کے لئے ہیں بیکار ہو جائیں
 ثانی یہ کہ دلیلون سے غسالہ کا پاک ہونا ثابت ہے متقی الاخبار
 میں ہے (باب طہارۃ الماء المتوضأ بہ) عن جابر
 بن عبد اللہ قال جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یعود فی وانا مریض لا عقل فتوضأ وصب وضوءاً علی
 وعن حفص بن الیمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
 سلم لقیہ و هو جنب فحاده عنه فاغتسل ثم جاء فقال کنت
 جنباً فقال ان المسلم لا ینجس و الا الجماعۃ لا ینجس

والترمذی ۱۰ انتھے نیل الاوطار میں ہے ۱۰ استدلال الجہوں سے بصبہ
 صلے ۱۰ اللہ علیہ وسلم بوضوئہ علی جا بروققریرہ للصحابۃ
 علی التبرک بوضوئہ و علی طہارۃ الماء المستعمل للوضوء
 فان قال الذہب الی نجاسة المستعمل للوضوء ۱۰ ہذا الحدیث
 غایۃ ما فیہا الدلالۃ علی طہارۃ ما توضع بہ صلے ۱۰ اللہ
 علیہ وسلم و لعل ذلک من خصائصہ قلنا ہذا دعویٰ غیر
 نافعۃ فان الاصل ان حکم و حکم الامۃ واحد الا ان یقوم
 دلیل یقضی بالاختصاص ولا دلیل ۱۰ انتھے لمخصاً اور حدیث ثانی
 کے تحت میں یہ ہے و انما ذکر الصنف رحمہ اللہ ہذا الحدیث
 فی باب طہارۃ الماء المتوضأ بہ لقصد تکمیل الاستدلال
 علی عدم نجاسة الماء المتوضأ بہ لانه ۱۰ اذ اثبت ان
 المسلم لا ینجس فلا وجہ لجعل الماء نجساً بمجرد ماسۃ ۱۰
 ۱۰ انتھے پس یہ دلیلین پاکی غسالہ کی بھی اس کشف کے مخالف ہیں اور
 جو کشف خلاف کتاب و سنت ہے وہ مقبول نہیں علاوہ اسکے
 کشف حجت نہیں ہے اور دیکھو مدت رضاعت تمام ائمہ کے نزدیک
 دلیل آیت حولین کاملین دو برس ہے اور امام اعظم کے
 نزدیک اڑھائی برس ہے حملہ و فصالہ تلاثون شہرا میں مذہب
 امام اعظم پر جمع ہونا حقیقہ و مجاز کا لازم آتا ہے و ہو کما تروے علاوہ
 اسکے دونوں آیتوں میں تعارض لازم آتا ہے فتدبر و اسیرج

بہتیرے مجتہدات امام اعظم علیہ الرحمہ کے خلاف کتابے سنت میں چونکہ اسکا
 بسط یہاں بے موقع ہے لہذا اسے قدر پر اکتفا کیا گیا اور غرض اسس
 بیان سے معاذاً تنقیص امام اعظم نہیں ہے یہ بیان صرف بتقریب
 شہادت اس امر کے ذکر کیا گیا کہ ہر اجتہاد و کشف امام اعظم علیہ الرحمہ کے
 مقبول نہیں اور یہ کچھ آپ ہی کے ساتھ مخصوص نہیں ہے بلکہ جملہ ائمہ
 کے ساتھ ثانیاً ایمان کا کم و بیش ہونا متعلق بعقائد ہے اور عقائد
 قیاس اجتہاد سے ثابت نہیں ہوتے اسلئے کہ قیاس اور اجتہاد دلیل
 ظنی ہیں اور عقائد میں دلیل یقینی درکار ہے شرح مسلم میں ہے ثم القیاء
 مظنون ۲ لا فادۃ ولا یحصل بہ الیقین عند الجھوس ولا
 یثبت بہ ۲ العقائد اور علی قاری حنفی کی شرح فقہ اکبر میں ہے
 ولا یخفۃ ۲ المعتبر فی العقائد هو ۲ الادلۃ الیقینیۃ ۲ انتھے +
ثالثاً ائمہ ثلاثہ وغیرہ نے اس مسئلہ میں اجتہاد نہیں فرمایا ہے بلکہ
 کتاب و سنت سے اسکو ثابت کیا ہے جیسا کہ اسکا ثبوت کتاب و سنت
 سے اوپر گذر چکا + اس ابعاً جب یہ مسئلہ یعنی ایمان کا کم و بیش ہونا
 کتاب و سنت سے بوضاحت تمام ثابت ہے تو اہل حدیث پر طعن کرنے کا
 کوئی موقع نہیں ہے + **خامساً** اس باب میں اگر امام اعظم ہی کا
 مسلک مرغوب عند المؤلف تھا تو ایمان کے کم و بیش ہونیکے قائل بعض وجہ
 سے کیوں ہوئے امام اعظم تو مطلقاً ایمان کے کم و بیش ہونے کی نفی
 فرماتے ہیں + **سادساً** جب ایمان کا کم و بیش ہونا مؤلف کے نزدیک

بھی بعض وجہ سے ثابت ہے تو مولف بھی امام اعظم کی کُنہ کو نہیں پہونچے
 اور جب خود بھی نہیں پہونچے تو دوسرے پڑھنے کیسا؟ سب کا جب امام
 اعظم ہی کا مشرب اس بارہ میں مقبول عند المولف تھا تو مولف نے ایمان
 کو قول و عمل سے کیوں قرار دیا یہ امر عبارت توجیہ مولف سے ظاہر ہے
 ثامناً ایمان کا کم و بیش ہونا باعتبار عمل کے اور کم و بیش نہونا باعتبار
 تصدیق قلبی کے مولف کا مذہب ہے یہ امر بھی عبارت توجیہ سے متبادر ہے
 بلکہ ظاہر پس مولف نے بھی امام اعظم کے اجتہاد کا خلاف کیا تو اب غیر
 پڑھنے کرنا بڑے افسوس کی بات ہے قولہ صلاً تو مذاہب اربعہ خصوصاً
 مذہب منفی میں ہزار ہا اولیائے کبار کے مصداق العلماء ورثۃ الانبیاء
 ہیں گذری ہیں چنانچہ تمام پیران طریقہ نقشبندیہ اسی مذہب میں ہوئے
 ہیں اور اب تک موجود ہیں تو وہ بزرگ جن کو خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سے نسبت حاصل ہو گئی ہے اور حضوری سے مشرف ہوتے ہیں اونکو آنحضرت
 صلعم نے کیوں نہیں بتلادیا کہ تم مذہب باطل پر ہو بلکہ اونکو رسائی آنحضرت
 صلعم تک کیونکر ہوئی؟ اقول شیخ عبدالقادر جیلانی علیہ الرحمہ حنبلی مذہب
 تھے اور آپکی ولایت متفق علیہ ہے اور آپ تنہا ہزار ولی کے برابر ہیں
 انشاء اللہ تعالیٰ تاج مکمل میں شیخ عبدالقادر جیلانی کے ترجمہ میں آپکا
 قول نقل فرمایا ہے کہ اپنے فرمایا کہ لا یكون لله ولی الا علی اعتقاد احمد
 بن حنبل بطریق تنزل آپ کے کلام سے اس قدر ضرور ثابت ہے کہ اور مذہب
 کے ولی حنبلی مذہب کے ولی کو نہیں پاسکتے اور یہ کہ کوئی نہیں کہتا کہ حنفی

ہونا باطل ہے ہاں یہ کہا جاتا ہے کہ ہر حادثہ میں ایک ہی مذہب کی پیروی
 نہیں چاہئے بلکہ تابع دلیل کا رہنا چاہئے جس مذہب کی دلیل قوی نظر آئے
 اُس پر عمل کرے جیسا کہ معمول حضرت مرزا مظہر جانجانا علیہ الرحمہ وغیرہ
 کا تھا اور یہ دعویٰ کہ تمام پیران طریقہ نقشبندیہ اسی مذہب حنفی میں
 ہوئے ہیں محتاج نقل صحیح و مراحات صریح و دلیل مقبول ہے اس لئے کہ
 اکابر اولیاء غالباً متبع کتاب و سنت گزرے ہیں نہ مقلد مذہب طبقاً
 کبریٰ شرافی وغیرہ کتب تصوف سے یہ بات ثابت ہے سید الطائفہ جنیدؒ
 فرماتے تھے طریقتنا ہذا مقلد بالکتاب والسنة قید اتباع کی
 بعد قید مذہب یعنی چہ آور آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی حضوری
 سے کیا ارادہ کیا گیا ہے اگر یہ ارادہ کیا گیا ہے کہ منام میں ملاقات آپ سے
 ہوتی ہے تو یہ کچھ مخصوص ولیوں ہی کے واسطے نہیں ہے بلکہ احاد امت بھی
 آپ کو دیکھ سکتے ہیں بلکہ دیکھتے ہیں اور اگر یہ ارادہ کیا گیا ہے کہ آپ ولیوں کے
 پاس مع جسم شریف تشریف لاتے ہیں تو اسکا ثبوت درکار ہے اور اگر یہ ارادہ
 کیا گیا ہے کہ ولیوں کے پاس آپ کی روح پرفتوح آتی ہے تو یہ قول فقہاء
 باطل و شرک ہے اور جب روح پاک کا آنا باطل ہے تو جسم کے ساتھ آنا بجز
 اولئے باطل ہوگا اور اگر حضوری سے نفس تعلق مراد لیا گیا ہے تو اولاً یہ بھی
 چیمہ ولیوں کے ساتھ مخصوص نہیں ہے ثانیاً اس قدر کے تعلق سے کوئی
 حکم آپ کی طرف سے نہیں ثابت ہو سکتا اور رسانی میں بھی یہی احتمالات
 ہوں گے مولف نے اس تحریر میں کئی مقاموں پر حضوری کا ذکر کیا ہے

اُن مقاموں کا جواب بھی یہ ہیں سے سمجھ لیوں ایضاً قولہ ص ۱۲ اکثر لوگ
 فی زماننا اپنے کو موحّد کہتے ہیں اُن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم اور انبیاء
 کو بنظر انما انا بشر مثلکم اپنے مساوی زعم کرتے ہیں نعوذ باللہ منها اور
 چونکہ اصل سے فروغ کی رونق ہے لہذا صحابہ کبار و اولیاء امت کو
 جو بمنزلہ اجزاء جناب نبوت ہیں انکو بھی نظر تعظیم سے نہیں دیکھتے بلکہ اکثر
 افراد اس گروہ کے وعظ وغیرہ میں انبیاء اور اولیاء کو الفاظ پست یا د کرتے ہیں
 اور انکو بندہ عاجز وغیرہ الفاظ سے خطاب کرتے ہیں عجب احمق ہیں خدا
 تو یوں فرماتا ہے کہ **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ**
لَا يَعْلَمُونَ اور یہ لوگ جو اپنے کو نفاق سے مبتلا جانتے ہیں بجا عزت
 ذلت کا اطلاق کرتے ہیں البتہ حقیقہ امکانی آگے رتبہ الوہیت کے سرافکندہ
 و شرمندہ ہے اور یہ دید اکابر کو اپنی نفس کی طرف ہوتی ہے لیکن یہ کب
 روا ہے کہ ہم انکو ایسے الفاظ سے یاد کریں جو وہ خود اپنی طرف نسبت
 کرتے ہیں اور ما بہ الاشتراک بشریت پر نظر کر کے ما بہ الاختیار جو انکی مقبولیت
 اور درجات رفیع ہیں اوس سے قطع نظر کریں اگرچہ ظاہر آریہ لوگ فضائل
 اکابر کو طاق نسیان پر رکھکے اپنے کو معتقد خدا کا اور موحّد ثابت کرتے ہیں
 لیکن صرف زبانی اور دامن شیطانی ہے اور ظاہر از باطن خدا ہی خدا ہے اور
 دل شرک خفی سے معمور ہے **اقول** انما انا بشر مثلکم سے اُن حضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم کا نفس بشریت میں مساوی ہونا ثابت ہے اور یہ عین
 ایمان ہے پس اس عقیدہ پر نعوذ باللہ پڑھنا گویا آیت پر پڑھنا ہے عیاذاً

بامداد اور موحیدین جو آپ کو نفس بشریت میں مساوی قرار دیتے ہیں تو ان کا عقیدہ مغاڑ ہے
 صرف اسی پر موقوف نہیں ہے بلکہ ساتھ اسکے آپ کو افضل الخلاق اور افضل الرسل
 بھی جانتے ہیں اور فرق اسلام میں کوئی ایسا نظر نہیں آتا کہ وہ صرف اسی مسئلہ
 کا عقیدہ رکھتا ہو البتہ کفار اور یہود اور نصاریٰ کا یہ عقیدہ جو جو آپ پر ایمان
 لایا ہے وہ ہرگز ایسا عقیدہ آپ کے ساتھ نہیں رکھ سکتا اور موحیدین کو آپ کو
 نفس بشریت میں مساوی کہنے کی ضرورت وہاں ہوتی ہے جہاں غلو
 مستوفی آپ میں درجہ لوہیت کا ثابت کرتے ہیں ورنہ خواہ مخواہ کوئی موجد
 ہر موقع اور ہر محل پر اسکے درپے نہیں ہوتا اور یہ قول کہ صحابہ کو بھی نظر تعظیم سے نہیں
 دیکھتے اتنا محبت والزام محض ہے موحیدین ہی کو پوری محبت آپ سے اور آپ
 کے صحابہ سے ہے چونکہ یہ محل اسکے بسط کا نہیں ہے لہذا اسکے ثبوت سے گریز
 کیا گیا اس قدر یاد رہے کہ سچی محبت موافق کتاب و سنت اسی فرقہ کا حصہ ہے
 اور یہ قول کہ انبیاء اور اولیاء کو الفاظ اہت سے یاد کرتے ہیں اور
 ان کو بندہ عاجز وغیرہ سے خطاب کرتے ہیں تو اس کا بیان یوں ہے
 کہ ان خطابوں کو بھی موحیدین ہر محل اور ہر موقع پر نہیں بیان کرتے ہیں بلکہ
 جس وقت خدا پاک کی جلالت اور علو درجہ کا بیان کرنا منظور ہوتا ہے اور
 یہ یقینی امر ہے کہ خدا کے مقابلہ میں جمیع مخلوقات ولی ہوں خواہ نبی سب
 عاجز اور ذلیل ہیں چونکہ مؤلف صوفی مشرب ہیں لہذا ان خطابوں کے جواز
 کا ثبوت کلام صوفیہ ہی سے ثابت کیا جاتا ہے امام شعرانی کے مختصر فتوحات کبیرہ
 میں ہے و نعتقد انہ صلی اللہ علیہ وسلم فی نفسہ مع ربہ

عبد ذلیل خاشع ۱۰ ۱۱ لا منیب ھذا ۱۲ اما علیہ ۱۳ قطاب ۱۴ اھل
 ۱۵ الورع ۱۶ اور اس سے بڑھ کے قول شیخ الشیوخ کا عوارف المعارف
 میں ہے لا یكمل ایمان المرء حتی یكون الناس عندہ کالاجار ۱۷
 یوجع الی نفسه فیراھا ۱۸ صغر صاغر ۱۹ اور خود آن حضرت نے
 لبید کے کلیہ ۲۰ ع ۱۱ اکل شئ ما خلا ۲۱ اللہ باطل کو اصدق کلمہ
 فرمایا حاصل یہ کہ خدا کے مقابلہ میں انبیاء اور اولیاء کو ذلیل اور بندہ عاجز
 کہنا منافی اُنکے عزیز ہونیکے نہیں ہے آپ خلاصہ عقیدہ موحدین کا
 یہہ ہوا کہ انبیاء اور اولیاء باعتبار عام مومنین کے افضل ہیں اور
 باعتبار خدا پاک ذلیل اور خوار بلکہ لاشے ہیں اور یہی مذہب جملہ اہل
 اسلام کا ہے علی الخصوص صوفیہ کا جناب مؤلف نے ناحق کی زبان
 و لازمی موحدین پر کی ہے ساتھ اس کو آپ بھی اسکے قائل ہیں کہ حقیقۃً اسکا
 آگے رتبہ اُلوہیت کے سرافکندہ اور شرمندہ ہے بہر کیف یہہ صلواتین اگر
 بجا ہیں تو اولاً مؤلف اور اونسکے بڑ و پیر عائد ہونگی باقی مؤلف نے جو
 اسکے بعد ایک تمثیل بیان کی ہے اوسکا جواب انھیں مذکور است سے
 ظاہر ہے حاجت تفصیل کی نہیں ہے اور صلاً میں مؤلف کا یہہ قول کہ
 قل انما انا بشر مثکم بیان کمال ہے نہ وہ جو یہہ لوگ سمجھے ہیں اور خدا
 اپنے دوستوں سے جس طرح چاہے کلام کرے اوسکے اسرار سے
 عوام کا لا نعام کو کیا خبر ہے ۲۲ میان عاشق و معشوق رمز ہی است
 غایۃ سقوط میں ہے کئی وجہوں سے ۱۰ ۱۱ لا یہہ کہ یہہ آیت مشابہات سے

نہیں ہے کہ جس کا مطلب دریافت کرنا منع ہو **ثانیاً** آیت سے
 یہی بات ظاہر ہے کہ آپ کو اللہ تعالیٰ کا حکم ہوا کہ آپ لوگوں
 سے کہہ دیوین کہ میں بشر ہوں مثل تمہارے کچھ خدا اور فرشتہ نہیں
 ہوں پھر یہ قول کہ اس کا مطلب خدا اور خدا کے رسول جانین عوام
 نہیں جان سکتے خدا کو جھٹلانا ٹھہرا لغو ذبا اللہ خدا نے تو اسی لئے اس
 آیت کو بھیجا کہ ہلوگ اسکا مطلب سمجھیں اور نام کے متصوفین اس کے
 مطلب سمجھنے کو منع کرتے ہیں یہ عجیب آفت ہے **ثالثاً** جب اس قسم
 کی آیت کا مطلب سمجھنا نا درست ٹھہرا تو پھر اور آیتوں کے مطلب
 سمجھنے پر کیا دلیل ہے مولف کی تقریر سے سارا قرآن شریف لغو ہوا
 جاتا ہے آج کل کے صوفیوں نے بڑا غضب کیا ہے انھیں وجہوں
 سے کہا جاتا ہے کہ آج کل کے متصوفین رسول کو خدا جانتے ہیں کہ آپ
 پر اطلاق بشر کو جائز نہیں رکھتے اسی وجہ سے اہل حدیث آپ کو خدا
 کے سامنے بندہ ذلیل اور عاجز جانتے ہیں **قولہ صلا** انا مینۃ العلم
 و علی بابہا سے مراد علم سینہ ہے والا علم ظاہر جیسا کہ اور صحابہ سے پہنچا
 ہے آپ سے کہاں پہنچا ہے **اقول** اس حدیث کی صحت میں کلام
 ہے سخاوی کے مقاصد سند میں ہے کہ دارقطنی نے کہا کہ یہ حدیث مضطرب
 اور غیر ثابت ہے اور ترمذی نے کہا کہ منکر ہے اور ایسا ہی بخاری نے
 بھی کہا اور کہا کہ اس حدیث کے لئے کوئی وجہ صحیح نہیں ہے اور خطیب
 نے تاریخ بغداد میں کہا کہ ابن سعین نے اسکو کذب اور لا اصل لہ کہا اور

ابن الجوزی نے اسکو موضوعات میں ذکر کیا ہے اور ذہبی وغیرہ
 نے اسمین اوسکی موافقت کی ہے اور ابن دقیق العید نے بھی اسی
 طرح ارشاد کیا ہو کر کہا ہو کہ اس حدیث کو محدثون نے ثابت نہیں کیا ہے
 اور کہا گیا ہے کہ یہ باطل ہے اور ابن دقیق العید کے کلام سے یہ
 بات ثابت ہوتی ہے کہ محدثون نے اسکے کذب میں توقف کیا ہے بلکہ
 ملائی نے اسکے کذب پر توقف کیا ہے انتہی آخر کلام سخا وحی سے
 یہ بات ثابت ہے کہ یہ حدیث حسن ہے بالفرض اگر یہ حدیث قابل
 الاستدلال بھی ہو تو غایۃ مافی الباب اس سے حضرت علی رض کا زیادہ
 ہونا علم میں ثابت ہوگا اور یہ قول کہ مراد علم سے علم سینہ ہے تو
 اولاً علم سینہ جس کو مؤلف نے سمجھا ہے اوپر کوئی دلیل نہیں ہے
 من ادعی فعلیہ البرہان اس عبارت اور عبارت ص ۴
 گذشتہ علم سینہ بہ از علم سفینہ سے یہ واضح ہے کہ مؤلف کے نزدیک
 علم سینہ مغایر علم سفینہ ہے اور یہ بات بے اصل ہے اسلئے کہ علم سینہ
 عبارت ہے علم باطن سے اور علم باطن عبارت ہے معرفت اسما و
 صفات و افعال الہی سے جس پر کتاب و سنت مشتمل ہیں اور معرفت احوال
 قلب اور مکائد نفس سے اور اسکیو علم التصوف اور علم السلوک اور علم
 الطریقتہ اور علم الحقیقتہ اور علم الاسرار بھی کہتے ہیں اور ظاہر ہے کہ مذکورات
 اس علم کے کل علم سفینہ ہی سے ماخوذ ہیں پس شریعت اور طریقت و دہن
 شہر ساجد العلوم میں تحریر فرمائی ہے و اما دعوی التقابل بین الظاہ

والباطن كما يدعيه جملة القوم فزعم باطل بشهادة العو
 والخصوص انتقم آو ر قاضى شتار الله ياني تبي آخر كتاب مالا بد منه
 مين فرماتى بين بدان ارشد كى مدين همه كه گفته شد صورت
 ايمان و اسلام شريعت است و مغز حقيقت آن در خدمت
 درویشان بايد جست و خيال نبايد كرد كه حقيقت خلاف شريعت
 است كه اين سخن جبال است و كفر بلكه مدين شريعت است
 كه در خدمت درویشان رنگ و بگريد اميكنند انتقم آو ر قاضى
 عبدالحج حنفى مرحوم الآثار المرفوعة فى الاحاديث الموضوعه مين تحرير فرما
 بين ومن منكرات هولاء (۲) الصوفية جعل الشريعة
 مخالفة للطريقة وظهر ان مسلك علماء الشريعة
 غير مسلك علماء الحقيقة ومن ثم تراهم يقولون
 هذا الصلوة وهذا الوعد وهذا الفعل الفلانى
 ثابت من اوتى العالم الدنى فيكفينا ذلك وان لم يوافق
 ظاهر الشرع او ورد ما يخالفه فيما هنالك و
 كثيرا ما يتفوهون بمثل هذا فى بحث المزامير عند
 عرض الاحاديث الصحيحة الواسدة فى حرماتها
 عليهم والزامهم باحسن التقاسير وهذا وهم فاسد
 وفهم كاسد فقد اجمع علماء الاسلام من جملة
 الوية الشرع والمشائخ الكواثر على ان كل طريقة مخالفة

للشریعة مردود۲ وانه لا یتقیم امر التصوف و
 الولاية۲ الا بتباع الشریعة وانه لا منافیة و
 لمبائنة بین الشریعة والطریقة وکبراء
 الصوفیة برأء من هذا الوسمة القبیحة۳
 انتھے اور جب شریعت اور طریقت شے واحد ٹھہری تو
 یہ قول بعض جہال صوفیہ کا کہ سماع گو شریعت حرام ہے لیکن
 طریقت درست ہے محض خلاف حق ہے اسلئے کہ جو چیز شریعت
 میں ناجائز ہے وہ طریقت میں بھی ناجائز ہے اور جو چیز شریعت
 میں جائز ہے وہ طریقت میں بھی جائز ہے اور صوفیہ کرام
 نے ہرگز کوئی مسئلہ خلاف مقتضی شرع کے نہیں کیا ہے یعنی ایسا
 ہرگز نہیں کیا ہے کہ مثلاً کوئی بات شریعت میں ناجائز ہے اور
 اسکو بوجہ طریقت جائز کہا ہو البتہ جہال متصوفین کا ذکر نہیں
 قاضی ثناء اللہ تفسیر مظہری میں فرماتے ہیں فلا یجوز لا حد
 ان یقول فی امر۲ افتی علماء الشرع علی حرمتہ۲ او کو۲ امت
 ان مشائخ الصوفیة سنوا کذاک ونحن نبتع سنتهم
 والصیحة۲ ان الصوفیة الکرام ما فعلوا قط علی
 خلاف مقتضی الشرع واما الفساد من جہال
 اتباعهم۲ تھی ثانیاً جس دلیل سے مؤلف نے اس علم سے
 علم سینہ مراد لیا ہے وہ دلیل بھی نا تمام ہے اسلئے کہ کم پہنچنا

حدیثوں کا امراضافی ہے مین کہتا ہوں کہ باعتبار بہتیرے
 صحابہ کے حضرت علی رضی سے حدیثیں زیادہ مروی ہیں بلکہ خلفا
 ثلاثہ ابو بکر و عمر و عثمان رضی سے بھی سیوطی کی تاریخ الخلفاء میں
 ہے کہ حضرت علی رضی سے پانچ سو چھیاسی حدیثیں مروی ہیں
 اور حضرت عمر رضی سے پانچ سو اونتالیس اور حضرت ابو بکر رضی
 سے ایک سو ایلالیس اور حضرت عثمان رضی سے ایک سو چھالیس
 ہاں باعتبار دیگر صحابہ مثل حضرت ابو ہریرہ وغیرہ کے کم مروی
 ہیں ۴ ایضاً قول ص ۱۷۱ اس مقام پر مناسب جانا کہ بعض مناتب
 حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ کے منقول ہوں حضرت مجدد الف
 ثانی رضی اللہ عنہ ایک مکتوب میں تحریر فرماتے ہیں بے شائبہ
 تکلف و تعصب گفتہ میشود کہ نورانیت این مذہب حنفی بنظر
 کشفی در رنگ دریائے عظیم میناید و سائر مذاہب در رنگ جیاض
 و جداول بنظری درآیند الخ ۱ قول ۲ و لا کشف حج شرعیہ
 سے نہیں ہے ملا علی قاری حنفی شرح حصن حصین میں فرماتے
 ہیں فاحکام المنامیۃ و الاحوال الکشفیۃ لا اعتبار
 لہا فی الامور الشرعیۃ پس ترجیح مذہب حنفی بنظر کشفی
 غیر مقبول شمہری ثانیاً جناب شاہ ولی اللہ صاحب فیوض
 الحرمین میں یوں فرماتے ہیں آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 را تا مل کردم کہ بسوے کدام یک مذہب ازین مذاہب فقہ میل

دارد تا همان مذهب را تابع و متمسک شوم ناگاه همه مذاهب نزد
 وی صله الله علیه و سلم یکسان است و علم فروع درین حالت
 از دیدن روح کریمه اش نیست بلکه داخل در جوهر جان او اصل
 علم فرعلیت که آن عنایت حق است بسوی نفوس بشر
 از طرف اعمال و اخلاق ایشان و اصلاش و این اصل
 را فروع و اشباح مختلفه است باختلاف زمان پس داخل
 در جوهر روح همین اصل است و لهذا نسبت مذاهب علی
 السوار آمد و هیچ مذبه نزدش از مذاهب دیگر متمیز نیست بنا بر
 آنکه هر مذبه ازین مذاهب محیط چیز است که واجب است از
 امهات فقه دین محمدی اگر چه مختلف باشد پس اگر یک اعتقادی
 واحد ازین مذاهب نکند آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 را نسبت بوی سختی و خشمی در میان نباشد مگر بعرض و آن است
 که اختلاف در ملت و تقابل در میان مردم و فساد ذات البین
 اتفاق افتد و این اش چیز نیست که بران سخطش رو میدهد
 و همچنین جمله طرق را نزدش صله الله علیه و سلم علی السوار
 دیدم و اینجائگه هست که تنبیه بران واجب باشد و آن این است
 که بسیار باشد که نزد مردم چنان بود که آن حضرت صله الله
 علیه و سلم مذبه فلافی می پسند و همان مذبه حق مطلوب است
 باز دران قصور میکنند و در دلش اعتقاد این معنی که و در

جنب خدا و رسول است گر ہمیشہ و پس نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ
 علیہ وسلم می آید و در پیش او نمی ایستد و میان خود و میان
 و علیہ السلام با بیہ مسدود می یابد کہ ہرگز نمی کشاید پس میگوید
 کہ این معاتبہ السیت از طرف و صلی اللہ علیہ وسلم برقصیر
 او و تحقیق آنست کہ و بجز ترش بیدہ پر از مخالف و انکباح آمدہ
 لاجرم باب فیض از طرف سور قابلیتش بندگشتہ و گاہ باشد
 کہ انسان زعم میکند کہ خروج ازین مذاہب مدونہ خروج است
 از ربقہ تقلید شرع و انقیاد حکم خدا و آنجا کہ ام طریقہ مضبوط جز این مذاہب
 نیست پس خروج از ان نزد او مراد و ملازم خروج از ربقہ
 انقیاد و اسلام باشد و فطنت میکند کہ آن حضرت برو و
 معاتب و خشکین است و طالب را امثال این شبہات بسیار
 می افتد انتہی ثالثاً اگر کشف او رسنام حجت ہو تو رسنام
 ابو جعفر محمد بن احمد الترمذی الحنفی ثم الشافعی کا بھی حجت ہو گا
 ابن خلکان نے وفیات الاعیان میں ان کے ترجمہ میں انکے
 رسنام کو یوں ذکر کیا ہے و کان یقول تفقہت علی ابی حنیفہ
 فرایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی مسجد المدینۃ
 عام حجت فقلت یا رسول اللہ قد تفقہت بقول
 ابی حنیفہ افاخذ بہ قال لا فقلت افاخذ بقول
 مالک بن انس فقال خذ منہ ما وافق سنتی فقلت

۱۲ فاخذ بقول الشافعی فقال ما هو بقوله ۱۲
 ۱۳ انه اخذ بسنتی وسرد علی من خالفها قال فخرجت
 فی اثر هذلا الرویا ۱۲ لے مصر وکبت کتب الشافعی
 ۱۴ انتھ بقدر الحاجة حاصل یہ کہ کسی مذہب کی ترجیح
 من حیث الکشف المناہین ثابت ہو سکتی بعد اسکے مجدد
 رضی اللہ عنہ نے دو باتیں اور لکھیں ہیں چونکہ پوری عبارت
 کے لکھنے میں طوالت تھی لہذا اس کا حاصل لکھ گئے جواب
 دیا جاتا ہے اول یہ کہ اکثر اہل اسلام حنفی المذہب ہیں یہ
 بھی جب ترجیح اس مذہب کی ہے ثانی یہ کہ امام اعظم
 علیہ الرحمہ کے مخالفان او نکواہل راسے کہتے ہیں امر اول ظاہر
 البطلان ہے اور کثرت شیوع مذہب حنفی کی یہ ہے کہ اکثر
 سلاطین حنفی المذہب گذرے اور فوجاۓ الناس علی دین
 ملوکہم رعایا بھی حنفی ہوتے تھے پس کثرت مذہب حنفی کی من وجہ
 السلاطین ہوئی بخلاف مذاہب ثلاثہ باقیہ کہ ان کی کثرت محض
 من تأیید رب العالمین ہوئی ثانی امر بھی باطل ہے اسلئے کہ
 اکابر امت نے جن پر دار مدار صحت حدیث ہے اچکواہل راسے کہا
 ہے میزان الاعتدال میں ہے النعمان بن ثابت بن شیطی
 ۱۵ بو حنیفۃ الکوفی ۱۲ امام اہل الرواۃ ضعف النسائی
 من جہۃ حفظہ وابن عدی و آخر و انتھ

اور تہذیب الکمال میں ہے فقیہ العراق و امام اہل
 العراق و آوہ تہذیب الاسما میں ہے قال الخطیب
 البغدادی فی التاریخ هو ابو حنیفة التیمی امام
 اصحاب العراق و فقیہ اہل العراق و رسمانی
 کی کتاب الانساب میں ہے و ابو حنیفة النعمان بن
 ثابت بن النعمان ابن المرزبان التیمی الکوفی صاحب
 العراق و امام اصحاب العراق و فقیہ اہل
 العراق ملا حبیب اسد قندھاری رحمہ نے ابجد التواریخ
 میں لکھا ہے ان الصمدی قید فقہ ابی حنیفة بالکوفی
 و القیاس و کانہ هو مراد الذہبی و لہذا اضاف فقہ
 الشافعی الی الحدیث تمیزاً و یوافق ہذا ما اشتهر
 ان ابی حنیفة من اصحاب العراق و الشافعی من
 اصحاب الطوائف انتھے اور امام لوزی نے شرح مسلم میں
 جابجا حنیفہ کو بلفظ اصحاب الراس یاد کیا ہے بلکہ خود امام صاحب
 نے فرمایا ہے علمنا ہذا اس لئے کہ ان فی حدیث
 الفاشیة بلکہ بخاری نے کتاب الضعفاء میں کہا ہے
 کان مرجحاً سکتوا عن رائہ و عن حدیثہ +
 اسی طرح خلیل اولیاء نے غنیۃ الطالبین میں ان کو
 منجملہ مرجح کے گنا ہے اگرچہ بعض نے اس رجاء کی تاویل کی ہے

اور علم حدیث میں تو وہ نزدیک جملہ محدثین کے قومی نہیں بلکہ
ضعیف ہیں شعرانی کہتے ہیں ان عذر ابی حنیفہ نے
کثرة القیاس عدم بلوغ الاحادیث الصحیحة الیہ
فیہ منہ ۲ نکتہ علی ہذا القیاس بہتیرے ائمہ نے آپ
کو اس لقب سے یاد کیا ہے سنن ترمذی میں بھی جا بجا اسی
طرف اشارہ کیا ہے اور غرض ان ائمہ کی اس لقب سے
منقصت آن امام ہمام عالی مقام کی نہیں ہے بلکہ امر
واقعی کا ذکر ہے ان ائمہ نے ہرگز آپ کو مخالف سمجھنے کے یہ
نہیں کہا ہے یہ ائمہ جو مذکور ہوئے رجال کی جرح و تعدیل
سے بحث کرتے ہیں ان ائمہ نے اس امر میں بڑی دیانت کو راہ
دی ہے ان کی دیانت کا اقرار حنفیہ نے بھی کیا ہے علاوہ اسکے
ان ائمہ کے نزدیک یہ لفظ الفاظ جرح سے نہیں ہے پس یہ
قول کہ مخالفان امام اعظم نے آپ کو اہل رائے کہا ہے صحیح نہیں
اس لئے کہ یہ ائمہ آپ کے مخالفین سے نہیں ہیں اور جرح
اور تعدیل تو اون کا کام تھا یہ کوئی نہیں کہہ سکتا کہ ان ائمہ نے
عداوت کسی پر جرح کی ہے اس لئے کہ ان کی دیانت بالاتفاق
مسلم ہے اگر انکی دیانت پر دھبا لگایا جائے تو پھر ایک حدیث
بھی صحیح نہ ٹھہرے گی اور جب اس لقب کی یہ ہے کہ احادیث
نسبت اور اماموں کے آپ کو کم پہنچی ہیں اس وجہ سے آپ کو

حاجت قیاس اور اجتہاد کرنے کی زیادہ ہوئی اور اسی کثرت
 قیاس اور اجتہاد کی وجہ سے آپ کو ائمہ رجال نے اس لقب
 سے یاد کیا اور اسی لئے ابن خلکان نے آپ کے حق میں وکان
 اماماً فی القیاس لکھا یہ سب کچھ تھا مگر امام صاحب
 نے بعض قیاس کی سخت مذمت بھی فرمائی ہے ابن الجوزی
 کتاب الموضوعات میں فرماتے ہیں اخبرنا ابو الفضل
 اخبرنا ابو الحسن علی بن محمد بن علی الشریطی بشیراً
 قال حدثننا ابو علی الحسن بن احمد بن محمد الحافظ
 قال حدثننا محمد بن علی بن حامد المالینی قال
 حدثننا عثمان بن سعید الدارمی قال سمعت
 الاشجعی يقول سمعت دکیعاً قال سمعت اباً
 حنیفة يقول البول فی المسجد احسن من بعض
 القیاس لنتھے اور ایک وجہ حنفیہ کو اصحاب اس
 کہنے کی وہ بھی ہے جبکو فاضل بہاری نے مسلم الثبوت
 میں ذکر کیا ہے والجمہور علی ان التعلیل بالکل مقبول
 فان عینہ او جنسہ فی عین الحکم قیاس اتفاقاً
 لوجود الاصل وانکان فی جنسہ فقیل قیاس
 واختار شمس لائمتہ وفخر الاسلام لانه قد ینکر
 الاصل وقد ینکر لوضوحہ کما فی مسئلۃ ابداع

۱۲ الصبی اذا استكملہ فلا تعلیل فی الجنس
 بسیطاً اصلاً و فیہ ما فیہ و قیل لیس بقیاس
 بل علة شرعیة بالروایۃ فیکون بمنزلة النص
 لا یحتاج الی اصل اقول هذا کما ترے و سلم
 من ههنا لقبوا اصحاب الروایۃ و الحق انه
 قیاس انتھ بہر کیف راے اور قیاس گو بمقابلہ کتاب
 و سنت محبت نہیں لیکن ہمیں شک نہیں کہ اصابتہ اور
 تبحر فی الراے و القیاس امر لائق تعریف و تحسین ہے
 اسیلئے امام شافعی نے فرمایا الناس کلہم حیال ابی
 حنیفۃ فی الفقہ اور اسیلئے امام مالک نے فرمایا کہ اگر
 امام ابو حنیفہ اس ستون کو سونا ثابت کرنا چاہیں تو ثابت
 کر سکتے ہیں غرض کہ آپ کی جودت طبع پر سب کا اتفاق
 پس اصحاب راے کے کہنے میں کوئی تحقیق نہیں اہل حدیث
 کا عقیدہ امام صاحب کے ساتھ کچھ برا نہیں ہے البتہ
 قلت حدیث اور کثرت رجہا و کا عقیدہ آپ کے ساتھ
 ہے اور مجرد اتنے عقیدہ سے حکم عقیدہ فاسدہ کا لگانا سخت بے
 انصافی ہے قولہ صلب اور بعض اکابر نے جو کسی مسئلہ پر
 دوسرے مذہب کے عمل کیا ہے سو وہ مثل اوس اختلاف
 کے ہے کہ بعض مسائل میں امام ابو یوسف اور امام محمد

اے جو کہ بہر وقت
 عبارت میں نہیں لیا
 مفسرین اکابر کیا
 یہ

رحمتہ اللہ علیہا نے امام اعظم سے اختلاف کیا ہے سوا اسکے واسطی
 کمال علم اور نور بصیرت درکار ہے اقول یہ سکتہ تو بخوبی
 کتب قدیمہ و جدیدین میں حل ہو چکا ہے کہ تقلید مذہب معین
 کنی واجب نہیں اور یہین سے یہ قول بھی بہت درست آیا
 کہ حنفی اور شافعی کہنا ضروریات دین سے نہیں ہے اور
 نہ خداے تعالیٰ نے اسکی تکلیف دی ہے بلکہ اس کا بھی حل
 ہو چکا ہے لا علی قاری حنفی شرح عین العلم میں فرماتے
 ہیں ومن المعلوم ان الله سبحانه وتعالى ما
 كلف احدا ان يكون حنفيا ۱ وما لکيا ۲ وشافعيا
 ۱ وحنبلیا بل کلفهم ان يعملوا بالسنة ۱ انکانوا
 علماء وبقلدوا العلماء ۲ انکانوا جهلاء ۳ اور
 جب تقلید شخصی واجب نہیں ہے اور نہ اپنے کو حنفی اور شافعی
 وغیرہ کہنا واجب توکل مذاہب اربعہ شہورہ عمل میں
 برابر ٹھہرے ولہذا قول جمیل میں فرمایا ہے منها ان
 لا يتكلم في ترجيح مذهب الفقهاء بعضها على
 بعض بل يضعها كلها على القبول مجملة ويتبع منها
 ما وافق صريح السنة ومعروفها الى قوله و
 منها ان لا يتكلم في ترجيح طرق الصوفية بعضها
 على بعض الى قوله ولا يتبع هو نفسه الا ما هو

ثابت فی السنۃ و مشدّد علیہ اصحاب العالم من
المحققین الراستخین انتھے آسئلے عارف ربانی امام شمرانی
نے کشف الغمہ میں فرمایا ان الشریعة المطہرۃ جاءت
عامۃ و لیس مذہب اولی بها من مذہب
فمن ادعی تخصیصها بما ذہب لہ اما مہ
من مقلدین فقد اتے با بآ من الکبائر انتھے
آ و رجب کل مذاہب اربعہ مشہورہ عمل میں برابر ہوئے
تو کسی حادثہ میں غیر مذہب پر عمل کرنے کے لئے قید کمال علم
و نور بصیرت کی لگانی صحیح نہیں اسلئے کہ غیر مذہب پر عمل کرنے
والے علماء ہونگے یا جہلدار اگر علماء رہیں تو جس دلیل سے
اپنے مذہب پر عمل کرتے ہیں اسی دلیل سے غیر مذہب پر
بھی عمل کر سکتے ہیں قید کمال علم کی اگر ضروری ہے تو
یہ قید اپنے مذہب کی نسبت بھی ضروری ہوگی تو لازم آئیگا
کہ جن علماء کو کمال علم و تجربہ حاصل نہ ہو وہ اپنے مذہب پر بھی
عمل نہ کریں و اللہ اعلم باطل فالملزوم مثلاً آ و اگر
جہلدار ہیں تو وہ علماء سے پوچھ کر عمل کریں اور جس دلیل
سے وہ اپنے علماء سے پوچھ سکتے ہیں اسی دلیل سے اپنے
غیر مذہب کے علماء سے بھی پوچھ سکتے ہیں قید کمال علم
کی انکی نسبت بھی ضروری نہیں بلکہ مطلق علم کی بھی اگر غیر مذہب

پر عمل کرنے کے لئے جہلدار کے واسطے علم کی قید لگانا ضروری
 ہوگی تو لازم آئیگا کہ جہلدار اپنے مذہب پر بھی عمل نہ کریں *
 واللہ لازم باطل فالملزوم مثله غرضکہ علماء اور جہلدار
 دونوں غیر مذہب پر عمل کر سکتے ہیں علماء کا عمل کرنا غیر مذہب
 پر تو ظاہر ہے لیکن جہلدار پس اس لئے کہ انکا مذہب فتویٰ مفتی ہے
 یہہ ہر مذہب کے علماء سے پوچھ کر عمل کر سکتے ہیں حجۃ اللہ البالغہ
 میں ہے لم یزل الناس یسئلون من اتفق من العلماء
 من غیر تقلید مذہب ولا انکار علی احد من
 السائلین الی ان ظہرت ہذا المذہب ومتعصب
 من المقلدین اور بھی اوسمیں ہے ومن لا یجوز ان
 یستفتی الحنفی مثلاً فقیہاً شافعیاً وبالعکس ولا یجوز
 یقتدی الحنفی بامام شافعی مثلاً فان ہذا قد خالف
 الاجماع والقرون الاولی وناقض الصحابة والتابعین
 انتھے مولانا بحر العلوم کی شرح مسلم الثبوت میں ہے وهل
 یقلد غیرہ ای من قلدیہ فی غیرہ ای غیر ما قلد فیہ
 المختار نعم ان شاء ولما علم من استفتا ثم مرۃ اما
 ومرۃ اخری اما کا غیرہ من غیر نکیرو من احد فصا راجعاً
 وقواتر ہذا بحیث لا یجبال للماکرات فیہ اور شیخ ابن حاجب
 فرماتے ہیں ان العوام فی السلف کانوا یستفتون الفقہاء

من غیر سرجو ۛ الی معین من غیر نکیہ فحل ۛ لا جماع علی
 الجوان ۛ انتھ ۛ اسکو شاہ صاحب نے عقد الحجب میں نقل
 فرمایا ہے آن عبارت سے واضح ہو گیا کہ عوام بھی غیر مذہب
 پر عمل کر سکتے ہیں ۛ العامی ۛ لا مذہب لہ ۛ والصوفی ۛ لا مشرک
 لہ مشہور ہے ۛ اور جب عدم انتساب کی عوام کے حق میں
 یہ ہے کہ انتساب اوسکے حق میں صحیح ہے جو اہل نظر اور
 بصیرت سے ہو ۛ اور ظاہر ہے کہ عوام کو بین و شمال کی تمیز نہیں
 چہ جائے کہ حقیقت اپنے فتوے امام کو دریافت کریں ۛ اور
 جب عوام کو تمیز حاصل نہیں تو انتساب انکے حق میں صحیح
 نہیں ۛ اور عوام کا حنفی اور شافعی کہنا ایسا ہے جیسے وہ اپنے
 کو نحوی اور لغوی ۛ اور فقیہ کہیں ابن امیر الحاج کی شرح
 تحریر میں ہے ۛ وقد ۛ انطوت القروۃ ۛ الفاضلہ
 علی عدم القول بذلک بل لا یصلح للعامی مذہب ولو تمذ
 بہ لعدم تأملہ ۛ ولیس لہ نظر و بصیرۃ ۛ بالمدہب
 علی حسنہ ۛ لا یعرف فتویٰ ۛ امامہ ۛ و اقوالہ ۛ و دعویٰ
 ۛ انہ حنفی ۛ و شافعی ۛ کقولہ ۛ انا فقیہ ۛ و نحوی ۛ و کیف
 یصلح ۛ الانتساب ۛ الا بالمدعی ۛ المجردۃ ۛ من الحجۃ ۛ و
 القول ۛ الفاسخ ۛ من ۛ المعنی ۛ من کل وجہ ۛ انتھ ۛ تو کتب
 حنفیہ سے تو عوام کو حنفی اور شافعی کہنے کی کوئی وجہ وجہ بھی

نہیں اور آج کل کے عوام اور خواص اس انتساب کو فرض اور
 واجب جانتے ہیں بلکہ اس سے بھی بڑھ کے ایسے کہ جو لوگ
 بنظر اسکے کہ انتساب ضروریات دین سے نہیں ہے اپنے کو
 منتسب نہیں کرتے ہیں عوام اور خواص دونوں ایسے لوگوں
 کو کمرہ جانتے ہیں بلکہ تارک الصلوٰۃ وشارب الخمر وغیرہ
 سے بھی زیادہ برا جانتے ہیں فان الله وانا اليه ساجدون
 اللهم اهدهم فانهم لا يعلمون ہاں اوپر کے بیان سے
 وہ قول بعض جہال کا بھی رد ہو گیا جو کہتے ہیں کہ اترو کو قولی بخبر
 الرسول اور اذ اصح الحديث فهو مذہبی جو امام
 اعظم کا قول ہے وہ خاص اپنے شاگردان امام محمد و امام
 ابو یوسف کے لئے فرمایا ہے ایضاً رہی یہ بات کہ بعض سائل
 میں امام اعظم سے ابو یوسف و امام محمد فر اختلاف کیا ہے
 سو یہ کچھ خصوصیت صاحبین کے نہیں ہی بلکہ دراست میں کہا
 قال بعض الکبراء ان الخلاف فی اتباع ابی حنیفۃ مع
 اکثر من خلاف الشافعی لہ الخ قولہ صلا اور
 ہمارے حضرت فرماتے تھے کہ جو قرب امام اعظم کو اسد
 تعالیٰ سے نظر آتا ہے کسی امام کو نہیں اور امام بخاری و سلم
 ان کے رب کو نہیں پاتے اقول یہ قاعدے کی بات ہے
 کہ جو شخص جس امام کا تابع ہوتا ہے وہ اپنے امام کو ایسا ہی

سمجھتا ہے حبس الشئ یعنی ویصم لفظ حدیث ہے کیا اصحاب
 صحاح ستہ جنکو لاکھوں حدیثیں نوک زبان پر نہیں اون کا
 رتبہ کچھ کم امام اعظم سے ہوگا کاش اگر کتاب صحیح بخاری کو
 من اولہ اٹے آخرہ تحقق کی نظر سے دیکھ لئے ہوتے تو البتہ بخاری کے
 علم و فضل اور سرعت فہم اور جود و طبع اور وقت نظر کا
 اندازہ لگ جاتا اور یہ نہ فرماتے کہ بخاری اور مسلم اون کے رتبہ
 کو نہیں پاتے اگر اسکے برعکس ہم اہل حدیث کہیں تو حضرات
 حنفیہ یہی حکم لگائینگے کہ اہل حدیث نے امام صاحب کی تفسیر کی
 و فوق کل ذی علم علیم قرآن مجید کی آیت ہے زیادت
 علم بخاری و مسلم علم امام ابو حنیفہ رح پر ایک ایسی چیز ہے جس کا
 کوئی شخص انکار نہیں کر سکتا رہا قرب امام اعظم رح کا احد
 تعالیٰ سے سوا احد ہی جانے ایسے محل میں کسی بزرگ کا کشف و
 الہام محبت نہیں ہو سکتا ہے جب تک کہ خدا و رسول حق میں
 کسی بندہ مقبول کے ایسی خبر نہ دین کتاب حدیث الغاشیہ کے
 صفحات ۴۸ صفحہ سے تا صفحہ ۱۳۸ دیکھنا چاہئے تفاوت علم و
 قرب اصحاب صحاح ستہ کا علم و قرب امام بلکہ جملہ ائمہ اسلام
 سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے مع بین تفاوت رہ از کجاست تا
 بکجا اس جگہ دار مدارعیار و تجربہ و شہادت صادقہ پر ہے
 نہ خیال مختل و رائے محتل مؤلف پر قولہ صلا اللہ نوک

السموات والارض امد روشنی ہے آسمانوں کی اور زمین کی
 اور آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نور سے امد تعالیٰ کے
 پیدا ہونے ہیں اور خلق آپ کے نور سے پیدا ہوئی ہے تو اس
 بیان سے معنی اس آیت کے کھلے کہ مثل نور لا مشکوٰۃ فیہا
 مصباح المصباح فی نزاجاجۃ ۲ الزجاجة کاٹھا
 کوکب درمی یوقد من شجرة مبارکۃ زیتونۃ لا
 شرقیۃ ولا غربیۃ یکاد زیتہا یضئ ولو لم تمسسه
 فاس نور علی نور یھدی ۲ اللہ لنور لا من یشاء
 مثال اوسکے نور کی یعنی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مانند
 طاق کے ہے مراد سینہ مبارک آپ کا ہے کہ طاق محراب عبودیت
 طالبان خدا ہے اوسمین ایک چراغ ہے یعنی قلب مبارک
 آپ کا وہ چراغ دھرا ایک شیشے میں اودہ مضغہ ہے جس میں لطیفہ
 قلب ہے وہ شیشہ جیسے ایک تار ہے چمکتا روشن کیا جاتا ہے
 وہ چراغ درخت مبارک زیتون سے یعنی اپنے اصل سے
 سجان امد پردہ مثال میں آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا
 مذکور عجب کنایہ ہے ۱ الکناية ۲ بلغ من التصبیح اور
 معشوق کا نام بکنایہ لینے میں عجب لطف ہے کہ بیان سے باہر
 ہے واللہ بکل شئ علیم بالجملہ اوس نور نبوت کی طرف
 اللہ تعالیٰ نے اپنے بندگان خاص کو ہدایت کی کہ وہ اوس سے

مستفیض اور منور ہوئے اور خیر القرون سے الی الآن وہ نور
 سینہ پیران طریقت میں آیا ہے یہی وجہ ہے کہ اطراف عالم میں انکا
 نام روشن ہے انتہے مع حذف سیرا قول یہ حدیث کہ آن
 حضرت خدا کے نور سے پیدا ہیں اور ساری خلق آپ کے نور سے
 موضوع اور باطل ہے جیسا کہ ابن العراق نے تنزیہ الشریعہ
 عن الاحادیث الموضوعہ میں بیان کیا ہے اور میزان الاعتدال
 میں احمد بن یوسف سیحی کے ترجمہ میں ہے احمد بن یوسف
 ۱۔ سیحی لا یعرف و اتے بخبر کذب قال ابو نعیم فی
 ۲۔ مالک ثنا محمد بن محمد بن عمرو بن زید ۲۔ ملا
 ثنا احمد بن یوسف ثنا ابو شعیب صالح بن زید
 ۲۔ السوسی ثنا الہیثم بن جمیل ثنا ابو معشر عن المقبر
 عن ۲۔ بی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم خلقنی اللہ من نور وخلق ابابکر من نورى و
 خلق عمر من نور ابی بکر وخلق امیہ من نور عمر و عمر
 سراج اهل الجنة قال ابو نعیم ہذا باطل مخالف
 لکتاب اللہ ثم اخذ ابو نعیم یتکلم علی سرجا لہ بکلام
 غیر مفید فقال ابو معشر ترک ولم یخرج جالہ و ۲۔ ما
 ۲۔ ابو شعیب فمتروک متفق علی ترکہ و کذا لک
 ۲۔ الہیثم و لم یخرج عنہ شیء فی الصحیحین قلت ما

حدث به واحد من ثلثة واما الالافۃ عند
 فيه من المسیحی ۲ فقہ آو رجب یہ حدیث باطل اور موضوع
 شہری تو اب تفسیر مؤلف آیت مثل نورہ کی درست نہوگی اور
 بتقدیر تسلیم صحت حدیث مذکور بھی یہ تفسیر مؤلف کی صحیح نہوگی۔

اس لئے کہ نور سے مراد بیان ہدایت ہے یہدی اللہ بنورہ
 من یشاء اسکی طرف مشعر ہے اور نور کا اطلاق ہدایت پر اور
 آیتوں سے بھی ثابت ہے منہا قولہ تعالیٰ والی الذین
 امنوا یخرجہم من الظلمات ۲ الی النور ومنہا قولہ تعالیٰ
 فمن کان میتا فاحیینا ۴ وجعلنا لہ نور ۲ اور ایک
 تفسیر اسکی یہ بھی ہے کہ نور سے مراد نور خدا ہے یعنی خدا تعالیٰ
 اپنے نور کو نور محسوس سے جو بہت مخصوص اس آیت میں مذکور
 ہے سمجھنا مقصود ہے سوا ان دونوں تفسیروں کے کوئی تفسیر
 صحیح نہیں اور ان دونوں تفسیروں پر لفظ مشکوٰۃ اور مصباح
 اور زجاجہ اپنے ظاہر معنی پر ہیں اور مؤلف نے جو مشکوٰۃ سے
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا سینہ مراد لیا ہے اور مصباح
 سے آپ کا قلب مبارک اور زجاجہ سے مفعول قلب صحیح نہیں
 اس لئے کہ تفسیرین مذکورین اسکے یابی ہیں تفسیرین مذکورین کا مطلب
 جب ہی واضح ہوگا جب معنی ان الفاظ کے اپنی اصل پر رہیں واضح
 رہے کہ اس آیت کی تفسیر میں ہر شخص نے اپنے مذہب کے موافق

تفسیر کی ہے صوفیہ نے یہ تفسیر کی اور مذہب نے اسے نزد و سری ہی
 تفسیر کی ہے چنانچہ ہر مذہب والوں کی تفسیر کو امام رازی نے
 تفسیر کبیر میں ذکر کیا ہے من شاء الوقوف فلیرجع الیہ
 صحیح اور درست تفسیر وہی ہے جو ہمنے بیان کیا ہے اور تمام
 معنی اس آیت شریف کے تفسیر فتح البیان سے معلوم ہو سکتے
 ہیں قرآن کی تفسیر اولاً حدیث مرفوعہ سے ہونا چاہئے پھر آثار
 صحیحہ مقبولہ صحابہ سے پھر علم لغت سے جو بات اسے اوکشف
 سے کہی جاتی ہے وہ تفسیر نہیں ہوتی بلکہ تحریف و تبدیل سمجھی
 جاتی ہے ۵

مردم اندر حسرت فہم درست اینکہ میگویم بقدر فہم تست
 اور یہ بھی واضح رہے کہ چونکہ تفسیر صوفیہ اکثر من حیث الباطن ہوتی
 ہے اسلئے محدثوں نے انکی تفسیر کو غیر معتد بہ قرار دیا ہے دیکھو
 فوائد مجموعہ مولفہ امام شوکانی کو اور مولف کا یہ قول کہ وہ نور سینہ
 پیران طریقت میں آیا ہے دونوں تفسیروں کے اعتبار سے
 غیر معتد شہرا علاوہ اسکے نور سینہ جسکو مولف نے سمجھا ہے غلط
 ہے جبہ تعلیط یہ ہے کہ علم سینہ یعنی علم باطن عین علم ظاہر ہے
 علم باطن اور علم ظاہر میں منافات ذاتی نہیں اس کا بیان
 اوپر مذکور ہو چکا ہے پس یہ قول کہ وہ نور سینہ پیران طریقت میں آیا
 ہے صحیح نہیں معرفت احوال قلب کا نام علم باطن ہے اور اسکی معرفت

کچھ پیران طرقت ہی پر موقوف نہیں ہے قولہ ص ۱۹ حدیث شریف
 میں ہے انا الملح و انخی یوسف اصبح تو حسن صبا مت وہی ہے جسکو
 دیکھ کر آدمی بے اختیار ہو جاتا ہے چنانچہ ایک حدیث میں ہے کہ لوگ
 جنت میں حور کو دیکھ کر سجدہ کرین گے اس خیال سے کہ خدا ہے
 بعد ازان معلوم ہوگا کہ حور ہے خدا نہیں اقول ان دونوں حدیثوں
 کا پتہ نہیں لگا مؤلف پر لازم ہے کہ ان کا پتہ بتائیں تا ان حدیثوں پر
 بحث کیجاوے قولہ ص ۲۱ حضرت داؤد علیہ السلام کو صفت
 سمع سے بڑی مناسبت تھی الحان داؤدی مشہور ہے اور اونکی
 شریعت میں عبادت ساتھ سمع اور مزار کے ہوتی تھی اقول آجکل
 کے متصوفین میں جس طرح کی سماع رائج ہے وہ ہرگز حضرت داؤد علیہ السلام
 میں نہ تھی من ادعی خلافہ فعلیہ ۱ الدلیل اور الحان
 داؤدی جو مشہور ہے سو وہ الحان اوس قسم کا نہ تھا جیسا عند
 الموسیقین معروف ہے بلکہ الحان داؤدی سے مطلب تحسین صوت
 ہے اور تحسین صوت ہماری شریعت میں بھی جائز ہے اور یہ قول کہ
 حضرت داؤد کی شریعت میں عبادت ساتھ سمع اور مزار کے ہوتی تھی
 خلاف ہے بدلیل اسکے کہ مضمرات میں منافع سے منقول ہے
 ۱ علم بان التفتی حرام فی جمیع الا دیان ایضاً قولہ
 ص ۱۱ حدیث شریف میں آیا ہے کہ لڑکیاں آن حضرت ص ۱۱
 علیہ وسلم کے پاس دف کے ساتھ گارہیں تھیں آپ سن رہے تھے

حضرت ابو بکر آئے وہ بھی سنتے رہے جب حضرت عمر آئے تو لوگ ان
مزاج سے واقف تھیں گانا موقوف کر دیا اور دف کو چھپا دیا تو
حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند رضی اللہ عنہ کہ سلسلہ آپ کا
حضرت صدیق اکبر سے ملتا ہے اسی مناسبت سے فرما گئے ہیں کہ
نہ این کار سیکنم و نہ انکار سیکنم اور حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ
کہ اولاد امجاد حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے ہیں اُس رگ فاروقی کی جنبش
تھی کہ سماع کی طرف اصلاً التفات نہ فرمایا اور یہ بھی ہوا کہ آپ کو
خلیفہ خواجہ محمد ہاشم گانا سننے لگے آپ سے کسی نے منجھری کی آپ
نے منع نہ فرمایا بلکہ ارشاد کیا کہ وہ بدرجہ کمال پہنچ گیا ہے ہکو
اوس پر اعتراض نہیں اور حضرت مرزا مظہر جانجاناں قدس سرہ بھی
نہیں سنتے تھے آپ کو حضرت مجدد سے کمال عشق تھا اور حضرت درد
رحمتہ اللہ علیہ کی خدمت میں دوسری تاریخ ہر ماہ کی کا ملان موسیقی
بلا طلب اونکے گانا راگ سنا کر چلے جاتے تھے اقوال چونکہ کلام
مؤلف سے انتشار مسئلہ سماع میں معلوم ہوا لہذا تفصیل اسکی
کر دی جاتی ہے واضح ہو کہ گو بعض صوفیہ مسئلہ سماع کو جائز قرار
دیا ہے الا یہ مذہب اوان کا خلاف کتاب و سنت ہے جیسا کہ
عنقریب واضح ہو گا اس مسئلہ کا استناد صوفیہ کرام سے جائز نہیں
ہے اور یہ مسئلہ باتفاق فقہاء حرام ہے امام اعظم وغیرہ کا بھی یہی
مسئلہ ہے پس سماع بالآلات جیسا متعارف بین المتصوفین ہے ہرگز

جائز نہیں جمع البحار میں واما بما احدثه المتصوفة من السما
 بالات فلا خلاف فی تحریمہ وقد غلب علی كثير من نسب
 الی الخیر وھموا عن تحریمہ حتی ظهرت علی كثير من افعال
 المجانین فیرقصون بحركات مطابقة وتقطیعات
 متلاحقة وھموا ان تلك الامور من البر وتثیر
 سنیات الاحوال وھذا نردقہ انتھی اور جوابہ الفتاوی
 میں ہے ان السماء والرقص الذي يفعله المتصوفة
 حرام لا يجوز القصد والجلوس اليه هو والغناء
 والمزامير سوء انتھی چونکہ اقوال فقہاء اس باب میں
 معروف و مشہور ہیں لہذا اسقدر پر اکتفا کیا گیا ہے چند اقوال
 صوفیہ کے منقول ہوتے ہیں شیخ عبدالقادر جیلانی غنیۃ الطالبین
 میں بابت اجابت دعوت کے تحریر فرماتے ہیں هذا اذا كان خالياً
 عن المنكوفان حضرة منكو كالطبل والمزمار والعود
 والمناثي والرباب والمعازف والطنابير والشيشين
 والشبابه والجفراں الذي يلعب به التروا لا
 يجلس هنا لك لان جميع ذلك محرم انتھی اور امام غزالی
 علیہ الرحمۃ حیات العلوم الدین میں سكرات ضیافت کے بیان
 میں فرماتے ہیں منها سماع الاوتار وسماع القينات و
 منها اجتماع النساء علی السطح تنظر الی الرجال شاب

۱ بخاف ۲ الفتنة بينهم فكل ذلك مخدوہ و ہر منکر و محب
 تغیر ۳ و من عجز عن تغیر یلزمہ ۲ الخروج و لم یجمن
 ۴ ۲ الجلس فلا رخصة فی الجلوس فی مشاہد ۵
 ۲ المنکرات ۲ نتھہ آو را بوحفص حداد کہ قول ہے ۲ اذ ۲ سر ۲ ایت
 ۲ المرید یحب السماع فأعلم ان فیہ بقیة من البطالة
 ۲ نتھہ آب حسب وعدہ چند دلیلیں کتاب و سنت سے منقول
 ہوتی ہیں قال ۲ لله تعالیٰ و من الناس من یشتري
 لہو الحدیث لیضل عن سبیل ۲ لله بغیر علم ۲ نتھہ
 لہو الحدیث سے مراد باتفاق اہل تفسیر غنا ہے تفسیر مدارک میں
 ہے و کان ۲ بن عباس و ابن مسعود یحلفان ۲ انه الغنا
 ۲ نتھہ آو ر عالم التنزیل میں ہے من عبد ۲ لله بن مسعود و
 ۲ بن عباس و الحسن البصری و عکرمہ و سعید بن
 جبیر قالوا لہو الحدیث الغنا و الایة نزلت فیہ
 ۲ نتھہ آو حافظ سیوطی فرماتے ہیں اخرج ۲ ابن ابی شیبہ و
 ابن ابی الدنیا و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و
 صحیحہ ۲ بیہقی فی شعب ۲ الايمان عن ۲ ابی الصمباء
 قال سألت عبد ۲ لله بن مسعود من قوله تعالیٰ و من
 الناس من یشتري لہو الحدیث قال والله هو الغنا
 و اخرج ۲ ابن ابی الدنیا و ابن جریر عن شعيب بن يسك

قال سألت عكرمة عن لهو الحديث قال هو الفنا وأخرج
 ابن أبي حاتم عن الحسن البصري قال نزلت هذه الآية
 ومن الناس من يشتري لهو الحديث في المنام ميرا والفنا
 ينتج عنه انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم صوتان ملعونتان في الدنيا والآخرة
 من مأكرا عند فقة ورسنة عند مصيبة أخرجه الضياء
 المقدسي في المختارة وغيره وقال المنذري رواه
 ثقات وعن ابن مسعود انه صلى الله عليه وسلم قال
 الفنا ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل
 أخرجه البيهقي وغيره خلاصه یہ کہ سماع بالات جائز نہیں
 گونجوزین نے بھی اسکے جواز میں کوششیں کی ہیں الا د ع
 ما یریبک ما لا یریبک لفظ حدیث ہے اور اذا
 اجتماع الحلال والحرام غلب الحرام اصول کا مسئلہ ہے
 باقی مولف نے جو حدیث نقل فرمائی ہے اوسکے مضمون میں دو
 غلطیاں کی ہیں اول غلطی یہ ہے کہ وہ فرماتے ہیں کہ حضرت
 ابو بکر آئے وہ بھی سنتے رہے حالانکہ حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ نے اون
 لڑکیوں کو زبرد کیا اور فرمایا کہ من ماکرة الشيطان عند
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم دیکھو بخاری کی کتاب العیدین
 کو ثانی غلطی یہ ہے کہ وہ فرماتے ہیں کہ جب حضرت عمر آئے تو لڑکیاں

مزاج سے واقف تھیں گانا موقوف کر دیا اور دف کو چھپا دیا
 حالانکہ اس قصہ میں حضرت عمرؓ کا ذکر تک نہیں البتہ ایک
 دوسرے مقام پر لڑکیوں کا دف چھپا دینا حضرت عمرؓ کو دیکھ کر
 ثابت ہے دیکھو جامع ترمذی وغیرہ کو آپس مولف کی وہ دونوں
 مناسب تین یعنی حضرت خواجہ نقشبند اور حضرت مجدد درفی اسد عنہ
 کی بابت درست نہ آئیں رہا اس قصہ سے استدلال مستدلین سو
 مخفی نہ ہے کہ استدلال اس قصہ سے صحیح نہیں اسلئے کہ اگر غنا
 جائز ہوتا تو جبوقت حضرت ابو بکرؓ نے مزارۃ الشیطان فرمایا
 تھا تو آپؓ اس پر انکار فرماتے اور صاف فرمادیتے کہ یہ فعل جائز
 ہے طرز قصہ سے یہ ظاہر ہے کہ چونکہ وہ لڑکیاں نابالغ تھیں اور
 نیز روز عید کا تھا اسلئے آنحضرتؐ نے ممانعت کو گوارا نہیں فرمایا
 اس سے علی العموم جواز پیدا کرنا مشکل اور صوفیوں کی سیمہ
 زوری ہے خیر الجاری شرح صحیح بخاری میں ہے وقد استدلال
 بعض المتصوفۃ بهذا الحدیث وبمثله علی اباحۃ
 الغنا وهو ساقط لان دلالة الحدیث علی منعه
 اظهر من دلالتہ علی اباحتہ والما منعہما ابو
 عند حضور النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولما صحیح قوله
 من امر الشیطان ولما مہدر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم عذرہ فی عدم المنع فعلم ان اصل ہو المنع

والتجويز كان ليوم عيد ٢ انتهى افرسح البارى من هـ
 واستدل جماعة من الصوفية بحديث الباب ٢ على
 ٢ باحة الغنا وسماعه بألة وبغير آلة ويكفى فى سرّة
 ذلك تصريح عائشة فى الحديث الذى فى الباب
 بعد ٤ بقولها وليستا بمغنيات فنفت عنهما من
 طريق المعنى ما أثبتته لهما بألفظ لان الغنا يطلق
 على رفع الصوت وعلى الترنم الذى تسميه العرب بالنصب
 بفتح النون وسكون المهملة وعلى الحد ٢ ولا يسمى
 فأعله مغنيا ٢ إنما يسمى بذلك من ينشد بتعطيط و
 تكسير وتهديج وتشويق بما فيه تعريض بألفوا حش ٢ و
 تصريح قال القرطبي قولها ليستا بمغنيات ٢ لى ليستا
 ممن يعرف الغنا كما يعرفه المغنيات المعروفة فأت ذلك و
 هذا منها تحزر عن الغناء المعتاد عند المشتهرين به
 وهو الذى يحرث السائق ويبعث الكامن وهذا النوع
 ٢ آخر كان فى شعر فيه وصف صحابى النساء والخمر و
 غيرها من الامور المحرمة لا يختلف فى تحريمه قال
 واما ما ابتدعه الصوفية فى ذلك فمن قبيل ما لا
 يختلف فى تحريمه لكن النفوس الشهوانية غلبت
 على كثير ممن ينسب الى الخيرية لقد ظهرت من كثير

منہم فعلات الجائین و الصبیان حتہ رقصوا بجرکات
متطابقہ و تقطیعات متلاحقہ ۲ نفعہ قولہ ص ۲۲

علم غیب اسہ تعالیٰ کو ہے اور کیونہیں اولیاء کے دل منور
ہوتے ہیں کہ اوسکے ذریعہ سے جدھر التفات کرتے ہیں اون پر
کھل جاتا ہے بلکہ اسہ تعالیٰ بے التفات کے بھی کھول دیتا ہے

۲ تقوا ۲ فراسة ۲ المومن فانه ينظر بنور ۲ الله اور ایسا بھی
ہوتا ہے کہ عرش سے فرش تک منکشف ہو جاتا ہے یہہ پر تو علم
الہی کا پڑ جاتا ہے کنت سمعہ و بصرہ اس سے عبارت ہے ۵

علم حق در علم صوفی گم شود ۵۵ این سخن کے باور مردم شود
اقول اولیاء کے دل منور ہونے سے یہہ لازم نہیں آتا کہ ہر وقت

ہر غیبات کو دریافت کر لیا کرتے ہیں باوجود اظہار اس امر کے کہ علم
غیب خدا کو ہے ساتھ اسکے پھر تحریر میں ایسی روش اختیار کرنی
جس سے ایہام تشریک پایا جائے اجتناب چاہئے علی الخصوص

آج کل کے متصوفین اکثر جاہل بے علم ہوتے ہیں تو ضرور اس وقت
ایسی روشیں مغل ایمان ہوتی ہیں اب یہہ شعر جو مولانا معنوی کا

لکھ دیا گیا کیا اس میں مظنہ تشریک نہیں ہے گو علم اسکی توجیہ
موافق شرع کر لیئے لاجہلہ لاجنکو علم سے منس اور یہہ نہین

اون کو کون سمجھانے جائیگا اصل یہہ ہے کہ اب تصوف عبارت
اسی سے ہو رہا ہے کہ ولیوں کی تعریف میں غلو کرے اور راگ

باجے کو جائز کہے اور وحدت وجود کے مسئلہ کا قائل ہوا اور کشف
 وحجاب کا منتظر رہے اسکی شب و روز مشاقتی ہے اور ہر بزم و محفل
 میں مشاقتی ہے اب کنت سمعہ و بصرہ کا مطلب خیال فرمائیں فتح الباری
 میں ہے وقد استشكل كيف يكون البصري جل و علام
 سمع العبد وبصره الخ والجواب من الوجه أحد
 أنه ورد على سبيل التمثيل والمعنى كنت سمعہ وبصرہ
 في إثبات أمره فهو يجب طاعتی و یوثر خد متی کما
 يجب هذه الجوارح فأنها إن المعنى كليتہ مشغول
 بی فلا یصغی بسمعہ إلا لی ما یرضنی ولا یری ببصرہ
 إلا ما أمرتہ به فأنها المعنى جعل له مقاصد
 كأنه ینا لها بسمعہ وبصره الخ رابعها کنت له فی
 النصرة کسمعہ وبصره ویدہ ورجله فی المعاونۃ
 علی عدو لا خامسها قال الفاکها فی وسبقہ الی
 معنا ابن هبيرة هو فیما یظهر لی أنه علی حذف مضی
 والتقدير کنت حافظ سمعہ الذی یسمع به فلا یسمع
 إلا ما یحیل استماعه وحافظ بصره کذلک الخ
 سادسها قال الفاکها فی یحتمل معنی اخر اذ قد من
 الذی قبله وهو ان یكون معنی سمعہ مسموع لان
 المصدر قد جاء بمعنی المفعول مثل فلان املی بمعنی

ما مولى والمعنى انه لا يسمع الا ذكرى ولا يتلذذ الا بتلاوة
 كتابى ولا ياكس الا بمناجاتى ولا ينظر الا فى عجائب
 ملكوتى ولا يمد يد الا فيما فيه رضائى و سر جلد
 كذ لك و بمعناه قال ابن هبيرة ايضا وقال لوط
 اتفق العلماء من يعتد بقوله ان هذا مجاز و كناية
 عن نصره العبد و تأييد و اعانت حقه كانه سبحانه
 ينزل نفسه من عبد منزلة الالات التى يستعين
 بها ولهذا وقع فى رواية فى يسمع و بى يبصر و بى
 يبطش و بى يمشى انتھ بقدر الحاجة ايضا تام معنى
 اس حديث كے امام شوکانى نے کتاب فطر الاولی میں لکھے ہیں
 اور یہ حدیث سمع و بصر بطل مذہب وحدت وجود ہے نہ
 مثبت توحید وجودی قولہ ص ۲۲ آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم نے ایک صحابی سے پوچھا کیا حال ہے انھوں نے عرض
 کیا یا رسول اللہ صلعم عرش و کرسی اور بہشت و دوزخ سب دیکھ
 رہا ہوں آپ نے فرمایا عجب نور اللہ قلبہ ایسا ہی اللہ تعالیٰ اونکی
 روح میں وہ قوت دیتا ہے کہ اوسکے ذریعہ سے دُور دور کے
 کام ہوتے ہیں کہ وہاں عقل و فہم کو رسائی نہیں جب ملائکہ
 کو اللہ تعالیٰ نے یہ قدرت دی ہے تو کیا انسان کامل کو نہیں
 دے سکتا ہے ا قول اس حدیث کا پتہ درکار ہے اور ولیوں

کی روح میں قوت ہونے سے یہ لازم نہیں آتا کہ اوس کے
 سبب سے دُور دُور کے کام ہوئیں اس تصرف کی دلیل کتاب و سنت
 سے ہونا چاہئے قولہ مسئلہ ۲ ہمارے حضرت فرماتے تھے کہ ایک
 مُرید حضرت شاہ آفاق رضا کو بھوپال میں نوکر تھو اوس زمانہ میں
 کہ وہاں کے نواب کو جنگ درپیش تھی اثنائے جنگ میں ایک سٹھ
 نے اونکو بھالامارا اونھوں نے اوس وقت حضرت شاہ آفاق
 کو یاد کیا آپ نے اپنی پشت مبارک پر جمیل لیا اور وہ مُرید بچ
 حضرت کی پشت مبارک سے خون روان ہوا وہاں آپ کے ایک
 مُرید جو بہت شوخ تھے حاضر تھے باصرار استفسار کرنے لگے آخر آپ
 نے بیان فرمادیا اور بسم اللہ کر کے اپنی پشت مبارک پر ہاتھ پھیرا
 خون بند ہو گیا گویا زخم ہی نہ تھا ایسے ہی تصرفات ہمارے حضرات
 کے بہت ہیں جنکے بیان کے لئے ایک دفتر چاہئے مقصود اس بیان سے
 یہ تھا کہ کرامات الاولیاء حق اقول یہ کراست کئی وجہوں سے
 صحیح نہیں ہو سکتی ۱ و لا اسلئے کہ بیان عنوان سے یہ
 ظاہر ہے کہ قرب بجائے کا اوس مرید پر واقع ہو گیا تھا بعد اس کے
 اُس مرید نے حضرت شاہ آفاق کو یاد کیا ہے اور حضرت شاہ آفاق
 نے اُسکو بھی لیا پس یہ بیان اول بیان کے مخالف ہے غرض ان
 دونوں بیانون میں ایک جموٹھ ضرور ہے ثانیاً شدائد کے
 وقت غیر خدا کو یاد کرنا شرک ہے اور یہ امر بہتیری آیتوں سے ثابت

چنانچہ اون آیتوں کا ذکر اس رسالہ میں ایک مقام پر آئیگا۔
 پس اُس مرید کا یاد کرنا حضرت شاہ آفاق کو شرک ہوا اور اعانت
 علی المعصیہ منہ عنہ ہے پس بمقتضائے ظن المؤمن خیرا
 ہم اس اعانت کی نسبت حضرت شاہ آفاق کی طرف نہیں کر سکتے۔
ثالثاً ولیوں میں اس قسم کے تصرفات کی دلیل کتاب و سنت سے
 درکار ہے مؤلف نے صفحہ ۵۰- میں ایک حکایت اپنے حضرت کی بھی اسکے
 مثل نقل کی ہے اوسکا جواب بھی یہیں سے سمجھ لیوین اور کرامت اولیا
 کا تو کوئی منکر نہیں مگر اس قسم کی کرامتوں میں البتہ کلام ہے
 مؤلف نے اس مجموعہ میں بہتری کرامتوں کو ذکر کیا ہے گو
 بعض بعض کا امکان بیشک ہے الا اونکی واقعیت میں شک
 ہے اور ایک بڑی وجہ شک کی یہ ہے کہ کرامت ولیوں سے
 ایسا نا ہو جاتی ہے نہ یہ کہ ہر وقت اسی طرح کشف کا حال ہے
 اور مؤلف کے اس مجموعہ کے دیکھنے سے یہ بات معلوم ہوتی ہے
 کہ کرامت اور کشف کوئی امر مشکل نہیں اور نہ ولی کا ہونا مشکل
 اور نہ ولی کو سیکو ولی کر دینا مشکل اس لئے کہ صحت میں فرما
 ہین کہ پیر و مرشد نے فرمایا کہ حضرت ایشان مراقب تھے چار آزاد
 آئے کہنے لگے کیا پینک میں بیٹھے ہو آپ نے آنکھ اٹھا کر دیکھا چاروں
 ولی ہو گئے اور نیز صحت میں اسکے پہلے ایک شخص کے ذکر میں یہ لکھا ہے
 کہ اس شخص کو سلطان جی سے ایک دم میں محنت وصول ہو گئی اور

کہ مؤلف کے پیر و مرشد کو اونکے والد ماجد نے یہ کہا کہ جاہنئے تجھ کو سب
 دیدیا اور صائمین ایک جوان لڑکے کا قصہ منقول ہے کہ وہ حضرت
 کی خدمت میں آیا آپ نے از روئے امتحان مسجد سے نکلوا دیا جب
 دروازہ کھلا حضرت پیر و مرشد اوس کا ہاتھ پکڑ کر مسجد میں لے آئے
 پھر اپنے کچھ نہ فرمایا بعد نماز کے اوس کو بلا کر مطلب پوچھا کہا پریم
 کا پیالہ پلا دو آپ نے شربت منگا کر آدھا خود نوش فرمایا اور آدھا
 اوس کو پلا دیا اور فرمایا کہ چلا جاوہ کامیاب روانہ ہو گیا اور صائم
 میں محمود خان قندھاری کے قصہ میں بیان ہے کہ وہ حضرت
 خواجہ کی خدمت میں آکر چھ مہینے رہے مفت میں ولایت حاصل
 ہو گئی ناظرین آج کل کے ولیوں کا اندازہ یہیں سے کر لیوین کہ اگلے
 ولیوں سے باوجودیکہ صدق مقال اور اکل حلال کی پوری پابندی
 اونکو حاصل تھی اس قدر کرامتیں اونسے منقول نہ ہوئیں اور آج کل
 کے ولیوں کا یہ حال ہے کہ نہ صدق مقال کی پابندی ہے اور نہ
 اکل حلال کی بلکہ علانیہ کھاوین اور گالی بکین اور پاس اہل دنیا
 کے دوڑ دوڑ کر جاوین اور علم سے بے بہرہ محض ہوں مسائل ضروری
 عبادات و معاملات پر بکا اطلاع حاصل نہواور ساتھ اسکے دعویٰ
 ولایت کا کرین سچ ہے باوجود ارتکاب معاصی و فسق و فجور ولی ہونا
 یہ بھی ایک کرامت ہے ہمارے اس بیان سے اکثر کرامتون کا
 جواب ہو گیا و اللہ الحمد قول صائم شائع سابقہ میں سجد

بزرگوار کو کرنا جائز تھا اور ملائکہ نے حضرت آدم کو سجدہ کیا ہے
 اور اب جو منسوخ ہے تو بسبب کسی حکمت منسوخ ہوا کیونکہ
 اللہ تعالیٰ کسی بُرے کام کو کسی کے واسطے روا نہیں کرتا الغرض
 حاصل سجدہ کہ تعظیم اور تکریم ہے باقی ہے اور دوستانہ خدا کی
 جناب میں نیاز مندی لازم ہے کہ یہ آؤ بھگت خدا کی ہے
 اور وہ جو ایک حدیث میں ہے کہ مت کھڑے ہو میرے سامنے جیسے
 کھڑے ہوتے ہیں اعاجم اُنکے روسار کے سامنے تو یہ نفی
 قیام نہیں بلکہ نفی اوس وضع قیام کی ہے ورنہ صرف لا تقوموا
 فرمانا کافی تھا اور حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا واسطے آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کے کھڑی ہوا کرتی تھیں اقول باوجود اقرار
 اس امر کے کہ شریعت محمدی میں سجدہ کرنا بزرگوار کے لئے منسوخ
 ہے جواز کی رائے ظاہر کرنی اپنے قول میں تعارض پیدا کرنا ہے
 ہم نہیں سمجھتے کہ بعد منسوخیت کے کیسے جواز باقی رہیگا اسلئے کسی
 کام کے منسوخ ہونے سے تو یہی مطلب ہوتا ہے کہ وہ فعل پہلے
 جائز تھا اب جائز نہیں اور علاوہ اسکے اگر بعد منسوخ کے بھی وہ
 فعل جائز باقی رہے تو اطلاق منسوخ کا اوسپر کیسی اور کس معنی
 صحیح ہوگا اور جواز کی یہ دلیل کہ خدا بُرے کام کو کسی کے واسطے
 روا نہیں کرتا تو سجدہ شرائع سابقہ برائے ٹھہرا اور جب برائے ٹھہرا تو اب بھی
 غیر خدا کو سجدہ کرنا درست ہوا زعم باطل ہے اول الزامی جواب

اس کا دیا جاتا ہے وہ یہ کہ اگر یہ تقریر مسلم ہو تو بہنوں سے نکاح اور استحلال خمر اور اکل خنزیر وغیرہ جائز ٹھہریں گے۔ ثانی جواب یہ ہے کہ فحش اور منکر ہونا کسی امر کا اضافی ہے پس ایک ہی امر کا فحش اور منکر ہونا کسی امت سابقہ میں اور اوس کا فحش اور منکر نہ ہونا دوسری امت میں ہو سکتا ہے بلکہ یہی بات اصل ہے ورنہ جبہ منسوخت کیا ہوگی اور یہ قول کہ دوستان خدا کی جناب میں نیاز مندی لازم ہے تو نیاز مندی سے کیا مطلب ہے اگر یہ مطلب ہے کہ جو نیاز مندی خدا کو مخصوص ہے وہ ہی دوستان خدا کے لئے جائز ہے جیسا کہ ماقبل کی عبارت سے متبادر ہے تو چاہئے کہ نماز وغیرہ عبادت بھی اون کی پڑھیں اور سجدہ تعظیمی ابھی اگر باقی ہوتا تو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت معاذ کو جس وقت وہ عین سے آئے اور آپ کو سجدہ کیا تو آپ منع نہ فرماتے اور جس وقت اونٹ نے آپ کو سجدہ کیا تھا اور صحابہ نے بھی یہ دیکھ کے چاہا کہ آپ کا سجدہ کریں تو آن حضرت اعبد و ارکبم و اگر مواخاکم نہ فرماتے اور جس وقت ایک صحابی نے آپ سے پوچھا تھا کہ یا رسول اللہ الرجل منا یلقی اخاه ایمنی کہ تو آپ لفظ لا کانہ فرماتے اور جس وقت قیس بن سعد نے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے کہا کہ ہم نے شہر حمیرہ والوں کو دیکھا کہ وہ اپنے راجہ کو سجدہ کرتے ہیں تو ہلوگ

زیادہ مستحق ہیں کہ آپ کو سجدہ کرین تو آپ منع نہ فرماتے
 آپ جس حدیثوں کی طرف اشارہ کیا گیا ہے وہ نقل بھی کر دی
 جاتی ہیں عن صہیب ۱ ان معاذ ۲ رضی اللہ عنہما قد مر عن
 ۱ الیمن سجد ۲ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فقال یا معاذ ما هذا قال ان الیہود تسجد
 لعلائھا ورایت النصارى تسجد بقیسیھا
 ۱ وبطارقھا قلت ما هذا قالوا تحية الانبیاء
 فقال صلی اللہ علیہ وسلم کذبوا علی انبیائهم
 ۱ نقھ ما فی التفسیر الکبیر اس روایت سے یہ بھی
 ثابت ہوا کہ سجدہ بمعنی وضع الجبہ علی الارض شرائع سابقہ
 میں نہ تھا بلکہ بمعنی انحنائھا سیلئے آیت وخر والہ سجدا کی
 تفسیر میں مفسرون نے سجدہ سے مراد انحنایا ہے تفسیر
 جلالین میں ہے خرو ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ لا واخوته له سجد
 سجود ۱ انحناء لا وضع جبہ وکان تحیتهم فی ذلک
 ۱ الزمان اور تفسیر ورنشور میں ہے ۱ اخر ج ابن جریر
 و ۱ ابن المنذر و ۱ ابو الشیخ عن ابن جریر قال بلغنا
 ان ۱ ابویہ و ۱ اخوتہ سجد و ۱ یوسف ۱ یماء
 بوئ سہم کھیئۃ ۱ لا عاجم وکانت تلک تحیتهم
 ۱ نقھ ہکذا فی المعالم وغیرہ من کتب التفسیر

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا أَنَّ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ
 فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَجَاءَ بِغَيْرِ سَجْدٍ
 لَهُ فَقَالَ صَاحِبُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَسْجُدُ لَكَ
 الْبَهَائِمُ وَالشَّجَرُ فَخَنُّ أَحَقُّ أَنْ يَسْجُدَ لَكَ فَقَالَ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ وَأَكْرَمُوا أَخَاهُ أَمَّا خُرَجِيهِ أَحْمَدُ كَذَا
 فِي الْمَشْكُوتِ وَعَنْ شَيْءٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 الرَّجُلُ مَنَّا يَلْقَى أَخَاهُ وَحَدِيقَهُ يَنْحَنِي لَهُ قَالَ
 لَا قَالَ فَيَلْتَزِمُهُ وَيَقْبِلُهُ قَالَ لَا قَالَ أَفِيَا خُذْ
 بِيَدِهِ وَيَصَافِحْ قَالَ نَعَمْ خُرَجِيهِ التِّرْمِذِيُّ عَنْ
 قَلِيسِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ أَتَيْتُ الْحَيْرَةَ فَرَأَيْتُهُمْ يَسْجُدُونَ
 جَمْرَ زَبَانَ لَهُمْ فَقُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَ
 سَلَّمَ أَحَقُّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ أَنِي أَتَيْتُ الْحَيْرَةَ فَرَأَيْتُهُمْ
 يَسْجُدُونَ جَمْرَ زَبَانَ لَهُمْ فَأَنْتَ أَحَقُّ أَنْ يَسْجُدَ
 لَكَ فَقَالَ لِي أَرَأَيْتَ لَوْ مَرَرْتُ بِقَبْرِ أَبِي أَكُنْتُ تَسْجُدُ
 لَهُ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ لَا تَفْعَلُوا خُرَجِيهِ أَبُو دَاوُدَ
 كَتَبَ فَقَهْمِنْ سَجْدَهُ غَيْرَ خَدَاكَ كَرْنَا كَفَرْنَا لَكُمَا هِيَ بَيَانُ صَرْفِ
 نَصَابِ الْاِحْتِسَابِ كِي عِبَارَتِ مَنَقُولِ هُوَتِي هِيَ إِذَا سَجَدَ

لغیر اللہ یکفر لان وضع الجہۃ علی الارض
 لا یجوز الا للہ انتھہ اور اگر یہ مطلب ہے کہ
 جس وقت دوستان خدا سامنے آجائیں تو تعظیماً اوٹھ جانا
 چاہئے جیسا کہ بعد کی عبارت سے متبادر ہے تو یہ آہستگی
 بھی جائز نہیں اسلئے کہ قیام تعظیمی حدیثوں سے مکروہ ثابت
 ہے گو ایک جماعت مجوزین کی بھی گئی ہے الا راجح عدم
 جواز ہے عن انس قال لم یکن شخص احب الیہم
 من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکانوا اذا
 راؤہ لم یقولوا اللہ یعلمون من کرہتہ لذلک
 اخرجہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
 انتھہ اس روایت سے معلوم ہوا کہ قیام تعظیمی کی عادت
 صحابہ میں نہ تھی بنا براسکے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم مکروہ جانتے تھے اور مولف نے جو حدیث لا تقوموا
 کما یقومون الا عجم کی یہ تاویل کی ہے کہ یہاں نفی قیام
 کی نہیں ہے بلکہ نفی اُس وضع قیام کی ہے تو یہ صحیح
 نہیں آؤ لا اسلئے کہ اگر اس حدیث سے نفی قیام مخصوص
 عند الاعاجم کی ہوتی تو حضرت کے اصحاب مطلقاً قیام
 کو ترک نہ فرماتے ثانیاً قیام محکم اور قیام عرب میں کوئی
 فرق نہیں تا نفی وضع مخصوص کی درست ہو من ادعی فعلیہ

البیان ثالثاً اگر یہ تاویل صحیح ہے تو لازم آئے گا کہ آیت
 یا ایہا الذین آمنوا لا تکلوا کمالذین اذ وامرنا
 سے نفی ایذا مخصوص عند الیہود ہو نہ نفی ایذا مطلق کی +
 واللہ انہم باطل فاملزوم مثله رابعاً اس تاویل پر کوئی
 قاعدہ اور محاورہ اہل عرب کا درکار ہے اور فاطمہ رض کے
 قیام سے استدلال صحیح نہیں اسلئے کہ جب دلیلون سے
 صاف قیام کی نہی ثابت ہو چکی ہے تو قیام حضرت فاطمہ کا کسی
 غرض آخر کی وجہ سے رہا ہو گا جیسے محبت نہ تعظیم کی وجہ سے دیکھو
 بعض بعض صحابہ سے آپ کا قیام کرنا ثابت ہے مگر وہ قیام
 تعظیماً نہ تھا بلکہ کہین پر للاعتناق ہے اور کہین پر للتوسع ہے
 حدیث حضرت فاطمہ میں کو لفظ توسع کا مذکور نہیں ہے الاقرائن
 قویہ اس پر دال ہیں کہ تعظیماً نہ تھا بلکہ توسع فی المجالس کی وجہ
 سے تھا غرض مجرولفظ قیام سے دلیل قیام مبعوث عنہ کی ثابت
 نہیں ہو سکتی بسبب اسکے کہ اسباب قیام کے مختلف ہیں پس
 تا وقتیکہ قیام کے ساتھ لفظ تعظیم کا منضم نہ ہو گا استدلال صحیح
 نہ ہو گا اس مسئلہ کی تفصیل مدخل ابن الحاج اور فتح ربانی فی
 فتاوی الشوکانی میں دیکھنی درکار ہے قولہ ص ۳۳۳ سند اہل
 خدمات باطن کی قصہ حضرت موسیٰ و حضرت خضر علیہما السلام
 سے ظاہر ہے اور کاشف ان رموز کی یہ آیت کریمہ ہے کہ ما فعلتہ

عن امری اقول اولاً علم باطن جسکو مؤلف نے سمجھا ہے
اوس کا بطلان اوپر گزر چکا ہے ثانیاً اس آیت سے علم باطن
ثابت نہیں ہوتا اسلئے کہ علم باطن معرفت احوال قلب وغیرہ
کا نام ہے اور بعض مغیبات کا جانتا بذریعہ وحی الہام کے جو ہونا
وہ کشف ہے نہ علم باطن سر دست استے ہی پر اکتفا کیا جاتا ہے
اگر مؤلف اسکے جواب سے یا دفرمائیں گے اوس وقت پورا کلام
اس آیت کی بابت کیا جائیگا ایضاً قولہ ص ۳۳ وضع مراقبہ
بھی احادیث سے ظاہر ہے کہ صحابہ کبار روبرو آن حضرت صلعم
کے اس طرح بیٹھتے تھے کہ چڑیاں سر پر سے اُڑ نہ سکتی تھیں
ظاہر مراقبہ ہے اور باطن مراقبہ توجہ الے اللہ ہے اس سے
کون منکر ہے اقول اس اثر کا ثبوت اولاً منقول ہونا چاہئے
اور نیز مراقبہ جیسا متعارف ہے اوس کا ثبوت اس سے
نہیں ثابت ہوتا ہے مولانا اسماعیل شہید علیہ الرحمہ نے مراقبہ
علی سبیل الانزوا کو ایضاً الحق میں بدعت لکھا ہے قولہ
ص ۱۰۰ ایک صاحب نے حضرت سے مسئلہ سماع کا پوچھا
آپ نے فرمایا کہ اگر کوئی راستہ سے گاتا ہوا نکلتا ہے تو میں
بیتاب ہو جاتا ہوں اقول سوال و جواب میں مطابقت
نہیں ہے سوال از آسمان و جواب از زمین اسی کا
نام ہے اس مسئلہ کی تفصیل اوپر گزر چکی ہے ایضاً

قولہ صلیٰ علیہ وسلم ایک صاحب نے حضرت سے پوچھا کہ وقت مشکل یا
 حاجت کے یا رسول اللہ کہنا کیسا ہے آپ نے فرمایا کہ آنحضرت
 صلیٰ علیہ وسلم کی خدمت میں ایک نابینا آیا اور آنکھیں
 چاہیں آپ نے جو دعا بتلائی اس میں ہے یا محمد انی اتوجه
 الیک ان صاحب نے عرض کیا کہ یہ بیان حضوری
 کا ہے آپ نے فرمایا کہ عثمان بن حنیف صحابی نے بعد آن
 حضرت صلیٰ علیہ وآلہ وسلم کے ایک شخص کو یہ دعا
 بتلائی تھی اقول وقت مشکل آٹے یا رسول اللہ صلیٰ علیہ وسلم کہنے
 سے کیا مطلب ہے اگر یہ مطلب ہے کہ لفظ یا رسول اللہ
 کے ساتھ توسل کرنا اور دفع مشکل خدا سے چاہنا یعنی یوں
 کہنا کہ یا رسول اللہ میں بواسطہ آپ کے خدا سے فلان مشکل
 کی رہائی چاہتا ہوں تو درست ہے الا تو سل بخطاب درست
 نہیں ہے اس لئے کہ غائب کو خطاب کرنا درست نہیں ہے
 بلکہ جن مقاصد پر اپنے تعلیم فرمایا ہے وہیں کہنا چاہئے یہی وجہ
 ہے کہ التحیات میں السلام علیک ایہا النبی کہنا
 درست ہے مولانا محمد حنفی کی شرح حصن حصین میں ہے قد
 يقال فی وجہ اختیار الخطاب فی السلام علی
 النبی نحن نتبع لفظ رسول اللہ صلیٰ علیہ وسلم
 حین علم الحاضرین من الصحابة کیفیة التسليم

۱ انتھے بلکہ صحابہ بعد وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کے ۱ السلام علی النبی بغیۃ کہتے تھے بخاری میں حضرت
 ابن مسعود سے مروی ہے قال علمنی النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم وکفی بین کفیہ ۱ الشہد کما یعلمنی
 ۱ السورۃ من القرآن ۱ التحتات اللہ ۱ الصلوۃ و
 ۱ الطیبات ۱ السلام علیک ایہا النبی ورحمة
 ۱ اللہ وبرکاتہ ۱ السلام علینا وعلی عبادہ ۱ اللہ
 ۱ الصالحین ۱ شہد ۱ ان لا الہ الا اللہ ۱ شہد
 ۱ ان محمد ۱ عبد ۱ ورسولہ وهو بین ظہر اینہما
 فلما قبض قلنا ۱ السلام علیہ یعنی علی النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم عمدۃ القاری میں ہے قولہ فلما
 قبض الخ ہکذا جاء فی ہذا لا الروایۃ دو
 ۱ الروایات المتقدمة فظاہراً انہم کانو ۱
 یقولون ۱ السلام علیک ایہا النبی ورحمة
 ۱ اللہ وبرکاتہ بکاف الخطاب فی حیۃ النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم فلما مات ترکوا الخطاب
 و ذکر و ۱ بلفظ الغیبة فصاں و ۱ یقولون
 ۱ السلام علی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 فتح الباری سے یہ امر ظاہر ہے کہ عبد اللہ بن مسعود کی

روایت کو جس میں فلما قبض ہے اور محدثوں نے بھی روایت
کیا ہے عبارت اوسکی یہ ہے أخرجه أبو عوانة في
في صحيحه والسر ايج والجوز في و أبو نعیم الاصبها
و البیهقی من طرق متعددة الی ابی نعیم شیخ البخاری
فیہ بلفظ فلما قبض قلنا السلام علی النبی محمد
لفظ یعنی و کذلک سر و الی ابو بکر بن ابی شیبہ
عن ابی نعیم نقیہ آوزیز فتح الباری سے یہ بھی
ثابت ہے کہ عبد الرزاق نے موافق روایت عبد الله
بن مسعود کے ایک اور روایت نقل کیا ہے عبارت
اوس کی یہ ہے قال عبد الرزاق اخبرني ابن
جرير اخبرني عطاء بن الصحابه كانوا يقولون
والنبي صلى الله عليه وسلم حي السلام عليك
ايها النبي فلما مات قالوا السلام على النبي
وهذا مسند صحيح نقیہ آوزی موطا مالک میں ہے
ما لك عن نافع عن ابن عمر انه كان يتشهد
فيقول بسم الله التحيات لله الصلوة الزاكيات
السلام على النبي ورحمة الله وبركاته الحديث
اسکو بیہقی نے بھی اپنی سندن میں روایت کیا ہے آسن روایت
میں حیات و وفات کا ذکر نہیں ہے غالباً یہ فعل بعد وفات

ہی ہو گا حاصل یہ کہ یا رسول اللہ ہر مقام پر کہنا درست نہیں
 اگر عموماً کہنا درست ہوتا تو التحیات کے خطاب کی وجہ
 میں لوگوں نے وجوہات کیوں بیان کئے صیہ کا عدول
 کو دلیل عدم جواز خطاب کی التحیات میں نہیں ہے
 الا اس سے اس قدر ثابت ہو کہ یا رسول اللہ کہنا ماسوا
 ا و ن مفاہون کے جہان اپنے تعلیم فرمایا ہے یقیناً درست
 نہیں وذلک ما اردناہ اور مؤلف نے صنف میں اپنے
 حضرت سے نقل کیا ہے کہ او نخون نے فرمایا کہ اتباع
 سنت یہی ہے کہ جیسا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
 کیا ہے اسی طرح کرے گھٹائے بڑھائے نہیں پس خود
 اس قول کے قائل سے ثابت ہو گیا کہ یا رسول اللہ ہر مقام
 پر کہنا درست نہیں ہے بلکہ وہیں کہنا درست ہے جہاں آپ
 تعلیم فرمایا ہے اور اگر وقت مشکل کے یا رسول اللہ کہنے
 سے آپ ہی سے دفع مشکل مطلوب ہے جیسا کہ عبارت
 مؤلف سے متبادر ہے تو درست نہیں ہے اس لئے کہ یہ
 صفت یعنی کشف ضرر و مشکل کی خدا ہی کو ہے اور یہ بات
 بہتیری آیتوں سے ثابت ہے منہا قولہ تعالیٰ *
 قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضررا لا ما شاء اللہ
 و فی موضع اخر قل لا املک لنفسی ضررا ولا

نسخہ مندرجہ
 نسخہ کریمہ
 نسخہ کریمہ
 نسخہ کریمہ

نفعاً بتقدير الضر على النفع ومنها قوله تعالى ولا تدع
من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان
فعلت فانك اذ من الظالمين وان يمسسك الله
بضر فلا كاشف له الا هو ومنها قوله تعالى قل
ادعوا الذين نرعمتم من دونه فلا يملكون كشف
الضر عنكم ولا تحويلا ومنها قوله تعالى من
يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم
خلفاء الارض له مع الله قليلا ما تذكرون
ومنها قوله تعالى والذين تدعون من دونه ما يملكون
من قطمير ان تدعهم لا يسمعوا دعاءكم ولو سمعوا ما
استجابوا لكم ومنها قوله تعالى ان الذين تدعون من دون
الله عباد امثالكم ومنها قوله تعالى قل فرايتهم ما تدعون من دون الله
ان ارادني الله بضر هل هن كاشفات ضره او ارادني برحمة هل هن ممسكت
رحمة قل حسب الله عليه يتوكل المتوكلون ومنها قوله تعالى
والذين يدعون من دونه لا يقضون بشئ ان الله
هو السميع البصير ومنها قوله تعالى ومن اضل ممن
يدعوا من دون الله من لا يستجيب له الا يوم القيمة
وهم عن دعائهم غافلون ومنها قوله تعالى قل
فمن يملك لكم من الله شيئا ان اسر اد بكم خيرا و

۱۲ اس ۲۰ بکرم نفعاً الغرض دوا ہی اور شدائد کے وقت مخلوق کو
 پکارنا اور اس سے استعانت چاہنا جائز نہیں اور جب اس
 مسئلہ کا ثبوت خود قرآن ہی سے ثابت ہے علی الخصوص مستعد
 آیتوں سے تو اب اور کتابوں کی عبارت نقل کرنے کی ضرورت
 نہ رہی اور نیز اس مسئلہ میں غالباً کسی گمراہ کو اریاب نہوگا اب
 جس حدیث سے اس کا جواز مؤلف کی عبارت سے متبادر ہے
 اس کا جواب مذکور ہوتا ہے واضح ہو کہ حدیث میں (الیک)

کی جگہ (یک) ہے یعنی یون ہے یا محمد ۱۲ انی ۲ توجہ بلکہ
 پوری حدیث یہ ہے عن عثمان بن حنیف رضی ۲ عن رجل
 ضری ۲ البصر ۲ انی ۲ اللہ علیہ وسلم فقال
 ۲ ادع ۲ اللہ تعالیٰ ۲ ان یعافینی قال ۲ ان شئت دعوتی
 و ان شئت صبرت فهو خیر لك قال فادع
 فامر ۲ ان يتوضا فيحسن وضوءه و يدعو
 بهذا الدعاء ۲ اللهم ۲ انی ۲ سئلك و اتق جہ
 ۲ الیک بنیك محمد بنی ۲ الوحمة صل ۲ اللہ علیہ و
 سلم یا محمد ۲ انی ۲ توجہت بک ۲ لے ربی فی ہذا
 لتقضى لی اللهم فشقة فی اخر جہ ۲ بن ماجة و
 الترمذی ناظرین پر مخفی نہ ہے کہ اس دعا میں استعانت
 اس نابینا کی آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سے نہیں ہے

بلکہ خدا پاک سے ہے البتہ آن حضرت نے اپنا توسل فرمایا ہے اور توسل با نبیاء و صلیاء درست ہے تو اس حدیث سے اس قدر ثابت ہوا کہ وقت مشکل کے مختصر ہو سیدہ گردانتا درست ہے یہ نہیں ثابت ہوا کہ وقت مشکل کے آپ سے استعانت کرے اور یہ بھی یاد رہے کہ اس حدیث کو گو ترمذی نے حسن کہا ہے الا بعض محدثون نے مثل شیخ عزالدین بن عبد السلام کے اسکے صحت میں توقف کیا ہے اور نیز ترمذی کی روایت میں لفظ یا کا نہیں ہے بالفرض اگر یہ حدیث صحیح ہو اور نیز لفظ یا کا ہونا بھی صحیح ہو تو دونوں استدلال ناتمام ہیں اور جبہ ناتمامی ان دونوں استدلالوں کی اور گزیر چکی فافہم ایضاً قولہ منہ ایک صاحب نے حضرت سے فاتحہ کرنے کو دریافت کیا آپ نے فرمایا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ایک بکری ذبح کی اوس وقت فرمایا کہ یہ میری است کی طرف سے بھی فاتحہ ہے اقول آن حضرت کا است کی طرف سے بکری ذبح کرنا صحیح ہے الا یہ قول کہ آپ نے فرمایا کہ یہ میری است کی طرف سے بھی فاتحہ ہے صحیح نہیں اس جملہ کا ثبوت درکار ہے بالفرض اگر ہو بھی تو فاتحہ مرسومہ مردجہ کا جواز نہیں نکل سکتا اور ایک دلیل فاتحہ کی مؤلف نے ص ۵۵۰ میں ذکر کی ہے وہ یہ کہ ایک بار سند فاتحہ کی حضرت نے یہ فرمائی

کہ ایک صحابی نے کنوان بنایا اور کہا ہذا لام سعد اسکا
 جواب اولاً یہ ہے کہ اس سے اسقدر ثابت ہو کہ مردوں
 کی طرف سے کنوان بنا دینا یا اور کوئی صدقہ یا خیرات کرنا
 درست ہے اس سے فاتحہ مروجہ کی سند کیسے ثابت ہوئی ؟
 ثانیاً فاتحہ مروجہ کو کتب خفیہ میں بھی بدعت لکھا ہے نصاب
 الاحتساب میں ہے ان معرفاً یقوم فی صف النعائل
 ویقرأ بعد الختم یت من الاخلاص ثلثاً ومن الفاء
 مرة وهو قائل والناس تعود هذا بدعة ولم یقل
 هذا الصنیع من السلف ثالثاً مؤلف رسالہ کے حضرت
 کے اوستاد مولانا محمد اسحاق صاحب مایہ مسائل میں تحریر فرماتے
 ہیں تصدق طعام از قسم شیرینی وغیرہ و ثواب آن بموت
 رسانیدن جائز است چنانچہ در کتب فقہ و عقائد
 مسطور است لیکن فاتحہ مرسومہ و مشہورہ اصلے ندارد و زیرا کہ
 حضرت صلے اللہ علیہ وسلم و صحابہ و تابعین این طور کہ
 معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امر کی منقول
 نباشد از آن حضرت و صحابہ و تابعین غیر مشروع است انتہی
 بقدر الحاجة ایضاً قولہ منہ پیر و مرشد نے حضرت سے
 نقل کیا کہ آپ نے فرمایا کہ میں مولانا اسحاق صاحب کے ساتھ سوچوں
 شریف میں جایا کرتا تھا اقوال مسائل اربعین اور مایہ مسائل

مولف مولانا محمد اسحاق صاحب کی طرز تحریر سے معلوم ہوتا ہے
 کہ مولانا اسحق صاحب مولود کے قائل ہرگز نہ رہے ہوں گے
 و نیز نیکل تلامذہ مولانا اسحق صاحب جیسے مولوی احمد علی صاحب
 مرحوم و مولانا سید محمد نذیر حسین صاحب مولوی عالم علی صاحب مرحوم مولود کو بدعت
 سمینہ ہونے کے قائل ہیں یہ تلامذہ مدتوں مولانا اسحق
 صاحب کے ہمراہ رہے ہیں ان حضرات نے کبھی مولانا اسحق
 صاحب کو مولود میں جاتے نہیں دیکھا اور سنا گیا ہے
 کہ مؤلف کے حضرت بھی اس کے بدعت ہونے کے قائل ہیں
 بالفرض اگر یہ اوں کا مذہب رہا بھی ہو تو بھی نفس قول اور نکاح
 محبت نہیں ہے اس لئے کہ دلیلون سے اس کا بدعت ہونا ثابت
 ہے اور جب دلیلون سے بدعت ثابت ہو چکا ہے تو اہل استیناد
 کسی قول سے جائز نہیں اور دلیل عدم استیناد کی خود مؤلف
 مؤلف کے حضرت کو قول سے ثابت ہے ص ۳۹ میں ہے حضرت
 قبہ نے فرمایا کہ ہمارے حضرت سب باتین موافق سنت کے
 کرتے تھے انتہی اور نیز ص ۳۹ میں ہے حضرت قبہ نے اعلیٰ
 حضرت سے نقل فرمایا کہ غوث ہویا قطب بو خلاف شرع کرے
 وہ کچھ بھی نہیں دلائل عدم جواز مولود کے رسالہ فراستہ المومنین
 میں مفصلاً مذکور ہو چکے ہیں اور حضرت مجد والف ثانی بھی اسکے
 بدعت کے قائل تھے چنانچہ اپنے مکتوب میں جو مرزا حسام الدین

کو تحریر فرمایا ہے اوس میں اس مجلس مولد پر انکار کیا ہے اور
یہی مذہب مختار صاحب راہ سنت رح اور امام شوکانی رح تھا
قولہ ص ۱۲ حضرت پیر و مرشد نے فرمایا کہ حضرت سے کسی نے
تصور شیخ کو پوچھا آپ نے فرمایا کہ ایک صحابی نے حدیث
کے بیان میں فرمایا کافی النظر الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یہی تصور شیخ ہے اقول اولاً اس سے تصور شیخ
جو معروف عند الصوفیہ ہے نہیں نکلتا ہے ثانیاً ص ۱۳ میں مؤلف
خود فرماتے ہیں کہ ہمارے حضرت کسی کو تصور شیخ نہیں بتلائے
اور اعلیٰ حضرت شاہ آفاق رضی اللہ عنہ بھی کسی کو نہیں بتاتے
تھے ایک بار راقم نے بذریعہ عرضداشت کے دریافت کیا تھا
اوس پر حضرت نے اس طرح تحریر فرمایا (در طریقہ ماتصور شیخ
نیست بجز ذکر جنانی و لسانی انتہی) اور مؤلف ص ۱۳۳ میں
فرماتے ہیں وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون
اس شرک سے مراد شرک خفی ہے یعنی تعلقات ماسوا رکاد دل
میں ہونا اس سے بھی تصور شیخ کا بطلان بقول مؤلف ثابت
ہے چونکہ مؤلف اور مؤلف کے حضرت خود ہی اسکے قائل
نہیں ہیں لہذا اسکے عدم جواز کی دلیلیں نہیں ذکر کی گئیں
قولہ ص ۱۳۴ حضرت قبلہ نے فرمایا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کے بعد جو بزرگ ہوئے انھوں نے جب نظر کا فزون پر ڈالی

خود بخود مسلمان ہو گئے اقول اولاً یہ کلیہ غلط ہے ثانیاً
ایک بزرگ کا حال بھی بسند صحیح منقول نہ ہو اثنائاً صرف نظر
ڈالنے سے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے کوئی مسلمان خود
بخود نہ ہوا پس دوسروں کو یہ مرتبہ کیونکر حاصل ہو سکتا
ہے قولہ ص ۶۶ نقل ہے کہ ایک پیر زادہ حضرت قبلہ کی خدمت
میں آئے آپ کو دیکھ کر بیہوش ہو گئے بعد ازاں حضرت نے
پوچھا تو کہا میں نے آپ کے پاس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کو دیکھا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا جمال دیکھ کر بیہوش
ہو گیا آپ نے فرمایا کہ بس ایک ہی جھلک میں تمہارا یہ
حال ہو گیا اقول یہ نقل محض خلاف ہے اس لئے کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کا ان کا سیطرہ ثابت نہیں کتب فقہ وغیرہ
کو ملاحظہ فرمائیں یہ باتیں کل خلاف ہیں مولف نے اس مجموعہ
میں پیرانہمی پرند و مریدان سے پرانند پر عمل کیا ہے +
قولہ ص ۵۹ قرب رفاقت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کو
حاصل ہوا ہے کہ لکل نبی رفیق و رفیق فی الجنة عثمان
اقول اس حدیث کو ترمذی نے طلحہ بن عبید اللہ سے
روایت کیا ہے اور بعد روایت کے یہ کہا ہے ہذا احث
غریب و لیس ۲ سنادہ بالقری و هو منقطع یہ
حدیث کئی علتوں سے معلول ہے اولاً یہ کہ ابوہشام رفاعی

جو ترمذی کا اوستاذ ہے اوسکے حق میں تقریب میں یہ ہے
 محمد بن یزید بن محمد بن کثیر العجلی ابو ہشام
 ۱۲ الوفا ہی الکوفی قاضی المدائن لیس بالقوس
 من صفار العاشرة و ذکرہ ۲ بن عدی فی شیوخ
 البخاری وجزم الخطیب بأن البخاری روی
 عنه لکن قال البخاری سرائتہم مجعین علی ضعفہ
 مات سنة ثمان و اس بعین انتھتانیایہ کہ ابو ہشام
 کے اوستاذیحی بن الیمان کے نسبت تقریب خطا کثیر کی تہمت ہے
 ثالثاً یحی بن الیمان کے ایک شیخ بنی زہرہ سے روایت کرتے
 ہیں معلوم نہیں کہ وہ کون ہے اس حدیث ابن ماجہ سے بروایت
 ابو ہریرہ نقل کیا ہے اس روایت میں بھی ایک علت ہے وہ
 یہ کہ ابو مروان محمد بن عثمان العثماني اپنے باپ عثمان بن خالد
 روایت کرتے ہیں اور اوسکے باپ عثمان بن خالد متروک الحدیث
 ہیں کذا فی التقریب اور میزان الاعتدال میں ان کا ترجمہ یوں
 ہے عثمان بن خالد العثماني الاموی المدنی والد ابی
 مروان قال البخاری ضعیف عندہ مناکیر و قال
 ابو حاتم منکر الحدیث و قال ابن حبان عن ابیہ عن اعرج
 عن ابی ہریرۃ مرفوعاً لکل نبی رفیق فی الجنة و رفیق
 فیہا عثمان انتھت قولہ ۳ لو کہ جو احادیث کتب مشہورہ

حدیث میں نہیں پاتے صرف اس وجہ سے اوں کو موضوع کہنے
لگتے ہیں سو یہ بڑی خطا ہے کیونکہ اگر وہ فی الواقع آن حضرت صلی
اللہ علیہ وسلم کا ارشاد ہے تو انکار اس کا سخت بے ادبی ہے
اور اگر براست جو ظاہر و باطن کے جامع تھے اگرچہ بے روایت
معنعن حدیث کو نقل کریں وہ کیونکر موضوعات لکھ سکتے ہیں ؟
اقول مگر کتب مشہورہ میں نہ پانے سے کوئی کسی حدیث کو
موضوع نہیں کہنے لگتا یہ اتہام ہے البتہ جب اس حدیث کا موضوع
ہونا کتب و رسائل موضوعات سے ثابت ہو جاتا ہے اس وقت
موضوع کہتے ہیں اور اکثر صوفیہ فی زمانہ جو حدیثیں احیاء العلوم
وغیرہ کتب صوفیہ میں دیکھتے ہیں اوں کو بھروسہ اس کے کالومی من السماء
سمعنے لگتے ہیں اور یہ سخت عیب ہے اس لئے کہ اگر وہ حدیث موضوع
ہے تو اس پر عمل کرنا آپ کے ساتھ ہمسری جتنا ہے اور یہ اس علم
درجہ کی بے ادبی ہے بلکہ جس وقت اہل حدیث متصوفین کو بتا بھی
دیتے ہیں کہ یہ حدیث موضوع ہے اور فلان فلان محدث نے
اس کو موضوع کہا ہے تو بھی نہیں مانتے اور اعذار لایعنی کرنے لگتے ہیں یہ
یک نشد و شد کا مطلب ہوتا ہے اور یہ قول کہ جو جامع ظاہر و باطن
ہیں وہ کیونکر موضوعات لکھ سکتے ہیں نہایت سخیف ہے شیخ عبد القادر
جیلانی و امام غزالی وغیرہ نے بہتری حدیثیں موضوع نقل کی ہیں
چونکہ یہ قول ظاہر البطلان ہے لہذا اس کے جواب میں اختصار کیا گیا

مؤلف صاحب اگر اس رسالہ کے جواب سے یاد فرما دیں گے تو اس وقت
 اس کے جواب میں تفصیل کی جاوے گی قولہ ص ۶۹ حاصل مراقبات فکر
 ہے جو طرح طرح سے ہر طریقہ میں کرتے ہیں تفکر ساعة خیر
 من عبادة ستین سنة اقول یہ حدیث موضوع ہے
 فوائد مجموعہ میں ہے ابو الشیخ عن ابی ہریرۃ ص ۲۰۷
 وفی اسناد عثمان بن عبد اللہ القرشی و اسحق
 بن نجیح المطلق کذا بان و المتهم بہ احدہما و قد روای
 الدیلمی من حدیث انس تفکر من وجہ اخر او زینر
 اس میں دوسرے مقام پر ہے تفکر ساعة خیر من
 عبادة سنة ذکوة ابن الجوزی فی الموضوعات و
 فی س وایۃ لابن حبان ستین سنة و فی س وایۃ الدیلمی
 ثمانین سنة و فی لفظ الف سنة انتھ قولہ ص ۷۰ و ان
 اس ۲۱ دعویٰ قلیل یا عباد اللہ عینونی اس حدیث سے ندا
 بحرف یا ثابت ہے اقول بلاریب اس حدیث سے ندا بحرف
 یا ثابت ہے الا یہ بھی یاد رہے کہ یہاں ندا اون عباد اللہ سے
 ہے جو فی الواقع حاضر ہوتے ہیں جیسے ملائکہ اور صالح الجن چنانچہ
 پوری حدیث سے یہ امر بالبداهت ثابت ہے علامہ شوکانی
 شرح حصن حصین میں فرماتے ہیں الحدیث اخراجہ الطبرانی فی
 الکبیر کما قال المصنف و هو من حدیث عقبۃ بن غزوہ

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا ضل احدکم
 شیئاً او اراد احدکم عونا فاور اح یا رض لیس بها
 انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی فان لله عباد الا ترہم
 قال فی مجمع الزوائد ورجالہم وثقوہم علی ضعف
 فی بعضہم لان زید بن علی لم یدرک عقبہ انتقم
 اخرج البزار من حدیث زید بن علی ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم قال ان لله ملائکة فی الارض
 سوی الحفظة یکتبون ما سقط من ورق فاذا اصنا
 احدکم شیئاً یا رض فلاة فلیناد اعینونی قال فی مجمع
 الزوائد ورجالہ موثقون و فی الحدیث دلیل علی
 جواز الاستعانة بمن لا یراہم الانسان من عباد
 اللہ سبحانہ من الملائکة وصالحی الجن و لیس
 فی ذلک یاس کما یجوز للانسان ان یتعین ببنی
 آدم اذا عثرت دابة او انفلتت انتھی پس فایت مانی
 الباب اس حدیث سے یہی ثابت ہوا کہ جن امور میں مخلوق سے
 استعانت لیجاتی ہے اون میں ملائکہ اور صالح الجن سے
 بھی لے سکتے ہیں اس سے وہ استعانت جو مجلاد اموات سے
 کرتے ہیں ہرگز ثابت نہیں ہو سکتی بلکہ نصوص قطعیہ اسکے نہی
 پر موجود ہیں خدا تعالیٰ فرماتا ہے یا لک نعبد و یا لک نستعین

اور آن حضرت نے فرمایا ہے ۱۲ استعنت فاستعن بآلہ
 اور شیخ عبد القادر جیلانی اپنے ملفوظات کے ۳۴۴ مجلس میں
 فرماتے ہیں سلو ۲۲۰ ولا تستلوا غیرہ واستعینوا بآلہ
 ولا تستعینوا بغيرہ ۲۲۰ انتھ یہاں لکھتے ہیں کہ کات جسکو مؤلف بہجتہ الاسرار نے
 بہجتہ الاسرار میں آپ کی طرف نسبت کی ہے کہ آپ نے فرمایا کہ
 من استعان بی فی کویۃ کشف عنہ ومن نادی بآسی
 فی شدۃ فرجت عنہ ومن توصل بی الی اللہ عز وجل
 فی حاجۃ قضیت الخ جھوٹے ہونا ثابت ہو گیا اور مؤلف
 بہجتہ الاسرار کو شیخ عبد القادر جیلانی کے ساتھ کمال محبت تھی
 انسی محبت کی وجہ سے بہت کچھ باطیل اور اکاذیب اونکی طرف
 نسبت کی ہیں ابن رجب نے طبقات میں بہجتہ الاسرار اور اسکے
 مؤلف کا پورا حال لکھا ہے اور کشف الظنون میں ہے قال الشیخ
 عمر بن عبد الوہاب الفرضی الحلبی فی ظہر نسخۃ من نسخ البہجتہ
 ذکر ابن الوردی فی تاسرینۃ ان فی البہجتہ ۲۴۰ سور ۲
 لا تصم ومبالغات فی شان الشیخ عبد القادر لا تلیق الا
 بالربوبیۃ ۲ انتھ +

جوابات صفیات مختلفہ

قولہ ص ۲۴۱ ایک بار حضرت قبلہ بہت علیل تھے آپ نے فرمایا

کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا تشریف لائیں تحصیلِ محبت سے فرمایا
 کہ تمہاری زندگی بہت ہے اقول یہ بات محض خلاف ہے اسلئے
 کہ اولاً حضرت عائشہ کا آنا باطل ثانیاً حضرت عائشہ کو بعد الوفا
 انس کشف کا ہونا کہ تمہاری زندگی بہت ہے یہ بھی باطل ہے
 قولہ ص ۶۳ آن حضرت صدی اللہ علیہ وسلم نے اپنی جنت کو فرمایا
 ہے کہ لا فیہا حوس ولا قصور بل ربی ضاحک یہ حدیث
 نالہ عند لیب میں نظر سے گزری اقول کتاب وسنت سے اس
 حدیث کا موضوع ہونا ثابت ہوتا ہے مؤلف تا وقتیکہ اسکی سند
 نقل نہ فرمائیے مقبول نہوگی اور نالہ عند لیب ایک افسانہ ہے
 علم حدیث کی کتاب نہیں ہے اور نہ اس کے مؤلف شمار اہل علم
 بالحدیث میں تھے مجرد صوفی منش تھے کتاب مذکور کے اکثر اقوال
 ضعیف اور غیر ثابت ہیں کمالاً یحییٰ قولہ ص ۶ تاویل متشابہات
 بعض اکابر نے فرمائی ہے اور حضرت مجدد رضی اللہ عنہ علماء
 را سخین کو تاویل متشابہات سے بہرہ وافر فرماتے ہیں اور وجہ
 کو ذات سے اور ید کو قدرت سے جو بعض علماء نے مراد لی ہے
 آپ کے نزدیک مناسب نہیں اور عروف مقطعات کو اسرار خفیہ
 عاشق و محسوق میں سے فرمایا ہے اقول تاویل متشابہات جائز ہیں
 اور نہ علماء را سخین کو متشابہات کا علم ہے قال اللہ تعالیٰ
 وما یعلم تاویلہ الا اللہ والرا سخون فی العلم یقولون امنابا

الا اللہ پر وقف حنفیہ کا مذہب ہے اور یہی امر دلیلون سے راجح
 ہے اور حروف مقطعات کا بھی علم علامے راسخین کو نہیں ہے
 مجد الف ثانی کے نزدیک مذہب امام اعظم بنظر کشفی راجح ہے
 پھر کیون بیان آپ کا مذہب ترک کیا گیا قول صحت حضرت پیر و
 مرشد نے فرمایا کہ حضرت خواجہ میر درد رضی اللہ عنہ حقہ و تتر
 تھے ایک بار حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب نے آپ سے کہا کہ جو
 کوئی حقہ پیتا ہے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اُس سے
 منہ پھیر لیتے ہیں آپ نے حقہ منگایا اور ایک کش لیکر اوسیدم حضور
 میں پہونچے و ہوا ان منہ سے نکل رہا تھا آنحضرت صلی اللہ علیہ و
 سلم نے فرمایا کہ آؤ در پاس بیٹھ جاؤ شاہ صاحب یہ کیفیت دیکھ کر
 قائل ہوئے اقول یہہ جناب شاہ عبدالعزیز صاحب پر بہتان
 ہے طرز حکایت اسکی دلیل ہے اسلئے کہ آن حضرت کا فرمانا کہ آؤ
 در پاس بیٹھ جاؤ محض خلاف ہے اور پھر کیا دلیل ہے کہ وہ قول
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا تھا یہہ کراست نہیں ہے بلکہ
 شعبہ اور استدراج ہے آن حضرت نے آکلین ثوم و بصل
 کو مسجد میں آنے سے منع فرمایا ہے پھر حقہ نوش حق پوش کو کیون
 اپنے پاس بٹھانے لگے مجھے خوب یاد ہے کہ شاہ ولی اللہ صاحب نے
 کسی کتاب میں اپنا منام یا کشف بیان کیا ہے کہ آنحضرت حقہ نوش
 سے منہ پھیر لیتے ہیں گو منام و کشف حجت نہیں مگر بیان صرف حکا

مؤلف کی مخالفت کے لئے بیان کیا گیا قول ص ۸۲ حضرت پیر شہ
 نے فرمایا کہ حضرت خلیفہ اعظم علی شاہ صاحب کو کشف ہوا کہ حضرت
 شاہ آفاق رضی اللہ عنہ کی عمر پوری ہو گئی حاضر خدمت اعلیٰ
 حضرت کے ہوئے کہ عمر میری حاضر ہے آپ نے قبول نہ فرمائی ہمار
 حضرت قبلہ بھی یہ سنکر نذر کرنے کو حاضر ہوئے حضرت شاہ آفاق
 رضی اللہ عنہ نے دو برس آپ کی عمر میں سے لے لئے اور بعد دو برس کے
 انتقال فرمایا حضرت قبلہ فرماتے ہیں کہ میری عمر جو زیادہ ہے اسی
 کی برکت ہے اقول عمر کا دینا اور لینا مجال بشر سے خارج
 ہے اس قسم کا تصرف ولیون میں ثابت کرنا محض خلاف ہے حضرت
 آدم علیہ السلام نے چوچالیس برس اپنی عمر میں سے حضرت داؤد
 کو دیا تھا تو خود نہین دیا تھا بلکہ خدا سے تعالے سے اس امر کی التجا
 کی تھی چنانچہ ترمذی کی روایت سے ثابت ہے روایت ترمذی
 کی یہ ہے وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ آدم مسیح ظہرۃ فسقط
 عن ظہر کل شئۃ ہو خلقھا من ذریئہ ۲ لے یوم
 القیمۃ وجعل بین عینی کل انسان منهم وبیض
 من نور ثم عرضہم علی آدم فقال ای رب من ہوا
 قال ذریتک فو ۲ ۳ رجال منهم فاعجب
 وبیض ما بین عینیہ قال ای رب من ہذا قال

د اؤد فقال ای سرب کہ جعلت عمرہ قال ستین سنہ
 قال سرب نزدہ من عمری اربعین سنہ الحدیث
 پس اس حدیث سے اسقدر ثابت ہوتا ہے کہ اگر کوئی اپنی
 عمر کسیکو دینا چاہے تو خدا سے التی کرے یعنی یوں کہنے
 کہ اے اللہ فلان شخص کو میری عمر میں سے اسقدر دیدے
 اور اس حدیث سے یہ بھی ثابت ہوا کہ عمر کا دینا اور لینا
 طاقت مخلوق سے باہر ہے بلکہ یہ کام خداے تعالیٰ کا
 ہے اور مولف کے حضرت کی عمر میں سے جب شاہ آفاق نے
 دو برس لے لئے تو پھر مولف کے حضرت کا یہ قول کیسے صحیح
 ہوگا کہ میری عمر جو زیادہ ہے اوی کی برکت ہے انھیں حرکات
 سے کہا جاتا ہے کہ مولف نے جتنی کراستین نقل کی ہیں اکثر
 صحیح نہیں ہیں۔ اصول شرع اکثر ان کراستون کو رد کرتے
 ہیں قولہ صلہ حضرت پیر و مرشد نے فرمایا کہ جب حضرت شاہ
 عبدالقادر صاحب رضی اللہ عنہ کا انتقال ہوا تو ایک بزرگ
 صاحب کشف نے دیکھا تھا کہ جو کوئی ان کے آس پاس
 پانچ پانچ کو س تک مدفون ہوگا مغفور ہوگا۔ اقول اولاً
 کشف حجت نہیں ہے ثانیاً پیر و مرشد نے نہ کسی کتاب کا
 حوالہ دیا ہے اور نہ اسکو سند بیان کیا ہے ثالثاً جن بزرگ نے یہ
 دیکھا تھا معلوم نہیں کہ وہ کون ہیں ایسی باتوں کا ذکر مضحکہ طفلان

نہیں ہے تو کیا ہے قول صلیٰ حضرت قبلہ نے فرمایا کہ حضرت
 ایشان کے مزار پر ایک بزرگ جو اونکے رشتہ دار بھی تھے متوجہ
 ہوئے پھر منہ پھیر کر چلے کہ وہ تو اپنی بی بی سے صحبت میں مشغول
 ہیں اقول یہ کشف خلاف کتاب و سنت ہے اس لئے کہ کتاب
 و سنت سے جنت میں بی بیوں اور حوروں سے صحبت کرنا
 ثابت ہے قبر اس فعل کا محل نہیں ہے اور پھر اس حکایت
 خرافہ کی صحت کی کیا دلیل ہے مؤلف نے کرامات الاولیاء
 سے شاید یہی سمجھ لیا ہے کہ جو فعل بخوارق سے ہوگا وہ کراست
 کہا جائیگا عام ازین کہ وہ کتاب و سنت کے موافق ہو یا نہ ہو
 عام ازین کہ وہ مسلمان سے صادر ہو یا کافر سے صفحہ ۴۷ میں
 مؤلف فرماتے ہیں کہ فشی سالک رام صاحب نے ذکر کیا
 کہ حفصہ سر علی شاہ صاحب علیہ الرحمۃ دو برہمن مرید تھے
 لا الہ الا اللہ اور انا اللہ میں موجود ہو جاتے تھے پھر جب
 کراست اسی کا نام ہے تو پھر کیا ہے چین ہے مؤلف کی
 تحریر سے یہ سارے جو گمان ولی ہو گئے اور نیز کل شعبہ
 اور استدراج کراست ہو گئے اور نیز اولیاء الرحمن اور
 اولیاء الشیطان میں مؤلف کے نزدیک کوئی فرق باقی نہ رہا
 اس باب میں رسالہ الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء
 الشیطان مؤلف شیخ الاسلام ابن تیمیہ عجیب جامع و مانع

واضح رہے کہ مؤلف نے رسالہ حسن معاملہ اور آسرار
 محبت میں بہتیری کراستون کو ذکر کیا ہے اگرچہ مسئلہ عقائد
 مشہور و معروف ہے کہ (کرامات الاولیاء حق) مگر کراست
 کے واسطے یہ بھی ضرور ہے کہ وہ شخص جس سے کراست صادر ہو
 اہل اوس کا ہو شرح عقائد نسفیہ میں ہے والولی ہوا لعارف
 باللہ تعالیٰ و صفاتہ حسب ما یملئ المواعظ
 علی الطاعات المجتنب عن المعاصی المعروض عن
 الانہماک فی الذوات والشہوات و کراستہ
 ظہور امر خارق للعادة من قبلہ غیر مفاسق
 لدعوئے النبوة فما لا یكون مقر و نابا لا یمان
 و العمل الصالح یكون استدر اجا انتھ بقدر
 الضروءة آس عبارت سے معلوم ہوا کہ ولی صاحب
 کراست کو ضرور ہے کہ مومن و عامل عمل صالح کا ہو تنہیات
 و شہوات نفسانیہ سے مبرا و منترہ ہو مؤلف نے جن صالحین
 کی کرامات نقل کی ہیں معلوم نہیں کہ وہ حضرات کیسے تھے نیز یہ
 بھی ضرور ہے کہ ناقل کراست ثقہ عادل ضابط ہو قرآن پاک میں
 اذ جاء لم فاسق نباء فتبلیق مؤلف نے اکثر کراستون کو
 اپنے پیر و مرشد سے نقل کیا ہے معلوم نہیں کہ وہ کیسے ہیں علاوہ
 اسکے مؤلف کے پیر و مرشد نے جو کراستیں مؤلف سے بیان کی ہیں بلا

